۱

۱۴۲

هو الواقف على الضمائر

وقف نمود و حبس مخلد نمود عالیجناب آقا سید ابوالحسن این مجلد کتاب مستطاب [illegible] قربة الی الله و طلباً لمرضاته

بر کافه و عامه شیعیان اثنی عشریه که تلاوت نموده و منتفع شوند و ثواب وقف در یوم لا ینفع مال و لا بنون

عاید واقف و والده مرحوم و همشیره مرحومه او گردد و تولیت از اختیار نموده مادام الحیاة [illegible]

الذکور و ان لم یوجد فالی اکبر اخوته و اولاد ذلک الاکبر نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن

ان انقرضوا العیاذ بالله فالی الاصلح من السادات [illegible] من سلسلة الواقف [illegible]

[illegible] جاری شده و تغیر [illegible] داده

[illegible] بتاریخ یازدهم صفر المظفر سنه ۱۲۴۲

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم القدیر الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر والصلوة
والسلم علی اشرف الخلائق اجمعین وفخر المنتجبین محمد وعترته الذین فازوا بالقدح المعلی من الفضل والعلم
والیقین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد خامه شکسته زبان وبیان ابکم ثنا لنراب
اقدام ارباب یقین وخادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد بن باقر بن محمد تقی
حشرهما الله مع موالیهما الاکرمین بر صفایح قلوب مؤمنان وصحایف ارواح طالبان مناهج
حق والیقین تصویر وتحریر مینماید که چون بدلایل عقلیه ونقلیه ظاهر وهویدا گردیده که حق تعالی این جهان
فانی را عبث نیافریده وانسان را که چشم وچراغ این جهان وعلت غائی آفریدن آنست برای معرفت
وعبادت خلق کرده است که باین دو قدم [illegible] معانی عروج بر معارج بهشت جاودانی نمایند ولذا
فی بیدای این دار غرور مغرور نگردیده به [illegible] ودجل متین خود را بسعادات باقیه آخرت رسانند
واز آیات واخبار بسیار معلوم است که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از آن است
صحیح ومقبول نیست پس اول چیزی که بر مکلف در ابتدای تکلیف واجب است تحصیل ایمان است
واکثر خلق از این معنی غافلند وارکان دین را نمیدانند وتقلید ما که از ناقصی چند امثال خود فرا
گرفته اند بنظر تحقیق در آن نظر نکرده اند ومجمل قلیله اکتفا کرده قدم از درکه سافله جهل بدرجه عالیه یقین
نگذاشته اند واگرچه این حقیر در کتب مبسوطه عربی وفارسی این مطالب عالیه را به بینات وافیه
ودلایل کافیه ایراد نموده ام اما اکثر خلق یا باعتبار عدم اعتنا واهتمام در امور دین یا قلت بضاعت

یا دور

یا دور اشتغال باطل یا عدم قابلیت ادراک آنها از آنها انتفاع بسیاری نمی یابند لهذا فقیر اراده
نمود که در این رساله مختصره که فی عمده آن مطالب عالیه را ببیانهای واضح قریب بافهام ایراد نماید
وبتوفیق الله سبحانه [illegible] مراد بانجام رسید ومسمی بحق الیقین گردید وچون از برکات
عهد واوان وثمرات امن وامان ایام سعادت فرجام دولت عظمی وسلطنت کبرای اعلی حضرت
شاهنشاه والاجاه [illegible] سپاه ظل الله سید وسرور سلاطین جهان باسط مهاد امن وامان مظهر
الطاف ربانی فایض فیوض سبحانی وارث ملک سلیمانی جم سلاطین کامکار طراز خواقین
جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی نونهال گلستان مرتضوی انجمن افروز محفل عدل وداد شعله
جانسوز نهال جور وبیداد ممهد اساس عدل وعطا مشید بنای والای شرع متین سلطان ستاره
سپاه گردون بارگاه مصدوقه السلطان العادل ظل الله فایز بدرجه علیه نرفع درجات من نشاء
مصداق کریمه یختص برحمته من یشاء اعنی السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان سمی ثالث
اجداده الاکرمین الشاه سلطان حسین بهادرخان مد الله ظلال جلاله علی رؤس العالمین ومتع المؤمنین
ببقائه الی ظهور دولت خاتم الوصیین صلوات الله علیه وعلی آبائه الطیبین الطاهرین [illegible] منتظر
اشرف [illegible] مقبول جمیع آن اساس گردد ومثوبات آن بروزگار فرخنده آثار عاید شود وچون
ایمان عبارتست از تصدیق بوجود حق تعالی وصفات کمالیه وتنزیه او واقرار به بعثت انبیا علیهم السلم
که از جانب حق تعالی برای تکمیل خلایق بر ایشان مبعوث گردیده اند خصوص پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله
صلی الله علیه وآله واقرار بآنچه آنحضرت از جانب خدا آورده است ضروریات دین را بتفصیل وآنچه ضروری
نیست باجمال واقرار بخلافت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصا دوازده امام که اوصیای پیغمبر آخر الزمانند
واقرار بعدالت حق تعالی ومنزه بودن او از افعال قبیحه واقرار بحشر ومعاد وتوابع آن پس تحقیق این مطالب
عالیه در چند باب میشود باب اول در اقرار بوجود حق تعالی وصفات کمالیه اوست ودر آن چند
فصل است فصل اول در اقرار بوجود صانع عالم [illegible] واو از همه چیز هویدا تراست زیرا که هر که تفکر
میکند در خلق آسمانها وزمین وآفتاب وماه وستارگان وبادها وابرها وبارانها [illegible]
دریاها وحیوانات [illegible] خود [illegible] که در هر یک از اینها بکار برده
بیقین میداند که اینها خود [illegible] نرسیده اند [illegible] اینها را آفریده مثل اینها نیست وکامل

بالذات است و هیچ گونه نقص در ذات و صفات او نیست و این دلیل اجمالیست که برای اکثر خلق کافیست و از دلایل تفصیلیه بچند دلیل قریب بفهم اکتفا مینماید دلیل اول اگر هر مفهوم که آدمی تعقل آن مینماید یا آن است که نظر بذات آن بدون ملاحظه امر خارجی و علتی بودن او در خارج واجب است و او را واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او بودن او محال است و او را ممتنع الوجود گویند یا نظر بذات او نه واجب است بودن او و نه ممتنع است بودن او و او را ممکن الوجود گویند که بودن و نبودن هر دو نظر بذات او روا است پس اگر علتی بهم رساند موجود میشود و الا معدوم خواهد بود پس گوئیم که شک نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات منحصر باشد در ممکنات و واجب الوجودی در میان آنها نباشد پس همه را که باهم ملاحظه کنی بمنزله یک شخص اند و عدم بر مجموع آنها روا است و همچنانکه زید بی علت محالست که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می آید و آن بدیهیه عقل است همچنین موجود شدن این مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد محالست و آن علت باید موجود باشد زیرا که بدیهی است که چیزی که موجود نباشد علت وجود دیگری نمیتواند شد و موجودی که خارج از جمیع ممکنات باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است و اگر گویند هر یک از اجزا علت دیگری است الی غیر النهایة و علت مجموع مجموع علل اجزا است گوئیم که وجود هر یک بشرط وجود علتش واجب است اما عدم او با عدم جمیع عللش ممکن است پس هرگاه واجب الوجودی نباشد ترجیح بلا مرجح لازم می آید دلیل دویم بعضی از محققین گفته اند که همچنانکه تواتر در محسوسات افادهٔ علم میکند از برای آنکه محالست عادت که این عدد کثیر اتفاق کنند بر کذب یا حس همه کس غلط کند پس هرگاه جمیع انبیا و اولیا و عقلا اتفاق کنند بر وجود صانع عالم و وحدت او و آنکه او کامل است من جمیع الجهات و نقص بر او روا نیست البته آدمی را علم بهم میرسد که این حق است و این جماعت بسیار اتفاق بر کذب نکرده اند و بااین عقول کامله اتفاق بر غلط نکرده اند و ایضاً اتفاق ایشان دلیل بر این است که یا این مقدمات بدیهی اند یا اگر نظری اند دلایل آنها واضح است بحیثیتی که راه خطا در آنها نیست و این دلیل در نهایت متانت است دلیل سیم معجزاتیست که از پیغمبران و اوصیای ایشان صلوات الله علیهم ظاهر

گردیده

که مانند عصا را اژدها کردن و دریا را شکافتن و مرده را زنده کردن و کور را روشن کردن و ماه را بدو نیم کردن و آب بسیار از میان انگشتان یا از سنگ کوچک جاری ساختن و امثال اینها چه بر هر عاقلی ظاهر است که اینها فوق طاقت بشر است پس باید خدائی باشد که اینها را برای اظهار حقیت ایشان بر دست ایشان جاری گرداند و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی که از تفکر در غرایب صنع الهی در آفاق و انفس ظاهر میگردد و حق تعالی در اکثر قرآن مجید اشاره بآن فرموده کافیست بلکه علم بوجود صانع عالم بدیهی است و همه عقول بر آن مفطور است چنانچه حق تعالی فرموده است که اگر از کافران سوال کنی که کی آفریده است آسمانها و زمین را هر آینه گویند خدا آفریده است و باز فرموده است افی الله شک فاطر السموات و الارض یعنی آیا در خدا شکی هست آفریننده آسمانها و زمین و ایضاً فرموده که دین حق فطرت خدا است که مردم را بر آن مفطور و مخلوق گردانیده است و لهذا پیغمبران که مبعوث گردیدند مردم را امر بتوحید و یگانه پرستی و گفتن کلمهٔ لا اله الا الله نمودند نه اقرار بصانع و منبه بر این معنی آن است که همه خلق در وقت الجاء و اضطرار که دست ایشان از وسایل ظاهره کوتاه میگردد البته پناه بصانع خود میبرند و اقرار مینمایند که خداوند یگانه دارند چنانچه این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است که یکی از عارفان گفته است که اکثر کفار و جهال اگر چه در ظاهر حال منکر وجود مبدا اند باطنا بتحقیق حقیقت و ثبوت وجودش مقر و معترفند و لهذا اختلاف در وجود مبدا از هیچ عاقلی منقول بر وی نیست و توضیح این کلام در مرام آنکه باتفاق شرع و عقل و تعاضد برهان و نقل حضرت حق تعالی و تقدس از آن برتر و بزرگوارتر است که کنه ذات محاط عقل غیر گردد اما بواسطه رابطه اضافی که میان مالک و عبید متحقق است و بجهة علاقه افاضت رحمت بی نهایت که زلال نوالش از ینابیع علم و قدرت بمجاری حکمت و ارادت پیوسته جاری و روان است جبلت و طبیعت مخلوقات مجبول و مفطور است بر اذعان و قبول صانع و از این جهة در هنگام صدمت وقوع وقایع و وقت اضطراب بی سبق رویت روی استعانت فزع بنگاه دارنده خود می آورد و توجهی طبیعی که تحمل و تکلفی در آن نیست و از این جهة انکار مظهر استجابت دعا میباشد چنانچه آیهٔ کریمهٔ امن یجیب المضطر اذا دعاه بآن ناطق است و انزعاج حیوانات عجم در گاه عروض خوف و گریز ایشان در حال استیلای وهم و هراس بتحقیق از این قبیل است و لهذا طوایف مختلفه و امم متخالفه که در هر عهد و اوان و در هر دین از ادیان بوده اند خلاف در وجود

مبدا از هیچ عاقل مروی نیست بلکه محال خلاف احوال و اوصاف اوست و فخر رازی از شخصی
نقل کرده است که در بعضی از ازمنه خشک سالی عظیم و قحط شدید بهم رسید و مردم برای استسقا
بصحرا رفتند و دعا کردند و دعای ایشان مستجاب نشد آن شخص گفت در آنوقت بسوی بعضی از کوهها
رفتم آهویی را مشاهده کردم که از شدت عطش بسوی غدیر آبی میدوید و چون بغدیر رسید آن را خشک
دید حیران شد و چند مرتبه بسوی آسمان نظر کرد و سر را حرکت داد ناگاه ابری پدید آمد و بلند شد
و آنقدر بارید که غدیر مملو گردید و آب خورد و سیراب شد و برگردید و صاحب رسایل اخوان الصفا
نقل کرده است که مکرر دیده اند که حیوانات در سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند میکنند و طلب
باران میکنند و از صیادی نقل کرده اند که گفت گاو کوهی را دیدم که بچه خود را شیر میداد من چون
متوجه او شدم بچه را گذاشت و گریخت من بچه آنرا گرفتم چون نظر کرد و بچه خود را در دست من
دید مضطرب شد و رو بآسمان کرد چنانکه گویا استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه گودالی پیش آمد
و من در آن گودال افتادم و بچه از دست من رها شد و مادرش آنرا برد و آنچه از احادیث شریفه
درین باب وارد شده ذکر آنها درین مقام مناسب نیست پس معلوم شد که وجود مبدا در
وضوح و ظهور بمرتبه ایست که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست **دلیل چهارم** آنکه حق تعالی قدیم و ازلی
و ابدیست و عدم بر او محال است و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد و عدم و فنا بر او روا باشد
هر آینه محتاج بخالق دیگر خواهد بود و باید دانست که وجود او واجب است و لازم ذات اوست
و محال است که از او منفک شود و جمیع عقول ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر آنکه او کامل من
جمیع الجهات است و عجز و نقص و فنا بر او محال است **دلیل پنجم** آنکه خدا قادر محض است و هیچ ممکن از
تحت قدرت او بیرون نیست و چنان نیست که زیاده بر آنچه آفریده نتواند آفرید بلکه مصلحت در خلق
اینها بوده و اگر خواهد اضعاف آنچه آفریده است از آسمان و غیر آنها ایجاد میتواند کرد و اگر خواهد جمیع
اشیا را معدوم میتواند کرد و فاعل مختار است و آنچه کند باراده و اختیار میکند و مجبور نیست در کارها
و چنان نیست که تاثیر او در اشیا بدون اراده باشد مانند سوختن آتش و هر ممکن را که اراده
حق تعالی بایجاد او تعلق گیرد البته موجود میشود چنانچه خود فرموده است انما امره اذا اراد شیئا ان
یقول له کن فیکون و این منافات ندارد با آنکه اراده حق تعالی تعلق باموری قبیحه نگیرد و دیگر دلیل بر این

وهمیشه بوده است م

مضامین

مضامین آن است که مذکور شد که اتفاق کرده اند ارباب عقول با اهوای مختلفه بر آنکه عجز و نقص
بر صانع عالم روا نیست **دلیل ششم** آنکه خداوند عالم عالمست بهر علوی و سفلی و تغیر در علم
او باشیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود آنها و در ازل میدانست آنچه در ابد
الآباد بهم رسد و جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریا و عدد مثقال کوهها و برگ درختان و
ریگ بیابان و نفسهای جانوران نزد علم او هویداست زیرا که خالق همه چیز اوست یا بواسطه یا
بیواسطه و هر که باراده و اختیار و از روی حکمت چیزی را آفریند البته بآن چیز و صفات و آثار آن علم
دارد و باندک تاملی این مقدمه در نهایت ظهور دارد دیگر آنکه مجرد است و نسبت مجرد بهمه چیز مساویست
دیگر آنکه چون که همه ممکنات اثر وجود اویند علم آنها و جمیع کمالات آنها باو منتهی میشود و کسی که همه علمها
از او باشد جاهل بچیزی نمیباشد و جناب مقدس او اشاره بهمه این دلایل در سه کلمه قرآن مجید
فرموده که الا یعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر یعنی آیا نمیداند همه اشیا را آنکسی که همه چیز را آفریده است
و اوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمت شامل نسبت بجمیع موجودات و حافظ
و خالق و مربی همه اوست و همه را به منتهای مراتب کمال او میرساند و داناست بخفایای امور
کسی که نیک تامل کند در غرایب صنع خلق عالم در آفتاب و ماه و ستارگان و حرکات مختلفه
آنها بر قانون حکمت و در تربیت جمادات و نباتات و رسانیدن هر یک بحد کمال آن و در تشریح
بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب اعضای آنها بیکدیگر و آلات و ادوات تغذیه و تنمیه و ادراکات
حواس خمسه ظاهره و باطنه که چندین هزار سال حکما در آنها فکر کرده اند و کتابها در هر باب نوشته اند
و بعشری از اعشار آنها پی نبرده اند بعین الیقین میداند که چنین خداوندی هیچ امری بر او مخفی نیست
و از هیچ امر عاجز نیست و بر همه چیز قادر است و آنکه گذشت اشاره بآن مراتب همه دارد و باید دانست
که علم او ازلی و ابدیست و غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی در او نمیباشد و خواب و
پینکی که مقدمه خواب است در او محالست زیرا که اینها همه عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهات است
چنانچه دانستی و هرگاه عموم علم و قدرت و تنزه او از ارتکاب امور قبیحه ثابت شد معجزه
حقیت پیغمبران و اوصیای ایشان علیهم السلام ثابت میشود چنانکه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
پس سایر صفات کمالیه بخبر ایشان ثابت میشود و احتیاج بدانستن دلایل عقلیه نیست و

تنبیه در اینمقام کلام را بسط ندادیم دلیل هفتم آنکه حق تعالی سمیع و بصیر است یعنی عالم است بآنچه شنیدنیست
از آوازها و آنچه دیدنیست بی آنکه او را آلت شنیدن و گوشی بوده باشد و بدون آنکه او را آلت
دیدن و چشمی بوده باشد زیرا که اگر محتاج بآنها باشد جسم مرکبی خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در
کمال خود محتاج بغیر خواهد بود و او کامل بذات خود است و علم او بآنها موقوف بر وجود آنها نیست بلکه
پیش از وجود آنها و بعد از برطرف شدن آنها میداند بهمان نحو که در وقت وجود آنها میداند و این دو صفت
بعلم بر میگردند و چون حق تعالی خود را باین دو صفت ستوده جدا ذکر کرده اند شاید حکمتش آن باشد که در ضمن
اینها رد بر حکما میشود که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند یا چون اکثر اعمال عباد که مورد تکلیف الهی است
از قبیل مسموعات و مبصرات است این دو صفت را از مطلق علم تخصیص بذکر فرموده که ادخل در زجر ایشان
از معاصی و ترغیب ایشان بطاعات بوده باشد و بعضی این دو صفت را ورای صفت علم میدانند و
ذکر آن ثمره ندارد دلیل هشتم آنکه حق تعالی حی است یعنی زنده است و مراد از حیات صفتی است که از آن
توانائی و دانائی آید و چون معلوم شد که حق تعالی عالم و قادر است پس صفت حیات نیز او را خواهد بود
اما حیات در ممکنات بعارض شدن صفتی میباشد و در جناب مقدس الهی بذات خود زنده است
بدون آنکه صفت موجودی عارض او گردد و در حقیقت این صفت بعلم و قدرت بر میگردد دلیل نهم
آنکه حق تعالی مرید است یعنی کارها را باراده و اختیار صادر میشود نه مانند افعال اضطراریه که بدون اراده
و اختیار صادر میشود مثل سوزانیدن آتش و فرود آمدن سنگ از هوا و از ما فعلی که باختیار صادر میشود
اول تصور آن فعل میکنیم بعد از آن فایده برای آن تخیل میکنیم و آن محرک ما میشود تا بحد عزم و جزم
میرسد پس آن فعل از ما صادر میشود و در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض نمیباشد
پس همان علمی که حق تعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت برای نظام عالم اصلح است سبب
وجود آن میشود در آن وقت تنبیه متکلمان امامیه گفته اند که اراده بعلم بر میگردد و علم باصلح اراده است
و در احادیث وارد شده است که اراده همان ایجاد است و از صفات فعل است و حادث است
و در این باب سخن بسیار است و از برای مکلف همین بس است که بداند که افعال از حق تعالی باراده
و اختیار و موافق حکمت و مصلحت صادر میشود و در آن افعال مجبور نیست دلیل دهم آنکه حق تعالی
متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات مینماید در جسمی بی آنکه او را اعضوی و دهانی بوده باشد هشتم

چنانچه

چنانچه بقدرت کامله ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی علیه السلم شنید و ایجاد کلام در آسمان
میکند و ملائکه میشنوند و وحی می آورند یا ایجاد نقوش میکند در الواح سماویه و ملائکه میخوانند و وحی
می آورند یا ایجاد آنها در قلوب ملائکه و انبیا علیهم السلم مینماید و تکلم از صفات ذات الهی نیست
که قدیم باشد بلکه از صفات فعل است و حادث است زیرا که آنچه کمال حق تعالی است علم بآن معانی
و حروف و قدرت بر ایجاد حروف و اصوات در هر جا که خواهد و این دو صفت قدیمند و عین
ذاتند و این صفت را جدا ذکر کرده اند برای آنکه بنای بعثت انبیا و تکالیف حق تعالی و انزال کتب سماویه
و وحیهای الهی بر این است و کلامهای خدا که قرآن مجید و سایر کتب آسمانی است همه حادث شده
و علم حق تعالی بآنها قدیم است و آن غیر کلام است و کلام نفسی که اشاعره بآن قایلند باطل است دلیل یازدهم
باید دانست که حق تعالی صادق است و کذب و دروغ مطلقا بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند
که کذب قبیح است و او از قبایح منزه است و دروغ مصلحت آمیز که ما را رواست باعتبار ارتکاب
اقل قبیحین است و این از عجز ماست که قادر نیستیم که مفسده کلام راست را دفع کنیم و خدا اجل است
بعجز موصوف نمیشود و ایضاً اجماع جمیع ملیین و ارباب عقول منعقد است بر آنکه حق تعالی صادق است
در جمیع اقوال و کتب الهیه مشحونست بآن و از جمله ضروریات دین است دلیل دوازدهم آنکه صفات کمالیه
الهی عین ذات مقدس اوست باین معنی که او را صفت موجودی نیست که قایم بذات مقدس
او باشد بلکه ذات مقدس او قایم مقام جمیع صفات است چنانچه در ما ذاتی هست و صفت
قدرت موجود لیکن عارض آن ذات شده است در حق تعالی ذات مقدس قایم مقام آن
صفت است و همچنین در سایر صفات کمالیه ذات قایم مقام همه است و بغیر ذات مقدس او
بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو
محال است زیرا که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم آید و قدیمی بغیر از خدا ثابت شد پس آن نیز خدای
دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم آید که واجب الوجود محل حوادث باشد و آن محال است
چنانچه انشاء الله مذکور خواهد شد و ایضاً لازم آید که حق تعالی در کمال خود محتاج بغیر باشد و آن مستلزم
نقص و عجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است که مَن وَصَفَهُ فَقَد قَرَنَهُ
وَمَن قَرَنَهُ فَقَد ثَنّاه وَمَن ثَنّاه فَقَد جَزّاه وَمَن جَزّاه فَقَد جَهِلَه یعنی هر که وصف کرد خدا را بصفات

زاید پس مقارن کرداند او را باصفات وهر که او را مقارن ساخت باصفات زایده پس اعتقاد
بدو خدا کرد یا دوئی در ذات خدا قایل شد وهر که این اعتقاد کرد خدا را صاحب جزوها دانست و
هر که این اعتقاد دارد خدا را نشناخته است واینجا فرموده است که اول دین شناختن خداست
وکمال شناخت خدا آن است که او را یگانه داند وکمال یگانه دانستن او آن است که صفات زایده را
از او نفی کند ودر عدد صفات کمالیه الهی خلاف کرده اند بعضی گفته اند علم است وقدرت واختیار
وحیات واراده وکراهت وسمیع وبصیر وکلام وصدق وازلی بودن وابدی بودن وبعضی این
دو صفت را تغییر به بدی کرده اند پس باید دانست که حق تعالی عالم است وقادر ومختار وحی ومرید
وکاره وسمیع وبصیر ومتکلم وصادق وازلی وابدی وچون بعضی از این صفات ببعض دیگر بر میگردد
وبعضی داخل صفات تنزیهیه است در عدد آنها خلاف کرده اند وهمه بر میگردد با آنچه مذکور شد **باب دوم**
در بیان صفاتی است که از حق تعالی نفی باید کرد ودر آن چند بحث است **بحث اول** آن است که او یگانه است
وشریکی ندارد نه در خداوندی وخلق اشیا چنانچه مجوس یزدان واهرمن ونور وظلمت قایل شده اند
ونه در استحقاق عبادت وپرستیدن چنانکه کفار که بتها را با خدا شریک کرده بودند در پرستیدن
وسجده کردن وانحطاط باخبار جمیع انبیا وضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است وبه بدیهه
عقل معلوم است که نظام عالم وجود وانتظام احوال آن بدون وحدت آن میسر نمیشود وهرگاه وحدت
تعدد دو کدخدا در خانه ودو حاکم در شهری ودو پادشاه در مملکتی باعث اختلال اوضاع آنها گردد
چون تواند بود که احوال آسمانها وزمین وکارخانه ایجاد با این وسعت بدو اله منتظم تواند شد بلکه
باندک تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای آن بیکدیگر بمنزله یک شخص است وچنانکه
عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشد تجویز نمیکند که دو اله مدبر عالم باشد محقق دوانی
گفته است که اگر کسی دیده بصیرت واعتبار بکشاید وگرد سراپای عالم برآید از مفتتح آن که عالم روحانیات
تا منتهی که عالم جسمانیات است همه را یک سلسله وشبکه منتظم بیند بعضی در بعضی فرو رفته وهر یک
بتالی خود مرتبط چنانچه پنداری که یکی است وبر اصحاب بصیرت نافذه مخفی نیست که مثل این
ارتباط والتیام جز بوحدت صانع صورت انتظام نپذیرد چنانچه از ملاحظه صنایع صناع متعدده
متفطن تیزهوش را این معنی منکشف گردد که با وجود اینکه بحقیقت موجد همه یکیست چه نزد محققان

اهل دانش

6
اهل دانش وبینش مقرر است که موثر حقیقی در همه اشیا جز واحد احدیت بواسطه آنکه مصدر صدور
مختلف است بی منافرت ومناکرت میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد واز ملاحظه
این معنی واحوال آن متفطن هوشمند را معلوم گردد که اینچنین وحدت وانتظام که در اجزای عالم
واقع است جز بوحدت صانع آن میسر نتواند بود چنانچه مضمون آیه کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله
لفسدتا مبنی از آن است واهل اعتبار را ادنی تنبهی کافیست که ان فی خلق السموات والارض
واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب تمام شد سخن محقق واز تحقیقات سابقه معلوم
شد که همچنانکه وجود صانع بدیهی وفطری است وحدت او نیز بدیهی وفطری است وهمگی رو بیک اله
دارند ومقیم یک درگاه اند واتفاق عقول مستقیمه بر این معنی واقع است واکثر ثنویه نیز مبدا اصلی را
یکی میدانند ومیگویند نور ویزدان قدیم است وظلمت واهرمن از او بهم رسیده است وحادث است
وقبیح از ایشان بظاهر اظهار قدم هر دو میکنند ودر باطن اگر اندک تاملی کنند اذعان بوحدت
مینمایند وبرهانات واهیه ایشان را هر جاهلی که بشنود بطلان آنها را بالبدیهه میداند وذکر آنها
موجب تطویل کلام است وحضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرموده است که اگر خدای دیگر میبود
بایست که پیغمبران ورسولان او نیز نزد ما بیایند واین برهانی است قاطع زیرا که واجب الوجود باید
قادر بر کمال وفیاض مطلق باشد هرگاه یک خدا صد وبیست وچهار هزار پیغمبر برای معرفت وعبادت
خود فرستد وخلق را هدایت کند اگر والعیاذ بالله خدای دیگر میبود او نیز میبایست پیغمبری برای
شناسانیدن خود وعبادت خود فرستد پس یا قادر نیست وعاجز است یا حکیم نیست و
بخیل وجاهل است وهیچ یک از این صفات بر واجب الوجود روا نیست وبرای این مطلب دلایل
بسیار است واین رساله گنجایش ذکر آنها ندارد واما آنکه بتها که جمادی چند اند که نفع وضرری از
ایشان متصور نیست یا مخلوقی چند که مقهور ومغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند
از آن واضح تر است که احتیاج ببیان داشته باشد ونفی آن ضروری دین اسلام است **بحث**
دوم حق تعالی مرکب نیست وجسم وجوهر وعرض نیست واو را مکانی وجهتی نیست باید دانست
که موجود یا مرکب است یا بسیط ومرکب آن است که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که
مرکب است از اعضا واخلاط بدنی وعناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس وفصل وبسیط آن است

که جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است و او را جزوی نیست زیرا که اگر جزو داشته
باشد محتاج بآن جزو خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است و او واجب الوجود
بالذات است و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی زیرا که عرض محتاج است بمحل و هر محتاجی
ممکن است و جسم نیست زیرا که جسم مرکب است از اجزاء و مرکب محتاج است باجزاء و
در مکان و جهت نیست زیرا که هرچه در مکان و جهت است یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا
منزه است از هر و حرکت و انتقال از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی بر او محالست زیرا که اینها از
لوازم جسم و جسمانیست بحث سیم آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانکه فرموده است لیس کمثله شیء
و شبیه و نظیر ندارد که در حقیقت ذات و کنه صفات با او شریک باشد و ضدی ندارد که با او معارضه
تواند کرد و در آفریدن اشیا معینی و یاوری نداشته و اعتقادی که بعضی از غلاة دارند که حق تعالی
رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم را آفرید و خلق عالم را با ایشان گذاشت کفر است و خالق همه
چیز بغیر افعال بندگان هم اوست بحث چهارم آن است که صانع عالم دیدنی نیست و بدیدهٔ
سر ادراک او نتوان کرد نه در دنیا و نه در آخرت و این ضروری دین شیعه است و آیات و احادیث بصیرت شده
بسیار در این معنی وارد شده است و آنچه توهم میکنند که برخلاف این وارد شده است ماوّل است
بادراک بدیدهٔ دل چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود نه دیده او را دیدها بمشاهدهٔ دیدن ولیکن
دیده است او را دلها بحقیقتهای ایمان و باید دانست که کنه ذات و صفات کمالیهٔ خداوند عالم را
بغیر او کسی نمیداند و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله که اشرف مکونات و افضل عارفان است اقرار
بعجز نموده و فرموده است که وما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناختیم ترا چنانچه سزاوار شناختن
تو است و حق تعالی فرموده است ما قدروا الله حق قدره یعنی اندازه نکرده اند خدا را و تعظیم او
نکرده اند چنانچه سزاوار اوست و فرموده است لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار
یعنی ادراک نمیکند او را دیدها و او ادراک میکند دیدها را و در احادیث وارد شده است چه جای
که یعنی دیدهٔ دلها ادراک کنه او نمیکند چه جای دیدهٔ سر وایضا به هیچ حواس ظاهره ادراک
او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوییدن و لمس کردن و چشیدن و بحواس باطنه نیز ادراک او نتوان
کرد مانند وهم و خیال بحث پنجم آن است که جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه

براو وارد

براو وارد شود مانند سهو و نسیان و خواب و پیری و دلتنگی و واماندگی و لذت و الم و درد و بیماری
و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل هیچ مقوله از مقولات نه گانه
عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است و حق تعالی از عجز
و نقص و احتیاج مبراست و مجمل سخن در این باب آن است که آنچه از صفات کمالیهٔ الهی است
حادث نتواند بود و از او منفک نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشند
حق تعالی پیش از عروض آن صفات ناقص و جاهل و عاجز خواهد بود و اگر از او منفک شوند بعد از آن
ناقص خواهد بود و در هیچ حال نقص بر او روا نیست و اگر آنچه حادث میشود صفت نقص باشد
عروض آن محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث میتواند
بود مانند خالقیت و رازقیت و محیی و ممیت زیرا که حق تعالی در ازل خالق نبوده و الا باید که
عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال حق تعالی نیست که از عدم او
نقص او لازم آید بلکه آنچه صفت کمال است قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت که مصلحت
داند ایجاد نماید و آن قدیم است و هرگز از حق تعالی منفک نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل
نقص حق تعالی باشد مثل آنکه هرگاه مصلحت در ایجاد زید در این روز بوده باشد اگر پیش از این روز
ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است و همچنین زید را توانگر کردن هرگاه خلاف
مصلحت باشد و بعمل آورد نقص او خواهد بود نه کمال او چنانچه گفته اند که صفت ذات آن است که
حق تعالی بآن موصوف گردد و بضد آن موصوف نتواند بود و صفت فعل آن است که بآن صفت
و بضد آن موصوف تواند بود اما اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل مطلقا
موصوف نتواند بود و همچنین قدرت جناب حق تعالی قادر بر هر ممکن هست و عجز را بهیچ وجه باو
نسبت نتوان داد و دوم مثل خالق میتوان گفت که خدا هفت آسمان آفریده و زیاده از هفت آفریدن
آسمان چون مصلحت نبوده خلق نکرده و زید را خلق کرده و پسر او را خلق نکرده و زنده کردن موصوف
گردیده و بمیراندن نیز موصوف گردیده و یکی غنی و دیگری را فقیر گردانیده و هیچیک از اینها موجب تغییر
در ذات مقدس او و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس او و قدرت کامل و علم سابق و
خیریت محض است و اختلاف در قابلیت مواد ممکنات است و هر چیز را در خور قابلیت ماده

ومصلحت نظام کل بهرهٔ از فیض شامل خود داده وهرگاه زیاده از آن عطا فرماید مخالف علم شامل او
خواهد بود بکل مصالح ومصالح کل بلا تشبیه از باب باران رحمت که میبارد همه یک نحو میبارد اما باعتبار
اختلاف مواد وقابلیات در یک زمین گل وسنبل میرویاند ودر یک زمین خار بهمقدار ظاهر میکند
ودر یک زمین آتشی روشن ودر دیگری آبار وانهار بعمل می آورد ویک خانه را آبادان میگرداند و
دیگری را ویران وهمه از یک باران است بیت هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست ودر این رساله زیاده از این بیان مناسب نیست
بحث ششم آن است که جناب مقدس حق تعالی را نامهای مقدس بسیار است چنانکه فرموده
وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰى فَادْعُوهُ بِهَا یعنی خدارا نامهای بسیار نیکوست پس بخوانید او را بآن
نامها واسمهای بسیار در آیات واخبار وادعیه وارد شده است واحوط آن است که خدا را بغیر
نامها که در آیات واخبار وادعیه وارد شده نخوانند وحق آن است که نامهای خدا حرفی چند اند مخلوق
وحادث اند وبعضی از سنیان قایل شده اند که نامهای خدا عین ذات اوست واین سخن بهذیان شبیه است
ودر اخبار وارد شده است که هر که باین قول قایل شود کافر است وهر که عبادت نام ومعنی هر دو بکند
با خدا شریک قرار داده وهر که عبادت کند ذاتی را که این نامها را بآنها اطلاق میکنند خدا را بیگانگی پرستیده
کند بدون معنی کافر است وهر که عبادت نام م
بحث هفتم آنکه حق تعالی با چیزی متحد نمیشود زیرا که اتحاد اثنین محال است واو را زن وفرزند نمیباشد
ودر چیزی حلول نمیکند چنانکه نصاری میگویند که حضرت عیسی علیه السلام فرزند خداست یا خدا در او حلول
کرده است یا با او متحد شده است واینها همه مستلزم عجز ونقص حق تعالی است وکفر است وآنچه بعضی از صوفیه
میگویند که حق تعالی عین اشیاست یا آنکه ماهیات ممکنه امور اعتباریه اند وعارض ذات حق شده اند
یا آنکه خدا در عارف حلول میکند وبا او متحد میشود همه این اقوال عین کفر وزندقه است وهمچنین آنچه
بعضی از غالیان شیعه گفته اند که حق تعالی در رسول خدا وائمه هدی علیهم السلام حلول کرده است یا با ایشان متحد
شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است وائمه علیهم السلام از ایشان تبری کرده اند
وایشان را لعنت کرده اند وامر بقتل بعضی از ایشان نموده اند وحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمعی از
ایشان را بدود هلاک کرد بحث هشتم آنکه حق تعالی در قدیم بودن شریک ندارد وهر چیز غیر جناب مقدس
او است حادث است وجمیع ارباب ملل بر این معنی اتفاق کرده اند واگرچه حدوث وقدم را در عرف
حکما بر چند

حکما بر چند معنی اطلاق میکنند اما آنچه اتفاقی ارباب ملل است آن است که آنچه غیر حق تعالی است
وجودش ابتدائی دارد واز منه وجودش از طرف ازل متناهی است وبغیر حق تعالی وجودش ازلی
نیست واین معنی اجماعی مسلمانان بلکه جمیع ادیان است وآیات واخبار که دلالت صریح بر
این معنی دارد بسیار است وفقیر در کتاب بحار قریب بدویست حدیث از کتب معتبرهٔ
خاصه وعامه در این باب ایراد نموده ام با ادلهٔ عقلیه وجواب شبههٔ فلاسفه ودر احادیث معتبره
وارد شده است که هر که قایل شود بقدیمی غیر از حق تعالی کافر است باب سیم در بیان صفاتی
که متعلق است بافعال حق تعالی ودر آن چند بحث است بحث اول آنکه مذهب امامیه آن است که
حسن وقبح افعال عقلی است ومراد از حسن آن است که فاعل قادر اگر آن فعل را بکند مستحق مدح
وثواب باشد وقبح آن است که فاعل قادر اگر آن فعل را بکند مستحق مذمت وعقاب باشد و
فعل را فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهت حسنی وقبحی میباشد که مستحق مدح یا ثواب ومذمت
یا عقاب میگردد وآن جهت را گاه هست که ببدیههٔ عقل هر کس میفهمد مانند نیکی راست گفتنی که نفع
رساند وقباحت دروغ گفتنی که ضرر رساند وگاه هست که بفکر معلوم میشود مانند راستی که ضرر
بکسی رساند یا دروغی که نفع رساند که علم بحسن وقبح آنها محتاج بنظر وفکر است وگاه هست که عقول
اکثر ناس عاجز است از فهم آنها ولیکن بعد از ورود شرع حسن وقبح آنها را میدانند مثل حسن روزه و
روز آخر ماه مبارک رمضان وقبح روزه روز اول ماه شوال واشاعره از اهل سنت میگویند که حسن
وقبح افعال بامر ونهی شارع است هر چه را شارع امر کرد حسن میشود وهر چه را نهی از آن کرد قبیح میشود
پس اگر مردم را امر بزنا میکرد حسن میشد واگر نهی از نماز میکرد قبیح میشد وبطلان این مذهب
قطع نظر از حکم عقل بآن از آیات واخبار بسیار ظاهر است بحث دویم آنکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند
ومحال است که از او صادر شود زیرا که فاعل قبیح یا عالم بقبح آن فعل نیست یا هست اما قادر بر ترک
آن نیست یا محتاج است بآن فعل قبیح یا قادر بر ترک آن هست واحتیاج بآن ندارد اما بعبث
آن فعل را میکند بنا بر اول جهل خدا لازم می آید وبنا بر دویم عجز وبنا بر سیم احتیاج وبنا بر چهارم سفاهت
وهر چهار بر حق تعالی محال است پس قبیح از او صادر نمیتواند شد بحث سیم آنکه حق تعالی بندگان را بر افعالی
که اختیاری ایشان نیست تکلیف بآن نمیکند نه بر فعل آنها ونه بر ترک آنها وبندگان در فعل خود مختارند

وخود فاعل فعل خودند خواه طاعت باشد و خواه معصیت و اکثر امامیه و معتزله باین قول قایلند
واشاعره که اکثر اهل سنت اند میکویند فاعل همه افعال بنده خداست و بندکان مطلق در
آنها اختیار ندارند بلکه خدا بر دست ایشان افعال را جاری میکند و در آن فعل مجبورند اما بعضی از
ایشان میکویند که اراده از بنده مقارن آن فعل میباشد اما آن اراده مطلق دخلی در وجود آن
فعل ندارد و این مذهب باطل است بچند وجه وجه اول آنکه ما بدیهه عقل و وجدان خود می یابیم که فرق است
در افعال ما میان حرکت رعشه که بی اختیار ماست و حرکت کتابت که باختیار خود می کنیم
و همچنین فرق می یابیم میان آنکه کسی از بام بزیر افکند یا کسی از بام بزیر آید و اکر هیچ فعلی باختیار ما نباشد
باید که اصلا فرق نباشد میان این افعال ما وجه دویم آنکه حق تعالی امر کرده است ما را بطاعت و وعده
ثواب بر آن کرده است و نهی کرده است از معصیت و وعید عقاب بر آن نموده است پس اکر
افعال عباد باختیار ایشان نبوده باشد تکلیف کردن ایشان و عذاب کردن بر عصیان
ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد و بکوید برو و فلان چیز را بیاور و او را
زند که چرا نیاوردی یا کوید باسمان برو و زند که چرا نرفتی و دانستی که فعل قبیح بر خدا روا نیست
و کیست ظالم تر از کسی که کفر و معصیت را بر دست و دل و زبان کسی بی اختیار او جاری
کند و او را ابد الآباد بسبب این در جهنم بسوزاند و خود در بسیار جای از قرآن مجید میفرماید که
خدا ظلم کننده نیست بر بندکان وجه سیم آنکه حق تعالی در مواضع بیشمار از قرآن مجید مدح مقربان
بارکاه احدیت کرده است بطاعت و ذم مردودان درکاه عزت نموده بکفر و معصیت اکر
ایشان فاعل فعل خود نباشند مدح و ذم ایشان سفاهت و بیهودی خواهد بود و بر خدا محال است
و دیکر در احادیث بسیار وارد شده است که نه جبر است که ایشان را بافعال جبر کرده باشد و نه
تفویض است که ایشان را بخود وا کذاشته باشد بلکه امریست میان این دو امر و اکثر کفته اند که مراد
آن است که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده باراده خود کرده است اما اسبابش همه از خداست
مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و روحانی و آلات و ادواتی که در فعل در کار است از جانب
خداست و امر بین امرین این است و حق آن است که مدخلیت حق تعالی در اعمال عبد زیاده از
این است زیرا که هدایات خاصه و توفیقات خدا برای کسی که مستحق آنها باشد بنیات و

اعمال حسنه او دخیل است در فعل طاعات و خذلان خدا و واکذاشتن او را بخود دخیل است در
فعل معاصی اما بحدی نمیرسد که سلب اختیار از او بشود و او مضطر باشد در فعل یا ترک مانند
آقائی که دو غلام داشته باشد و هر دو را بسفری مأمور سازد مثل آنکه بهر دو بکوید که فردا بروید
و فلان متاع را از برای من هر یک بخرید و هر یک که این کار را بکند صد دینار باو میدهم و
هر یک که نکند ده تازیانه باو میزنم اکر بهمین اکتفا کند در باب هر دو و یکی بکند و یکی نکند اکر
کرده است مستحق صد دینار است و اکر نکرده است مستحق ده تازیانه است و اکر یک غلام
فرمان بردارتر است و خدمات بیشتر کرده است و او را دوست تر میدارد بعد از آنکه بهر دو آن
تکلیف را کرد و حجت را تمام کرد او را تنهائی میطلبد و ملاطفه و مهربانیها میکند و تاکید میکند
که البته فردا آن خدمت را بکن و شب از برای او طعام میفرستد و الطاف زیاده نسبت باین غلام
میکند و فردا این غلام این خدمت را میکند و آن دیکر نمیکند اکر آنرا صد دینار بدهد و او را ده تازیانه
بزند هیچ کس او را مذمت نمیکند زیرا که نه این غلام در کردن فعل مجبور شده است و نه او در نکردن و هر
دو باختیار خود کرده اند و حجت آقا بر هر دو تمام است این قدر مدخلیت حق تعالی در اعمال از آیات و اخبار
معلوم میشود و بهمین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار در این مسئله نباید کرد که در غایت اشکال و محل لغزش
اقدام است و نهی بسیار در اخبار از تفکر در این مسئله وارد شده است وجه چهارم آن است که لطف
بر حق تعالی واجب است بحسب عقل و لطف امری است که مکلف را نزدیک کرداند بطاعت و دور
کرداند از معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعده و وعید و ثواب
و عقاب و امثال اینها وجه پنجم آنکه حق تعالی حکیم است و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل
عبث و بیفایده از او صادر نمیشود و او را در افعال اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ میباشد ولیکن غرض
در افعال الهی عاید ببندکان میکردد و غرض او تحصیل نفعی از برای خود نیست و بر این قول اتفاق
کرده اند امامیه و معتزله و حکما و اشاعره کفته اند افعال خدا معلل باغراض نیست و آیات و احادیث
بسیار بر بطلان این قول دلالت میکند و اکثر امامیه را اعتقاد آن است که آنچه اصلح باشد از برای خلق
و نظام عالم فعلش بر حق تعالی واجب است و بعضی از متکلمین را اعتقاد آن است که میباید فعل الهی متضمن
مصلحت باشد و اصلح بودن ضرور نیست و ظاهرا در این مسئله نیز تفکر ضرور نیست باب چهارم

وبعضی از متکلمین را اعتقاد آنست که آنچه اصلح باشد از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حق تعالی واجب است م

در مباحث نبوت است و در آن چند مقصد است **مقصد اول** اکثر امامیه را اعتقاد آن است
که بعثت پیغمبران بر حق تعالی واجب است عقلا زیرا که لطف بر خدا واجب است و با جماع شیعه
و نصوص متواتره جمیع انبیا از اول عمر تا آخر عمر معصوم اند از گناهان کبیره و صغیره عمدا و سهوا
و در این باب ادلهٔ عقلیه و نقلیه قایم است و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت
و وحی البته جایز نیست و الا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد و اما در غیر آن از امور عادیه
و عبادات باز مشهور میان علمای امامیه آن است که جایز نیست و بعضی دعوی اجماع بر
این کرده اند و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته اند که سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست
اما جایز است که حق تعالی ایشان را به سهو بدارد و از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در نماز ظهر یا عصر سهو کرد و در تشهد اول سلام گفت و چون بخاطر آنحضرت آوردند برخواست
و دو رکعت دیگر کرد و گفته اند حق تعالی برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز سهو کند
مردم او را سرزنش نکنند و دیگر آنکه در ایشان گمان خدائی نکنند و اکثر علما این سهو را واقع
نمیدانند و احادیثی که در این باب وارد شده است حمل بر تقیه کرده اند و باید دانست که معصوم
در ترک گناه مجبور نیست و لیکن حق تعالی لطفی چند نسبت باو میکند که او باختیار خود ترک
معصیت کند یا آنکه بسبب قوت عقل و فطانت و ذکا و کمال اهتمام در طاعت حق تعالی و تصفیهٔ
باطن از اخلاق ذمیمه و تحلیهٔ آن باخلاق حسنه بمرتبه رسد که محبت جناب اقدس الهی در دل
او مستقر گردد و از قید شهوات نفسانی و خیالات شیطانی رهائی یابد و پیوسته مشغول
مطالعهٔ جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی بر دل او جلوه کند پس بسبب کمال معرفت پیوسته
خود را منظور نظر پروردگار خود داند و غیر آنچه رضای محبوب او در آن است بر گرد خواطرش
نگردد و اگر با دراخیال معصیتی در خاطر او در آید ملاحظه جلال الهی نگذارد که پیرامون آن گردد **و اینگاه**
شرم کند از آنکه در حضور چنین خداوندی جلیلی که پیوسته مراقب اوست مرتکب معصیت
او گردد و با این اسباب معصیت از او صادر نتواند شد و اگر چنان باشد که جمعی گمان کرده اند که
حق تعالی او را مجبور میسازد بر ترک معصیت هر آینه عصمت برای او کمالی نخواهد بود و بر ترک آن ثواب
نخواهد داشت و بدانکه آیات و اخبار که موهم صدور معصیت است از انبیا علیهم السلام تاویلات

بالکتاب

بالکتاب مکروه و ترک اولی و چون نسبت بجلال مرتبهٔ ایشان این نیز عظیم است تعبیر از آن
به معصیت نموده اند و وجوه دیگر دارد که در حیات القلوب ذکر کرده ام و آنچه در بعضی سیر و
تواریخ ذکر کرده اند از قصص انبیا علیهم السلام که متضمن خطای ایشان است اکثر از موضوعات و
مفتریات سنیان است که از کتب یهود برداشته اند و برای آنکه خطاهای خلفای جور خود را
هموار کنند در کتب خود ایراد نموده اند و جمعی از ناقصان شیعه نیز آنها را در کتب خود ذکر کرده اند
و احادیث بر رد آنها از طرق اهل بیت علیهم السلام بسیار است که در کتب عربی و فارسی ایراد
نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد پس با آنها اعتماد و بر آنها اعتقاد نباید کرد **مقصد دویم**
طریق دانستن حقیت پیغمبران معجزه است زیرا که هر که دعوای مرتبهٔ بلندی کند بمحض دعوای او
باور نتوان کرد چنانچه گفته اند **شعر** ای بسا ابلیس آدم روی هست • پس بهر دستی نباید داد
دست مثل آنکه شخصی دعوی کند که من از جانب پادشاه بر شما حاکمم باید اطاعت من کنید
بمحض گفتهٔ او کسی از او قبول نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند رقمی یا نشانی که مخصوص پادشاه
باشد نداشته باشد و معجزه مثل آن است زیرا که معجزه فعلی است که بشر از اتیان بآن عاجز
باشند و بر خلاف مجرای عادت باشد و مقارن دعوای پیغمبری ظاهر شود پس اگر فعلی باشد
که از بشر صادر شود آن معجزه نیست مانند صنایع غریبه و حیل ارباب شعبده و اگر فعل خدا
باشد و موافق عادت باشد آن نیز معجزه نیست مثل آنکه گوید در وقت طلوع آفتاب که معجزهٔ
من آن است که آفتاب الحال طلوع میکند و اگر مقارن دعوای پیغمبری نباشد آن را کرامت میگویند
نه معجزه مثل مائده حضرت مریم ع و هرگاه شخصی دعوای پیغمبری کند و گوید خدا مرا برای ریاست دین
و دنیای خلایق فرستاده و دلیل من این است که حق تعالی باشارهٔ من ماه را بدو نیم میکند یا این مرده را
زنده میکند و در همان ساعت آن امر واقع شود ما البته میدانیم که او راست میگوید زیرا که خدا
بر همه چیز قادر است و علمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانچه بیان کردیم پس اگر این مرد کاذب باشد
دعوای او قبیح خواهد بود و اطاعت ما او را قبیح پس خدا اغرا بهمه بر قبیح کرده خواهد بود و این
قبیح است و قبیح بر خدا محال است چنانکه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق مدعا باشد نه دلالت کند بر
صدق پیغمبر کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند چنانکه نقل کرده اند که مسیلمهٔ کذاب

که دعوای پیغمبری میکرد با و گفتند که محمد صلی الله علیه و آله برای کوری دعا کرد روشن شد او کسی را به طلب
که یک چشمش کور بود دعا کرد چشم صحیحش نیز کور شد و گفتند که محمد صلعم آب دهان مبارک فرو کرد در چاهی
که خشک شده بود انداخت آن چاه پر آب شد آن ملعون در چاه کم آبی آب دهن انداخت
خشک شد و این را معجزه مکذبه خوانند مقصد سیم باید پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد و
اعلم از همه باشد زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیح است و باید که عالم باشد بجمیع علومی که امت
او بآنها محتاجند و باید بصفات کمال موصوف باشد مانند کمال عقل و زیرکی و فطانت و قوت
رای و عفت و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران بر خود و غیرت در دین و رأفت
و رحم و مروت و تواضع و نرمی و مدارا و ترک دنیا و رعایت صلحا و علما و اهل دین و منزه باشد
از صفات ذمیمه مانند کذب و کینه و بخل و حسد و حرص و محبت دنیا و حب مال و جاه و کج خلقی
و جبن و از امراضی که موجب نفرت خلق باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کری و کنگی و امثال
اینها و از قدح در نسب که ولد زنا و شبهه نباشد و پدران [illegible] نباشند بلکه صنعتهای دنی
نداشته باشند مثل جولاهی و حجامی و بیطاری و کارهائی که منافی مروت باشد از او صادر
نشود مانند چیزی خوردن در میان بازارها و [illegible] و امثال اینها و این امور را بعضی
از علما ذکر کرده اند و در بعض سخن میرود و پدران پیغمبر ما تا آدم جدا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بوده اند همه مسلمان بوده اند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد اما پدران سایر پیغمبران اگرچه از
کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند اما نزد بنده ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بر آن
قایم نشده و بعضی از اخبار که درباب احوال حضرت خضر علیه السلام و غیر او وارد شده دلالت بر
خلاف آن دارد و توقف در این باب اولی است مقصد چهارم علمای امامیه اتفاق کرده اند بر آنکه
انبیا و ائمه صلوات الله علیهم افضل اند از جمیع ملائکه و بر این مضمون احادیث بسیار است و اول
عقیده ایشان بسیار نیز گفته اند و میان مخالفان خلاف بسیار در این مسئله است و عدد انبیا صلی نبینا و آله و تفصیلاً
و علیهم السلام ثابت نیست و مشهور صد و بیست و چهار هزار است باید مجملا اعتقاد کرد که جمیع
انبیا و اوصیای ایشان بر حق اند و آنچه در قرآن مجید وارد شده و نبوت ایشان ضروری دین
اسلام شده مانند حضرت آدم و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و شعیب و ابراهیم

ولوط

و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف و داود و سلیمان و ایوب و یونس
و الیاس اقرار بنبوت و حقیت ایشان واجب است و هر که انکار یکی از ایشان کند کافر است
و تفاوت در مراتب فضل ایشان بسیار است و افضل از همه پنج نفر اند نوح و ابراهیم و موسی
و عیسی و محمد صلوات الله علیه و آله و علیهم و ایشان را اولوالعزم مینامند و شریعت ایشان ناسخ شرع بعث
پیش است و افضل از همه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است و بعد از آن حضرت ابراهیم علیه السلام
از سایر انبیا افضل است و فرق میان نبی و رسول بوجوه مختلف کرده اند بعضی گفته اند رسول آن است
که ملک در بیداری بر او نازل شود و نبی شامل آن است که در خواب بر او نازل شود و بعضی گفته اند که
رسول آن است که مبعوث شود بر جماعتی و نبی شامل آن است که بر کسی مبعوث نباشد و بعضی گفته اند
رسول آن است که کتابی یا شریعتی داشته باشد و نبی شامل آن است که حافظ شریعت دیگری باشد
و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران چهار قسم اند پیغمبری بوده که بر خود مبعوث بوده است
و بر دیگری مبعوث نبوده است و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده و صدای ملک را می شنیده
و در بیداری ملک را نمیدیده است و مبعوث بر احدی نبوده است و بر او امامی بوده است یعنی
تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل لوط که تابع ابراهیم علیه السلام بود و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده
و صدای ملک را می شنیده و ملک را میدیده است و بر گروهی مبعوث بوده است اما تابع
شریعت پیغمبر دیگر بوده است مثل یونس علیه السلام و آنکه در خواب می بیند و صدا میشنود و ملک را
در بیداری می بیند و خود صاحب شریعت باشد او امام است و در احادیث معتبره وارد شده است
که نبی آن است که در خواب می بیند و صدای ملک را می شنود اما ملک را در بیداری نمی بیند
و رسول آن است که صدای میشنود و در خواب ملک را می بیند و امام صدای ملک را میشنود
اما او را نمی بیند و بدانکه خلاف کرده اند در آنکه آیا از جن پیغمبری مبعوث شده یا نه و اکثر انکار کرده اند
و بعضی گفته اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان مبعوث گردیده و آن ثابت نیست و توقف در
این مقام اولی است مقصد پنجم در بیان حقیت پیغمبری محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن
عبد مناف است و دلیل پیغمبری او آن است که دعوای نبوت نمود و معجزات باهره بسیار بر طبق
دعوای خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوای پیغمبری پس همه ارباب ملل و نحل

ملک را و در بیداری نمی بیند

واحوال م

تا ملیند که او دعوای پیغمبری کرد و اما معجزه پس معجزات آنحضرت زیاده از حد واحصا است بلکه جمیع
اقوال و افعال و اخلاق آنحضرت معجزه بود و معجزات آنحضرت ص قرآن کلام است که تا روز قیامت ثابت
و در هر زمانی که پیغمبری مبعوث میشد غالب معجزه او از جنس آن فنی بود که در آن زمان شایع
تر بود و اهل آن زمان در آن ماهر تر بودند تا آنکه حجت بر ایشان تمام تر باشد چنانکه در زمان
حضرت موسی علیه السلام چون مدار بر سحر بود حق تعالی او را عصا و ید بیضا و امثال اینها داد که
قوم او از اتیان بمثل آنها عاجز شدند با آنکه در آن جنس ماهر بودند و در زمانی که حضرت عیسی
علی نبینا و علیه السلام مبعوث شد چون امراض مزمنه بسیار بود و طبیبان حاذق مانند جالینوس
و امثال او بودند پس حضرت معجزه مرده زنده کردن و کور روشن کردن و خوره [illegible] را شفا
دادن و امثال اینها را آورد که بشر بفعل ایشان بود اما از نوع فعل بشر نبود و در زمانی که حضرت
رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله مبعوث گردید در میان عرب چون مدار بر فن فصاحت و بلاغت
بود و اشعار و سخنان فصیح و بلیغ می آوردند و بر کعبه می آویختند و بآن فخر میکردند حضرت قرآن
مجید را آورد و تحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قرآن را بیاورید ایشان
عاجز شدند و نتوانستند آوردن پس فرمود که ده سوره از مثل این قرآن بیاورید و نتوانستند پس
فرمود که یک سوره از مثل این قرآن بیاورید و ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند و مثل سوره کوچکی
نیاوردند با آن حرصی که در تکذیب آنحضرت داشتند و ارتکاب جنگهای عظیم و کشته شدن
و اسیر شدن کردند و آنچه از ایشان خواسته بود نیاوردند اگر قادر می بودند البته می آوردند با
وفور فصحا در میان عرب و علما و دانایان در میان اهل کتاب و در زمانهای بعد از آن تا حال
با آنکه در همه اعصار دشمنان آنحضرت اضعاف دوستان آنحضرت بودند و نیاوردند و نتوانستند
آوردن پس معلوم شد که از جنس فعل بشر نیست و فعل خالق عالم است اگر آنحضرت پیغمبر نبود
حق تعالی چنین امری را بر زبان او جاری نمیکرد والا اغرا بر کذب و دروغ و اضلال خلق و انواع
قبایح لازم می آید و آن قبیح است و بر حق تعالی اتیان بقبیح محال است و در وجه اعجاز قرآن مجید
خلاف است که آیا از غایت فصاحت و بلاغت است یا از آنکه هر گاه اراده معارضه میکردند حق تعالی
صرف قلوب و سلب اذهان ایشان مینمود که ایشان نمیتوانستند نمود و اگر چه اعجاز به هر دو وجه

حاصل

[illegible]

حاصل میشود و لیکن حق آن است که اعجاز از چندین وجه بود اول از جهت فصاحت و بلاغت
و تلاوت که هر اعجمی که قرآن را می شنود امتیاز آن را از سخنان دیگر می فهمد و هر فقره از آن که
در میان کلام فصیحی واقع شود مانند یاقوت رمانی و لعل بدخشانی میدرخشد و جمیع فصحای
عدنان و بلغای قحطان اذعان بفصاحت و بلاغت آن نموده اند و روایت نموده اند که هر که سخن
بسیار بلیغی یا شعر فصیحی میگفت برای مفاخرت بر کعبه مشرفه می آویخت چون آیه وَقِیلَ
یَا أَرْضُ ابْلَعِی مَاءَکِ نازل شد همه از بیم رسوائی در شب آمدند و نوشتهای خود را برگرفتند
و پنهان کردند دویم از جهت غرایب اسلوب که هر چند کسی تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان
نماید قریب باین نظم عجیب و شبیه باین اسلوب غریب نمی یابد و جمیع بلغای آن زمان
از غرابت آن متعجب و حیران بودند سیم عدم اختلاف چنانکه حق تعالی فرموده است وَلَوْ کَانَ
مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلَافًا کَثِیرًا یعنی اگر قرآن از نزد غیر خدا بود هر آینه می یافتند
در آن اختلاف بسیار زیرا که از بشر هر گاه کلامی باین طول صادر شود نمیشود که مشتمل بر تناقض
و اختلاف بسیار نباشد از دو جهت یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصا وقتی که انشا کننده
آن سخن صاحب خط و سواد نباشد و دیگران آیه آیه و سوره سوره نویسند و اکثر نویسندگان منافقان
و دشمنان او باشند و دیگر اختلاف در فصاحت زیرا که قصاید و خطب افصح فصحا اگر یک
فقره اش فصیح است فقره دیگرش فصیح است و اگر یک بیت عالیست بیت دیگر واهی است و اگر
یک جزوش در تحقیق حق است جزو دیگرش لهو و باطل و تزریق است و کلامی که از اول تا آخر همه
در اعلای درجات بلاغت بوده باشد و همه بر حقایق و معارف مشتمل باشد صادر نمیگردد مگر از
کسی که هیچ گونه اختلاف در ذات و صفات و افعال و احوالش نیست چهارم از جهت اشتمال
بر معارف ربانی زیرا که در آن وقت در میان عرب خصوصا اهل مکه علم برطرف شده بود و آنحضرت
پیش از بعثت با هیچ یک از علمای اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نفرموده و مسافرت ببلاد
دیگر بسیار ننموده که طلب علم کند و آنچه حکما در چندین هزار سال در معارف الهی فکر کرده اند در هر سوره
و آیه باحسن وجوه بیان فرموده و اثری که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد مطلقا در
آن نیست و ببرکت آنحضرت طایفه عرب که بعدم فهم و علم و ادب مشهور آفاق بودند از وفور علم

ومحاسن آداب ومکارم اخلاق مغبوط ساکنان سبع طباق کردیدند وعلمای جهان دراکتساب
علم وایمان محتاج بایشان شدند پنجم از جهة اشتمال برآداب کریمه وشرایع قویمه زیرا که در
مکارم اخلاق آنچه حکما وعلما درسالها فکر کرده بودند در هر سورهٔ اضعاف آن بیان شده ودر
شریعت قانونی چند برای انتظام احوال عباد ورفع نزاع وفساد در معاملات ومناکحات
ومعاشرات وحدود واحکام وحلال وحرام مقرر کردانیده که در هر باب هر چند علمای زمان و
عقلای جهان تفکر نمایند خدشه در آن نمیتوانند یافت ودر هیچ امر قاعدهٔ بهتر از آنچه در کلام
معجز نظام وشریعت سیدانام علیه وعلی آله السلم مقرر کردیده نمیتوانند ساخت واکر کسی بعقل خود
رجوع نماید میداند که از این معجزهٔ عظیم تر نمیباشد ششم از جهة اشتمال بر قصص انبیای سالفه
وقرون ماضیه که در آن زمان مخصوص اهل کتاب بوده‌اند ودیکران راخصوصا اهل مکه بر آنها اطلاع
نبوده ونحوی بیان فرموده که با وجود معاندان بی حساب خصوصا اهل کتاب نتوانستند که تکذیب
آنحضرت نمایند در هیچ جزوی از اجزای آن قصص وآنچه مخالف مشهور میان ایشان بود حقیت
آنرا بر ایشان ظاهر کردانید مانند کشتن وبردار کشیدن حضرت عیسی علی نبینا وعلیه‌السلم وآنچه در کتب ایشان
بود وبرای مصلحت مخفی میداشتند بر ایشان ثابت کردانید مانند قصهٔ سنکسار وحلال بودن
کوشت شتر وغیر اینها که بتفصیل در کتاب حیاة القلوب ایراد نموده‌ام هفتم از جهة خواص سور
وآیات کریمه آن است که شفای جمیع دردهای جسمانی وروحانی ودفع تسویلات نفسانی ووساوس
شیطانی وامن از مخاوف ظاهری وباطنی ودشمنان اندرونی وبیرونی در آیات وسور فرقانی
است وبتجارب صادقه معلوم کردیده وتاثیرات قرآن مجید حمید را در جلای قلوب وشفای صدور
وربط بجناب مقدس ربانی ونجات از صورت مشتهیات نفسانی زیاده از آن است که صاحب
دلی انکار آن نماید یا عاقلی یا در آن مجال تأملی باشد هشتم از جهة اشتمال قرآن مجید است بر اخبار مغیبه
که غیر حق تعالی را بر آنها اطلاعی نیست وآنها زیاده بر آن است که احصا توان نمود وآن بر دو قسم است
اول آن است که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بآنچه کافران ومنافقان در خانهای خود
میگفتند یا با یکدیکر براز وپنهان مذکور میساختند یا در خاطرهای خود میکذرانیدند وبعد از خبر دادن
تکذیب آنحضرت نمیکردند واظهار ندامت وانابت میکردند وچون سخنی میگفتند خایف میشدند وترسان‌ام

ومیگفتند

ومیگفتند در این ساعت جبرئیل بآنحضرت خبر خواهد داد واز این نوع بسیار است واکثرشرا در حیات
القلوب ذکر کرده‌ام دویم آن است که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بامور آینده که غیر
خدا بر آنها اطلاعی نیست پیش از وقوع آنها مکر بوحی والهام مانند خبر دادن از عدم ایمان ابولهب
وجمع دیکر وخبر دادن از مذلت یهودان تا روز قیامت وچنان شد وتا حال با دشاهی میان
ایشان بهم نرسیده ودر هر شهر ودیار ذلیل ترین اهل روزکارند وبمذلت ایشان مشل میزنند وخبر دادن
از فتح بلاد برای اهل اسلام وخبر دادن از دخول مکهٔ معظمه برای عمره واز فتح مکهٔ مشرفه وبرکشتن حضرت
بسوی آن بلدهٔ طیبه وخبر دادن از عصمت حضرت رسول از شر مردم وخبر دادن از غلبهٔ رومیان بر کبران
عجم وخبر دادن در سورهٔ کوثر از کثرت اتباع واولاد آنحضرت وبر افتادن بنی امیه ونسل آنها که حضرت را
ابتر کفتند وخبر دادن از عدم آرزوی یهودان مرک را وچنان شد واکثر در حیات القلوب مذکور است مجملی از سایر
نهم در بیان معجزات آنحضرت است بدانکه حق تعالی بهیچ پیغمبر را معجزهٔ عطا نکرده است که مانند آن یا
زیاده بر آن بآنحضرت عطا کرده است ومعجزات آنحضرت را احصا نمیتوان کرد وزیاده از هزار
معجزات در بسیار کتب ایراد کرده‌ام وسایر معجزات آنحضرت چند قسم است قسم اول معجزات بدن
شریف آنحضرت است وآن بیست وچهار معجزه است اول آنکه پیوسته نور از جبین نورانیش
ساطع بود وچون ماه شعاع جبین مبین آن معدن انوار بر در ودیوار میتابید وکاه دست مبارک را
بلند میکرد انکشتان منورش مانند ده شمع روشنی میداد دویم بوی خوش آنحضرت بود چنانچه هر
وقت آنحضرت از راهی میکذشت تا دو روز زیاده هر که از آن راه میکذشت میدانست که حضرت
از آن راه رفته است از عطر او واز عرق آنحضرت جمع میکردند وبهترین عطرها بود وداخل عطرهای دیکر
میکردند ودلو آبی بنزد آنحضرت آوردند وکف آبی در دهان مبارک کرد ومضمضه کرد ودر دلو ریخت
آن آب از مشک خوشبوتر شد سیم آنکه چون در آفتاب می‌ایستاد یا راه میرفت او را
سایه نبود چهارم آنکه با هر که آنحضرت راه میرفت هر چند او بلندتر بود حضرت بقدر یک سر وکردن
از او بلندتر مینمود پنجم آنکه پیوسته در آفتاب ابر بر سرش سایه می‌افکند وبا او حرکت میکرد
ششم آنکه مرغی از بالای سر مبارکش پرواز نمیکرد وجانوری مانند مکس وپشه وغیر آنها بر آنحضرت نمی‌نشست
هفتم آنکه از عقب سر میدید چنانچه از پیش رو میدید هشتم آنکه خواب وبیداری او یکسان بود وخواب

قوای او را از ادراک معطل نمیکرد و سخن ملائکه را می شنید و دیگران نمی شنیدند و ملائکه را میدید
و دیگران نمیدیدند و هر چه در خاطرها میگذشت میدانست نهم آنکه هرگز بوی بد بمشام مبارکش
نمیرسید دهم آنکه آب دهان مبارک هر جا که می افکند در آن برکت بهم میرسید و پر آب می شد
و هر صاحب دردی که میمالید شفا می یافت و دست مبارک هر طعامی که میرسانید در آن
برکت بهم میرسید و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه از نخاله و یک صاع جو هفتصد
نفر را سیر کرد یازدهم آنکه جمیع لغتها را می فهمید و بجمیع لغات سخن میگفت دوازدهم آنکه
در پس سر نقش هفده موی سفید بهم رسیده بود که مانند آفتاب میدرخشیدند سیزدهم
آنکه مهر نبوت بر پشت مبارکش نقش کرده بود و نور آن بر نور آفتاب زیادتی میکرد چهاردهم
آنکه آب از میان انگشتان مبارکش جاری شد بقدری که جماعت کثیر سیراب شدند
پانزدهم آنکه باشاره انگشت ماه را بدو نیم کرد شانزدهم آنکه سنگریزه در دست حق پرستش تسبیح
میگفت و مردم می شنیدند هفدهم آنکه ختنه کرده و ناف بریده و پاک از آلایش خون و غیر آن
متولد شد و در وقت ولادت از پا بر نیامد از سر و چون بزمین آمد بوی بهتر از بوی مشک اذفر
لایح دماغ گردید و جهان را معطر کرد پس رو بکعبه بسجده افتاد و چون سر از سجده برداشت دست
بسوی آسمان بلند کرد و اقرار نمود بوحدانیت حق تعالی و رسالت خود پس نوری از او ساطع گردید
که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد هجدهم آنکه هرگز محتلم نشد و خواب شیطانی ندید نوزدهم
آنکه فضولی که از آنحضرت جدا می شد بوی مشک از آن می آمد و کسی آنرا نمیدید بلکه زمین مامور بود که آنرا
فرو برد بیستم آنکه بر هر چهارپایی که آنحضرت بر آن سوار می شد رهوار می شد و پیر نمیشد بیست و یکم
آنکه در قوت کسی با آنحضرت مقاومت نمیتوانست کرد بیست و دویم آنکه جمیع مخلوقات رعایت
حرمت آنحضرت میکردند و هر سنگ و درخت که میگذشت خم می شدند از برای تعظیم و بر
آنحضرت سلام میکردند و در طفولیت ماه گهوارهٔ آنحضرت را می جنبانید بیست و سیم آنکه بر
زمین نرم راه میرفت جای پایش نمیماند و گاه بر سنگ سخت راه میرفت و اثر پایش میماند بیست و
چهارم آنکه حق تعالی از آنحضرت مهابتی در دلها افکنده بود که با آن تواضع و شکستگی و شفقت و رحمت
که داشت کسی بر روی مبارکش درست نظر نمیتوانست کرد و هر کافر و منافقی که آنحضرت را میدید

از هم

از هم بر خود میلرزید و از دو ماه راه رعب او در دلهای کافران اثر میکرد قسم اول معجزات ولادت
باسعادت آنحضرت است خاصه و عامه بطرق متکاثره روایت کرده اند که در شب میلاد کثیر الاسعاد
آنجناب شیاطین را از صعود باسمانها منع کردند و باین سبب شهب از آسمان ظاهر شد
حتی آنکه مردم ترسیدند که قیامت برپا خواهد شد و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران ضعیف
شد و هر بتی که در عالم بود برو در افتاد و طاق کسری که پادشاه عجم با نهایت استحکام بنا کرده بود
استوار باقیست بلرزید و چهارده کنگره اش ریخت و از میانش شکست و تا زمین دو حصه شد
و تا حال شکستگی بنیان آنها ندارد و قصری که بر دجله بنا کرده بودند خراب شد و آب در آن جاری گردید
و دریاچه ساوه که آنرا میپرستیدند خشک شد و الحال بجای آن نمکیست که نزدیک کاشان است
و آتشکده فارس که هزار سال بود که میپرستیدند در آن شب خاموش شد و رودخانه ساوه که
سالها خشک بود آب در آن جاری شد و نوری در آن شب از طرف حجاز ساطع شد و در تمام
عالم منتشر گردید و تخت هر پادشاهی سرنگون شد و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن
نمیتوانستند گفت و ملائکه مقربان و ارواح اصفیای پیغمبران در هنگام ولادت وافر السعادت
آن منبع سعادات حاضر شدند و رضوان خازن بهشت با حوریان نازل شدند و ابریقها
و طشتها از طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر کردند و برای حضرت آمنه علیها السلام شربتها از بهشت
آوردند که او آشامید و آنحضرت را بعد از ولادت بآبهای بهشت غسل دادند و از عطرهای فردوس
معطر گردانیدند و مهر نبوت را بر پشت آنحضرت زدند که نقش گرفت و در حریر سفیدی که از بهشت
آورده بودند پیچیدند و او را بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکه سموات بخدمت آنحضرت
رسیدند و بر او سلام کردند و در ساعت ولادت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شد و بجانب
حجره مقدسه بسجده افتاد و غرایب ولادت و معجزاتی که در آن حالت و بعد از آن در ایام نشو
و نمای آنحضرت ظاهر شد زیاده از حد عد و احصاست و برخی در حیات القلوب مذکور است
قسم دویم معجزاتیست که متعلق بامور سماویه و آثار علویه است و آن چند است اول شق
قمر حق تعالی فرموده است اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته
شد ماه و اکثر مفسران گفته اند که این آیه وقتی نازل شد که قریش از آنحضرت معجزه طلب کردند حضرت

بانگشت مبارک اشاره بماه کردند بقدرت الهی بدو نیم شد و چون از اهل بلاد دیگر پرسیدند ایشان نیز خبر
دادند که ما ماه را در آن شب چنین دیدیم که بدو نیم شد و باز بهم پیوست و بعضی روایت کرده اند
که نیمی بر پشت کعبه افتاد و نیم دیگر بر کوه ابو قبیس **دویم** برگردانیدن آفتابست خاصه و عامه بسندهای
بسیار از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را برای کاری فرستاده بود و بعد از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله از نماز عصر فارغ
شد حضرت امیر مراجعت نمود و حضرت رسول سر مبارک خود را در دامن آنحضرت گذاشت و خواب
و در آنحال وحی بر آن حضرت نازل شد تا آنکه نزدیک شد که آفتاب غروب کند و چون وحی منقطع
شد حضرت فرمود یا علی نماز کردهٔ گفت نه یا رسول الله نتوانستم سر مبارک ترا بر زمین گذارم
پس حضرت دعا کرد که خداوندا علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود آفتاب را برای او برگردان
اسماء گفت والله دیدم که آفتاب برگشت و بلند شد و بجائی رسید که بر زمینها تا بید و وقت
فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز کرد پس باز آفتاب بیکدفعه فرو رفت و مثل این معجزه از برای
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله واقع شد **سیم**
ریختن ستارگان و بسیاری شهب در هنگام ولادت با سعادت آنحضرت چنانچه مذکور شد
چهارم نازل شدن مائده برای اهل بیت علیهم السلام از آسمان **پنجم** صواعق و عقوباتی که بر بعضی
از دشمنان آنحضرت نازل شد **قسم چهارم** اطاعت جمادات و نباتات آنحضرت را و سایر
آنچه در آنها ظاهر شد از معجزات مانند ناله کردن چوب خرمائی که حضرت بر آن تکیه میداد چون
منبر را ساختند از مفارقت آنحضرت و طلبیدن آنحضرت درخت را و اجابت کردن و آمدن بسوی آن آنحضرت
حضرت و بر رو افتادن بتمام باشاره آنحضرت و سبز شدن و میوه دادن درخت خشک در یک ساعت
و سلام کردن درخت و سنگ بر آنحضرت و کشتن درختان خرما برای سلمان و در ساعت بلند
شدن و میوه دادن و فرو بردن زمین پاهای اسب سراقه را و این قسم معجزه زیاده از حد و
احصاست **قسم پنجم** سخن گفتن حیواناتست با آنحضرت مانند سخن گفتن آهو و شتر و گرگ و سوسمار
و بزغالهٔ بریان و ناقهٔ آنحضرت در شب عقبه و دلالت کردن شتر سفینه مولای آنحضرت را بر راه
و گواهی دادن انواع حیوانات بر رسالت آنحضرت و از این نوع نیز بسیار است **قسم ششم** مستجاب
شدن

شدن دعای آنحضرت است در زنده شدن مردگان و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع
زیاده از آنست که حصر توان کرد **قسم هفتم** استیلای آنحضرت است بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل
۱۵ شدن ملائکه از آسمان برای یاری آنحضرت چنانکه در جنگ بدر و احد و غیر آنها شد و آثار ایشان بر مردم
ظاهر گردید **قسم هشتم** استیلای آنحضرت است بر شیاطین و جنیان و ایمان آوردن جن بآنحضرت
چنانچه قرآن مجید بآن ناطق است و در احادیث بسیار وارد است و منع شیاطین از آسمان
و دفع ایشان بشهب چنانکه در کلام مجید مذکور است **قسم نهم** خبر دادن از امور پنهان و امور
آینده است مانند خبر دادن از دولت بنی امیه و آنکه ایشان هزار ماه پادشاهی خواهند کرد و از دولت
بنی عباس و مظلوم شدن اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم و شهید شدن حضرت امیرالمؤمنین
و حسنین علیهم السلام و کیفیت شهادت هر یک و انقراض ملک پادشاهان عجم و بقای دولت نصاری
امیرالمؤمنین علیه السلام و خبر دادن از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام و مدفون شدن آنحضرت در خراسان و خبر دادن
از شهادت عمار و دیگران و کیفیت آنها و جنگ آنحضرت با عایشه و طلحه و زبیر و با معاویه و با خوارج
و خبر دادن از مظلوم شدن ابوذر رضی الله عنه و بیرون کردن او از مدینه بلکه آنچه بر اکثر اهل بیت و صحابه
واقع شد آنحضرت خبر داد و خبر دادن از وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت فوت او و از شهادت
جعفر طیار رضی الله عنه و زید و عبدالله بن رواحه در ساعت شهادت ایشان در جنگ تبوک و از شهادت
قسم خبیب بن عدی در مکه و از مالی که عباس در مکه پنهان کرده بود و خبر دادن آنحضرت از آنچه منافقان
در خانهای خود میگفتند و آنچه صحابه در خانهای خود میکردند و اکثر مردمی که بنزد آنحضرت می آمدند پیش از
آنکه سخن بگویند حاجات ایشان را میفرمود و کم سخنی از آنحضرت صادر میشد که از معجزه خالی باشد و
کسی که تفصیل این معجزات را خواهد بکتاب حیات القلوب رجوع نماید **ششم** در بیان معراج حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله است و نصوص صریحهٔ قرآن مجید بآن دلالت کرده است و از جملهٔ ضروریات
دین اسلام است و منکر آن کافر است و خلافی که بعضی از قطران در خصوصیات آن کرده اند ناشی
از عدم تتبع است یا قلت تدین زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده اند که در خواب بود یا در بیداری و
بروح تنها بود یا ببدن و روح هر دو و تا مسجد اقصی بود یا تا آسمان و بعضی از متاخرین متکلمین شیعه
در ذکر بعضی از این خلافها متابعت ایشان کرده اند یکی از دو جهت که مذکور شد و آنچه از آیات که بر آن دلالت دارد

متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود آن است که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در یک شب از
مکه معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است برد و از آنجا باسمانها تا سدرة المنتهی و عرش اعلی
سیر فرمود و عجایب خلق سموات را بانحضرت نمود و رازهای نهانی و معارف نامتناهی بر
آنحضرت القا فرمود و آنحضرت در بیت المعمور و تحت عرش الهی بعبادت حق تعالی قیام نمود
و با ارواح انبیا علیهم السلام با اجساد ایشان ملاقات کرد و داخل بهشت شد و منازل اهل بهشت را
مشاهده نمود و احادیث متواتره خاصه و عامه دلالت میکند بر آنکه عروج آنحضرت ببدن بود نه
بروح بی بدن و در بیداری بود نه در خواب و در میان قدمای علمای شیعه در این معنی خلاف
نبوده چنانچه ابن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهما و غیر ایشان تصریح باین مراتب کرده اند
و اتفاقیست که معراج مشهور پیش از هجرت واقع شد و محتملست که بعد از هجرت بمدینه
طیبه نیز واقع شده باشد چنانچه جمعی قایل شده اند که معراج مکرر واقع شده و ابن بابویه و صفار
و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
صد و بیست مرتبه باسمان برد و در هر مرتبه آنحضرت را در باب ولایت و امامت حضرت امیر المؤمنین
و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه نمود و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که از ما نیست کسی که یکی از چهار چیز را انکار کند معراج و سؤال قبر و مخلوق
شدن بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که ایمان نیاورد
بمعراج تکذیب کرده است حضرت رسول صلی الله علیه و آله را هفتم در بیان قلیلی از فضایل و مناقب آنحضرت
باید دانست که آنحضرت مبعوث بود بر کافه بشر از عرب و عجم و جمیع آدمیان و الحق مبعوث
بود بر جنیان بنص قرآن و دین او ناسخ ادیان جمیع پیغمبران است و آخر پیغمبران است و بعد از او
پیغمبری نخواهد بود و آنحضرت اشرف است از جمیع مخلوقات از ملائکه و جن و انس و از حضرت امیر المؤمنین
و سایر ائمه علیهم السلام افضل بود و آنچه بعضی از غلاة میگویند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام افضل از آنحضرت
بود کفر است و آنحضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه بشری بود و یک معجزه عظیم از معجزات آنحضرت
این بود که در میان گروهی نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر غیبت
و عناد و فتنه و نزاع و تفاخر و تحاسد بود و در حج مانند حیوانات عریان می شدند و بر دور کعبه

دست بهم

دست بهم میزدند و صفیر میکشیدند و بر می جستند عبادات ایشان چنین بود و از این معلوم است که
سایر اطوار ایشان چه خواهد بود و حال که زیاده از هزار سال از بعثت آنحضرت گذشته است و شریعت
۱۶ مقدسه ایشان را بطوع و کره باصلاح آورده است کسی که در صحرای مکه ایشان را مشاهده میکند میداند
که بمراتب شتی از انعام بدترند در میان چنین گروهی آنجناب بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه و
اطوار حمیده از علم و حلم و حیا و کرم و عفت و سخاوت و شجاعت و مروت و سایر صفات
آنهارا مدح کمال که علمای خاصه و عامه کتابها در این باب نوشته اند و عشری از اعشار آنها را احصا نکرده اند
و بعجز اعتراف نموده اند و قلیلی از آنها را در کتاب حیات القلوب ایراد نموده ام و اجماع امامیه
منعقد است بر آنکه پدران بزرگوار رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم همه مسلمان بوده اند تا
آدم علیه السلام بلکه همه از انبیا و اوصیا بوده اند و هیچیک کافر نبوده اند و آزر که کافر بود پدر حضرت
ابراهیم علیه السلام نبود بلکه عموی او بود و چون او را تربیت کرده بود او را پدر میگفت بلکه پدرش
تارخ بود و مسلمان بود و احادیثی که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر تقیه است و عبد الله و آمنه
هر دو مسلمان بودند و عبد المطلب از اوصیای حضرت ابراهیم بود و همچنین پدرانش تا حضرت
اسمعیل علیه السلام همه اوصیا بودند و حضرت ابو طالب پدر حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام بعد از عبد المطلب
وصی بود و هرگز بت نپرستید و کافر نبود و لیکن ایمان خود را از برای مصلحت از قوم خود مخفی میداشت
که رعایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را برای او بکنند و اعانت آنحضرت بیشتر تواند کرد و وصایا و
ودایع و کتب ابراهیم و اسمعیل و سایر انبیا و اوصیا نزد او بود و بحضرت رسول صلی الله علیه و آله در وقت مردن
تسلیم کرد و در آنوقت اظهار اسلام نمود لهذا در احادیث وارد شده است که مثل او
مثل اصحاب کهف بود که ایمان را پنهان داشتند و کفر را ظاهر کردند برای تقیه پس حق تعالی
ثواب ایشان را مضاعف گردانید و بر این مضامین احادیث متواتره از اهل بیت علیهم السلام
وارد شده است و اسلام ابو طالب و آبا و اجداد حضرت از ضروریات دین شیعه است و
در احادیث معتبره وارد شده است که شیعه ما نیست هر که باسلام ابو طالب قایل نباشد
و باید اعتقاد کرد که جدات آنحضرت و مادران ائمه علیهم السلام همه عفیفه و نجیبات و کریمات
بوده اند و آلوده بتهمتی نبوده اند و در هنگامی که نطفه ایشان یا آبای ایشان در رحم آنها قرار گرفته

مسلمان بوده اند اما لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند مانند شهربانو مادر حضرت علی بن
الحسین علیه السلم و مادرهای اکثر ائمه علیهم السلم که کنیزان بوده اند زیرا که در وقت کفر نطفه ایشان در
رحم آنها نبوده بخلاف پدران و اجداد ایشان چون پیوسته نطفه‌های کریمه در صلب ایشان
بوده باید که هرگز کافر نبوده باشند و این مضامین از ادله اعتقاد و نقلیه ظاهر و مبرهن است اما اکثر
متفطن و متعرض نشده اند والله الموفق هشتم خلاف است که آیا آنحضرت بر ملائکه مبعوث بود هشتم
یا نه و توقف در اینجا اولی است اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که میثاق و ولایت آنحضرت و
اوصیای او را از جمیع ملائکه گرفتند و جمیع ملائکه مطیع و منقاد ایشان شدند و ملائکه از انوار مقدس
ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حق تعالی آموختند و هیچ ملکی بسمای امری بزمین نمی آید مگر آنکه
اول بخدمت امام علیه السلم می آید و بعد از آن پی آن کار میرود و جبرئیل علیه السلم بی رخصت داخل
خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمیشد و چون داخل میشد مانند بندگان با ادب در خدمت
آنحضرت می نشست نهم خلاف است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پیش از بعثت آیا بشریعت بعضی نهم
عمل میکرد یا نه بعضی بر آنند که بشریعتی متعبد نبود و بعضی گفته اند بود و بعضی توقف کرده اند و فرقه
دویم نیز خلاف کرده اند بعضی گفته اند بشرع حضرت نوح علیه السلم عمل میکرد و بعضی گفته اند بشریعت
ابراهیم صلوات الله علیه و بعضی بشرع موسی و بعضی بشرع عیسی و بعضی بهمه شرایع و حق نزد فقیر
آن است که بعضی پیش از بعثت آنحضرت متعبد بهیچ شرعی غیر شرع خود نمی نمود و شریعت آنحضرت ناسخ
جمیع شرایع بود و لهذا آنچه از آنحضرت سوال میکردند تا وحی نازل نمی شد جواب نمیفرمود و هرگز
در هیچ امری متمسک بکتب سابقه نمیگردید و در حکم سنگسار زناکار که حضرا از توریة داد برای اتمام
حجت بر یهود و تکذیب قول ایشان و اظهار علم خود بکتب ایشان و آیاتی که اشعار بمتابعت
انبیا دارد محمول بر اصول دین است که متفق علیه جمیع ادیان است و بر موافقت ایشان در تبلیغ
رسالت و صبر بر تحمل مشاق امت و اما پیش از بعثت مدلول اخبار و ادله اعتقاد بسیار آن است
که آنحضرت اهتمام در عبادات و تتبع مکارم اخلاق و اجتناب از محرمات و مساوی آداب
زیاده از همه کس میفرمود و چون نتواند بود که سایر خلق در حداثت سن مکلف بشرایع باشند
و عبادت حق تعالی کنند و اشرف مخلوقات تا چهل سال مطلق مکلف بعبادتی نبوده باشد و راه

دین

دین خود را ندانند بلکه منقولست که آنحضرت انواع عبادات میکرد و حج پیش از هجرت
پنهان بجای آورد و آداب حسنه از تسبیح و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و مکروهات و روزه و
انواع عبادات از آنحضرت صادر میشد و نمیتواند بود که اینها بمتابعت شریعت دیگران باشد
بچند وجه وجه اول آنکه اگر عمل بشریعت پیغمبر دیگر نماید رعیت او خواهد بود و باید که آن پیغمبر افضل
از او باشد و این خلاف ضرورت دین است وجه دوم آنکه شریعت آن پیغمبر را بایست بداند
تا بشرع او عمل نماید اگر بوحی دانست پس پیغمبر خواهد بود و عمل بشرع خود کرده خواهد بود که موافق شرع
پیغمبر دیگر باشد و اگر بغیر وحی دانست پس بایست که از علمای آن ملت اخذ کرده باشد و از جمله
معجزات آنحضرت آن بود که خط و سواد نداشت و با علمای اهل کتاب معاشرت نکرد و قصص
انبیا را بجو بجو در کتب ایشان بود بیان کرد پس چگونه از ایشان فرا گرفت و ایضا اکثر علمای
اهل کتاب در آن عصر فاسق و فاجر بودند چگونه اعتماد بر گفته ایشان میتوانست کرد وجه سیم آنکه در
احادیث بسیار وارد است که هیچ زمان از حجت خدا خالی نمیباشد اگر حضرت رسالت در ابتدای
تکلیف پیغمبر نبود بایست یا وصی حضرت عیسی یا وصی حضرت ابراهیم علیهما السلم را متابعت نماید و بادا ایمان بیاورد
و تابع او گردد و بایست این سخن را اکثر اهل عالم بدانند و نقل کنند قطع نظر از آنکه لازم می آید که آن حضرت
مرتبه اش پست تر از آن وصی باشد و افضلیت آنحضرت بر سایر خلق ضروری دین اسلام است پس
گوئیم که پیغمبری آنحضرت همیشه بود و پیوسته بوحی و الهام الهی و شریعت خود عمل مینمود و بعد از چهل
سال رسول شد و مامور گردید که مردم را بسوی خدا دعوت نماید بچند وجه اول آنکه عامه و خاصه از
آنحضرت روایت کرده اند که فرمود من پیغمبر بودم در وقتی که آدم در میان آب و گل بود و احادیث بسیار
وارد شده است که روح آنحضرت را در عالم ارواح بر ارواح انبیا مبعوث گردانیدند و همه با آنحضرت
ایمان آوردند و ملائکه تسبیح و تقدیس الهی را از ارواح مقدسه او و اهل بیت او آموختند دویم آنکه
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم در خطبه قاصعه فرمود که حق تعالی مقرون گردانید پیغمبر خود صلی الله علیه و آله را در
سنی که او را از شیر باز گرفتند یا نزدیک بآن بزرگترین ملکی از ملائکه خود را که دلالت میکرد او را
براه مکارم افعال و محاسن اخلاق اهل عالم در شب و روز همین است سخن پیغمبری او معلوم شد که شرایع
دین خود را از ملک فرا میگرفت سیم آنکه در احادیث صحیح وارد شده است که حق تعالی حضرت ابراهیم علیه السلم را

بندهٔ خالص خود گردانید پیش از آنکه او را پیغمبر گرداند و پیغمبر گردانید او را پیش از آنکه رسول گرداند و رسول
گردانید او را پیش از آنکه خلیل گرداند و خلیل گردانید او را پیش از آنکه امام گرداند و در حدیث بسیار وارد شده است صحیح
که نبی آن است که در خواب می‌بیند مانند خواب ابراهیم و مانند آنچه میدید رسول خدا صلی الله علیه و آله
از اسباب پیغمبری پیش از آنکه جبرئیل وحی بیاورد از برای او برسالت پس معلوم شد که پیغمبری قبل از
رسالت بوده است **چهارم** در احادیث صحیح بسیار وارد شده است که رسول خدا و ائمهٔ هدی صلوات الله
علیهم از اول سن تا آخر عمر مؤید بودند بروح القدس که ایشان را تعلیم و تسدید مینماید و از سهو و خطا
و نسیان نگاه میدارد **پنجم** بنص قرآن و احادیث متواتره معلوم شده است که حضرت
رسول افضل انبیاست و هر فضیلت و کرامتی که بهر پیغمبری داده اند با نحضرت زیاده از آن عطا کرده اند
پس چون تواند بود که حضرت عیسی در گهواره پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سن صبا بشرف نبوت
فایز گردد و حضرت رسالت با آن جلالت تا چهل سال خلعت نبوت نپوشد **و ایضاً** در احادیث
بسیار وارد شده است که از ائمه صلوات الله علیهم در وقت طفولیت بلکه در هنگام ولادت
آثار علم و کمال ظاهر میشده و حضرت قائم علیه السلام در کودکی در دامان پدر از مسایل مشکل غامضه جواب
فرمود و حضرت جواد علیه السلام در سن نه سالگی در یک روز سی هزار مسئلهٔ غریبه کلامیه را بیان شافی
نمود چون تواند بود که حضرت رسالت از ایشان کمتر باشد **دهم** خلاف کرده اند که حق تعالی آنحضرت را
چرا امّی نامیده اکثر گفته اند برای آن بود که آنحضرت خط و سواد نداشت و در اخبار وارد شده است که
نسبت بام القری که مکهٔ معظمه است داده شده و در این خلافی نیست که آنحضرت پیش از بعثت تعلم
خط و سواد از کسی ننموده بود چنانکه نص قرآن بر آن دلالت کرده است و خلاف در این است که آیا
بعد از بعثت میتوانست خواند و نوشت یا نه و حق آن است که قدرت بر خواندن و نوشتن داشت چنانچه
بوحی الهی همه چیز را میدانست و بقدرت الهی کارها که دیگران از آن عاجز بودند میتوانست
اما برای مصلحت خود نمینوشت و وحی را دیگران مینوشتند و غالب اوقات دیگران را امر میخواندند
نامه ها میفرمود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نامه را میخواند
و نمینوشت و بسند معتبر منقول است که شخصی از امام محمد تقی علیه السلام پرسید که چرا حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را امّی مینامیدند حضرت فرمود که سنیان چه میگویند گفت میگویند زیرا که نمیتوانست

چیزی

۱۸
چیزی نوشت فرمود دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان باد والله که آنحضرت میخواند و مینوشت
بهفتاد و دو سه زبان بلکه خدا او را امّی نامید برای آنکه از اهل مکه است و یک نام مکه ام القری است **یازدهم**
آنحضرت را خصایص بسیار بود که دیگران در آنها با آنحضرت شریک نبودند **اول** نماز شب و نماز وتر
بر آنحضرت واجب بود **دویم** قربانی بر آنحضرت واجب بود **سیم** بعضی گفته اند مسواک بر آنحضرت واجب
بود **چهارم** هر چیزی که میدید بایست که البته انکار کند **پنجم** مشورت کردن با صحابه بعضی گفته اند بر آن
حضرت واجب بود **ششم** مخیّر گردانید زنان را چنانکه در کتاب طلاق مذکور است **هفتم** حرام بودن
زکوة واجب بر او و بر اهل بیت و ذریت او و در حرمت زکوة سنت و تصدقات سنت خلاف است
هشتم واجب بودن ادای دین کسی که بمیرد و فقیر باشد **نهم** آنکه گفته اند که آنحضرت سیر و پیاز میل
نمیفرمود و بعضی گفته اند بر آنحضرت حرام بود **دهم** آنکه بر پهلو تکیه کرده طعام میل نمیفرمود و بعضی گفته اند
بر آنحضرت حرام بود **یازدهم** بعضی گفته اند خط نوشتن و شعر گفتن بر آنحضرت حرام بود و ثابت نیست
دوازدهم وصال در روزه برای آنحضرت جایز بود و بر دیگران حرام است و وصال آن است که دو روز روزه
بدارد و در میان افطار نکند یا افطار را تا سحر تاخیر نماید با قصد **سیزدهم** بر آنحضرت زیاده از چهار زن
بعقد دایم جایز بود و بر دیگران حرام است **چهاردهم** بر آنحضرت حلال میشد زنی که خود را با نحضرت ببخشد
بدون عقد **پانزدهم** آنکه نکاح زنان آنحضرت خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد در حال حیات
آنحضرت و بعد از وفات بر دیگران حرام بود **شانزدهم** حرام بود که آنحضرت را بنام ندا کنند که یا محمد و یا
احمد بگویند و حق تعالی نیز در قرآن در هیچ موضع آنحضرت را بنام ندا نفرموده است بلکه یا ایها النبی و یا
ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر فرموده **هفدهم** حرام بود مردم را که صدا را در سخن
گفتن بلندتر از صدای آنحضرت کنند **هجدهم** حرام بود که از پشت حجره ها آنحضرت را ندا کنند و خصایص
بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر آنها نزد فقیر ثابت نیست و ذکر آنها مناسب این رساله نبود لهذا
حواله بکتاب حیات القلوب نمودم **باب پنجم** در امامت است و مراد از امام کسی است که مقتدا و پیشوای
امت باشد در جمیع امور دنیا و دین بنحوی که پیغمبر میکرد بنیابت و جانشینی پیغمبر نه بر سبیل استقلال
و در آن چند مقصد است **مقصد اول** در وجوب نصب امام است بدانکه امت اختلاف کرده اند در آنکه
امام بعنی که مذکور شد نصب کردن او ضرور و واجب است یا نه و بر تقدیر وجوب بر حق تعالی واجب است

باہراست دلیل خلاف است که عقل حکم میکند بوجوبش یا بشرع معلوم شده است و ذکر خلاف فہمای
ایشان ثمرہ ندارد آنچه فرقهٔ ناجیهٔ امامیه بر آن اتفاق کرده اند آن است که واجب است بر پروردگار
عالم عقلاً و سمعاً نصب کردن امام اما عقلاً بچندین وجه اوّل آنکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن
پیغمبران میکند دلالت بر نصب امام میکند چه معلوم است که مردم را در انتظام امور دین و دنیای
ایشان ناچار است از رئیسی و سرکرده که در امور مختلفهٔ ایشان را براه راست هدایت نماید و رفع
مخاصمه و مجادله و منازعه و مقاتلهٔ ایشان که بالضرورة در معاملات و معاشرات ایشان رو میدهد
بروجه حق و صواب از ایشان بکند و همهٔ عقول بر این معنی مضطر است و چنین کسی یا نبی است یا امام
که جانشین اوست خصوصاً بعد از حضرت رسالت پناهی که خاتم پیغمبران است و بعد از او امید
بعثت پیغمبر دیگر نیست دوم آنکه نصب امام لطف است و لطف بر خدا عقلاً واجب است
دلیل اصلح بر حق تعالی واجب است و شک نیست در آنکه اصلح بحال عباد در جمیع احوال و ازمان وجود
رئیس و حاکمیست علی الاطلاق که اختیار دین و دنیای ایشان بدست او باشد و چنین رئیسی یا پیغمبر است
یا امام و در زمانی که پیغمبر نباشد منحصر است در امام سیم آنکه چون بعثت حضرت رسول صلعم
مخصوص زمان آنحضرت نبود بلکه مبعوث است بر کافهٔ خلق تا روز قیامت و از برای ایشان کتابی آورد
و شریعتی از جانب خدا مقرر شد و آداب و سنن در هر امری حتی خوردن و آب میدن و جماع کردن
و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرده و در فرایض و مواریث و قضایا و معاملات احکام و اقضیه
حقه بوحی الهی مقرر نمود و مدت بعثت آنحضرت مدت قلیلی بود و در آن مدت جمع قلیلی ظاهرا اذعان
کردند که اکثر آنها نیز در باطن منافق بودند پس هیچ عاقلی تجویز این میکند که خدا و رسول امر عظیمی چنین را
ناتمام بگذارند و حافظی برای این ملت و شریعت و کتاب و سنت که معصوم و مأمون از کذب
و سهو و تغییر و تبدیل باشد مقرر نکنند و کتاب مجمل غامض ذو وجوه و محاملی در میان ایشان
بگذارند که سور آن کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و آنچه در میان باشد در غایت اجمال
باشد و هر کس بخوی فهم و مقتری از برای آن تعیین نمایند و با آنکه هزار یک احکام ضروریه در
ظاهر آن نباشد و احادیث سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد و نو مسلمانی چند را
که هر یک انواع اغراض فاسده داشته باشند صاحب اختیار امت کرده اند که هر باطلی که خواهند

برای خود

برای خود تعیین نمایند و آن باطل جاهل هر امری که رو دهد صحیح و راجح کند و خود مانند خر در گل
مانده باشد و اتباع او از آن مانده پرسند تا بمقتضای اغراض باطلهٔ خود یکی را ترجیح دهد هر که
بهرهٔ قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را بر خدا و رسول روا نمیدارد خداوند با آن
لطف و رحمت نسبت بعباد خصوصاً با این امت و پیغمبری با آن مهربانی و شفقت در حق
امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت نسبت بایشان بشوند پیغمبر بزرگواری که آن آزارها
بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داده چون شد که یک مرتبه دست
از ایشان برداشت رئیسی و دهقانی که در دهی بیمار می شود برای شفقت بر رعیت خود و مزارع
خود یک کسی تعیین مینماید و وصیت برای ایشان میکند و ضابطی برای متروکات خود
تعیین مینماید پیغمبر آخر الزمان صلعم از دنیا میرود و برای دین و ملت و کتاب و سنت و رعیت
و امت خود کسی تعیین نمیکند اگر در این باب عقل حکم نکند در هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد چهارم
آنکه مخالفان نیز معترفند که عادت مقررهٔ حق تعالی در جمیع انبیا علیهم السلام از آدم تا خاتم آن بود که تا
خلیفه برای ایشان تعیین نمینمودند از دنیا رحلت نمیفرمودند و سنت حضرت رسالت صلعم
در جمیع غزوات و سفرهای جزئی که آنحضرت از مدینهٔ مشرفه میفرمود آن بود که تعیین رئیس و خلیفه
میفرمود و در جمیع بلاد و قرای اسلام نیز البته حاکمی نصب مینمود و امر ایشان را بجود نمیگذاشت
پس چون در این مفارقت کبری و سفر بی انتها احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را معطل میگذاشت
پنجم آنکه رتبهٔ امامت چنانچه دانستی نظیر منصب جلیل نبوت است اگر امام را مردم اختیار توانند
کرد باید که نبی را نیز مردم اختیار توانند نمود و این باطل است باتفاق دلیل بر مصالح عامهٔ عباد
عقول ناقصات کی حکم میتوانند کرد عقلای صاحب تدبیر بسیار است که کسی را از برای نسق قریه
یا حکومتی تعیین مینمایند و در اندک وقتی ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغییر میدهند پس بمیاست دین
و دنیای عامهٔ خلق چگونه عقول مردم وفا کند دلیل عصمت در آن شرط است چنانچه معلوم خواهد شد
و کسی بغیر حق تعالی بر آن مطلع نمیتواند شد و ادلهٔ عقلیه در این باب بسیار است و این رساله گنجایش
ذکر آنها ندارد و اما آیاتی که دلالت میکند بر آنکه امام از جانب حق تعالی منصوبست بسیار است و در این
رساله بچند آیه اکتفا مینمایم اوّل آیه وافی هدایهٔ اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي یعنی امروز

کامل کردانیدم از برای شما دین شما را و تمام کردانیدم بر شما نعمت خود را و شک نیست در آنکه امام
از معظم ارکان دین است و هیچ نعمتی برای اصلاح دین و دنیای امت اعظم از امام نیست پس
باید که حق تعالی نصب امام برای امت کرده باشد با آنکه احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد
شده است که این آیه شریفه بعد از نصب امیر المؤمنین صلوات الله علیه در غدیر خم نازل شد دویم
این آیه کریمه و قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم أهم یقسمون
رحمت ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض
درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمت ربک خیر مما یجمعون مفسران عامه و خاصه
گفته اند که یعنی کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این قرآن بر مردی عظیم از اهل مکه و طایف
مانند ولید بن مغیره که در مکه بود و عروة بن مسعود که در طایف بود که ایشان اموال و اسباب بسیار
دارند حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرمود که آیا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار تو را یعنی
پیغمبری را و بهر کس خواهند میدهند ما تقسیم کردیم میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بعضی را
بلندتر کردیم از بعضی بحسب دنیا درجات بسیار تا آنکه یکدیگر محتاج باشند و بعضی از ایشان
بعضی را بکارهای خود بدارند و باین سبب احوال عالم منتظم گردد و حال آنکه رحمت پروردگار تو بهتر است
از آنچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیه دنیا یعنی هرگاه ما قسمت اموال و زخارف دنیا را که نزد ما
قدری و اعتباری ندارد باشان نگذاریم بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را با این رفعت
شان باختیار ایشان گذاریم و هرگاه دانستی که مرتبه امامت نظیر درجه نبوت است و بعد از نبوت
هیچ رحمت و نعمتی بامامت نمیرسد باید که آنرا نیز باختیار مردم نگذارد و خود نصب و تعیین نماید
و این معنی نهایت وضوح دارد از این آیات کریمه اگر رمد تعصب و عناد دیده بصیرت مخالفان را
نپوشانده سیم حق تعالی میفرماید و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله
عما یشرکون یعنی پروردگار تو می آفریند هرچه را میخواهد و برمیگزیند هرکرا میخواهد نبوده است ایشان را
اختیاری منزه است خدا از آنچه ایشان شریک او میگردانند و دلالت این آیه ظاهر است بر آنکه برگزیننده
برای امور دین و دنیا خداست نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این آیه برد آنها نازل شد
که گفتند خدا چرا پیغمبری را بدیگران نداد چهارم آیات بسیار است که دلالت میکند بر آنکه خدا همه چیز را

در قرآن

در قرآن مجید بیان فرموده است مثل ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکرده ایم ما در کتاب
از هیچ چیز و کل شیء فصلناه تفصیلا و هر چیز را تفصیل داده ایم تفصیل دادنی و لا رطب
و لا یابس الا فی کتاب مبین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کننده است
پس هرگاه حق تعالی همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم
امور است بیان نفرموده باشد پنجم حق تعالی فرموده است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
الامر منکم یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و آنها را که صاحبان امرند از شما
و چنانکه اطاعت خدا و رسول عام است باید که اطاعت اولوا الامر نیز عام باشد و معلوم است که
حق تعالی امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر صاحب امری و صاحب حکمی بکنند پس باید که اولی
الامر نیز مثل رسول باشد در آنکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از او صادر نشود و الا لازم آید که
حق تعالی مردم را امر کند بچیزی چند که از آنها نهی کرده است و چنین کسی امام است که حق تعالی نصب
کرده است و معصوم است از خطا و باتفاق غیر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب این مرتبه نیستند
مقصد دویم در بیان شرایط امامت بر قول متکلمین و مشهور آن است که در آن سه شرط معتبر است
شرط اول آنکه باید افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصا در علم و الا تفضیل مفضول و ترجیح
مرجوح لازم آید و آن بحسب عقل قبیح است و ایضا حق تعالی میفرماید أفمن یهدی الی الحق أحق
أن یتبع أمن لا یهدی الا أن یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا کسی که هدایت میکند
بسوی حق سزاوارتر است باینکه مردم پیروی او کنند یا کسی که خود هم نمیتواند هدایت یافت مگر آنکه
دیگری او را [illegible] پس چه میشود شما را که نمی فهمید و چگونه حکم میکنید بتجویز عدم افضلیت امام
و باز فرموده [illegible] هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب
یعنی آیا مساوی میباشند با هم آنها که صاحب علم و دانایی اند و آنها که صاحب علم نیستند متذکر نمیشود
این را مگر صاحبان عقلها و ایضا فرموده است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سوال
کنید از اهل علم یا از اهل قرآن اگر نیستید شما که نمیدانید و چون حق تعالی بملائکه وحی کرد که انی جاعل فی
الارض خلیفة یعنی من میخواهم در زمین خلیفه و جانشینی قرار دهم ملائکه گفتند آیا قرار میدهی در زمین
کسی را که افساد کنند در زمین و بریزند خونهای مردم را و ما تسبیح و تقدیس میکنیم ترا حق تعالی فرمود که من

میدانم چیزها که شما نمیدانید پس حق تعالی اسما را تعلیم آدم کرد و با آن حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما
اعلم است بخلافت سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافت است **دیگر**
چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نمیکردند حق تعالی فرمود که او را تفضیل داده ایم بزیادتی علم و جسم
پس معلوم شد که مناط ریاست و پادشاهی بزیادتی علم و شجاعت است چه ظاهرش آن است که مراد
زیادتی جسم قوت و شجاعت باشد نه بزرگی بدن **دویم** از شرائط امامت عصمت است و اجماع علمای
امامیه منعقد است بر آنکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره
و احادیث متواتره بر این مضمون وارد شده است **دیگر** امام امین حق تعالی است بر دین و دنیای مردم
هرگاه خود در احکام الهی خیانت کند کی قابل امانت خواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود بقول حق تعالی
اَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ اَفَلَا تَعْقِلُونَ یعنی آیا امر
میکنید مردم را بنیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با آنکه شما کتاب خدا را میخوانید آیا عقل
ندارید و قباحت این امر را نمی فهمید و باز فرموده است ای گروه مومنان چرا میگوئید چیزها که نمیکنید
خدا بسیار دشمن میدارد که بگوئید چیزها که نکنید و معلوم است که کسی که مستحق این ملامتها باشد
قابل پیغمبری و امامت نیست **دیگر** چون حق تعالی خطاب کرد بحضرت ابراهیم علیه السلام که من گردانیدم
ترا امام از برای مردم حضرت خلیل از این عطای جلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود طلب
کرد و گفت از ذریت من نیز امامان قرار ده حق تعالی فرمود لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ یعنی نمیرسد عهد
امامت من بظالمان و هر صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود و در هر وقت از اوقات عمر خود
که معصیت کند بر او صادق خواهد بود که عهد امامت باو نمیرسد **دیگر** عمده فایده در نصب امام
آن است که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باشد هرگاه معصیت و خطا بر او روا باشد
امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطائی که از او صادر گردد او ظاهر سازد پس او امام کل
خواهد بود نه اول **دیگر** بر امت واجب است که اطاعت او بکنند در قول و فعل چنانچه در آیه اولی الامر
معلوم شد پس اگر اطاعت او بکنند بچیزی باید هم واجب باشد و هم حرام **دیگر** نهی از منکر بر ایشان
واجب است اگر بکنند مخالفت با اطاعت در رعایت امام دارد و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند
بود و اگر وجوب اطاعت در غیر حرام باشد پس باید ایشان را امام دیگر باشد که حکم حلال و حرام را

از او اخذ

از او اخذ کنند پس محتاج بود امام خواهند بود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج بامام دیگر خواهند بود
پس یا تسلسل لازم آید یا منتهی شود بامام معصوم و این دلیل بچند دلیل بر میگردد و بعد از تامل معلوم
میشود **سیم** از شرائط امامت نزد امامیه هاشمی بودن امام است و آن بنصوصی که بر خصوص هر یک از ائمه
صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهد شد انشاء الله و سنیان بهیچیک از این سه شرط
قائل نیستند و این سه صفت را متکلمون ذکر کرده اند و گفته اند باید صفاتی که در پیغمبر مذکور شد در
او باشد با آنکه شبهه در نسبش نباشد و پدران او دنی و مادران او غیر عفیفه نباشند و از
عیوبی که موجب تنفر خلق است مبرا باشند مانند خوره و پیسی و کری و کنگی و درشت خوئی و
کج خلقی و بخل و دنائت نفس و دنائت صنعت مانند جولائی و حجامی و افعالی که دلالت بر ضعف
عقل کند و امثال اینها و سلطان المحققین نصیر الملة و الدین رحمه الله در بعضی از رسائل خود گفته است
که در امام هشت شرط معتبر است **اول** معصوم بودن او از گناهان کبیره و صغیره چنانکه مذکور شد
دویم آنکه عالم باشد بهر چه در امامت بآن محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات
مدنیه و آداب جنگ و دفع دشمنان دین و رفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدون
اینها حاصل نمیشود **سیم** شجاعت برای رفع فتنهها و برانداختن اهل باطل و غالب گردانیدن
دین حق زیرا که اگر او گریزد و بگریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا
چهارم آنکه جمیع صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و حلم و هر چه از صفات
کمال باشد از همه رعیت خود کامل تر باشد و الا تفضیل مفضول لازم آید و آن قبیح است عقلا
پنجم آنکه پاک باشد از عیوبی که باعث نفرت مردم میگردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره
پیسی و خواه در خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند دنائت نسب و ولد الزنا
بودن و تهمت در نسب او یا پدران او و خواه در فرع مثل صنعتهای پست و افعال رکیکه
زیرا که اینها منافات با لطف دارند **ششم** آنکه قرب و منزلت او نزد حق تعالی از همه کس بیشتر باشد
در زهد و عبادت و طاعات و از همه بیشتر باشد **هفتم** آنکه معجزها از او ظاهر شود که دیگران از آن
عاجز باشند تا آنکه در وقت ضرورت دلیل حقیت او باشد **هشتم** آنکه امامت او عام باشد
و امامت منحصر در او باشد و الا موجب فساد میانه رعیت گردد و اثبات این مدعا باجماع

واحادیث متواتره اولی است **مقصد ششم** در بیان صفات و خصایص امام است که از احادیث
معتبره ظاهر میشود و آنها در احادیث ما بسیار است و در حیات القلوب مذکور است و در این رساله
بعضی را ایراد مینمائیم کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام را ده علامت است
پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و چون از شکم مادر بیرون می آید دستها را بر زمین میگذارد
و صدا بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود یا جنابتش جنابت در او بهم نمیرسد و دیده اش بخواب
میرود و دلش بخواب نمیرود یعنی آنچه واقع می شود در آنحال میداند و خمیازه دکما نمیکند و از
پشت سر می بیند چنانکه از پیش رو می بیند و فضلهٔ که از او جدا می شود بوی مشک از آن می آید
و زمین را خدا موکل کرده است که آنرا فرو برد و چون زره حضرت رسول صلی الله علیه و آله را میپوشد
بر قامتش درست می آید و هر کس دیگر بپوشد خواه دراز و خواه کوتاه یک شبر از قامتش زیاد
می آید و ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام عمرش و ابن بابویه رحمة الله علیه از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت کرده است که امام داناترین مردم است و در حکمت و علم بدقایق امور از همه در پیش است
و پرهیزکارتر و بردبارتر و سخی تر و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه
ندارد و شاید مراد آن باشد که گاهی چنین است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله دائی بود و
بول و غایط او را کسی نمی بیند و زمین موکل است باینکه آنچه از او بیرون می آید فرو برد که بر مردم ظاهر
نشود و بویش از مشک خوشبوتر است و او ولی است بمردم از جان ایشان که باید او را مقدم دارند
بر خود در هر باب و جان خود را فدای او کنند یا آنکه مردم بی اختیار این حالت را نسبت با و بهم
میرسانند و مشفق تر و مهربانتر است برایشان از پدران و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او
نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بآن امر میکند خود زیاده از دیگران بآن عمل مینماید و
آنچه مردم را از آن نهی میکند خود بیش از دیگران اهتمام در ترک آن میفرماید و دعای او مستجاب است
حتی آنکه اگر بر سنگ دعا کند هر آینه بدو نیم شود و حربها و اسلحهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد
اوست خصوصا شمشیر ذوالفقار که از آسمان آمده و نزد او نامهٔ هست که نامهای جمیع شیعیان
اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت در آن نوشته است و نامهٔ دیگر نزد اوست که نامهای دشمنان
ایشان تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد امام میباشد جامعه و آن نامه ایست که طول

آن هفتاد

آن هفتاد ذرع است در زرع پوست گوسفند و چون پیچیده میشود بکنندگی ران شتری میشود و در آن
نوشته است هر حکمی که فرزند آدم بآن محتاج شود و نزد او میباشد جفر ابیض و جفر احمر و جفر که یکی از پوست
بز است و دیگری از پوست گوسفند و در آنها احکام حدود و غیر آنها هست حتی ارش خراشی
که در بدن کسی بکنند و حتی گناهی که تعزیر آن یک تازیانه است یا نیم تازیانه یا ثلث تازیانه است
و آنرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله املا فرموده و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بخط مبارک خود نوشته است و مصحف
حضرت فاطمه صلوات الله علیها نزد امام است و در آن نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت
نوشته است و از برای آن آنرا بآنحضرت نسبت میدهند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه علیها السلام را اندوه عظیمی از مفارقت آنحضرت و جفاهای امت
عارض شد حق تعالی جبرئیل علیه السلام را برای تسلی آنحضرت فرستاد که خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد
و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مینوشت و در آن کتاب اخبار آینده هست تا روز قیامت و در حدیث
دیگر فرمود که میان امام و حق تعالی عمودی از نور هست که در آن عمود اعمال بندگان خدا را می بیند و
آنچه برا و مشتبه شود در آن نظر میکند و میداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
منقول است که امام را بچند خصلت میتوان شناخت **اوّل** آنکه امام پیش از او نص امامت بر
او میکند چنانکه حضرت رسول نص بر خلافت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کرد **دوم** آنکه هر چه از او بپرسند
جوابش را میفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا مینماید **سیم** خبر میدهد مردم را بآینده **چهارم** آنکه جمیع
لغتها و زبانها را میداند و هر کس را بلغتش جواب میفرماید **پنجم** آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی
نیست و همه را می فهمد و از احادیث مستفیضه بل متواتره ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه
در وقتی که مصلحت بوده است مرده زنده میکرده اند چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مکرر مرده را زنده
کرد و حضرت باقر و صادق علیهما السلام ابوبصیر را بینا کردند و صاحب خره و پیسی را شفا دادند و در احادیث
بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی بهر پیغمبری داده بود همه را برسول خدا و ائمهٔ هدی صلوات الله
علیهم عطا کرده است و قادر بودند بر طی ارض که مسافت بسیار بعید را در زمان قلیل طی نمایند بلکه در
یک روز و کمتر چندین مرتبه بدور دنیا بگردند و کتابهای جمیع پیغمبران مانند توریة و انجیل و زبور و صحف آدم
و صحف شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی علیهم السلام همه نزد ایشان بود و آثار جمیع پیغمبران مانند

عصای موسی و پیراهن ابراهیم و یوسف و سنگ موسی که دوازده چشمه از آن جاری می شد
و انگشتر سلیمان و تابوت داود و سایر آثار انبیا علیهم السلام نزد ایشان بود و اکنون هم نزد حضرت صاحب
الامر علیه السلام است و حق تعالی ابر را مسخر ایشان کرده بود که بر آن سوار توانند شد و ملکوت آسمان
و زمین را بگردند و مشاهده کنند و اسم اعظم را میدانستند که برای هر چه میخواهند البته مستجاب می شد
و یکی از آن اسما را آصف میدانست که با آن اسم تخت بلقیس را از دو ماه راه بیک
چشم زدن نزد سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود گاهی صدای ملک را
می شنیدند و گاهی روح القدس که خلقیست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهه بایشان
القا میکرد و گاهی بالهام حق تعالی در دل ایشان نقش می شد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان
میرسید مانند صدای زنجیری که بر طشتی فرود آید و در احادیث بسیار وارد شده است که عمده علم
ما علمی است که در هر آن و در هر ساعت از دریای ناتمنای علم الهی برما فایض میشود و ملائکه و روح که اعظم
از ملائکه است در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از امور آن
سال در آن شب مقدر شده است بر او عرض میکنند و علوم گذشته و آینده همه نزد ایشان است
و هر علمی که از آسمان بزمین آمده نزد ایشان هست و وارث علم جمیع پیغمبرانند و ایشان متوسمونند
که بهر کس نظر میکنند از جبین او ایمان و کفر و نفاق او را میدانند و در هر درختی و برگی و ریگی و سنگی
که امام نظر میکند از آن علمی بر او ظاهر میگردد و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن تا مفت و بطن بخصوص
امام است و جامعها و جفرها و زرهها و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید و نزد سایر ائمه علیهم السلام مضبوطات و صندوقی از پوست
نزد ایشان هست که علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته همه در آن مضبوط است و آنرا جفر ابیض
میگویند و صندوقی دیگر نزد ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن مضبوط است
و آنرا جفر احمر میگویند و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه آنرا خواهد گشود و در احادیث معتبره بسیار
منقولست که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول و ارواح مطهره امامان گذشته و روح پر
فتوح امام زمان صلوات الله علیهم را رخصت میدهند که با آسمانها عروج مینمایند تا بعرش
اعظم الهی میرسند و بعدد دو آن هفت شوط طواف میکنند و نزد هر قایمه از قوایم عرش دو رکعت

نماز

٢٢ نماز میکنند پس بسوی بدنهای شریف خود بر میگردند با سرور فراوان و علوم بیپایان و اعمال
هر یک از این امت را از نیکان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته و هر ماه عرض میکنند بر روح
حضرت رسول و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان صلوات الله علیهم و پردهها و دیوارها و کوهها و
دریاها مانع علم ایشان نمیشود و آنچه در مشرق و مغرب عالم واقع میشود بر آن مطلع میگردند از جانب
حق تعالی و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در هنگام وفات جمیع علوم خود را بحضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه تسلیم کرد و حضرت امیر فرمود که در آنوقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی
هزار باب از علم بر من گشوده شد و بعد از آن فرمود که چون مرا غسل دهی و حنوط کنی مرا بنشان و از هر چه
خواهی سوال کن من چنان کردم و در آنوقت نیز هزار باب از علم مرا تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب
گشوده میشود و همچنین هر امامی در وقت وفات جمیع علوم خود را بامام بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید
و امام را بغیر از امام غسل و کفن و دفن و نماز نمیکند و اگر امامی در مشرق از دنیا برود و امام بعد از او
در مغرب باشد البته در آنوقت باعجاز امامت و طی الارض نزد او حاضر میشد و علوم او را کسب
میکند و تجهیز او مینماید هرچند اکثر مطلع نمیشوند چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام در بغداد حاضر شد
و حضرت امام محمد تقی علیه السلام در خراسان حاضر شد و بتفصیل در جلاء العیون ایراد نموده ام و در احادیث
بسیار وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسه حق تعالی خلق شده است و بدنهای ایشان
ایشان از طینت عرش آفریده شده است و چون حق تعالی میخواهد که امام را خلق کند ملکی را امر میکند
که شربت آبی از زیر عرش میبرد و نزد پدر امام می آورد که او می آشامد و آن از آب رقیق تر است
و از مسکه نرم تر است و از عسل شیرین تر است و از شیر سفیدتر است و از برف سردتر است
پس امر میکند او را بجماع و نطفه امام از آن آب منعقد میشود و چون چهل روز میگذرد در
رحم روح در او دمیده میشود و بروایت دیگر بعد از چهار ماه پس سخن مردم را می شنود و چون متولد میشود پس
ملکی بر بازوی او مینویسد این آیه را وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و در شکم مادر ذکر حق تعالی میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر آیات مینماید و چون
متولد میشود مربع نشسته از جانب پا بزیر می آید و چون بزمین می آید رو بقبله میکند و دستها را بر زمین
میگذارد و سر بجانب آسمان بلند میکند و صدا بکلمه شهادتین بلند میکند پس ملک در میان دو

و دیده اش و در میان دو کتفش همان آیه را نقش میکند پس ندائی از میان عرش باو میرسد که ثابت
باش بر حق که برای امر عظیمی ترا خلق کرده ام تو برگزیده منی از خلق من و محل راز منی و صندوق علم منی
بر وحی من و خلیفه منی در زمین من از برای تو و هر که ترا دوست دارد واجب گردانیده ام رحمت خود را
و بخشیده ام بهشت خود را و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را در بدترین
عذاب خود بسوزانم هرچند در دنیا روزی او را فراخ کرده ام چون ندای منادی تمام شود او آیه
شهد الله را آخر در جواب منادی بخواند پس در آن وقت حق تعالی علوم اولین و آخرین را باو عطا
کند و مستحق آن شود که روح القدس در شب قدر و غیر آن او را زیارت کند پس چون بمرتبه
جلیل امامت فایز گردد حق تعالی در هر شهری منادی و علمی از نور برای او بلند کند که اعمال بندگان
خدا را در آن ببیند و بروایت دیگر در آن شبی که متولد شود نوری در آن خانه ساطع گردد که پدر و
مادرش آن را مشاهده نمایند و چون بزمین آید رو بقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت بتحمید بلند
کند و ناف بریده و ختنه کرده بیاید و دندانهایش همه روئیده باشد و در یک شبانه روز نور زردی
مانند طلا از دستهای او ساطع باشد و در احادیث بسیار وارد شده است که در خانههای ایشان
محل نزول ملائکه است و در خانههای ایشان مکرر نازل میشوند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که ملائکه با اطفال
ما مهربان تر اند از ما و دست زد حضرت بر بالشی از بالشهای خانه خود و فرمود که بسیار تکیه کرده اند بر اینها
ملائکه و بسیار میباشد که ما پرهای ایشان را بر میچینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود میسازیم و ایشان حجت
خدایند بر جمیع جن و انواع جنیان بخدمت ایشان می آیند و حلال و حرام و احکام دین خود را از ایشان
میپرسند و ائمه علیهم السلام ایشان را بخدمات میفرستادند و بر ایشان پیغمبر ستانند و یکی از جن بصورت اژدهای
عظیمی در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد در روزی که آنحضرت بر منبر بود و بلند
شد حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد پرسید که کیستی گفت منم عمرو پسر
عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی و او در اینوقت فوت شد حضرت او را بجای
پدر خلیفه خود گردانید اینها مجملی است از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق بآن میتواند رسید
و غرایب احوال و خفایای اسرار ایشان را نمیدانند و تاب شنیدن آنها ندارد مگر ملک مقربی یا پیغمبر
مرسلی یا مؤمن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و سینه او را بایمان منور گردانیده باشد

و در اخبار

و در اخبار وارد شده است که ما را از ربّ خدا مگردانید و پروردگاری از برای ما قایل شوید و غیر
اینها هرچه از فضایل و کمالات برای ما اثبات کنید کم گفته خواهید بود چنانکه حق تعالی فرموده است قل لو
كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ
مَدَدًا یعنی بگو یا محمد اگر بوده باشد دریا مداد برای نوشتن اوصاف پروردگار من هر آینه آخر شود دریا
پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من هرچند بیاوریم مثل آن دریا مداد آن و در احادیث وارد شده است
که مائیم کلمات پروردگار که فضایل ما را احصا نمیتوان کردن چنانکه گفته اند بیت کتاب فضل ترا آب بحر
کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری مقصد چهارم در طریق شناختن امام است و آن بچند وجه میشود
شد اول آنکه از جمیع ظاهر هر نزد آن نزدیکتر است و مناسب لطف و حکمت الهی است آن است چنانچه دانستی نص
حضرت رسول صلی الله علیه و آله احدی از امت را و نص امام سابق بامام لاحق چنانچه معلوم خواهد شد که ائمه
اثنی عشر صلوات الله علیهم همه منصوص اند بامامت از جانب خدا و رسول و امام سابق دویم افضل بودن امام
از جمیع امت یا از جمعی که مدعی امامت بوده اند و باجماع امت امامت از ایشان بیرون نیست سیم
معجزه که مقارن دعوی امامت باشد و آنچه سنیان دعوی میکنند که امامت ببیعت سعد و قلیلی حاصل
میشود اگرچه یک کس باشد چنانکه ابوبکر ببیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته اند بپنج کس بیعت کنند چنانکه
عمر در شوری باجماع پنج نفر اکتفا کرد و زیاده از پنج کس نگفته اند امریست که هیچ عاقل منصف تجویز این نمیکند
که با وجود اغراض باطله و خیالات فاسده خلق همین که پنج نفر یا یک نفر با جاهلی بیعت کنند باید که جمیع
خلق در امور دین و دنیا اطاعت او بکنند و اگر نکنند قتل ایشان حلال بلکه واجب باشد اگرچه آن مخالفت
کننده علی بن ابیطالب یا امام حسن یا امام حسین صلوات الله علیهم باشند و بر مردم اطاعت یزید پلید واجب
باشد و قتل حسین بن علی جگر گوشه رسول خدا و سید جوانان بهشت برای مخالفت آن ظالم جابر ولد الزنا
شارب الخمر بانواع عیوب آراسته جایز بلکه واجب باشد و چنین بیعتی که خفیه در سقیفه بنی ساعده
باتفاق چند منافق دشمن امیرالمؤمنین واقع شود بدون حضور حضرت امیرالمؤمنین و حسنین صلوات الله
علیهم و احدی از بنی هاشم و بدون خبر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و سایر اکابر
صحابه واقع شود آن را اجماع نام کنند و بجبر امیرالمؤمنین و سایر صحابه را بکشند و به بیعت آورند این را
اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای خود نویسند آیا عقل هیچ عاقلی تجویز میکند که حق تعالی

ریاست عامه دین و دنیا که تالی رتبه نبوت است بر چنین بازیچه نگذارد اگر رئیسی خواهند در دهی
تعیین کنند نه اکثر اهل آن قریه بر کسی اتفاق نکنند تعیین او را عقلا نمی شمرند و تفصیل این امور از
بعد از این مذکور میشود پس معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی از آن سه امر است که مذکور شد و هر
یک از آن سه امر در باب هر یک از ائمه صلوات الله علیهم باخبار متواتره از ثقات و معتمدین
رواة شیعه امامیه که علم بصدق و صلاح و فضل و زهد و دیانت ایشان داریم بما ثابت شده
و تعیین ایشان بمحض حقیقت آنها را میدانیم و اما اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام کنیم باید که احادیث
کتب معتبره ایشان را برایشان حجت گردانیم لهذا علمای ما رضوان الله علیهم پیوسته از احادیث
کتب معتبره ایشان حجت آورده اند برایشان پس اگر ما از اخبار کتب خود برایشان حجت گردانیم
ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان احادیث موضوعه کتب خود را که در زمان استیلای خلفای
جور منافقان معاویه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند برما حجت گردانند برما
قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید که ما از احادیثی که متواتر و مقبول الطرفین است یا در کتب معتبره ونقول
ایشان مذکور است بر حقیت مذهب حق خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که
متواتر است یا در کتب معتبره ما مذکور است استدلال کنند نه از احادیث موضوعه که مخصوص کتب
ایشان است و بلکه جمعی از علمای ایشان نیز حکم کرده اند که موضوع است استدلال کنند و چون از
شدت تعصب ایشان در این زمانها اکثر کتبی که در اعصار سابقه میان ایشان متداول بوده
و بر فضایل اهل بیت و مثالب خلفای ایشان مشتمل بوده است در میان ایشان متروک است فقیر
در این رساله از کتب معتبره متداوله میان ایشان ایراد نمایم که انکار نتوانند نمود مانند صحیح
بخاری و مسلم که تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن اثیر که از اعاظم علمای ایشان است
و جمیع احادیث سته ایشان را که عبارت از صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای مالک و سنن
نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود سجستانی است در آن کتاب جمع کرده است و مثل
مشکوة که مؤلفش از مشاهیر علمای ایشان است و دیگران بر آن شرحها نوشته اند و الحال در جمیع وطبرسی
بلاد ایشان متداول است و میخوانند و در اول کتابش میگوید که من این احادیث را از کتابی
چند نقل کرده ام که هر گاه حدیث را با ایشان نسبت دهم چنان است که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله

نسبت داده ام

نسبت داده ام و کتاب استیعاب ابن عبد البر که از مشاهیر علمای ایشان است و کتابش میان
ایشان متداول است و کتاب شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه که از اعاظم علمای ایشان است
و کتاب در منثور سیوطی که از مشاهیر فضلای ایشان است و تفسیر ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان بر نقل از
آنست و تفسیر فخر رازی که امام ایشان است و تفسیر کشاف و نیشابوری و بیضاوی و تفسیر واحدی ٢٥
و امثال اینها از کتبی که نزد ما موجود و نزد ایشان متداول و معتمد است و احادیث اهل بیت علیهم السلام را
در کتاب حیات القلوب ایراد کرده ام بدانکه مذهب فرقه ناجیه امامیه آنست که خلیفه بی واسطه
بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بنص خدا و رسول صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب صلوات الله علیه است
و سنیان میگویند مردم ابوبکر را بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نصب کرده اند و خلیفه اول
اوست و ابوبکر عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفه دویم اوست و عمر در وقت مردن شوری در میان شش
کس قرار داد و امیر المؤمنین علیه السلام را داخل آن شش نفر کرد که یا امیر المؤمنین کشته شود یا بناچار با عثمان
بیعت کند زیرا که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با عثمان و زبیر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی
وقاص مقرر کرد و گفت اگر همه بر یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یک طرف بیشتر تم م
باشد بکثرت را بکشند و اگر مساوی باشند و دو نفر یک کس را اختیار کنند و دو نفر دیگری را آن سه نفری
که عبد الرحمن در میان آنهاست اختیار کنند و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند آنها را بکشند چون
بیرون آمدند حضرت امیر فرمود که تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که عبد الرحمن پسر عم
سعد است و عثمان داماد عبد الرحمن است و دانست که این سه نفر از هم جدا نمی شوند نهایت آن است
که طلحه و زبیر با من باشند چون عبد الرحمن در آن طرف باید با من کشته شوم یا با یکی از آنها بیعت
کنم و آخر چنان شد در روز شوری بعد از آنکه حضرت امیر علیه السلام جمیع مناقب خود را بر ایشان شمرد
و همه تصدیق کردند و با وجود آن عبد الرحمن بحضرت امیر علیه السلام گفت که با تو بیعت میکنیم بشرطی که
عمل کنی بکتاب و سنت و سیرت ابوبکر و عمر حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول عمل
میکنیم و بسیرت شیخین عمل نمیکنیم و برای آن این سخن را گفت که میدانست که حضرت سیرت آن
دو مبتدع فاسق را قبول نخواهد کرد پس همان سخن را با عثمان لعین گفت او قبول کرد پس عبد الرحمن
و سعد هر دو با عثمان بیعت کردند و مردم نیز بجبر بیعت کردند پس خلیفه سیم او را میدانند بعضی

ند بر عمر ملعون وچون فسوق وظلمها وبدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند واورا
کشتند وبا خلیفه برحق حضرت امیرالمومنین علیه السلام بیعت کردند لهذا آنحضرت را خلیفه چهارم میدانند
وقول دیگر بعضی از منافقان بخوشامد خلفای بنی عباس اختراع کرده اند که بعد از حضرت رسول
صلی الله علیه وآله عباس عم حضرت دعوای خلافت کرد واو خلیفه است وبطلان آن قول بسی
ظاهر است واصحاب آن بحمد الله منقرض شده اند وکسی نمانده است وباثبات خلافت حضرت
امیرالمومنین علیه السلام بطلان آن قول ظاهر میشود **مقصد چهارم** در بیان بعضی از آیات است که دلالت بر امامت
وفضیلت حضرت امیرالمومنین علیه السلام میکند **اول** آیه وافی هدایه اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَ
الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلوٰةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکوٰةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ یعنی نیست صاحب اختیار
واولی بامور شما مگر خدا ورسول او وآنها که ایمان آورده اند آنها که برپا میدارند نماز را ومیدهند زکوة را
درحالتی که در رکوع اند وعامه وخاصه اتفاق کرده اند برانکه این آیه در شان آنحضرت نازل شده است
حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبدالله ابن سلام که آمد بخدمت حضرت رسول
صلی الله علیه وآله وگفتیم چون ما تصدیق خدا ورسول کرده ایم قوم ما از ما کناره میکنند وبا ما دشمنی میکنند
وسوگند یاد کرده اند که با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیه را فرستاد پس بلال برای نماز ظهر اذان
گفت ومردم برخواستند ومشغول نماز شدند پس بعضی در سجود وبعضی در رکوع بودند وبعضی سوال
میکردند ناگاه سایلی سوال کرد پس علی علیه السلام در رکوع انگشتر خود را باو داد وسایل برسول خدا خبر داد که علی در در رکوع بود
رکوع این انگشتر را بمن داد پس حضرت رسول این آیه را با آیه بعد برما خواند وثعلبی در تفسیرش روایت کرده است
که روزی ابن عباس بر کنار چاه زمزم نشسته بود وحدیث نقل میکرد ناگاه ابوذر رضی الله عنه حاضر شد
وگفت ایها الناس منم ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله بااین دوگوش والا کر
شود هردو ودیدم بااین دوچشم والا کور شود هردو که میگفت علی قاید وپیشوای نیکوکاران است
وکشنده کافران است یاری کرده شده است هرکه اورا یاری کند مخذول است هرکه اورا یاری نکند
بدرستیکه من نماز کرده ام در روزی از روزها با رسول خدا نماز ظهر را پس سایلی در مسجد سوال کرد کسی باو
چیزی نداد سایل دست بسوی آسمان بلند کرد وگفت خداوندا گواه باش که من سوال کردم در مسجد
رسول خدا وکسی بمن چیزی نداد ودر آنحال علی علیه السلام در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سایل بانگشت
کوچک

کوچک دست راستش وپیوسته انگشتر را در آن میکرد سایل آمد وانگشتر را از انگشت آنحضرت گرفت
وحضرت رسول صلی الله علیه وآله نیز در نماز بود وآنرا مشاهده نمود چون از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان
بلند کرد وگفت خداوندا برادرم موسی از تو سوال کرد وگفت پروردگارا سینه مرا گشاده گردان
وآسان گردان برای من کار مرا وبگشا گره را از زبان من که بفهمند سخن مرا وبگردان از برای من ۲۶
وزیری از اهل من که آن هارون است محکم گردان بآن بازوی مرا واورا شریک گردان در کار من وباو خطاب
کردی که بزودی محکم گردانم بازوی ترا ببرادر تو وبرای شما هردو سلطنتی واستیلایی بدهم خداوندا منم
محمد پیغمبر تو وبرگزیده تو خداوندا پس بگشا برای من سینه مرا وآسان گردان برای من کار مرا وبگردان
وزیری از برای من وزیری از اهل من که او علی است محکم گردان باو پشت مرا ابوذر گفت هنوز سخن آنحضرت
تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلیل وگفت یا محمد بخوان پس این آیه را برآنحضرت
خواند وسیوطی بسندهای بسیار وفخر رازی بدو سند وزمخشری وبیضاوی ونیشابوری وابن
البیع وواحدی وسمعانی وبیهقی ونطنزی وصاحب مشکوة ومولف مصابیح وسایر مفسران و
محدثان خاصه وعامه از سدی ومجاهد وحسن بصری واعمش وعتبة بن ابی حکیم وغالب بن عبدالله
وقیس بن الربیع وعبایة بن ربعی وابن عباس وابوذر وجابر وغیر ایشان روایت کرده اند وجمعی از
شعرا وغیر او بنظم آورده اند ووجه دلالتش بر امامت آنحضرت آن است که اِنَّمَا کلمه حصر است وولی
در لغت بچند معنی آمده است یار ودوست وصاحب اختیار واولی بتصرف ودو معنی آخر نزدیک
بیکدیگرند ومعنی اول معلوم است که در این آیه مراد نیست زیرا که یار ودوست مومنان مخصوص
خدا ورسول وبعضی از مومنان که موصوف باین صفات باشند نیست بلکه همه مومنان یار ودوست
یکدیگرند چنانچه حق تعالی فرموده است وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِیَاءُ بَعْضٍ وملائکه نیز
محب ویار مومنان اند چنانچه فرموده اند نَحْنُ اَوْلِیَاؤُکُمْ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَفِی الْآخِرَةِ بلکه بعضی
از کفار محب ویار بعضی از مومنان میباشند واگر گویند که آیه بلفظ جمع وارد شده چگونه مخصوص
آنحضرت باشد جواب گوییم که در عرف عرب وعجم اطلاق جمع بر واحد شایع است یا باعتبار تعظیم
یا بنکات دیگر ودر آیات کریمه نیز بسیار است باآنکه ما دعوای اختصاص نمیکنیم زیرا که در احادیث وارد
شده است که سایر ائمه در این داخلند وهر امامی در وقت امامت البته باین فضیلت فایز میگردد

وصاحب کشاف گفته است که مراد از این آیه هر چند آنحضرت است امّا بلفظ جمع آورده که دیگران نیز
متابعت آنحضرت بکنند ومؤید آنکه آیه در شان آنحضرت است و مراد بولایت امامت است
آنکه در صحیح مسلم و ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری وصحیح م
بجانبی فرستاد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را امیر آن لشکر گردانید چون حضرت فتح کرد یک کنیز را
از غنیمت از جای خود برداشت لشکر را این معنی خوش نیامد و چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برسند این را بآنحضرت عرض کنند و قاعده چنان بود که چون
مسلمانان از جنگ بر میگشتند اول بخدمت آنحضرت می آمدند و سلام میکردند و بعد از آن
بخانهای خود میرفتند چون بخدمت آنحضرت رسیدند و سلام کردند یکی از آن چهار نفر برخواست
و گفت علی چنین کرد حضرت رو از آن گردانید پس دویم برخواست و همان سخن را گفت باز
حضرت رو از او گردانید و سیم نیز گفت و حضرت رو گردانید چون چهارم نیز گفت رو بایشان
کرد و غضب از روی مبارکش ظاهر بود و سه مرتبه فرمود چه میخواهید از علی بدرستی که علی از من است
و من از اویم و او ولی هر مؤمن است بعد از من و ابن عبد البر در کتاب استیعاب روایت کرده است
از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی بن ابی طالب علیه السلام گفت تو ولی هر مؤمنی بعد از
منی پس معلوم شد که ولایت امریست که مخصوص اوست و ولی که در آیه است در شان اوست
و از فقرهٔ اولی در حدیث اول معلوم است که اختصاصی که حضرت را بآنجناب بوده دیگری را نبوده
دالبتّا تخصیص بعد از خود در هر دو حدیث دلیل بر خلافتست زیرا که محبت و نصرت در حال حیات
نیز بود و هر عاقلی میداند که چنین کسی رعیت ابوبکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان نمیتواند
بود دویم آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین یعنی ای گروهی که
ایمان آورده اید بترسید از خدا و باشید با صادقان و راستگویان در همه چیز خصوصا در دعوای
ایشان بگفتار و کردار و ظاهرست که مراد از بودن با ایشان متابعت ایشان است در گفتار و کردار
نه آنکه ببدن و جسد با ایشان باشند زیرا که این محال است و هیچ فایده و معنی امامت همین است
و چون خطابهای قرآن مجید عام است و شامل جمیع امت همه زمانها است باتفاق امت پس
باید که در جمیع زمانها چنین صادقی بوده باشد که امت با او باشند و معلوم است که صادق فی جمله
مراد نیست

مراد نیست والا لازم آید که هر کس که راست بگوید متابعت او واجب باشد و این باتفاق باطل است
پس باید که صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و آن معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم
در هر زمان و وجوب متابعت ایشان و باتفاق غیر حضرت رسول و دوازده امام صلوات الله علیهم
معصوم نیستند پس حقیت مذهب ایشان و امامت ائمهٔ ایشان ثابت شد با آنکه سیوطی در تفسیر
در منثور و ثعلبی در تفسیر مشهور از ابن عباس و حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صادقین
علی بن ابی طالب علیه السلام است و از ابراهیم بن محمد ثقفی و خرگوشی در کتاب شرف النبی از اصمعی بسند
او از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صادقین محمد و علی است و از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایت کرده اند که فرمود که صادقون ما ایم که عترت آنحضرتیم و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که صادقون آل محمد اند علیهم السلام و در بعضی از روایات وارد شده است که مراد بصادقین آنهایند
که خدا فرموده است در شان ایشان مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ
فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا یعنی از جمله مؤمنان مردانی چند هستند
که راست گفتند آنچه را که با خدا عهد و پیمان بر آن بسته بودند که با رسول امین ثبات قدم بورزند و
با دشمنان دین قتال بکنند و نگریزند تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی
از ایشان وفا بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت می کشیدند و تبدیل نکردند عهد
خود را و دین خود را هیچ بدل کردنی و در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان
اهل بیت علیهم السلام نازل شده است و مراد حمزه و جعفر و امیر المؤمنین علیهم السلام اند که عهد کرده بودند که
تا کشته نشوند دست از یاری حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر ندارند و وفا باین عهد کردند و آنها که
کشته شدند حمزه و جعفر بودند و آنکه انتظار شهادت میکشید امیر المؤمنین علیه السلام بود و از جنگ
نگریختند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و امثال ایشان و تغییر و تبدیل در دین خدا نکردند مثل ایشان و در
اسباب نزول از طرق عامه روایت کردند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که منم که انتظار شهادت
میکشم و تبدیل نکردم تبدیل کردنی و وجه استدلال در این آیه نقل میکنیم بجای تشیید این مدعا یکی از
مشاهیر علمای عامه و یکی از اعاظم علمای خاصه اوّل آن است که فخر رازی که امام سنیان است در تفسیرش
گفته است که حق تعالی در این آیه امر کرده است مؤمنان را که با صادقان باشند پس باید که صادقان موجود

باشند زیرا که بودن با چیزی مشروط است بوجود آن چیز پس ناچار است که در هر زمان صادقان باشند
پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند و این دلیل است بر آنکه اجماع حجت است و این مخصوص زمان
حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده است که خطابهای قرآن متوجه جمیع مکلفین است تا
روز قیامت **دلیل دیگر** لفظ آیه شامل جمیع اوقات است و تخصیص ببعضی از ازمنه که از آیه معلوم نیست
موجب تعطیل حکم آیه است **دلیل دیگر** حق تعالی اول امر کرده است ایشان را بتقوی و این امر شامل هر کسی
که تواند بود که متقی نباشد و خطا مراد و جایز باشد پس آیه کریمه دلالت میکند بر آنکه هر که جایز الخطا است
واجب است که پیروی کند کسی را که عصمت او از خطا واجب است و تنها اینکه حکم کرده است خدا
با که صادقند و ترتب حکم در این باب دلالت میکند بر آنکه از برای این واجب است بر جایز الخطا
که اقتدا و پیروی کند صادق را که مانع باشد از خطای او و این معنی در همه زمانها هست پس باید
که معصوم نیز در هر زمان بوده باشد و ما این را قبول داریم اما ما میگوییم که معصوم جمیع امت است
و شیعه میگویند که یک شخص از امت است و ما میگوییم که آن قول باطل است زیرا که اگر چنین
بود بایست که ما بشناسیم که آن شخص کیست تا متابعت او کنیم و ما نمی شناسیم چنین کسی را
در میان امت تا اینجا ترجمه کلام آن پیشوای اهل ضلالت است و حق تعالی حق را بر دست و زبان
او جاری کرده و بعد از اتمام دلیل با نهایت انفاق چنین جواب سستی گفته که عصبیت و عناد خود را
بر عالمیان ظاهر گردانیده و اگرچه بر هیچ عاقل منصف این جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای
توضیح بچند وجه جواب او را میگوییم **اول** آنکه هرگاه تصریح کرد که در هر زمان احتیاج بمعصوم
هست از برای تحفظ از خطا هیچ عاقلی تجویز میکند که در این اعصار که ملت حضرت رسالت صلعم
مشرق و مغرب عالم را گرفته است احدی را ممکن باشد که علم باقوال جمیع علمای امت بهم رساند
که هیچ کس در این مسئله مخالفت نکرده است خصوصا با این تشتت آرا و اهوا که در میان امت
بهم رسیده است همین فاضل که دعوی میکند که تبحر او از همه علما بیشتر است معلوم نیست که در ده
مسئله مذهب امامیه را داند چه جای سایر فرق و اگر بفرض محال همه را بهم رسند و از همه بشنود از کجا
معلوم میشود که اعتقاد واقعی خود را با وگفته اند که شاید که تقیه کرده باشند چنانکه در مذهب امامیه
جایز است **دلیل دیگر** از کجا معلوم میتوان شد که تا مردن بر این مذهب باقی مانده اند و این نیز بنا

منصف

برقول

برقول اکثر شرط است در تحقیق اجماع **دویم** بر تقدیر تسلیم که چنین اجماعی ممکن است و علم بتحقق آن
بهم میتوان رسید در قلیلی از مسایل خواهد بود و پس رفع خطا بالکلیه کی میشود **سیم** آنکه ظاهر آیه بلکه
صریح آن آن است که مامورین بکون با صادقین غیر صادقین باشند و از این وجه ظاهر میشود
که غیر یکدیگر باشند **چهارم** آنکه آنچه در نفی مذهب شیعه گفته است که اگر معصوم میبایست ما باید
که بشناسیم مثل آن است که اهل کتاب گویند که نبوت حضرت رسول صلعم باطل است زیرا که اگر حق بود بایست
که ما او را بشناسیم و حقیت او را بدانیم یا یهود گویند که اگر حضرت عیسی علیه السلام پیغمبر بود بایست ما
حقیت او را بدانیم و حلش آن است که این راجع بتقصیر ایشان است باید تعصب را بکنار گذارند
و رجوع بدلایل و اخبار و آثار بکنند از روی انصاف تا بمقتضای وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا
لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا حق بر ایشان ظاهر شود اگر راست گویند که حق بر ایشان ظاهر نگردیده و مخفی است
بظن صادق آن است که حق بر ایشان ظاهر گردیده و از برای حب دنیا و متابعت اهوای نفس
اظهار نمیکنند و اگر گویند وجوهی که در عدم تحقق اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد می آید جواب
میگوییم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر دو نفر اتفاق کنند که دانند
یکی از آنها معصوم است حجت میدانند و اگر صد هزار کس اتفاق کنند که معصوم در میان آنها
داخل نباشد حجت نمیدانند زیرا که چنانکه بر هر یک خطا و غلط جایز است بر مجموع نیز جایز است
و علم بدخول معصوم علیه السلام در اقوال علمای شیعه در اعصار ائمه علیهم السلام و قرب بآن ممکن است که از
جای ایشان حاصل شده باشد و این رساله محل تحقیق این سخن نیست **دویم** از شیخ سدید
مفید رحمه الله علیه سوال کرد از تفسیر آیه کریمه و اگر در شان کی نازل شده است شیخ قدس الله روحه
در جواب فرمود که آیه جلیله الدلاله در شان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و حکمش در اولاد امجاد
او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند جاری شده و در این باب احادیث بسیار وارد شده است
و از سیاق آیه نیز ظاهر میشود زیرا که جناب مقدس الهی در این آیه مردم را امر کرده است که متابعت
نمایند صادقان را و با ایشان جدا نشوند و باید که اینها را که ندا کرده و امر فرموده غیر آنها باشند که
ایشان را مامور ساخته که با آنها باشند زیرا که محال است که کسی را امر کنند که با خود باشد و متابعت
خود کند پس گوییم که مراد از صادقان یا جمیع راستگویانند یا بعضی از ایشان نند و اول باطل است

ایلام

زیرا که هر مؤمنی باعتبار ایمان صادق است و در آن دعوی راست گوست پس لازم آید که همه
مؤمنان مأمور باشند بمتابعت خود و این محال است و اگر بعض ایشان مراد است یا بعض
معهود معلومی مراد است که الف و لام از برای عهد خارجی باشد یا آنکه بعض غیر معهود مراد است بنا
بر اول باید که آن جماعت معلوم و معروف باشند و مخاطبان ایشان را شناسند و روایات
باسم و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان شنیده باشند و هر که دعوی کند
احدی را بغیر آن جماعت که ما دعوی میکنیم باطل است زیرا که معلوم است که در حق دیگری این مرات[ب]
محقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترف اند که در زمان حضرت رسول صلعم تعیین ایشان بخلاف
نشده بود و بنا بر دوم که بعض غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از آن البته تعیین و تخصیص آن
بعض نشود و الا تکلیف بامر مجهولی خواهد بود که اتیان بآن نتوانند نمود و آن محال است و معلوم است
که در غیر ائمه ما علیهم السلام کسی ادعای تخصیص و تعیین نکرده و نمیتوانند کرد پس ثابت شد که مراد ایشانند
دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل عقلی زیرا که در این آیه که بدان امر شده است که
امت متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص بامری دون امری نشده است پس باید
که ایشان معصوم باشند و الا لازم آید که امت مأمور باشند که در خطا و معصیت متابعت
ایشان کنند و آن محال است و چون عصمت امری است باطنی که کسی بغیر حق تعالی بر آن اطلاع
ندارد پس باید که نص بر امامت و عصمت ایشان شده باشد و باتفاق نص بر غیر ایشان نشده است
پس ثابت شد که ایشان مراد اند و اما دلیل نقلی آن است که حق تعالی در قرآن صادقان را باوصاف
چند ستوده که در غیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن اوصاف مجتمع نگردیده زیرا که فرموده است
لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ یعنی نیست نیکی آنکه بگردانید روهای خود را
بجانب مشرق و مغرب وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ
وَالنَّبِيِّينَ ولیکن نیکوکار کسی است که ایمان بیاورد بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابهای خدا
و پیغمبران وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ
وَفِي الرِّقَابِ و عطا کند مال را با محبت مال یعنی احتیاج بآن یا محبت عطا یا محبت خدا بخویشان
خود یا خویشان حضرت رسول صلعم و آله و بیتیمان بی پدر و بمسکینان محتاج و بمسافران که بخانه

خود

خود نتوانند برگشت و بگدایان سؤال کننده و آزاد کردن بندگان وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ
وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ
الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و برپا دارد نماز را در اوقات فضیلت با آداب و شرایط
و ادا کند زکوة را و آنها که وفا میکنند بعهد خود که با خدا و با مردم کرده اند و آنها که صبر میکنند بر فقر و بعلت
و در مرض و درد و آزار و در وقت جهاد دشمنان دین ایشانند آنها که راست گفته اند و صادقند
در دعوای ایمان و وفای بعهود و ایشانند پرهیزکاران پس شیخ مفید رضی الله عنه فرموده است که
حق تعالی در این آیه شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس شهادت داده است برای کسی که اینها
در او کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده است صدق و تقوی را در ایشان بجهات
شتی که در علم معانی و بیان مقرر است پس آیه اولی را با این آیه که ضم میکنید مفاد شان این میشود که
متابعت کنید صادقان را که این خصلتها در ایشان مجتمع و کامل گردیده است و ما در میان صحابه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بغیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کسی را نمیدانیم که این خصلتها در او مجتمع
شده باشد پس باید که مراد از صادقین در آیه اولی او باشد و جمیع امت مأمور باشند بمتابعت
او در جمیع امور زیرا که در آیه تخصیص بامری دون امری نشده است و اما بیان اجتماع و کمال این
اوصاف در آنحضرت آن است که در اول آیه ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها و پیغمبران
مذکور شده است و شکی نیست در آنکه آنحضرت پیش از همه کس ایمان باینها آورد و باخبار متواتره
میان خاصه و عامه اول کسی بود از مردان که اجابت دعوت آنحضرت کرد چنانکه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بفاطمه علیها السلام گفت که ترا تزویج کردم بکسی که از همه صحابه بتقدیم تر است باسلام و افضل
او و از همه بیشتر است علم او و متواتر است که حضرت امیر علیه السلام فرمود که منم بنده خالص خدا و برادر
پیغمبر او نگفته است این سخن را احدی پیش از من و نخواهد گفت احدی بعد از من مگر بسیار دروغگوی افترا
کننده نماز کردم پیش از دیگران هفت سال و میفرمود که خداوندا من اقرار نمیکنم برای احدی از
این امت که عبادت کرده باشد ترا پیش از من و گفت در وقتی که سخنی از خوارج بآنحضرت رسید
آیا میگویند که علی دروغ میگوید من بر که دروغ می بندم بر خدا دروغ میگویم و حال آنکه من اول کسی ام
که او را عبادت کرده است یا بر رسول او افترا میکنم و حال آنکه من پیش از همه کس باو ایمان آوردم و

تصدیق او کردم و یاری او نمودم و حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که در صبح آن شبی که حضرت
از دنیا رفت در این شب کسی از دنیا رفته است که پیشینیان بر او پیشی نگرفته اند و آینده گان در
کمالات باو نمیتوانند رسید و دلایل بر این بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام میگردد
پس حق تعالی بعد از ایمان دادن اموال و تصدقات را فرموده و بخصوص قرآنی و احادیث متواتره
آنحضرت در این صفت از همه در پیش است حق تعالی در سوره هل اتی میفرماید وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ
حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا یعنی میخورانند طعام را با گرسنگی و محبت آن یا از برای محبت
خدا بمسکین و یتیم و اسیر و انفاق کرده اند مفسران و راویان عامه و خاصه بیان کرده این آیه بلکه مجموع
این سوره در شان علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده است و باز فرموده است
اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آنها که انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز نهان
و آشکار پس از برای ایشان است اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست خوفی بر ایشان
و نه ایشان اندوه ناک میشوند یعنی در آخرت شیخ گفته است که روایات مستفیضه وارد شده است
که این آیه در شان حضرت امیر المومنین علیه السلام نازل شده و خلافی نیست در آنکه آنحضرت بکد ید خود
جمع کثیری از غلامان را آزاد کرد که احصا نتوان کرد و وقف نمود مزارع و بساتین و باغهای
بسیار را که بدست حق پرست خود احیا کرده بود پس حق تعالی بعد از آن بر پا داشتن نماز و دادن
زکوة را فرموده آن نیز در شان آنحضرت است بدلالت آیه انما ولیکم الله که اتفاق کرده اند اهل نقل بر آنکه
چون آنحضرت در حال رکوع زکوة داد این آیه نازل شد مولف گوید که تواند بود که شیخ این آیه را حمل بر آن
معنی کرده باشد با آنکه واو و آتوا الزکوة را واو حالیه گرفته باشد و قرینه این آیه و قرینه آنکه در انبیا اعمال سابقه در این
آیه مذکور شده و مناسبش اولی است از نماز پس شیخ گفته است که بعد از این حق تعالی فرموده وفای بعهد را و هیچ
از صحابه نیست که نقض عهد خدا را کرده باشد یا نسبت این آیه باو نداده باشد که آنحضرت که کسی این احتمال بدهد
که نقض عهد کرده باشد عهدی را که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده باشد در یاری و جانفشانی و حمایت آنحضرت پس این
صفت نیز مخصوص اوست پس حق تعالی صبر در بلاها و شداید و جنگها فرموده و معلوم است که کسی بغیر آنحضرت
در جنگها و شداید چنین صبر نکرده است و اوست که باتفاق دوست و دشمن در هیچ جنگ پشت نکرد و نگریخت

و از هیچ

و از هیچ خصمی نترسید پس بعد از آنکه حق تعالی جمیع این خصلتها را ذکر کرد فرمود که ایشانند که صادق در ایمان گویند تمام غیر ایشان
و ایشانند که پرهیزکارانند یعنی آن صادقی که ما امر بمتابعت او کرده ایم آن است که این صفات در او جمع باشد و او
امیر المومنین علیه السلام است و چون او را بلفظ جمع از برای تعظیم و تشریف اوست زیرا که عرب لفظ جمع را بر واحد اطلاق
میکنند در وقتی که خواهند اشاره به رفعت و علو منزلت او کنند و گاه هست که بلفظ جمع می آورند از برای ایشان
با آنکه جمع دیگر با او نیز در این امر شریک بوده در اینجا این نیز مراد میتواند بود زیرا که سایر ائمه صلوات الله علیهم در این
مرتبه و در این صفات جلیله با آنحضرت شریکند مولف گوید که ثعلبی در تفسیرش از مجاهد از ابن عباس روایت
کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام چهار درهم داشت و مالک چیزی بغیر آن نبود پس یک درهم را پنهان و یک
درهم را علانیه و یک درهم را در روز و یک درهم را در شب تصدق کرد پس این آیه در شان او نازل شد که
الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار تا آخر آیه که در کلام شیخ مفید رحمه الله گذشت و از زید بن رومان روایت کرده است
که در شان هیچ کس آیات قرآن آنقدر نازل نشد که در شان حضرت علی علیه السلام نازل شد سیم در احادیث بسیار
از طرق موالف و مخالف تفسیر آیات صدق و تصدیق بآنحضرت شده است چنانکه ابن مردویه و حافظ ابو نعیم
در حلیه و سیوطی در منثور و دیگران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی والذی جاء بالصدق
و صدق به اولئک هم المتقون یعنی آنکسی که راستی را آورد حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و آنکه تصدیق بآن کرد علی
بن ابیطالب است و بنابر این موصول در صدق مقدر است و کوفیان از اهل عربیت تجویز حذف موصول کرده اند
و باز حق تعالی فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ
لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ احمد بن حنبل و جمیع دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند که این آیه در شان علی
حضرت امیر المومنین علیه السلام نازل شده است و در روایت دیگر ابن عباس گفت که در شان علی و حمزه و جعفر علیهم السلام
نازل شده ابن عباس گفت یعنی آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول ایشان بسیار راست گویان و تصدیق
کنندگان و گواهان بر امتان با کرامت ایشان بتبلیغ رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و نور ایشان بر صراط و باز حق تعالی
فرموده است وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ
وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا یعنی آنها که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان
در قیامت با آنهایند که خدا انعام کرده است بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان
و نیکو رفیقانند ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران در جه ایشان از شهیدان و صالحان

و تصدیق بانکه رواست با آنکه ما گفته ایم که بعضی از ایشان کسی که بعضی آورده بم

کرده اند از برای ایشان است
مردان ایشان است بر تصدیق تمام

لیند ثابت و این مصداق امامت و وصایت است و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده‌اند
که علی بن ابی طالب علیه السلام صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی و احمد بن حنبل در مسند و ابن شیرویه
در فردوس و ابن مغازلی و دیگران از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که صدیقون سه نفرند
حبیب نجار که مؤمن آل یس است و حزقیل که مؤمن آل فرعون است و علی بن ابی طالب علیه السلام که او افضل ایشان است
و ثعلبی بسند دیگر روایت کرده است که سبقت گیرندگان انبیا سه نفرند که کافر نشدند بخدا یکچشم زدن علی بن ابی طالب
علیه السلام و صاحب آل یس و مؤمن آل فرعون پس ایشانند صدیقان و علی بن ابی طالب افضل است از
ایشان و حافظ ابونعیم روایت کرده است از عباد بن عبدالله که شنیدم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میگفت که
منم صدیق اکبر و نمیگوید این سخن را بعد از من مگر دروغگو نماز کردم هفت سال پیش از دیگران و صدیق
در لغت و عرف مرادف معصوم است یا نزدیک بآن صاحب صحاح گفته است که صدیق دایم التصدیق
و کسی است که تصدیق کند گفتار خود را بکردار خود و حق تعالی پیغمبران را باین وصف کرده است در شان حضرت
ادریس ع گفته است انه کان صدیقا نبیا و در حق یوسف ع گفته است یوسف ایها الصدیق
و کسی که مصداق این آیات و صاحب این صفات باشد البته بامامت و خلافت احق است از کسی که
بهره از آنها نداشته باشد و او را بافترا صدیق گویند چنانکه برعکس نهند نام زنگی کافور چهارم حق تعالی
میفرماید افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه یعنی آیا پس کسی که بر حجتی و برهانی از جانب
پروردگار خود باشد و از پی او باشد گواهی از او مثل کسی است که چنین نباشد اکثر بر آنند که صاحب بینه حضرت رسول
ص است و در شان او در خلافت و در احادیث معتبره وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام که گواه بر حقیت آنحضرت است و ابن ابی الحدید و ابن مغازلی و سیوطی در در منثور و طبری و اکثر عامه بطرق
متعدده روایت کرده‌اند از عباد بن عبدالله و عبدالله بن الحارث که روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
بر منبر فرمود که کسی از قریش نیست مگر آنکه یک آیه یا دو آیه در مدح او یا مذمت او نازل شده باشد پس مردی
گفت در شان تو کدام آیه نازل شده است حضرت در غضب شد و فرمود در سوره هود نخوانده این آیه را که رسول
خدا بر بینه است از جانب پروردگار خود و من گواه اویم فخر رازی چون این روایت را ذکر کرده است گفته است
از برای شرافت این گواه فرموده است که از اوست یعنی مخصوص اوست و بمنزله پاره از اوست و بنابراین
تعبیر باید که حضرت امیر تالی حضرت رسول ص باشد و بعد از او بلا فاصله خلیفه باشد و اگر تالی او در فضل باشد
بودن

۲۱
در امامت دارد زیرا که تفضیل مفضول قبیح است و البته دلالت بر عصمت آنحضرت نیز میکند زیرا که گواهی
کسی که معصوم نباشد مدعی ثابت نمیشود پنجم انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی نیستی تو یا محمد
مگر ترساننده این گروه از عذاب الهی و از برای هر قومی هدایت کننده است و بعضی گفته‌اند یعنی و تو هدایت کننده
هر گروهی هستی و کسی که در سیاق این آیه تفکر کند میداند که معنی اول ظاهرتر است و در آن حدیث مستفیض از طریق شیعه
وارد شده است و عامه نیز بطرق متعدده روایت کرده‌اند چنانکه در شواهد التنزیل از ابو بریده اسلمی روایت
کرده است که روزی حضرت رسول ص آب وضو طلبید و چون از وضو فارغ شد دست علی علیه السلام را گرفت
و بسینه حقایق دفینه خود چسبانید و گفت انما انت منذر پس دست بر سینه باسکینه علی ع گذاشت و گفت
و لکل قوم هاد پس فرمود که توئی نوربخش خلایق و علامت راه هدایت و امیر قاریان قرآن گواهی میدهم
که تو چنینی و حافظ ابونعیم اصفهانی که از مشاهیر محدثان عامه است در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچند سند
از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول ص دست مبارک خود را بر دوش
حضرت امیر علیه السلام گذاشت و گفت یا علی توئی هادی و بتو هدایت می یابند هدایت یافتگان بعد از من و ثعلبی
نیز در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است و ابونعیم بسند دیگر از حضرت رسول ص روایت کرده است که منم منذر
و هادی علی است یا علی بتو هدایت می یابند هدایت یافتگان و بروایت دیگر از حضرت امیرالمؤمنین هم روایت کرده است
که منذر حضرت رسول است و هادی مردی است از بنی هاشم و معلوم است که خود را اراده فرموده چنانکه ثعلبی بعد از
آنکه این روایت را بدو سند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است گفته معنی فقره یعنی حضرت بمردی از
بنی هاشم خود را اراده کرده است و عبدالله بن احمد حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است این حدیث را و این آیه
کریمه بنا بر تفسیری که در روایات مستفیضه عامه و خاصه وارد شده است دلالت میکند بر آنچه فرقه ناجیه امامیه رضوان الله
علیهم قایلند که هیچ عصری خالی نمیباشد از حجتی از جانب حق تعالی خواه بنده کان یا پیغمبری یا وصی پیغمبری یا امامی که هدایت
نماید مردم را بدین خدا و طریق بندگی و نگاه دارد مردم را از ضلالت و گمراهی چنانچه عقل نیز بر این شاهد است ششم
و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد یعنی و از جمله مردم کسی است
که میفروشد جان خود را برای طلب خوشنودی خدا و خدا مهربان است به بندگان خود و احادیث مستفیضه بلکه
متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان علی علیه السلام مولای مؤمنان نازل شد در شبی که کفار
قریش اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول ص و آنحضرت از جانب خدا مامور شد که از ایشان پنهان شود و بجانب رود

و کفار قریش در آن شب بر گرد خانه آنحضرت بر آمدند و انتظار صبح میکشیدند و امر حق تعالی شد که حضرت
امیرالمؤمنین ع را در جای خواب خود بخواباند که کفار گمان کنند که حضرت رسول ص است و حضرت بیرون رود و
چون حضرت رسول ص این بشارت بحضرت امیر ع داد و شاد شد و بشکر این نعمت که جان بشریف خود را
فدای جان فخر عالمیان کند سجده شکر بجای آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صد شمشیر برهنه مشرکان را
بجان مکرم خود خرید و در آن وقت این آیه کریمه نازل شد و نزول آیه را در شان آنحضرت اکثر مخالفان
در کتب تفسیر و حدیث بطرق متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و نیشابوری در تفسیر
و ثعلبی در تفسیر و حافظ ابونعیم در نزول آیات و احمد در مسند و سمعانی در فضایل و غزالی در احیا و سایر
مورخین و محدثین و شعرا و ما در این رساله بر چند روایت ثعلبی و ابونعیم اکتفا مینمائیم ثعلبی در تفسیر مشهور خود
از سدی از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان حضرت امیرالمؤمنین ع نازل شد در شبی
که حضرت رسول ص بغار رفت و علی بن ابی طالب ع در فراش آنحضرت او خوابید **و ایضا** روایت کرده است که
چون حضرت رسول ص اراده هجرت نبوی مدینه نمود و حضرت امیرالمؤمنین ع را در مکه گذاشت که قرضهای آنحضرت را
و امانتهای مردم را که در نزد آنحضرت بود بایشان رد کند و در شبی که خواست بغار برود و مشرکان بخانه
آنحضرت احاطه کرده بودند امر کرد علی بن ابیطالب ع را که بر فراش آنحضرت بخوابد و فرمود که برد حضرمی سبزی
که من بر خود می پوشیدم اشبها بر خود بپوش و در میان رخت خواب من بخواب اگر خدا خواهد مکروهی بتو
نخواهد رسید پس حضرت امیر چنین کرد پس حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل علیهما السلام که من میان شما
برادری قرار کرده ام و عمر یکی از شما را دراز تر از عمر دیگری کردانیده ام کدام یک از شما دیگری را بر خود
اختیار میکنید بطول زندگانی پس هیچیک دست از طول زندگانی خود بر نداشتند و اختیار طول حیات
دیگری بر خود نکردند حق تعالی وحی نمود بایشان که چرا شما مثل علی بن ابی طالب ع نبودید که من او را با محمد ص
برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او کردانید و زندگانی محمد ص را بر زندگانی خود اختیار
کرد اکنون بروید بسوی زمین و او را از شر دشمنان محافظت نمائید پس هر دو بزمین آمدند و جبرئیل ع نزدیک
سر حق پرست حضرت امیر ع نشست و میکائیل ع نزدیک پاهای او و جبرئیل ع ندا میکرد که به به کیست مثل تو ای
پسر ابیطالب خدا بتو مباهات میکند بملائکه پس حق تعالی این آیه را بحضرت رسول ص فرستاد در وقتی که متوجه
مدینه طیبه بود در شان علی ع علیه السلام و حافظ ابونعیم نیز نزول این آیه را در شان آنحضرت از ابن عباس

روایت

روایت کرده است **هفتم** آیه کریمه تطهیر است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده کرده است حق تعالی که از شما بر طرف کند از شما شرک را و گناه و شک و هر بدی را ای اهل
بیت پیغمبر و پاک گرداند شما را پاک گردانیدنی بلیغ و احادیث معتبره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این
آیه در شان آل عبا حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده است و در جمیع صحاح
عامه و تفاسیر معتبره ایشان مذکور است چنانکه ثعلبی از ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که این آیه در شان من و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شد **و ایضا** ثعلبی و غیر او از ام سلمه
رضی الله عنها روایت کرده اند که گفت حضرت رسول ص در خانه من بود و حضرت فاطمه علیها السلام خزیره از برای آنحضرت
آورد و حضرت در صفه نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود و در زیر ایشان عبای خیبری گسترده بود و من در حجره نماز میکردم
پس حضرت رسول ص بفاطمه گفت طلب شوهر خود را و پسرهای خود را پس علی و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و همه نشستند
و مشغول خوردن خزیره شدند در این وقت حق تعالی این آیه را فرستاد و پس حضرت رسول ص زیادتی عبا را گرفت
و بر ایشان پوشانید و دست مبارک بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت من و مخصوصان منند پس
از ایشان دور کن رجس را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل خانه کردم و
گفتم من نیز با شمایم یا رسول الله دو مرتبه فرمود که عاقبت تو بخیر است و مرا داخل آنها نکرد **و ایضا** از ثعلبی از جمیع روایت
کرده است که گفت با مادرم رفتم نزد عایشه مادرم سبب خروج او را بر جنگ جمل پرسید گفت امری بود از قضا
و قدر خدا مادرم گفت در باب علی چه میگوئی گفت سوال میکنی از کسی که محبوبترین مردم بود نزد حضرت رسول ص و شوهر
محبوبترین زنان بود نزد آنحضرت بتحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت رسول ص ایشان را در زیر جامه
جمع کرد و گفت خداوندا ایشان اهل بیت و مخصوصان و دوستان من اند پس از ایشان رجس را دور گردان و
پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی من خواستم که داخل شوم گفت دور شو **و ایضا** نزول آیه را در شان ایشان از
عبدالله بن جعفر طیار روایت کرده است و از زینب زوجه حضرت خواهش که داخل شود راضی نشد و از واثلة بن
الاصقع روایت کرده است و از حضرت فرمود که اهل بیت من احقند یعنی سزاوارترند بخلافت و هر چیزی و
از ابن عباس نیز روایت کرده است که ام سلمه گفت که این آیه در خانه من نازل شد و من در پیش در نشسته
بودم گفتم من از اهل بیت نیستم یا رسول الله فرمود عاقبت تو بخیر است و تو از ازواج رسول خدائی و در آن خانه
در وقت نزول آیه حضرت رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بودند و عبا بر ایشان پوشانید و گفت خداوندا

متواتره

و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است

اینها اهل بیت من اند دور گردان از ایشان رجس را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی و در جامع الاصول گفته است
و در روایت دیگری حضرت فرمود که اینها اهل بیت من و مخصوصان منند پس ام سلمه التماس دعا کرد که داخل شود در ایشان
حضرت قبول نفرمود و گفت عاقبت تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی از عمر بن ابی سلمه بمین مضمون را روایت کرده است
و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت کرده اند از عایشه که روزی حضرت رسول صلعم بیرون
آمد و عبائی منقش سیاهی پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را داخل عبا کرد و این آیه را خواند
و ثعلبی و ابن ابی حاتم نیز از عایشه روایت کرده است و ابن حجر که متعصب ترین علمای ایشان است در کتاب
صواعق محرقه گفته است که اکثر مفسران را اعتقاد آن است که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
نازل شده است بجهت تذکیر ضمیر عنکم و ضمیر جمع مذکر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده است
که حصین بن سبره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان آنحضرت از اهل بیت او بند زید گفت نه بخدا سوگند که
زن مدتی با شوهرش میباشد چون طلاق گفت بخانه پدرش میرود و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت
او خویشان اویند که صدقه بر ایشان حرام است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس بن
مالک گفت که چون آیه تطهیر در شان اهل بیت علیهم السلام نازل شد تا قرب شش ماه چون بنماز بیرون می آمد حضرت رسول صلعم
بر در خانه فاطمه علیها السلام می ایستاد و میگفت الصلوة اهل البیت یعنی بنماز حاضر شوید اهل بیت من پس آیه تطهیر را
تلاوت میفرمود تا آخر آیه و عامه و خاصه بطریق بسیار از ابو سعید خدری و انس بن مالک و عایشه و ام سلمه
و واثلة بن الاصقع و غیر ایشان روایت کرده اند که این آیه در شان آل عبا علیهم السلام نازل شد پس با خبار
متواتره خاصه و عامه ظاهر شد که این آیه مخصوص این پنج نفر است و زنان حضرت رسول صلعم و سایر خویشان
آنحضرت داخل نیستند پس آیه دلالت میکند بر آنکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک و هر گناهی معصومند
زیرا که اراده یا بمعنی خلق میکند اول اراده که بعد از آن بلا فاصله مراد حاصل شود چنانچه حق تعالی فرموده
انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یعنی نیست امر خدا مگر آنکه هرگاه اراده کند چیزی را
آنکه بگوید مر او را باش پس آن میباشد و بهم میرسد دوم آنکه اراده بمعنی عزم و آن در حق تعالی محال است
و منافی است و آیه سابقه نیز دلیل است بر آنکه اراده الهی تخلف از امر او نمیکند سیم اراده بمعنی تکلیف
و این معنی در آیه احتمال ندارد بچند وجه اول آنکه کلمه انما باتفاق اهل عربیت دلالت بر حصر میکند و تکلیف
ذهاب رجس خصوصیتی باهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین حتی کفار مکلفند باین امر و حق تعالی فرموده است

حضرت رسول صلعم

که ما فرموده

۳۶

من نیافریده ام جن و انس را مگر که مرا عبادت کنند دوم آنکه از سیاق اخبار متواتره معلوم است که
نزول این آیه برای مدح و تشریف بود لهذا حضرت رسول صلعم ایشان را تخصیص کردانید و عبا بر روی
ایشان پوشانید و فرمود که ایشان اهل بیت و مخصوصان منند پس آیه موکد بتاکیدات عظیمه نازل شد چنانچه
فخر رازی با آن تعصب گفته است که لیذهب عنکم الرجس یعنی جمیع گناهان را از شما زایل کردانیدم و یطهرکم
تطهیرا یعنی خلعتهای کرامت خود را بر شما پوشانیدم و اگر مراد تکلیف بترک گناهان باشد که کفار و فساق
هم در آن شریکند چه مدحی و چه تشریفی و چه کرامتی در آن خواهد بود سیم آنکه در اکثر روایات مذکور شده که
این آیه بعد از دعای و التماس دعای آنحضرت نازل شد و آنچه آنحضرت التماس دعا نمود از ذهاب رجس بود و نه آن
که مستتبع حصول نباشد اگر این معنی مراد باشد آیه متضمن رد دعای آنحضرت خواهد بود نه اجابت آن چهارم
آنکه اگر این معنی مراد بود ام سلمه چرا اینقدر مبالغه میکرد که خود را داخل کند و حضرت چرا مضایقه میفرمود در دخول
او و در معنی که همه کس در آن داخلند و آنکه بعضی از مخالفان گفته اند که این آیه در میان آیاتی است که در آن آیات
خطاب بزنان آنحضرت شده است پس باید که در این آیه نیز ایشان مخاطب باشند باطل است بچند وجه اول
آنکه تغییر ضمیر مونث بضمیر مذکر دلیل است بر آنکه خطاب با ایشان نیست و کسی که تتبع آیات کریمه قرآن مینماید
میداند که در آیات از این قبیل بسیار است که در میان قصه دیگر مذکور میشود و تغییر خطاب بسیار میشود چنانکه
در این سوره نیز مثل آن واقع شده که میان خطاب با زوجات عدول خطاب با مومنان شده است و بعد
از آن امر بخطاب ایشان شده است با آنکه در اینجا مناسبت تمام است اگر کسی تدبر کند زیرا که در این
تغییر کلام تعبیری نسبت بزنان است که شما و اهل بیت همه با آنحضرت محشورید بلکه معاشرت شما چنین است
چرا مثل ایشان نمیباشید در طهارت و نزاهت و رعایت آداب معاشرت یا آنکه مبادا کسی توهم کند که
زنان با این خصوص هرگاه این قسم اعمال از ایشان صادر شود ممکن است که از اهل بیت علیهم السلام و انبیا زنان
مثل اینها صادر کرده و از برای بیان طهارت و بیان عصمت ایشان این آیه را در میان داخل کرده باشند و این دو
وجه بخاطر فقیر رسیده و نسبت بوجوهی که مفسران در ربط و نظم آیات میگویند واضح تر و عیان تر است دوم
آنکه اگر این سخن صورت داشته باشد و فتح میشود که از مصحف چیزی ساقط شده باشد و معلوم است
زیرا که صاحب جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده است که بعد از آنکه مصاحف را نوشتیم آیه رجال صدقوا
ما عاهدوا الله علیه را با خزیمة بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکن است که آیات بسیار دیگر افتاده باشد در سابق

قصه

و آیات نیز هست

ولاحق این آیه کو ملحق نکرده باشند و از حضرت صادق ع منقولست که در سورهٔ احزاب فضایح مردان و
زنان قریش را از قریش بود و بزرگتر از سورهٔ بقره بود و ایشان کم کردند و تحریف دادند **سیم** آنکه معلوم نیست
که نظم قرآن مجید موافق تنزیل باشد زیرا که در بسیاری از سورهای مکیه تصریح کرده اند که بعضی آیاتش مدنیست
و بالعکس پس ممکنست که در وقت دیگر نازل شده باشد و در این موضع دانسته یا ندانسته الحاق کرده باشند
چهارم آنکه هرگاه باحادیث صحیحهٔ متواترهٔ خاصه و عامه معلوم شده باشد که این آیه مخصوص اهل بیت علیهم السلام است
اگر جهت ربط آیات بما معلوم نباشد ضرری ندارد و جواب اعتراضات دیگر ایشان را در کتب مبسوط ایراد
نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و هرگاه حق تعالی حقیقت رجس را از ایشان زایل گردانیده باشد باید
جمیع افرادش منتفی گردد خصوصا هرگاه بعد ازان مبالغه در تطهیر وارد شده باشد که قرینه داخلست بر عمومیت
پس باید از جمیع گناهان مطهر باشند پس ثابت شد که معصوم اند و اگر گویند که دلالت بر عصمت ایشان میکند
گوئیم ممکن که عصمت فی الجمله رسید کافیست زیرا که کسی از امت قایل نیست که در بعضی اوقات معصوم بوده اند
و در بعضی نبوده اند و این خرق اجماع مرکبست و آن جایز نمیباشد یا آنکه هرجا که در قرآن مجید اراده باین
صیغه وارد شده است مراد امکان حصول بالفعل و تمام است مثل یرید الله بکم الیسر یرید الله ان
یخفف عنکم یریدون ان یبدلوا کلام الله یرید الشیطان ان یضلهم و مثل این بسیار است
و هرگاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت می شود و در رجال ایشان بدلایلی که در عصمت امام مذکور شد
زیرا که باتفاق امت غیر ایشان معصوم نیستند **ششم** آیهٔ مباهله است فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ
مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا
وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ یعنی پس کسی که مجادله کند با تو در امر حضرت
عیسی علیه السلام بعد از آنچه آمده است بسوی تو از علم پس بگو بیایند تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را و زنان ما را
و زنان شما را و جانهای ما را و جانهای شما را پس مباهله کنیم و تضرع کنیم نزد خدا پس بگردانیم لعنت خدا را
بر دروغگویان و در احادیث متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شأن آل عبا
علیهم السلام نازل شده است چنانکه صاحب مشکوة در جامع الاصول و دیگران از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد بن
ابی وقاص که چون آیهٔ مباهله نازل شد رسول خدا طلبید علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را پس
گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی و ایضا در مشکوة و صحیح مسلم و جامع الاصول از عایشه روایت کرده اند که حضرت

رسول

رسول صلی الله علیه و آله بامدادی آمد و برو عبائی بود پس حسن آمد و او را داخل عبا کرد پس حسین آمد و او را
داخل عبا کرد پس فاطمه آمد و او را داخل عبا کرد پس علی ع آمد و او را داخل عبا کرد پس این آیه را خواند و حافظ ابو
نعیم و دیگران از ابن عباس روایت کرده است که چون اهل نجران آمدند و حق تعالی این آیه را فرستاد رسول خدا
آمد و با علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام پس با ایشان گفت که هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس ایشان ابا کردند
از ملاعنه و صلح نمودند بر جزیه و صاحب کشاف روایت کرده است که چون نصاری را دعوت کردند بسوی مباهله
گفتند مهلت ده تا نظر کنیم و فکری بکنیم و فردا بیائیم چون با یکدیگر خلوت کردند گفتند بصاحب رای خود
که ای عبد المسیح چه مصلحت میبینی گفت بخدا سوگند که دانسته اید گروه نصاری که محمد ص پیغمبر مرسل است و در باب
عیسی حجت فاصله برای شما آورده بخدا سوگند که مباهله نکردند هیچ گروهی با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده ماند
و کودک ایشان بزرگ شود و اگر مباهله کنید البته هلاک میشوید و اگر ابا دارید الفت با دین خود دارید و میخواهید از آن
جدا نشوید پس با او صلح کنید و بسلامت خود برگردید پس آمدند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنحضرت بامداد بیرون
آمده بود و حضرت امام حسین علیه السلام را در بر داشت و دست امام حسن ع را گرفته بود و حضرت فاطمه علیها السلام
در پشت سر آنحضرت میرفت و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از پشت سر او میرفت و حضرت رسول ص
با ایشان میفرمود که هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری من می بینم
روی چند را که اگر خدا خواهد کوهی را از جای خود بکند باین روها میکند پس مباهله مکنید که هلاک میشوید و بر
روی زمین نصرانی نمیماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند که ای ابو القاسم رای ما بر آن قرار گرفته است که با تو
مباهله نکنیم و ترا بر دین خود بگذاریم و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود که هرگاه ابا میکنید از مباهله
کردن پس مسلمان شوید که بوده باشد از برای شما آنچه از برای مسلمانانست و بر شما باشد آنچه بر مسلمانانست
پس ابا کردند حضرت فرمود که پس با شما جنگ میکنیم گفتند که ما را طاقت جنگ عرب نیست و لیکن صلح
میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و ما را از دین خود برنگردانی بشرط آنکه در هر سال دو هزار حله بدهیم
بجای جزیه هزار حله را در ماه صفر و هزار حله را در ماه رجب و سی زره علوی آهنی پس حضرت با ایشان باین
شرط صلح نمود و فرمود بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که هلاک شدن او نزدیک شده بود بر
اهل نجران و اگر مباهله میکردند همه مسخ میشدند بصورت بوزینه و خوک و این وادی بر ایشان آتش میشد و
هر آینه خداوند عالمیان مستاصل میکرد نجران و اهل آنرا حتی مرغان را بر سر درختان و پیش از آنکه سال بگذرد تمام

کرده اند صح

اهل نجران م

شود جمیع نصاری هلاک می شدند و ثعلبی نیز در تفسیر همین روایت را بعینها نقل کرده است پس صاحب
کشاف روایت عایشه را ذکر کرده است و در آخر گفته است که چون حضرت ایشانرا داخل عبا کرد گفت
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس تا آخر آیه و مضمون قصه مباهله متواتر است میان خاصه و عامه
از مفسرین و محدثین و سورخین و غیر ایشان هر چند در بعضی از خصوصیات آن اختلاف کرده اند و خلافی
نیست که مباهله با آل عبا علیهم السلام شد و غیر ایشان کسی داخل نبود و این حال دلالت میکند بر حقیت رسول
خدا و امامت علی المرتضی و فضیلت مجموع آل عبا علیهم الف الف الصلوة والتحیة والثناء بوجوه شتی
اول آنکه اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وثوق تمام بر حقیت خود نمیداشت با این جرأت اقدام بمباهله نمینمود
و عزیزترین اهل خود را بدم شمشیر دعای سریع التاثیر کوهی که خل حقیت ایشان داشت یا احتمال حقیت ایشان
میداد بدرفتی آورد دوم آنکه خبر داد که اگر با من مباهله کنید عذاب حق تعالی بر شما نازل میشود و مبالغه در تحقیق مباهله
مینمود اگر جزم بحقیت خود نمیداشت این مبالغه کردن متضمن سعی در اظهار تکذیب خود بود و هیچ عاقلی
چنین کاری نمیکند با آنکه باتفاق جمیع ارباب ملل آنحضرت اعقل عقلای هر زمان بود سیم آنکه نصاری امتناع از
مباهله نمودند و اگر علم بحقیت آنحضرت نداشتند بایست بمبالغه نفرین آنحضرت و سعدوی چند از اهل بیت
او نکنند و حفظ آن جماعه خود در میان قوم خود بکنند چنانچه برای این اقدام بر حروب مهلکه مینمودند و زنان و
فرزندان و اموال خود را در معرض اسیر و قتل و نهب بدر می آوردند و بایست مذلت و خواری جزیه را اختیار نکنند
چهارم آنکه دور است که ایشان یکدیگر را منع از اقدام بمباهله مینمودند و مذکور میساختند که حقیت او بر شما
ظاهر گردید و معلوم شد بر شما که آن پیغمبر موعود است و باین سبب از مباهله امتناع نمودند پنجم آنکه از این
قصه شریف ظاهر میشود که حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم بعد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
اشرف خلق خدا و عزیزترین مردم نزد آنحضرت بوده اند چنانچه جمیع منی الفاظ و متعصبان ایشان مانند زمخشری
و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف نموده اند و زمخشری که از متعصب ترین است در کشاف
گفته است اگر گوئی دعوت کردن خصم بسوی مباهله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذب است یا خصم او و
این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فایده داشت ضم کردن پسران و زنان در مباهله جواب گوئیم که
ضم کردن ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیت او زیاده بود از آنکه خود به تنهائی مباهله نماید زیرا
که با ضم کردن ایشان جرأت نمود بر آنکه اعزه خود و پارهای جگر خود را و محبوبترین مردم را نزد خود در معرض

بهلاک

وهلاک در آورد و اکتفا ننمود بر خود به تنهائی و دلالت کرد بر آنکه اعتماد تمام بر دروغ گو بودن خصم خود داشت
که خواست که خصم او با اعزه و احبه اش هلاک شوند و مستاصل گردند اگر مباهله واقع شود و مخصوص گردانید برای
مباهله پسران و زنان را زیرا که ایشان عزیزترین اهلند و بدل پیش از دیگران می چسبند و بسا باشد که
آدمی خود را در معرض هلاک در می آورد برای آنکه آسیب بایشان نرسد و باین سبب در جنگها زنان و
فرزندان را با خود میبرده اند که نگریزند و باین جهة حق تعالی در آیه مباهله ایشانرا بر نفس مقدم میداشت تا اعلام
نماید که ایشان بر جان مقدم اند پس بعد از این گفته است که این دلیلیست که از این قوی تر دلیلی نباشد
بر فضیلت اصحاب عبا تمام شد کلام زمخشری پس گوئیم که هرگاه معلوم شد که ایشان احب و اعز خلق
بودند نزد آنحضرت پس باید که بهترین خلق باشند در آن زمان بعد از آنحضرت چه بر هر عاقلی متدین ظاهر است که
محبت آنحضرت از بابت دیگران از جهة روابط بشریت نبود بلکه هر که نزد خدا محبوبتر بود آنحضرت او را دوستتر میداشت
و چون چنین نباشد و حال آنکه در آیات و اخبار بسیار مذمت محبت اولاد و آباء و عشایر بدون جهة دینی
شده و آنچه از سیرت آنحضرت معلوم بود که خویشان نزدیک را از خود دور میکرد بسبب آنکه دوست خدا نبودند
و دوران را رعایت میکرد بجهة آنکه خدا ایشانرا دوست میداشت مانند سلمان و مقداد و اعراب ایشان چنانچه
حضرت سید الساجدین و فخر العابدین در وصف آنحضرت فرموده است و والی فیک الا بعدین و عادی
فیک الاقربین و هرگاه ایشان محبوبترین خلق باشند نزد خدا و بهترین امت باشند تقدیم دیگران بر ایشان
در امامت عقلا قبیح خواهد بود ششم فخر رازی که از اعاظم علمای اهل سنت است گفته است که شیعه از این
آیه استدلال میکنند بر آنکه علی بن ابیطالب از جمیع پیغمبران بغیر پیغمبر آخر الزمان افضل است و از جمیع صحابه افضل است زیرا
که حق تعالی فرموده است که بخوانیم نفسهای خود و نفسهای شما را و مراد از نفس نفس مقدس محمد صلی الله علیه و آله نیست
زیرا که دعوت مقتضای مغایرت میکند و آدمی خود را نمیخواند پس باید مراد دیگری باشد و باتفاق نفی الف و موالف
غیر از زنان و پسران کسی که با نفس از آن تعبیر کرده باشند بغیر علی بن ابیطالب کسی نبود پس معلوم شد که حق تعالی
نفس علی را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی میان دو نفس محال است پس باید که مجاز باشد و این مقرر است در اصول
که حمل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولیست از حمل او بر ابعد و اقرب مجازات استوای در جمیع امور
و شرکت در جمیع کمالات است که آنچه بدلیل بدر بوده و آنچه با جماع بیرون رفته است پیغمبریست که علی با او در آن شریک
نیست پس در کمالات دیگر شریک باشند و از جمله کمالات حضرت آن است که او افضل است از سایر پیغمبران

وار جمیع صحابه پس حضرت امیر ع نیز باید که افضل از انها باشد و بعد از انکه دلیل مفصل تمام نقل کرده است جواب
گفته است که چنانچه اجماع منعقد شده است بر انکه محمد ص افضل از جمیع است اجماع منعقد است بر انکه امیر ع افضل است افضلند
از پیغمبران و در باب افضلیت بر صحابه جوابی گفته است زیرا که در این جا اجماع نداشته است و جوابی که ائمه پیغمبران گفته است
نیز بطلانش ظاهر است زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارند و میگویند اگر میگویید که جمیع امت اجماع کرده اند مسلم
نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علمای شیعه را اعتقاد آن است که حضرت امیر و سایر ائمه علیهم السلم
افضلند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از ائمه خود در این باب نقل کرده اند و سایر معتقدات
از بس که وضوح داشته است این فاضل که امام المشککین میگویند اورا انصرف نمود انسته است کردن پس امامت
حضرت امیر ع نیز با این دلیل ثابت شد زیرا که از جمله کمالات حضرت رسول ص امامت و وجوب طاعت است
و این غیر پیغمبری است پس باید انحضرت امام باشد و ایضا افضل بودن از سایر اصحاب لازم دارد اعلای مراتب
امامت را قطع نظر از انکه ترجیح مرجوح قبیح است و اگر معاند متعصبی مناقشه کند و بگوید ممکن است که دعوت
نفس مراد باشد مجازا و مجازی از مجاز دیگر اولیست بچند وجه جواب میتوان گفت و در این رساله به
دو جواب اکتفا مینماییم اول انکه مجاز در اطلاق نفس شایع تر از آن مجاز دیگر است در میان عرب و عجم
شایع است که میگویند تو بمنزله جان منی و در خصوص حضرت امیر علیه السلم این معنی در روایات بسیار از طریق خاص
و عامه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه منقول است که حضرت رسول ص بحضرت امیر ع گفت انت
منی و انا منک یعنی یا علی تو از منی و من از توام و در فردوس الاخبار روایت کرده است که گفت علی از من
بمنزله سر منست از بدن من و بروایت دیگر بمنزله روح منست از بدن من و بگروهی از منافقان خطاب
کرد که نماز بگذارید و زکوة بدهید یا انکه میفرستم بسوی شما مردی را که بمنزله نفس منست یعنی علی ع و از این باب
احادیث بسیار است و بنا بر قرینه این مجاز است دویم انکه این آیه که مذکور شد احتمال دلالت میکند بر
فضیلت و امامت انحضرت زیرا که ندع که حق تعالی بصیغه متکلم مع الغیر فرموده یا باعتبار دخول مخاطبان است
یا از برای تعظیم است که در این مقامات شایع است یا از برای داخل نمودن نبی است و بنا بر دو احتمال اخر تقدیر کلام
این خواهد بود که ندع ابنائنا و ندعوا ابنائکم و شک نیست در انکه احتمال اول اظهر احتمالات است و آن نیز
دو احتمال دارد اول انکه مراد آن باشد که بخوانیم هر یک از ما و شما فرزندان و زنان و نفس خود را دویم انکه
هر یک از ما و شما ابنا و نسا و نفس جانبین را بخوانیم و اول اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران تصریح بان نموده اند

پیغمبران م

دیگر

و اگر چه اکثر این وجوه دخلی در مانحن فیه ندارد و اما از برای استیفای احتمالات مذکور شد و اما جمعیت ابنا و نسا و
انفس محتمل است که از برای تعظیم باشد یا از برای دخول امت یا از برای دخول مخاطبین که تقدیر کلام آن باشد
که ندع ابنائنا و ابنائکم و اعاده ابنا از برای رعایت لفظی باشد چون عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار
مرجوح است میان اهل عرب یا باعتبار آن باشد که ابتدای نظر قطع نظر از حال محتمل بود که انها صلاحیت
دارند که در مباهله داخل باشند از هر صنف جماعتی باشند چون نیافتند کسی را که صلاحیت این امر داشته
باشد بغیر ایشان این جماعت را آوردند و تعیین خصوص الجماعت قبل از تحقیق مباهله ضرور نبود و همچنین
جمعیت ضمیر ابنائنا و نسائنا و انفسنا هر احتمالات را دارد بغیر احتمال سیم و آن در اول نیز در نهایت بعد است
زیرا که معلوم است که دعوت هر یک مخصوص جماعت خود بوده پس میگوییم که اگر جمعیت برای تعظیم باشد و مراد
نفس شخص بشد که متصدی مباهله شده است و معلوم است که متصدی مباهله از انجانب حضرت رسول ص
بود و باتفاق روایات و اقوال حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در مباهله داخل بود پس دخول انحضرت بصورت
خواهد بود و نصاری نشنوانستند گفت که چرا اورا آورده و حال انکه در شرط ما داخل نبود مگر انکه گویند که انحضرت
از برای شدت اختصاص و مناسبت بمنزله نفس او بود و گویا هر دو بمنزله یک شخص بودند لهذا اورا آورد و این
وجه با انکه در انتظام نهایت بعد دارد در مطلوب ما داخل خواهد بود و خرابی ایشان بیشتر خواهد داشت و اما وجه دویم
میگوییم که اگر امت با همه داخل در مباهله بودند چرا انها هر که حاضر بودند از ایشان در مباهله حاضر نساخت
مگر انکه گوییم حاضر گردانیدن همه مردم موجب غوغای عام و اختلاط اصوات میگردید و موهم آن بود که اعتماد
بر حقیت خود ندارد که این گروه انبوه را با خود آورده است که ما را بکثرت ایشان و شوکت خود بترساند یا در
این باب بدعای مردم اعتماد کرده است پس خود حاضر شد که قایم مقام همه بود و او را بنفس بود نسبت بهم
و حضرت امیر المومنین ع را آورد از برای انکه امام و پیشوا و مقتدای ایشان بود و ایضا ابنای پیغمبر ابنای او بودند
و فاطمه علیها السلم چنانچه دختر پیغمبر بود زوجه او بود پس باین اسباب انحضرت را از میان سایر امت و صی به
اختصاص با این امر داده و پیر دو را از جانب خود در سلامت بمباهله حاضر شدند چنانچه اجماعت نیز سر کرده
جمیع نصاری بودند و از جانب هم حاضر شده بودند پس این وجه نیز احرج خواهد بود در مقصود ما و اقوی خواهد
بود در اثبات مطلوب ما و همچنین وجه رابع نیز دلالت بر نهایت فضل انحضرت میکند بسبب انکه هر گاه در میان
جمیع امت و صحابه کسی را اهلیت دخول در مباهله داشته باشد بغیر انحضرت و زوجه و اولاد او نبوده باشد

والتبانا نام

ستغنى است و

همین دلیل خواهد بود بر آنکه غیر ایشان صلاحیت امامت ندارند بوجوهی که مذکور شد پس منع ایشان آن معنی
اول را فایده بایشان نمیرساند با آنکه آن معنی مؤید باحادیث معتبره جانبین است چنانچه دانستی و اگر گویند حمل
بر اوّل بی‌اثر است و فی معنی متعیّن است که معنی دیگر شایع نباشد و این معلوم است که این معنی را در مقام اظهار
نهایت عجب و اختصاص بسیار استعمال مینمایند جواب گوئیم که هر چند آن احادیث که سابقاً بآن اشاره کردیم
اکثر دلالت میکند بآنکه محض همان معنی مراد نیست اما ما را احتیاج در این ضرور نیست و از برای اثبات امامت
واجب بودن بخلافت که مطلب ایشان است در این مقام حصول این معنی کافیست بتقریری که مکرر مذکور شد
نهم و تعیها اذن واعیة یعنی وضبط میکند و حفظ مینماید آیات قرآنیه و حقایق بیانیه را گوشی
که حفظ کننده و ضبط و نگاه دارنده است عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت کرده اند که این آیه در شأن علی بن
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد چنانچه ثعلبی در تفسیر خود و حافظ ابونعیم در حلیه و واحدی در اسباب نزول
و نطنزی در خصایص و راغب اصفهانی در محاضرات و ابن مغازلی در مناقب و اکثر مفسران و محدثان
خاصه و عامه از حضرت امیرالمؤمنین و ابن عباس و بریده اسلمی و ضحاک و جماعت بسیار روایت کرده اند و بعضی
باین لفظ است که حضرت امیر گفت که رسول خدا مرا در بر گرفت و گفت مرا امر کرده است پروردگار
من که ترا بخود نزدیک گردانم و دور نگردانم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و بر من لازم است که اطاعت پروردگار
خود کنم و در حق تو ترا سزاوار است که حفظ نمائی و فراموش نکنی پس این آیه نازل شد و بروایت دیگر فرمود که چون
این آیه نازل شد حضرت رسول فرمود که از خدا سؤال کردم که این آیه را گوشهای تو گرداند و خدا مستجاب
گرد دعای مرا پس حضرت امیر فرمود که بعد از آن آنچه از آنحضرت شنیدم هرگز فراموش نکردم و چون توانند
بود که فراموش کنم بعد از دعای آنحضرت و زمخشری و فخر رازی با نهایت تعصب ایشان این روایت را نقل
کرده اند و زمخشری در کشاف گفته است که مراد باذن واعیه گوشی است که از شنیدن آن آنچه باشد که بر حرف
بشنود حفظ کند و ضایع نگرداند بترک عمل بآن پس این روایت اخیر را روایت کرده است و بعد از آن گفته است
که اگر گویند که چرا فرمودند اذن بلفظ مفرد و نکره ادا کرده است جواب گوئیم که از برای اشعار بآن است که حفظ کننده
بسیار کم است و سرزنش است مردم را باین امر و از برای دلالت بر آن است که یک گوش که حفظ کند بس است و اذن را
نزد خدا بمنزله گروه بسیار است و برابر با همه خلق است بجماعت دیگر هر چند تمام عالم را پر کنند تمام شد کلام زمخشری
و حق تعالی بر قلم او جاری کرده و اعتراف کرده است که فایده بلیغ است و نزول آیات در خصوص حضرت امیرالمؤمنین

بعى آمده

٣٧

بعی آمده است و او است حافظ علوم الهی پس چون تواند بود که او محکوم حکم جماعتی چند باشد که در همه احکام محتاج
او بوده اند او استفاده مینموده اند و حق تعالی فرموده است هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون با بسیار
آیات و ادله که سابق مذکور شد و مؤید آنکه آنحضرت اعلم ناس بود بلفظ و معنی قرآن آنکه ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه
از ابن سعد روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشده مگر آنکه
میدانم در چه امر نازل شده و بر کی نازل شده است بدرستی که عطا کرده است مرا پروردگار من دل فهمنده و
زبانی گویا و ایضا گفته است که ابن سعد و دیگران روایت کرده اند از ابوالطفیل که علی علیه السلام فرمود که سؤال کنید مرا
از کتاب خدا بدرستی که هیچ آیه نیست مگر آنکه میدانم که در شب نازل شده یا در روز در صحرا نازل شده یا در کوه
و گفته است ابن ابی داود از محمد بن سیرین روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از عالم قدس
ارتحال کرد علی علیه السلام به بیعت ابوبکر حاضر نشد و فرمود که سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نیندازم مگر بجای نماز
تا قرآن را جمع کنم پس میگویند که مجموع قرآن را بترتیبی که نازل شده بود جمع کرد ابن سیرین میگفت که چه بود اگر آن قرآن
می‌یافتم که علم در آنجا است و روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه رضی الله عنها که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که علی با قرآن است و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و ایضا روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مرض موت خود فرمود ایها الناس نزدیک است که روح مرا بزودی قبض نمایند و مرا از میان شما
ببرند و پیشتر با شما سخن میگویم و عذر خود را بشما تمام میکنم بدرستی که در میان شما میگذارم کتاب پروردگار
خود را و عترت خود را که اهل بیت منند پس دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت این علی با قرآن
و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس از ایشان سؤال کنم که چگونه خلافت من
در حق آنها کرده اید مؤلف گوید که هرگاه چنین متعصبی که در اکثر احادیث متواتره قدح کرده است از نهایت تعصب
این احادیث را نقل کرده است و رد نکرده است همین بس است از برای علم بامامت و خلافت آنحضرت هرگاه
در هنگام رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرماید که من میروم و بعوض خود دو چیز در میان شما میگذارم پس دست حضرت
امیر را بگیرد و فرماید که این با قرآن است و از یکدیگر جدا نمیشوند صریح است در آنکه لفظ و معنی قرآن با او است و مفسر
قرآن اوست و قرآن شهادت بر حقیت آن میدهد و متابعت قرآن بدون متابعت او روا نیست
و بعد از آن بر سبیل تاکید فرماید که در قیامت از ایشان سؤال خواهم کرد که چگونه شما رعایت ایشان کرده اید
هر عاقلی که در این حدیث تأمل نماید و تعصب نورزد میداند که این نص صریح است بر خلافت قطع نظر از آنکه آیات

وقرآن با او است م

تمام نشود و آن کافیست از برای اولویت بامامت **دهم** ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی آنانکه ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند زود باشد که قرار دهد از برای ایشان
خداوند مهربان دوستی یعنی گفته است که یعنی ایشان را دوست میدارد و دوستی ایشان را در دل بندگان مؤمن
می اندازد و از اهل آسمانها و زمینها پس ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است از براء بن عازب که رسول خدا صلی الله علیه وآله
فرمود یا علی بن ابیطالب ع بگو خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من محبت در سینه های
مؤمنان مودتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حافظ ابونعیم همین روایت را در کتاب ما نزل من
القرآن فی علی نقل نموده ... از براء بن عازب روایت کرده است و ایضا ثعلبی در تفسیر خود از ضحاک از ابن عباس
روایت کرده است که این آیه در شان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده یعنی محبت او را در دلهای مؤمنان
می افکند و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا با علی علیهما السلام گفت سر بلند کن و از پروردگار
خود سؤال کن تا عطا کند ترا آنچه سؤال کنی پس علی علیه السلام دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من
نزد خود دوستی پس جبرئیل ع این آیه را آورد و ایضا از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه که
یعنی محبت علی ع در دل هر مؤمنی است و از محمد بن حنفیه روایت کرده است که یعنی هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او
محبت علی ع هست و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که ما در مکه بودیم حضرت رسول صلی الله علیه وآله
دست علی علیه السلام را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد به کوه [illegible] پس سر بسوی آسمان بلند کرد و علی علیه السلام را گفت
که دستها را بسوی آسمان بلند کن و دعا کن و هر چه خواهی سؤال کن که عطا میکند پس علی ع دستهای خود را بسوی
آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بگردان برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من نزد خود مودتی
پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حضرت رسول ص آیه را بر اصحاب خود خواند ایشان از این امر تعجب بسیار کردند
حضرت فرمود از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار ربع است ربعی در شان ما اهل بیت نازل شده است و ربعی در
مذمت دشمنان ما و یک ربع حلال و حرام است و یک ربع فرایض و احکام است و بدرستی که حق تعالی [illegible]
قرآن را در شان علی ع و مدح او فرستاده است و نزول این آیه در شان آن حضرت اکثر مفسرین و محدثین عامه روایت
کرده اند مانند نیشابوری در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه در مناقب و سجستانی در غرایب القرآن و نطنزی در
خصایص و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده اند قطع نظر از احادیث مستفیضه مشهوره که در این
باب وارد شده است و ما در این رساله ایراد آنها را نمی نمائیم و معلوم است که این مودتی که بعد از دعای آن حضرت نازل
شده بر

شده باشد و مخصوص او باشد غیر آن مودتی نیست که سایر مؤمنان با یکدیگر دارند بلکه محبتی است که جزو ایمان است
و ترک آن کفر و نفاق حاصل میشود و آن از لوازم امامت است و ایضا صالحات جمیع معارف بلا امامت است و افاده
عموم میکند پس دلالت بر عصمت آن حضرت میکند و عصمت ملزوم امامت است و ایضا اگر و العیاذ بالله از او فسقی
صادر میشد بغض او لازم بود از آن جهت و آن منافی وجوب مودت است و مؤید آنکه مراد مودت عامه
مؤمنان نیست و محبتی است که از ارکان ایمان است بلکه مراد آن است که او را منزلتی عطا کن که بان جهت
محبت او بر همه مؤمنان واجب باشد و محبت او دلیل ایمان ایشان باشد آنست که در مشکوة از صحیح ترمذی
و مسند احمد حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که دوست نمیدارد علی را منافقی و دشمن
نمیدارد او را مؤمنی و ایضا از مسند روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هر که علی را دشنام
دهد مرا دشنام داده است و ابن عبدالبر در کتاب استیعاب گفته است که طایفه از صحابه روایت کرده اند که
حضرت رسول ص با حضرت امیرالمؤمنین ع گفت که دوست نمیدارد ترا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد ترا مگر منافقی و
حضرت امیر ع خود فرمود بخدا سوگند که عهد کرد پیغمبر امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد مرا
مگر منافقی و حضرت رسول ص فرمود که هر که علی را دوست دارد بتحقیق که مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن
دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است و هر که علی را آزار کند بتحقیق که مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند بتحقیق
خدا را آزار کرده است و از جابر روایت کرده است که ما نمی شناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول ص
مگر ببغض علی بن ابیطالب ع تا اینجا احادیث ابن عبدالبر بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که حضرت رسول ص دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست
دارد و این دو تا را دوست دارد و پدر و مادر ایشان را دوست دارد با من خواهد بود در درجه من در روز قیامت
و ایضا از صحیح ترمذی از ام سلمه روایت کرده است که گفت ما گروه انصار منافقان را می شناختیم ببغض
علی بن ابیطالب ع و از صحیح ترمذی حدیث ام سلمه را روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ع گفت سوگند
یاد میکنم بخداوندی که دانه را شکافته است و [illegible] را آفریده که عهد کرد پیغمبر امی بسوی من
که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد مرا مگر منافق و ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
روایت کرده است که چون عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر علیه السلام کرد حضرت فرمود مرا آزار کردی عمرو گفت
پناه میبرم بخدا از آنکه ترا آزار کنم حضرت فرمود که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضا ابن حجر روایت

کرده است که بریده با حضرت امیر علیه السلام بیمن رفته بود چون برگشت با صحابه گفت که حضرت امیر جاریه از خمس بالتصرف
کرد منافقان صحابه با او گفتند که این را بحضرت رسول صلعم بگو شاید علی از چشم او بیفتد حضرت رسول صلعم این سخن را از
پس در شنید پس غضبناک شده و بیرون آمد و فرمود که چه باعث شده است جمعی را که با علی دشمنی یا عیب او می کنند
هر که علی را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است
علی از من است و من از اویم و او از طینت من خلق شده است و من از طینت ابراهیم علیه السلام خلق شده ام و من
بهترم از ابراهیم پس این آیه را خواند ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم ای بریده مگر نمیدانی که حق
علی در خمس زیاده از آن جاریه است که برداشته است و این مضمون را در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت
کرده است و ایضا ابن حجر و ابن اثیر و ترمذی و صاحب مشکوة و دیگران بطرق بسیار از حضرت رسول صلعم روایت
کرده اند که حضرت فرمود بدرستی که خدا مرا امر کرده است به محبت چهار کس علی و سلمان و ابوذر و مقداد و معلوم است
که محبت آن سه نفر برای این بود که در هیچ حال از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جدا نشدند و ایضا ابن حجر بچند
سند از حضرت رسول صلعم از عمر وغیره روایت کرده است که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضا از
آنحضرت روایت کرده است که هر که علی را سب کند مرا سب کرده است و ایضا از ام سلمه روایت کرده است
که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست دارد خدا را
دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن دارد خدا را دشمن
داشته است و ایضا از انس بن مالک روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که عنوان صحیفهٔ مؤمن
محبت علی بن ابی طالب است و ایضا از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام فرمود که
در باغی از باغهای مدینه در خواب بودم حضرت رسول صلعم مرا بیدار کرد و گفت تو برادر منی و پدر فرزندان منی
و بعد از من بر سنت من جنگ خواهی کرد هر که در عهد من بمیرد او در گنج بهشت است و هر که در عهد تو بمیرد و فا
بعهد خود کرده است و هر که بعد از مرگ تو بمحبت تو بمیرد حق تعالی ختم او را بامن و ایمان کند مادام که آفتاب طلوع
و غروب کند و احادیث بسیار وارد شده است که اگر مردم جمع می شدند بمحبت علی بن ابی طالب علیه السلام
حق تعالی جهنم را خلق نمیکرد و در فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگر از روایات مخالفین روایت کرده اند از ابن
عمر از حضرت رسول صلعم که محبت علی بن ابی طالب حسنه است که با آن ضرر نمیرساند سیئه و بغض آنحضرت سیئه است
که نفع نمی بخشد با آن حسنه و ایضا از آنحضرت روایت کرده اند که محبت علی بن ابی طالب گناهان را میخورد چنانچه

اکثر

آتش هیزم را میخورد و هروی در غریبین روایت کرده است از عباده بن الصامت که گفت ما امتحان کردیم اولاد
خود را بمحبت علی بن ابی طالب علیه السلام پس هر گاه که میدیدیم که آنحضرت را دوست نمیدارد میدانستیم که
حلال زاده نیستند و اخبار در این باب نیز از طرق مخالف و مؤالف فوق حد و احصاست و از سیاق این اخبار
بر هر ناقد بصیر و عالم خبیر معلوم است که مراد از این اخبار یا امامت است یا مرتبه که فوق امامت است و لازم
دارد امامت را زیرا که ممتاز بودن شخصی در میان جمیع امت باآنکه محبتش علامت ایمان و حلال زادگی و سعادت
ابدی و دخول بهشت جاودانی و محبت خدا و پیغمبر و دوستی ایشان باشد و دشمنی او نشانهٔ نفاق و حرامزادگی و شقاوت ابدی
و عذاب جاودانی و دشمنی خدا و رسول باشد غیر از آن نبود که آنکه پیشوا و خلیفهٔ خدا و جانشین رسول خدا باشد
و ولایت او جزو ایمان و اسلام باشد بلکه عمده مستلزم حصول سایر ارکان اسلام و ایمان باشد و این معنی بدون
مرتبهٔ جلیلهٔ امامت که تمام مرتبهٔ نبوت کبری است متصور نیست و سایر مؤمنان هر چند محبت ایشان از جهت ایمان
موجب ثواب است و آن محبت ایمان بر میگردد اما چنان نیست که محبت ایشان فی نفسه واجب و مستلزم
حصول ایمان باشد و نه از جهت معصیت اگرچه بد است اما نهایتش آن است که اگر اظهار کنند گناه کبیره باشد اما
موجب نفاق و خروج از ایمان و استحقاق عذاب و عقاب ابدی نیست پس معلوم شد که ولایت آنحضرت
تالی شهادتین است و همچنانکه با انکار توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدر میرود با انکار ولایت بلکه ترک محبت
آنحضرت از ایمان بلکه از اسلام بدر میروند و اگر کسی گوید بنابر آنچه گفتی لازم آید که رتبهٔ آنحضرت بالاتر از رتبهٔ نبوت باشد
زیرا که اگرچه انکار نبوت مستلزم دخول نار می شود اما اقرار بآن مستلزم حصول ایمان و دخول بهشت نیست جواب
میگوییم که هر چند اقرار بنبوت افضل است از اقرار بامامت اما چون اقرار بامامت لازم دارد اقرار به نبوت را
و اقرار به نبوت لازم ندارد اقرار بامامت را و اقرار بامامت از جملهٔ اجزای ایمان است از این جهة اقرار بامامت موجب
نجات است و اقرار به نبوت به تنهائی موجب نجات نیست زیرا که تحقق خاص مستلزم تحقق عام است و
تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثل آنکه هر جا که حیوان است لازم نیست که انسان باشد و هر جا که انسان
است البته حیوان است چنانچه اقرار بکلمهٔ توحید اشرف است از اقرار برسالت اما لازم ندارد اقرار بتوحید اقرار
برسالت را و اقرار برسالت لازم دارد اقرار بتوحید و صانع و توحید اما اقرار هر دو به تنهائی موجب نجات نیست
تا اقرار بامامت بآنها منضم نشود و اقرار بامامت امیر المؤمنین علیه السلام و ولایت او و دوستی او لازم دارد اقرار بشهادتین
و اقرار بسایر ائمه را و اقرار بمعاد و سایر ضروریات دین را زیرا که او مکمل ایمان عالمیان است و بهپایان او

اعتقاد

اجزای ایمان بر خلق ظاهر گردیده است اما این جهة ولایت آنحضرت موجب نجات و رفع درجات و خلاص
از عقوبات است **یازدهم** لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا
الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ یعنی نیست نیکی با آنکه بیائید خانها را و داخل آنها شوید
از پشت آنها و لیکن نیکوکار کسی است که پرهیزکاری نماید و داخل شوید خانها را از درهای آنها و بپرهیزید از خدا و
عذاب او شاید رستگار گردید و محققان مفسران گفته‌اند که مراد آن است که امور دنیا و عقبی را از اهلش طلب باید
کرد و علم و حکمت را از معدنش اخذ باید نمود و راه علم و درگاه آن حضرات ائمه و اهل بیت علیهم السلام اند چنانکه از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که آل محمد ابواب خدا اند و وسیله او اند و دعوت کنند کان اند بجانب بهشت تا روز قیامت — وک شده کانه نبوی ام
و مؤید این سخن است آنکه در جامع الاصول از جمیع ترمذی روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرموده که انا مدینة العلم
و علی بابها و در مشکوة از ترمذی روایت کرده است که انا دار الحکمة و علی بابها و در مصابیح روایت کرده است — نزارا دالعلم فلیأته من بابه
که انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأته من بابه و در مناقب خوارزمی مثل این را روایت کرده است و مضمون
هم آن است که منم شهر علم یا حکمت و علی درگاه آن است پس هر که علم خواهد باید بسوی درگاه بیاید و این حدیث
از متواترات است و شک در این حدیث راهی بغیر تعصب و شقاوت ندارد و با مقتضای آیه کریمه باید جای
طلب علم و آنچه موقوف بر علم است بسوی آنحضرت بیاید و عمده احتیاج با امام از جهة تحصیل علم و معرفت است
یا امری چند است از قضایا و احکام که اجرای آنها موقوف بر علم است پس معلوم شد که با وجود بودن آنحضرت
در میان قوم امامت دیگران عین خطاست و بدانکه این حدیث یک دلیل است از دلایل اعلم بودن آنحضرت
و اعلم بودن آن سرور از آفتاب روشن تر است ابن عبد البر که از اعاظم علمای مخالفین است در کتاب استیعاب
گفته است که حضرت رسول صلعم در حق صحابه گفت اقضاهم علی بن ابی طالب یعنی دانا ترین صحابه بعلم قضا و حکم و
حکم در میان مردم علی بن ابی طالب است و کسی تا در جمیع علوم ماهر نباشد مهارت در این امر نمی‌شد اورا
و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که عمر گفت اعلم ما بقضا علی است و گفته است که از عطا پرسیدند
که آیا در میان اصحاب محمد صلعم از علی داناتر بود گفت نه والله کسی را نمی‌دانم داناتر از او و عطا از
اکابر علما و محدثین شام است و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که داده شده — الزم
بود علی علیه السلام نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یک عشر باقی با سایر مردم شریک بود و ابن
مسیب روایت کرده است که عمر پناه میبرد بخدا از مسئله‌ای که او را ضرور شود و علی علیه السلام حاضر نباشد و دیگر
بگو

میگفت که اگر علی نمی‌بود عمر هلاک میشد و فخر رازی که امام مخالفان است در کتاب اربعین خود گفته است
از جانب شیعه که علی بن ابی طالب علیه السلام اعلم صحابه است اما اجمالاً بجای آنکه هیچ کس را نزاعی نیست که در آنکه او در
اصل خلقت در غایت ذکا و فطنت است و استعداد علم و غایت حرص در طلب علم بود و رسول از صحابه اگر از همه
افضل فضلا و اعلم علما در نهایت حرص در تربیت و ارشاد او بود و علی علیه السلام در طفولیت در حجر تربیت او بود و در
بزرگی داماد او بود و در همراه او بود و تمیز مصاحبت و معرفت او اهر که از خدمت او جدا نمی‌بود و معلوم است که چنین — چنین ام
شاگردی در خدمت چنین استادی با خصوصیات احوال با نهایت معارج فضل و کمال میرسد اما ابوبکر در
بزرگی بخدمت آنحضرت رسید و در اوقات هم شبانه روزی یک مرتبه بخدمت آنحضرت میرسید و آنهم اندک زمانی
در خصوصیت چیزی نمی‌بود و مشهور است که العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر والعلم فی الکبر کالنقش فی المدر
یعنی علم در کودکی مانند نقش بر سنگ است که بر طرف نمیشود و علم در بزرگی مانند نقش بر کلوخ است که باندک سببی
زایل میگردد پس از این مجمل ظاهر شد و ثابت شد که علی علیه السلام اعلم است **مولف گوید** که مؤید این مطلب که او از جانب
شیعه نقل کرده است آن است که در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که
بودم در خدمت حضرت رسول صلعم که هرگاه سوال میکردم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عطا میکرد یعنی جواب میفرمود
و اگر ساکت میشدم ابتدا میفرمود و ایضاً از صحیح نسائی روایت کرده است که علی علیه السلام گفت که مرا نسبت بحضرت
رسول صلی الله علیه و آله منزلتی بود که احدی از خلایق را آن منزلت نبود میرفتم در سحر بلند یعنی زود بدر خانه آنحضرت و
میگفتم السلام علیک یا نبی الله اگر تنحنح میکرد برمیگشتم و الا داخل میشدم و در مشکوة روایت کرده است از
صحیح ترمذی از ام عطیه که گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بجنگی فرستاد و دیدم
که دستهای مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرده بود و دعا میکرد که خداوندا مرا از دنیا مبر تا علی را بمن بنمائی و از
این نوع احادیث که دلالت بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص آن دو بزرگوار با یکدیگر و شدت اهتمام
حضرت رسول صلعم در تربیت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما میکند بسیار است پس فخر مخفی گفته است و اما تفصیلاً
بچند دلیل **اول** و تعیها اذن واعیه که در شان علی علیه السلام نازل شده است و هر گاه او مخصوص باشد بزیادتی
فهم مخصوص خواهد بود بزیادتی علم **دویم** آنکه حضرت رسول صلعم فرموده اقضاکم علی و قضا محتاج است بجمیع علوم پس
هرگاه او در قضا بر همه کس راجح باشد در همه علوم بر همه فایق خواهد بود **سیم** آنکه عمر چندین مرتبه در حکم غلط نموده
آنحضرت او را هدایت فرموده از این باب چند قضیه ایراد نموده‌ایم که ذکر آنها موجب تطویل است پس ذکر این قضایا

وخطایا غیر هم را بسیار پیبود و آل الحضرت هرگز مثل آنها اتفاق نیفتاد چهارم آنکه آنحضرت خود فرموده که بخدا سوگند که اگر منصب خلافت برای من مهیا شود و مسند حکومت بجای من آماده گردد هر آینه حکم کنم بجای اهل توریة بتوریة ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان والله که هیچ آیه نازل نشده در صحرا و دریا و دشت و کوه و آسمان و زمین و در شب و روز مگر آنکه همه را میدانم که در شان که آمده و بجای چه آمده پنجم آنکه افضل علوم علم اصول دین و معرفت خداست و خطب و کلمات آنحضرت مشتمل است بر اسرار و توحید و عدل و نبوت و قضا و قدر و احوال معاد آنقدر که در کلام هیچیک از صحابه بیشتر از آن یافت نمیشود و ایضا همه فرق متکلمین منسوبند باو و در این علم واما شیعه انتساب ایشان بآنحضرت ظاهر است واما خوارج در کمال دوری که از او دارند هیچ روا کابر خود و ایشان شاگردان اویند پس ثابت شد که همه فرقهای متکلمین که افضل فرق اسلام اند شاگردان اویند واما علم تفسیر ابن عباس که رئیس مفسران است شاگرد آن حضرت است واما علم فقه پس هر در این علم بدرجه رسیده بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در شان او فرموده که اقضاکم علیٌّ واما علم فصاحت و معلوم است که هیچیک از فصحا که بعد از او بوده اند بگرد او نرسیده اند واما علم نحو است و معلوم است که ابو الاسود مدون این علم بارشاد او تدوین این علم نمود واما علم تصفیه باطن است و معلوم است که نسبت این علم باو منتهی است پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله او استاد همه عالم است در همه صنعتها و مقامات شرعیه و چون ثابت شد که او اعلم است از همه عالم پس واجب است که افضل باشد از همه عالم چنانچه حق تعالی فرموده است هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و ایضا فرموده است یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات مولف گوید پس از این دو آیه کریمه با سایر آیات که گذشت معلوم شد که مناط شرف و کمال و رفع درجات ایمان و علم است و زیادتی آنحضرت در این دو صفت معلوم شد و بعد از این نیز بوضوح خواهد پیوست دوازدهم فَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ یعنی اگر عایشه و حفصه معاونت یکدیگر کنند در ایذا و آزار رسول خدا صلی الله علیه وآله پس خدا یاور اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان یعنی بهترین ایشان و عامه و خاصه بطریق بسیار روایت کرده اند که صالح مؤمنین [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام است و در شواهد التنزیل از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه وآله دست علی علیه السلام را گرفت و گفت ایها الناس این است صالح

مومنین

مؤمنین و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه در مناقب از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که صالح مؤمنان علی بن ابیطالب است و مراد از مولی اینجا یاور است زیرا که معنی مشترک باشد میان خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین بغیر از این نمیتواند بود پس این آیه دلالت میکند بر فضیلت آنحضرت از دو وجه اول آنکه لفظا هو دلالت بر حصر میکند پس معنی آن خواهد بود که محمد صلی الله علیه وآله را یاوری نیست بغیر خدا و جبرئیل و علی و معلوم است که نصرت محمد اعظم مراتب طاعات است دویم آنکه ابتدا کرد خدا بذکر خود و بعد از آن جبرئیل یاد کرد و بعد از آن علی یاد کرد و این منصبی است بسیار بلند تمام شد کلام رازی و گوییم از جهت دیگر نیز دلالت بر فضل آنحضرت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مؤمنان در آن زمان آنحضرت بود و این خود معلوم است که صلحای دیگر در میان صحابه بودند پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد بود یا صلاحیت امامت یا صلاحیت جمیع امور خیر که از جمله آنها امامت است و این معنی نهایت وضوح دارد و اگر از جمیع این مراتب تنزل کنیم در اثبات فضل آنحضرت بر سایر صحابه شکی نیست سیزدهم اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله والله لا یهدی القوم الظالمین الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئک هم الفائزون یعنی آیا میگردانید آب دادن حاجیان را از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسی که ایمان آورده است بخدا و بروز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا مساوی نیستند ایشان در فضل و خدا هدایت نمیکند بسوی بهشت گروه ستمکاران را آنها که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند بدار الاسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بمالهای خود و جانهای خود بزرگتر است درجه ایشان نزد خدا و ایشانند رستگاران و رسنده اند بمقصود خود بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده حتی صاحب کشاف و فخر رازی و بیضاوی با نهایت تعصب انکار نکرده اند و ثعلبی روایت کرده است از حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب قرظی که این آیات نازل شد در باب علی بن ابیطالب و عباس و طلحة بن شیبه در هنگامی که ایشان مفاخرت میکردند طلحه گفت من صاحب خانه کعبه ام و کلیدش در دست منست و اگر خواهم شب در میان خانه کعبه میتوانم خوابید و عباس گفت زمزم و آب دادن حاجیان با منست و اگر خواهم در مسجد میخوابم حضرت امیر علیه السلام گفت نمیدانم شما چه میگویید من شش ماه پیش از همه کس رو بقبله نماز میکردم

عبارت علم مر بحث ذو اوار در ... را ... می ... آمد
نصرت آن حضرت از ... اعظم ... است

٢٠٩

منحصر در ع

و در راه خدا جهاد کردم پس این آیه نازل شد و در جامع الاصول همین روایت را از حسن نقل روایت
کرده است از محمد بن کعب قرظی و سیوطی در در منثور بسندهای بسیار روایت کرده است از محمد بن جریر و
ابن مردویه و جماعت بسیار دیگر از شعبی و ابن عباس که میان علی علیه السلام و عباس منازعه شد عباس گفت که
من عم پیغمبرم و تو پسر عم اوئی و سقایت حاج و عمارهٔ مسجد الحرام با من است پس حق تعالی این آیه را فرستاد و ایضا
روایت کرده است از حافظ ابو نعیم در کتاب فضایل الصحابه و ابن عساکر از انس بن مالک که عباس و
شیبه با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت که من اشرفم از تو من عم حضرت رسولم و ساقی حاجیانم شیبه
گفت من اشرفم از تو من امین خدایم بر خانهٔ او و خزینه دار خدایم و چرا آنچه مرا امین کرده ترا نکرده است پس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد و این سخن ترا نکو رسانیده حضرت فرمود که من اشرفم از شما من اول
کسی ام که ایمان آورده و هجرت کرده و جهاد کرده پس هر سه رفتند بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و این سخن را
ذکر کردند حضرت جواب نفرمودند و برگشتند پس بعد از چند روز این آیات که ده آیه نازل شد و حضرت بر ایشان
خواند و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچندین طریق از ابن عباس و دیگران روایت کرده است
که این آیه در مفاخرهٔ علی علیه السلام و عباس نازل شد و از شعبی روایت کرده است که در مفاخرت علی علیه السلام و عباس و شیبه نازل شد و شیبه
ناطحی باقی الله با مره و ابو القاسم حسکانی از بریده روایت کرده است که روزی عباس و شیبه با یکدیگر تفاخر
میکردند پس علی علیه السلام بر ایشان گذشت و گفت بچه چیز فخر میکنید عباس گفت خدا فضیلتی بمن داده است که بدیگری نداده است
و آن آب دادن حاجیان است شیبه گفت که عمارهٔ مسجد الحرام بمن داده شده است امیر المؤمنین علیه السلام گفت خدا
داد بمن در طفولیت آنچه بشما نداده گفتند کدام است که بتو داده شده است حضرت فرمود زدم شمشیر بر بینی شما
تا ایمان آوردید بخدا و رسول او پس عباس غضبناک برخواست و دامن خود را بر زمین میکشید و بشکایت آمد
نزد رسول خدا صلعم و گفت نمی بینی علی علیه السلام چه سخن بروی من گفت حضرت فرمود علی را بطلبید چون حاضر شد فرمود چه
باعث شد ترا که چنین سخن بروی عم خود گفتی گفت یا رسول الله حرف حق تلخ است گفتم هر که خواهد بغضب آید
و هر که خواهد راضی شود پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت ترا سلام میرساند و میفرماید که این آیات را
بر ایشان بخوان چون بر ایشان خوانده شد عباس سه مرتبه گفت ما راضی شدیم و مؤید این آیات در شأن
آنحضرت آنست که در اینجا حق تعالی فرموده است که ایشانند فائزون و سمعانی از علمای عامه در کتاب فضائل الصحابه
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که از ام سلمه زوجهٔ حضرت رسول صلعم پرسیدند از حال علی علیه السلام گفت شنیدم

از حضرت

۲۲

از حضرت رسول صلعم که میگفت بدرستی که علی و شیعیان او ایشانند فائزون در روز قیامت نه غیر ایشان مؤلف
گوید که چون بنقل موالف و مخالف معلوم شد که این آیات در شأن حضرت امیر علیه السلام نازل شده است
پس معلوم شد که او اولی و احق است بامامت زیرا که از این آیات بوضوح پیوست که مناط فخر و فضل و فوز سعادت
این ایمان و هجرت و جهاد است و باتفاق کل آنحضرت در این صفات بر همه صحابه بحسب زمان و رتبه
سبقت داشت چنانکه ابن عبد البر که از علمای اهل سنت است در کتاب استیعاب روایت کرده است از سلمان
و ابوذر و مقداد و خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم که علی بن ابیطالب علیه السلام اول کسی بود که اسلام آورد و همه
این جماعت تفضیل میدادند او را بر سایر صحابه و از محمد بن اسحق نقل کرده است که اول کسیکه ایمان بخدا و رسول او
آورد از مردان علی بن ابیطالب علیه السلام بود و ابن شهاب نیز چنین گفته است از مردان بعد از خدیجه و ایضا گفته است که
روایت شده است بسندهای بسیار از سلمان رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که اول شما در وارد شدن بر من
در حوض کوثر کسی است که پیش از همه ایمان آورده است و او علی بن ابی طالب است و گفته است که این در روایات
بسیار مذکور است و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که علی بن ابیطالب علیه السلام را چهار خصلت بود که احدی
غیر او را نبود او اول عرب و عجمی بود که با رسول خدا نماز کرد و در هر جنگ علم حضرت رسول صلعم با او بود و در روز
احد هر که غیر او بود گریخت و او ثابت قدم ماند و او حضرت رسول صلعم را غسل داد و او را داخل قبر کرد و ابو المظفر
سمعانی در فضایل الصحابه و دیلمی در فردوس و دیگران از ابو ذر و ابو ایوب انصاری رضی الله عنهما روایت کرده اند
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که صلوات فرستادند ملائکه بر علی علیه السلام هفت سال زیرا که غیر او با من کسی نماز نمیکرد و
بروایت دیگر پیش از آنکه بشری مسلمان شود و در فردوس روایت کرده است که اول کسی که با من نماز کرد علی بن
ابیطالب علیه السلام بود و سبقت ایمان آنحضرت متواتر است و عبد الله بن احمد بن حنبل در مسند خود بسندهای بسیار سبق ایمان
آنحضرت را ذکر کرده و ذکر آنها موجب تطویل است و احادیث بعد از این نیز خواهد آمد و کمال ایمان آنحضرت بر هر که
بهره از ایمان دارد ظاهر است چنانچه حافظ ابو نعیم صفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از ابن عباس
روایت کرده است که خدا نفرستاده است سوره از قرآن الا آنکه علی امیر و شریف آن سوره است و بتحقیق که
حق تعالی عتاب کرده است اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را در مواضع بسیار از قرآن و نگفته از برای علی چیزی مگر خیر و نیکوئی
روایت کرده است که جمعی از مردم میگفتند که یا ایها الذین آمنوا خطاب با اصحاب محمد صلعم است حذیفه گفت هر جا
که این خطاب در قرآن واقع شده است لب و لباب آن از برای علی بن ابیطالب علیه السلام است و ایضا از مجاهد از ابن

عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که نازل نشده است یا ایها الذین آمنوا در هیچ آیه
مگر آنکه علی ع سر کرده آن آیه و امیر آنست و بروایت دیگر مگر آنکه علی سید و امیر و شریف آن آیه است و بروایت
دیگر مگر آنکه علی رئیس و قاید آن آیه است و بروایت دیگر سید و شریف آن آیه است و این مضامین را حفاظ و
دیگران بسندهای بسیار از اعمش و مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است که مراد آنست
که کسی که ولایت او ندارد داخل مؤمنان نیست و آنکه عمل بآن آیه پیش از همه کرده است و آنکه کمال ایمان و
سبقت اسلام مخصوص اوست چنانچه حافظ و دیگران از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع در قرآن یا ایها الذین
آمنوا نیست مگر آنکه سابقه آن از برای علی است زیرا که او سبقت گرفت بر همه بسوی اسلام و مؤید این است آنکه اکثر
مفسرین و محدثین عامه و خاصه مانند ثعلبی و واحدی و ابن مردویه و حافظ ابو نعیم و غیر ایشان بسندهای بسیار
روایت کرده اند که میان علی ع و میان ولید بن عقبه برادر مادری عثمان نزاعی شد و ولید بحضرت امیر ع گفت
که ساکت شو که تو بچه سنی که تو کودکی و من والله زبانم از تو گشاده تر و نیزه ام از تو تندتر و در جنگ از تو شجاعترم
حضرت فرمود که ساکت شو ای فاسق پس حق تعالی تصدیق گفته آنحضرت را فرستاد أفمن کان مؤمنا کمن کان
فاسقا لا یستوون یعنی آیا کسی که مؤمن باشد مانند کسی است که فاسق باشد مساوی نیستند پس فرمود که اما آنها
که ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده اند پس از برای ایشان است بهشتها که جاهای دایمی مؤمنان است مهمانی
ایشان است بسبب آنچه کرده اند از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق بودند پس ماوای ایشان آتش جهنم است
و بسندهای بسیار حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند که مؤمن علی بن ابیطالب است
و فاسق ولید بن عقبه است و در دلالت این آیه بر کمال ایمان آنحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت آنحضرت
میکند چون در برابر فاسق واقع شده است و جزم بدخول جنت او شده است و اگر در این سخنی رود دلالت
بر فضل ایمان آنحضرت ما را در این مقام کافیست چهاردهم إن الذین آمنوا وعملوا الصالحات أولئك
هم خیر البریة یعنی آنها که ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند ایشانند بهترین خلایق پس بعد از آن فرموده است
جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها أبدا رضی الله عنهم ورضوا عنه
ذلك لمن خشی ربه یعنی جزای ایشان نزد پروردگار ایشان باغستانهای اقامت است که جاری میشود در زیر آنها
نهرها که همیشه ابد الآباد در آنها خواهند بود و خدا راضی است از ایشان و ایشان راضی اند از خدا و این از برای کسیست که بترسد
از پروردگار خود بدانکه در احادیث معتبره بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیات در شان حضرت علی

حضرت امیر

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان آنحضرت نازل شده است چنانچه حافظ ابو نعیم بسند خود از ابن عباس
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گفت که مصداق این آیه تو و شیعیان تو در روز قیامت خواهید آمد تو و شیعیان
تو راضی و پسندیده و خدا از شما راضی و خواهند آمد دشمنان تو بخشم و غضب که غل در گردن ایشان بسته
خود از ایشان [illegible] و روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که ما اهل بیتیم که کسی را با ما قیاس نمیتوان
کرد پس گفت این آیه در شان ما نازل شد ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات تا آخر آیه و ابوالقاسم حسکانی
در شواهد التنزیل روایت کرده است از یزید بن شراحیل کاتب امیرالمؤمنین ع که گفت شنیدم از آنحضرت که رسول خدا
قبض روح مقدس او شد در حالتی که بر سینه من تکیه کرده بود پس در آن حالت گفت یا علی آیا نشنیده قول الله تعالی را
ان الذین آمنوا اولئک هم خیر البریه پس فرمود که ایشان شیعیان تواند و موعد من و شما نزد حوض کوثر است هرگاه جمع شوند امتها
از برای حساب خوانده خواهند شد شما با روهای سفید نورانی و ایضا از ابن عباس روایت کرده است
که این آیه در شان علی و اهل بیت او علیهم السلام نازل شده است ابن مردویه و سایر محدثان عامه بطرق متعدده این مضمون را
روایت کرده اند و مؤید آن این است که فخر رازی و غیر او از ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی علی ع بهترین بشر است پس هر که ابا کند کافر است و ایضا فخر رازی و غیر او از جابر بن
روایت کرده اند که حضرت رسول ص درباب [illegible] گفت بهترین خلق و بروایت دیگر میگفتند بهترین این
امت و ابن مردویه از ابی الفضل انصاری روایت کرده که گفت رفتیم نزد عایشه پرسیدیم که کشت ایشان را
یعنی خوارج را گفتم علی کشت ایشان را گفت مانع نمیشود مرا آن عداوتی که در نفس من است با علی که حق را گویم شنیدم از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که گفت میکشد ایشان را بهترین امت من بعد از من و شنیدم که میگفت علی با حق است و حق با علی است
و ایضا از مسروق روایت کرده است که گفت عایشه ما سوگند داد که آنچه دراین باب شنیده بگو گفت شنیدم از
رسول خدا که ایشان شر خلق و خلیقه اند میکشد ایشان را بهترین خلق و خلیقه و نزدیکترین ایشان نزد خدا از جهت قرب و وسیله
و ایضا بچندین سند دیگر از مسروق روایت کرده است و در بعضی چنین است که میکشد ایشان را بهترین خلق و کسی که در روز قیامت
وسیله او نزد خدا از همه نزدیکتر است و در بعضی میکشد ایشان را بهترین امت من و در مسند ابن حنبل نیز مثل آنچه گذشت
روایت کرده است پس از این احادیث که متفق علیه خاصه و عامه است ظاهر شد که آنحضرت و شیعیان او بهترین خلایقند پس
او لاحق است بامامت و اما سبقت آنحضرت در جمیع احتیاج ببیان ندارد و برق شمشیر آتشبار حیدر کرار

۴۲

تا قیامت روشنی بخش دلهای مؤمنان است و لهب جانسوز منافقان است و بعد از این تحقیق بیان
خواهد شد پانزدهم قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب یعنی بگو یا محمد بس است
خدا گواه میان ما و میان شما و آنکه نزد او است علم کتاب یعنی علم قرآن یا علم لوح محفوظ و احادیث مستفیضه
از طریق عامه و خاصه وارد شده است که مراد بآنکسی که نزد او است علم کتاب امیرالمؤمنین و ائمه از فرزندان آنحضرت
علیهم السلام چنانچه عامه روایت کرده اند از شعبی که گفت هیچ کس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله
از علی بن ابیطالب علیه السلام و عاصم از عبدالرحمن سلمی روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را که قرائت قرآن را بهتر از علی ع
کند و ایضاً از عبدالرحمن روایت کرده است از ابن مسعود که گفت اگر کسی را داناتر بکتاب خدا از خود میدانستم البته
بنزد او میرفتم گفتم علی علیه السلام از تو اعلم بود گفت بلی نزد او رفتم یعنی چون اعلم بود بنزد او رفتم و تعلیم گرفتم از عبدالله بن
عطا روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مسجد نشسته بودم پس عبدالله بن سلام را
دیدم که در آن جانب مسجد نشسته بود پس بحضرت باقر علیه السلام گفتم که ایشان گمان میکنند که آن کس که علم کتاب نزد او بود
عبدالله بن سلام است حضرت فرمود که علی بن ابیطالب علیه السلام بود که علم کتاب نزد او بود و ابن المغازلی و ابونعیم بسندهای
خود از محمد بن الحنفیه روایت کرده اند که و من عنده علم الکتاب علی علیه السلام است و سیوطی روایت کرده است که از ابن جبیر
پرسیدند که من عنده علم الکتاب آیا عبدالله بن سلام است گفت چگونه او باشد و حال آنکه این سوره در مکه نازل شد و عبدالله بن
سلام در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد که آنحضرت بعلم قرآن عالم ترین است و حق تعالی فرموده که هیچ تر و خشک نیست
مگر آنکه علم آن در قرآن است پس آنحضرت اعلم از جمیع امت بلکه از سایر انبیا نیز خواهد بود پس این آیه از چند جهت دلالت بر خلافت
و امامت آنحضرت میکند یکی از جهت اعلم بودن چنانکه مکرر مذکور شد دویم از جهت آنکه آنحضرت را در شهادت بر حقیت رسول
خدا صلی الله علیه و آله قرین خود گردانید و از این مرتبه بالاتر نمیباشد سیم آنکه بشهادت آنحضرت تنها استدلال میکند بر حقیت
آنحضرت زیرا که بشهادت غیر معصوم یک گواه مدعا ثابت نمیشود و عصمت و لوازم است چنانکه گذشت
شانزدهم آیه نجوی است که مفسران و محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که چون اصحاب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سؤال بسیار مینمودند و سبب ملال آنحضرت میگردید حق تعالی باین سبب از برای امتحان صحابه که ظاهر گردد که کدام
در مقام اخلاص و بذل جان و مال ثابت قدم اند این آیه را فرستاد یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا
بین یدی نجواکم صدقة یعنی ای گروه مؤمنان هرگاه با رسول راز سخن گوئید پس پیش از آن راز گفتن تصدق
بکنید پس کسی از صحابه تا ده روز که بیضاوی و سایر مفسران گفته اند راز نگفت و تصدقی عرض نکرد بغیر از حضرت امیرالمؤمنین ع

بالاتفاق

باتفاق مخالف و موالف تا آنکه حکم آیه منسوخ شد و حق تعالی فرمود ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجواکم
صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و اطیعوا الله و رسوله
والله خبیر بما تعملون یعنی آیا ترسیدید پیش از نجوی گفتن با رسول صدقها بدهید پس چون نکردید و خدا شما را
بخشید پس نماز را بپا دارید و بدهید زکوة را و اطاعت کنید خدا و رسول او را و خدا عالم است بآنچه شما میکنید پس
۴۴ معلوم شد که معاتبات این آیات متوجه همه صحابه شد بغیر آنحضرت که عمل باین امر نمود باتفاق مفسرین و از جمله
روایت کرده اند حافظ ابونعیم و سایر مفسران که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که آیه در قرآن هست که عمل
بآن نکرده است کسی پیش از من و عمل بآن نخواهد کرد احدی بعد از من و آن آیه نجوی است من یک دینار داشتم و بده
درهم فروختم و هرگاه خواستم رازی بگویم یک درهم تصدق کردم تا آنکه این آیه منسوخ شد و بروایت دیگر فرمود که
ببرکت من حق تعالی تخفیف داد این حکم را از این امت و سدی روایت کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت
با حضرت رسول صلعم راز میگفتند هرگاه حاجتی داشتند و این امر بر حضرت دشوار شد پس حق تعالی واجب گردانید بر هر
کسی که خواهد در پنهان رازی بگوید آنکه تصدق کند بصدقه پس مردم دست از راز گفتن برداشتند و بر ایشان دشوار
شد و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این
آیه کریمه نازل شد کسی قدرت نداشت که با آنحضرت راز بگوید تا آنکه پیشتر تصدق بکند پس اول کسی که تصدق کرد
علی بن ابیطالب علیه السلام بود دیناری داشت بده درهم فروخت و ده روز با حضرت رسول صلعم راز گفت و در هر رازی یک درهم
تصدق کرد و بروایت دیگر از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد مردم ترک کردند رازی
گفتن با آنحضرت را و بخل ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر ع تصدق کرد و راز گفت و کسی غیر او از مسلمانان
تصدق نکرد پس منافقان گفتند علی علیه السلام این کار را نکرد مگر برای آنکه کار پسر عمش را رواج دهد و بدانکه اختصاص
آنحضرت بآن فضیلت منقبت عظیمی است از مناقب آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که آنچه مخالفان گفته اند
از احادیث باطله که خلفای جور ایشان بذل اموال عظیم در راه دین کرده اند محض افترا است و معلوم است که اگر
اعشار آنها میداشتند در عوض ده روز عاجز نبودند از آنکه یک درهم بلکه یک دانه خرما تصدق کنند تا مورد
این معاتبات نگردند هفدهم واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا یعنی چنگ زنید در ریسمان
خدا همگی و پراکنده مشوید حبل خدا کنایت است از هر چیزی که حق تعالی سبب نجات این امت گردانیده و در
احادیث بسیار وارد شده است که مراد اهل بیت رسول صلعم اند ائمه اند چنانکه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است

ابان بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود مائیم حبل الله که حق تعالی در این آیه فرموده است و حافظ
ابونعیم نیز این مضمون را از ابوجعفر صانع از آنحضرت روایت کرده است و ایضا عامه از ابوسعید خدری روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ایها الناس من در میان شما دو حبل گذاشتم که اگر چنگ زنید بآنها
هرگز گمراه نگردید بعد از من و یکی بزرگتر است از دیگری کتاب خدا ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و
عترت من اهل بیت من و آگاه باشید که این دو تا از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض کوثر وارد بر من شوند هجدهم
قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی یعنی بگو یا محمد این است راه من میخوانم مردم را بسوی
خدا بر بصیرت و بینائی من و کسی که متابعت من کرده است احادیث بسیار از ائمه علیهم السلام منقول است که مراد
آنکسی است که پیش از همه متابعت آنحضرت کرده است که او علی بن ابیطالب علیه السلام است و ابن مردویه از علمای عامه روایت
کرده است نیز از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و بروایت دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که مراد آل محمد اند علیهم السلام
و ایضا حق تعالی فرموده است هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین یعنی خدا آن کسی است که تقویت کرده است ترا
بیاری خود و بمؤمنین در اخبار معتبره جانبین وارد شده است که مراد بمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است یا مراد
نصرت خدا نصرتی است که خدا بر دست امیرالمؤمنین علیه السلام جاری کرده و بنا باول مراد آن است که عمده سرکرده آنها علی بن
ابیطالب است یا مراد مؤمنان آنهایند که ایمان بجمیع آورده اند چنانچه سیوطی در در منثور بسند خود از ابوهریره روایت
کرده است که بر عرش نوشته شده است لا اله الا انا وحدی لا شریک لی محمد عبدی و رسولی ایدته
بعلی و این است آنچه حق تعالی فرموده است هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین و حافظ ابونعیم در حلیه و غیر آن
از کلبی از ابوصالح از ابوهریره همین مضمون را روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر از ابوالحمراء خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت کرده است که از آنحضرت شنیدم که گفت در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله
الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی یعنی تقویت کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را باو و [از ابن جبیر]
حافظ ابونعیم بدو سند از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که این آیه کریمه در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
نازل شده است یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین یعنی ای پیغمبر بزرگوار بس است ترا
خدا و آنکه متابعت تو کرده است [از مؤمنان] و او علی بن ابیطالب علیه السلام است که پیش از همه کس و بیش از همه او را متابعت کرده است
و غیر محدث حنفی گفته است که او علی بن ابیطالب است که سرکرده مؤمنان است مؤلف گوید که از این آیات [الدین]
معقوله الطرفین مبرهن گردید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مخصوص است بمتابعت حقیقی و یاری کامل و اتقی

و همین بس است

و همین بس است از برای استحقاق تقدیم آنحضرت و ایضا ظاهر شد که دعوت بجانب خدا بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مخصوص آنحضرت است پس امامت مخصوص اوست نوزدهم وقفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید
کافران را که ایشان سؤال کرده میشوند حافظ ابونعیم در حلیه و جمعی کثیر دیگر و ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل
و ابن شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب و غیر ایشان بسندهای بسیار از ابن عباس و ابوسعید خدری
روایت کرده اند که سؤال کرده میشوند ایشان از محبت علی بن ابیطالب علیه السلام و حافظ ابونعیم در کتاب منقبة المطهرین
بچندین سند از بریده و غیر او روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم فرمود
بحق خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که از جای خود حرکت نمیکند پای بنده در روز قیامت تا از او سؤال
میکنند از او از چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از بدنش که در چه عمل کهنه کرده است و از مالش
که از کجا کسب کرده و در چه مصرف صرف کرده است و از محبت ما اهل بیت پس عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست علامت
محبت شما بعد از تو پس دست خود را بر سر علی علیه السلام گذاشت و گفت علامت محبت ما اهل بیت این است هر که
او را دوست دارد ما را دوست داشته و هر که او را دشمن دارد ما را دشمن داشته است و وجه استدلال از این احادیث
گذشت بیستم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها
حسنا موافق احادیث معتبره خاصه و عامه معنی آیه این است که بگو یا محمد من سؤال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت
مزدی که مودت خویشان من و هر که اکتساب حسنه کند در مودت ما زیاده میگردانیم از برای او در آن
نیکی و ثواب خود را و در جای دیگر فرموده است که قل ما سألتکم من اجر فهو لکم یعنی بگو آنچه من سؤال
میکنم از مزد پس آن از برای شما است نفعش بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده است
که قربای در این آیه قربای آل محمد علیهم السلام است و ابوحمزه ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمدینه طیبه هجرت فرمود انصار بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند که چون شما غریب
وارد میشوید در اموال ما هر حکمی که میفرمائی روا است پس این آیه نازل شد و ایضا از ابوحمزه ثمالی و از سدی
و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند که اقتراف حسنه مودت آل محمد است و بروایت عامه و خاصه از حضرت
امام حسن مجتبی علیه السلام منقول است که در خطبه خود فرمود که ما آن اهل بیتیم که خدا مودت ایشان را بر هر مسلمان
واجب کرده است در این آیه که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و اقتراف حسنه
مودت محبت ما اهل بیت است و ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است

که چون این آیه نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند آنها که مامور شده ایم بمودت ایشان فرمود که علی و
فاطمه و فرزندان ایشانند و بروایت ابو نعیم دو پسر ایشان و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس این مضمون را روایت
کرده است و ایضاً در شواهد التنزیل از ابو امامه باهلی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که
حق تعالی پیغمبران را از درختهای متفرق خلق کرده است و من و علی و فاطمه از یک درخت خلق شده ایم من اصل
اندرختم و علی فرع آن است و حسن و حسین میوهای آنند و شیعیان ما برگهای آنند هر که در یک شاخ از
شاخهای آن چنگ زند نجات یابد و هر که از آن میل بجانب دیگر کند در جهنم افتد و اگر بنده عبادت
کند خدا را در میان صفا و مروه هزار سال پس هزار سال پس هزار سال تا آنکه مانند مشک پوسیده شود و
محبت ما را در نیابد خدا او را برو در جهنم اندازد پس این آیه را خواند و حافظ ابو نعیم باسندهای بسیار از زید بن ارقم
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی خانه فاطمه علیها السلام آمد و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام در آنجا
بودند پس دو غضاده در را گرفت و گفت من جنگم با هر که با شما جنگ کند و صلحم با هر که با شما صلح کند و ایضاً
این مضمون را از ام سلمه و ابو سعید خدری روایت کرده اند و ایضاً از ابو هریره روایت کرده است که آنحضرت
نظر کرد بسوی علی و حسن و حسین علیهم السلام و این سخن را گفت و از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
در عرفات بود و علی علیه السلام در برابر او بود پس گفت یا علی نزدیک من بیا پس دست او را بدست خود گرفت و
گفت یا علی من و تو از یک درخت خلق شده ایم من اصل اندرختم و تو فرع آنی و حسن و حسین شاخهای آنند
هر که یک شاخ آن را بچسبد خدا او را داخل بهشت گرداند و ثعلبی در تفسیر و علمای مخالف ابن المطهر روایت کرده است که
قره در فریادی کرد میگفت بگوئید خدا لعنت کند دشمنان آل محمد را و ثعلبی و صاحب کشاف و فخر رازی از
جریر بن عبد الله روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است
و هر که بر محبت آل محمد بمیرد آمرزیده مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد توبه کرده مرده است و هر که با محبت
آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است و هر که با محبت آل محمد بمیرد بشارت دهد او را ملک الموت و منکر و نکیر
به بهشت و هر که با محبت آل محمد بمیرد او را بسوی بهشت برند مانند عروسی که بخانه داماد برند و هر که با محبت
آل محمد بمیرد از بهشت دو در بر قبرش بگشایند و هر که با محبت آل محمد بمیرد حق تعالی ملائکه رحمت بزیارت قبر او
بفرستد هر که با محبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است و هر که با دشمنی آل محمد بمیرد چون روز
قیامت حاضر شود در میان دو دیده اش نوشته باشد که نا امید است از رحمت حق تعالی هر که بمیرد بدشمنی آل محمد

46

بمیرد کافر مرده است هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید در نهج البلاغه از مسند ابن حنبل
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه خواند و فرمود ایها الناس وصیت میکنم شما را به
محبت برادرم و ابن عمم علی بن ابیطالب علیه السلام دوست او دوست من است و دشمن او دشمن من است و حق هر دوست او
دوست منست و دشمن او دشمن منست و هر که با من دشمن باشد عذاب او جهنم است و
در تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در شب معراج ملکی از جانب حق تعالی آمد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت
که از پیغمبران سؤال کن که شما را بچه امر مبعوث گردانیدند چون پرسیدم گفتند بر ولایت تو و بر ولایت علی بن ابیطالب
و احادیث باین مضمون زیاده بر آن است که احصا توان نمود و فخر رازی در تفسیرش گفته است که آل محمد صلی الله علیه و آله
آنهایند که امر ایشان با آنحضرت راجع میشود و هر که امر شدن امرش با آن حضرت باشد ایشان آل آنحضرت
فلقت بود و این مانند معلوم متواتر است پس واجب است که ایشان آل باشند و ایضاً خلاف کرده اند
در آل بعضی گفته اند اقارب آنحضرتند و بعضی گفته اند امت و اگر حمل بر قرابت کنیم ایشان آلند و اگر حمل بر
امت کنیم که قبول دعوت آنحضرت کرده اند ایشان آلند پس ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان آلند اما دخول غیر
ایشان مختلف فیه است پس ثابت شد که بهر تقدیر ایشان آلند پس از صاحب کشاف روایت کرده است
که چون این آیه نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند این قرابت تو که بر ما واجب است مودت ایشان
گفت علی و فاطمه و دو پسر ایشان پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبرند پس واجب است که
مخصوص باشند بمزید تعظیم و دلیل بر این چند چیز است اول نزول آیه در شان ایشان دویم آنکه چون
ثابت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست میداشت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را پس واجب است
بر همه امت که ایشان را دوست دارند زیرا که حق تعالی فرموده است فَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ فَلْيَحْذَرِ
الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ
فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ و این آیات همه دلالت میکند بر وجوب تاسی و متابعت آنحضرت
سیم آنکه دعا کردن از برای آل عظیم است و از این جهت خاتمه تشهد گردانیده اند در نمازها و این تعظیم در غیر آل
وارد نشده است پس اینها همه دلالت کرد بر آنکه محبت آل محمد واجب است و ایضاً صاحب کشاف از
سدی روایت کرده است که اقتراف حسنه مودت آل محمد است صلوات الله علیهم و ثعلبی در تفسیر خود از امام السلام
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بفاطمه گفت که بیاور شوهرت را و دو پسرت را چون

فاطمه سو دوست مینه اوست گفت فاطمه پاره
تن منست هر که او را ایذا کند مرا ایذا کند و هر که او را
ایذا می کند و ثابت شده است بنقل
متواتر که محمد صلی الله علیه و آله گرم

ایشانرا آورد و عبا را بر روی ایشان انداخت پس دست را برداشت بروی ایشان و گفت خداوندا
اینها آل محمدند پس بگردان صلوات و برکات خود را بر آل محمد بدرستی که تو حمید مجیدی ام سلمه گفت
من عبا را برداشتم که داخل شوم با ایشان از دست من کشید و گفت عاقبت تو بخیر است حدیث دوم
الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ یعنی آنها که ایمان آورده اند و اعمال شایسته
کرده اند طوبی از برای ایشان است و بهترین بازگشت بآخرت ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که
طوبی درختی است که اصلش در خانه علی علیه السلام است و در خانه هر مؤمنی شاخی از آن درخت هست و ایضا
از جابر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوال کردند از طوبی
فرمود که درختی است در بهشت که اصلش در خانه منست و فرعش بر اهل بهشت است مرتبه دیگر از آنحضرت پرسیدند
فرمودند درختی است در بهشت که اصلش در خانه حضرت امیرالمؤمنین است و فرعش بر اهل بهشت است پرسیدند
که شما یکمرتبه فرمودید که اصلش در خانه منست و بار دیگر فرمودید که اصلش در خانه علیست فرمود که خانه من و
خانه علی در بهشت یکی است و در یک مکان است بدانکه آیاتی که امامیه و مخالفان روایت کرده اند که
در شان حضرت امیرالمؤمنین و سایر اهل بیت علیهم السلام نازل شده است بسیار است و در کتاب حیاة القلوب
ایراد نموده ام و در این رساله بهمین اکتفا مینمایم مقصد اول در بیان احادیث متواتره است از جانبین
که دلالت بر امامت و فضیلت و خلافت و جلالت آنحضرت میکند و معایب و مثالب اعدای آنحضرت
و در آن چند فصل است فصل اول در حدیث غدیر است و نص صریح امامت که در آن روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بر حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و امامت آنحضرت نمودند بدانکه قصه غدیر از متواترات است و کسی که انکار
تواتر آن نماید انکار تواتر وجود مکه میتواند نمود زیرا که چنانکه وجود مکه و مدینه متواتر است وجود مسجد غدیر
در میان مکه و مدینه متواتر است و تا حال اثر آن مسجد باقی است و اهل آن محل و اطراف و نواحی همه آن
قصه را نقل میکنند از پدران خود و محل قیام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نشان میدهند و اینکه همچنانکه حجة الوداع
و سایر غزوات حضرت رسول صلی الله علیه و آله متواتر است نزول آنحضرت در غدیر و از برای این منزلت جلیله از مناقب
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب خود را جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است و کسی در این امور خلاف
نکرده است و خلافی که کرده اند از خصوصیات واقعه و خطبه و دلالت بر خلافت است و چون احادیث در
این مطلب زیاده بر آن است که در این مختصرات احصا توان نمود مجملی از آن قصه را با احادیثی که در صحاح مشهوره

عامه مذکور است ایراد می نمایم سید بن طاوس رضی الله عنه در کتاب اقبال گفته است که نص حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر از آن واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد و لیکن ذکر میکنیم اسماء جماعتی را
که در این باب تصانیف کرده اند و احادیث این مطلب را ایراد نموده اند از آنجمله محمد بن مسعود بن [illegible] سجستانی است
که از ثقات علمای مخالفانست و در کتاب ولایت که مجلد ضخیم است حدیث غدیر را از صد و بیست
نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب الرد علی الحرقوصیة از هفتاد و پنج
طریق روایت کرده است و ابوالقاسم حسکانی بطریق بسیار روایت کرده است و ابن عقده حافظ در
کتاب الولایة از صد و پنج طریق روایت کرده است پس تفصیل این قصه را از مؤلف کتاب الکشف و البیان نقل
کرده است و او از کتب معتبره مخالفان روایت کرده است از حذیفة الیمان که گفت حق تعالی فرستاد به
پیغمبرش این آیه را که النَّبِیُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ
أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان
و زنهای او مادرهای ایشانند و خویشان رحمی بعضی از ایشان اولی اند ببعضی در کتاب خدا از مؤمنان و مهاجران
پس صحابه گفتند یا رسول الله چیست این اولایی که شما بآن احقید از جانهای ما فرمود که شنیدن و اطاعت
کردنست در آنچه خواهید و نخواهید ما گفتیم شنیدیم و اطاعت کردیم پس حق تعالی این آیه را فرستاد
وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْكُمْ وَمِیثَاقَهُ الَّذِی وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا یعنی و یاد کنید نعمت
خدا را بر شما و پیمانی که محکم کردیم بر شما در وقتی که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها در مدینه بود پس
بیرون رفتیم بسوی مکه در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای حجة الوداع پس جبرئیل نازل شد و گفت پروردگارت سلام
میرساند ترا و میفرماید که علی را نصب کن که هادی و پیشوای ایشان باشد حضرت آنقدر گریست که ریش مبارکش
تر شد و گفت یا جبرئیل قوم من بعهد ایشان بجاهلیت و کفر نزدیک است و بضرب شمشیر ایشان را خواهی نخواهی بدین
در آوردم تا اطاعت من کردند پس حال ایشان چگونه خواهد بود اگر دیگری را بر ایشان مسلط گردانم پس جبرئیل
بالا رفت و پیش از حج وداع حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی را بیمن فرستاده بود در مکه بآنحضرت ملحق گردید روزی علی علیه السلام
در نزد کعبه نماز میکرد چون برکوع رفت سائلی سوال کرد حضرت در رکوع انگشتر خود را باو داد پس آیه
إِنَّمَا وَلِیُّكُمُ اللَّهُ نازل شد چنانکه در سیاق آیات گذشت پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله الله اکبر گفت و آیه را
بر ما خواند و گفت برخیزید تا به بینیم که این صفات که خدا فرموده در کی نازل شده است چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل

مسجد شد سائلی از مسجد بیرون میرفت پرسید که از کجا می آئی گفت از نزد این مردی که نماز میکند این
انگشتر را در رکوع نماز بمن داد پس حضرت الله اکبر گفت و بجانب حضرت امیر علیه السلام روانه شد و با او گفت امروز
چه کار خیر کرده ای علیه السلام تصدق انگشتر را ذکر کرد حضرت مرتبه سیم الله اکبر گفت پس منافقان بیکدیگر نظر کردند
و گفتند دلهای ما تاب این نمی آورد که او بر ما مسلط باشد و میمیریم و سوال میکنیم که او را بدیگری بدل کند چون این
سخن را بحضرت اظهار کردند حق تعالی این آیه را فرستاد قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی
و مضمون آیه بنابراین تفسیر آنست که چون بر ایشان خوانده شود آیات واضحات ما گویند آنها که
اعتقاد بقیامت ندارند بیاور قرآنی غیر این قرآن یا بدل کن ذکر علی را از آن بگو یا محمد نمی‌توانم بود از برای
من که بدل کنم آنرا از پیش خود متابعت نمیکنم مگر آنچه را وحی آمده است بسوی من بدرستی که من میترسم اگر معصیت
کنم پروردگار خود را از عذاب روزی بزرگ پس جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله تمام کن امر خلافت علی را حضرت
فرمود که ای حبیب من جبرئیل شنیدی تدبیرهای منافقان را در این باب پس جبرئیل بالا رفت و بروایت
عبدالله حضرت رسول صلی الله علیه و آله در منی بر منبر برآمد و گفت ایها الناس من بعد از خود دو چیز در میان شما میگذارم
که اگر متابعت آنها کنید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و عترت من که اهل بیت منند و بدرستی که خداوند لطیف
خبیر مرا خبر داده که اینها از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند مانند این دو انگشت من و دو سبابه
خود را بیکدیگر چسبانید هرکه چنگ در اینها زند نجات می‌یابد و هر که مخالفت اینها کند هلاک میشود ایها الناس
آیا تبلیغ رسالت خدا کردم گفتند بلی حضرت گفت خداوندا گواه باش پس چون آخر ایام تشریق شد
که سیزدهم ماه ذی الحجه باشد حق تعالی سوره اذا جاء نصر الله والفتح را فرستاد و حضرت فرمود این خبر مرگ
منست که بمن داده‌اند چون دلالت میکند بر اینکه کار دین را تمام کرده‌ام باید متوجه عالم قدس گردم پس در منی
داخل مسجد خیف شد و فرمود ندا کنند که مردم حاضر شوند چون جمع شدند خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود
ایها الناس من در میان شما دو چیز سنگین بزرگ میگذارم یکی بزرگتر است که آن کتاب خداست یک طرف
آن بدست خداست و طرف دیگر بدست شماست پس چنگ زنید در آن و دیگری عترت منست که اهل
بیت منند و بدرستی و تحقیق که خبر داد مرا خداوند صاحب لطف و دانا که اینها از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض
کوثر نزد من آیند مانند این دو انگشت من و جمع کرد میان انگشت میان و میان انگشت شهادت
خود و نمیگویم مانند این دو تا و جمع کرد میان انگشت میان و میان انگشت شهادت که یکی بر دیگری

زیاده باشد پس گروهی از منافقان جمع شدند و گفتند محمد میخواهد امامت را در اهل بیت خود قرار دهد پس چهار نفر
از ایشان از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند و نامه در میان خود نوشتند و با یکدیگر عهد کردند که اگر محمد
بمیرد یا کشته شود نگذارند که خلافت با اهل بیت او برسد پس حق تعالی این آیات را فرستاد ام ابرموا امرا فانا
مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم ونجویهم بلی ورسلنا لدیهم یکتبون یعنی آیا محکم کردند امری را پس
ما نیز کار خود را محکم کنیم بلکه گمان میکنند که ما نمی‌شنویم سر و راز ایشان را بلکه می‌شنویم و رسولان ما از ملائکه نزد ایشان
در مینویسند گفتها و کردهای ایشان را حذیفه در حدیث خود گفت پس رخصت طلبید رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را که بار
کنند و متوجه مدینه شوند چون بجحفه رسیدند حق تعالی امر کرد حضرت رسول را که امامت علی را علانیه بمردم بگوید پس
در جحفه فرود آمد و چون مردم بجاهای خود قرار گرفتند جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت امامت علی را ظاهر گردان حضرت
گفت پروردگارا امت من قوم من نومسلمانند اگر این امر را ظاهر گردانم خواهند گفت که رعایت پسرعم خود کرد
و مسعود بن ناصر سجستانی در کتاب درایت روایت کرده است از ابن عباس که چون در جحفه جبرئیل علیه السلام نازل شد
حضرت بمردم گفت که آیا من اولی نیستم بمؤمنان از جانهای ایشان گفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمود پس هرکه من
مولای اویم علی مولای او است خداوندا دوست دار هرکه او را دوست دارد و دشمن دار هرکه او را دشمن دارد
و یاری کن هرکه او را یاری کند و اعانت کن هرکه او را اعانت کند ابن عباس گفت بخدا سوگند که اطاعت او در
آن روز بر گردن مردم واجب شد پس در روایت اول گفت که چون بار کردند جبرئیل علیه السلام نازل شد و این آیه را آورد
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک
من الناس یعنی ای رسول خدا برسان بمردم آنچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردگار تو و اگر نکنی
پس نرسانیده رسالت او را و خدا نگاه میدارد ترا از شر مردم حذیفه گفت و چون که این آیه نازل شد که ما بغدیر خم
رسیده بودیم و هوا بسیار گرم بود که اگر گوشت را بر زمین می‌افکندی بریان میشد پس فرمود که ندا کنند که مردم جمع
شوند و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که زیر درختان خار را بروبند و سنگها بر روی یکدیگر گذارند
بشکل منبر بقدر قامت رسول خدا پس ساختند منبر را و جامه بر رویش افکندند حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر منبر بالا رفت
و خطبه طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا فرمود تا آنکه گفت اقرار میکنم از برای خدا بر نفس خود به بندگی
و گواهی میدهم از برای او بخداوندی و ادا میکنم آنچه وحی کرده است خدا بسوی من یا ایها الرسول بلغ تا آخر آیه
پس گفت ای گروه مردم من تقصیر نکردم در رسانیدن آنچه خدا بسوی من فرستاده است و من بیان میکنم از برای

شما سبب نزول این آیه را بدرستی که جبرئیل ع مکرر بر من نازل شد و امر کرد مرا از جانب جبرئیل خداوند جلیل
که بگویم در حضور مردم و اعلام کنم هر سفید و سیاه را که علی بن ابیطالب ع برادر منست و خلیفه منست و
امام است بعد از من ایها الناس علم من احاطه کرده است بمنافقانی که میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در
دلهای ایشان و این را سهل و آسان می انگارند و نزد خدا عظیم است و مرا آزار کردند در باب علی آزار بسیار
یک مرتبه اگر گوش است یعنی میگویند قبول میکند بسبب آنکه میدیدند که علی همیشه با منست و من متوجه اویم
تا آنکه حق تعالی فرستاد و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن یعنی از جمله منافقان جمعی هستند
که آزار پیغمبر میکنند و میگویند که او گوش بحرف مردم است بگو یا محمد ص او گوش نیک است از برای شما ایمان
می آورد بخدا و ایمان می آورد از برای مؤمنان پس حضرت فرمود که اگر خواهم که گویندگان را نام ببرم میتوانم کنم
و بدانید که حق تعالی نصب کرده است علی را از برای شما ولی و صاحب اختیار و امامی که واجب گردانیده است
اطاعت او را بر مهاجران و انصار و تابعان و بر صحرانشینان و شهریان و عجمی و عربی و بر آزاد و بنده و
بزرگ و کوچک و بر سفید و سیاه و بر هر که اقرار بیگانگی خدا دارد پس حکمش بر همه روا است و گفتارش نافذ است و
امرش جاری است ملعون است هر که مخالفت او کند مرحوم است هر که تصدیق او کند ای گروه مردم تدبر کنید
در قرآن و بفهمید آیات محکمات آنرا و عمل کنید بآنها و تتبع متشابهات آنرا پس بخدا سوگند که واضح
نمیگرداند تفسیر قرآنرا مگر علی بن ابیطالب ع ای گروه مردم بدرستی که علی و طیبین از فرزندان من که از صلب اویند هم ایشانند
ثقل کوچکتر و قرآن ثقل بزرگتر است از هم جدائی نشوند تا در حوض کوثر نزد من آیند و حلال نیست امارت
و پادشاهی مؤمنان از برای احدی بعد از من بغیر از او پس دست زد و بازوی علی ع را گرفت و بالا برد و
یکدرجه پائین تر از خود بازداشت مایل بدست راست خود پس دست راست او را بلند کرد و گفت ایها الناس
کیست اولی بشما از جانهای شما صحابه گفتند خدا و رسول او پس گفت هر که من مولای اویم این علی مولای
اوست خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند و یاری کن هر که او را
یاری کند و واگذار هر که او را واگذارد و بدرستی که کامل کرد خدا از برای شما دین شما را بولایت و امامت او
و هیچ آیه نازل نشده است در سوره هل اتی مگر از برای او و نفرستاده است سوره هل اتی را مگر از برای او و ذریت
هر پیغمبری از صلب خودش است و ذریت من از صلب علی است و دشمن نمیدارد علی را مگر شقی و دوست نمیدارد
علی را مگر متقی و پرهیزکار و سوره والعصر در شان علی ع نازل شده است و تفسیرش آن است که سوگند یاد میکنیم بعصر

قیامت

49

قیامت که انسان یعنی دشمنان آل محمد ص در زیان کاری اند مگر آنها که ایمان آوردند بولایت علی ع و اعمال
صالح کردند باعانت و رعایت برادران خود و وصیت کردند یکدیگر را بنگاه داشتن حق که ولایت علی ع و اولاد اوست
و وصیت کردند یکدیگر را بصبر بر غمها و شدتها در غیبت قائم آل محمد ص ای گروه مردم ایمان بیاورید بخدا و رسول او
و بنوری که خدا فرستاده است و در قرآن یاد کرده است و آن نور امامت است که در علی است و در امامان فرزندان
او تا مهدی که حق خدا را از مردم خواهد گرفت و حقهای همه اهل بیت را ای معاشر ناس منم رسول خدا بسوی
شما و پیش از من پیغمبران گذشته اند و من بر سنت و طریقه ایشانم بدرستی که علی موصوف بصبر و شکر و بعد از
او امامان از صلب اویند ای معشر ناس بسیار گمراه شدند پیش از شما از گذشتگان منم صراط مستقیم
و راه راست خدا که امر کرده است شما را در سوره حمد که سوال کنید از خدا هدایت بسوی آن پس بعد از من علی ع و
بعد از او فرزندان من از صلب او امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و راستی بدرستی که من بیان کردم
از برای شما و فهمانیدم حق را بشما و علی بعد از من بشما میفهماند و من بعد از این خطبه دعوت میکنم شما را که
مصافحه کنید با من بر بیعت علی ع و اقرار از برای او بامامت و بدانید که من بیعت میکنم از برای خدا و علی ع بیعت
میگیرد از برای من و من بیعت میگیرم از برای او از جانب خدا فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من
اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی پس هر که بشکند این بیعت را پس بر خود شکسته است
و ضررش باو عاید میگردد و هر که وفا کند بآنچه با خدا عهد کرده است بر آن پس بزودی خدا باو مزد بزرگ عطا میکند
ای گروه مردم شما زیاده از آنید که همه با کف خود با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا امر کرده است که از زبانهای شما
اقرار بگیرم که اعتقاد کرده اید بامارت علی بن ابیطالب ع و امامان که بعد از من می آیند که از نسل منند و از نسل
او چنانچه گفتم ذریت من از صلب اویند پس حاضران بغایبان برسانند پس بگویید که ما شنیدیم و
اطاعت کردیم و راضی ایم بآنچه رسانیدی بما از جانب خدا بیعت میکنیم با تو بر این امر دلهای ما و زبانهای
ما و دستهای ما بر این عقیده زندگانی میکنیم و بر این اعتقاد میمیریم و بر این حال در قیامت مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل
نمیکنیم و شک در این نداریم و عهد میکنیم با خدا و تو و علی و حسن و حسین و امامان که یاد کردی هر عهدی و پیمانی که گرفتی
از دلهای خود و زبانهای خود و بدل این پیمان و حقی داریم که طلب نمیکنیم و آنچه فرمودی خواهیم رسانیدن
بهر که ببینیم پس مردم از هر طرف صدا بلند کردند که بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا و امر رسول او را و ایمان
آوردیم بآن بدلهای خود پس هجوم آوردند بحضرت رسول ص و حضرت امیر صلوات الله علیه و دست کشیدند به بیعت

مبعوث

کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر را در یکوقت بجای آوردند و باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز شام و خفتن را
نیز در یکوقت ادا فرمودند از کثرت شغل بیعت و تنگی وقت و این خطبهٔ مختصریست از آنچه علمای امامیه و مخالفان
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و غیر او روایت کرده اند و در بحار الانوار ایراد نموده ام و آن خطبه مشتمل است بر اکثر
آیات که در شأن آنحضرت نازل شده است و در آن روایت کرده است مذکور است که چون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله جمیع شرایع دین را به مردم رسانید بغیر حج و ولایت در سال دهم هجرت جبرئیل آمد نزد آنحضرت
و گفت خداوند عالم ترا سلام میرساند و میفرماید که من هیچ پیغمبری و رسولی را از دنیا نبرده ام مگر بعد از آنکه دین او را
تمام کرده ام و حجت او را لازم کرده ام و از دین تو دو امر عظیم مانده است که به مردم نرسانیده یکی فریضهٔ حج و
دیگری فریضهٔ ولایت و خلافت بعد از تو زیرا که هرگز زمین را خالی از حجت خود نگردانیده ام و بعد از این هم
خالی نخواهم گذاشت و خدا ترا امر میکند که جمیع مردم حاضر کنی از اهل شهرها و اطراف و بادیه نشینان که با تو
به حج بیایند و شرایع و فرایض حج را از تو فرا گیرند و مقصود از آن بود که از برای حج حاضر شوند از همه طرف و
حجت ولایت و امامت را هم بشنوند پس با آنحضرت متوجه حج شدند و عدد ایشان زیاده از هفتاد هزار کس
بودند مثل عدد اصحاب موسی علیه السلام که بیعت هارون را از ایشان گرفت و هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند
و متابعت گوساله و سامری کردند و همچنین حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مثل این عدد بیعت گرفت خلافت حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت و ایشان بیعت را بعد از آنحضرت شکستند و متابعت ابوبکر گوساله و عمر سامری
کردند پس منتشر شد صدای تلبیه از میان مکه و مدینه و چون رسیدند بعرفات جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد
خداوند عزیز جلیل ترا سلام میرساند و میگوید اجل تو نزدیک است و عمرت باخر رسیده است و من ترا تکلیف
مینمایم بامری که چاره از آن نیست و البته ضرورست مقدم دار وصیت خود را و آنچه نزد تست از علم الهی
و میراث علوم پیغمبران پیش از تو و سلاح و تابوت و جمیع آنچه نزد تست از علامات و معجزات پیغمبران همه را تسلیم
کن بوصی خود و خلیفه تو بعد از تو که حجت کاملهٔ منست بر خلق من علی بن ابیطالب پس او را برپا دار از برای مردم که نشانهٔ
راه هدایت باشد و تازه کن پیمان و بیعت او را و پیمان ایشان را و بیاد ایشان آور پیمانی را که در روز الست از ارواح خلایق
گرفته بودم که علی مولای ایشان و مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه است یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام زیرا که هیچ
پیغمبری را از دنیا نبرده ام مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت خود بدوستی دوستان خود و دشمنی
دشمنان خود و این کمال یگانه پرستی منست و تمام نعمت منست بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت

نماینه

نماینه و آنچه مرا پس امروز کامل میگردانم از برای شما دین شما را و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای شما
دین اسلام را بولی خود و مولای هر مؤمن و مؤمنه که او علی است بنده خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفه بعد از او
و حجت بالغهٔ من بر خلق من و مقرون است طاعت او بطاعت محمد پیغمبر من و مقرون است طاعت هر دو
بطاعت من هر که اطاعت کند علی را مرا اطاعت کرده است و هر که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است
او را نشانه قرار داده ام میان من و میان خلق من پس هر که او را بامامت بشناسد مؤمن است و هر که انکار
کند امامت او را کافر است و هر که در امامت دیگری را با او شریک گرداند مشرک است و هر که مرا ملاقات کند
با ولایت او داخل بهشت شود و هر که با عداوت او مرا ملاقات کند داخل جهنم شود پس یا محمد علی را بمردم بشناسان
و عهد و پیمان مرا بر ایشان تازه گردان که ترا در این نزدیکی بجوار رحمت خود میبرم پس حضرت رسول ترسید از
منافقان که کفر خود را اظهار کنند و پراکنده شوند زیرا که کینه های ایشان را نسبت بامیرالمؤمنین علیه السلام میدانست
و سؤال کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان نگاه دارد پس تأخیر کرد اظهار امامت آنحضرت را تا مسجد خیف
باز جبرئیل آمد و تأکید کرد اما خبر نگاه داشتن از شر ایشان نیاورد پس چون در میان مکه و مدینه بکراع الغمیم
رسید باز جبرئیل آمد و مبالغه کرد حضرت فرمود که ای جبرئیل میترسم که تکذیب من کنند و سخن مرا در حق علی قبول
نکنند چون باز کوچ کردند بغدیر خم رسیده که یک فرسخ پیش از جحفه است جبرئیل نازل شد در ساعتی که پنج ساعت از روز
گذشته بود با شدت و تندی و خطاب مقرون بعتاب و ضامن شدن عصمت از شر منافقان اصحاب و گفت
یا محمد خدا ترا سلام میرساند و میگوید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و ان لم تفعل
فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و از احادیث عامه و خاصه ظاهر میشود که فی علی در آیه بوده است
و در آنوقت اول قافله بجحفه رسیده بود و آخر آن نرسیده بود پس فرمود که پیش قافله را برگردانیدند و عقب قافله را نگاه داشتند
و یک جانب جاده راه میل کرد و بر سر غدیر فرود آمد و خطبه طولانی که در سایر کتب مذکور است خواند پس مردم هجوم آوردند
بر رسول خدا و علی بن ابیطالب علیهما السلام از برای بیعت و اول کسی که بیعت کرد ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بود و تا سه
روز متوالی بیعت کردند و اکثر مخالفان اجزای این قصه و خطبه را ذکر کرده اند و متعصبان ایشان چون دیده اند که انکار
این قصه بالکلیه نهایت بیحیائی دارد و مجملی از این واقعه را با چند کلمه از خطبه که باعث رد باطل ایشان و صریح در امامت است
نقل کرده اند و هر عاقلی میداند که در قضیه که اینقدر آیات و تاکید در آن نازل شده باشد و مردم را در چنین
وقت و در چنین جائی گرد آورند اکتفا بآن مطلب که ایشان فهمیده اند و بآن دو سه کلمه نمیکنند و اکنون قلیلی از آنچه

در صحاح ایشان و کتب مشهوره معتبره ایشان در این باب مذکور شده ایراد مینمایم زیرا که این رساله گنجایش ذکر همه ندارد
و در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از یزید بن حیان از زید بن ارقم که گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله
در میان ما ایستاد و خطبه خواند بر سر آبی که آنرا خم میگفتند در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را
بیاد آورد پس گفت ایها الناس من نیستم مگر بشری و نزدیکست که بیاید بسوی من رسول پروردگار من و مرا بخواند
و من اورا اجابت کنم و بروم بعالم قدس و من دو چیز بزرگ در میان شما میگذارم اول آنها کتاب خداست
که در آن هدایت و نور است پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک شوید بآن پس ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب
خدا پس گفت و اهل بیت من خدا را بیاد شما می آورم در باب حق اهل بیت من دو مرتبه این را فرمود پس حصین بن
سبره از زید پرسید که کیستند اهل بیت او ای زید آیا زنان او از اهل بیت او نیستند گفت زنان او از اهل خانه
هستند ولیکن اهل بیت در اینجا آنهااند که بعد از حضرت تصدق بایشان حرام است مانند آل علی و آل عقیل
و آل جعفر و آل عباس گفت بر اینها صدقه حرام است گفت بلی و در جامع الاصول گفته است که در روایت دیگر
زیاده کرده است این را که کتاب خدا در آن هدایت و نور است هر که چنگ زند در آن و عمل کند بآن
بر هدایت است و هر که از آن تجاوز کند گمراه است و در روایت دیگر گفته است که من در میان شما دو چیز بزرگ
میگذارم کتاب خدا که آن ریسمان خداست هر که متابعت آن کند بر هدایت است و هر که ترک کند آنرا بر ضلالت
است و گفتند کیستند اهل بیت او از زنان او نیست گفت نه بخدا سوگند که زن چندگاهی با شوهر میباشد و طلاقش میگوید
و بخانه پدرش و قومش میرود و اهل بیت او خویشان و عصبه اویند که تصدق بر ایشان حرام است مولف گوید
که معنی اهل بیت را سابقا بیان کردیم که مخصوص آل عباست و آنچه زید گفته است از پیش خود گفته است اعتباری
ندارد و با آنکه منقص مطلب ما هست زیرا که خلفای ثلثه البته خارجند و خویشان آنحضرت کسی در آن زمان
دعوی امامت نکرد و همه اتفاق بر خلاف آنحضرت داشتند و اگر کسی دعوائی کرده باشد قایلان بآن
منقرض شده اند و باتفاق مذهب حق میباید در میان امت باشند تا روز قیامت و شواهد در تفرقه واعتصموا بآنحضرت
بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا روایت کرده است از ابو سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که گفت ایها الناس من در میان شما دو ثقل میگذارم دو امر سنگین بزرگ که خلیفه من اند اگر اخذ کنید بآنها
گمراه نشوید بعد از من هر یک از آنها بزرگتر است از دیگری کتاب خداست و آن ریسمانیست کشیده از
آسمان بسوی زمین و عترت من که اهل بیت من اند و بدرستی که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند

وابن مغازلی

وابن مغازلی و دیگران نیز این مضمون را بسندهای بسیار روایت کرده اند و در آخرش ذکر کرده اند که نظر
چه گوئیم کنید که خلاف من در حق ایشان میکنید و این مضمون را از صحیح ابن ابی داود و سجستانی و صحیح ترمذی از زید بن
ارقم روایت کرده اند و عبدالله بن احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که گفت
(۱ با رسول خدا صلعم بودیم در سفری پس در غدیر خم فرود آمدیم و ندا کردند در میان مردم الصلوة جامعة و میان دو درخت را
از برای آنحضرت رفتند پس نماز ظهر را ادا کرد پس دست علی را گرفت و گفت آیا نمیدانید که من اولایم
بمومنان از جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت آیا نمیدانید که من اولایم بهر مومنی از نفس او گفتند
بلی پس دست علی را گرفت و گفت هر که من مولای اویم علی مولای او است خداوندا دوستی کن با هر که با
او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند پس عمر گفت یا علی گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب گردیدی
مولای هر مومن و مومنه و ایضا از زید بن ارقم روایت کرده است که فرود آمدیم با رسول خدا در وادی که او را
وادی خم میگفتند پس نماز کرد و خطبه خواند از برای ما در جائی زیرا بر روی درخت انداختند که آفتاب اذیت به
آنحضرت نرسد پس گفت آیا گواهی نمیدهید که من اولایم بهر مومنی از جان او گفتند بلی گفت من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ایضا در مسند ابن حنبل و کتاب حافظ
ابونعیم روایت کرده اند از ابوالطفیل که حضرت امیرالمومنین علیه السلام مردم را جمع کرد در رحبه کوفه و سوگند داد ایشان را
بخدا که هر که در غدیر خم از حضرت رسول صلعم آنچه فرموده است شنیده باشد که در حق من چه گفته است بگوید سی نفر
از صحابه در آن مجمع شهادت بر مضمون این حدیث تا وعاد من عاداه دادند و در سندهای بسیار از
جماعت کثیری از صحابه باین مضامین روایت کرده است و ثعلبی و ابن مغازلی روایت کرده اند که در روز غدیر
مردم متفرق شدند و دوری از آنحضرت اختیار کردند حضرت رسول صلعم امیرالمومنین علیه السلام را امر کرد که ایشان را جمع کند
چون جمع شدند ایستاد و تکیه داد بر دست علی علیه السلام و گفت ایها الناس کراهه من کردید تخلفی که از من کردید
تا آنکه گمان کردم که هیچ شجره را دشمن نمیدارید مانند خویشان من و لیکن علی را عطا کرده است نسبت
بمن بمنزله که من نسبت بخدا دارم و خدا از او راضی است چنانچه من از او راضیم زیرا که او بر قرب من و محبت
من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دستها را بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی مولای او است
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس مردم گریه و تضرع کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو دور
شدیم بجای آنکه مبادا بر خاطر تو گران باشیم و پناه میبریم بخدا از غضب رسول خدا پس حضرت از ایشان راضی شد

وابن عبد البر در کتاب استیعاب که قرات که بریده و ابو هریره و جابر بن عازب و زید بن ارقم همه از روایت
حضرت رسول صلی الله علیه وآله حدیث غدیر را ذکر کرده اند و در مشکوة از صحیح ترمذی از براء بن عازب و زید بن
ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را بنحوی که سابقا گذشت پس گفته است بعد از آن عمر علی را ملاقات
کرده گفت گوارا باد ترا ای پسر ابی طالب صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای هر مومن و مومنه
و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام از اعمش از عطیه روایت کرده است که نازل شد
بر رسول خدا در شان علی ع یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک تا آخر آیه و واحدی در کتاب
اسباب نزول همین حدیث را از ابو سعید خدری روایت کرده است و ابوبکر شیرازی و مرزبانی از ابن عباس
روایت کرده اند و ثعلبی نیز در تفسیر روایت کرده است از پدرش که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله علم را در خیبر
بدست حضرت علی بن ابو طالب ع داد و بر دست او خدا فتح را روزی کرد و در روز غدیر او را باز داشت
و اعلام کرد مردم را که او مولای هر مومن و مومنه است و با او گفت که تو از منی و من از توام و با او گفت که
تو بر تاویل قرآن جنگ خواهی کرد چنانکه من بر تنزیل قرآن جنگ کردم و گفت با او که تو از من بمنزله
هارونی از موسی و من صلحم با هر که با تو صلح است و جنگم با هر که با تو جنگ است و گفت با او که تو چنان
محکمی از برای مردم آنچه مشتبه شود بر ایشان بعد از من و گفت تویی عروة الوثقی و گفت با او که تویی امام
هر مومن و مومنه و ولی هر مرد مومن و زن مومنه بعد از من و گفت با او تویی آنکه در شان او نازل شده
وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ و تو این آیات را بر مردم خواهی خواند و
گفت با او که تویی که سنت من اخذ خواهی کرد و دفع ضرر از ملت من خواهی کرد و گفت با او که من اول
کسی ام که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود و گفت با او که من نزد حوض کوثر خواهم بود و
تو با من خواهی بود و بعد از من حسن و حسین علیهم السلام داخل خواهند شد و گفت با او که خدا وحی فرستاد
بسوی من که بایستم در میان مردم و فضل ترا بیان کنم و کردم آنچه خدا در شان تو گفته بود بیان کنم بیان
کردم و فرمود که بترس و بپرهیز از کینه که در سینه جماعتی است از تو و ظاهر نخواهند کرد مگر بعد از مرگ
من لعنت میکند ایشان را خدا و لعنت میکند ایشان را لعنت کنندگان پس حضرت گریست گفت چرا
میگریی یا رسول الله گفت خبر داد مرا جبرئیل که ایشان بعد از من بر او ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد
و با او جنگ خواهند کرد و فرزندان او را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد بعد از او و خبر روایت

داد ما جبرئیل ع که ظلم از فرزندان ایشان وقتی زایل میشود که قایم ایشان ظاهر گردد و کلمه ایشان بلند شود و امت
بر محبت ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشد و کسی که ایشان را نخواهد ذلیل باشد و مدح کننده ایشان
بسیار باشد و این امور در وقتی ظاهر میشود که پیش از آن شهرها متغیر شده باشد و بندگان خدا ضعیف شده باشند
و از فرج نا امید گردیده باشند پس در آن وقت قایم ما ظاهر میشود در میان ایشان و حضرت رسول ص فرمود که
نام او نام منست و از فرزندان فاطمه دختر منست خدا حق را بایشان ظاهر خواهد گردانید و بشمشیرهای ایشان
آتش باطل خاموش خواهد شد و مردم متابعت ایشان خواهند کرد بعضی از روی رغبت و بعضی از ترس
پس گریه حضرت ساکن شد و فرمود بشارت باد شما را بفرج زیرا که وعده خدا خلف نمیشود و قضای خدا
رد نمیشود و اوست حکیم دانا و بدرستی که فتح خدا نزدیک است پس گفت خداوندا ایشان اهل منند پس
زایل کردان از ایشان رجس و بدی را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی خداوندا ایشان را محافظت کن و
رعایت کن و یاری کن و عزیز گردان ایشان را و ذلیل کن ایشان را و خلیفه من باش در میان ایشان بدرستی که
تو بر آنچه خواهی قادری و در تفسیر ثعلبی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک من ربک یعنی در فضل علی علیه السلام و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده کرده است که آیه کریمه
چنین نازل شده است بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و چون آیه نازل شد دست علی ع را گرفت
و گفت مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ و ایضا ثعلبی روایت کرده است که از سفیان بن عیینه پرسیدند از
تفسیر قول خداوند عز و جل و جل سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ
ذِي الْمَعَارِجِ یعنی سوال کرد سوال کننده عذابی را که واقع است از برای کافران و آن را دفع کننده نیست
از جانب خداوندی که صاحب معارج است این آیه در باب که نازل شده است گفت از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام شنیدم که از پدرش علیهم السلام روایت کرد که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله بغدیر خم وارد شدند
ندا کرد مردم را و چون جمع شدند دست علی علیه السلام را گرفت و گفت مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ
و این امر شایع شد و خبر بشهرها رسید حارث بن نعمان فهری آمد نزد حضرت رسول ص در وقتی که آنحضرت
در میان صحابه بود و از ناقه فرود آمد و ناقه را خوابانید و پایش را بست و بخدمت حضرت آمد و گفت یا محمد
امر کردی ما را از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو پس قبول کردیم آنها از تو و امر
کردی ما را که پنج نماز بکنیم پس قبول کردیم و امر کردی که روزه ماه مبارک رمضان بداریم قبول کردیم و امر کردی

چه خدا دگر که بکنیم قبول کردیم پس با اینها راضی نشدی تا دست پسر عم خود را گرفتی و بر بالا بردی و ندا دادی او را و گفتی
هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست بگو این از جانب توست یا از جانب خداست حضرت فرمود
سوگند یاد میکنم بحق آن خداوندی که بجز او خدائی نیست که فضیلت او بر شما از جانب خداست پس روانه شد
حارث رو براحله خود و گفت خداوندا اگر آنچه میگوید حق است پس سنگی از آسمان بر ما بباران یا بیاور بسوی ما
عذابی دردآورنده را پس هنوز براحله خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و از دبرش بیرون
رفت و او را کشت پس حقتعالی آیه را فرستاد و حکایت او نیز کرد از مشهیر مخالفان است این حدیث را در این هم
کتاب خود از حذیفة بن الیمان روایت کرده است و در اکثر کتب مخالفین ابو القاسم حسکانی و غیر او از
ابو سعید خدری روایت کرده اند که از جمع روز غدیر برنگشته بودیم که این آیه نازل شد اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ
دِینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیناً یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما
دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را که دین شما باشد پس
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حمد میکنم خدا را بر کامل کردن دین و تمام کردن نعمت و راضی شدن پروردگار
برسالت من و ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام و بروایت دیگر گفت الله اکبر بر کامل گردانیدن دین
تا آخر و این آیه نیز نازل شد اَلْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ یعنی امروز
ناامید شدند کافران از باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان و از من بترسید و از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده اند که کافران ناامید شدند و طامعان یعنی منافقان طمع بریدند و صاحب
جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از طارق بن شهاب که جمعی از یهود بعمر گفتند که اگر بر ما
گروه یهود چنین آیه نازل میشد اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ تا آخر آیه و میدانستیم که در چه روز نازل شده است
هر آینه آن روز را عید خود قرار میدادیم و سیوطی در کتاب در منثور از ابن مردویه و ابن عساکر روایت
کرده است از ابو سعید خدری که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را نصب کرد در روز غدیر خم و صدا بلند کرد از
برای او بولایت جبرئیل علیه السلام بر آنحضرت نازل شد و این آیه را آورد الیوم اکملت لکم دینکم و ایضا روایت کرده است
از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر بسندهای ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خم شد که هجدهم ماه ذی الحجه است
رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه پس این آیه نازل شد و روایت کرده است از ابن جریر
بسندها از ابن عباس در آیه بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ یعنی آنچه نازل شده بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله

درروز

٥٣

در روز غدیر خم در ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ یعنی اگر کتمان کنی این
آیه را و اینجا روایت کرده است از ابن مردویه باسناد او بسیار از ابن مسعود که گفت در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله
این آیه را چنین میخواندیم یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ اَنَّ عَلِیّاً مَوْلَی الْمُؤْمِنِینَ وَاِنْ
لَمْ تَفْعَلْ تا آخر آیه و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح بخاری گفته است من کنت مولاه فعلی مولاه را روایت
کرده است ترمذی و نسائی و سندهای این حدیث بسیار است و همه را ذکر کرده است ابن عقده حافظ در کتاب
جداگانه و بسیاری از سندهای آن صحیح است و حسن و صاحب جمهره که از کتب مشهور لغت است گفته است که خم اسم
موضعی است که در آن موضع نص کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام و اکثر ارباب مناقب نقل کرده اند که ابن عقده در کتاب
ولایت حدیث غدیر را به صد و پنج طریق از صد و پنج نفر از صحابه نقل کرده است و محمد بن جریر
طبری از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان بن ثابت که بامر رسول صلی الله علیه و آله در قصه غدیر گفته
متواتر است و در جمیع کتب مذکور است و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود عجب دارم از آنچه بعلی علیه السلام
رسید هر کس حق خود را بدو گواه میگیرد و از برای علی علیه السلام ده هزار گواه که در مدینه حاضر بودند که همه در غدیر خم نص
بر آنحضرت را شنیده بودند و حق خود را نتوانست گرفت و ابو سعید همان روایت را کرده است که شیطان
بصورت مرد پیری در روز غدیر نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت چه بسیار کم است کسی که متابعت تو کند در آنچه
گفتی در حق پسر عمت پس حقتعالی این آیه را فرستاد وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَیْهِمْ اِبْلِیسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ اِلَّا فَرِیقاً
مِنَ الْمُؤْمِنِینَ یعنی تحقیق که راست کرد بر مردم شیطان گمان خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از
مؤمنان پس جمع شدند جمعی از منافقان که عهد آنحضرت را شکستند و گفتند دیروز محمد صلی الله علیه و آله در مسجد خیف گفت
آنچه گفت و در اینجا گفت آنچه گفت اگر بمدینه برگردد تاکید این بیعت خواهد کرد مصلحت در آن است که او را هلاک
کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود و چون شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه در کمین آنحضرت نشستند که چون
حضرت بآنجا رسد ناقه را رم دهند و چون شام شد حضرت نماز کرد و بار کرد و اصحاب پیش رفتند و حضرت
بر ناقه شتر روی سوار بود چون بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد آنحضرت را که یا محمد صلی الله علیه و آله این جماعت در کمین تو نشسته اند
در عقبه که ترا هلاک کنند پس حضرت عقب نگاه کرد و گفت کیست آنکه در عقب من است حذیفه گفت منم
حذیفه یا رسول الله فرمود شنیدی آنچه من شنیدم گفتم بلی فرمود پنهان کن چون نزدیک ایشان رسیدند
ندا کرد ایشان را بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان چون ندای حضرت را شنیدند بزیر رفتند و داخل

[illegible]

فا غل شدند و شترهای خود را که عقال کرده بودند در عقبه گذاشتند و مردم بحضرت ملحق شدند و حضرت
بشتران ایشان رسید و شناخت که شتران کدام جماعتند چون حضرت از عقبه بیرون آمد فرمود که چه
جهت دارد که جماعتی در کعبه هم سوگند شده اند که اگر محمد صلعم بمیرد یا کشته شود نگذارند که امر خلافت با اهل بیت
او برسد پس بعد از آن چنین قصدی نسبت بمن میکنند چون این را شنیدند نزد حضرت آمدند
و سوگند یاد کردند که این اراده نکرده اند پس حق تعالی این آیه را فرستاد یحلفون بالله ما قالوا
ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ینالوا وما نقموا الا
ان اغناهم الله ورسوله من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم وان یتولوا
یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا والاخرة وما لهم فی الارض من ولی ولا نصیر
یعنی سوگند یاد میکنند بخدا که نگفتند آنچه نسبت بایشان داده شده البته گفتند کلمهٔ کفر را و کافر
شدند بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند امری را که بآن نرسیدند کلبی و مجاهد از مفسران عامه گفته اند
که مراد آنست که قصد کردند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند و عیب نتوانستند کرد
دین اسلام را مگر آنکه غنی کردند ایشان را خدا و رسول او از فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود از برای ایشان
و اگر پشت برگردانند از حق عذاب خواهد کرد ایشان را خدا عذابی دردآورنده در دنیا و آخرت و نخواهد
بود ایشان را در زمین دوستی و نه یاوری و در حدیث طولانی حذیفه مذکور است که آن عقبه مستی بود بهر شبی
و حضرت مرا و عمار را طلبید و مرا امر کرد که مهار ناقه را بکشم و عمار را امر کرد که ناقه را از عقب براند چون
سر گردنگاه رسیدیم آن چهارده منافق دبهها را مملو از ریگ کرده بودند از عقب ناقه آمدند و دبهها را
نزد پای ناقه انداختند و نزدیک بود که رم کند حضرت صدا زد بر او که ساکن باش بر تو باکی نیست
پس خدا ناقه را بسخن آورد بزبان عربی ظاهر کننده فصیح و گفت بخدا سوگند یا رسول الله که حرکت نمیدهم
دست را از جای دست و پای را از جای پا تا تو بر پشت من سواری چون دیدند که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند که
ناقه را بیندازند پس من و عمار شمشیر کشیدیم و رو بایشان رفتیم و شب تاری بود پس ایشان ناامید شدند از
آنچه اراده کرده بودند پس برقی ساطع شد و حذیفه همه را شناخت و حذیفه گفت که نه نفر از قریش بودند
ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیدة بن جراح و معاویة بن
ابوسفیان و عمرو بن عاص و پنج نفر دیگر ابوموسی اشعری بود و مغیرة بن شعبه و اوس بن الحدثان و ابوهریره
و ابوطلحه

۵۲

فعلی مولاه

و ابوطلحه انصاری **مولف گوید** که حدیث حذیفه اگرچه فواید بسیار دارد اما بسیار طولانی است و مناسب
این رساله نیست و بسیار احادیث در این باب نقل بسیار است و آنچه ایراد نمودیم از برای منصف کافی است
و این کمینه شمه دراحوال طبری که مفسر است که من کتابی از او دیدم که احادیث غدیر را در آن جمع کرده بود و
جلدی بزرگ بود و کتاب دیگر که در آن طرف حدیث طیر را جمع کرده است و از ابوالمعالی جوینی نقل کرده اند
که او تعجب میکرده و نقل میکرده و میگفته که در بغداد در دکان صحافی کتابی دیدم که روایت حدیث غدیر را
در آن ذکر کرده بود و بر پشتش نوشته بودند که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و بعد از
این جلد بیست و نهم است و بسیار از علمای مخالفین اقرار بتواتر این حدیث نموده اند و سید مرتضی رضی الله عنه
در کتاب شافی گفته است که ما هیچ فرقه از فرق اسلام را ندیده ایم که انکار اصل حدیث غدیر کرده باشند
بلکه اختلاف در دلالت بر خلافت کرده اند پس اکنون بعون الله تعالی اثبات دلایل آن بر امامت میکنیم
بدو امر **اول** آنکه مولی بمعنی اولی بامر و اولی بتصرف که مطاع باشد در هرچه امر کند آمده است **دویم**
آنکه در اینمقام همین معنی مراد است اما اول آنکه ما معانی الفاظ را باطلاق اکابر اهل عربیت و بیان ایشان
میدانیم و همه این معنی را در نظم و نثر خود بیان کرده اند ابوعبیده که در لغت مدار بر سخن اوست در تفسیر قول حق تعالی
که مأویکم النار هی مولیکم گفته است که معنی مولیکم آنست که آتش جهنم اولی و انسب است بشما و همچنین
زمخشری و سایر مفسران در این آیه این معنی را ذکر کرده اند و اتفاق کرده اند مفسران در قول حق تعالی و لکل جعلنا
موالی مما ترک الوالدان والاقربون که مراد آنست که ایشان اولی و احق اند بمیراث و قرابت و بسیار
اهل عربیت تصریح کرده اند بآنکه مولی و اولی بیک معنی مستعمل میشوند و اکابر بلغا و شعرا در اشعار بسیار باین معنی
استعمال کرده اند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و ابوالقاسم انباری از برای مولا هشت معنی گفته است
و از جملهٔ آنها اولی شمرده است و ابن اثیر در نهایه گفته است که اسم مولا در حدیث مکرر واقع شده است و آن
اسمی است که بر جماعت بسیار اطلاق میکنند بر رب و مالک و منعم و آزاد کننده و یاری کننده و دوست و تابع
و پسر عم و هم سوگند و کسی که پیمانی با او بسته باشند و بنده آزاد شده و کسی که انعامی باو شده باشد و بر کسی که
متولی امری شود و قیام بآن نماید او مولی و ولی آن امر است و از جمله این است حدیث من کنت مولاه
فعلی مولاه و باکثر این معانی محمول میشود و از جمله این است حدیثی که هر زنی که نکاح کند بیرخصت مولای
خود نکاح او باطل است و بروایت دیگر ولیها وارد شده است یعنی کسی که متولی امر او است و صاحب

وارد شده

کشاف گفته است در آیهٔ انت مولینا یعنی آقای مایی و مالک ما توئیم یا یار و حامی یا متولی امور مایی و آماده [?]
که مراد از مولا که در این مقام صاحب اختیار کل و اولی بتصرف و تدبیر است مراد است بچند وجه اثبات
مینمائیم اول که [?] که آزاد شدن و هم سوگند معلوم است که مراد نیست زیرا که این دو صفت در آنحضرت
نبود اول ظاهر است و ثانی از برای آنکه آنحضرت هم سوگند احدی نمیشد که با او عزت بیابد و بعضی از معانی
هست که هر کس را معلوم است که مراد نیست زیرا که فی نفسه باطل است مانند آزاد کننده و مالک و همسایه و
داماد و شریک و پیش رو و بعضی هست که معلوم است که مراد نیست زیرا که بیفایده است مانند پسر عم
و فرزند دیگر آن است که بدلیل معلوم میشود که مراد نیست مانند ولایت و محبت دینی و یاری در دین و
ولای عتق زیرا که بر هر کس معلوم است وجوب ولایت و نصرت مؤمنان و قرآن مجید ناطق است بآن
پس از برای چنین امر واضحی گنجایش نداشت که مردم را در چنین وقتی باین اهتمام جمع کنند و همچنین اگر مراد ولای
عتق بود تعلق آن به پسر عم امر معلومی بود در جاهلیت و در اسلام و احتیاج باین اهتمام نداشت و ایضاً
گفتن عمر صحبت مولای من و مولای کل مؤمن [?] منافی این احتمال است پس باید که مراد اولی بتدبیر امور
و امور دنیای ایشان باشد و این معنی امامت است و این وجهی است که سید مرتضی رضی الله عنه ذکر کرده است و فقیر را
چند تقریر دیگر بخاطر میرسد اول آنکه اکثر مخالفان مانند قوشچی و غیر او احتمالی که داده اند از روی اضطرار آن است
که مراد ناصر و محب باشد و بر هیچ عاقل پوشیده نیست که بیان این معانی موقوف نبود بر جمع کردن مردم
در چنین وقتی در میان راه و فرود آمدن و لب را بکلام [?] نبود که این اهتمام در بیان آن نفرموده و همچنانکه
این حکم را بمردم گفتن ضرور نبود چگونه بایست که حضرت امیر علیه السلام را وصیت کند که یاری کن هر که را که من یاری
میکردم و دوست بدار هر کرا که من دوست میداشتم و در خبر دادن مردم باین امر فایدهٔ معتد بهی نبود مگر که مراد
بآن نوعی از محبت و نصرت باشد که امر را نسبت برعایا باشد با مراد جانب محبت ایشان باشد نسبت
بآنحضرت و واجب بودن متابعت ایشان او را چون یاری میکند است نه در جمیع مواطن و دوست
میدارد ایشان را بجهة ایمان پس باز مدعای ما ثابت است دوم آنکه بر تقدیری که محب و ناصر مراد باشد بقرینهٔ
خصوصیات این واقعه هر عاقلی که باشد علم بهم میرساند که مقصود اصلی امر امامت و خلافت است چنانکه اگر
فرض کنیم یکی از پادشاهان نزدیک وفاتش جمیع لشکر خود را جمع کند و دست شخصی را بگیرد که اقرب اقربا و مخصوص
ترین خلق باشد باو و بگوید هر که من دوست و یاور او بودم این مرد دوست و یاور اوست بعد از آن دعا کند

یا ورا و را

یا ورا و را ولعن کند خاذل او را و این سخن را نسبت بدیگری نگوید و خلیفهٔ دیگر از برای خود تعیین ننماید گمان
ندارم احدی از رعایای او شک کنند در آنکه مراد خلافت اوست و تطبیع مردم در نصرت و محبت او و شریک
ایشان در طاعت او سیم آنکه هرگاه پادشاه نافذ الحکمی در حق مرد ضعیف بی معاونی بگوید که هر که من یاور
اویم فلان یاور اوست شیخ سیما [?] چه ظاهر است که از پادشاه یاری هر کس می آید و از آن مرد ضعیف الا که
اعانتی بی ایذا اعانت جماعت قلیلی خواهد بود دلیل این سخن بحسب عرف و عادت دلالت میکند بر آنکه باید آن
شخص که حضرت رسول صلی الله علیه و آله این سخن را در حق او گوید مرتبه اش بحسب دین و دنیا نزدیک بمرتبهٔ
آنحضرت باشد و اقلا ولایتی و نفاذ حکمی داشته باشد و در محبت نیز مثل این سخن را نتوان گفت پس بهر تقدیر
این عبارت دلالت بر امامت دارد وجه دویم از وجوهی که دلالت میکند بر آنکه مراد بمولی اولی بتصرف
و امامت است آن است که در اکثر احادیث گذشته قرینه است بر آنکه مراد امامت است زیرا که در اول کلام
فرمود که آیا نیستم اولی بشما از جانهای شما و بعد از آن فرمود که پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست
و هر که عارف باسالیب کلام است میداند که آن سوال اول قرینهٔ واضحه است بر آنکه مراد بمولی اولی است
که پیش گذشته است و چون اولی در کلام سابق مقید بچیزی و بحالی از احوال نیست پس افادهٔ عموم میکند زیرا
که اهل عربیت گفته اند که حذف متعلق افادهٔ عموم میکند اگر قرینه بر خصوص وقتی و حالی و فردی نبوده باشد و
الا الغاز در کلام لازم می آید خصوص اگر در اینجا من انفسکم مذکور شده و آدمی را است که هر که تصرف مشروعی
در نفس خود بکند و متولی هر امر مشروعی که خواهد بشود پس هرگاه او اولی از نفس باشد پس رسد او را که هر
امری که خواهد نسبت بایشان بکند و هر تدبیری که مصلحت داند در امور دین و دنیای ایشان بعمل آورد و ایشان را
باو اختیاری نباشد و معنی امامت همین است و ایضا معلوم است که آنچه حضرت اول از ایشان سوال
نموده و طلب اقرار ایشان نمود آن معنی است که حق تعالی در قرآن مجید برای آنحضرت اثبات فرموده آنجا
که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و مفسران اجماع کرده اند بر آنکه مراد از آیه آن است که بیان کردیم چنانچه
زمخشری در کشاف گفته است که نبی اولی است بمؤمنان از هر چیزی از امور دین و دنیا از نفسهای ایشان
و لهذا مطلق فرموده و مقید بقیدی نکرده پس واجب است بر ایشان که آنحضرت احب باشد بسوی ایشان از
جانهای ایشان و حکم او نافذتر باشد بر ایشان از حکم ایشان و حق او لازمتر باشد از حق جانهای ایشان و
شفقت ایشان برآنحضرت مقدم باشد از شفقت ایشان بر نفسهای خود و آنکه جان خود را فدای او کنند نزد

وفعای او کردانند هرگاه امر عظیمی روده بدهد جان خود را وقایه او کردانند در جنگها و اگر متابعت نکنند امر را که نفعهای ایشان دعوت میکند بسوی آن یا منع میکند از آن و متابعت کنند امر را برا که حضرت ایشان را بآن بخواند و ترک کنند آنچه ایشان را از آن منع فرماید و سایر مفسران نیز چنین گفته اند پس از سیاق کلام معلوم که مراد از شان آن اولویتی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله داشت از برای حضرت امیر علیه السلام و آنچه بعضی از متعصبان عامه مثل ملا علی توشجی و غیر او گفته اند که اللهم وال من والاه قرینه است که مراد از مولی محب یا ناصر است باطل است بلکه قرینه معنی اولویت است بچندین وجه **اول** آنکه چون از برای آنحضرت اثبات ریاست عامه و امامت کبری نمود فرمود تقویت آن محتاج بود بدعا کردن اعوان ناصح و خیرخواه و اثبات چنین مرتبه از برای یک کس در میان جماعت بسیار موجب هیجان حسد و عداوت بود که مظنه ترک نصرت و اعانت خصوصا با وجود آنچه میدانست از کینهای دیرینه که در سینهای منافقان حاضر بود تا کید آن نمود بدعا کردن از برای اعوان او و لعن کردن از برای کسی که قصد درشان او نماید و ایضا معلوم است که این قسم دعاها مخصوص امرا و اصحاب ولایت است و مناسب آنها در غیبت نیست **دوم** آنکه این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم امامت است زیرا که اگر معصیت از او صادر شود واجب خواهد بود بر کسی که علم بهم رساند که منع کند و ترک موالات کند و اظهار معادات او نماید پس چنین ادعائی از آنحضرت برای کسی بدون قیدی دلالت میکند بر آنکه آن شخص هرگز بر جائی نخواهد بود که مستحق ترک موالات و نصرت گردد **سیم** آنکه اگر مراد محب او لیا باشد چنانکه ایشان میگویند مقصود از این کلام طلب موالات و متابعت و نصرت خواهد بود از قوم و اگر مراد ناصر و محب باشد چنانکه آنها میگویند مقصود بیان آن خواهد بود که آنحضرت ناصر و محب ایشان است پس دعا از برای کسی که موالات و نصرت او کند با دل البته خواهد بود از ثانی چنانچه بر متامل ظاهر است **وجه چهارم** آنست که از اخبار خاصه و عامه معلوم شد که آیه الیوم اکملت لکم دینکم در روز غدیر نازل شد و سیوطی که از اکابر متاخرین مخالفین است در کتاب اتقان از ابو سعید خدری و ابو هریره روایت کرده است که این آیه در روز غدیر نازل شد و این دلیل است بر آنکه مراد بمولا معنیست که بامامت کبری میشود زیرا که امری که سبب کمال دین و تمام شدن نعمت بر مسلمین باشد باید که از اصول دین باشد بلکه اعظم و اتم آنها باشد و آن امامت است که بآن تمام میشود نظم دنیا و دین و باعتقاد بآن قبول میشود اعمال مسلمین **وجه پنجم** آنست که در اخبار مستفیضه خاصه و عامه وارد شده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک تا آخر آیه در این واقعه

نازل شد

چهارم

پنجم

نازل شد چنانچه بعضی گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جمله عنهای که در نزول آیه گویند گفته است که این آیه نازل شد در فضل علی علیه السلام و چون نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس عمر او را ملاقات کرد و گفت ای پسر ابوطالب صبح کردی مولای من و مولای هر مومن و مومنه پس گفت که این قول ابن عباس است و براء بن عازب و محمد بن علی و ثعلبی در تفسیر خود و حاکم در شواهد التنزیل از جماعت بسیار روایت کرده اند که این آیه در امر غدیر نازل شد و این صریح است در آنکه مراد بمولا امام و خلیفه است زیرا که تهدید کرد بآنکه اگر تبلیغ نکند هیچ رسالت او را تبلیغ نکرده است و خوف حضرت از تبلیغ که مبادا موجب آثار فتنه شود و تا آنکه حق تعالی ضامن شد که او را از شر منافقان نگاه دارد و اینها همه دلیل است بر آنکه آن امری که مامور بتبلیغ رسالت او گردیده بود بایست امری باشد که ابلاغ آن موجب اصلاح امور دین و دنیای مردم گردد و بآن از برای مردم تا روز قیامت حلال و حرام ظاهر گردد و شرایع دین بآن محفوظ ماند از ضیاع و تغییر و تبدیل و قبول آن بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالاتی که ایشان در لفظ مولا گفته اند هیچیک مظنه این قسم امور نیست که خلافت و امامت آنحضرت که بآن باقی میماند آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بتبلیغ آن نموده بود از احکام ایمان و بآن منتظم میگردد امور مسلمانان و از جهت کینها که از آنحضرت در سینه داشتند مظنه آن فتنها بود از منافقان لهذا حق تعالی ضامن شد نگاه داشتن آنحضرت را از شر ایشان **وجه ششم** آنست که در اخبار خاصه و عامه که مشتمل است بر نص صریح در این واقعه نزد کسی که اندک انصاف داشته باشد متواتر بآن معنی است و اگر از این تنزل کنیم لااقل قرینه میتواند شد بر آنکه مراد بمولا معنی است که متضمن امامت است خصوصا هرگاه ضم شود با آنکه جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا که نزدیک بوفات خود خلیفه تعیین میکرده اند و در اکثر اخبار مذکور است که فرمود که نزدیک شده است که از میان شما بروم با آن قراین دیگر که سابقا مذکور شد **وجه هفتم** آنست که از نظم و نثر آن جماعتی که در آن مجمع حاضر بودند ظاهر میشود که همه معنی خلافت فهمیده اند از این کلام مانند حسان بن ثابت که در جمیع کتب سیر و غیر آن مذکور است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله رخصت طلبید و در این باب قصیده گفت و حضرت او را تحسین کرد و سایر شعرای صحابه و تابعین و مثل حارث بن النعمان فهری که این معنی را فهمیده بود و حضرت تصدیق او کرد چنانکه گذشت و امثال این بسیار است و این اقوال دلالت بر آنکه مراد آنحضرت این بود و عجب دارم از شرمی علمای مخالفین که در مقامات دیگر بنقل یک راوی یا دو راوی اکتفا مینمایند و باندک ایماوات ره در کلام

کو البکاء و الترام

۵۶

شود

بر بطلان خلیفه استدلال میکنند و چون بمسئله امامت میرسند فتاح حیا را از سر میکشند و در حصار منع میگریزند عصمنا الله وایاهم من العصبیة والعناد وهدانا الی سبیل الرشاد **فصل دویم** در حدیث منزلت است و آن از طریق خاصه و عامه متواترات و بالاشتراک مراد آن است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در مواطن بسیار با امیر المومنین علیه السلام فرمود که انت منی بمنزلة هرون من موسی و در اکثر روایات این تتمه را داد الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و ما در این مقام اکتفا مینمائیم بچندین حدیث که در صحاح ایشان موجود است چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در غزوه تبوک علی بن ابی طالب علیه السلام را در مدینه گذاشت علیه السلام گفت یا رسول الله مرا در میان زنان و اطفال میگذاری حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزلهٔ هرون باشی از موسی و در روایت ترمذی گفت غیر آنکه نیست پیغمبری بعد از من و ابو داود و صحیح مسلم باین روایت کرده است مجموع این عبارات را و ابان سبب روایت کرده است که روایت این حدیث از سعد بن رسید خواستم که مشافهة این حدیث را از سعد بشنوم رفتم بنزد سعد و گفتم تو این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده پس انگشتهای خود را در گوشهای خود گذاشت و گفت بلی و اگر نشنیده باشم هر دو گوشم کر شود و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از جابر انصاری مجموع این حدیث را و ایضا از صحیح مسلم و صحیح ترمذی هر دو روایت کرده است که معاویة بن ابو سفیان سعد بن ابی وقاص را امیر کرد و با او گفت چه مانع است ترا از آنکه سب کنی و دشنام دهی ابو تراب را سعد گفت تا در خاطر من است آن سه چیز که در حق علی علیه السلام شنیده ام هرگز او را سب نخواهم کرد که یکی از آنها از برای من محبوب دوستر میباشد از آنکه شتران سرخ موی عالم از من باشد شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که با او میگفت در وقتی که او را در بعضی از غزوات در مدینه گذاشت و علی علیه السلام گفت مرا با زنان گذاشتی و ذکر کرد همان را که در حدیث سابق مذکور شده و در اینجا گفت الا انه لا نبوة بعدی یعنی مگر آنکه نبوة دو پیغمبر بعد از من نیست پس سعد گفت و شنیدم که در روز خیبر میگفت که البته خواهم داد علم را بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارند خدا و رسول او او را پس همه ما گردن کشیدیم که شاید بما دهد پس گفت علی علیه السلام را بطلبید چون علی علیه السلام حاضر شد دیده اش رمد داشت و درد میکرد آب دهان مبارک خود را بر دیده او مالید و علم را بدست او داد پس خدا بدست او فتح کرد و چون آیه مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین

علیهم السلام

علیهم السلام را طلبید و گفت خداوندا اینها اهل منند و ابن عبد البر در کتاب استیعاب که معتبرترین کتب اهل سنت است گفته است که حضرت امیر المومنین علیه السلام در هیچ غزوه از غزوات که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در آن حاضر بود تخلف ننمود تا بعد از هجرت مگر در جنگ تبوک که حضرت رسول صلی الله علیه وآله او را از برای حراست مدینه و محافظت عیال خود در مدینه گذاشت و با او گفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و گفته است که این حدیث را جماعت بسیاری از صحابه روایت کرده اند و از ثابت ترین روایات و صحیح ترین آنهاست که روایت کرده است آنرا از رسول خدا

٥٧ سعد بن ابی وقاص و طریقهای حدیث سعد بسیار است و روایت کرده است حدیث را از ابن عباس و ابو سعید خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبد الله و جماعت بسیاری که ذکر آنها بطول می انجامد و فاطمه دختر علی علیه السلام روایت کرده است از اسماء بنت عمیس که گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله با علی علیه السلام میگفت انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لیس بعدی نبی و بروایت ابن عباس بعد از آن گفت تو برادر منی و صاحب منی یعنی مصاحب منی و ابن عقده حافظ که جمع طوایف او را تعظیم میدهند کتاب بزرگی تصنیف کرده است از برای خصوص سندهای این حدیث و ابن حنبل در مسند خود که بمنزلهٔ صحاح ایشان است این حدیث را بسندهای بسیار از جمع کثیری از صحابه روایت کرده است و ابن اثیر در تاریخ کامل از محمد بن اسحق و دیلمی در فردوس الاخبار از عمر بن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت یا علی تو اول مسلمانانی در اسلام و اول مومنانی در ایمان و تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی و قاضی علی بن محسن تنوخی که از علمای عامه است این حدیث را از امیر المومنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر انصاری و ابو هریره و ابو سعید خدری و جابر بن سمره و مالک بن الحویرث و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو رافع و عبد الله بن اوفی و برادرش زید و ابو سریحه و حذیفة بن اسید و انس بن مالک و ابو بریده اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل بن ابی طالب و حبشی بن جناده و معویة ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید بن المسیب و امام محمد باقر علیه السلام و حبیب بن ابی ثابت و فاطمه بنت علی علیه السلام و شرجیل بن سعد روایت کرده است و گفته است همه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده اند و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است در شرح این حدیث که در روایت ابن مسیب این زیادتی است که بعد از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله این سخن را با حضرت امیر گفت حضرت دو مرتبه گفت راضی شدم و گفته است که در اول روایت براء بن عازب و زید بن ارقم این زیادتی است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله با علی گفت چاره نیست یا من در مدینه بمانم یا تو بمانی و چون حضرت امیر این را شنید در مدینه ماند پس شنید که جمعی از منافقان میگویند که علی را از برای این در مدینه گذاشت که از او آزرده بود حضرت امیر از پی آنحضرت رفت و گفت مردم چنین میگویند حضرت فرمود که آیا راضی

بستی که از من بمنزلهٔ هرون باشی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ابن حجر گفته است که اصل حدیث را غیر سعد
از ثقات نقل کرده‌اند ابو هریره و ابن عباس و جابر بن عبد الله و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو سعید خدری و انس بن مالک و جابر بن
سمرة و حبشی بن جناده و معاویه و اسماء بنت عمیس و غیر ایشان روایت کرده‌اند و جمیع طرق آنرا ابن عساکر
در ترجمهٔ علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه که مقبول الطرفین است روایت کرده
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با او گفت تو میشنوی آنچه من می‌شنوم و تو می‌بینی آنچه من می‌بینم
مگر آنکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیری و بر خیری و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علما و محدثین عامه است در شرح
این سخن گفته است اما آنکه اخبار بسیار روایت کرده‌اند این کلام نقل کرده است و دلیل بر آنکه آنحضرت وزیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است
از نص کتاب و سنت آن است که حق تعالی از حضرت موسی ع نقل کرده است که گفت واجعل لی وزیرا من اهلی
هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری و رسول صلی الله علیه و آله فرمود در حدیثی که اجماع بر روایت آن کرده‌اند
جمیع فرق اهل اسلام که تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ثابت گردانید از برای آنحضرت جمیع
مراتب هرون و منازل او را از موسی پس باید وزیر حضرت رسول ص باشد و محکم کننده حکم او باشد و تقویت کننده امر او باشد
و اگر نه آن بود که او خاتم پیغمبران بود هر آینه شریک در پیغمبری او هم بود و باز ابن ابی الحدید در موضع دیگر از شرح نهج گفته است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روز شوری گفت با آن جماعت که عمر او را شریک کرده بود آنها را که آیا در میان شما کسی هست
بغیر من که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با او گفته باشد که تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من همه گفتند نه
و صاحب صواعق محرقه آن متعصب عنید دشمن که از اعدای عدو حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و از بر خوارج بدتر است
تصحیح این حدیث کرده است اما منع تواترش کرده است و کدام تواتر از این بالاتر و قطعی تر میباشد که هر یک از محدثین
ایشان از جماعت بسیار از صحابه روایت کرده‌اند که ایشان قول آنها را هر یک از آنها را در هر امری از اصول و فروع
دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و از کتب عقاید ایشان در اکثر اصول دین بر حدیثی که
در یکی از صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده‌اند قطع نظر از احادیث متواتره که در طریق شیعه از ائمه علیهم السلام
روایت کرده‌اند اما وجه استدلال باین حدیث متواتر بر امامت آنحضرت بچند وجه تقریر میتوان کرد اول آنکه ظاهر این
بمنزلهٔ عموم است بحسب عرف خصوصا هرگاه بعضی از منازل را استثنا کنند که در این صورت صریح میشود در عموم
در جمیع افراد مستثنی منه مثل آنکه اگر کسی گوید که فلان مرد بمنزلهٔ فلان است مگر آنکه بخیل است همه کس چنین می‌فهمد که در غیر جود
در صفات کمال دیگر مثل او است پس این کلام دلالت کرد بر آنکه جمیع نسبتها که در میان موسی و هارون علیهما السلام

بود باید که در آنحضرت باشد بغیر پیغمبری و این معلوم است که از جملهٔ نسبتها خلافت برادر بود چنانچه گفت اخلفنی
فی قومی پس هرگاه موسی غایب می‌شد هارون خلیفهٔ او بود پس باید که اینحالت نیز از برای حضرت امیر ثابت باشد
و این عین سخن بعض است که استثنا شده است اگر گویند که باشد که خلافت در حال حیات مراد باشد
جواب گوئیم که استثنای پیغمبری بعد از وفات صریح است در آنکه مراد اعم است و الا احتیاج باستثنا نبود با آنکه
۵۸ خلاف ظاهر لفظ است دویم آنکه از جملهٔ منازل هرون آن بود که او افضل بود از جمیع امت موسی پس باید که حضرت امیر
نیز افضل باشد از جمیع امت آنحضرت و تفضیل مفضول قبیح است چنانچه دانستی سیم آنکه از احادیث متواتره
معلوم است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله این سخن را در مقامات متعدده فرموده که مطلب منزلت مخصوص بود در
وقایع متباینه مثل سد کردن درها از مسجد و مفتوح کردن در خانهٔ آنحضرت این را فرمود و در تسمیهٔ حسن
و حسین و محسن باسمای اولاد هرون شبر و شبیر و مشبر این را فرمود و در استخلاف مدینه این را فرمود و در روز غدیر
این را فرمود پس معلوم شد که همه منازل مراد است خصوصا منزلت خلافت چهارم آنکه مشهور بلکه متواتر است که آنچه در
بنی اسرائیل واقع شده است در این امت مثل آن واقع میشود چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته‌اند که در احادیث بسیار
وارد شده است لترکبن سنن من کان قبلکم حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة یعنی شما مرتکب خواهید شد
طریقهٔ آنها را که پیش از شما بودند مانند دو تای کفش که با هم موافقند و مانند پرهای تیر که با هم برابرند و در بعضی از
روایات وارد شده است که اگر ایشان داخل سوراخ سوسماری شده باشند شما هم خواهید شد و در بنی اسرائیل امری عظیم‌تر از
قضیهٔ عجل و سامری حادث نشد پس باید در این امت نیز مثل آن واقع شود و در این امت امری که شبیه آن باشد بغیر
آن نبود که دست از متابعت خلیفهٔ او برداشتند و او را ضعیف گردانیدند و منافقان بجاه و غالب شدند و موید این
آنست که عامه و خاصه روایت کرده‌اند که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را از برای بیعت ابو بکر بمسجد آوردند رو بقبر
مطهر حضرت رسول ص کرد و آیه خواند که مشتمل بود بر قضیهٔ هرون نزد موسی و شکایت از قوم خود و گفت یا ابن ام ان القوم
استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی ای فرزند مادر من بدرستی که قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود مرا بکشند
پنجم آنکه جماعتی از مخالفان نقل کرده‌اند که وصایت و خلافت موسی علیه السلام منتقل شد باولاد هرون علیه السلام پس از جملهٔ منازل
هرون از موسی آن است که اولاد او خلیفه و اوصیای او بودند پس بمقتضای منزلت باید که حسن و حسین علیهما السلام که باتفاق
خاصه و عامه مسمی بنامهای پسرهای هرون شدند خلیفه‌های حضرت رسول ص باشند پس پدر ایشان نیز باید خلیفهٔ آنحضرت
باشد بمقتضای اجماع مرکب و از جملهٔ آنها که از علمای مخالفین این را ذکر کرده‌اند محمد شهرستانی است که در کتاب

حل و کلی در انتای چنان احوال بود که فرات که امر بغیر از شرکت بود میان موسی و برادرش هارون علیهما السلام چون موسی
گفت اشرکه فی امری پس هرون وصی موسی بود و چون در حیات موسی ع فوت شد مستقل شد وصایت یوشع علیه السلام
بامامت که برسانید بشبر و شبیر اولاد هرون بر سبیل استقرار زیرا که وصایت و امامت گاه مستقر میباشد و گاه مستودع
ششم آنکه در خصوص غزوه تبوک حضرت امیر ع را خلیفه کرد بر مدینه و عزلش معلوم نشد پس باید که بعد از وفات نیز
خلیفه باشد و اگر از این منازل و مراتب همه تنزل کنیم در این شک نیست که دلالت بر نهایت قرب و محبت
و اختصاص میکند پس بر صاحب منزلت هرونی و اخوت روحانی و اختصاص جسمانی و قرابت نسبی با مناقب
جلیله که بر غالبیان ظاهر است کسی را که هیچ جهة از جهات نداشته باشد بغیر از سنیت در کفر که عین نقص است
و شایبه کمال در آن نیست مقدم داشتن عین خطاست و نزد هیچ عاقل روا نیست و اعتقد المعاد بر ان السبیل
سواء السبیل فصل سیم در بیان اختصاص آنحضرت است بمحبت خدا و رسول ص و اظهار این معنی در مواطن متعدده
شده است اول آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد حضرت رسول ص
مرغی آوردند حضرت فرمود اللهم ائتنی باحب خلقک الیک لیأکل معی من هذا الطیر یعنی خداوندا
بیاور نزد من محبوبترین خلق خود را بسوی تو که بخورد با من از این مرغ پس علی علیه السلام آمد و با آنحضرت خورد و بعد از
آن گفته است که زین گفت که در این حدیث قصه است و در آخرش آن است که انس با علی ع گفت که طلب آمرزش
کن از برای من و ترا نزد من بشارت است پس این حدیث را نقل کرده و در مسند احمد بن حنبل از سفینه مولای رسول
ص از علیه و آله روایت کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان کرده که در میان دو گرده نان گذاشته بود برای
حضرت رسول ص بهدیه آورد و چون نزد آنحضرت گذاشتند گفت خداوندا بیاور بنزد من دوسترین خلق را بسوی تو
و بسوی پیغمبر تو پس علی علیه السلام آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول ص پرسید که کیست گفتم علی است فرمود در را
بگشای چون گشودم داخل شد و آن مرغها را با یکدیگر تناول فرمودند و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب از طرق
این حدیث را روایت کرده است که از برای حضرت رسول ص از غیر جانب مرغ بریانی بهدیه آوردند و چون نزد آنحضرت
گذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق خود را بسوی تو تا بخورد با من از این مرغ من در خاطر خود گفتم
خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس علی علیه السلام آمد و در را آهسته کوبید گفتم کیست گفت علی ع گفتم حضرت رسول ص
مشغول حاجت است حضرت برگشت چون بخدمت حضرت رسول ص رفتم بار دیگر فرمود خداوندا بیاور بسوی من
محبوبترین خلق را بسوی تو تا بخورد از این مرغ با من باز در خاطر گذرانیدم که خداوندا بگردان او را مردی از انصار دیگر

باز

رسول ص

باز علی علیه السلام آمد و در را کوبید گفتم من نگفتم که حضرت مشغول حاجت است برگشت چون نزد حضرت رسول ص برگشتم
باز آن سخن را گفت پس علی علیه السلام آمد و در را سخت کوبید حضرت سه مرتبه فرمود در را بگشا چون در را گشودم — آن حضرت
داخل حضرت بما و اشارت سه مرتبه فرمود بسوی من بیا پس نشست و آن مرغ را هر دو تناول نمودند و بروایت دیگر
از او و از ابن حنبل و دیگران چون حضرت امیر ع داخل شد حضرت رسول فرمود چرا دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم
که محبوبترین خلق را بسوی خود و بسوی من بسوی من بیاورد که از این مرغ با من بخورد و اگر مرتبه سیم نمی آمدی خدا را
بنام تو میخواندم که ترا بیاورد حضرت امیر ع گفت یا رسول الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه مرا انس برگردانید حضرت
با انس گفت چرا چنین کردی گفت میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر کس قوم خود را دوست میدارد
و بروایت دیگر فرمود که مگر در میان انصار بهتر از علی و فاضلتر از او هست و عامه و خاصه بطرق مستفیضه
روایت کرده اند که از جمله مناقبی که حضرت امیر المؤمنین ع بر اصحاب شوری احتجاج نمود این منقبت بود و همه
اعتراف بر حقیت آن کردند و حضرت امیر ع از انس گواهی طلبید گفت در خاطرم نمانده است حضرت فرمود
که اگر دروغ گوئی مبتلا شوی به برصی که نتوانی پنهان کرد آنرا از مردم بعمامه بستن و بعد از آنکه آن پیس در او بهم رسید
گفت که این نفرین علی علیه السلام است و ابن مردویه در مناقب از ابورافع آزاد کرده عایشه روایت کرده است
که چون مرغ را نزد حضرت گذاشتند حضرت فرمود که کاشکی امیر مؤمنان و سید و آقای مسلمانان و امام و پیشوای
متقیان نزد من بود و با من از این مرغ میخورد پس حضرت امیر ع آمد و با او آن مرغ خورد و اخطب خوارزم نیز این
حدیث را بنحو سابق از ابن عباس روایت کرده است و کسی که اندک انصافی داشته باشد و تتبع کتب مخالفان
بکند میداند که فوق حد تواتر روایت شده است زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا و بلاذری
در تاریخ و خرکوشی در شرف المصطفی و سمعانی در فضایل الصحابه و طبری در کتاب الولایة و ابن البیع در صحیح و ابو یعلی
در مسند و احمد بن حنبل در فضایل و نطنزی در اختصاص روایت کرده اند و روایت کرده است آنرا از محمد بن
محمد بن اسحق و محمد بن یحیی ازدی و ابن شاهین و سدی و ابو بکر بیهقی و مالک و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و
عبد الملک بن عمیر و مسعر بن کدام و داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ابو حاتم رازی بسندهای بسیار از انس و
ابن عباس و ام ایمن و ابن بطه در ابانه بده طریق روایت کرده اند و خطیب ابو بکر در تاریخ بغداد از هفت طریق
و ابن عقده حافظ کتابی در طرق این حدیث بخصوص تصنیف کرده است و شیخ و جمعی از اصحاب ابن جریر
از انس روایت کرده اند و ده نفر اند رسول خدا ص از غیره و آله روایت کرده اند با آن عداوتی که اکثر ایشان با حضرت

اهل نمی‌بودند و سعی در اخفای فضایل او می‌نمودند و چون بسند این حدیث ثابت شد دلیلست بر امامت آنحضرت
زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد بغیر آنکه او را مستحق ثواب دو فور طاعت و اتصاف بصفت حسنه از
هر دو بیشتر است و ثابت شده است که حق تعالی منزه است از آنکه محل حوادث باشد و تغیر و انفعال در ذات مقدس
او نمی‌باشد و ایضا معلوم است که ثواب دادن حق تعالی و اکرام او بدون کمال عقاید و اتصاف بصفات حسنه
و نیات صحیحه و اعمال صالحه نمی‌باشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است و حق تعالی
در بسیار جای از قرآن مجید بیان این معنی فرموده است مثل قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
یعنی بگو یا محمد صلعم اگر هستید که خدا را دوست میدارید پس متابعت و پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد
و قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم یعنی بدرستی که گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست و فرموده است
که خدا تفضیل داده است آنها را که جهاد میکنند بمالهای خود و جانهای خود بر آنها که نشسته‌اند و جهاد نمیکنند درجه
بزرگ و فرموده است که مساوی نیستند آنها که انفاق کرده‌اند و قتال کرده‌اند پیش از فتح مکه با آنها که بعد از فتح
مکه کرده‌اند و فرموده است فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر ثواب آن را
می‌بیند و فرموده است وما یستوی الاعمی والبصیر والذین آمنوا وعملوا الصالحات ولا المسیء
قلیلا ما تتذکرون یعنی مساوی نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده‌اند و عملهای شایسته کرده‌اند با بدکردار
بسیار کم متذکر میشوند حق را و معلوم است که کوری و بینایی دل مراد است و اکثر قرآن مجید مشحون است باین مضمون
و ایضا معلوم است که محبت حضرت رسول صلعم از غیر او از قبیل محبت قرابت و بشریت نیست پس کسیکه احب
خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل از همه خواهد بود و حضرت رسول صلعم از این حکم بیرون است باجماع و بقرینه آنکه حضرت
خود قایل این قول است و با ثبوت افضلیت احق بودن بخلافت معلوم است چنانچه مکرر مذکور شد و متعصبان مخالف
دو اعتراض بر این دلیل کرده‌اند اول آنکه شاید مراد احب خلق الله باشد در خوردن آن مرغ و هر زبان فهمی که اندک (اعتراض اول)
ربطی بسخن داشته باشد میداند که این خلاف ظاهر و متبادر از لفظ است و میان اهل عرب مقرر است که حذف
متعلقات و اطلاق از قیود دلیل عموم است و اکمل در کلام حذف است و قید احتیاج نیست و در بسیاری از روایات
قید اکل مطلق مذکور نیست با آنکه واجب است در اکل یا باعتبار فضیلت و کرامت است باز مطلب ثابت میشود
یا باعتبار زهد و استحقاق است و این باطل است زیرا که معلوم است که در میان صحابه بسیار نیز از آنحضرت زاهدتر نبود
و شیخ مفید رحمه الله از این اعتراض جواب متین فرموده است که اگر این معنی مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس شیخ چرا

اینقدر

چرا اینقدر سعی میکرد در حضرت را بر میگردانید و خود را سخن حضرت رسول صلعم میکرد که این فضیلت برای انصار حاصل شود
و حضرت رسول صلعم از عمره آن فقیر را و برای این فهم کرده فرموده که هر کس قوم خود را دوست میدارد یا آنکه مکرر در میان انصار بهتر
از او بهتر است و اگر آن مراد بود بایست حضرت فرمایند که چه فضیلتی در این سخن بود که تو میخواهی از برای انصار باشد
و ایضا اگر این احتمال میبود چگونه حضرت امیر صلعم این را حجت بر افضلیت و احقیت خلافت خود میکرد در شوری و آنها
چرا قبول این میکردند بایست در جواب بگویند که این دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت باشد و خلافت تمام شد
کلام مفید قدس سره و ایضا گوییم که اگر این دلیل فضیلت نبود پس چرا از برای رعایت آن منافقان کتمان شهادت
میکردند و بسخن نفرین حضرت شده پس کرده اعتراض دویم آنکه ممکن است که حضرت در آن وقت احب و افضل
خلق بوده باشد و بعد از آن بعضی از صحابه افضل شده باشند و جواب همان است که این مخالف اطلاق و عموم لفظ است
زیرا که ظاهر لفظ آن است که احب جمیع خلق است بغیر حضرت رسول صلعم در جمیع احوال و ازمنه حتی بر سایر انبیا و
اوصیا علیهم السلام و دلیل بر تخصیص نه در کلام است و نه در خارج کلام و جوابهای سابق اکثر در اینجا جاری است
خصوصا قصه شوری و بعضی از فضلا جواب گفته‌اند که این طرق اجماع مرکب است زیرا که مجموع امت مرددند میان دو قول
اول در جمیع احوال واقع است دویم تفضیل دیگران بر او در جمیع احوال واقع است و این احتمال که تو گفتی هیچکس از امت
بآن قایل نیستند و بدانکه از بعضی احادیث مشهور ظاهر میشود که آن مرغ بریان را جبرئیل صلعم از بهشت آورده بود و قرینه
بر این آن است که حضرت با آن سخاوت و فتوت انس و غیر او از حاضران را شریک نکرد و حصه با ایشان نداد
با عباس را که طعام بهشت در دنیا بر غیر معصوم روا نیست خوردن و بنابراین فضیلت آنحضرت در این واقعه
مضاعف میگردد و دلیل بر عصمت و امامت هر دو میتواند شد دو خبر منقبتی است که در غزوه خیبر ظاهر شد چنانکه
صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است که رسول خدا صلعم گفت در روز خیبر که البته میدهم این (از ابوهریره)
علم را بمردی که دوست دارد خدا و رسول او را و خدا و رسول او را و فتح خواهد کرد عمر گفت من دوست نداشتم امارت را
مگر در آن روز و خود را بنظر آنحضرت در آوردم باشد که مرا از برای این امر طلبد پس حضرت رسول صلعم از عمر او
علی علیه السلام را طلبید و علم را باو داد و گفت برو و روی بعقب مکن تا حق تعالی فتح را بر دست تو جاری کند چون حضرت
امیر علیه السلام اندک راهی رفت ایستاد و نظر بعقب نکرد و باواز بلند با حضرت رسول صلعم خطاب کرد که بر چه چیز با مردم
قتال کنم حضرت فرمود که با ایشان قتال کن تا گواهی بدهند بوحدانیت خدا و رسالت من هرگاه این را گفتند
خون و مال خود را از تو حفظ کرده‌اند مگر بحق و حساب ایشان بر خداست و ایضا صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری

و مسلم هر دو روایت کرده است از سلمة بن اکوع که علی علیه السلام با حضرت رسول صلعم بجنگ خیبر نرفت از جهت آنکه دیده
مبارکش رمد داشت و درد میکرد چون حضرت رسول صلعم با سایر لشکر روانه شدند حضرت امیر علیه السلام با خود گفت که حضرت
رسول بجنگ برود و من با او نروم پس از مدینه بیرون آمد و بحضرت ملحق شد چون آن شب شد که در صباحش فتح خیبر
شد حضرت رسول صلعم گفت که فردا خواهم داد علم را یا خواهد گرفت علم را مردی که دوست میدارد او را خدا و رسول او
یا گفت دوست میدارد خدا را و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناگاه دیدیم که علی علیه السلام پیدا شد و امید
نداشتیم که او بیاید پس مردم گفتند که علی علیه السلام آمد پس علم را بدست او داد و خدا بر دست او فتح کرد و ابن الاثیر در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سهل بن سعد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر گفت البته میدهم فردا
علم را بمردی که خدا فتح کند بر دستهای او و دوست دارد خدا و رسول را و را دوست دارد خدا و رسول او پس مردم
در تمام آن شب در این اندیشه بودند که آیا کی خواهد داد علم را چون صبح شد همه صبح بامداد بخدمت آنحضرت آمدند و همه امید
و هر یک امید آن داشتند که با او بدهد پس حضرت فرمود کجاست علی بن ابیطالب علیه السلام همه صدا بلند کردند که یا رسول الله
چشمهای او درد میکند پس علی علیه السلام را طلبید و در دیدهای او رمدی بود پس آب دهان مبارک در دیدهای او انداخت
و دعا کرد در ساعت شفا یافت چنانکه گویا هرگز دردی نداشته است و علم را بدست او داد پس علی علیه السلام گفت یا رسول الله با ایشان
قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بتأنی روانه شو تا نزد ایشان برسی پس بخوان ایشان را
بسوی اسلام و خبر ده ایشان را بآنچه واجب است بر ایشان از حق خدا در اسلام پس بخدا سوگند که اگر هدایت کند
خدا بسبب تو یک مرد را بهتر است از برای تو از جمیع شتران سرخ مو که در میان عرب بسیار عزیز است و روایت
سعد بن ابی وقاص که مشتمل بر این منقبت بود در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی در تفسیر قول حق تعالی و یهدیک
صراطا مستقیما روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اهل خیبر را محاصره نمود تا آنکه بر صحابه گرسنگی
شدید مستولی شد پس علم را بعمر داد و با جمعی از صحابه او را بجنگ اهل خیبر فرستاد و چون مقابل آنها شدند عمر و
اصحابش گریختند و بسوی حضرت برگشتند و او نسبت میداد اصحابش را بجبن و بد دلی و اصحابش او را نسبت
میدادند بترس و نامردی و حضرت را در آن روز درد شقیقه عارض شد و بیرون نیامد و ابوبکر علم را گرفت و رفت
و با اصحابش گریخت پس با زعمر علم را برداشت و رفت و شکست یافت و برگشت چون این خبر بحضرت رسول صلی الله
علیه و آله رسید فرمود بخدا سوگند که فردا علم را میدهم بمردی که دوست میدارد خدا و رسول را و او دوست میدارند خدا
و رسول او را و بقهر خواهد گرفت قلعه را و علی علیه السلام در آن وقت در میان لشکر نبود چون روز دیگر شد گردن کشیدند

بسوی آن

بسوی آن ابوبکر و عمر و مردی چند از قریش و هر یک امیدوار بودند که شاید علم باو داده شود پس حضرت رسول صلی الله
علیه و آله سلمة بن اکوع را فرستاد و علی علیه السلام را طلبید و نبودی حاضر شد بر شتر سوار و نزدیک حضرت رسول صلعم که رسید
شتر را خوابانید و دیدهای خود را از شدت وجع بقطعه از برد سرخ یمنی بسته بود و سلمه گفت من دست علی علیه السلام را گرفته
میکشیدم تا بنزدیک حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردم حضرت فرمود چه میشود ترا گفت رمد در دیدهایم بهم رسیده فرمود
نزدیک من بیا چون نزدیک آمد آب دهان مبارکش را در دیدهای او انداخت در ساعت شفا یافت و چندانکه
تا زنده بود درد چشم ندید پس علم را بدست آنحضرت داد و روانه کرد و ابن مغازلی از ابوهریره روایت کرده است
که چون علی علیه السلام علم را بدست معجز نما گرفت بسرعت روانه شد و من از عقب او میرفتم و در هیچ موضع توقف
نکرد تا علم را در پای قلعه خیبر نصب کرد پس یکی از علمای یهود از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم
علی بن ابیطالب پس رو باصحاب خود کرد و گفت بحق خداوندی که توریه را بر موسی علیه السلام فرستاده است که او بر شما
غالب خواهد شد و بروایت ثعلبی و دیگران حضرت خلافت پناه علم نصرت شیم را گرفت و حله ارغوانی پوشیده
بود چون بپای قلعه آمد مرحب بعادت روزهای گذشته از قلعه بیرون آمد و خود مطلائی بر سر گذاشته بود و سنگ
بزرگی سوراخ کرده بود و بر بالای خود بر سر گذاشته بود و رجز میخواند حضرت امیر علیه السلام شروع برجز کرد و پیش رفت
و دو ضربت در میان ایشان واقع شد پس حضرت ضربتی بر سر او فرود آورد که سنگ و خود و سر آن مردود را
بدو نیم کرد و شمشیر بر دندانهای او نشست چون یهود آن حال را مشاهده کردند بقلعه گریختند و در قلعه را بستند
و آن دروازه بود از یک قطعه سنگ و در میانش سوراخی بود حضرت دست معجز نما را در آن سوراخ کرده در را چنان
حرکت داد که تمام قلعه بلرزید و در را کنده مانند سپر آنرا بر سر دست گرفت و تا هفتصد گام رفت پس آنرا از عقب
انداخت که چهل گام دور افتاد و چهل نفر خواستند که آنرا حرکت دهند نتوانستند حرکت داد و آن در را غلطان و
سنگین بود بمرتبه که آنرا چهل نفری بستند و چهل نفری گشودند و غرایب معجزات آنحضرت در آن غزوه بسیار است
که محدثان و مورخان خاصه و عامه بطریق متعدده روایت کرده اند و فقیر بعضی را در حیات القلوب ایراد نموده ام
و آنچه مشتمل بر مقصود ما در این مقام اثبات محبت و محبوبیت خدا و رسول است نسبت بآنحضرت و آنکه جمعی که خلفا
خلافت آنحضرت بودند در این جنگ گریختند و با این منقصت از روی بشری با نار زومند این منزلت عظمی
و منقبت کبری بودند و جمیع این مراتب را بخاری و مسلم و ترمذی بچند طریق و ابن مغازلی بده طریق
و احمد بن حنبل در مسند بطرق بسیار و ثعلبی بچند طریق و محمد بن یحیی ازدی و محمد بن جریر طبری و واقدی و محمد بن اسحق

از صحابه

سابقا

و بیهقی در دلایل النبوة و حافظ ابو نعیم در حلیه و اشعری در کتاب اعتقاد و دیلمی در فردوس الاخبار بطرق
متعدده روایت کرده اند از علی علیه السلام و عمر و عبد الله بن عمر و سهل بن سعد و سلمة بن اکوع و ابو سعید خدری
و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که پیشتر علم را بابو بکر و عمر داد و ایشان گریختند
و بعضی عثمان را نیز ذکر کرده اند و اشعار حسان بن ثابت که در این واقعه با حضرت رسول صلعم انشا کرده در
مدح آنحضرت گفته مشهور است و بجهت آنکه اصل غزوه خیبر متواتر است این خصوصیات نیز متواتر است و اما استدلال
باین قصه بامامت و خلافت آنحضرت پس بدو وجه متین بیان میتوان نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند کرد
اول آنکه بر همه عاقلان معلوم است که اگر مراد اصل محبت باشد که ایشان همه مسلمانان را در آن شریک میدانند
با آنحضرت هر آینه صحابه با آن جمعی که اکثر ایشان را داشتند و جان خود را هم عزیز میداشتند آنقدر آرزو نمیکردند
که علم بایشان داده شود و آنقدر حسد با آنحضرت در این باب نمیبردند و شعرا در مدایح خود ذکر نمیکردند و حضرت
امیر علیه السلام در مفاخرت خود ذکر نمیکرد پس معلوم شد که مراد از محبت آنحضرت خدا و رسول را محبتی است که هرگز
مخالفت ایشان را نخواهد نماید و جان و مال خود را بطیب خاطر در راه ایشان بذل نماید و مراد بمحبت خدا و رسول
آنحضرت را آن است که در همه امور و در جمیع احوال و از جمیع جهات محبوب ایشان باشد و این مرتبه
لازم مرتبه عصمت و عصمت ملزوم امامت است چنانچه مکرر مذکور شد و بوجه دیگر تقریر کنیم و گوئیم که یا مراد
محبت من جمیع الجهات است یا محبت فی الجمله و محبت فی الجمله نسبت بهر مؤمنی من حیث الایمان است و خصوص
بهو جهت و محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را بلکه بالاتر از مرتبه عصمت مراتب زیرا که هر صفت مرجوحی را تقاضا
بآن مستلزم آن است که از آن جهت او را دوست ندارد و اگر از این مراتب هم تنزل کنیم در آن شکی نیست که
البته منقبت فضیلتی و منقبت عظیمی است برای آنحضرت پس تقدیم غیر بر آنحضرت ترجیح مرجوح است و بحکم عقل
محال است دویم آنکه بعد از آنکه اندک تأملی بر عاقل مخفی نمیماند که هرگاه علم را اول بابو بکر و بعد از آن بعمر داده باشد و
ایشان گریخته باشند و از گریختن ایشان آزرده باشد و بر دست او فتح شود البته باید آنکس مخصوص بهمه صفات باشد
و بعد از آن بفرماید که فردا علم را بکسی میدهم که صاحب این صفات در آنها که منهزم شدند نباشد پس اگر آنحضرت
بجای آن صفات میفرمود که فردا علم را بکسی میدهم که از اهل کرم باشد و قریشی باشد با آنکه این دو صفت در
آنها که پیشتر علم را گرفته بودند بود خلاف قانون بلاغت بود پس از این معلوم شد که ابو بکر و عمر دوست خدا و رسول
نبوده اند و خدا و رسول ایشان را دوست نمیداشته اند و شک نیست در آنکه اینها نفی مرتبه امامت و خلافت میکند

منافی

استدلال

62

منافی ایمان است و چون تواند بود که کسی مؤمن باشد و خدا و رسول را دوست ندارد و حال آنکه حق تعالی فرموده است
وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ یعنی آنها که ایمان آورده اند محبت ایشان نسبت بخدا بیشتر است از محبت مشرکان بتها
و ایضا فرموده است که اگر خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و ایضا لازم دارد
که حق تعالی هیچیک از طاعات ایشان را قبول نکرده باشد زیرا که حق تعالی فرموده است بدرستی که حق تعالی دوست میدارد
آنها را که قتال میکنند در راه خدا و فرموده است که دوست میدارد آنها را که قتال میکنند در راه او و فرموده است
که دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد متطهران را پس مقبول نشده خواهد بود جهاد ایشان و توبه ایشان
از شرک و تطهیر ایشان بهر معنی که باشد و دیگر میباید که ایشان نه از صابران باشند و نه از نیکوکاران و نه از توکل کنندگان
و نه از محسنین و نه از مقسطین زیرا که حق تعالی در کتاب مجید در آیات کریمه محبت خود را نسبت باین جماعت یاد کرده
اگر ایشان از یکی از این جماعت میبودند البته خدا ایشان را دوست میداشت و باید که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت
خود را بایشان نسبت داده است مثل خائنین و ظالمین و کافرین و فرح کنندگان بدنیا و متکبرین و مسرفین و از حد تجاوز
کنندگان و فساد کنندگان در زمین و کفر [illegible] و امثال ایشان از جماعتی که حق تعالی سلب محبت خود را
از ایشان نموده و کسی که باین مثابه باشد چگونه استحقاق خلافت رسول صلعم و امامت امت دارد و هرگاه اینها استحقاق
خلافت نداشته باشند خلافت منحصر میشود در آنحضرت باجماع مرکب چنانچه مذکور شد و ممکن که این دو دلیل را یک دلیل
تمام بگردانیم با آنکه گوئیم که اگر مراد محبت کامله است در جمیع احوال و از جمیع جهات پس دلالت میکند بر امامت آنحضرت
چنانکه دانستی و اگر مراد مطلق محبت است پس دلالت میکند بر عدم مرتبه معارضان آنحضرت از جهتی چنانچه معلوم شد
و بعد از آن حق تعالی فرموده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ
يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ
فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید هر که مرتد شود و برگردد از شما از دین خود پس
بعد از این بیاورد خدا گروهی را که دوست دارد ایشان را و دوست دارند ایشان خدا را و ذلیل و متواضع باشند از برای مؤمنان
و شدید و غالب باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کنندگان این فضل خدا است میدهد
بهر که میخواهد و خدا واسع العطا یا دانا است و از این احادیث گذشته ظاهر میشود که این گروه که حق تعالی اوصاف ایشان را
در این آیه مذکور ساخته حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اصحاب اوینند که با طلحه و زبیر و خوارج و معاویه جنگ کردند زیرا که اوصاف معلوم
حضرت رسول صلعم امیر المؤمنین علیه السلام را بآنها وصف کرد موافق است با اکثر اوصاف آیه خصوصا یحبهم و یحبونه قطع نظر از آنکه

که این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع نبود و هر یک از اینها مرتبه‌ایست در آنحضرت کامل تعین که کسی قدرت بر انکار نتوانند نمود
و در طریق عامه از انصار و غیرهم روایت کرده‌اند که این آیه در شان آنحضرت نازل شده و موید این است آنکه
صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که در حدیبیه
بیرون آمدند بسوی ما جماعتی از قریش و سرکردهای مشرکان و گفتند بیرون آمده‌اند بسوی شما جمعی از پسران ما و غلامان ما
و از خدمت گریخته‌اند پس رد کن اینها را بسوی ما پس حضرت رسول صلعم غضبناک شد و گفت ای گروه قریش البته ترک کنید مخالفت
امر خدا را یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما کسی که بزند گردن شما را بشمشیر بزند و اینها گروهی اند که خدا امتحان کرده است دل
ایشان را از برای پرهیزکاری بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله کیست آنکس فرمود که از جمله ایشان است خاصف النعل
یعنی پینه کننده نعل من و چون کارهای که متعلق بخانه مبارک آنحضرت بود در سفرها حضرت امیر متوجه آنها میشد در
آن وقت حضرت نعل خود را داده بود که حضرت امیر پینه کند و حضرت مشغول آن کار بود و احمد بن حنبل در مسند خود
بطریق بسیار این حدیث را روایت کرده است و در بعضی از روایات چنین است که ای گروه قریش ترک این سخن نکنید و
الا میفرستم بسوی شما مردی از شما که امتحان کرده باشد خدا دل او را از برای ایمان که بزند گردنهای شما را از برای
دین گفتند یا رسول الله آیا این ابوبکر است گفت نه گفتند پس عمر است گفت نه ولیکن آن است که در حجره نعل مرا پینه میکند
و بروایت دیگر ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که در میان شما کسی هست که بر تاویل قرآن
قتال خواهد کرد مثل آنکه من بر تنزیل قرآن قتال کردم ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود نه عمر گفت منم فرمود نه ولیکن آن
کسی است که نعل مرا پینه میکند ششم احادیث متفرقه است که در کتب معتبره عامه در این باب وارد شده است در
جامع الاصول از صحیح ترمذی از براء بن عازب روایت است که حضرت رسول صلعم علیه و آله دو لشکر فرستاد بسوی یمن و بر یکی
علی علیه السلام را امیر کرد و بر دیگری خالد بن ولید را و فرمود که اگر کارزار روزی شود علی علیه السلام بر همه امیر باشد پس حضرت یک
قلعه را فتح کرد و از غنیمت آن قلعه جاریه را از برای خود برداشت خالد شکایت علی علیه السلام را و برداشتن جاریه را در نامه نوشت
و بمن داد که از برای حضرت رسول صلعم آورم حضرت چون نامه را خواند رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود چه میبینی در باب
مردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و او دوست میدارد خدا و رسول او را من گفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا
و غضب رسول او من تقصیری ندارم بغیر آنکه نامه را آوردم و در صحیح بخاری نیز روایت شده و در آنجا زیاده است که حضرت
او را در خمس زیاده از این است که برداشته است و ابن ابی الحدید روایت کرده است این قصه را و گفته است که خالد چهار نفر
از صحابه را گفت که بروید و مذمت علی بکنید پس سه نفر از ایشان و حضرت رو از ایشان گردانید تا آنکه بریده اسلمی

گفته اند

که چهارم

که چهارم بود شکایت علی علیه السلام را کرد و گفت جاریه از غنیمت را برای خود برداشته پس حضرت رسول صلعم بحدی غضبناک
شد که رنگ مبارکش سرخ شد و مکرر گفت که علی را از برای من بگذارید که علی از من است و من از علی ام و او
ولی هر مومن است بعد از من و حق او از خمس زیاده از آن است که برداشته است پس ابن ابی الحدید گفته است که
این حدیث را احمد در مسند بچندین سند روایت کرده است و اکثر محدثین این حدیث را روایت کرده اند و ایضا
در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که علی از من است و من از علی ام و
نمیرساند از جانب من رسالت مرا مگر من یا علی و این حدیث صریح است در خلافت نزد کسی که اندک بصیرتی داشته باشد
و از کتاب معروف ابراهیم بن سعید ثقفی از جابر انصاری روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
قلعه خیبر را فتح کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر نه آن بود که خواهند گفت در حق تو آنچه نصاری در شان حضرت
عیسی علیه السلام گفتند هر آینه امروز سخنی در باب تو میگفتم که بهیچ گروهی نگذری مگر آنکه خاک کف پای ترا بردارند و
بقیه آب دست شستن ترا بگیرند و با آنها طلب شفا کنند ولیکن بس است ترا آنکه تو از منی و من از توام و تو از من بمنزله
هرون از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست و تو بری میسازی ذمه مرا و قتال خواهی کرد بر سنت من و تو در آخرت
نزدیکترین خلق خواهی بود نزد من و تو پیش از همه کس در حوض کوثر بر من وارد خواهی شد و اول کسی که داخل بهشت میشود
با من تو خواهی بود و اول کسی که داخل بهشت میشود از امت من تو و شیعیان تو بر منبرهای نور خواهند بود با رویهای
سفید در دور من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان و در بهشت همسایگان من خواهند بود و هر که با تو جنگ
با من جنگ است و هر که با تو صلح است با من صلح است و راز تو راز من است و آشکار تو آشکار منست و پنهان سینه
تو پنهان سینه منست و فرزندان تو فرزندان منند و تو وعده‌های مرا بعمل خواهی آورد و حق با تو است و حق بر
زبان تو و در دل تو و در میان دو دیده تو است و ایمان مخلوط است با خون و گوشت تو چنانچه مخلوط است
با خون و گوشت من و در حوض کوثر بر من وارد نمیشود دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض کوثر دوست تو و با تو در
حوض کوثر وارد خواهند شد پس حضرت امیر علیه السلام سر بسجده گذاشت و گفت حمد میکنم خدا را که منت گذاشت
بر من با ایمان و تعلیم کرد بمن قرآن را و مرا محبوب بهترین خلایق و خاتم پیغمبران و سرور مرسلان گردانید بمحض احسان
و تفضل خود بر من پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی اگر تو نمیبودی مومنان بعد از تو شناخته نمیشدند
فصل چهارم در بیان اختصاص حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله در اخوت و هم راز بودن
و سایر امور و در آن چند مطلب است اول اخوت است در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس

تو وارث منی و من وارث توام

که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله برادری قرار داد در میان صحابه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گریان بنزد آنحضرت آمد و گفت
یا رسول الله برادری قرار دادی در میان صحابه خود و مرا با کسی برادر نکردی حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که تو برادر منی در
دنیا و آخرت و ابن عبد البر در کتاب استیعاب از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلعم با علی علیه السلام گفت تو از
من بمنزله هرونی از موسی ع برادر منی و صاحب منی و ابو الطفیل روایت کرده است که چون عمر محتضر شد خلافت را شوری
قرار داد در میان علی ع و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد پس حضرت امیر علیه السلام بایشان گفت که شما را بخدا سوگند میدهم
که آیا در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسول صلعم برادری میان خود و او قرار داده باشد در وقتی که مسلمانان را با
یکدیگر برادر کرد گفتند نه پس ابن عبد البر گفته است که از وجوه بسیار روایت کرده اند که علی علیه السلام میگفت منم بنده خدا و برادر
رسول او منم و این سخن را بغیر از من کسی نگوید مگر بسیار دروغگوئی و مضمون این از جماعت متواتر است و ابن حنبل در مسند
روایت کرده است از جمعی از صحابه و این معانی را بهشت سند روایت کرده است و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه
از ابن عباس روایت کرده است و حاصل همه آنست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله برادر کرد هر یک از مهاجران
و انصار را با کسی که در سعادت یا شقاوت نظیر او بود چنانکه ابو بکر را با عمر و عثمان را با عبد الرحمن بن عوف و طلحه را
با زبیر و سلمان را با ابا ذر و همچنین سایر صحابه را برادر کرد با حضرت امیر ع را با کسی برادر نکرد حضرت امیر ع گریان شد
حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که من ترا از برای خود گذاشتم پس دست او را گرفت و بلند کرد و گفت علی از من است
و من از او یم و او از من بمنزله هرون است از موسی ع و مضامین این اخبار هر چند در آنکه آنحضرت ممتاز بود از میان
سایر صحابه بغیر حضرت رسول صلعم شبیه و نظیر نداشت که شایسته برادری او باشد و در مسند احمد بچند سند از جابر
انصاری روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله گفت دیدم که بر در بهشت نوشته بودند دو هزار سال
پیش از آنکه حق تعالی آسمانها را خلق کند که محمد رسول خداست و علی ع برادر رسول خداست دویم آنکه آنحضرت
صاحب اسرار خدا و رسول بود ابن شیرویه در فردوس الاخبار روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه وآله
گفت که صاحب سر من علی بن ابی طالب است و در صحیح ترمذی و مسند ابو یعلی و مناقب ابن مردویه و فضائل سمعانی
و سایر کتب از جابر روایت کرده اند که در روز فتح طایف حضرت رسول صلی الله علیه وآله با علی صلوات الله علیه
راز گفت و بسیار طول داد عمر با ابو بکر گفت که چه بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود و بروایت ترمذی که صاحب
جامع الاصول و صاحب مشکوة روایت کرده اند مردم گفتند راز او دور و دراز شد چون این سخن بحضرت
رسول صلعم رسید گفت من با او راز نگفتم خدا با او راز میگفت و ابن اثیر در نهایه نیز این حدیث را روایت کرده است

و ابن ابی الحدید

۶۲

و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است از ابن حنبل از مسند احمد و در مسند ابن حنبل و مناقب ابن مردویه و
سایر کتب خاصه و عامه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در حال احتضار فرمود که بخوانید از برای من
حبیب مرا و بروایت دیگر خلیل مرا ابو بکر را طلبیدند چون نظرش بر او افتاد رو از او پوشانید و باز گفت دوست
مرا طلبید عمر را طلبیدند او را که دید و باز گفت یار مرا طلبید عایشه گفت علی را بخواهید چون علی ع آمد او را در میان
جامه داخل کرد و او را در بر گرفت و با او راز میگفت تا جان از عالم انتقال نمود سیم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت
کرده اند که چون مهاجران بمدینه آمدند در دور مسجد خانه ها بنا کردند و درهای آنها را بسوی مسجد گشودند و بعضی در مسجد میخوابیدند
رسول خدا صلعم معاذ بن جبل را فرستاد و ندا کرد که رسول خدا امر میکند شما را که همه درها را ببندید و کسی در مسجد نخوابد بغیر در خانه علی ع
پس در این باب مردم سخنان گفتند چون آن سخنان بحضرت رسید خطبه خواند و گفت بخدا سوگند که من این
درها را نبستم و در خانه علی را نگشودم بلکه خدا مرا امر کرد که چنین کنم و او را اطاعت کردم و این مضمون را احمد بن حنبل
و ابو یعلی در مسند و صاحب خصایص علویه و سمعانی در فضایل و ابو نعیم در حلیه و دیگران از سی نفر از اکابر صحابه روایت کرده اند
و ابن ابی الحدید گفته است که احمد بن حنبل در مسند این مضمون را بسند بسیار روایت کرده است و ابن حجر نیز از احمد روایت کرده
و ابن اثیر در نهایه در لغت خوخه روایت کرده است که در حدیث روایت شده است که چون ندا کردند که بیرون
روید از مسجد همه کس بغیر از آل رسول صلعم و آل علی ع بیرون رفتیم از مسجد و رختهای خود را کشیدیم و بیرون بردیم و در این
زمان نیز علامت در خانه امیر المؤمنین علیه السلام که در مسجد مفتوح بود موجود است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی
و صاحب مشکوة از مسند احمد روایت کرده اند از ابن عباس که حضرت رسول صلعم امر کرد که درها را از مسجد ببندند مگر در خانه
علی علیه السلام و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
گفت که حلال نیست احدی را که در این مسجد جنب شود در این مسجد بغیر من و بغیر تو و این فضیلت مع اختصاص منقبتی است که فوق
آن متصور نیست چهارم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله خواست
که بتهای قریش را از بام کعبه بزیر آورد چنانچه احمد در مسند و ابو یعلی موصلی و صاحب تاریخ بغداد در [illegible] در فضایل و
خطیب خوارزمی در اربعین و نطنزی در خصایص و جماعت بسیار دیگر از جابر روایت کرده اند که گفت با رسول الله صلی الله
علیه وآله داخل کعبه شدیم کفار قریش سیصد و شصت بت بر دور کعبه گذاشته بودند که آنها اهل مکه بودند چون نظر حضرت
رسول صلعم بر آن افتاد فرمود که یا علی چنانچه تو بر دوش من بالا روی یا من بر دوش تو بالا روم که هبل را از بام کعبه
بیندازیم علی علیه السلام گفت بلکه تو بر دوش من بالا رو و حضرت امیر ع گفت چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله به

دوشش من نشست از برای ثقل رسالت و جلالت نبوت نتوانستم که آنحضرت را حرکت داد پس حضرت
تبسم فرمود و بزیر آمد و مرا بر دوش خود سوار کرد چون برخاست بحق آنخدائی که دانه را شکافته و خلایق را آفریده است
چنان بلند شدم که اگر میخواستم آسمان را میتوانستم گرفت پس هبل را گرفتم و بزیر افکندم و بعد از آن خود را
از بام کعبه بزیر افکندم و الی [?] نرسید و این کرامت از همه عظیم تر است و تا کسی در جلالت همدوش پیغمبر نباشد
پا بر دوش او نمیتواند گذاشت و در کتب مخالفان مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر گاه اراده
بر خواستن میکرد دست علی ع را میگرفت و هر گاه می نشست تکیه بر آنحضرت میکرد و در خصایص نطنزی روایت
کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه میکرد حضرت امیر علیه السلام میگفت رفع الله ذکرک یعنی خدا ذکر ترا
بلند کرداند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جواب میفرمود اعلی الله کعبک یعنی خدا پایهای ترا بر دوش من
بلند کرداند و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله غضب کرد بغیر علی ع کسی جرات نمیکرد که با آنحضرت سخن گوید
و از عایشه روایت کرده اند که گفت دیدم حضرت رسول ص علی ع را در بر گرفت و بوسید و گفت دو مرتبه پدرم فدای
تو ای یگانه شهید و چون علی ع حاضر شد میفرمود که کیست محبوب خدا و محبوب رسول او و این خبر را جزو اول
احمد [?] از عایشه روایت کرده است و سندهای بسیار در صحاح عامه و سایر کتب ایشان روایت کرده اند
که حضرت فرمود علی از منست و من از علی ام و ابن المغازلی از جابر بن [?] علی ع و ابن عبد البر در کتاب استیعاب
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال اول هجرت دختر خود فاطمه سیده زنان اهل جنت را بغیر
مریم دختر عمران تزویج نمود بعلی علیه السلام و با او گفت ترا تزویج نمودم بکسی که سید و بزرگ خلق است در دنیا و آخرت
و بدرستی که اسلام او پیش از همه صحابه بود و علمش از همه بیشتر است و حلمش از همه عظیم تر است اسماء بنت عمیس گفت دیدم
در وقتی که رسول خدا ص آن دو برگزیده خدا را بیکدیگر داد دعای بسیار از برای هر دو کرد و دیگری را در دعا با ایشان شریک
نکرد و از برای علی ع دعا میکرد بنحوی که از برای فاطمه ع دعا میکرد و ایضا روایت کرده است از مطلب بن عبد الله که رسول
خدا صلی الله علیه و آله خطاب کرد بگروه ثقیف در وقتی که نزد آنحضرت آمدند و گفت با مسلمان میشوید یا میفرستم بسوی
شما مردی را که از منست یا گفت مثل جان منست پس گردن شما را خواهد زد و فرزندان شما را اسیر خواهد کرد و
مالهای شما را خواهد گرفت عمر گفت بخدا سوگند که من آرزوی امارت نکردم مگر در آن روز و سینه خود را پیش میکردم
که شاید بگوید این است پس رو بعلی ع کرد و دستش را گرفت و دو مرتبه گفت او این است مولف گوید که آن [?]
چون [?] شنیده است از قسم دروغ بوده است زیرا که این سخن را موکد بیمین در جنگ خیبر و [?]

دیگر گفته است

دیگر گفته است و البته یکی با نزیاده دروغ خواهد بود چون شرم نداشته است پروا از این نداشته است که مردم از خوای حال
او دانند که او دروغ میگوید و او از همه کس حریص تر بوده بخلافت و اگر مرادش این بوده که اجتناب این امر را از خود بیند
این راست است اما بالیت در این مواطن نیز آرزو نکند و در جامع الاصول از صحیح نسائی و در مشکوة از صحیح ترمذی
روایت کرده اند که ابو بکر و عمر فاطمه علیها السلام را از حضرت رسول ص خواستگاری کردند و حضرت نداد و عذرها فرمود که او
کوچک است و علی ع او را خواستگاری کرد و با او داد و احادیث در باب اختصاص حضرت امیر بحضرت رسول صلی الله علیهما
زیاده از آن است که در این رساله احصا توان کرد و هر عاقلی که اندک بهره از انصاف داشته باشد میداند که هر گاه
پادشاه یا امیری شخصی از اقارب خود را پیوسته مورد عنایت خود گرداند و در همه احوال در جمیع خلق مبالغه در مدح
او کند البته او را بجای خلاف خود میکرده و این ادلست بر امارت و نیابت او از آنکه صریح بگوید که جانشین منست
خصوصا هر گاه این امور از کسی صادر شود که معلوم است که محبت او تابع محبت خداست و جمیع اینها مورد وحی [?]
بشریت نیست پس اینها اول دلایلند بر امامت و خلافت آنحضرت **فصل پنجم** در بیان آن است که بروایات
مستفیضه و اخبار صحیحه که عامه نیز بقبول نموده اند ثابت شده است که حق همیشه با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
و از او جدا نمیشود در مناقب خوارزمی از ابو لیلی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت بعد از من فتنه
خواهد بود چون آن فتنه ظاهر شود بر شما باد بملازمت علی بن ابی طالب علیه السلام که جدا کننده حق و باطل است و ابن عمر روایت
کرده است که حضرت رسول ص فرمود که هر که از علی ع مفارقت کند از من مفارقت کرده است و از ابو ایوب
انصاری روایت کرده است که حضرت رسول ص بعمار گفت که اگر ببینی که علی ع بوادی میرود و مردم بوادی دیگر میروند
تو با علی ع برو و مردم را بگذار که او ترا در ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمیبرد و از ابوذر روایت کرده
از ام سلمه که حضرت رسول ص گفت علی ع با حق است و حق با اوست از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند
و ایضا از عایشه روایت کرده است بعین مضمون و ابن ابی الحدید گفته است این حدیث نزد من ثابت است که حضرت
رسول ص فرمود که علی ع با حق است و حق با او میگردد هر جا که او گردد و محمد شهرستانی در جواب علامه حلی رحمه الله که در کشف الحق
استدلال باین حدیث کرده گفته است که بودن آنحضرت با حق و جدا نشدن او از حق امری است که کسی را در آن شکی
نیست که احتیاج باستدلال داشته باشد و ابن حجر در صواعق روایت کرده است از طریق ام سلمه که گفت شنیدم
از رسول خدا ص که میگفت علی ع با قرآن است و قرآن با علی است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ابن مردویه
نیز این مضمون را بطرق متعدده از ام سلمه و عایشه روایت کرده است و مولف کتاب فضایل الصحابه نیز از عایشه

نیز روایت کرده است و از فردوس الاخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که گفت خدا رحمت
کند علی را خداوندا حق را با او بگردان هر جا که او بگردد و کسی از سنی اهل فرقت بر انکار این مضمون ندارد و هر گاه بصحت
این احادیث ثابت شد امامت آنحضرت ثابت میشود بچند وجه اول آنکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و
دانستی که عصمت دلیل امامت است دویم آنکه دلالت بر افضلیت آنحضرت میکند و تفضیل مفضول قبیح است عقلا سیم
آنکه از احادیث متواتره و خطب مشهوره حضرت امیر المومنین علیه السلام که عامه و خاصه روایت کرده اند معلوم است که حضرت امیر المومنین
تصدیق خلافت خلفای ثلثه هرگز نمیکرد و همیشه ایشانرا نسبت بجور و ظلم میداد و از ستم ایشان شکایت میکرد و دیگر
ایشان بر خلاف آنحضرت باشند مخالف حق خواهند بود و ظالم و جابر و کافر خواهند بود و شکایت آنحضرت از ایشان
اگرچه احتیاج باثبات ندارد اما چند حدیث از صحاح ایشان ایراد مینمایم صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم
و ترمذی و نسائی و سنن ابو داود روایت کرده است از مالک بن اوس که علی علیه السلام و عباس آمدند نزد عمر و طلب
میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله میکردند پس عمر بایشان گفت که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا رفت ابوبکر گفت
من والی رسول خدایم پس آمدید تو طلب میراث پسر برادرت میکردی و این طلب میراث زنش از پدرش میکرد پس
ابوبکر گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند صدقه است پس شما او را
دروغگو و گناهکار و مکار و خیانت کننده دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس چون ابوبکر
مرد گفتم من والی رسول خدایم و والی ابوبکرم پس شما مرا دروغگو و گناهکار و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که من راست
گو و نیکوکار و تابع حقم پس من خلافت را متصرف شدم الحال هر دو متفق شده اید و میگوئید که میراث را بما بده
پس از این حدیث که در پنج صحاح ایشان وارد شده است باعتراف امام ایشان معلوم میشود که حضرت امیر علیه السلام و عباس این صحیح ازهم
دو منافق را کذاب و غدار و مکار و گناهکار میدانستند پس چگونه راضی بامامت و بیعت ایشان شده باشند و ایضا
شنیده که ایشان در باب خلافت ابوبکر در نظر مردم جلوه داده اند اجماع بر امامت او نشد و هرگاه امیر المومنین علیه السلام و عباس
در آن داخل نباشند کی اجماع متحقق شده است چنانکه صاحب جامع الاصول روایت کرده است از صحیح مسلم و بخاری که
عایشه گفت فاطمه دختر رسول خدا و عباس آمدند نزد ابوبکر و طلب میراث خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله میکردند و طلب فدک
میکردند و حصه خود را از خیبر ابوبکر گفت که من از رسول خدا شنیدم که گفت از ما میراث نمیماند آنچه میگذاریم صدقه است و آل محمد
از این مال میخورند و کاری که پیغمبر میکرده است من تغییر آن نمیکنم چون حاصل صدقه مدینه آمد عمر آنرا بعلی و عباس داد و علی
متصرف شد و حاصل خیبر و فدک را عمر ضبط کرد و بایشان نداد و گفته اند در روایت دیگر وارد شده است که فاطمه صلوات الله علیها

آزرده

آزرده شد و هجرت کرد از ابوبکر و با او سخن نگفت تا از دنیا مفارقت نمود و حضرت امیر علیه السلام او را در شب دفن کرد و ابوبکر را
از نماز او خبر نکرد پس عایشه گفت علی علیه السلام رو شناس در میان مردم داشت تا فاطمه علیها السلام در حیات بود و چون فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت
نمود روی مردم از او برگشت و رعایت او نمیکردند و حضرت فاطمه بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شش ماه زنده بود پس زهری — برگردید
از راوی پرسید که پس علی علیه السلام شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد گفت نه والله نه او و نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه با ابوبکر بیعت
نکردند تا علی علیه السلام بیعت کرد چون علی علیه السلام دید که روی مردم از او گردیده بضرورت میل کرد بصلح با ابوبکر پس پیغام کرد ابوبکر را
که بیا بسوی ما و کسی را با خود میاور از برای آنکه عمر را با خود بیاورد و چون شد تا ابوبکر را میدانست پس عمر با ابوبکر گفت
تنها بنزد ایشان مرو ابوبکر گفت بخدا سوگند که تنها میروم با من چه میتوانند کرد پس آمد بخانه علی علیه السلام و جمیع بنی هاشم
در آنجا مجتمع بودند پس حضرت امیر علیه السلام برخاست و خطبه خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حقوق خود را بیان کرد تا آنکه ابوبکر
سنگین دل بگریه افتاد و حضرت علیه السلام ساکت شد و ابوبکر برخاست و خطبه خواند و عذر نا موجه خود را در باب فدک ذکر کرد
و بعد از نماز ظهر حضرت امیر علیه السلام بضرورت بیعت کرد پس عاقل که در این حدیث تامل کند میداند که باعتراف خود در مدت
شش ماه اجماعی بر خلافت ابوبکر نه طوعا و نه جبرا منعقد نشد و تصرفات ایشان در این مدت در فروج و اموال و ادیان
مسلمانان محض جبر و غصب و خطا بود و آنکه در آخر مصالحه شده باشد بعد خراب البصره از محض خوف و قلت اعوان
و کثرت اعادی بود و اجماع و بیعت جبری در حق پادشاه جابر و ظالم دفع ظاهری متحقق میشود و تتمه این سخن است و آنرا
در مطاعن مذکور خواهد شد و احمد بن اعثم کوفی که از معتبرترین مورخین و محدثین عامه است در تاریخ خود نقل کرده است
که معاویه علیه اللعنه بسلمان نامه نوشت که مضمونش این است اما بعد حسد ده جزو است نه جزو آن در تو است و یک جزو در
سایر مردم زیرا که امور این امت بر نگشت باحدی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر آنکه حسد بردی بر او و قصد کردی بر او و دیدیم
این را از تو و از نظر خشم آلود تو و سخنان ناهموار تو و آههای بلند تو و امتناع کردن بیعت از خلفا تا آنکه کشیدند
بسوی بیعت مانند شتری که مهارش را کشیده باشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت تا آخر نامه بیشوم او پس حضرت
امیر علیه السلام در جواب او نوشت که آمد بنزد من نامه تو و در آنجا نوشته بودی حسد مرا بر خلفا و امتناع مرا از بیعت ایشان
و انکار کردن من خلافت ایشانرا من عذر نمیخواهم از این امور نه بسوی تو و نه بسوی غیر تو زیرا که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از دنیا رفت امت اختلاف کردند قریش گفتند میباید امیر از ما باشد و انصار گفتند میباید امیر از ما باشد
پس قریش گفتند محمد صلی الله علیه و آله از ماست ما سزاوارتریم بخلافت از شما پس انصار ولایت و سلطنت را بقریش گذاشتند
بسبب قرابت محمد صلی الله علیه و آله پس ما که اهل بیت آنحضرتیم احقیم باین امر از غیر ما و چون مردم با ابوبکر بیعت کردند پدر تو

ابو سفیان نیز در من آمد و گفت تو احقی باین امر از غیر تو دست بیار تا بیعت کنم ترا و هرکه مخالفت تو کند و اگر خواهی پر سازم مدینه را
از سواران و پیادگان بر سبیل توفیق فردین قبول نکردم از ترس آنکه افتراق در میان اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی الحدید از
کلبی روایت کرده است که چون علی علیه السلام خواست بجانب بصره رود خطبه خواند و بعد از حمد و ثنا و صلوات گفت بدرستی
که چون حق تعالی پیغمبر خود را بعالم بقا برد قریش امر خلافت را از ما گرفتند متصرف شدند و ما را منع کردند از حقی که ما سزاوارتر
بودیم بآن از همه مردم پس دانستیم که صبر کردن بر این ظلم بهتر است از آنکه کار مسلمانان را پراکنده کنیم و خونهای مسلمانان را
بریزیم و مردم نو مسلمان بودند و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته بود و باندک ضعفی فاسد میشد و
باندک تاملی متغیر میشد پس کودنی متوجه امر خلافت شدند که نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند و بعد از جهان رفتند
و انگاه طلحه و زبیر روایت کرده است که حضرت امیر میگفت خداوندا تو جزا ده قریش را که حق مرا از من منع کردند
و غصب کردند امر مرا و برون ... دیگر فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر قریش بدرستی که ایشان قطع کردند رحم مرا و غصب
کردند حق مرا و اجماع کردند بر منازعت من امری که من اهل آن بودم و اولی بودم بآن از ایشان و هرگاه امیر مؤمنین علیه السلام
این شکایتها از ایشان کند معلوم است که ایشان را دوست نداشته و ایشان او را دوست نداشته اند و از ایشان
متاذی شده بود و صاحب مشکوة از صحاح ایشان نقل کرده است که دوست ندارد آنحضرت را مگر مؤمن و دشمن
نمیدارد او را مگر منافق و در صحیح ترمذی از ابو سعید روایت کرده است که منافقان را می شناختیم ببغض علی علیه السلام و در
استیعاب نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت هرکه علی علیه السلام را دوست دارد مرا دوست داشته است و هرکه
علی علیه السلام را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هرکه ایذا کند علی علیه السلام را مرا ایذا کرده است و هرکه مرا ایذا کند خدا را ایذا کرده است
و حق تعالی میفرماید إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ
و کسی که خدا او را در دنیا و آخرت لعنت کرده باشد و در عذاب الیم خدا باشد مستحق امامت و خلافت نیست

فصل ششم در بیان افضلیت آنحضرت است بر سایر صحابه زیاده بر آنچه سابق مذکور شد باقرار مخالفان ابن ابی الحدید
که از اعاظم علمای مخالفان است گفته است قول بتفضیل امیر المؤمنین علیه السلام قولیست قدیم بسیاری از صحابه و تابعین
قایل بآن بوده اند از جمله صحابه عمار و مقداد و ابوذر و سلمان و جابر بن عبد الله و ابی بن کعب و حذیفه و بریده و ابو ایوب
و سهل بن حنیف و ابو الهیثم بن التیهان و خزیمة بن ثابت و ابو الطفیل و عبد الرحمن بن عبد المطلب و بنی المطلب
و بنی هاشم و بنی عبد المطلب که قاید و زمره اول قایل بوده و بعد از آن برگشت و از بنی امیه جمعی قایل بوده اند از آن جمله
خالد بن سعید بن العاص و عمر بن عبد العزیز و ثعلبی که از اعاظم مفسران ایشان است نقل کرده که این آیه در مصحف ابن مسعود

که از جمله

که از جملهٔ ... یک آیت چنین بود إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ و ابن حجر
ناصبی در صواعق محرقه از فخر رازی روایت کرده است که اهل بیت رسول صلعم در پنج چیز با آنحضرت مساویند در سلام که
علیکم حق تعالی فرموده است السلام علیک ایها النبی و فرموده سلام علی آل یس و در صلوات بر ایشان در تشهد و در طهارت
که فرموده طه یعنی یا طاهر و فرموده و یطهرکم تطهیرا و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده فاتبعونی یحببکم الله
47 و فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و ابن ابی الحدید گفته است اما فضایل آنحضرت از کثرت
و شهرت بجائی رسیده که با وجود آن متعرض ذکر و بیان شدن سماجت است و بعد از آن گفته که چگویم در شأن مردی که
اعدایش اقرار بفضایل او کرده اند و دشمنانش انکار و کتمان فضایلش نتوانستند کردن معلوم است که بنی امیه
با آنکه مالک شرق و غرب شدند و نهایت سعی و جهد در اطفای نور او نمودند و احادیث بسیار در مثالب و معایب
کردند و او وضع کردند و بر منابر سب و لعن او کردند و مادحان و شیعیانش را حبس و قتل و نهب نمودند و مردم را
از روایت حدیثی که دلالت بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند تا حدی که بر مردم حرام کردند که نام او بر زبان جاری کردند
و هرچند ایشان در این امر اهتمام و سعی بیشتر کردند نام او بلندتر و قدرش رفیعتر شد مانند مشک که هرچند آنرا پنهان کنند
بویش مخفی نماند و مثل آفتاب که بکف دست پوشیده نشود و بر مثال روز روشن که اگر یک چشم او را نبیند چندین چشم
دیگر او را ببیند و چگویم در شأن کسی که همه فضایلش باو منسوب و سلسلهٔ جمیع کمالات باو منتهی میگردد و سرکرده همه فضیلتها
و سرچشمه تمام کرمها و معدن جمیع فضایل او بوده و گوی سبقت از میدان همه مکارم او ربوده و بعد از او هرکس فضیلتی از
فضیلت داشته از او داشته است و هرکه بهرهٔ از کمال یافته از او یافته پوشیده نیست که اشرف علوم معرفت الهی
و علم خداشناسی است و هرکه خدا را شناخته از او شناخته است لوای معرفت در ساحت هدایت از جانب او افراخته و
راه خدا بشمع کلام او روشن گشته و دست تعلیم او لوای علم در دلهای علما برافراشته معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظر
و عقل در این باب و فن استاد مردم اند شاگردان اویند و اشاعره نیز شاگرد شاگردان اویند این گروه و پیروان ایشان
این سر گویند زیرا که استاد ایشان ابو الحسن اشعری و او شاگرد ابو علی جبایی است که یکی از مشایخ معتزله است و استاد معتزله
واصل بن عطا است و او شاگرد ابو هاشم عبد الله بن محمد بن حنفیه است و او شاگرد پدرش و او شاگرد پدرش امیر المؤمنین
صلوات الله علیه است و اما امامیه و زیدیه انتساب ایشان بآنحضرت ظاهر است و از جملهٔ علوم علم تفسیر قرآن است که تمامی آن
از او ماخوذ است و ابن عباس که استاد مفسرین است و اکثر این علوم از او ماخوذ است شاگرد او است و از او پرسیدند که علم
تو با علم پسر عمت چون است گفت مثل قطرهٔ باران بدریای محیط و از جملهٔ علوم علم طریقت و حقیقت و احوال تصوفست

و معلوم است که ارباب این فن در اکثر بلاد اسلام منتهی باو میشوند و شبلی و جنید و سری و ابویزید بسطامی و معروف
کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت در وغ فخر میکنند و خرقه که شعار ایشانست بسند متصل باصحاب خود
بآنحضرت میرسد و از جمله علوم علم صرف و نحو است و همه کس میداند که اختراع این علم را او کرده است و ابو الاسود
دئلی استاد این علم بتعلیم او تدوین این علم کرده است و اصول و قواعد او را او بیان فرموده و از آنجمله آنست که اقسام
کلام اسم و فعل و حرفست و کلام منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم و فاعل
مرفوعست و مفعول منصوبست و مضاف الیه مجرورست و همین قوانین نزدیکست که معجزه باشد و اگر
ملاحظه فضایل نفسانی و خصایص او نمائی میدانی که رایت جلالتش در رفعت بجائی رسیده و مشارق عرش
از کدام مشرق دمیده اما شجاعتش شیئی است که ذکرش بر زبان مردم بوده و نام آنکه کار ابرار بابها فرموده و
مقاماتش در حروب مشهور و حروبش تا قیامت معروف و مذکورست او شجاعی که هرگز نگریخته و از هیچ لشکری
نترسیده و هرگز خصمی برابرش نایستاده که از او نجات یافته باشد و هرگز ضربتی نزد که محتاج بضرب دیگر باشد شجاعی
که او می کشت خویش افتخار میکردند باینکه کشته اوست چنانچه میدانی که آنحضرت عمرو بن عبدود را کشت خواهر عمرو
در مرثیه او شعری چند گفت که مضمونش این است اگر کشنده عمرو دیگری میبود تا زنده بودم براو میگریستم اما چون
قاتلش یگانه است در شجاعت عز و کرامت سرافرازیست او را عاری نیست و کشنده او آنکه نجیب و پدرش
پادشاه مکه بود و شبی عبدالله در برابرش ایستاده بهیبت آن افتخار مینمود روزی معاویه بدبخت بر تخت خوابیده بود
بیدار شد دید که عبدالله بن زبیر در زیر پایش ایستاده عبدالله از روی مزاح باو گفت ای امیر اگر بخواهم ترا میتوانم
یعنی بکشم معویه گفت دعوای شجاعت میکنی عبدالله گفت انکار شجاعت من میتوانی کرد من در صف قتال
برابر علی بن ابیطالب ایستاده ام معویه گفت اگر با تو مبارزت میکرد ترا و پدرت را بدست چپ خود کشته بود و دست راستش
بیکار مانده طلب دیگری مینمود مجملا اینکه هر شجاعی که در مشرق و مغرب هست او را اسلم میدانند و بنام او مثل
میزنند اما قوت و زورش ضرب المثل است در همه آفاق و هیچکس بقوت او نبوده است باتفاق در خیبر را بیکدست
از جا کند و چندین کس نتوانستند حرکتش دهند و سنگ عظیمی را از سر چاه برگرفت که تمام لشکر از حرکتش عاجز بودند
و اما سخاوت و جودش از آن مشهورترست که بیان کنم روزها روزه میگرفت و شبها گرسنگی میگذرانید و قوت
خود را به گرسنگان میداد و سوره هل اتی باین سبب نازل شد و آیه کریمه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار
سرا و علانیة در شان او آمده است مروتست که بجای کشنده خود از جهت مدت شربت آب میکشید آنقدر که دست

حق پرستش مجرد است و اجرتش را تصدق میکرد و خود از گرسنگی سنگ بر شکم مبارک می بست و گفته اند که آنحضرت را
اسبی نامش بیش نبود درستی و جه کهدی نبود که خدا خواسته و پسندیده و هرگز باین سبب ننگ حتی اکثر منافقی از خدمت آنحضرت
روگردان شد و نزد معویه رفت که دشمن ترین مردم بود نسبت بآنحضرت و نهایت سعی در هتک و منقصت او
مینمود و گفت از پیش بخیل ترین مردم آمده ام معویه گفت وای بر تو او را بخیل میگوئی و حال آنکه اگر خانه از طلا و خانه از کاه
داشته باشد طلا را پیشتر تصدق میدهد تا هیچ از آن باقی نماند او است که خانهای اموال را تصدق میکند تا اینکه جاروب
نموده بر جایش نماز میگذارد او است که بالهای دنیا خطاب میکرد و میگفت دیگری را فریب دهید که من شما را طلاق
گفته ام که هرگز رجوع ندارد و با اینکه تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت و اما حلم و عفو او
حلیم ترین و عفو کننده ترین مردم بود از کسی که با او بدی میکرد و صحت این قول معلوم است و آنچه کرد با اعدای عدو خود مروان
ابن الحکم و عبدالله بن الزبیر و سعید بن العاص که در جنگ جمل بر ایشان مسلط شد و بعد از آنکه همه اسیر او شدند همه را رها کرد
و متعرض ایشان نشد و تلافی ننمود با آنکه عبدالله بن زبیر در میان مردم او را دشنام میداد و بلفظ لئیم و احمق نام میبرد
و شفقت کرد او را اسیر کرد سرداد و گفت برو تا ترا نبینم و بیش از این نگفت و آنچه با عایشه کرد چون بعد از ظفر یافتن باین
محاربه زد شفقت باو فرمود و اهل بصره شمشیر بر او و بر اولادش کشیدند تا سزاوار لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از
ایشان برداشت و امان داد و اموال و اولاد ایشان را گذاشت غارت نکنند و آنچه در جنگ صفین با معاویه کرد که اول
لشکر معویه سر آب را گرفته بودند آنحضرت را از آب منع کردند بعد از آن حضرت آب را از تصرف ایشان گرفت و اصحاب ترا
خواستند بجزای آنکه ایشان کردند آب را از ایشان منع نمایند تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ نباشد فرمود که
و اللّه آنچه ایشان کردند من نمیکنم و شمشیر تیز منع است از این و فرمود طرفی از آب را گشودند که آنها آب بر دارند و اما جهاد
در راه خدا معلوم است دوست و دشمن را که او سید مجاهدین است بلکه جهاد مخصوص اوست و همچنین دیگری را سوای او جهادی نیست
در این باب اطناب نباید است دیده که جهاد آنحضرت از امور ضروریه متواتره است و اما فصاحت آنحضرت امام فصحا و
سید بلغا است و خطبا و بلغا کلام او را گفته اند که دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق کسی از خدمت آنحضرت پیش معویه
رفت و گفت وای بر تو او را عاجز میگوئی و اللّه که راه فصاحت و بلاغت را بغیر او کسی نگشوده و قانون سخن و بیان را
سوای او کسی تعلیم ننموده و اما حسن خلق و شگفته روئی او ضرب المثل است تا حدیکه اعدایش او را باین عیب کردند و عمرو بن
عاص میگفت او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمرو این قول را از قول عمر برداشته که او برای عذر ما انکه خلافت را بآنحضرت نداد
گفت بازیگرست و صعصعة بن صوحان و دیگر شیعیان در وصف او گفتند در میان ما که بود مثل یکی از ما بود با هیبت که نمیتوانستیم

می آمد و هرچه میگفتم می شنید و هرجا میگفتم می رفت و با این حال از او چیزی ندیدیم مانند بالیدن به بزرگی که با شمشیر برهنه
بر سرش ایستاده باشد و خواهد که گردنش را بزند روزی معویه بقیس بن سعد گفت خدا رحمت کند ابو الحسن را که لب خندان
و شگفته و خوش طبع بود قیس گفت چنین بود و رسول خدا هم با صحابه خندان و خوش طبع بود ای معویه تو بظاهر چنین
نمودی که مدح او میکنی اما قصد ذمش کردی و اینکه او با آن شگفتگی و خنده هیبتش از همه کس بیشتر بود و آن هیبت تقوی
بود که او داشت نه مثل هیبتی که اراذل و لئام شام از تو دارند و تا امروز آثار او در میان دوستان و اولیای او مانده است ان
و همچنین درشتی و ناخوشی و بدخوئی در میان منافقان او مانده است و اما زهد او در دنیا بمرتبه رسیده که همه زهاد دعوی اخلاص او
دارند هرگز طعام را سیر نخورد و مأکول و ملبوس او از همه کس درشت تر بود نان ریزه‌های خشک را میخورد و سر انبان نان را
مهر میکرد که مبادا فرزندان او از روی مهربانی زیت یا روغن بآن بیالایند و جامه را پینه میکرد و گاه بپاره پوست و گاه
بلیف خرما و پیراهنش که با آن نماز میکرد بسیار درشت بود و اگر آستینش دراز بود زیادتی را میبرید و آنقدر میپوشید که ریشه ریشه میشد
دستش بیرون میریخت تا وقتی که تمام شود و کم بود که نان خورش با نان ضم کند و اگر گاهی میکرد سرکه یا نمک بود و اگر ترقی میکرد
سبزی بود و اگر از این هم ترقی میکرد اندکی شیر شتر میخورد و گوشت نمیخورد مگر گاهی و میگفت شکم خود را مقبره حیوانات
مکنید و با این حال قوت و زورش از همه کس بیشتر بود و همه بلاد اسلام سوای شام که در دست معویه بود اموال پیش او می آمد و همه را
به مردم قسمت میکرد و اما عبادت و تا عبد الناس بود نمازش از همه کس بیشتر بود و روزه‌اش از همه کس فزونتر بود و مردم از
او نماز شب و ملازمت اوراد و ادای نوافل آموختند و شیعه یقین در راه دین از محافظت او فرا گرفتند چه توان کرد در حالات
کسی که یک شمه از آن این است که در لیلة الهریر در صفین بین الصفین نطعی برایش گسترده بودند و بر آن نماز میکرد
و تیر از راست و چپ او میگذشت و در پیش او بر زمین می آمد و هیچ پروا نمیکرد تا از ورد خود فارغ شد و پیشانی
نورانیش از طول سجود مثل پای شتر پینه بسته بود و اگر مناجات و دعوات او را تأمل کنی و از آن تعظیم و اجلال الهی
که در آنها فرموده و تواضع و تذلل و خضوع که نموده ملاحظه نمائی توانی دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل
بیرون آمده و به کدام زبان جاری گردیده و از علی بن الحسین علیهم السلام که عبادتش بنهایت رسیده بود پرسیدند که عبادت
تو با عبادت جدت چون است گفت عبادت من با عبادت جدم مثل عبادت جدم با عبادت حضرت رسالت پناه بود و اما قرائت
قرآن او در این باب مرجع همه بود و همه متفق اند بر اینکه در زمان حضرت رسول ص تمام قرآن را کسی غیر از او و بعضی نسبت
و در حفظ نداشت و بعد از آن حضرت اول کسی که قرآن را جمع کرد و نوشت او بود و اگر رجوع بکتب قرائت کنی دانی که
استناد قرائت همه مشهوران باو است و قرائت همه منتهی باو است و همه پناه باو میجویند و اما رای و تدبیر

رای

69

رایش از همه صواب تر و تدبیرش از همه صحیح تر بود و در همه امور هر یک از منافقین و امرا رجوع باو میشودند عمر را او از
هلاک نگاهداشت و عقل را مخالف امراء در آن هیچ گذاشت و اگر اطاعت رای او میکردند خود را از آن ورطه
بیرون میبردند و اکثر دشمنانش گفتند که او صاحب رای نبود سببش آن بود که او موافقت شریعت مینمود و خلاف حکم
دین نمیفرمود چنانکه خود گفته اند که اگر نه رعایت تقوی بود من از همه زیرک تر بودمی منافقین دیگر برای خود هر چه را اصلاح
میدانستند عمل میکردند خواه موافق شرع بود و خواه نبود و ظاهر است که کسی که در اکثر امور رعایت حکم دین کند
بنابرآنش یا نظام امر از کسی بیشتر است که پروای دین نداشته باشد اما سیاست و حکومت در عالم اعلی سیاستش نهایت
بود در رعایت خویشان خود نمینمود تا بدیگران چه رسد و این معلوم است از آنکه با برادر خود عقیل و امثال او کرد
و آنچه بیان نمودیم خصایص بشریت و واضح شد که در همه آنها او بر همه مقدم و امام همه عالم است چه توان گفت
از وصف کسی که کفار و دشمنان با تکذیب نبوت و عداوت ملت او را دوست میداشتند و پادشاهان بلاد کفر صورتش را
در معبد خود میکشیدند و جمعی از ملوک ترک و آل بویه بجهت تیمن و تبرک صورت آن حضرت را بر شمشیرهای خود از جهت ظفر و نصرت
نگاشته و با خود میداشتند و چگونه در شان مردی که همه کس میخواهد که او منسوب باو باشد حتی مردانگی و جوانمردی
که مردان عالم او را ستوده و بزرگ خود میدانند و خود را منسوب باو میگردانند تا حدی که در روز احد از آسمان ندا شنیدند
او در حضور حضرت رسول ص شنیدند که ملائکه ندا میگفتند که لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و
چگونه در شان کسی که پدرش ابوطالب را سید بطحا و شیخ قریش و رئیس مکه گفته اند کسی که فقیر که با پریشانی بزرگ
باشد و ابوطالب با کمال فقر بزرگ بود و او متکفل حفظ و تربیت حضرت رسول ص بود از اول صغر تا ایام کبر و
آن حضرت را از مشرکان و کفار محافظت و حمایت مینمود تا او در حیات بود آن حضرت از وطن خود محتاج بهجرت و اختیار
غربت نشده و بعد از رفتن او از دنیا حق تعالی امر فرمود که از مکه بیرون رود که دیگر ترا در اینجا ناصر و یاوری نمانده و آن حضرت با
پدری با این رفعت و شان پسر عمش خاتم النبیین و سید الاولین و الآخرین است و برادرش جعفر طیار با ملائکه اجناد
و زوجه‌اش سیدة نساء عالمیان و پسرانش سید شباب اهل الجنان پدرانش پدران رسول از آدم و مادرش مادرانش
خیر خلق الله گوشت و خونش بگوشت و خون او مقرون و نور روحش با نور او متصل و منضم از خلق آدم تا عبد المطلب
و بعد از عبد المطلب در صلب عبدالله و ابوطالب از هم جدا شدند و در سید عالم بهم رسیدند اول منزلی که نادی
و چگونه در شان کسی که بر همه مردم در هدایت سبقت نموده و بخدا ایمان آورده و وقتی که همه کس مشغول عبادت احجار
بودند و هیچ کس با او در توحید الهی سبقت نداشته بغیر رسول خدا ص که رتبت سبقت در عالم انوار است اکثر اهل حدیث برآنند

بهش

که او از همه کس پیشتر متابعت پیغمبر کرده و با او ایمان آورده و خلاف این حکم آنها کرده اند کی و شک در این نموده و کرده کس با یکی و آن خودم
حضرت فرموده انا الصدیق الاکبر و انا الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت بود نمودم
قبل صلواتهم و هرکس که تتبع احادیث نماید از کثرت شهرت یقین داند و آنچه ما در این مقام ذکر کردیم اندکیست از فضایل
آنجناب و اگر شرح مناقب او بتفصیل کنیم محتاج بنوشتن کتب بسیار بزرگ غیر این کتاب شویم تا آنجا ترجمه بعضی از کلام ابن ابی الحدید
بوده که و اگر چه علمای ما اضعاف اینها ذکر کرده اند ما از کلام او ایراد نمودیم که بر مخالفان حجت تمام شده و ثابت شود بر
مناقب آنست که دشمنان بآن شهادت دهند زیرا که این گمراه با این احتمالی که در ذکر مناقب آن ولی خدا نموده
با آن مناقب جاهل چند را با او در خلافت مقدم داشته اند و عداوت از این بالاتر نباشد و از همه غریب تر آنست
که با آنکه خود اقرار میکند که او احق و اولی بود بخلافت میگوید خود متوجه خلافت نشد و مردم را در جهالت و ضلالت گذاشت
و ترک دنیا کرد با آنکه خود نقل کرده است شکایتها را که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از ایشان میکرد که
غصب حق من کردند و بر من ستم کردند و قطع رحم من کردند اگر خود با ایشان گذاشته بود و خلافت ایشان بحق بود چرا
چنین بزرگواری عاقل عالم خود میشد و این افترا را در حق ایشان میگفت و ایضا خلافت خدا و امامت کبری که تالی
رتبه نبوتست که منصب دنیویست یا حطام دنیای فانیست که کسی دست از آن بردارد و بدیگری که اهلیت آن
نداشته باشد بگذارد پس بر هر عاقل مانند آفتاب روشن و واضح است که هرگاه کسی با این جهات و مناقب
و کمالات در میان امت باشد دیگری که بهره از اینها نداشته باشد خلافت را متصرف شود اگر خدا
و رسول ص او را خلیفه کرده اند بآن ثابت داده که خلافت را بجز کسی تفویض ننمایند و مردی با آن کمالات را رعیت
او گردانند که باید اطاعت او کنند و اگر مردم کرده اند معلوم است که بنای کار را بر عصبیت جاهلیت گذاشته اند و از روی
تعصب و عناد دست از خلیفه حق برداشته اند و اطاعت امام خود را اخذ حق خود نکرده اند و منافقان و مخالفان بر او
غالب شدند چنانکه قوم حضرت موسی ع هارون را ضعیف کردند و اطاعت عجل سامری نمودند سیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون

فصل هفتم

در بیان قلیلی از اخبار که مخالفان در کتب معتبره خود ایراد نموده اند و اکثر
نقل صریح است در امامت و ایشان تغافل و تجاهل از آنها نموده اند و چون ذکر همه مناسب این رساله نیست از بسیار
باندک اکتفا مینمایم ثعلبی که از مشاهیر مفسران عامه است روایت کرده است از ابو الحمراء خادم حضرت رسول ص
که حضرت فرمود در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله
ایدته بعلی و نصرته به و ایضا از جابر روایت کرده است که حضرت رسول ص بعلی ع گفت که مردم از درختهای

مختلفند

مختلفند و من و تو از یک درختیم و صاحب مشکوة از مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول ص
با علی علیه السلام گفت در تو مثلی و شباهتی با عیسی علیه السلام است یهود او را دشمن داشتند بحدی که مادرش را بهتان زدند
و نصاری او را دوست داشتند تا آنکه منزلتی از برای او اثبات کردند که او را اهل آن نبود یعنی او را خدا یا پسر خدا گفتند
پس حضرت امیر ع فرمود که دو کس در حق من هلاک میشوند دوستی که افراط میکند در دوستی من و دشمنی که بر من بهتان میزند
و ایضا از مسند از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که هرکه علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است
و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که حضرت امیرالمؤمنین ع هرگاه در مقام مفاخرت درآید و خواهد فضایل
و مناقب خود را بشمارد با آن مرتبه فصاحت که خدا باو عطا فرموده و او را مخصوص بآن گردانیده و جمیع فصحای عرب
او را استادی و سعادت کننده نتوانند رسید بعشری از آنچه حضرت رسول صادق الوعد در شان او گفته است
و مراد من اخبار مشهوره نیست که امامیه در امامت او استدلال میکنند مانند خبر غدیر و منزلت و قصه برائت و خبر
راز گفتن و قصه خیبر و خبر تبلیغ رسالت در ابتدای امر که عشیره خود را در مکه جمع کرد و گفت هرکه اول بمن ایمان آورد
خلیفه اول نیست و اول کسی که بعلی علیه السلام ایمان آورد و امثال اینها از اخبار مشهوره بلکه مراد من اخبار خاصه چند است
که ائمه و پیشوایان حدیث در شان او روایت کرده اند و اندک بسیار قلیلی از آنها را در حق دیگری روایت نکرده اند و من
اندکی از آنها را نقل میکنم که روایت کرده اند آنها را علمای حدیث که در حق آنحضرت متهم نیستند که شیعه باشند و اکثر ایشان
بعضی از صحابه را بر او تفضیل میدهند زیرا که در روایتی که ایشان کنند نفس آن مطلبی میگردد و مثل روایت دیگران نیست
پس بیست و چهار حدیث روایت کرده اند و ما در این رساله بعضی را ایراد مینمائیم اول آنست که حافظ ابو نعیم در
حلیة الاولیا و احمد بن حنبل در مسند روایت کرده اند که حضرت رسول ص با علی بن ابی طالب علیه السلام گفت یا علی بدرستیکه
که خدا ترا زینت ساخته است بزینتی که زینت نکرده است بندگان را بزینتی که محبوبتر باشد بسوی او از آن و آن زینت
ابرار و نیکوکاران است نزد خدا و آن زهد در دنیاست گردانیده است ترا که چیزی از دنیا کم نکنی و دنیا چیزی از تو کم نکند
و بخشیده است بتو محبت مساکین را پس گردانیده است ترا که راضی شوی که ایشان اتباع تو باشند و ایشان راضی اند که تو امام ایشان باشی
و ابن حنبل اینرا زیاد کرده است پس خوشحال کسی که ترا دوست دارد و تصدیق تو کند و وای بر کسی که ترا دشمن دارد
و تکذیب تو کند دوم از مسند احمد حدیث ثقیف را که سابقا مذکور شد نقل کرده است که حضرت رسول ص بکرده ثقیف
گفت که مسلمان میشوید یا میفرستم بسوی شما مردی را که از منست یا گفت عدیل نفس منست و آرزوی عمر را نقل کرده است چنانچه
گذشت و گفته است با آنکه احمد در کتاب فضایل علی ع نقل کرده است که مردی را میفرستم که بمنزله جان منست ابو ذر گفت

فلا تجالت من در حجره خود بودم دیدم که عمر آمد دست بر پشت من گذاشت گر بر دوست گفت ای ابا قاسم چرا از من پرسید که کدام

کمان داری که اراده کرده گفتم به انجام آن راستی خواهم که قول او را بپذیرند حضرت علی جل جلاله علیه السلم **سیم** حافظ ابو نعیم در حلیه از ابو

هریره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که بدرستی که خدا عهد کرده در باب علی علیه السلم بسوی من عهدی پس گفتم ای

پروردگارا بیان کن از برای من گفت بشنو بدرستی که علی علم هدایت و امام اولیای منست و نور کسیست که اطاعت

من کند و اوست کلمه که لازم گردانیده ام بر متقیان اشاره است بآیه کریمه و الزمهم کلمة التقوی هر که او را دوست دارد

محقق مرا دوست داشته و هر که طاعت او کند بتحقیق مرا اطاعت کرده پس بشارت ده او را باین پس گفتم پروردگارا او را

بشارت دادم گفت من بنده خدایم و در قبضه قدرت اویم اگر مرا عذاب کند بگناهان منست و بهیچ ستم نکرده است و

اگر تمام کند آنچه مرا بآن وعده داده است پس او سزاوار ترست باینکه چنین کند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت من دعا کردم از برای

او و گفتم خداوندا دلش را جلا بده و بهار او را ایمان بگردان خدا فرمود که کردم آنرا و او را مخصوص گردانیده ام به بلیه و امتحانی

که احدی از دوستان خود را بآن امتحان نکرده ام گفتم پروردگارا او برادر و مصاحب منست فرمود که در علم من گذشته است

که او مبتلا و ممتحن است و مردم را باو امتحان خواهیم کرد و ایضا حافظ ابو نعیم دیگر از انس روایت کرده است که حضرت فرمود

بدرستی که پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی علیه السلم که او رایت و علامت ایمان و هدایت و منار ایمان است و

امام و پیشوای دوستان منست و نور جمیع مطیعان منست و علی امین منست در قیامت و علم دار منست و بدست

علی علیه السلم خواهد بود کلیدهای خزانهای رحمت پروردگار من **چهارم** روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند و احمد بیهقی در

صحیح خود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که هر که خواهد نظر کند بسوی نوح علیه السلم در عزم او و بسوی ابراهیم علیه السلم در حلم او و بسوی موسی علیه السلم

در زیرکی او و بسوی عیسی علیه السلم در زهد او پس نظر کند بسوی علی بن ابیطالب علیه السلم **پنجم مولف کوید** فخر رازی این حدیث را در اربعین از احمد

بیهقی در باب فضایل الصحابه باین نحو روایت کرده است که هر که خواهد نظر کند بسوی آدم علیه السلم در علم او و بسوی نوح علیه السلم در تقوی او و بسوی

ابراهیم علیه السلم در خلت او و بسوی موسی علیه السلم در هیبت او و بسوی عیسی علیه السلم در عبادت او نظر کند بسوی علی بن ابیطالب علیه السلم پس

از جانب شیعه گفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه علی علیه السلم مساوی آن پیغمبران است در آن صفات و شک نیست که

آنها افضل از ابو بکر و عمر بوده اند و از سایر صحابه و مساوی افضل افضل است پس باید علی علیه السلم افضل از ایشان باشد **ششم** ابو نعیم در حلیه

و ابن حنبل در مسند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هر که دوست دارد که زندگانی کند مانند زندگانی من و بمیرد

بروش مردن من و جا کند در بهشت عدن که از یاقوت سرخ است و خدا آنرا بدست قدرت خود خلق کرده است باو گفت

باش پس آن بهم رسید پس باید که متمسک شود بولایت علی بن ابیطالب علیه السلم **هفتم** از مسند احمد روایت کرده است که حضرت

رسول ص

٢١ رسول ص در روز عرفه بیرون آمد و فرمود بدرستی که حق تعالی مباهات کرد با ملائکه بجهت شما عموما و گناهان همه را آمرزید

و مباهات کرد بعلی علیه السلم بخصوص و گناهان او را آمرزید من سخنی میگویم در حالتی که رعایت خویشی خود نمیکنم بدرستی که سعادتمند

و کامل سعادتمند و حق سعادتمند کسی است که علی علیه السلم را دوست دارد در حیات او و بعد از موت او **هفتم** احمد بن حنبل

در کتاب فضایل در مسند روایت کرده است که حضرت رسول ص گفت که اول کسی که او را در قیامت میطلبند منم پس

من می ایستم از جانب راست عرش در سایه عرش پس حله بمن میپوشانند پس پیغمبران یک بعد از دیگری میطلبند و از

جانب راست عرش باز میدارند و حله بایشان میپوشانند پس علی بن ابیطالب را میطلبند بجهت قرابتی که

با من دارد و منزلتی که نزد من دارد و میدهند بدست او علم مرا که آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد از اوست

همه در زیر آن علمند بعد از آن با علی علیه السلم خطاب کرد که پس تو با هم می آیی تا می ایستی میان من و میان ابراهیم خلیل

پس حله بر تو میپوشانند پس منادی از عرش ندا میکند که نیکو پدر است پدر تو ابراهیم و نیکو برادر است برادر تو

علی بشارت باد ترا که میخوانند ترا هر گاه مرا میخوانند و ترا خلعت میپوشانند هر گاه مرا خلعت میپوشانند

و تبو عطا میکنند هر گاه بمن عطا میکنند **هشتم** حافظ ابو [illegible] روایت کرده است از انس بن مالک که حضرت رسول ص

روزی بمن گفت آبی از برای وضو بمن حاضر کن چون حاضر کردم پس برخواست و وضو ساخت و دو رکعت نماز بجای آورد

پس گفت اول کسی که بر تو داخل میشود از این در امام متقیان و سید و سرور مسلمانان و یعسوب مومنان یعنی پادشاه

ایشان و خاتم اوصیا و کشنده رو سفیدان و دست و پا سفیدان است بسوی بهشت انس گفت من گفتم خداوندا

او را مردی از انصار گردان و دعای خود را پنهان کردم پس حضرت امیر علیه السلم آمد حضرت رسول ص گفت کیست گفتم علی علیه السلم آمد پس

برخواست بسوی او بشاشت و خندان و دست در گردن او کرد و عرق رویش را پاک میکرد علی علیه السلم گفت یا رسول الله

امروز میبینم که نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمود چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا

بخلق خواهی رسانید و صدای مرا بایشان خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه را در آن اختلاف

کنند بعد از من **نهم** ایضا حافظ روایت کرده است در حلیه از عایشه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت بطلبید

از برای من سید عرب را که او علی است من گفتم مگر تو سید عرب نیستی گفت من سید تمام فرزندان آدمم و علی سید

عربست چون علی علیه السلم آمد انصار را طلبید و گفت ای گروه انصار میخواهید دلالت کنم شما را بر چیزی که اگر بآن

متمسک شوید هرگز گمراه نگردید گفتند بلی یا رسول الله گفت این علی علیه السلم است پس او را دوست دارید بدوستی من و او را

گرامی دارید بکرامت من بدرستی که جبرئیل علیه السلم مرا امر کرد از جانب خدا آنچه گفتم بشما **دهم** ایضا حافظ در حلیه روایت

کرده است که روزی علی علیه السلام آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت مرحبا بسید مومنان و امام متقیان گفت علی علیه السلام که چگونه است شکر تو برای این نعمت گفت حمد میکنم خدا را بر آنچه بمن داده است و سوال میکنم او را که توفیق دهد مرا که شکر او را بر آنچه بمن عطا کرده است و زیاده کند برآنچه بمن انعام کرده است **یازدهم** ایضا در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد زندگانی کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و ساکن شود در جنت عدن که پروردگار من آنرا کشته است پس باید موالات کند با علی علیه السلام بعد از من و دوستی کند با دوست او و پیروی کند امامان بعد از مرا بدرستی که ایشان عترت منند و از طینت من آفریده شده اند و فهم و علم مرا بایشان داده اند پس وای برآنها که تکذیب ایشان کنند بعد از من از امت من و قطع کنند در حق ایشان صله مرا خدا شفاعت مرا بایشان نرساند **دوازدهم** از احمد در مسند و کتاب فضایل و صاحب فردوس الاخبار روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بودم من و علی علیه السلام نوری نزد حق تعالی پیش از آنکه آدم را خلق کند بچهارده هزار سال پس چون آدم را خلق کرد و قسمت کرد آن نور را بدو جزو پس یک جزو من بودم و یک جزو علی علیه السلام و در فردوس زیاد کرده است که پس ما منتقل شدیم بصلبها تا بصلب عبد المطلب رسیدیم پس از برای من نبوت شد و از برای علی علیه السلام وصیت **سیزدهم** احمد در مسند روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب کرد با علی علیه السلام که نظر کردن بروی تو عبادت است تو سید و سروری در دنیا و آخرت هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و دوست من دوست خدا است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و دشمن من دشمن خدا است و وای بر کسی که ترا دشمن دارد **چهاردهم** ایضا احمد در کتاب فضایل روایت کرده است که در شب بدر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت کیست که آب از برای ما بیاورد و مردم همه امتناع کردند علی علیه السلام برخواست و مشکی برداشت و شب بسیار تاریک بود و آمد بر سر چاهی بسیار عمیق و فرو رفت بقعر چاه پس حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام که مهیا شوید برای نصرت و یاری محمد و برادرش علی علیه السلام و لشکر او پس از آسمان بزیر آمدند با غلغله و صدا که هر کس می شنید میترسید چون نزد چاه رسیدند همه آن طایفه بحضرت امیر علیه السلام سلام کردند برای اکرام و اجلال او و ایضا احمد بسند دیگر روایت کرده است از انس و در آخرش زیاد کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی در روز قیامت ناقه از ناقه های بهشت را برای تو خواهند آورد و بر آن سوار خواهی شد و زانوی تو با زانوی من و ران تو با ران من خواهد بود تا داخل بهشت شویم **پانزدهم** باز احمد در کتاب فضایل روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه خواند و در آن خطبه گفت ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت خویش من و برادر من و پسر عم من علی بن ابیطالب دوست نمیدارد او را مگر مومن و دشمن نمیدارد او را مگر منافق هر که او را دوست دارد بتحقیق که مرا دوست داشته و هر که

او را دشمن

۲۲

او را دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن دارد خدا او را عذاب کند بآتش **شانزدهم** باز از کتاب فضایل احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدا در حق علی علیه السلام پنج چیز بمن عطا کرده است که محبوبتر است بسوی من از دنیا و هر چه در دنیا است اما **اول** آنکه او متکای منست در پیش خدا تا آنکه خدا فارغ شود از حساب خلایق **دویم** آنکه لوای حمد در دست او خواهد بود و آدم و جمیع فرزندانش در زیر آن علم خواهند بود **سیم** آنکه در کنار حوض من خواهد ایستاد و هر که را شناسد که از دوستان است آب خواهد داد **چهارم** آنکه او عورت مرا خواهد پوشید و مرا دفن خواهد کرد **پنجم** آنکه من بر او نمیترسم که کافر شود بعد از ایمان و زنا کار شود بعد از احصان **ششم** از حلیه حافظ ابو نعیم روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی من بر تو زیادتی دارم به پیغمبری زیرا که پیغمبری بعد از من نیست و تو بر مردم خاصمه میکنی و زیادتی بر ایشان داری بهفت چیز که احدی از قریش در آنها با تو منازعه نمیتواند کرد تو پیش از همه ایمان آورده و بعهد او بیشتر از همه وفا کننده و بعهد خدا زیاده از همه قیام نماینده با مر خدا و قسمت کننده در میان مردم بسویت و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت و دانا تری از همه بقضا و حکم در میان خلق و مرتبه و فضیلت تو نزد خدا از همه بیشتر است **هفتم** از مسند احمد روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله که مرا تزویج کرده بفقیری که مال ندارد حضرت فرمود که ترا تزویج کردم بکسی که اسلامش از همه اقدم است و حلمش از همه بزرگتر است و علمش از همه بیشتر است که نمیدانی که خدا مطلع شد بر اهل زمین و از میان همه شوهر ترا برگزید **هشتم** ابن ابی الحدید از قفر ثعلبی روایت کرده است و تفسیر مذکور بالفعل موجود است که چون سوره اذا جاء نصر الله و الفتح نازل شد بعد از برگشتن از جنگ حنین بسیار مداومت مینمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله بگفتن سبحان الله و استغفر الله پس گفت یا علی آمد آنچه خدا مرا وعده داده بود و فتح مکه شد و مردم در دین خدا فوج فوج داخل شدند و بدرستیکه هیچکس از تو سزاوارتر نیست بمقام من بجهت آنکه تو در اسلام بر همه سابقی و قرابتی که با من داری و داماد منی و نزد تو است بهترین زنان عالمیان و پیش از این بر من ثابت است حقهای ابوطالب و حقوق او در وقتی که قرآن نازل شد و من حریصم و بسیار میخواهم که رعایت حقوق او در حق فرزند او بکنم پس ابن ابی الحدید بعد از آنکه این احادیث را نقل کرده است گفته است که من این اخبار را در این موضع از برای این نقل کردم که بسیاری از این جماعت که منحرفند از آنحضرت چون می بینند که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه از برای خدمت بعضی ایشان بر خود در خطبها فضایل و کمالات خود را ذکر میکند آنحضرت را نسبت بتکبر و فخر میکنند و بعضی از صحابه نیز پیشتر این را میگفته اند چنانچه عمر گفته که امارت لشکر و جنگ را بعلی بگذار گفت او تکبرش زیاده از آن است که

این امر را قبول کند زید بن ثابت میگفت با منکر از اعلام اسم ندیده ایم لهذا این احادیث را ایراد کردیم تا بدانند که کسی
که این منزلت را نزد حضرت رسالت پناه داشته باشد و حضرت در شان او این همه اکفر باشد اگر با آسمان بالا رود
و باطلا کردن انبیا مفاخرت کند سزاوار است و ملامتش نباید کرد با اگر آنحضرت در کشف روی کردارش اظهار تکبر نمود و لطف و کرم و
خلق و تواضعش از همه کس بیشتر بود تا اگر دشمنانش از ابد عابد و نطاح مذمت میکردند و کاری که این نوع سخن از آنحضرت صادر
می شد از بابت جوشش بود که سینه پر درد داشت از تلاطم امواج هموم میزد و بضرورت اظهار مینمود و آه سردی بود که از سینه
پر درد می کشید و شکایتی بود که از عدم مساعدت روزگار مینمود با شکر نعمتهای الهی بود که با وعطا فرمود و تنبیهی بود که
غافلان را که اقرار بفضل او نداشتند و از این باب امر بمعروف و نهی از منکر با و واجب بود که قدری از فضایل خود را ظاهر
گرداند که مردم مغتر باطل در حق او نکنند و دیگران را در فضیلت برا و تقدیم ندهند و حق خلافت نکرده است و لذا ابن ابی الحدید گفته است
امن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون تا اینجا ترجمه کلام ابن ابی الحدید بود
مولف گوید که حق تعالی چشم و گوش و دل مخالفان را می بندد و حق را بزبان ایشان جاری میکند تا حجت بر ایشان تمام شود
بر ایشان و بسیار غریب است که آن مردم با آن تعصب این احادیث را نقل میکنند و تصدیق صحت آنها میکنند و قبول
میکنند که صد یک این فضایل در حق دیگران وارد نشده است و اقرار بافضلیت آنحضرت از همه جهات میکنند و اعتراف
بعصمت آنحضرت میکنند و بر آنحضرت واجب میدانند که بر کسی نهی از منکر اظهار فضل خود و نقص آنها بکند و استشهاد
میکند باین آیه که صریحست در آنکه با وجود اعلم امامت غیر اعلم جایز نیست و مع ذلک آنها را خلیفه میدانند و در جنب
و نسبت سال آنحضرت را رعیت آنها میدانند و آنها را نسبت باو امام و واجب الاطاعه میدانند ان هذا لشیء عجاب
و بدانکه احادیث که در این فصل و فصول سابق ایراد نمودیم مخالفان نمیتوانند انکار صحت آنها کرد زیرا که آنچه از کتب صحاح
ایشان نقل کرده ایم متفق علیه است و انکار صحت آنها نمیتوانند کرد و آنچه از سایر کتب ایشان نقل شده از کتب
مشهوره اکابر علمای ایشان نقل کرده ایم مانند مسند احمد بن حنبل که مولف آن در جواب ایشانست که یکی از چهار مذهب
ایشان باو منتهی میشود و کتب حافظ ابو نعیم است که همه توثیق او کرده اند و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از
مفسرین مشهور ایشانست و در همه تفاسیر از او نقل میکنند و سایر کتب که از آنها نقل کرده ایم کتب مشهوره ایشانست
و اکثر فضل و اعتبار ایشان نزد عامه زیاده از دیگران است و آنها را معتبر شمرده اند و احادیثی که ما بر ایشان حجت میکنیم
همه متفق علیه است که علمای ما و ایشان همه را روایت کرده اند و آنچه آنها در برابری آورند حدیث موضوعی چند است که مطعون
در کتب ما و آن آثار جرح و آثار وضع بر آنها ظاهر است و کسی که استشمام رایحه انصاف کرده باشد میداند

لکن

که اکثر احادیث که در این مقام نقل شده و اکابر علمای ایشان حکم بصحت آنها کرده اند صریح است در امامت زیرا که امامت
در عرف حدیث و قرآن صریح است در خلافت و ریاست کبری و کسی که عدیل نفس رسول صلعم باشد رعیت غیر نمیباشد
و حدیث ابتلا صریح است در امامت و عقب خلاف در چندین موضع و کسی که متصف بصفات مشهوره انبیا
باشد و همه در تحت لوای او و در درجه اش میان رسول خدا صلعم و ابراهیم ع باشد رعیت هر شقی لئیم که چند منافق با آنها
کرده باشند نمیباشد و حدیث وضوء نزد منصف عارف بلغات و مصطلحات اکثر فقرات آن دلالت بر امامت
میکند خصوص امام المتقین و سید المسلمین و یعسوب الموحدین و خاتم الوصیین زیرا که معلوم است که مراد از وصایت
نیابت پیغمبر است در ریاست امور امت و هدایت ایشان چنانکه وصایت انبیای دیگر این معنی داشته و الا آنحضرت
طفلی نداشته که وصی برای او تعیین کند و مالی نداشته که در آن وصیت کند خصوصا بنا بر طریق عامه که میگویند که
آنحضرت میراث نمیدارد و احادیث وصایت آنحضرت متواتر است و ابن ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل
کرده است که متضمن وصایت است و ایضا آن حدیث صریح است در امامت زیرا که ادا کردن رسالت از جانب
حضرت رسول صلعم و صوت آنحضرت را بایشان شنوانیدن با معنی که آنچه از او شنوند باعث باشد یقین [illegible]
که فرموده آنحضرت و گویا صدای او را شنیده اند و ایضا چون بمنزله نفس او و جان او است پس صدای او بمنزله صوت
او است و ایضا بیان حق در اختلاف امت بی کار امام و ثمره امامت است و در حدیث نهم رشید و سرور و رجوع عرب
بودن و تحت لوا باشد [illegible] بودن و کردن بالاتر از رتبه امامت است و دهم صریح است در امامت [illegible]
شد و یازدهم صریح است در امامت او و امامت اولاد او [illegible] و دوازدهم [illegible] خصوص [illegible]
ظاهر است در امامت و بجهة هم که دلالت میکند که افضل است از سایر خلق بغیر از حضرت رسول صلعم حجت کامله است
بر امامت بغیر [illegible] و حدیث [illegible] در آنکه حضرت رسول صلعم خلافت را برای او تعیین کرده بود و آن
حضرت بدون امر خدا کاری نمیکرد و حق تعالی که خواهش رسولش میکرد و تا آنحضرت که این امر را از خدا شنیده بود
اظهار نمیکرد و سایر اخبار دلیل است صریح در جلالت و اتباع آنحضرت و ترجیح غیر او و تفضیل مفضول است
و عقلا قبیح است هر که متعصبی در [illegible] شک نیست که اجماع همه با هم مورث علم یقینی است باستحقاق
آنحضرت امامت را و کسی که تعصب و عناد دیده او را کور کرده باشد و هدایت نیابد هیچ حقی در دنیا از غافل
نخواهد کرد و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور فصل ششم در بیان مطاعن آنجماعتی است که غصب حق
آنحضرت کردند و آنها که قابل امامت نبودند پس حق منحصر در آنحضرت بود زیرا که باجماع حق منحصر بود در ایشان و آنحضرت

در مطاعن ابوبکر است **مطلب اول** در آن چند مطلب است ثابت نمیشود خلافت آنحضرت باطل شد خلافت ابتدا دیگر
و آن لب امارت است و ما نقلیه در این رساله کتفیها بتمام **طعن اول** آنکه حضرت رسول صلعم از غیرت آن امور عظیمه که لزو میله
بعظماء صحابه تفویض نمیشود و هیچ امیری با ابوبکر تفویض ننمود که خواندن آیات سوره برائت را بر اهل مکه و چون روانه شد
جبرئیل نازل شد و گفت حق تعالی میفرماید که ادا نمیکند رسالت ترا اگر کسی که از تو باشد پس حضرت امیر رفت و آیات را
از ابوبکر گرفت و ابوبکر را برگردانید و آیات را در موسم با اهل مکه خواند و معلوم است که حضرت رسول صلعم امیر را بدون وحی
الهی نمیکرد پس حق تعالی اول امر کرد که با ابوبکر بدهد بعد از آن از او گیرد حکمتی در آن ظاهر نیست بغیر آنکه معلوم شود که او اهلیت
امارت و خلافت ندارد و اگر بعضی از متعصبان مخالفین نقل کرده اند که ابوبکر از امارت حاج معزول نشد و همراه
بودند در اکثر روایات معتبره ایشان نیست و خلافش در روایات ایشان است اگرچه فایده از برای ایشان
ندارد و اگر جمعی دیگر گفته اند که عادت عرب آن بود که بزرگ ایشان عهدی که میکرد می بایست که آن عهد را
بزرگان قبیله او بشکنند عرضی است باطل و لاکن بلاد از کتب معتبره ایشان موجود نیست و ابن ابی الحدید نیز
اعتراف کرده است که این از عادت عرب معروف نیست و این تاویلیست که متعصبان ابوبکر اختراع
کرده اند و ایضاً اگر عادت عرب معروف مقرر لیس بالبت بر حضرت رسول صلعم اگر علم و اگر مخفی نباشد و در
اول ابوبکر را نفرستند و اگر بر آنحضرت مخفی بود بالبت بر ابوبکر و عمر و سایر صحابه که عادت جاهلیت را میدانستند
مخفی نباشد و ایشان آنحضرت را متنبه سازند که فرستادن ابوبکر مخالف قاعده است و ایضاً اگر سبب این
بود باید وقتی که ابوبکر خایف و محزون برگشت حضرت آن عذر را فرماید و در هیچ روایتی مذکور نیست که حضرت
آن عذر را فرموده باشد بلکه عذری که مذکور است اینست که فرمود جبرئیل نازل شد و گفت ادا نمیکند از جانب
تو مگر کسی که از تو باشد و از همه غریب تر است که نیابت پیشنماز را که ثابت نیست که بگفته حضرت رسول صلعم باشد
بلکه خلافش معلوم است و باعتقاد ایشان نیز بر هر بر و فاجر امامت نماز میتوان کرد دلیل خلافت ابوبکر میکنند و معزول
ابوبکر و ادای آیات را با امیرالمؤمنین علیه السلام بامر خدا منشأ فضیلت او نمیدانند **طعن دویم** آنکه حضرت رسول صلعم
اسامة بن زید را سردار لشکر کرد و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید کرد که متوجه جنگ روم شوند و ابوبکر
و عمر از جمله مامورین بودند و حضرت لعنت کرد بر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای
غصب خلافت و مستحق لعن شدند و بقرائن احوال معلوم بود که غرض آنحضرت از نفوذ جیش اسامه و تاکید در
سرعت خروج ایشان آن بود که مدینه خالی از منازعان کرده و خلافت بر وصی او قرار گیرد و این مضامین بطرق
متعدده

متعدده در تواریخ و سیر و کتب معتبره ایشان مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه احمد بن عبدالعزیز جوهری روایت
کرده است از عبدالله بن عبدالرحمن که رسول خدا صلعم در مرض موت خود امیر کرد اسامه را در لشکری که در آن اکثری از
مهاجرین و انصار داخل بودند و از جمله آنها ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و امر کرد او را که
غارت برد بر موته همان موضع که پدرش در آنجا شهید شده است و جنگ کند در وادی فلسطین و تغافل
میشود اسامه در لشکر کشی و مرض حضرت گاه شدید میشد و گاهی سبک میشد و در همه حال تاکید میفرمود
در روانه شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت پدر و مادرم فدای تو باد رخصت میدهی که چند روز بمانم تا خدا ترا شفا
بدهد فرمود که بیرون رو و برو با برکت خدا گفت یا رسول الله اگر بیرون روم و ترا با این حال بگذارم دلم از برای
تو مجروح خواهد بود فرمود برو با نصرت و عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم از آنکه بروم و احوال ترا از
مترددین بپرسم حضرت فرمود که بیرون رو و اطاعت امر من کن پس مرض بر حضرت غالب شد و اسامه برخواست
و متوجه بیرون رفتن شد چون حضرت بهوش آمد خبر اسامه و لشکر او را پرسید گفتند مهیای رفتن میکنند باز مکرر
فرمود که لشکر اسامه را بیرون کنید خدا لعنت کند کسی را که از او تخلف کند و با او بیرون نرود و مکرر این را
میفرمود پس اسامه علم را بر سر خود بلند کرد و روانه شد و صحابه در پیش او میرفتند تا آنکه در جرف که بیرون مدینه است
فرود آمدند و با او بودند ابوبکر و عمر و اکثر صحابه از مهاجرین و انصار و سرکردهای انصار تا آنکه ام ایمن کسی فرستاد به
نزد اسامه که بیا بمدینه که حضرت رسول صلعم در کار رفتن است اسامه چون این خبر را شنید در ساعت برخواست و علم را
برداشت و روانه گردید و داخل مدینه شد و علم را بر در خانه حضرت رسول صلعم نصب کرد و حضرت در همان ساعت در
عالم قدس ارتحال نموده بود و پیوسته ابوبکر و عمر تا زنده بودند اسامه را بعنوان امیر خطاب میکردند و واقدی
و بلاذری و محمد بن اسحق و زهری و هلال بن عامری و اکثر مورخین و محدثین عامه گفته اند که ابوبکر و عمر داخل لشکر
اسامه بودند و نقل کرده اند که چون ابوبکر غصب خلافت خود را برای اسامه فرستاد اسامه گفت من و لشکری که با من بودند
ترا والی نکردند و حضرت رسول صلعم مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد تا از دنیا رفت و تو و مصاحبت عمر بر خصت تا به شنید
و امر بر حضرت رسول صلعم مخفی نبود و مرا و شما را میشناخت مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من امیر نکرد ابوبکر خواست
که خود را خلع کند از خلافت عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و بر در مسجد ایستاده و فریاد کرد که عجب دارم از مردی که
حضرت رسول صلعم مرا بر او امیر کرد و او مرا عزل کرده و دعوای امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در ملل و نحل گفته است
در بیان اختلافهائی که در میان صحابه شد در مرض آنحضرت دویم آن بود که حضرت رسول صلعم فرمود که کار لشکر اسامه را [illegible]

لشکر اسامه را خدا لعنت کند کسی را که پس ماند از لشکر اسامه پس گروهی گفتند واجب است بر ما که امتثال امر
آنحضرت بکنیم و اسامه بامر آنحضرت از مدینه بیرون رفت و بعضی گفتند که مرض آنحضرت صعب شده و دل ما تاب
نمی آورد که آنحضرت را در آنحال بگذاریم پس صبر میکنیم تا ببینیم که امر حضرت بکی منتهی میشود و در هر یک ازین ابواب
احادیث بسیار از کتب مخالفان در بحار الانوار ایراد نموده ام پس اینها همه از سه جهت دلیل است در بطلان
خلافت آن سه غاصب خلافت اول آنکه حضرت رسول صلعم اسامه را بر ایشان امیر گردانید و معزول
نگردانید و ایشان در تحت حکومت و امارت او بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس هرگاه ایشان مأمور بوجوب
باطاعت اسامه باشند و او باتفاق خلیفه نبود پس بر او واجب نبود که هر که خلیفه باشد او اطاعت بکند پس ایشان
نیز باید خلیفه نباشند بلکه واجب بود اطاعت خلیفه دیگر بکنند دوم آنکه از جیش اسامه تخلف کردند و هر که از جیش
اسامه تخلف نمود بقول حضرت رسول صلعم ملعون است و ملعون بودن با خلافت جمع نمی شود سیم آنکه ایشان تولی
و اعراض از امر آنحضرت کردند و هر که چنین کند مؤمن نیست بفرموده حق تعالی و یقولون آمنا بالله و بالرسول
و اطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک وما اولئک بالمؤمنین یعنی میگویند ایمان آورده ایم بخدا
و رسول و اطاعت ایشان نموده ایم و با وجود این فرقه از ایشان رو میگردانند و اطاعت نمیکنند و ایشان مؤمن
نیستند طعن ششم در بیان جوری که او با عمر و سایر منافقان بر اهل عصمت و طهارت کرده اند و غصب خلافت
اول مختصری از روایات مشهوره که از اهل بیت رسالت و ثقات و متدینین صحابه منقول است نقل مینمایم
و بعد از آن بر هر جزوی از اجزای آن روایات که در کتب معتبره مخالفان مذکور و مشهور است بر طبق آن ایراد مینمایم
تا معلوم شود که اجماعی که بعضی مخالفان بآن متمسک شده اند در خلافت آن منافقین دلیل کفر ایشان است نه خلافت
ایشان شیخ طبرسی رحمه الله در احتجاج باسانید معتبر روایت کرده موافق روایات متواتره که در کتب سایر کتب شیعه
مذکور است که چون مرض حضرت رسول صلعم شدید شد انصار را طلبید و تکیه کرد بر علی ع و عباس و از خانه بیرون
آمد و تکیه داد بر ستونی از ستونهای مسجد و خطبه خواند و وصیت کرد در باب اهل بیت خود و فرمود که هیچ پیغمبری
از دنیا نرفته است مگر آنکه خلیفه در میان امت گذاشته است و من در میان شما دو امر بزرگ میگذارم
کتاب خدا و اهل بیت من و هر که ایشان را ضایع کند خدا ایشان را ضایع کند پس در حق انصار وصیت فرمود که
رعایت ایشان را بکنید بعد از آن اسامه را طلبید و مبالغه کرد در باب بیرون بردن لشکر چنانچه سابقا مذکور
شد پس حضرت داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را برد و در یک فرسخی مدینه نزول کرد و اول کسی که مسارعت کرد در رفتن

ابوبکر بود

ابوبکر بود و عمر و ابوعبیده بن جراح در رفتند در میان لشکر فرود آمدند و مرض حضرت شدید شد و سعد بن عباده نیز
بیمار شد و چون حیات دو روز و دو شب زیست حضرت سید انبیا و خاتم الانبیا از عالم فنا بعالم بقا رحلت فرمود و
دو سه روز از بیرون رفتن لشکر گذشته بود چون این خبر وحشت اثر بعمر رسید اکثر اهل مدینه برگشتند و مدینه بهم بر آمد پس
ابوبکر بر ناقه سوار شد و بدر مسجد آمد و فریاد کرد که ایها الناس چرا چنین مضطرب شده اید اگر محمد صلعم مرد پروردگار محمد صلعم
نمرده است پس این آیه را خواند و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل یعنی نیست محمد صلعم مگر رسولی که گذشته اند پیش از او رسولان
پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین برخواهید گشت و کسی که از دین برگردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمعیت کردند
بر سعد بن عباده و او را بسقیفه بنی ساعده بردند که با او بیعت کنند چون این خبر بعمر رسید ابوبکر را خبر کرد و هر دو بسرعت
متوجه سقیفه شدند و ابوعبیده که همسوگند ایشان بود با خود برداشتند و در سقیفه جماعت بسیاری از انصار جمع شده
بودند و سعد بیمار در میان ایشان خوابیده بود و منازعه بسیار در میان ایشان و چند نفر از انصار شد تا آنکه ابوبکر بانصار
گفت من شما را میخوانم به بیعت یکی از دو نفر یا ابوعبیده یا عمر و من هر دو را پسندیده ام برای خلافت عمر و ابوعبیده به
ابوبکر گفتند که سزاوار نیست که ما بر تو تقدم نماییم تو پیش از ما مسلمان بوده و تو مصاحب غار بوده و تو احق باین
امر از ما انصار گفتند که میترسیم غالب شود بر این امر کسی که نه از ما باشد و نه از شما پس ما از برای خود امیری میکنیم و شما
از برای خود امیری قرار دهید ابوبکر فضیلت مهاجران و انصار را هر دو یاد کرد و گفت مهاجران امرا باشند و شما
وزرا باشید حباب بن منذر انصاری برخواست و گفت ای گروه انصار دست نگاه دارید که مهاجران در خانه
شما در زیر سایه شما اند و کسی جرأت بر مخالفت شما نمیکند اگر اینها بامارت شما راضی نباشند از ما امیری باشد و از ایشان
امیری عمر گفت هیهات دو شمشیر در یک غلاف نمیتواند بود و عرب راضی نمی شوند که شما امیر باشید و پیغمبر از غیر
شما باشد و راضی اند بآنکه خلافت با جماعتی باشد که پیغمبر از ایشان است و کی میتوانند منازعه کنند با ما و حال آنکه ما خویشان
و عشیره اوییم مگر کسی که خواهد خود را بمهلکه اندازد و فتنه برپا کند باز حباب آن قسم سخنان گفت و گفت ای گروه انصار سخن
اینها اطاعت کرده اند و هر گردن فول من میکنند شمشیر بر سر این و او میزنم پس ابوعبیده برخواست و سخن بسیار گفت و بشیر بن
سعد که از بزرگان انصار بود چون از قبیله اوس بود و ایشان خلافت را از برای سعد میخواستند و او از قبیله خزرج بود
حسد او را بر این داشت که میل کرد بجانب قریش و مردم را ترغیب کرد که راضی شوید به بیعت مهاجران و باین سبب
اختلاف بهم رسید در میان انصار و مهاجران قوی شدند پس ابوبکر گفت که اینک عمر و ابوعبیده دو شیخ
قریش اند با هر یک که میخواهید بیعت کنید عمر و ابوعبیده با عتب رطوطیه که باهم کرده بودند گفتند ما با وجود تو

اختیار خلافت نمیکنیم دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم بشیر گفت من هم با شما شریکم چون قبیلهٔ اوس سخن
بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردن با ابوبکر و هجوم آوردند بجائی که سعد نزدیک بود که در زیر پای مردم هلاک
شود گفت ما را کشتید عمر گفت بکشید سعد را خدا او را بکشد قیس پسر سعد برجست و بر ریش عمر چسپید و گفت ای
پسر صهاک حبشیه ترسان و گریزان در جنگها شیر غران در محل ایمنی اگر یک مو از بدن پدرم کم کنی یک دندان در دهانت
نمیگذارم ابوبکر گفت آهسته باش ای عمر که رفق و مدارا نافعتر و بهتر است سعد گفت ای پسر صهاک والله اگر قوت
برخواستن میداشتم هر آینه میشنیدید در کوچهای مدینه صدائی که شما را و اصحاب شما را از مدینه بیرون کند
و ملحق شوید بگروهی که در میان ایشان ذلیل بودید الحال بر من جرات بهم رسانیده اید ای آل خزرج مرا از محل فتنه بیرون
برید او را برداشتند و بخانه بردند پس ابوبکر فرستاد که مردم بیعت کردند تو هم بیا و بیعت کن گفت نه والله بیعت
نکنم تا هر تیری که در ترکش دارم بسوی شما بیندازم و سر نیزهٔ خود را بخون شما رنگین کنم و شمشیر بکار برم تا دستم
قوت گرفتن آن داشته باشد پس من با شما مقاتله میکنم با هر که متابعت من کند از اهل بیت من و عشیرهٔ
من و بخدا سوگند که اگر جن و انس جمع شوند من با شما دو عاصی بیعت نکنم تا نزد پروردگار خود روم چون این خبر را
گفتند عمر گفت البته او را بیعت باید کرد بشیر پسر سعد گفت او ابا کرده است از بیعت و لجاج افتاده است
و بیعت نمیکند تا کشته شود و او کشته نمیشود تا اوس و خزرج کشته شوند او را بگذارید و بیعت نکردن او بشما
ضرری ندارد پس قبول کردند قول او را و دست از سعد برداشتند و او به نماز ایشان حاضر نمیشد و بحکم ایشان قایل
نبود و اگر یاوری می یافت البته با ایشان جنگ میکرد و پیوسته بر این حالت بود تا ابوبکر مرد و عمر خلافت را متصرف
شد چون از ضرر عمر ایمن نبود رفت بشام و در آنجا مرد و با هیچکس بیعت نکرد و سبب موتش آن بود که در شب تیری
باو زدند و او را کشتند و تهمت بر جن بستند که جن او را کشتند و بعضی گفته اند که خالد برای محمد بن مسلمهٔ انصاری قرار
داوند و او سعد را کشت و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که مغیرة بن شعبه او را کشت و سایر انصار
و جمعی که در مدینه بودند بیعت کردند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این احوال مشغول تجهیز و تغسیل حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بود سلیم بن قیس هلالی گفت از سلمان رضی الله عنه شنیدم که چون حضرت رسول صلعم از دنیا رحلت
نمود و مردم کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابوعبیده آمدند و مخاصمه کردند با انصار و حجت گفتند که علی علیه السلام بالیت بگویید ایشان
گفتند و حجت ایشان این بود ای گروه انصار قریش احق اند بامر خلافت از شما زیرا که حضرت رسول صلعم از قریش
از قریش است و مهاجران بهتر اند از شما زیرا که خدا ایشان را در قران پیش از انصار ذکر کرده است و ایشان را

و تابع دیگران نخواهد هم

با ایشان نگفتند

حاضر هم

و تکفین

شنیدم

تفضیل

تفضیل داده است و حضرت رسول صلعم فرموده که امامان از قریش اند سلمان رضی الله عنه گفت من رفتم بخدمت حضرت امیر علیه السلام
و او مشغول غسل دادن حضرت رسول صلعم بود زیرا که آنحضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او متکفل غسل او نشود پس گفت
یا رسول الله که اعانت میکند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل علیه السلام پس هر عضوی را که حضرت میخواست بگردد جبرئیل میگردانید
آن عضو را طاهر میکرد و چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام و ما در عقب او صف بستیم و با او نماز کردیم و عایشه در آن حجره بود و جبرئیل علیه السلام چشم او را گرفت که او ما را نبیند
پس رخصت داد صحابه را که ده نفر ده نفر داخل میشدند و بر دور حضرت می ایستادند و علی علیه السلام آیهٔ ان الله و ملائکته
یصلون علی النبی را تا آخر آیه میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و میرفتند تا آنکه همه مهاجران و انصار داخل
شدند و صلوات فرستادند و رفتند و نماز حقیقی همان نماز بود که اول کرده شد و اکثر ایشان حاضر میشدند طمع میکردند
که امامت نماز را ابوبکر بکند پس سلمان گفت که من خبر دادم امیرالمؤمنین علیه السلام را با آنچه آن منافقان کردند در روزی که مشغول
غسل بود و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که بیکدست با او بیعت بکنند و با هر دو دست او
بیعت میکنند حضرت فرمود یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد در روی منبر حضرت رسول صلعم بالا رفت
که بود گفتم نه ولیکن در سقیفه اول کسی که با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود پس ابوعبیده پس عمر پس سالم مولی ابی حذیفه پس معاذ
بن جبل حضرت فرمود که او را نمیگویم اول کسی را میگویم که بر منبر با او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم اما دیدم مرد پیری
که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود و بسیار متعبد مینمود و چون ابوبکر بر منبر بالا رفت
اول او بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله نمردم تا ترا در این مکان دیدم دست بگشا ای ابوبکر دست دراز کرد
و با او بیعت کرد پس گفت این روزی است مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود
یا سلمان دانستی که او که بود گفتم نه ولیکن سخن او مرا بد آمد و چنان مینمود که شماتت میکرد بوفات حضرت رسول
حضرت فرمود که او شیطان بود لعنه الله خبر داد مرا حضرت رسول صلعم که ابلیس و سرکردهای اصحابش
حاضر شدند در روزی که حضرت رسول صلعم مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولی ام بایشان
از جانهای ایشان و امر کرد ایشان را که حاضران بغایبان برسانند پس اتباع و اصحاب آن لعین و متمردان اصحاب
او با او گفتند که این امت مرحوم و معصوم شدند و ترا و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود ایشان پناه خود را و امام خود را بعد
از پیغمبر دانستند پس شیطان محزون و غمگین برگشت حضرت امیر علیه السلام فرمود که پس رسول خدا صلعم فرمود که چون من
از دنیا بروم مردم در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهد آمد و اول کسی که بر منبر من با او بیعت

خواهد کرد شیطان خواهد بود بصورت مرد پیر متعبدی و چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین
و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند کرد و خواهند گفت ای سید ما و بزرگ ما توئی که
آدم را از بهشت بدر کردی پس او را جواب خواهد گفت که کدام امت اند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما گمان
کردید که من بر ایشان راهی ندارم دیدید که چگونه ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود داشتم این است که حق تعالی فرموده است که وَلَقَدْ
صَدَّقَ عَلَیْهِمْ إِبْلِیسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِیقًا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ یعنی تحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان گمان
خود را مگر گروهی از مؤمنان سلمان گفت چون شب شد علی علیه السلام فاطمه را بر دراز گوشی سوار کرده دست حسن و حسین
علیهم السلام را گرفت و بخانه هر یک از اهل بدر و مهاجران و انصار رفت و حق امامت و خلافت خود را بیاد ایشان
آورد و طلب یاری از ایشان کرد و اجابت او نکردند مگر چهل و چهار کس و بروایتی دیگر چهل و چهار نفر پس فرمود
که اگر راست میگوئید سرهای خود را بتراشید و اسلحه خود را بردارید و بامداد بیائید نزد من که با من بیعت کنید بر موت
تا کشته شوید دست از یاری من برندارید چون صبح شد بغیر چهار کس نیامدند سلمان و ابوذر و مقداد
و عمار و بروایتی دیگر بجای عمار زبیر است سه شب حضرت چنین کرد و در روز بغیر این چهار نفر حاضر
نشدند چون حضرت دانست که ایشان در مقام غدر و مکر اند و یاری او نمیکنند رفت و در خانه
نشست و مشغول جمع قرآن شد و از خانه بیرون نیامد تا همه را جمع کرد و قرآن متفرق بود در پوستها و
چوبها و رقعها و استخوانها پس ابوبکر فرستاد که بیا و بیعت کن پس حضرت گفت که من سوگند یاد کرده ام
که ردا بر دوش نگیرم مگر از برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس چند روز صبر کردند تا حضرت مجموع قرآن را جمع
کرد و در میان جامه گذاشت و سرش را مهر کرد پس آن را بمسجد آورد در وقتی که ابوبکر با صحابه در مسجد بودند
و ندا کرد باواز بلند که ایها الناس چون حضرت رسول صلعم از دنیا رفت مشغول غسل و تجهیز او گردیدم و بعد از
آن مجموع قرآن را در این جامه جمع کردم و هیچ آیه نازل نشده است که حضرت رسول صلعم بر من خوانده است
و تاویلش را بمن گفته است در قیامت نگوئید که ما از این غافل بودیم و نگوئید که من شما را بیاری خود
نخواندم و حق خود را بیاد شما نیاوردم و شما را بکتاب خدا دعوت نکردم عمر گفت آنچه از قرآن با ماست
ما را بس است و احتیاج بقرآن تو نداریم حضرت فرمود دیگر این قرآن را نخواهید دید تا مهدی از فرزندان
من ظاهر گرداند و بخانه خود برگشت پس عمر با ابوبکر گفت علی را بطلب تا بیعت کند و تا او بیعت نکند
ما ایمن نیستیم ابوبکر فرستاد که اجابت کن خلیفه رسول الله را حضرت گفت سبحان الله چه زود دروغ

بر حضرت

بر حضرت رسول صلعم بستند ابوبکر و جمعی که بر دور او بودند میدانند که خدا و رسول غیر من کسی را خلیفه نکردند بار دیگر فرستاد
که اجابت کن امیرالمؤمنین ابوبکر را حضرت تعجب نمود و گفت سبحان الله اندک وقتی است که پیغمبر صلعم از میان ایشان
رفته است و او خود میداند که این نام از برای غیر من صلاحیت ندارد و او هفتم آن جماعتی بود که حضرت رسول صلعم او را
امر کرد که بر من سلام کنند و مرا امیرالمؤمنین نامند پس او و رفیقش عمر پرسیدند که این را خدا امر کرده است حضرت
فرمود که بلی بحق و راستی از جانب خدا و رسول است و او امیر مؤمنان است و سید مسلمین است و صاحب علم
غر محجلین است خدا او را در قیامت بر صراط خواهد نشاند که دوستان خود را بسوی بهشت فرستد و دشمنان ۷۷
خود را بسوی جهنم چون آن خبر را بردند در آن روز ساکت شدند پس در آن شب باز حضرت امیر علیه السلام فاطمه و
حسنین علیهم السلام را از برای اتمام حجت بخانه جمیع اصحاب رسول صلعم برد و از ایشان یاری طلبید و بغیر آن چهار
نفر اجابت نکردند پس عمر با ابوبکر گفت که چرا نمیفرستی که علی با این چند نفر را برای بیعت بیاورند همه بیعت کردند
بغیر از اینها ابوبکر گفت کی را بفرستیم عمر گفت قنفذ را میفرستیم که او مرد درشت غلیظ پیشه است و از
طلقا بنی عدی است پس او را با جمعی از اعوان فرستادند چون رفتند حضرت امیر رخصت نداد که داخل شوند خانه
اصحاب قنفذ برگشتند و گفتند رخصت نمیدهد که داخل شویم عمر گفت بی رخصت داخل شوید چون رفتند حضرت
فاطمه سوگند داد ایشان را که بی رخصت داخل خانه من مشوید قنفذ آنجا ماند و اصحابش برگشتند و خبر آوردند عمر
در غضب شد و گفت ما را بگفته زنان چکار است و امر کرد جمعی را که بردور او بودند که هیزم بردارند و خود
نیز هیزم برداشت و بر در خانه اهل بیت گذاشتند و حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام با سایر
اهل بیت در آن خانه بودند و فریاد زد عمر که یا علی بیرون بیا و بیعت کن با خلیفه رسول خدا صلعم و الا آتش در خانه ات
می افکنم پس حضرت فاطمه برخواست و گفت چه میخواهی از ما ای عمر گفت در را بگشا و اگر نه خانه را با شما میسوزانم
فاطمه گفت ای عمر از خدا نمیترسی و بخانه من میخواهی درآئی چون آن جواب بر گشت و آتش طلبید و بدر خانه انداخت فاطمه
فریاد یا ابتاه یا رسول الله برآورد عمر سر غلاف شمشیر را بپهلوی آنحضرت زد و تازیانه را بلند کرد و بر ذراع شریفش
زد فاطمه خطاب کرد بپدر بزرگوارش که یا رسول الله بد خلافتی کردند ابوبکر و عمر در حق اهل بیت تو پس حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام بشتاب شد و برجست و گریبان آن ملعون را گرفت و بر زمین زد و بینیش را شکست و گردنش را پیچید و
خواست که آن ملعون را بکشد بخاطر آورد وصیت حضرت رسول صلعم را بصبر و آنکه او را امر بصبر و نهی از مقاتله ایشان
فرموده بود دست برداشت و گفت بحق آن خداوندی که محمد صلعم را گرامی داشت به پیغمبری ای پسر صهاک که اگر نه تقدیری

بود از حق تعالی و پیش گذشته و عهدی که حضرت رسول با من در این باب کرده هرآینه میدانستی که هرگز کسی
داخل خانه من نمیتوانستی شد پس عمر فرستاد و لشکر بید و خود طلبید و آن منافقان هجوم آوردند و داخل خانه شدند
و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر خود را برداشت چون قنفذ دید که شمشیر خلاف شیر برداشت ترسید که شمشیر بکشد و
بیرون آید و کسی را زنده نگذارد دوید بنزد ابوبکر و قصه را نقل کرد ابوبکر گفت اگر علی اراده بیرون آمدن نکند بخانه اش
هیزم بده و اگر بیرون آید و اگر مانع شود آتش در خانه اش بزنید پس قنفذ ملعون و اصحابش بدون رخصت هجوم آوردند و شمشیر را ٧٧
از دست حضرت گرفتند و ریسمانی در گلوی حق جوی آن مطیع امر الهی انداختند و کشیدند که از خانه بیرون آورند
و بریده بن عباس خالد شمشیر خود را حواله آنحضرت کرد حضرت همان شمشیر را از دست او گرفت و برخواست که
بیاو بزند حضرت را قسم داد حضرت شمشیر را انداخت عمر ملعون فرستاد و بنزد قنفذ که اگر حضرت فاطمه مانع
بیرون آوردن علی علیه السلام شود بزن اورا پس چون حضرت را بدر خانه رسانیدند حضرت فاطمه نزدیک
درآمد و مانع شد قنفذ ملعون در آن غضب کشود و بر پهلوی فاطمه زد که یک دنده از دندهای پهلوی مبارکش شکست قنفذ
و فرزندی که حضرت رسول اورا در شکم محسن نام کرده بود سقط شد و باز تازیانه میفرمود تا زیانه بر بازویش
زدند که استخوان بازوی مبارکش شکست و بهمین ضربتها شهید شد و چون از دنیا رفت در بازویش کوه بزرگی
از آن ضربت مانده بود پس حضرت امیر را با آن حال بیرون کشیدند تا بنزد عمر لعین آوردند و عمر با شمشیر برهنه بر بالای ابوبکر بر
سر آنحضرت ایستاده و خالد ولید و ابوعبیده و سالم و معاذ بن جبل و مغیرة بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد
و سایر منافقان مکمل و مسلح بر دور ابوبکر ایستاده بودند سلیم بن قیس گفت که من از سلمان گفتم آیا این جماعت بی رخصت
داخل خانه فاطمه شدند گفت آری والله مقنعه نیز بر سر نداشت و استغاثه میکرد یا ابتاه یا رسول الله تو دیر و از
میان ما رفتی و ابوبکر و عمر با اهل بیت تو چنین میکنند و من دیدم که ابوبکر لعین و آنها که بر دور او بودند همه میگریستند بغیر
عمر و خالد و مغیره و عمر میگفت ما را کاری نیست بزنان و رایهای ایشان در هیچ امری چون علی علیه السلام را بنزد ابوبکر
آوردند فرمود بخدا سوگند که اگر شمشیر من در دست من بود شما بر من دست نمی یافتید والله که ملامت خود
نمیکنم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند بیعت را نمی شکستند من جماعت شما را پراکنده
میکردم ولیکن خدا لعنت کند آنها را که با من بیعت کردند و بیعت را شکستند و چون نظر ابوبکر جاهل لعین
بر حضرت افتاد فریاد کرد که دست از او بردارید حضرت گفت ای ابوبکر چه زود بر جستید بر خلاف رسول خدا و
اذیت اهل بیت او و بکدام حق و بکدام منزلت مردم را به بیعت خود میخوانی تو دیروز بامر خدا و رسول او با من بیعت
نکردی

نکردی عمر گفت این سخنان را بگذار دست از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی فرمود که اگر نکنم چه خواهید کرد گفت خواهیم کشت
ترا بذلت و خواری حضرت فرمود که پس کشته خواهید بود بنده خالق خدا و برادر رسول او را ابوبکر گفت بروایتی عمر
گفت که بنده خدا را قبول داریم اما برادر رسول او را قبول نداریم حضرت فرمود که انکار میکنید که رسول خدا مرا برادر
خود کرد انکار کنند بار پس حضرت خطاب کرد و فرمود ای گروه مهاجران و انصار شما را بخدا سوگند میدهم که شنیدید
٧٨ از رسول خدا در روز غدیر خم در حق من چه گفت و در غزوه تبوک چه گفت پس آنچه حضرت رسول علانیه در حق او گفته بود
همه را ذکر کرد ایشان همه گفتند که همه اینها را شنیدیم چون ابوبکر ترسید که مردم اورا یاری کنند خود مبادرت کرده
گفت آنچه گفتی همه حق است و ما همه را شنیده ایم بگوشهای خود و در خاطر داریم اما شنیدیم از رسول خدا که بعد از اینها
گفت که ما اهل بیت را خدا برگزیده است و گرامی داشته است و از برای ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا و خلافت
و پیغمبری را هر دو در ما جمع نکرده است علی علیه السلام گفت آیا کسی هست که با تو این گواهی را بدهد عمر گفت راست گفت
خلیفه رسول الله من نیز شنیدم پس ابوعبیده و سالم مولای حذیفه و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمود
که وفا کردید شما پنج نفر بآن صحیفه ملعونه که در میان کعبه نوشته بودید که اگر محمد کشته شود یا بمیرد نگذارید که خلافت باهل بیت
او برسد و اینحدیث را در آن روز وضع کردید ابوبکر گفت تو چه دانستی که ما چنین کردیم حضرت فرمود ای زبیر
و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد سؤال میکنم از شما بحق خدا و بحق اسلام که شما شنیدید از حضرت رسول که این
پنج نفر را نام برد و گفت چنین نامه نوشته اند و چنین پیمانها با یکدیگر بسته اند همه گفتند بلی شنیدیم که حضرت رسول گفت
که ایشان چنین نامه نوشته اند و عهد کرده اند که خلافت را از اهل بیت من بگردانند پس تو گفتی پدر و مادرم فدای تو باد
یا رسول الله اگر چنین کنند مرا چه حکم میفرمائی فرمود که اگر یاوری یابی با ایشان جهاد و قتال کن و اگر نیابی خون خود را حفظ کن و
خود را بکشتن مده پس حضرت امیر گفت که اگر آن چهل نفر که با من بیعت کرده بودند وفا میکردند جهاد میکردم با ایشان از
برای خدا و بخدا سوگند که این خلافت که ابوبکر و عمر از من غصب کردند با حدی از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز
قیامت و آنچه تکذیب قول شما میکند در قرآن که بر حضرت رسول نازل شده این آیه است ام یحسدون الناس
علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما یعنی آیا
حسد میبرند مردم در آنچه خدا عطا کرده است ایشان را از فضل خود پس بتحقیق دادیم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و عطا
کردیم با ایشان ملک و پادشاهی عظیم را حضرت فرمود که کتاب پیغمبری است و حکمت سنت است و ملک عظیم
خلافت است و مائیم آل ابراهیم علیه السلام پس مقداد برخواست و گفت یا علی چه میفرمائی بخدا سوگند که اگر مرا امر کنی بهمین شمشیر گردن
بزنم

واکر فرمان دوست [بیدار] بازدادم حضرت فرمود که ای مقداد دست باز دار و عهد حضرت رسالت را و آنچه ترا بآن امر
کرده است بخاطر بیاور سلمان گفت پس من برخاستم و گفتم بحق آنخدائی که جانم بدست قدرت اوست که اگر
دانم که رفع ظلمی بشود یا دین خدا را عزیز میتوانم کرد هر آینه شمشیر خود را میکشم و میزدم تا حق غالب شود
آیا برادر رسول خدا و وصی او و خلیفهٔ او را در آتش و پدر فرزندانش را میکشید باین مذلت و می آورید پس بشارت
باد شما را ببلای خدا و ناامید باشید از نعمت و رفاه پس ابوذر برخواست و گفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود
حیران شده اید و بعصیان خود مخذول گردیده اید حق تعالی میفرماید إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ
وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و آل محمد اخلاف نوح اند و
آل ابراهیم اند و برگزیده و سلالهٔ اسمعیل اند و عترت پیغمبر آخر الزمان اند و اهل بیت نبوت اند و موضع رسالت
و محل آمد و شد ملائکه اند و ایشان مانند آسمان بلند محل رحمت الهیند و مانند کوههای زمین موجب استقرار
زمین اند و مانند کعبهٔ معظم قبلهٔ عالمیان اند و مانند چشمهٔ صافیه منبع علوم حقند و مانند ستارهای درخشنده
هدایت کنندهٔ خلق اند و شجرهٔ مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده است محمد خاتم انبیا و سید ولد
آدم است و علی علیه السلام وصی او و امام متقیان و قاید غر محجلین است و اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی
محمد و وارث علم او و اولی بامر مومنین از انفس ایشان چنانچه حق تعالی فرموده است النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ
مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ یعنی پیغمبر اولی است
بمومنان از جانهای ایشان و زنان او مادران ایشانند و خویشان او بعضی اولی و احق اند ببعضی در کتاب خدا
پس ابوذر گفت مقدم دارید هر که را خدا مقدم داشته است و موخر دارید هر که را موخر داشته است و ولایت
و وراثت پیغمبر را بکسی دهید که خدا داده است پس عمر بنوق شتر برخواست و گفت چه نشسته بر بالای این
منبر نشسته و علی با تو در مقام محاربت است و در زیر منبر تو نشسته است و برنمیخیزد با تو بیعت کند یا از منبر زیر آی
یا بفرما که گردنش را بزنم و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما بر بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند
چون حرف کشتن را شنیدند گریستند و صدا بلند کردند که یا جدا یا رسول الله حضرت امیر ایشان را بسینهٔ خود
چسبانید و گفت گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان قادر بر قتل پدر شما نیستند و از آن ذلیل تر و بیمقدارترند
که این جرات توانند کرد پس ام ایمن مربیهٔ رسول خدا ص آمد و گفت ای ابوبکر چه زود ظاهر کردید حسد و نفاق
خود را عمر گفت ما را با سخن زنان چکار است و گفت او را از مسجد بیرون کردند پس بریدهٔ اسلمی برخواست و گفت

تو با برادر

تو با برادر رسول خدا و پدر فرزندانش چنین سلوک میکنی و ترا در میان قریش میشناسیم با آن صفتها که هیچکس
نمیداند آیا رسول خدا نگفت بتو و ابوبکر که بروید بسوی علی علیه السلام و سلام کنید باو بامارت مومنان شما پرسیدید که آیا امر
خدا و رسول است گفت بلی ابوبکر گفت چنین بود اما پیغمبر بعد از آن گفت از برای اهل بیت من پیغمبری و خلافت
جمع نمیشود بریده گفت بخدا سوگند که این را رسول خدا نگفته است و الله که در شهری که تو در آن امیر باشی من نمیمانم
عمر امر کرد که او را زدند و از مدینه بیرون کردند پس عمر گفت که ای پسر ابوطالب برخیز و بیعت کن حضرت گفت
اگر نکنم عمر گفت گردنت را میزنم حضرت سه مرتبه این سخن را گفت و این جواب را شنید ناچار [illegible] دست را بر
ایشان تمام کرد پس عمر دست حضرت را باز کرد و بعد از آنکه حضرت دست کشید ابوبکر دست خود را دراز کرد و
بر روی دست حضرت گذاشت و بروایتی پس چون عمر گفت گردنت را میزنم حضرت فرمود بخدا سوگند
ای پسر صهاک تو قادر بر آن نیستی و تو لئیم تر و ضعیف تر از آنی که این کار توانی کرد پس خالد ملعون برجست و شمشیر
کشید و گفت والله اگر بیعت نکنی میکشم ترا حضرت برخواست و گریبان خالد را گرفت و او را بقفا انداخت که بر
پشت افتاد و شمشیر از دستش پرید و سلمان گفت چون حضرت را بمسجد آوردند و ریسمان در گردنش بود و می کشیدند
رو بجانب قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرد و گفت يَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي
یعنی ای برادر بدرستیکه قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و این خطابیست که هارون بموسی ع
گفت از برای پرستیدن قوم او گوساله را پس زبیر را گفتند بیعت کن او ابا کرد و عمر و خالد و مغیره با جمع دیگر شمشیر را
از دست او گرفتند و شکستند و او را کشیدند تا بجبر بیعت کرد و سلمان گفت پس مرا گرفتند و گردن مرا فشردند
تا سیاهی در گردن من بهم رسید و بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت فرمودند و بغیر امیرالمومنین ع
و ما چهار نفر بجبر بیعت کردیم و امتناع زبیر از ما بیشتر بود چون بیعت کرد گفت ای پسر صهاک بخدا سوگند که
اگر این طاغیان نبودند که ترا اطاعت کرده اند تو نمیتوانستی مرا جبر کنی [illegible] شمشیر در دست من باشد [illegible] چنین
ترا نامردی ترا خوب میدانم ولیکن طاغی چند ترا اعانت کرده اند که بقوت ایشان حمله میکنی پس عمر در غضب
شد و گفت تو صهاک را نام میبری زبیر گفت صهاک کیست که من نام او را نتوانم برد صهاک کنیز حبشی بود از جدم
عبدالمطلب و او زنا کرد با او جد تو نفیل پس خطاب پدر تو بهم رسید و بعد از آنکه آن ولد الزنا از او
بهم رسید عبدالمطلب صهاک را بجد تو بخشید و پدر تو غلام جد ماست پس ابوبکر میان ایشان اصلاح کرد و دست از
یکدیگر برداشتند سلیم گفت من بسلمان گفتم تو با ابوبکر بیعت کردی و هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم

چه خوار کردم

اعانت

وملعون شدید تا قیامت آیا میدانید چه کردید با خود سنت کافران پیش از خود را اختیار کردید و افتراق و

اختلاف در میان این امت انداختید و دست از سنت پیغمبر خود برداشتید تا آنکه خلافت را از معدنش بیرون

کردید عمر گفت که حالا که تو امامت بیعت کردید هر چه خواهید بگوئید من گفتم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله

که میگفت بر تو و بر صاحبت ابوبکر که با او بیعت کردی مثل گناهان جمیع امت تا روز قیامت و مثل عذاب همه

ایشان خواهد بود عمر گفت هر چه خواهی بگو امام تو بیعت کرده و دیده است روشن نشد با آنکه خلافت باو برسد من گفتم

گواهی میدهم که در بعضی از کتابهای خدا خوانده ام که یک دره از درهای جهنم بنام تو و لقب تو و صفت تو است گفت

آنچه خواهی بگو خدا دور کرد خلافت را از اهل بیتی که شما ایشان را خدایان کرده بودید غیر از خدا من گفتم گواهی میدهم

که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم در تفسیر این آیه فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ

أَحَدٌ که این آیه در شان تو است یعنی عذاب و بند او از همه کفار شدیدتر است پس عمر گفت ساکت شو خدا ساکت نکند ترا

ای غلام فرزند زن کنده پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت قسم میدهم ترا ای سلمان که ساکت شو سلمان

گفت بخدا سوگند که اگر حضرت امیر علیه السلام مرا امر بسکوت نمیکرد هر آیه که در شان او نازل شده بود و هر حدیث که

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق او و ابوبکر شنیده بودم میگفتم پس چون عمر دید که ساکت شدم گفت از روی استهزا که تو مطیع

و منقاد او ئی پس چون ابوذر و مقداد بیعت کردند و سخنی نگفتند عمر گفت ای سلمان چرا ساکت نمیشوی چنانچه

دو مصاحب تو بیعت کردند و هیچ نگفتند محبت تو نسبت باهل بیت رسالت و تعظیم تو ایشان را زیاده از اینها

نیست ابوذر گفت ای عمر آیا سرزنش میکنی ما را به محبت آل محمد و تعظیم ایشان خدا لعنت کند و کرده است کسی را — ابوذر هم

که ایشان را دشمن دارد و افترا کند برایشان و حق ایشان را بظلم از ایشان بگیرد و مردم را برایشان مسلط گرداند و

این امت را از پس پشت از دین برگرداند عمر گفت آمین خدا لعنت کند کسی را که ستم در حق ایشان کند ایشان را

در خلافت حقی نبود و ایشان و سایر مردم در این امر مساوی بودند ابوذر گفت پس چرا شما حجت کردید بر انصار

بقرابت رسول صلی الله علیه و آله پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ای پسر صهاک پس ما را در این حقی نیست و حق

خلافت مخصوص تو و ابوبکر دو نفر زاده پسر زن خورنده مگس است عمر گفت اکنون که بیعت کردی دست از این سخنان

بردار عامه مردم بمصاحبت من راضی شدند و بتو راضی نشدند گناه من چیست حضرت فرمود که و لیکن خدا و

رسول صلی الله علیه و آله راضی نیستند بغیر من پس بشارت باد ترا و مصاحب ترا و آنها که متابعت و معاونت شما کردند بغضب خدا

و عذاب او و خواری او وای بر تو ای پسر خطاب میدانی که چه کرده و چه عذاب از برای خود و صاحب خود مهیا

کرده

کرده ابوبکر گفت ای عمر حالا که او بیعت کرد و ما از شر و فتنه او ایمن شدیم بگذار هر چه خواهد بگوید حضرت فرمود

بغیر یک سخن نمیگویم خدا را بیاد شما می آورم ای چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و زبیر و مقداد آیا شنیدید از

رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت در جهنم تابوتی از آتش هست که در آن دوازده نفر است شش نفر از امم

سابقه و شش نفر از این امت و آن تابوت در چاهیست در قعر جهنم و بر سر آن چاه سنگی است که هرگاه

حق تعالی خواهد جهنم را مشتعل گرداند میفرماید که آن سنگ را از آن برمیدارند جمیع جهنم از شدت حرارت

آنچاه مشتعل میگردد پس حضرت علی علیه السلام فرمود من در حضور شما از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوال کردم

که اینها کیستند فرمود که اما پیشینیان پس پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل — قابل م ٨٠

که یهود را گمراه کردند و دیگری نصاری را و ابلیس ششم ایشان است و اما این امت دجال است و پنج نفر که اتفاق

بر نوشتن آن صحیفه ملعونه کنند و با یکدیگر عهد و اتفاق کنند بر عداوت تو ای برادر من و معاونت یکدیگر کنند

بر غصب حق تو تا آنکه چند نفر را نام برد و یک یک ایشان را شمرد پس ایشان گفتند ما چهار نفر گواهی داریم که ما حاضر

در این واقعه حاضر بودیم و همه را شنیدیم در این وقت عثمان گفت که آیا نزد تو و این اصحاب تو حدیثی است

که در حق من شنیده باشید علی علیه السلام گفت بلی شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که ترا لعنت کرد و بعد از لعنت شنیدم که

استغفار نکرده باشد عثمان در غضب شد و گفت مرا با تو چکار است در هیچ حال دست از من بر نمیداری نه

در حیات رسول صلی الله علیه و آله و نه بعد از وفات او پس زبیر گفت بلی خدا بینی ترا بخاک بمالد عثمان گفت بخدا سوگند که

من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میگفت زبیر کشته خواهد شد مرتد از اسلام سلمان گفت که در این وقت حضرت

امیر علیه السلام آهسته گفت بمن که راست میگوید زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد و بیعت مرا خواهد

شکست و مرتد کشته خواهد شد سلیم گفت پس سلمان گفت همه مردم مرتد شدند بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بغیر چهار

نفر مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بمنزله هارون و اتباع او شدند و بمنزله گوساله و اتباع آن پس علی علیه السلام بمنزله هارون بود و

ابوبکر بمنزله گوساله و عمر بمنزله سامری و شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت گروهی از اصحاب من بیایند که از خاطر

نزد من قرب و منزلت داشته باشند که بر صراط بگذرند چون ایشان را ببینم و ایشان مرا ببینند و من ایشان را

بشناسم و ایشان مرا بشناسند ایشان را از پیش من بربایند پس من گویم پروردگارا اینها اصحاب منند گویند

که نمیدانی که اینها بعد از تو چه کردند چون تو از ایشان مفارقت کردی مرتد شدند و از دین برگشتند پس من گویم که

دور باد ایشان را و شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت البته خواهد شد سنت و طریقه بنی اسرائیل با مانند موافقت

دو نان نقل یکدیگر و چهارم تیر یا یکدیگر شبر بشبر و ذراع بذراع و باع بباع زیرا که تورات و قرآن مجید یکدست و یک قلم
و یک صحیفه نوشته شده است و مثلها و سنتها را این دو امت مساوی اند و از حضرت صادق منقول است
که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را از خانه بیرون آوردند از برای بیعت حضرت فاطمه صلوات الله علیها بیرون آمد و جمیع
زنان بنی هاشم با آنحضرت بیرون آمدند و چون حضرت فاطمه نزدیک قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید گفت دست از پسر
عمم بردارید بحق خداوندی که محمد را بحق فرستاده است که اگر دست از او برندارید موی سر خود را پریشان کنم و پیراهن
رسول خدا را بر سر گذارم و ناله بدرگاه خدا بلند کنم ناقه صالح نزد خدا گرامی تر از من نیست و بچه او گرامی تر از بچه من
نیست سلمان گفت من نزدیک آنحضرت بودم بخدا سوگند که دیدم دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد و آنقدر بلند
شد که اگر کسی میخواست از زیرش میتوانست بیرون رود پس نزدیک آنحضرت رفتم و گفتم ای سیده من و خاتون
من خداوند ترا رحمت عالمیان گردانیده بود تو سبب نزول عذاب بر ایشان مشو پس حضرت از مسجد بیرون رفت
و دیوارهای مسجد بجای خود فرود آمدند تا آنکه غبار از زیر آنها بلند گردید و داخل بینیهای ما شد و در روایت دیگر فاطمه علیها السلام
دست حسنین علیهما السلام را گرفت و متوجه مرقد منور حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد که نفرین کند پس حضرت امیر
سلمان را گفت برو و دختر محمد را دریاب که من میبینم پهلوهای مدینه را که بحرکت آمده است و اگر او موی سر را بگشاید
و فریاد بدرگاه خدا برآورد این جماعت مهلت نمی یابند و مدینه بزمین فرو میرود با اهلش پس سلمان خود را بفاطمه
رسانید و گفت حضرت امیر میفرماید که برگرد و صبر کن و باعث عذاب بر این امت مشو فاطمه فرمود که هرگاه او
فرموده است برمیگردم و صبر میکنم و باسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که در وقتی که گریبان حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام را میکشیدند و بنزد ابوبکر می آوردند چون بنزدیک مرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسیدند
این آیه را خواندند یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی پس دستی از قبر منور بیرون آمد که جانب
ابوبکر که همه شناختند که دست حضرت رسول است و صدا بلند شد که شناختند که صدای آنحضرت است که
اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا یعنی آیا کافر شدی بخداوندی که ترا آفرید از
خاک پس از نطفه پس ترا درست مردی کرد و ایضا از طرق خاصه از حضرت صادق علیه السلام و از طرق عامه از زید بن وهب روایت
کرده اند که دوازده نفر از اکابر مهاجر و انصار انکار کردند بر ابوبکر خلافت او را و حجتها بر او تمام کردند از مهاجران
خالد بن سعید بن العاص که از بنی امیه بود و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی و از انصار ابوالهیثم بن التیهان و
سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ذوالشهادتین خزیمة بن ثابت و ابی بن کعب و ابوایوب انصاری چون ابوبکر

بر منبر رفت

و همچو بستندم

و گریبان چاک کنند و نزد قبر پیغمبر شما تیر روم

٨١

بر منبر رفت با یکدیگر مشورت کردند بعضی گفتند که میرویم و او را از منبر بزیر می آوریم و بعضی گفتند که اگر چنین کنید کشته
خواهید شد و حق تعالی فرموده است که خود را بدست خود بهلکه میندازید پس رای ایشان بر این قرار گرفت که بخدمت
حضرت امیر علیه السلام رفتند و با او مصلحت کنند پس رفتند و گفتند یا امیرالمؤمنین ترک کردی حقی را که تو اولی و احق بودی
بآن از ابوبکر زیرا که ما شنیدیم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که میفرمود که علی با حق است و حق با علی است هر سو که میرود حق
با او میرود و ما میخواهیم برویم و او را از منبر بزیر آوریم و آمده ایم که رای ترا در این باب بدانیم حضرت فرمود بخدا سوگند که
اگر چنین کنید باید با ایشان محاربه کنید و شما نسبت با ایشان از باب نمک در میان طعام و از باب سرمه اید که
در چشم کشند و خواهید آمد بسوی من با شمشیرهای برهنه مستعد قتال و ایشان بنزد من خواهند آمد که بیعت کن والا ترا
میکشیم پس باید من با ایشان قتال کنم و دفع ایشان از خود بکنم و این خلاف فرموده رسول خداست زیرا که آنحضرت
پیش از وفات خود بمن گفت که بعد از وفات من این امت با تو غدر و مکر خواهند کرد و عهد مرا در باب تو خواهند شکست و تو از
من بمنزله هرون از موسی هستی و امت بعد از من از باب هرون و اتباع او و سامری و اتباع او خواهند بود من گفتم
یا رسول الله هرگاه چنین شود چه حکم فرمودی که اگر یاوران بیابی مبادرت کن و جهاد کن و اگر یاوری نیابی دست باز دار
و خون خود را حفظ کن تا مظلوم بنزد من آئی و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعالم بقا رحلت نمود مشغول تغسیل و تکفین او شدم
و سوگند یاد کردم که ردا بر دوش نگیرم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم و کردم پس دست فاطمه و حسنین علیهم السلام را گرفتم و
گردیدم بخانهای اهل مدینه آنها که در راه دین کارها کرده بودند و سوگند دادم ایشان را که رعایت حق من بکنند و خواندم ایشان را
بیاری خود اجابت من نکردند از ایشان مگر چهار نفر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از خدا بترسید و ساکت بنشینید
برای آنچه میدانید از کینها که در سینهای این جماعت هست و بغض و عداوتی که ایشان دارند نسبت بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
و اهل بیت او اما همه با هم بروید بنزد این مرد و ظاهر کنید آنچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده اید در حق من و ایشان تا حجت
تمامتر شود و او را عذری نماند و حال ایشان نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در روز قیامت که او را ملاقات میکنند بدتر باشد پس
در روز جمعه که آن شقی بر منبر نبی صلی الله علیه و آله بالا رفت همه بر دور منبر او جمع شدند و اول کسی که از مهاجران سخن گفت خالد بن
سعید بود و گفت از خدا بترس ای ابوبکر میدانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز بنی قریظه گفت ای گروه مهاجر و انصار من شما را
وصیت میکنم حفظ نمائید بعد از من که علی بن ابیطالب علیه السلام امیر شماست بعد از من و خلیفه منست در میان شما باین وصیت
کرده است مرا پروردگار من و اگر حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت و یاری او ننمائید مختلف خواهید شد
در احکام خود و مضطرب میشود بر شما امر دین شما و بدان شما والیان شما خواهند شد و بدرستی که اهل بیت من وارثان

بخدا رسول

ثبت

امر منند وحمل کنندگان بار امانت منند جدا از من خداوند امر کرده اطاعت ایشان بکند امانت من و حفظ کنند
در حق ایشان وصیت مرا پس ایشان را محشور گردان در زمرهٔ من و از بهار ایشان بهرهٔ کامل از مرافقت من قرار ده
که بآن دریابند خوردن شکر ری آخرت را و خدا و ندا هر که بخلافت من کند در اهل بیت من پس محروم گردان او را از
بهشتی که عرض آن مانند عرض آسمانها و زمین است پس عمر با او معارض شد و خالد در غضب و حسب و تقبیح
اعمال او سخنان بسیار گفت و در آخر گفت که مثل تو در این امر بمنزلهٔ شیطان است که حق تعالی در قرآن فرموده است
که مثل او مانند مثل شیطان است در وقتی که با انسان گفت کافر شو پس چون کافر شد گفت من بیزارم از تو پس عاقبت
هر دو آن خواهد بود که در جهنم خواهند بود همیشه و این است جزای ستمکاران پس سلمان برخاست و اول جعفر گفت
گردید و نکردید و ندانید که چه کردید پس عمر به گفت ای ابوبکر هرگاه مسئله رو دهد که ندانی از که خواهی پرسید و هرگاه
مشکلی را از تو سوال کنند بکی پناه خواهی برد و چه عذر داری در آنکه تقدیم نمائی بر کسی که از تو داناتر است و قرابتش برسول
خدا بیشتر است و بتاویل کتاب خدا و سنت پیغمبر عالم‌تر است و رسول خدا او را مقدم داشتند در حیات خود
و وصیت کرد باو نزد وفات خود پس گفتها را طرح کردید و وصیت او را فراموش انگاشتید و وعده او را
خلف کردید و عهد او را شکستید و عقد امارت اسامه را که خدا و رسول او را بر شما امیر کرد که شما را از مدینه بیرون برد
که این فتنه را نکنید و برای انتظار شود که شما در هیچ امری تابع او نگردید و بر هم زدید و در این زودی عزت
با خود خواهد رسید و با این وزر عظیم جهنم خواهی رفت با زود است تو بکنی و این وبال عظیم را با آخرت میبری حقیق که آنچه
در حق علی ع شنیدیم تو هم شنیدی و آنچه ما دیدیم تو هم دیدی و اینها مانع نشد ترا از آنکه چنین امر عظیمی را بکردن گرفتی
پس ابوذر برخاست و گفت ای گروه قریش عجب قبیحی کردید و دست از قرابت رسول برداشتید و جماعت
بسیاری باین سبب مرتد خواهند شد و در این دین شک خواهند کرد و اگر با اهل بیت پیغمبر خود میگذاشتید اختلاف
در میان شما بهم نمیرسید و اکنون که چنین کردید هر که زورش بیشتر رساند خلق فرا متفرق خواهد شد و خونهای بسیار
در طلب خلافت ریخته خواهد شد و میدانید و همه یکان شما میدانند که حضرت رسالت گفت که خلافت
بعد از من از علی است پس از برای دو پسرم حسن و حسین پس از برای طاهرین از ذریت من پس طرح کردید گفته پیغمبر
خود را و آخرت باقی را بدنیای فانی فروختید و سنت امتهای گذشته را متابعت کردید که بعد از پیغمبران خود
کافر شدند و بزودی وبال کار خود را خواهید چشید و جزای اعمال خود را خواهید دید و خدا ستم کننده نیست بر بندگان
خود پس مقداد برخاست و او را نصیحت بسیار کرد و گفت میدانم که بیعت علی علیه السلام در گردن تو است و حضرت

رسول

۸۳ فی سطر ان است
رسول ص ترا و عمر را در زیر علم اسامه که آزاد کرده حضرت رسول ص و حضرت امیرالمؤمنین ع بود داخل کرده او را بر شما امیر کرد
تا این جنانها بخواطر شما نرسد و بار دیگر شما را در زیر علم معدن شقاق و نفاق عمرو بن العاص داخل کرد در غزوهٔ ذات
السلاسل و آن منافق بجهه که در شان او آن شانئک هو الابتر نازل شد و چنین منافقی را بر شما امیر کرد و بر
منافقان و عموم شما را چادو تشکر آن لشکر کرد و ازچادو شی یک رتبه کردن بخلافت و میفهمید میدانید که خلافت بعد از
حضرت رسول ص حق علی بن ابیطالب است حق او را باو تسلیم کن پس بریده اسلمی برخاست و گفت انا لله و انا الیه راجعون
چه محنت کشید حق از باطل ای ابوبکر آیا از خواطرت رفته است که رسول خدا امر کرد ما را که علی را امیرالمؤمنین بگوئیم و سلام
کنیم بر او بامارت مومنان و در بسیاری از مواطن گفت که این امیر مومنان و کشنده فاسقان است از خدا بترس و حق را
بکسی که او احق است باو برگردان پس عمار برخاست و گفت ای گروه قریش ای گروه مسلمانان بدانید که اهل بیت پیغمبر شما
اولایند بخلافت و احقند بمیراث او و قیام بامور دین و امین‌ترند بر مومنان و حفظ ملت حضرت رسول ص بیشتر مینمایند
و خیرخواه‌ترند نسبت بامت از هر کس پس بگوئید صاحب خود که حق را باهلش رد کند پیش از آنکه امر شما مشوش شود
و فتنه عظیم شود و دشمنان در شما طمع کنند و میدانید که علی ولی شما است بعهد خدا و رسول ص و میدانید که فرق
گذاشت حضرت رسول ص میان او و شما در مواطن بسیار و در تمام از مسجد سد و کرد بغیر در خانه او و کریمهٔ خود فاطمه را
باو داد و بسایر طلب کاران نداد و گفت من شهرستان حکمتم و علی ع در گاه آن است هر که حکمت خواهد از درگاه
بیاید و همه شما در امور دین باو محتاج هستید و او در هیچ امر محتاج بشما نیست با آن سوابق عظیمه که او دارد و عجب است از
شما ندارید پس چرا از او میل بدیگری میکنید و حق او را بغارت میبرید بئس للظالمین بدلا پس ابی بن کعب برخاست
و گفت ای ابوبکر انکار مکن حقی را که خدا برای دیگری قرار داده است حق را باهلش رد کن و فضایح بسیار کرد او را پس
خزیمه برخاست و گفت ایها الناس آیا نمیدانید که رسول خدا ص شهادت مرا تنها قبول کرد گفتند بلی گفت
پس من شهادت میدهم که شنیدم از رسول خدا ص که گفت اهل بیت من جدا میکنند حق را از باطل و ایشانند امامان
که پیروی ایشان باید کرد و گفتم آنچه میدانستم و ما علی الرسول الا البلاغ المبین پس ابوالهیثم برخاست و گفت
شهادت میدهم بر پیغمبر ما که علی ع را بازداشت در روز غدیر خم پس انصار گفتند او را بازنداشت مگر از برای خلافت
و بعضی گفتند او را برای آن بازداشت که مردم بدانند که او مولای هر کس است که پیغمبر مولای اوست تا جمعی بسیار
که از آنحضرت سوال کردند حضرت فرمود که بگوئید که علی ولی مومنان است بعد از من و خیرخواه‌ترین مردم است
برای امت من شهادت دادم بآنچه میدانستم پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود روز قیامت

وعده گاه ما بهشت پس سهل بن حنیف برخواست و بعد از حمد و صلوات گفت ای گروه قریش گواه باشید بر من که گواهی میدهم
بر رسول صلی الله علیه و آله که دیدم او را در این مکان یعنی در مسجد پس فرود منبر او دست علی بن ابیطالب را گرفته بود و میگفت ایها الناس
این علی امام شما است بعد از من و وصی منست در حیات من و بعد از وفات من و قضا کننده دین منست و وفا کننده
بوعده منست و او اول کسی است که مصافحه خواهد کرد با من بر حوض من پس خوشحال کسی که متابعت او و یاری او کند و ادم
وای بر کسی که تخلف نماید از او و او را یاری نکند پس برادرش عثمان با او ایستاد و گفت شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله که اهل بیت من ستارهای زمین اند پس بر ایشان تقدم منمائید و ایشان را مقدم دارید که ایشان اند والیان
بعد از من پس مردی برخواست و گفت یا رسول الله کدام اهل بیت تو گفت علی و طاهران از فرزندان او پس [illegible]
ای ابوبکر اول کسی که کافر شود باین سخن و خیانت نماید با خدا و رسول او هم و خیانت منمائید امانتهای خود را و حال آنکه
داند حق را پس ابو ایوب برخواست و گفت بترسید از خدا ای بندگان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خود و رد نمائید
بر ایشان حق ایشان را که خدا برای ایشان قرار داده است بتحقیق که شما شنیده اید مثل آنچه برادران ما شنیده اند که در مقامهای
متعدده میگفت که اهل بیت من امامان شما اند بعد از من و اشاره بعلی میکرد و میگفت که این امیر برره و نیکوکاران
و کشنده کافران است هر که او را واگذارد خدا او را واگذارد و هر که او را یاری کند خدا او را یاری میکند پس توبه کنید
بسوی خدا از ظلم خود بدرستی که خدا تواب رحیم است حضرت صادق علیه السلام فرمود که پس ابوبکر ساکت ماند بر منبر و نتوانست
جواب بگوید پس گفت که من والی شما شدم و بهتر از شما نیستم شما اقاله کنید بیعت مرا و دست از من بردارید
پس عمر گفت بزیر بیا از منبر ای احمق هرگاه تو جواب حجتهای قریش را نمیتوانی گفت چرا خود را در این مقام باز داشتی
والله که من میخواهم ترا خلع کنم و خلافت را به سالم مولای حذیفه بدهم پس ابوبکر از منبر بزیر آمد و دست عمر را گرفت
و بخانه خود رفتند و تا سه روز داخل مسجد نشدند چون روز چهارم شد خالد بن ولید با هزار کس بیامد و گفت چه
نشسته اید بخدا سوگند که بنی هاشم بطمع افتاده اند که خلافت را متصرف شوند و سالم با هزار نفر آمد و معاذ بن جبل
با هزار کس آمد و پیاپی لشکری می آمدند تا چهار هزار منافق جمع شدند و بیرون آمدند با شمشیرهای برهنه و عمر در پیش ایشان
می آمد تا داخل مسجد رسول صلی الله علیه و آله شدند پس عمر گفت بخدا سوگند ای اصحاب علی اگر یکی از شما سخنی میگوید مثل حضرت
آنچه در روز گذشته گفتید سرش را از بدن جدا میکنیم پس خالد بن سعید برخواست و گفت ای پسر صهاک حبشیه آیا بشمشیرهای
خود ما را میترسانی یا بجمعیت خود میخواهی ما را [illegible] بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر است از شمشیرهای شما
و ما با وجود قلت عدد از شما بیشتریم زیرا که حجت خدا در میان ما است بخدا سوگند که اگر نه این بود که امام ما را منع
بکنند

میکند از فضل و اطاعت او بر ما واجب است هر آینه شمشیری میکشیدیم و جهاد میکردیم تا عذر خود را ظاهر کنیم پس حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بنشین ای خالد خدا دانست سعی ترا در راه دین و ترا جزای نیکو خواهد داد پس او نشست
و سلمان برخواست و گفت الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اگر نشنیده باشم کر شود گوشهای من
کر شوند که میگفت روزی خواهد آمد که برادر من و پسر عم من در مسجد نشسته باشد با نفری چند از اصحاب خود که ناگاه
۸۳ جماعتی از سگان جهنم او را در میان خواهند گرفت و اراده کشتن او و اصحاب او خواهند نمود و من شک
ندارم که شما آنها اید پس عمر برخواست که بر او حمله کند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برجست و گریبان او را گرفت
و او را بر زمین زد و گفت ای پسر صهاک حبشیه اگر نه نامه باشد که پیش نوشته شده و عهدی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منتشر شده هر آینه بتو مینمودم که کدامیک یاورش ضعیف تر است و عددش کمتر است پس با اصحاب خود خطاب نمود
و فرمود برگردید خدا شما را رحمت کند پس بخدا سوگند که بعد از این داخل این مسجد نمیشوم مگر بروشی که دو برادرم موسی و
هرون داخل شدند در وقتی که اصحاب موسی علیه السلام با او گفتند که برو تو و خدای تو که جنگ کنید ما اینجا نشسته ایم
و با شما بجنگ نمی آئیم والله که داخل نمیشوم مگر برای زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله یا از برای قضیه که بر مردم مشتبه
شود و حکم بحق در آن بکنم زیرا که جایز نیست از برای حجتی که رسول خدا صلعم در میان مردم نصب کرده باشد آنکه مردم را
در حیرت بگذارد بدانکه این حدیث و قلیل بود اما که از طرق معتبره شیعه این قضیه مایه وارد شده است و اکثر این
مضامین در کتب سیر و احادیث معتبره بلفظ متفرق وارد شده است و بعضی از آنها را در کتاب بحار الانوار
ایراد نموده ام از آنجمله ابن ابی الحدید گفته است که روایات در قصه سقیفه مختلف است و آنچه شیعه میگویند و جمع کثیر
از محدثین روایت کرده اند آنست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امتناع نمود از بیعت تا آنکه او را باکراه در آوردند و
زبیر امتناع نمود از بیعت و گفت من بیعت نمیکنم مگر با علی علیه السلام و همچنین ابو سفیان و خالد بن سعید و عباس عم حضرت
رسول صلعم و پسرهای او و ابو سفیان بن الحارث و جمیع بنی هاشم و گفته اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر لعین آمد و گروهی از
انصار و غیر ایشان با او بودند گفت شمشیر او را بگیرید و بر سنگ بزنید شمشیر را گرفتند و بر سنگ زدند و شکستند و
همه را بجبر آوردند نزد ابوبکر و بیعت کردند و کسی غیر از علی علیه السلام نمانده بود که برای رعایت حضرت فاطمه او را بیرون
نیاوردند و بعضی گفته اند بیرون آوردند و با ابوبکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری بسیاری از اینها را روایت کرده است
و گفته است که چون انصار دیدند که خلافت با ایشان نمیرسد گفتند همه ایشان یا بعضی از ایشان که ما با غیر علی بیعت
نمیکنیم و مثل این را ذکر کرده است علی بن عبد الکریم معروف با بن اثیر موصلی در تاریخ کامل و ایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است

که علی علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله میگفت که اگر چهل نفر از صاحبان عزم می یافتم جهاد میکردم ابن نصر بن
مزاحم در کتاب صفین و بلاذری از ارباب سیر نقل کرده اند و آنچه اکثر محدثین عامه و خاصه و معتبرین ایشان میگویند
آنست که حضرت امیر علیه السلام امتناع نمود از بیعت ابوبکر تا شش ماه و ملازمت خانه خود اختیار کرد و بیعت نکرد تا حضرت
فاطمه صلوات الله علیها از دار فنا بعالم راحت و بقا رحلت نمود و چون آنحضرت رحلت فرمود بیعت کرد و در صحیح
بخاری و مسلم مذکورست که تا حضرت فاطمه در حیات بود روی مردم بسوی آنحضرت بود و چون حضرت فاطمه
وفات یافت روی مردم از او گردید و از خانه او بیرون رفتند پس بیعت کرد و مدت حیات فاطمه بعد از پدر بزرگوار
شش ماه بود مؤلف گوید که از جمله غرایب آنست که با آنکه این مرد فاضل از صحاح خود نقل کرده است در اول کلام است
که بعد از فاطمه طوعا بیعت کرد و حال آنکه عبارت صحیحین صریحست در آنکه تا اعیان حیات و کمکی بود او را امتناع
قبول بیعت نکرد و چون روی مردم از او گردید مضطرب شده بیعت کرد و ایضا ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه احمد بن
عبدالعزیز جوهری که سنیان او را بتوثیق و مدح میکنند نقل کرده است که چون با ابوبکر بیعت کردند زبیر و مقداد با جمعی از صحابه
نزد حضرت امیر علیه السلام تردد میکردند و او در خانه فاطمه علیها السلام بود و مشورت میکردند در امور خود و بیکدیگر محبت
میکردند پس عمر آمد و داخل خانه حضرت فاطمه شد و گفت ای دختر رسول اکرم احدی از خلق محبوبتر نیست نزد ما از پدر
تو و بعد از پدر تو احدی نزد ما محبوبتر نیست از تو و بخدا قسم که این مانع ما نیست از آنکه اگر اینجماعت در خانه تو جمعیت
کنند آتش بزنم و خانه را بر ایشان فرو زانم چون عمر ملعون بیرون رفت و ایشان آمدند فاطمه گفت که عمر چنین
گفت و میدانم که این کار را خواهد کرد و شما دیگر باین خانه میائید ایشان رفتند و با ابوبکر بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید
گفته است که از سخنان مشهور معاویه است که بعلی علیه السلام نوشت که دیروز بود که زنت را بر درازگوش سوار کردی در روز
که با ابوبکر بیعت کردند و نگذاشتی احدی را از اهل بدر و اهل سوابق را مگر آنکه با زن و پسران بدر خانه ایشان رفتی و مردم
خواستی که ایشان را جمع کنی از برای قتال با مصاحب رسول خدا و اجابت تو نکرد از ایشان مگر چهار نفر یا پنج نفر و
اگر بحق بودی اجابت تو میکردند و اگر من همه چیز را فراموش کنم این را فراموش نمیکنم که با پدرم گفتی در وقتی که
میخواست ترا از جا بدر آورد که اگر چهل نفر می یافتم که صاحب عزم بودند قتال میکردم با ابوبکر و ایضا از کتاب
جوهری روایت کرده است که سلمان و زبیر میخواستند که بعد از حضرت رسول با علی علیه السلام بیعت کنند و سلمان گفت که
خیر را درست کردید که با فضل را ندادید اما خطا کردید که بعد از آن که علی علیه السلام باشد ندادید و به روایت دیگر گفت
که خطا کردید که با اهل بیت پیغمبر ندادید و اگر با ایشان میدادید دو کس بر شما اختلاف نمیکردند و بفراغت زندگانی

میکردید

[illegible]

۸۴

میکردید و ایضا از جوهری روایت کرده است از ابی الاسود که غضب کردند مردانی چند از مهاجران در بیعت ابوبکر
و غضب آمدند علی و زبیر و داخل خانه فاطمه شدند با سلاح پس عمر آمد با گروهی که از آنها اسید بن حضیر بود و سلمة بن
سلامه پس حضرت فریاد زد و ایشانرا بخدا سوگند داد فایده نکرد و هجوم آوردند و شمشیرهای علی و زبیر را گرفتند و بر
دیوار زدند و شکستند پس عمر ایشانرا بعنف بیرون آورد و کشید تا بیعت کردند پس ابوبکر ایستاد و خطبه خواند
و عذر خواست از مردم که بیعت من امری بود ناگاه و بی تامل واقع شد و خدا ما را از شر آن نگاه داشت و ترسیدم که
فتنه شود و بخدا سوگند که من هیچ روز حریص بر خلافت نداشتم و امر بزرگی را بر من انداختند که من طاقت آنرا ندارم
و از دست من بر نمی آید و میخواستم که قوی ترین مردم بجای من باشد و امثال این مقوله عذرها خواست و مهاجران قبول
نکردند و در روایت دیگر گفته است که ثابت بن قیس نیز با آنها بود که داخل خانه فاطمه شدند و بروایت دیگر عبدالرحمن با عمر هم
بن عوف نیز با آنها بود و محمد بن مسلمه نیز همراه بود و او شمشیر زبیر را شکست و باز از کتاب جوهری از سلمة بن عبدالرحمن
روایت کرده است که چون ابوبکر بر منبر نشست علی علیه السلام و زبیر با گروهی از بنی هاشم در خانه فاطمه علیها السلام بودند
پس عمر آمد بسوی ایشان و گفت بحق خدا که جانم در دست اوست بیرون می آیید بسوی بیعت یا خانه را با شما
میسوزانم پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون آمد مردی از انصار او را در بر گرفت با زیاد بن لبید و شمشیر از دست زبیر افتاد
و ابوبکر بر منبر صدا زد که شمشیر را بر سنگ بزنید بر سنگ زدند و شکستند پس ابوبکر گفت بگذارید خدا ایشان را و
جوهری گفته است که در روایت دیگر آنست که سعد بن ابی وقاص در خانه ایشان بود و ایشان جمع شده بودند که با علی علیه السلام
بیعت کنند و عمر آمد که آتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر بیرون آمد و میگریست و فریاد میکرد و باز جوهری روایت کرده است
که از عبدالرحمن بن موسی حسنی پرسیدند از حال ابوبکر و عمر گفت جواب بدهم شما را بجوابی که عبدالله بن حسن گفت در وقتی
که از حال این دو کس سوال کردند گفت فاطمه صدیقه و معصومه بود و دختر پیغمبر مرسل بود و مرد و غضبناک بود بر جماعتی که
که این دو نفر از آنها بودند ما نیز غضبناکیم از برای غضب او و ایضا جوهری از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ابن عباس
گفت من از عمر شنیدم که گفت صاحب تو اولای مردم بود بخلافت بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله لیکن ترسیدیم بجهت دو
چیز گفتم کدام است آنها گفت ترسیدیم بر کمی سال او و محبت او با اولاد عبدالمطلب پس ابن ابی الحدید گفته است اما امتناع
علی علیه السلام از بیعت ابوبکر با آنکه او را بعنف بیرون آوردند بآن نحوی که مذکور شد محدثان و راویان سیر و تواریخ
روایت کرده اند و شنیده آنچه جوهری در این باب از رجال حدیث نقل کرده است و همه ثقات اند و مامونند و غیر
او نیز آنقدر ذکر کرده اند که احصا نتوان کرد و ایضا روایت کرده است از جوهری از ابوبکر باهلی و اسمعیل بن مجاهد از

[illegible] شمشیر کشید ابوبکر و عمر گفت که بگیرید خالد بن ولید گفت حاضرم پس گفت هر دو بروید و علی و زبیر را بیاورید تا بیعت
کنند پس عمر داخل خانه شد و خالد بر در خانه ایستاد عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست گفت این را مهیا کرده ام برای بیعت
علی و در خانه جماعت بسیار بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم پس عمر شمشیر زبیر را کشید و زد بر سنگی که در آن خانه بود
و شمشیرش را شکست و دست زبیر را گرفت و برخیزانید و بیرون آورد و بدست خالد داد و با خالد جماعت بسیار
بودند که ابوبکر بمدد فرستاده بود پس عمر داخل شد و با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت برخیز و بیعت کن و حضرت [illegible]
امتناع کرد دست حضرت را گرفت و کشید و آورد و بدست خالد داد و سایر منافقان هجوم آوردند و میکشیدند
ایشان را بعنف شدید و مردم جمع شدند در شوارع مدینه و نظر میکردند و حضرت فاطمه با زنان بسیار از زنان بنی هاشم
و غیر ایشان بیرون آمدند و صدای واویلا و شیون بلند شد و حضرت فاطمه ندا کرد ابوبکر را و گفت چه بسیار
زود غارت آوردید بر خانه اهل بیت رسول خدا بخدا سوگند که با او حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات کنم و چون
علی و زبیر بیعت کردند و این فتنه فرو نشست ابوبکر آمد و شفاعت کرد از برای عمر نزد فاطمه از او راضی شد و
ابن ابی الحدید بعد از ذکر این روایات را نقل کرده است گفته است که صحیح نزد من آن است که حضرت فاطمه
از دنیا رفت غضبناک بود بر ابوبکر و عمر و وصیت کرد که آنها بر او نماز نکنند و آنها نزد اصحاب ما از جمله
گناهان صغیره بود که آمرزیده شدند و اولی آن بود که او را اکرام میداشتند و رعایت حرمت او میکردند و ایضاً
ابن ابی الحدید گفته است که من نزد ابو جعفر نقیب بیان خود میخواندم آن حدیث را که هبار بن اسود نیزه حواله [illegible]
هودج زینب دختر رسول الله کرد او ترسید و فرزندی از شکمش سقط شد و باین سبب حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در روز فتح مکه خون او را هدر کرد چون این حدیث را خواندم نقیب گفت هرگاه رسول خدا خون هبار را مباح کرد — در روز فتح مکه
از برای ترسانیدن زینب و سقط او ظاهر حال آن است که اگر در حیات میبود مباح میکرد خون کسی را که
فاطمه را ترسانید و فرزند او را هلاک کرد ابن ابی الحدید گفت من بنقیب گفتم که من این روایت را از — محسن نام
تو روایت کنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزند محسن نام از او سقط شد او تقیه کرد و گفت صحت و بطلانش را
بهیچیک از من نقل مکن که من در این باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید روایت بیعت سقیفه را بنحو
که سابقا ذکر کردیم از محمد بن جریر طبری که معتمدترین مورخین ایشان است روایت کرده است و واقدی روایت
کرده است که عمر آمد با اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم و جماعتی بدر خانه علی علیه السلام و گفت بیرون آیید و الا
خانه را بر شما میسوزانم و ابن خزابه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده است که گفت من از آنها بودم

که با عمر

٨٥

که با عمر هیزم برداشتیم و بدر خانه فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش امتناع کردند از بیعت و عمر بفاطمه
گفت که بیرون کن هر که در این خانه است والا میسوزانم خانه را با هر که در آن خانه است و در آن وقت علی و فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام و جماعتی از صحابه در آن خانه بودند فاطمه گفت که آیا این خانه را بر من و فرزندانم می سوزانی
گفت بلی والله تا بیرون آیند و بیعت کنند و ابن عبد ربه که از مشاهیر ایشان است گفته است که علی و عباس
در خانه حضرت فاطمه نشستند و ابوبکر بعمر گفت که اگر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشی برداشت
و آمد که خانه را بسوزاند فاطمه علیها السلام گفت ای پسر خطاب آمده خانه ما را بسوزانی گفت بلی و باز ابن ابی الحدید — قصه
نقل کرده از کتاب جوهری مبسوطتر از آنچه مذکور شد بهمان نحو روایت کرده است تا آنجا که گفته است بنی هاشم
در خانه علی علیه السلام جمع شدند و زبیر با ایشان بود زیرا که خود را از بنی هاشم میشمرد و حضرت امیر میفرمود که زبیر همیشه
با ما اهل بیت بود تا آنکه پسرانش بزرگ شدند و او را از ما گردانیدند پس عمر رفت با گروهی بدر خانه فاطمه علیها السلام با اسید
و سلمه و گفت بیایید و بیعت کنید و ایشان امتناع نمودند و زبیر شمشیر کشید و بیرون آمد عمر گفت سگ را بگیرید
سلمة بن اسلم شمشیر را گرفت و بدیوار زد و او را و علی را کشیدند بسوی ابوبکر بردند و بنو هاشم همراه بودند و علی علیه السلام
میگفت من بنده خدا و برادر رسول اویم چون آنحضرت را بنزد ابوبکر بردند و گفتند بیعت کن حضرت فرمود که من احقم باین امر
از شما و با شما بیعت نمیکنم و شما اولایید که با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید بسبب قرابت با
رسول خدا و من نیز بهمان حجت با شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اگر از خدا میترسید و حق ما را اعتراف کنید
چنانچه انصار بحق شما اعتراف کردند و الا معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید عمر گفت دست از تو بر نمیداریم
تا بیعت کنی علی علیه السلام گفت نیک با یکدیگر ساخته اید امروز از برای او میکنی که فردا او بتو برگرداند بخدا سوگند که قبول نمیکنم
گفتن ترا و با او بیعت نمیکنم ابوبکر گفت اگر با من بیعت نکنی من ترا اکراه نمیکنم ابو عبیده گفت ای ابوالحسن تو کم سالی و ایشان
پیران قوم تواند و تو تجربه ایشان را نداری و ابوبکر قوت باین امر بیش از تو دارد و تاب برداشتن این امر بیش از تو
دارد پس با او راضی شو و اگر زنده بمانی و عمر تو دراز شود تو باین امر سزاوارتر خواهی بود بسبب فضیلت قرابتی که تو با رسول
خدا صلی الله علیه و آله داری و سوابق و جهادی که تو کرده علی علیه السلام گفت ای گروه مهاجران از خدا بترسید و سلطنت محمد را از خانه
او بیرون مبرید بسوی خانه های خود و دفع مکنید اهل او را از مقام او و حق او بخدا سوگند ای گروه مهاجران ما اهل بیت احقیم
باین امر از شما تا در میان ما کسی باشد که کتاب خدا را خوانده باشد و داند و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد بسنت — شام
رسول خدا و رعیت را براه تواند برد بخدا سوگند که اینها همه در ما هست پس متابعت خواهش نفس خود مکنید که از حق دور

بشوید پس بشیر بن سعد گفت یا علی اگر انصار این سخن را از تو پیش از بیعت ابوبکر می‌شنیدند دو کس بر تو اختلاف
نمی‌کردند و لیکن ایشان با ابوبکر بیعت کرده‌اند پس علی علیه السلام به خانهٔ خود برگشت و ملازم خانهٔ خود شد تا حضرت فاطمه ع
از دنیا رفت و بعد از آن بیعت کرد و باز از کتاب سقیفه نقل کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که علی علیه السلام فاطمه علیها السلام را
سوار کرد و شب‌ها به خانه‌های انصار رفت و از ایشان طلب یاری کرد و ایشان قبول نکردند و گفتند ای دختر رسول خدا ص
ما با این مرد بیعت کرده‌ایم اگر پسر عم تو پیشتر این سخن را می‌گفت ما از او عدول نمی‌کردیم علی علیه السلام گفت من
رسول خدا ص را مرده در خانه بگذاشتم و پیش از تجهیز او به طلب خلافت می‌آمدم فاطمه ع گفت علی علیه السلام آنچه کرد خوب
کرد و آنها کردند کاری که خدا جزای ایشان را خواهد داد و محمد بن مسلم بن قتیبه که از اعاظم علما و مورخین عامه است قصهٔ
قنفذ را در تاریخ خود بنحوی که گذشت و مبسوط‌تر از این روایت کرده است تا آنکه گفته است چون خبر به ابوبکر رسید که
جمعی که از بیعت ابا کرده‌اند در خانهٔ علی علیه السلام جمع شده‌اند عمر را به سوی ایشان فرستاد و آنها را طلبید چون ابا
کردند از آمدن و عمر هیزم طلبید و گفت به حق خدائی که جان عمر در دست اوست یا بیرون می‌آئید یا خانه را با هر که در آن
هست می‌سوزانم مردم گفتند فاطمه در این خانه است گفت هرچند که او باشد می‌سوزانم پس همه بیرون آمدند
و بیعت کردند مگر علی علیه السلام که گفت سوگند یاد کرده‌ام که تا قرآن را جمع نکنم از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه ع بر در خانه
ایستاد و گفت من قومی عجب‌تر و بدکردارتر از شما ندیده‌ام جنازهٔ رسول خدا ص را در پیش ما گذاشتید و بدون مصلحت ما متوجه
غارت خلافت شدید پس عمر نزد ابوبکر آمد و گفت علی را که تخلف از بیعت کرده است چنین در خانه می‌گذاری ابوبکر قنفذ را
گفت که برو و علی را بیاور قنفذ رفت و گفت خلیفهٔ رسول اکرم ترا می‌طلبد حضرت گفت چه زود دروغ بر حضرت رسول خدا ص
بستید چون این خبر را آوردند ابوبکر گریست و گفت برو و بگو امیرالمؤمنین ترا می‌طلبد چون این خبر را گفت حضرت فرمود
سبحان الله امری را دعوی می‌کند که از او نیست چون قنفذ این رسالت را آورد باز ابوبکر گریست پس عمر برخاست و جمعی را
با خود برداشت و به در خانهٔ فاطمه ع آمد و در را کوبید چون حضرت فاطمه صدای ایشان را شنید گریان شد و صدا بلند کرد که یا
رسول الله چه کشیدیم بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابوقحافه چون مردم صدای گریهٔ آنحضرت را شنیدند گریان برگشتند و نزدیک
بود که دل‌های ایشان شکافته شود و جگرهای ایشان پاره پاره شود و عمر با جمعی ماند که تا علی علیه السلام را بدر آوردند و نزد ابوبکر رسانیدند
پس با او گفتند بیعت کن گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند به خدا سوگند که گردنت را می‌زنیم علی ع گفت پس بندهٔ خدا و برادر رسول او را
خواهید کشت عمر گفت بندهٔ خدا بلی اما برادر رسول نه و ابوبکر ساکت بود و سخن نمی‌گفت عمر گفت با ابوبکر که در باب او حکم نمی‌کنی
ابوبکر گفت من او را اکراه نمی‌کنم بر امری تا فاطمه ع در پهلوی اوست پس علی علیه السلام نزد مرقد مطهر حضرت رسول ص رفت و گریان شد

فریاد کرد

فریاد کرد که یابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس عمر با ابوبکر گفت بیا برویم به خانهٔ فاطمه ع که او را به غضب
آورده‌ایم چون آمدند و رخصت طلبیدند فاطمه ع ایشان را رخصت نداد پس به خدمت حضرت امیر ع آمدند و استدعا کردند که او رخصت
طلبد حضرت امیر ع از فاطمه ع التماس کرد که ایشان را رخصت بدهد و جامه بر روی حضرت انداختند و چون داخل شدند حضرت
رو از ایشان گردانید به جانب دیوار پس سلام کردند فاطمه ع جواب نفرمود ابوبکر گفت ای حبیبهٔ رسول ص من صلهٔ قرابت
رسول ص را دوست‌تر می‌دارم از صلهٔ قرابت خود و من آرزو می‌کنم که کاشکی روزی که پدر تو مُرد من می‌مردم و بعد از او نمی‌ماندم
۸۶ آیا گمان داری که من ترا نشناسم و حق ترا ندانم و میراث ترا از حضرت رسول ص ندهم من از رسول خدا ص شنیدم که
می‌گفت ما گروه انبیا میراث نمی‌گذاریم و آنچه از ما می‌ماند صدقه است فاطمه ع گفت اگر من حدیثی از رسول خدا ص نقل کنم
آیا اقرار به آن می‌کنید گفتند بلی فرمود که قسم می‌دهم شما را که از آنحضرت نشنیدید که گفت رضای فاطمه از رضای منست
و سخط فاطمه از سخط منست و هر که فاطمه دختر مرا دوست دارد پس بتحقیق که مرا دوست داشته و هر که راضی کند فاطمه ع را
بتحقیق مرا راضی گردانیده و هر که بخشم آورد فاطمه را بتحقیق مرا بخشم آورده گفتند بلی شنیدیم این را از رسول خدا ص فاطمه ع
گفت پس من خدا را و ملائکه را گواه می‌گیرم که شما مرا بخشم آوردید و مرا خوشنود نگردانیدید و اگر رسول خدا ص را ملاقات
کنم شکایت شما را خواهم کرد با او ابوبکر گفت پناه می‌برم بخدا از سخط او و سخط تو ای فاطمه پس ابوبکر آنقدر گریست بر خود
که نزدیک بود که هلاک شود فاطمه ع گفت بخدا سوگند که نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی پس گریان بیرون آمد ابوبکر و با مردم
گفت هر یک شب با حلیلهٔ خود می‌خوابید خوشحال و مرا با این حال می‌گذارید مرا احتیاجی نیست به بیعت شما اقاله
کنید بیعت مرا گفتند ای خلیفهٔ رسول اکرم این امر مستقیم نمی‌شود بدون تو و اگر اقاله کنی دین خدا بر پا نمی‌شود ابوبکر گفت
اگر نترسیدم این بود که این ریسمان عروهٔ اسلام سست شود هرآینه یک شب با بیعت شما نمی‌خوابیدم بعد از آنچه شنیدم و دیدم
از فاطمه ع پس علی علیه السلام بیعت نکرد تا فاطمه وفات یافت و بعد از پدر خود هفتاد و پنج شب زنده بود و بلاذری که از اجلهٔ [illegible]
مورخین مشهور مخالفین است و در نهایت تعصب است روایت کرده است که چون ابوبکر علی علیه السلام را برای بیعت طلبید
و قبول نکرد عمر آمد و آتش آورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه ع بر در خانه او را ملاقات کرد و گفت ای پسر خطاب خانهٔ مرا
بر من می‌سوزانی گفت آری و این قوی‌تر است در آنچه پدر تو آورده است پس علی علیه السلام آمد و بیعت کرد و ابراهیم بن سعید
ثقفی که مقبول الطرفین است از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت با ابوبکر
نکرد تا آنکه دید دود از خانه‌اش بلند شد و [illegible] از ابن عباس روایت کرده است که چون علی علیه السلام امتناع نمود
از بیعت ابوبکر عمر را فرستاد و گفت او را بنهایت عنف و شدت بیاور پس چون آوردند او را گذاشت میان ایشان سخنی [illegible]

پس علی علیه السلام هم گفت بدوش بر برآ که ضعف از تو باشد بخدا سوگند که تو را اجرین کرده است بهارت او که اگر فردا ترا
بر دیگران خشم دار کند و ابن ابی اسمم فقیق از زهری روایت کرده است که بیعت نکرد علی علیه السلام مگر بعد از شش ماه و جماعت بنی هاشم نیز
با او بیعت نکردند تا وفات حضرت فاطمه و ایضا ابن اسمم روایت کرده است که چون اسلم ابا کردند از بیعت ابوبکر گفتند
تا بریده بیعت نکند ما بیعت نکنیم زیرا که حضرت رسول صم با بریده گفته است که علی ولی شماست بعد از من پس حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ایشان را مخیر کرده اند میان آنکه ظلم کنند بر من و حق مرا بگیرند و میان ایشان بیعت کنم تا کار
بجنگ منتهی شود و مردم مرتد شوند و از دین برگردند و ایضا از عدی بن حاتم روایت کرده است که گفت بر هیچکس آنقدر رحم
نکردم که بر علی علیه السلام کردم در وقتی که گریبانش را کشیدند و نزد ابوبکر آوردند و ابوبکر با او گفت که بیعت کن گفت اگر نکنم گفت خواهد کردم
سرت را برمیدارم پس علی علیه السلام سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش پس دست را گشود و بلند کرد
و ایشان با وی بیعت راضی شدند مؤلف گوید که ای طالب حق و یقین بدانکه دلیل عمدهٔ مخالفین بر خلافت ابوبکر آنست
که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او و اجماع حجت است پس باید خلافت او حق باشد و خود تعریف کرده اند اجماع را
که آنست که اجماع و اتفاق کنند جمیع مجتهدان عصر در امری از امور دینی که وقت و در این اجماع سخن بسیار است بحث اول
آنکه در جمیع کتب اصول خود چندین خلاف در این مسئله کرده اند اول آنکه تحقق چنین امری ممکن است یا محال دویم
بر تقدیر امکان آیا متحقق شده است در امری یا نه سیم آنکه بر تقدیر تحقق آیا دلیل بر حقیت امری میشود یا نه چهارم
بر تقدیر حجت بودن آیا شرط است که بحد تواتر برسد یا نه و در هریک از اینها شک جرح خلاف بسیار کرده اند پس اثبات
امامت ابوبکر باجماع موقوف بر اثبات جمیع این مراتب خواهد بود و اینها که باین امور قایل نیستند از علمای ایشان چگونه باین
دلیل استدلال میتوانند کرد و باز خلاف کرده اند در آنکه آیا شرط است در حجیت اجماع آنکه آنها که اتفاق بر این رای کرده اند برین
رای باقی بمانند تا مردن یا نه و باز خلاف کرده اند در آنکه اجماع بتنهائی حجت است یا سندی می باید داشته باشد و این
سند حجت است و سندی که ذکر کرده اند قیاس فقهی است که قیاس کرده اند ریاست دین و دنیا را به نماز و آن توجیه
شنیع باطل است اول آنکه علمای امامیه باحادیث بسیار از طرق عامه و خاصه اثبات کرده اند که نماز او بفرمودهٔ حضرت رسول
صلی الله علیه و آله نبود بلکه بامر عایشه بود و چون حضرت مطلع شد با آن ضعف تکیه بر حضرت امیر صم و فضل بن عباس یا عباس کرد
و به مسجد آمد و او را از محراب دور کرد و خود نشسته با ایشان نماز کرد چنانچه در صحیح بخاری از عروه روایت کرده است که حضرت
رسول صم در خود خفتی یافت پس بیرون آمد بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد بنماز حضرت رسول صم و مردم نماز میکردند بنماز ابوبکر
یعنی بتکبیر او دویم آنکه حجت بودن قیاس ممنوع است و علمای اهل بیت علیهم السلام و ظاهریه از اهل سنت و جمهور معتزله

[illegible]

قیاس را حجت ندانسته اند و دلایل بسیار بر بطلان آن اقامت نموده اند سیم آنکه بر تقدیری که حجت باشد در جائی
حجت است که علت در اصل معلوم بوده باشد و فرع مساوی اصل یا اقوی باشد در آن علت و در اینجا این مفقود است بلکه فرق ظاهر است
زیرا که ایشان امامت نماز را برای هر نیکوکار و بدکردار جایز میدانسته و در خلافت عدالت و شجاعت و قرشی
بودن و شرایط دیگر را شرط میدانند و ایضا امامت جماعت یک امر است و در آن علم بسیار در کار نیست و
شجاعت هم در امور رعیت در آن معتبر نیست و چون خلافت سلطنت و ریاست جمیع امور دین و دنیاست
۸۷ و در آن علم بسیار و شرایط بسیار معتبر است که هیچیک در ابوبکر و عمر و عثمان نبوده و در هر امری مانده خود در کل میماندند
و استعانت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سایرین مینمودند و آنکه بعضی از آن ملاعین گفته اند که حضرت رسول صم او را
برای دین ما اختیار کرد چرا ما او را از برای امور دنیای خود اختیار نکنیم محض کذب و خطا بود و محققان ایشان مانند شارح
تجرید و غیر او تضعیف کرده اند اما منع الکوهت عامه در دین و دنیا و ایضا اگر این دلیل اتمام بود چرا این دلیل را در برابر
نه در مسائل ... انصار نگفتند و دست بقرابت زدند چهارم آنکه قیاس که حجت باشد در مسایل فروع حجت است نه از برای مسایل اصول
و بر تقدیر تسلیم جمیع این امور معارضه میکنیم بتخلیف کردن حضرت رسول صم امیر المؤمنین علیه السلام را در غزوه تبوک در مدینه و او را
هرگز از آن عزل نکرد زیرا که کسی قایل نشده است و این اقویست از دلیل ایشان زیرا که خلافت مدینه خلافت دین و دنیا بود
بخلاف نماز بحث دویم آنکه از اخبار بسیار معلوم شد که اجماع ایشان چگونه اجماعی بود که سعد بن عباده و اکثر انصار بر آن
هم خارج بودند و مطلقا با ابوبکر بیعت نکردند و اهل بیت رسالت و سایر بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند و آنها که ظاهر بیعت
بیعت نکردندم کردند تا آتش در خانهٔ اهل بیت رسالت نزدند و شمشیرها برهنه نکردند پس هر ظالمی که تسلط بیابد و جمعی از فسقه طمع مال
و جاه با او موافقت کنند باید خلیفهٔ خدا باشد و اطاعت او بر جمیع اهل علم و فضل و صلاح لازم باشد و معلوم است که بیعت
نجف نمودند و شداد و مسیلمه کذاب باین رسوا شده باشد و اگر گویند اجماع در اول امر متحقق نشد اما
بعد از شش ماه که امیر المؤمنین صم بیعت کرد اجماع متحقق شد جواب گوئیم که آن نیز ممنوع است بلکه معلوم است که سعد بن
عباده و اولادش در این بیعت هرگز داخل نشدند چنانچه ابن عبد البر در کتاب استیعاب گفته است در ترجمهٔ
ابوبکر که بیعت بخلاف کردند با ابوبکر در روزی که رسول خدا صم از دنیا رحلت نمود در سقیفهٔ بنی ساعده و در روز
دیگر که روز سه شنبه بود بیعت عامه نمودند و تخلف کرد از بیعت او سعد بن عباده و طایفه از قبیلهٔ خزرج و فرقه از
قریش و ایضا ابن عبد البر در کتاب مذکور و ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه گفته اند که سعد با هیچیک از عمر و ابوبکر
بیعت نکرد و نتوانستند او را جبر کنند بر بیعت چنانکه دیگران را جبر کردند برای اکثر اقوام او از قبیلهٔ خزرج بسیار بودند

و احتراز کرد از فتنهٔ او و چون خلافت بعمر رسید روزی نظر عمر بر او افتاد گفت یا در مسجد داخل شو یا از این شهر بیرون رو
سعد گفت حرام است بر من بودن در شهری که تو امیر آن باشی پس از آن بجانب شام رفت و قبیلهٔ بسیار در نواحی دمشق
داشت هر هفته نزد جماعتی بود روزی از قریه‌ای بقریهٔ دیگر میرفت از یکی از باغستانها تیری بر او انداختند و او را کشتند و صاحب
روضة الصفا گفته است که سعد بیعت نکرد با ابوبکر مرد و بیرون رفت بسوی شام و بعد از مدتی بتحریک یکی از عظما کشته شد
و معلوم است که مراد او کیست و بلاذری در تاریخ خود روایت کرده است که عمر اشاره کرد بخالد بن ولید و محمد بن مسلمهٔ انصاری
بکشتن سعد و هر یک تیری بر او انداختند و او کشته شد پس توهم مردم انداختند که جن او را کشتند و آن شعر مشهور را
بزبان جن وضع کردند و تظلم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از ایشان تا آخر ایام حیاتش متواتر است و آنچه آنحضرت در جواب
معاویه نوشته صریح است در آنکه آنجناب رضا ببیعت نکرد **بحث ششم** آنکه بر تقدیر تسلیم تحقق بیعت بعد از شش ماه
پس پیش از تحقق آن چرا در آن مدت مدید بدون حجتی تصرف در نفوس و فروج و دماء و اموال مسلمانان میکردند
و لشکرها باطراف و نواحی میفرستادند و الحق که دانستی که ایشان در تعریف اجماع اخذ کرده‌اند که اتفاق کنند اهل آن
بر یک امر و در یک وقت زیرا که اگر در یک وقت نباشد ممکنست منعقد پیش از موافقت متاخران رای برگردد پس
اجماع متحقق بر ابوبکر هیچ فایده نمیکند و از جملهٔ غرایب آن است که اکثر متاخرین ایشان مانند سعدالدین و میر صدر و صاحب
مواقف و سید شریف و دیگران چون دیده‌اند که تمسک باجماع چنین شدن موجب فضیحت است دست از
اجماع برداشته‌اند و گفته‌اند که هرگاه ثابت شد حصول امامت باختیار و بیعت پس محتاج نیست باجماع جمیع اهل حل و
عقد زیرا که دلیل بر آن تمام نشده است از نقل و عقل بلکه بیعت یکی و دو نفر از اهل حل و عقد کافی است در ثبوت امامت
و وجوب متابعت امام بر اهل اسلام زیرا که ما میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین داشتند اکتفا کردند در امامت
بهمین مثل عقد عمر از برای ابوبکر و عقد عبدالرحمن از برای عثمان و شرط نکردند در عقدش اجماع هر که در مدینه باشد چه جای
اجماع امت از علمای شهرها و کسی بر ایشان انکار نکرد و برین امر اتفاق کرده‌اند اعصار بعد از آن تا این زمان و
ملا سعدالدین در شرح مقاصد گفته است که دلیل خلافت ابوبکر بر چند چیز است **اول** اجماع اهل حل و عقد هر چند از
بعضی بعد از تردد و توقفی بود چنانکه روایت کرده‌اند که انصار گفتند که منا امیر و منکم امیر و ابوسفیان گفت
از فرزندان عبدمناف راضی شده‌اید که تیم والی شما باشد پر میکنم مدینه را از سواره و پیاده و در صحیح بخاری و غیر
آن از کتب اصحاب مذکور است که بیعت علی علیه السلام بعد از توقف بسیار بود و در فرستادن ابوبکر عمر و ابوعبیده را
بسوی علی علیه السلام رسالت لطیفی است که ثقات ایشان بسندهای صحیح روایت کرده‌اند و مشتمل است بر سخنان بسیار از جانبین

دانکه

و آنکه غلطی از عمر روایت کرده‌اند که چون علی علیه السلام آمد و بیعت کرد چون برخواست گفت خدا برکت دهد شما را در امری که مرا
آزرده کرد و شما را شاد کرده باشد و اگر روایت میکنند که با ابوبکر بیعت کردند جمیع و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر تخلف کردند
پس ابوبکر روز دیگر با اصحابش آمدند و بیعت کردند محل نظر است پس بعد از آن در باب بیعت مثل سخن صاحب مواقف گفته است
و فخر رازی در نهایة العقول گفته است که اجماع منعقد نشد بر خلافت ابوبکر در زمان خودش بلکه بعد از فوت او در زمان خلافت
عمر که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد ای عاقل منصف بنظر کن که شیطان چگونه فضلای ایشان را مسخر کرده است که از
ضعف اجماع که چشانده و خود را بسیار بیدانش کرده‌اند بآن بیمانده که بسا از یک طرف توجه بگریزند و خود را بکنیف میندازد در هر گاه
اجماع متحقق نشد پس حجت بودن این بیعت که از اخبار سقیفه معلوم شد که بنابرکش بر تعصب و معاندهٔ قبیلهٔ اوس و
خزرج بود و خطبه‌ای که میان ابوبکر و عمر شده بود که ابوبکر را او خلیفه کند و ابوبکر بعد از خود او را خلیفه کند از کجا معلوم شد
و هر گاه باعتبار عدم بیعت آن جماعت اجماع متحقق نشود انکار چون معلوم میشود و هرگاه ایشان بیعت یک شخص را کافی
میدانستند در تحقق امامت چرا معارضه با ابوبکر میکردند با بیعت چندین هزار کس بلکه میتوان گفت که اجماع بر خلاف
امامت ابوبکر و بر عدم اکتفا به بیعت آحاد امت متحقق بود زیرا که در صحاح ایشان مذکور است که تا شش ماه احدی از
بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت همه در میان ایشان داخل بودند و اجماع اهل بیت حجت است بحسب حدیث متواتر
انی تارک فیکم الثقلین و حدیث مشهور مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح و صاحب کشاف با شدت تعصب
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه پارهٔ دل منست و دو پسرش میوهٔ دل منند و شوهرش نور دل
منست و امامان از فرزندان او امینان پروردگار منند و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او هر که چنگ
زند در ایشان نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان هلاک شود و در جهنم فرو رود و واجب است انکه هیچ از فضلا با دعوی
علم و انصاف و دیانت اکتفا نمایند در تحقق ریاست دین و دنیا و وجوب اطاعت عامهٔ خلق و الکراین است که شخص شهادت
دهد که درهمی عمرو از زید طلب دارد شهادتش را قبول نمیکنند و در تحقق امامت به بیعت او اکتفا مینمایند و باین
سبب یزید پلید و لشکریانش ... ماکر قرآنها بر باران کرد خلیفهٔ خدا و واجب الاطاعة خلق میدانند اگر سنجا برادر
قیامت یوم ندعوا کل اناس بامامهم با چنین امامی محشور شوند و در روز وبال او شریک باشی اختیار دارید
بحث چهارم آنکه هر گاه باحادیث سابقه و اقرار اکثر علمای عامه معلوم شد که در مدت مدید که تا شش ماه است
نزاع بود میان امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوبکر و عمر در خلافت و آنحضرت قدح در ایشان و در خلافت ایشان میکرد و
ایشان را بجور و ظلم و ستم نسبت میداد پس باید که قایل شوند یا که بنابر خلاف ایشان بر باطل و جور و ستم بود قایل شوند

وقاتلهم

مجیدرا

با آنکه آنحضرت در این مدت بر باطل بود و عاق امام خود بود و از روی تعصب انکار امامت امام بحق میکرد پس
یکی از ایشان باید که اهلیت خلافت نداشته باشند و اکثر اعاظم علمای ایشان تصریح کرده اند بصحت این حدیث
که حضرت رسول صلعم فرمود که حق با علی است و علی با حق است با او میگردد هر جا که میگردد و غزالی با آن تعصب در
کتاب احیاء علوم گفته است که هر که صاحب بصیرت علم را نسبت بخطا نداده است در هیچ امری و در جمیع صحاح و اصول خود روایت
کرده اند که علی علیه السلام از همه مردمان در دین است و دیانت آثار است چنانکه زمخشری گفته است ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از
یحیی بن سعید حنبلی نقل کرده است که گفت من حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای حنابله بغداد بود مردی از حنابله قرض
از مردی از اهل کوفه طلب داشت او به نزد اسمعیل آمد اسمعیل از او پرسید که با غریم خود چه کردی طلب خود را از او
گرفتی گفت بیزار شدم از طلب خود در روز غدیر رفتم به نزد قبر امیر المؤمنین علیه السلام که شاید طلب خود را از او بگیرم جماعتی شیعه
کردم از فضیحتها و اقوال شنیدم و سب صحابه علانیه بخوبی دیدم که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل گفت ایشان چه گناه
دارند و آنکه این را امر گذاشتند و جرأت نداد ایشان را براین فضیحتها که صاحب آن قبر آمد گفت صاحب قبر کیست
گفت علی بن ابیطالب آمد و بعد از استبعاد گفت او ایشان را جرأت براین امر داده است گفت بلی والله آن مرد
گفت اگر علی محق بود در این امر پس چرا اتفاق دنباله ابوبکر و عمر داشته باشیم و اگر او مبطل بود چرا او را امام دانیم
راوی گفت که چون اسمعیل این سخن را شنید برجست و کفش پوشید و گفت خدا لعنت کند اسمعیل ولد الزنا را
اگر جواب این مسئله را داند و داخل خانه خود شد بحث چهارم آن است که هرگاه دانستی که اجماع عمدهٔ دلایل ایشان است
بر خلافت خلفای خود ما بهمین احادیث که سند اجماع ایشان است اثبات میکنیم عدم استحقاق امامت آنها را بحکم
کفر و نفاق ایشان زیرا که معلوم شد باخبار ما و ایشان که عمر قصد سوختن خانه اهل بیت رسالت صلعم نمود بامر ابوبکر با جمعی
او و آن مهبط وحی و محل نزول ملائکه مقربین بود و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در آن خانه بودند و استخفاف
و تهدید و ایذای ایشان نمود و ایشان را بخشم و غضب آوردند بلکه از روایات مستفیضه مخصوصه بغیر این جهت معلوم شد که حضرت
فاطمه را آزرده ساختند بلکه تازیانه و در را بر شکم مبارکش زدند تا او را مجروح کردند و فرزندش سقط شد و از ایشان آزرده از دنیا
رفت و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که حضرت رسول صلعم فرمود بس است ترا از زنان عالمیان
مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صلعم و آسیه زن فرعون و باز در صحیح ترمذی از جمیع بن عمیر روایت کرده است
که گفت با عمه ام بنزد عایشه رفتم پس عمه ام از او پرسید که از زنان که محبوبتر بود نزد رسول خدا صلعم گفت فاطمه گفت از مردان
که محبوبتر بود نزد آنحضرت گفت شوهرش و از بریده نیز این مضمون را روایت کرده اند و از جمیع صحاح ایشان از حذیفه بن

یمان

بر خلافت

خوانده

آزرده میکنند

سلسله روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که فاطمه پارهٔ تن منست هر چه او را آزرده میکند مرا آزرده میکند و هر که او را آزار میکند
مرا آزار میکند و هر چه او را بتعب می اندازد مرا بتعب می اندازد و از ترمذی روایت کرده است که فرمود فاطمه بهترین
زنان بهشت است و بروایت عایشه بهترین زنان مومنان است یا زنان این امت و ایضا بروایت ترمذی از عایشه
روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را که شبیه تر باشد برسول خدا از فاطمه علیها السلام در رفتار و نشستن و برخاستن
و چون بنزد آنحضرت می آمد آنحضرت برمیخواست و او را می بوسید و بجای خود می نشانید و چون آنحضرت بنزد او میرفت
برمیخواست و او را میبوسید و بجای خود می نشانید و ایضا از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صلعم ۸۹
بعلی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم گفت که من جنگم با هر که شما با او جنگ کنید و صلحم با هر که شما با او صلح کنید و باز از ترمذی
روایت کرده است از حذیفه که گفت مادرم گفت که مرا رخصت ده که بروم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و نماز مغرب را
با او بکنم و از او سوال کنم که استغفار کند برای من و برای تو پس بخدمت آنحضرت رفتم و نماز شام و خفتن را با آنحضرت ادا
کردم و چون فارغ شد از پی آنحضرت روانه شدم چون صدای مرا شنید گفت تو حذیفه گفتم بلی گفت چه حاجت داری
خدا ترا و مادر ترا بیامرزد و یک ملکی امشب بر من نازل شد که پیش از این بزمین نیامده بود و از پروردگار خود رخصت طلبیده
بود که بیاید و بر من سلام کند و بشارت دهد مرا که فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است و حسن و حسین علیهما السلام بهترین جوانان اهل
بهشتند و ایضا روایت کرده است که حضرت فرمود که حدیثی که حذیفه از شما نقل کند تصدیق او بکنید و ایضا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده است که حسن و حسین علیهما السلام دو گوشواره عرش الهی اند و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است
از براء که گفت دیدم رسول خدا امام حسن بن علی علیهما السلام را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من این را دوست میدارم تو این را
دوست دار و از ترمذی روایت کرده است از انس که پرسیدند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوبترند
گفت حسن و حسین و میگفت بفاطمه که بطلب از برای من دو پسر مرا پس ایشان را میبویید و در بر میگرفت و ایضا از ترمذی
از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول صلعم دست در گردن حضرت امام حسن کرد و گفت خداوندا من این را دوست
میدارم پس تو دوست دار او را و هر که او را دوست دارد و از صحیح بخاری و مسلم نیز این مضمون را روایت کرده است و ایضا
از ترمذی از اسامه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام را بر رانهای خود نشانید و میگفت
اینها دو پسر من و دو پسر دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم تو اینها را و هر که اینها را دوست میدارد دوست
دار و ایضا ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود حسین از منست و من از حسینم خدا دوست
دارد کسی را که حسین را دوست دارد و حسین سبطی است از اسباط و ایضا از ترمذی از ابو سعید خدری روایت کرده است از حضرت

رسول صلعم که حسن و حسین سید جوانان اهل بهشتند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا صلعم فرمود که حسن و حسین ع
دو ریحان منند از دنیا و احادیث در فضایل ایشان زیاده از آن است که در این رساله احصا توان کرد و احادیث متواتره وارد
شده است که ایذای حضرت امیر ع ایذای حضرت رسول است صلعم و ایذای حضرت رسول صلعم ایذای خداست و خدا فرموده است که آنها که
ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذاب خوار کننده
پس معلوم شد که آنها که این اذیتها با ایشان رسانیده اند ملعونانند در دنیا و آخرت و محارب خدا و رسول اند و از اهل کفر و نفاق
اند پس چگونه صلاحیت امامت داشته باشند **طعن چهارم** در بیان عظیم ترین بدعتها است که در غصب فدک از ابوبکر
و عمر با اهل بیت رسالت صلعم واقع شد **اول** از طریق شیعه مجمل آنرا روایت میکنیم و بعد از آن از کتب معتبره مخالفان مؤید آن را
ایراد مینماییم تا معلوم شود که فضایح این قضیه متفق علیه هر دو فرقه است و مجمل این قضیه آن است که چون ابوبکر غصب خلافت
حضرت امیرالمؤمنین ع نمود از مهاجران و انصار بیعت گرفت و کار خود را محکم کرد طمع در فدک کرد که از اهل بیت ع بگیرد که
مبادا بعضی مردم بطمع مال بجانب ایشان میل کنند زیرا که هرگاه قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول صلعم با ایشان باشد چیزی که
ممکن است که باعث میل منافقان از ایشان بجانب آن ظالمان شود آن خواهد بود که دست ایشان از مال تهی باشد تا اگر
دنیا پرستان از ناچیزی ایشان منحرف گردند و هرگاه قلیلی از مال نیز با ایشان باشد ممکن است که بعضی از مردم بسوی ایشان مایل
باشند و خلاف باطل ایشان [illegible] در اول حال در روزی که صحیفه ملعونه را می نوشتند حدیث مفتری
حیث را وضع کردند که ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند صدقه است و فدک از جمله چیزی بود که بی جنگ متصرف حضرت
رسول صلعم آمده بود زیرا که چون فتح خیبر بدست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جاری شد اهل فدک و سایر قرای
آن دانستند که تاب مقاومت آنحضرت ندارند بدون جنگ آنها را تسلیم کردند و آیات کریمه نازل شد که چون بی جنگ
گرفته اند مال حضرت رسول صلعم است و بعد از آن این آیه نازل شد وآت ذا القربی حقه یعنی بده بخویشان خود حق او را حضرت
رسول صلعم از جبرئیل ع پرسید که ذا القربی کیست و حق او چیست گفت ذا القربی فاطمه است و حق او فدک است پس حضرت رسول صلعم
فدک را بامر خدا بفاطمه داد که از او و از ذریت او باشد و فرمود که اینها بی جنگ گرفته شده است و مخصوص منست و
بامر خدا بتو دادم که از تو و فرزندان تو است تا روز قیامت پس ابوبکر چون خلافت غصب نمود قرار گرفت فرستاد و
وکلای حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد و ابن بابویه و شیخ طبرسی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده اند که چون ابوبکر کار خود را محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجران و انصار گرفت کسی را فرستاد که وکیل حضرت فاطمه را از
فدک بیرون کرد حضرت فاطمه نزد ابوبکر آمد و گفت بچه سبب منع میکنی میراث مرا از پدرم رسول خدا صلعم و بچه جهت وکیل مرا

از فدک

از فدک بیرون کردی و حال آنکه رسول خدا صلعم بامر حق تعالی آنرا بمن داده بود ابوبکر گفت بیاور آنچه میگویی گواه بیاور حضرت
فاطمه ام ایمن را آورد و ام ایمن گفت ای ابوبکر گواهی نمیدهم تا حجت بر تو تمام کنم بآنچه رسول خدا صلعم در حق من گفته است
ترا بخدا سوگند میدهم که نمیدانی که حضرت رسول صلعم گفت که ام ایمن زنی است از اهل بهشت ابوبکر گفت بلی میدانم
ام ایمن گفت پس من گواهی میدهم که حق تعالی وحی کرد برسول خود که وآت ذا القربی حقه پس حضرت رسول صلعم فدک را بطعمه
حضرت فاطمه داد بامر خدا و حضرت امیرالمؤمنین ع نیز آمد و بهمین نحو گواهی داد و بروایت دیگر امام حسن و امام حسین علیهما السلام
نیز شهادت دادند پس ابوبکر نامه در باب فدک نوشت و بحضرت فاطمه داد عمر حاضر شد و گفت این چه نامه است ابوبکر
گفت فاطمه دعوی فدک کرد و ام ایمن و علی علیه السلام برای او گواهی دادند من این نامه را نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه گرفت
و پاره پاره کرد فاطمه گریان شد و بیرون رفت روز دیگر حضرت امیرالمؤمنین ع بنزد ابوبکر آمد در وقتی که مهاجران و انصار
بدور او مجتمع بودند و گفت ای ابوبکر چرا منع کردی فاطمه را از میراثی که از حضرت رسول صلعم باو رسیده بود و حال آنکه در
حیات حضرت رسول صلعم آنرا مالک و متصرف شده بود ابوبکر گفت آن حق همه مسلمانان است اگر گواهان میآورد که
پیغمبر رسول خدا صلعم آنرا باو داده است و مخصوص او کرده است باو میدهیم و الا او را در آن حقی نیست حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام گفت ای ابوبکر آیا در حق ما حکم میکنی بخلاف حکم خدا در همه مسلمانان ابوبکر گفت نه حضرت فرمود که پس بگو که اگر در دست
مسلمانان چیزی باشد که مالک و متصرف باشند بعد از آن من بیایم و دعوی کنم که از من است از که گواه خواهی طلبید
گفت از تو حضرت فرمود که پس چرا در فدک از فاطمه گواه طلبیدی بر آنچه در دست او بود در حیات رسول خدا صلعم و بعد از
آن مالک و متصرف بود و از مسلمانان گواه نطلبیدی چنانکه از من طلبیدی در آن فرضی که کردم ابوبکر ساکت شد عمر
گفت این سخن را بگذار ما قوت احتجاج با تو نداریم اگر گواهان عدول می‌آوری میدهیم و الا ترا و فاطمه را در آن حقی
نیست حضرت فرمود ای ابوبکر قرآن خوانده گفت بلی فرمود که خبر ده مرا از قول حق تعالی انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در حق ما نازل شده است یا در غیر ما ابوبکر گفت بلکه در حق شما نازل
شده است حضرت فرمود که پس اگر گواهان نزد تو گواهی بدهند که والعیاذ بالله فاطمه زنا کرده است چه خواهی کرد
ابوبکر لعین گفت بر او حد میزنم چنانچه بر سایر مردم میزنم حضرت فرمود اگر چنین کنی نزد خدا از جمله کافران خواهی
بود گفت چرا فرمود از برای آنکه رد کرده شهادت خدا را از برای او بطهارت و قبول کرده شهادت مردم را چنانچه حکم
رد کردی حکم خدا و حکم رسول را که فدک را بفاطمه داده و متصرف او بود و قبول کردی شهادت اعرابی را که بر پاشنه پای
خود بول میکند که گواهی داد که از پیغمبر میراث نمی‌باشد و فدک را از او گرفتی که غنیمت مسلمانان است بدرستی که رسول

خدا ص فرمود که گواه بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه تو رد کردی قول رسول خدا ص را و بر عکس کردی چون سخن باینجا رسید
مردم گریستند و صداها بلند شد و اکثر تصدیق حضرت امیر علیه السلام کردند و حضرت بخانه برگشت و حضرت فاطمه
بمسجد آمد و طواف کرد بقبر پدر بزرگوار خود و شعری چند خواند که از شکایت روزگار و جفاهای منافقان غدار کرد و در
و دیوار را بگریه درآورد پس ابوبکر و عمر بخانه برگشتند و ابوبکر عمر را طلبید و گفت دیدی امروز علی با ما چه کرد اگر در یک مجلس
دیگر چنین معارضه با ما میکند کار ما را بر هم میزند درین باب چه تدبیر بخاطر تو میرسد عمر گفت رای آن است
که امر کنیم بقتل او ابوبکر گفت این کار از که می آید عمر گفت خالد بن ولید پس خالد را طلبیدند و گفتند میخواهیم ترا
بامر عظیمی بداریم گفت بهرچه میخواهید بدارید اگرچه بر قتل علی بن ابیطالب علیه السلام باشد گفتند ما نیز همین را میخواهیم خالد
گفت در چه وقت او را بکشم ابوبکر گفت در وقت نماز که در مسجد حاضر شود در پهلوی او بایست و چون من سلام
نماز را بگویم برخیز و گردنش را بزن گفت چنین باشد اسماء بنت عمیس که در آن وقت زن ابوبکر و سابقا زن
جعفر طیار بود از شیعیان حیدر کرار بود این سخنان را شنید و نتوانست که خلاف این خبر را بآنحضرت رساند به
جاریه خود گفت برو بخانه علی و فاطمه علیهما السلام و سلام مرا بایشان برسان و در گذار این آیه را برایشان بخوان که مؤمن آل
فرعون بموسی علیه السلام پیغام کرد إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ یعنی ان
اشراف قوم فرعون مشورت میکنند در باب تو که ترا بکشند پس بیرون رو بدرستی که من از برای تو از خیرخواهانم
اسماء گفت اگر متفطن نشوند مکرر بخوان پس جاریه آمد و سلام رسانید و برگشت و این آیه را خواند و حضرت امیر علیه السلام
فرمود که خاتونت را سلام برسان و بگو خدا نمیگذارد که اراده ایشان بعمل آید و بروایت دیگر فرمود که اگر ایشان مرا
بکشند که با ناکثان و قاسطان و مارقان جنگ خواهد کرد پس حضرت امیر علیه السلام برخواست و مهیای نماز شد و بمسجد
آمد و پشت سر ابوبکر ایستاد و از برای تقیه نماز خود را تنها بعمل آورد و خالد لعین شمشیر بسته در پهلوی آنحضرت ایستاد و
و چون ابوبکر به تشهد نشست از ان اراده پشیمان شد و از فتنه ترسید و شدت سطوت و شجاعت آنحضرت را
میدانست و پیوسته فکر میکرد و تشهد را مکرر میخواند و از ترس سلام نمیگفت تا آنکه مردم گمان کردند که در نماز
سهوی کرده است پس ملتفت شد بجانب خالد و گفت یا خالد مکن آنچه من ترا بآن امر کرده بودم و بروایتی سه مرتبه
این سخن را گفت و بعد از آن سلام نماز را گفت حضرت گفت یا خالد چه بود آنچه ترا بآن امر کرده بود گفت مرا
امر کرده بود که گردن ترا بزنم حضرت فرمود که میخواستی کرد گفت آری بخدا سوگند که اگر پیش از تسلیم مرا نهی نمیکرد هر آینه
ترا می کشتم پس حضرت او را گرفت و بلند کرد و بر زمین زد عمر گفت بخداء کعبه که میکشدش پس مردم جمع شدند و او را

بصاحب

بصاحب قبر قسم دادند حضرت دست از آن لعین برداشت و بگریبان عمر بدگهر چسبید و گفت ای پسر صهاک اگر نه
وصیت رسول خدا ص و تقدیر الهی بود هر آینه میدانستی که کدام یک از ما و تو کم یارتر و کم عددتریم و داخل خانه خود شد
و بروایت دیگر در نماز صبح بود و ابوبکر تشهد را طول داد و فکر میکرد که نزدیک شد که آفتاب طالع شود و بروایت ابوذر
حضرت خالد را با دو انگشت سبابه و میانین گرفت فشاری داد و نعره زد که نزدیک بود که جان پلیدش برآید و
جامه اش را نجس کرد و دست و پا میزد و قدرت بر سخن گفتن نداشت پس ابوبکر با عمر گفت که این از مشورت شوم تواست
من میدانستم اینحالت را و خدا را شکر کن که متوجه ما نشد و هر که نزدیک میرفت که خالد را خلاص کند حضرت نگاهی باو
میکرد که او از ترس برمیگشت پس ابوبکر عباس را طلبید که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت رفت و قسم داد
او را بصاحب قبر و حسنین و مادر ایشان صلوات الله علیهم حضرت دست برداشت عباس پیش آمد و پیشانی آنحضرت را
بوسید و در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب فدک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بابوبکر نامه نوشت در نهایت شدت
و حدت و تهدید و وعید بسیار در آن درج نمود چون ابوبکر نامه را خواند بسیار ترسید و خواست که فدک و خلافت را
هر دو رد کند عمر گفت من از برای تو آب زلال خلافت را صاف کرده ام که بیاشامی و تو میخواهی که تشنه باشی چنانچه
همیشه بوده و گردنهای گردنکشان عرب را برای تو ذلیل کرده ام و قدر این را نمیدانی ان علی بن ابیطالب است
که بزرگان قریش را کشته است و سلسله را برانداخته است من بند پر او را آرام میکنم تو از تهدیدات او پروا مکن
ابوبکر گفت ای عمر ترا بخدا سوگند میدهم که دست از این افسانها بردار بخدا سوگند که اگر او اراده کشتن من
و تو بکند بدست چپ هر دو را می کشد بلکه دست راست را حرکت نمیدهد و ما را از او نجات نداده است مگر
سه خصلت اول آنکه تنهاست و یاوری ندارد دویم آنکه رعایت وصیت رسول خدا ص میکند که او را امر کرده
که شمشیر نکشد سیم آنکه جمیع قبایل عرب از او کینه در دل دارند اگر اینها نبود دای الخلافه را برگشته بود آیا
فراموش کردی روز احد را که ما همه گریختیم و او به تنهائی شمشیر کشید و علمداران و شجاعان ایشان را بر خاک هلاک
افکند تو فریب خالد را مخور تا او متعرض ما نشود متعرض او مشو مؤلف گوید که اگرچه سنیان خواسته اند که
امر ابوبکر و عمر را بقتل امیرالمؤمنین ع اخفا کنند و صریحا در اکثر کتب خود روایت نکرده اند اما حرف زدن ابوبکر را
در نماز پیش از سلام و خطاب یا خالد را نقل کرده اند و آن قرینه واضح است بر صدق روایات شیعه چنانچه در این باب
ابن ابی الحدید نقل کرده است که از استاد خود ابوجعفر نقیب پرسیدم که آیا حق است قصه خالد و امر ابوبکر و عمر
او را بقتل علی علیه السلام ابوجعفر گفت که گروهی از سادات علوی این را روایت کرده اند و الحال روایت کرده اند که

الکرم

مردی آمد نزد زفر بن هذیل شاگرد ابو حنیفه و از او سؤال کرد از آنچه ابو حنیفه میگوید که جایز است بیرون آمدن از نماز
بغیر سلام مانند سخن گفتن و فعل کثیر و حدث زفر گفت بلی جایز است چنانکه ابوبکر در تشهد گفت آنچه گفت آن مرد
گفت و چه بود آنچه گفت ابوبکر زفر گفت که بر تو چیست که این سؤال کنی او مکرر پرسید زفر گفت بیرون کنید این
مرد را که این از اصحاب ابو الخطاب خواهد بود ابن ابی الحدید از نقیب پرسید که تو چه میگوئی او تفسیر کرد و گفت من
بعید میدانم اما امامیه روایت کرده اند و فضل بن شاذان رحمه الله در کتاب الایضاح این قصه را بنحوی که مذکور شد
از سفیان بن عیینه و حسن بن صالح بن حی و ابوبکر بن عیاش و شریک بن عبد الله و جمعی دیگر از فقهای عامه روایت
کرده است و گفته است از سفیان بن عیینه و وکیع پرسیدند که چه میگوئید در اینکه ابوبکر کرد همه گفتند بد بود اما تمام نکرد
و جمعی دیگر از اهل مدینه گفته اند که قصوری ندارد که از باب اصلاح است که متفرق نشوند و مردم را نکشند چون علی مردم را
از بیعت ابوبکر منع میکرد او هم امر بقتل او نمود و بعضی هم از ترس شناعت علی این عمل را روایت نکرده اند اما اصل
قصیه ابوبکر با خالد که چون سلام دهم فلان کار را بکن و پشیمان شدن و پیش از سلام گفتن که یا خالد مکن آنچه را
گفته بودم حکایت نموده اند و همین قول با دلیل جواز حرف زدن پیش از سلام کرده اند لیکن آن نقل کرده است که کسی از
ابو یوسف قاضی بغداد شد که از ابو حنیفه پرسید که چه بود آنچه ابوبکر بخالد گفته بود ابو یوسف جواب نگفت و گفت
خاموش باش ترا با این چه کار است و آنکه اگر علی علیه السلام راضی به بیعت ابوبکر و مطیع او بود و او واجب القتل هم شهادت
میدهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که علی علیه السلام از اهل جنت است پس چون روا دارد روی زمین از این بیشتر عیان شد که
با اینحال امر بقتل او کند و اگر علی به بیعت او راضی نبود این عین مذهب شیعه است که ابوبکر بجبر بر علی علیه السلام تقدم کرد
تا اینجا کلام فضل بود و از وجوه باطله که آن اشقیا برای عذر او گفته اند و از اخفای سایر جماعت این سخن گفتن را علم
قطعی بهم میرسد که سبب آن چنین امر شنیعی بوده است که از خوف فضیحت اظهار آن نمیتوانسته اند کرد کدام
مسلمان تجویز این میتواند کرد که کسی که اراده قتل چنین بزرگواری نماید قابلیت امامت و خلافت دارد الا
لعنة الله على الظالمین و اما احادیثی که از طرق عامه در غصب فدک وارد شده است از آنجمله خطبه مشهوره
حضرت فاطمه صلوات الله علیها است که اصل خطبه شهادت بر حقیت آن سیده میدهد و این قسم سخن از غیر ائمه صلوات الله
علیهم که منبع و معدن البلاغه اند از دیگری صادر نمیتواند شد و ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای عامه است گفته است در شرح
نهج البلاغه در شرح نامه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعثمان بن حنیف نوشته فصل اول در آنچه وارد شده است از اخبار
و سیر که از کتابهای اهل حدیث و کتب ایشان نقل میکنیم نه از کتب شیعه و راویان ایشان جمیع آنچه ایراد میکنیم در این فصل

فصل اول

از کتاب

۹۲

از کتاب سقیفه ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهری است و این ابوبکر جوهری مرد عالم محدث کثیر الادب ثقه صاحب ورع است
که ثنا کرده اند بر او محدثان و روایت کرده اند از او مصنفات او و غیر مصنفات او را پس بسند این خطبه را روایت
کرده است از زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام و از عبد الله بن حسن و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب
جوهری روایت کرده است و مسعودی در کتاب مروج الذهب که معتبرترین تواریخ است اشاره باین خطبه کرده است
و سید مرتضی علم الهدی رضی الله عنه ایضا در شافی بسند عامه از عایشه روایت کرده است و سید بن طاوس رحمه الله از طرق عامه روایت
کرده است و سید احمد بن ابی طاهر در کتاب بلاغات النساء بچندین سند روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه اکثر
الفاظ مشکله اش را روایت کرده است و خطبه با این شهرت را کسی انکار نمیتواند کرد و خطبه بسیار طولانی است و قریب بدو
جزو است و این رساله گنجایش ذکر همه را ندارد و قدری از آن که متعلق باحتجاج فدک است ایراد میکنیم روایت کرده اند که
چون ابوبکر عزم کرد بر آنکه منع کند فدک را از فاطمه علیها السلام و این خبر بحضرت فاطمه علیها السلام رسید مقنعه مطهره را بر سر بست و
چادر عصمت را در بر کرد و روانه شد با گروهی از خدمتکاران و زنان خویشان خود و چادرش در پایش می پیچید از حیا
و رفتارش با رفتار حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هیچ فرق نمیتوانست کرد تا در مسجد نزد ابوبکر لعین آمد و او در میان گروهی از
مهاجران و انصار نشسته بود پس پرده سفیدی در پیش روی مبارکش کشیدند و در پس پرده نشست و ناله جانسوزی کشید
که خروش از مردم برخواست و صدای گریه و زاری بلند شد پس لحظه صبر فرمود که صداها فرو نشست و شروع کرد بخطبه غرا و
حمد و ثنای الهی کرد بنحوی که همه حیران شدند پس درود بر حضرت رسالت پناهی فرستاد و حقوق نعمتهای آنحضرت را بر مردم
شمرد تا آنکه گفت پس حق تعالی روح مقدس او را قبض کرد از روی رأفت و رحمت و رغبت که دار راحت و آخرت را
برای او پسندید و از تعب دنیا او را راحت بخشید و او را محفوف گردانید بملائکه ابرار و خوشنودی پروردگار غفار و
مجاورت خداوند جبار صلوات فرستد خدا بر پدرم که پیغمبر و امین اوست بر وحی او و برگزیده اوست از جمیع خلق
و سلام و رحمت الهی بر او باد پس خطاب نمود با اهل مجلس و فرمود که شما ای بندگان خدا محل امر و نهی خدا اید و حاملان
دین و وحی او اید که بر شما خوانده شده و شما را خدا امین گردانیده است که دین خدا را حمل کنید و بدیگران برسانید و خود را
چنین مینامید و خدا را عهدی در میان شما است که قرآن مجید است و بقیه از پیغمبر خود در میان شما گذاشته است
که اهل بیت او اند پس تفضیل قرآن را با بلیغ وجوه ذکر کرد و علل اوامر و نواهی حق تعالی را بیان فرمود پس گفت از خدا بترسید
و اطاعت کنید خدا را در آنچه شما را بآن امر کرده است یا نهی از آن فرموده است بدرستی که میترسد از خدا از علما
پس گفت ایها الناس بدانید که منم فاطمه و پدرم محمد است صلی الله علیه و آله آنچه میگویم غلط نمیگویم و آنچه میکنم در آن نه بجور و نه از حد عدول

از حق عز نام پس این آیه را خواند لقد جاءکم رسول من انفسکم یعنی بتحقیق که رسولی مبعوث شد بر شما از قوم شما که
دشوار بود بر او تعب شما حریص بود بر هدایت شما بمؤمنان مهربان و رحیم بود اگر نسب او را یاد آورید در می یابید
که پدر منست نه پدر شما و من دختر اویم نه زنان شما و برادر پسر عم منست نه مردان شما و چه نیکو بزرگواریست که این
نسبتها را با او دارم پس رسالت خدا را بشما رسانید و نبوت خود را ظاهر گردانید و با مشرکان طریق معارضه
داشت و شمشیر در میان قبایل ایشان گذاشت و تنهای ایشان را در هم شکست و سرهای سرکردهای ایشان را بتیغ
بیدریغ شکافت و راه حجت را بر ایشان بست بحکمت و موعظه نیکو و همچنین بتهای ایشان را و شجاعان
ایشان را بر زمین کرد تا آنکه صبح صادق دین از ظلمت شب کفر و ضلالت طالع گردید و چهره زیبای حق از پرده پنهان
رخ نمود و اهل دین بر مسند هدایت نشستند و اعوان شیاطین و داعیان دین لال گشتند و اراذل اهل نفاق هلاک
شدند و عقدهای کفر و شقاق گشوده شد و کلمه اخلاص تمام و دین اسلام عام گردید و شما بسبب کفر و شرک بر کنار
گودال جهنم بودید و خوار و زار و ذلیل اهل روزگار بودید هر کس بر شما طمع استیلا داشت و بازیچه بر سر شما میگذاشت
و هلاک و استیصال شما را از آب شتر را آب خوردن و آتش بر بودن می نمود آشامیدنی شما آب متعفن ممزوج ببول و سرگین
شتر را میخوردید و پوست برگ درخت را قوت خود میکردید با نهایت ذلت و خواری سر حیرانید و میترسیدید
که دشمنان از دور شما بربایند شما را پس حق تعالی شما را از این مهالک و مذلتها بیرون آورد ببرکت محمد صلی الله علیه و آله
داد بعد از آنکه آزارها کشید و بلاهای کوچک و بزرگ گرفتار گردید و بعد از آنکه گرفتار سرکشی عمان و گرگان دزدان
اعراب و سرکشان اهل کتاب شد و هر بار که آتش حرب افروختند حق تعالی آتش ایشان را بآب لطف خود فرو نشاند
و هر مرتبه که شاخ از شیطان ظاهر شد یا فتنه عظیمی از مشرکان دهن گشود برادر خود را در کام ایشان انداخت
و از جنگ رو نگردانید تا فرق جرات ایشان را پامال سم غیرت خود گردانید و سرهای ایشان را در زیر پای خود دید و آتش
فتنهای ایشان را بتیغ بیدریغ خود فرو نشانید خود را بتعب می افکند در اعلای دین حق تعالی و اهتمام مینمود در
امر خدا و نزدیک بود برسول خدا و از او جدائی نشد در هیچ حال گزیده اولیای خدا بود و دامن برزده بود در
طاعت خدا و خیرخواه خلق بود و خود را بمشقت می افکند در تحصیل رضای خدا و در آن حال شما در رفاهیت عیش
ایمن بودید و در مهد امنیت متنعم بودید و از برای ما منتظر بلاها و فتنهها بودید و توقع اخبار موحشه مینمودید و چون جنگ
رو میداد پهلو تهی میکردید و در هنگام قتال پشت بدشمن داده میگریختید پس چون حق تعالی از برای پیغمبر خود خانه
پیغمبران خود را اختیار کرد و او را بآرامگاه برگزید کالش پرده نفاق ظاهر شد در سینهای شما خار کفر و
شقاق

و نفاق و هویدا گردید در شما آثار معصیت و نفاق و کهنه شد جامه دین و بسخن درآمدند گمراهان که از ترس شمشیر دهان
بسته بودند و پیدا شدند گمنامی چند که از هر کس ذلیلتر بودند و شتر اهل باطلان بصدا درآمدند و بجولان درآمدند در عرصات
شما و شیطان سر خود را از آنجا که فرو برده بود بلند کرد و شما را صدا زده دید که مر اجابت او کردید و چشم بر عزت
دنیا افروختید و گفت برخیزید شما سبک بر خواستید و شما را بغضب آورد بر اهل حق دید که غضبناک گردیدید پس بر شتر
دیگری داغ گذاشتید یعنی خلافت که حق دیگری بود بنام خود کردید و حق دیگری را برای خود کشته بردید و هنوز
از عهد پیغمبر شما مدتی نگذشته بود و جراحت مصیبت او مندمل نشده بود و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده بودند و بهانه
کردید که از فتنه ترسیدیم و در عین فتنه افتادید و جهنم احاطه بکافران است هیهات چه دور است از شما امور
و چگونه بشما دروغ میگویند امت و شیطان شما را بکدام جانب میبرد و حال آنکه کتاب خدا در میان شماست
و امور آن ظاهر است و احکام آن واضح است و نشانهای آن پیداست و اوامر و نواهی آن لایح و هویداست
انداختید آنرا بر پشت سر خود آیا رغبت از قرآن دارید یا حکمی بغیر آن میخواهید بد بدلیست برای ظالمان حکمی
که غیر آن باشد و حق تعالی میفرماید که هر که طلب کند غیر اسلام دینی را پس از او قبول کرده نخواهد شد و در آخرت
از زیانکاران است پس آنقدر صبر کردید که خلافت باطل خود را بر قرار محکم کردید آنگاه شروع کردید در افروختن آتش
فتنه و پیدا کردن بدعتها و در صدائی که از شیطان گمراه کننده در میان شما بلند شد اجابت کردید و انوار
دین حق را فرو نشانید و سنتهای پیغمبر برگزیده را محو کردید و در پرده و بمکر و حیله میخواهید که آثار دین را محو کنید
و آهسته آهسته میخواهید در لباس دینداری انوار شریعت را پنهان کنید و کینهای رسول را در اهل بیت او
تدارک کردید و ما صبر میکنیم بر ضررهای شما مانند کسی که بکارد و نیزه او را پاره پاره کنند و چاره نداشته باشد از جمله آنها
آنست که گمان میکنید که من از پدر خود میراث نمیبرم پس آیه را خواند که مضمونش اینست که آیا حکم جاهلیت را طلب
میکنید کیست نیکوتر از خدا در حکم کردن از برای گروهی که صاحب یقین اند آیا نمیدانید میدانید حقیقت امر را ولیکن آنرا
پنهان میکنید و بر شما ظاهر است حق من مانند آفتاب تابان ای گروه مهاجران آیا بر من غلبه کنند در میراث پدر خود
و شما معاونت کنید ای پسر ابوقحافه آیا در کتاب خداست که تو میراث پدر خود ببری و من از پدرم میراث نبرم
لقد جئت شیئا فریا عجب افترا بر خدا بستی آیا بعمدا ترک میکنید عمل کردن بکتاب خدا را و پس پشت خود
می اندازید زیرا که میفرماید و ورث سلیمان داود یعنی میراث برد سلیمان از داود و در قصه یحیی بن زکریا نقل
رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب یعنی پروردگارا ببخش مرا ولیی که میراث

بردارد من وارث آل یعقوب و فرموده است وَاُولُوا الْاَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلى بِبَعْضٍ فى كِتابِ اللّهِ یعنی خویشان
بعضی اولی اند به بعضی در کتاب خدا از بیگانها پس حضرت آیات میراث را که حق تعالی از برای جمیع مسلمانان بیان فرموده
خواند پس گفت میگویید مرا بهره و میراثی از پدرم نیست و میان من و پدرم رحم و خویشی نیست آیا مخصوص کرده است
خدا شما را بآیات میراث و من و پدرم را از آنها بیرون کرده است آیا میگویید که من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم
و باین سبب من از او میراث نمیبرم یا شما دانا ترید بعام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمم پس چون حضرت فاطمه
دید که آن منافقان صدا بر نیاوردند خطاب کرد با ابوبکر که بگیر فدک را امروز بی معارضی و منازعی تا در روز حشر ترا
ملاقات کند و در مقام حساب از تو سوال کند پس نیکو حکم کننده است خدا و طلب کننده حق محمد است و وعده
گاه قیامت است و در قیامت زیانکار خواهید شد و ندامت فایده نخواهد بخشید و هر چیزی را قرارگاهی است و
بعد از این خواهید دانست که کیست آنکه می آید بسوی او عذاب خوار کننده و حلول میکند بر او عذاب ابدی پس خطاب
با انصار نمود و فرمود که ای گروه شجاعان که عضد [illegible] ملت بودید این چه سستی است که در گرفتن حق من میکنید و
این چه تغافل است که در ستمی که بر من میرود آیا رسول خدا که پدر من است نگفت که باید حرمت هر کس را در حق فرزندانش
رعایت کنند چه زود راضی شدید شما و دست از حمایت ملت پیغمبر خود برداشتید و حال آنکه طاقت آنچه
من از شما طلب میکنم دارید و قوت بر یاری من در شما هست و اگر گویید که محمد فوت شد این مصیبتی بود که
اثر آن در آسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر شد و ستاره ها بسبب آن تیره گردید و حرمتها ضایع شد
و از این عظیم تر مصیبتی نباشد اما این سبب آن نمی شود که شما از دین برگردید و حق تعالی میفرماید محمد هم
رسولی است که گذشته است پیش از او رسولان آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین برخواهید گشت و هر که از دین برگردد بخدا
هیچ ضرر نرساند و بزودی خدا جزا خواهد داد شکر کنندگان را ای فرزندان قیله آیا بستم میراث پدر مرا از من بگیرند و
شما ببینید و بشنوید و محتاج باشید و اسلحه کارزار و قوت و شوکت داشته باشید و شما را بنصرت خود دعوت
کنم و اجابت نمایید و ناله مرا بشنوید و فریادرسی نکنید و حال آنکه شما موصوف بودید بشجاعت و مردانگی و
معروف بودید بصلاح و فرزانگی با قبایل عرب مقاتلها کردید و در معرکه ها تعبها کشیدید هر امر که میکردیم اطاعت
میکردید و قدم از قدم ما برنمیداشتید تا آنکه حق تعالی ببرکت ما آسیای اسلام را بگردش آورد و خیرات ایام جاری شد
و آتش کفر فرونشست و نظام دین محکم شد پس اکنون چرا حیران شده اید بعد از بیان و مستتر شده اید بعد از اعلان
پس آیه را خواند که مضمونش این است که آیا مقاتله نمیکنید با گروهی که نقض عهد کردند و از دین برگشتند و خواستند که رسول را

برون

۹۶ بیرون کنند و ایشان در اول حال ابتدای قتال با شما کردند آیا میترسید از ایشان پس خدا سزاوارتر است با آنکه
از او بترسید اگر ایمان دارید چون دید که این سخن ایشان در آن منافقان اثری نکرد فرمود که می بینم که بجانب تنعم
و راحت میل کرده اید و کسی را که احق است بخلافت از شما دور کرده اید و از شدت برفاهیت مایل گردیده اید و آنچه از
علم و دین در گلوی شما کرده بودند از دهان بیرون افکندید پس اگر کافر شوید شما و هر که در زمین است خدا بی نیاز است
از عالمیان و میدانستم که غدر و مکر خواهید نمود و مرا یاری نخواهید کرد و لیکن دردها و المها در سینه جمع شده بود
اظهار کردم و خواستم حجت را بر شما تمام کنم که در قیامت عذری نداشته باشید پس بگیرید و ببرید حق مرا با عار
ابدی و غضب خدا و عقاب روز جزا خدا می بیند و میداند آنچه میکنید و بزودی خواهید دانست آنها که ستم
کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود من دختر آنکسم که انذار میفرمود شما را از عذاب شدید پس بکنید آنچه
خواهید و ما میکنیم آنچه حق میدانیم شما منتظر باشید ما انتظار می کشیم روزی را که حق و باطل ظاهر شود پس ابوبکر گفت
ای دختر رسول خدا پدر تو نسبت بمومنان مشفق و کریم و مهربان و رحیم بود و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم
بود و او را که نسبت میدهیم پدر تو است نه زنان دیگر و برادر شوهر تو است نه دوستان دیگر و او را اختیار کرد بر همه
خویشان و او را یاری نمود در هر امر عظیمی دوست نمیدارد شما را مگر سعادتمندی و دشمن نمیدارد شما را مگر بدبختی شقی
عترت پاکیزه رسولید و نیکان و برگزیدگانید راه نمایان مایید بسوی خیر و سعادت و جنت و تو ای برگزیده
زنان و دختر بهترین پیغمبران راستگوئی در گفتار خود و سبقت داری بر همه بسبب وفور عقل خود و کسی
ترا از حق خود منع نکرده اند و بخدا سوگند که من از رای رسول خدا تجاوز نکرده ام و آنچه کرده ام باذن او کرده ام و
خدا را گواه میگیرم که شنیده ام از رسول خدا که گفت ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم نه طلا و نقره و نه خانه و
نه عقاری نیست میراث ما مگر کتب و علم و پیغمبری و آنچه طعمه ماست ولی امر خلافت بعد از ما در آن حکم میکند
بحکم خود و من چنان حکم میکنم که آنچه تو از ما طلب میکنی صرف اسبان و اسلحه شود که مسلمانان با کفار قتال
کنند و این را باتفاق مسلمانان کرده ام و در این امر منفرد و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو مضایقه
نمیکنم آنچه خواهی بگیر تو سیده امت پدر خودی و شجره طیبه از برای فرزندان خود انکار فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است
در اینها اما در مال مسلمانان مخالفت گفته پدر تو نمیتوانم کرد حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود سبحان الله هرگز
پدر من مخالفت احکام کتاب خدا نمیکرد و پیوسته پیروی آیات و سور قرآن مینمود آیا با مکر که میکنید افترا بر پدر من
می بندید و این حیله بعد از وفات او شبیه است بآن مکرها که در هلاک او کردید در ایام حیات او و اینک کتاب خدا

حاکم عادلیست میان ما و شما و میراث یحیی و سلیمان در قرآن مذکور است و قسمت میراث در میان ذکور و
اناث در کتاب الهی صریح است بلکه نفسهای شما زینت داده است برای شما امری را پس صبر میکنم صبر نیکو و از خدا
یاری میطلبم بر آنچه وصف میکنید پس ابوبکر گفت خدا راست گفته و رسول خدا راست گفته و تو که دختر او
راست میگوئی تو معدن حکمتی و موطن هدایت و رحمتی و رکن دینی و عین حجتی بعید نمیدانم صدق گفتار ترا و
انکار نمیکنم خطاب ترا و این مسلمانان در میان من و تو حاضرند و بگردن من انداختند خلافت را و باتفاق ایشان
گرفتم آنچه را گرفتم و از برای خود نگرفتم و ایشان گواه منند پس حضرت فاطمه ع با دیگر مردم خطاب نمود و فرمود
که ای گروه مردم که بسوی قول باطل بسرعت میروید و از کردار قبیح چشم میپوشید آیا تدبر نمیکنید در قرآن یا بر
دلها قفلها زده شده است نه چنین نیست بلکه بدیهای اعمال شما راه حق را از شما بسته است و گوشهای و چشمهای
شما را گرفته است و بد تاویل کرده اید و به بدترین امور راهنمائی نموده اید و ضلالت را بعوض هدایت اختیار نموده اید
و بخدا سوگند که بار این را گران و عاقبتش را بغایت ضرر خواهید یافت در روزی که پرده از پیش دیدها گشوده شود و
عذابها که در کمین شما است نزد شما هویدا گردد و ظاهر شود از برای شما از پروردگار شما آنچه گمان نداشته اید
و در آن موقف زیان کاری ظاهر شود اهل بطالت و ضلالت را پس بجانب مرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رو کرد و این
شعر چند از روی درد خواند که مضمون آنها این است بعد از رفتن تو فتنه و آشوب بسیار رو نمود که اگر تو میبودی
آنها نمی بود ما بعد تو گشته ایم بمانند زمین بی باران سر و برگ همه پژمرده از سموم جفای بدکاران گواه حال ما باش و دل ما را
بی رفقا قبل از ... و اهل هر پیغمبری را نزد خدا قرب و منزلتی بود بعضی از ما ظاهر کردند مردانی چند کینهای سینهای
خود را چون رفتی و در خاک پنهان شدی و روی ما ترش کردند بر ما گروهی و سبک شمردند حق ما را چون ترا ندیدند و
زمین را بر ما تنگ کردند و بودی ماه تابان و نور درخشان که از تو روشنی می یافتیم و بر تو نازل میشد از جانب
پروردگار عزت کتابها و جبرئیل ع با آیات قرآن مونس ما بود پس تو ناپیدا شدی و جمیع خیرات پنهان شد کاش
پیش از تو ما را مرگ در می یافت چون رفتی و جمال خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم ببلاها چند که هیچ اندوهناکی
از خلایق مثل آن مبتلا نشده بودند نه از عجم و نه از عرب پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها بجانب خانه برگردید و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام انتظار معاودت او می کشید چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی مصلحت خطابهای درشت
با سید اوصیا صلوات الله علیه نمود که مانند جنین پرده نشین شده و مثل خاینان در خانه گریخته و بعد از آنکه شجاعان
دهر را بر خاک افکندی مغلوب این نامردان گردیده اینک پسر ابو قحافه بظلم و جبر کشیده هدیه پدر و معیشت فرزندانم را

از من

۹۵

از من میگیرد و با آواز بلند با من مخاصمه و لجاج میکند و انصار مرا یاری نمیکنند و مهاجران خود را بکنار کشیده اند و
سبب مردم دیدها پوشیده اند نه دافعی دارم و نه مانعی و نه یاوری و نه شافعی و خشمی که بیرون رفتم و خشمناک برگشتم خود را
ذلیل کردی در روزی که دست از سطوت خود برداشتی گرگان میدرند و میبرند و تو از جای خود حرکت نمیکنی کاش پیش
از این مذلت و خواری مرده بودم و این سخن در هر صبحی و شامی محل اعتذار من مرده باد من سست شد حمایت من
بسوی پدر من است و شکایت من بسوی پروردگار من است خداوندا حول و قوت تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال
تو از همه شدیدتر است پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود ویل و عذاب بر تو نیست بر دشمن تو است صبر کن
و آتش حزن خود را فرو نشان ای دختر برگزیده عالمیان و ای باقی مانده ذریت پیغمبر من سستی در امر دین خود نکردم و
آنچه از جانب خدا مامور بودم بعمل آوردم و آنچه مقدور من بود از طلب حق خود در آن تقصیر نکردم روزی تو و اولاد
ترا خدا ضامن است و آنکه کفیل امور تو است مامون است و آنچه حق تعالی از برای تو در آخرت مهیا کرده است بهتر است از
آنچه این غاصب از تو قطع کرده است پس اجر از خدا طلب نما و صبر کن حضرت فاطمه ع فرمود خدا بس است مرا و نیکو وکیل است
از برای من و ساکت شد **مولف گوید** که در این مقام تحقیق بعضی از امور ضرور است **اول** دفع شبهه چند که ممکن است
که در خواطر ما خطور کند اگر کسی گوید که اعتراض حضرت فاطمه صلوات الله علیها با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با وجود عصمت
هر دو چه صورت دارد جواب گوئیم که این معارضه محمول بر مصلحت است از برای آنکه مردم بدانند که حضرت امیر المؤمنین ع
ترک خلافت برضای خود نکرده و بغصب فدک راضی نبوده و در قرآن بسیاری از معاتبات با حضرت رسول ص شده
و غرض تهدید و تادیب دیگران است و از این قبیل است آنچه از حضرت موسی ع صادر شد در وقتی که بسوی قوم خود
برگشت و ایشان عبادت گوساله کرده بودند از انداختن الواح و سر و ریش هرون را گرفتن و پیش کشیدن با آنکه
میدانست که هارون تقصیر ندارد تا آنکه بر قوم ظاهر شود شناعت عمل ایشان مانند عتابی که حق تعالی با حضرت عیسی ع
خواهد کرد که آیا تو گفتی با مردم که مرا و مادر مرا دو خدا بدانید با آنکه میداند که او نگفته است و مثل این بسیار است و اگر
گویند که این مبالغه حضرت فاطمه صلوات الله علیها در دعوای فدک و در مجامع حاضر شدن و خطبه خواندن منافات
با تقدس و تنزه و زهد و کمال و معرفت آنحضرت دارد دو وجه جواب میتوان گفت **اول** آنکه این حق مخصوص
آنحضرت نبود که از سر آن بگذرد و با یشان بگذارد بلکه همه ائمه و اولاد کرام آنحضرت تا روز قیامت در آن شریک
بودند و ساکت بودن در این امر موجب تضییع حقوق آنها میشد پس بر آنحضرت واجب بود که حسب المقدور در عدم تضییع
حقوق ایشان سعی نماید **دوم** آنکه غرض آنحضرت محض استرداد فدک نبود بلکه غرض عمده اظهار کفر و نفاق اعدای دین

دین اسین بود که مردم بیشتر او را نشناسند و به قولهای ایشان فریب نخورند و بر حاضران حجت تمام شود و بر غایبان تا
روز قیامت برای شیعیان حجت بوده باشد چنانچه حضرت در آخر خطبه اشعار به این فرموده که با آنکه میدانستم که شما یاری نخواهید
کرد نگفتم آنچه گفتم برای آنکه حجت را تمام کنم و همچنین بسیاری از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با آن متغلبان در باب خلافت
و در مدت عمر شریف خود تظلم و اظهار شکایت چنانچه گذشت نه از جهت محبت حب جاه و ریاست بود بلکه اظهار
ظلم و ارتداد اهل جماعت بود تا حجت بر عالمیان تمام شود چهارم بیان کفر ابوبکر و عمر از اخبار که در این واقعه
نامه وارد شده است به چندین وجه **اول** آنکه از اخبار خاصه و عامه معلوم شد که حضرت فاطمه و حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیهما این دو منافق را ظالم و غاصب و عاصی میدانسته‌اند در این واقعه و آنها نیز این دو بزرگوار را
کاذب و مدعی خلافت حق و عاق امام میدانسته‌اند و یکی از این دو فرقه باید محق باشند با آنکه مخالفان در صحاح خود
روایت کرده‌اند به طرق بسیار که هر که از اطاعت امام بیرون رود و به قدر شبری از جماعت مفارقت نماید و بمیرد بمرگ جاهلیت
مرده است و ایضا روایت کرده‌اند که هر که به قدر شبری از اطاعت سلطان بدر رود و بمرگ جاهلیت میمیرد و هر که بمیرد
و در گردنش بیعت امامی نباشد بمرگ جاهلیت مرده است و معلوم است که حضرت فاطمه از ابوبکر راضی نشد و
او را بر بطلان و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت پس هر که به امامت ابوبکر قایل باشد باید که قایل شود که سیدهٔ
نساء عالمیان و کسی که خدا او را از هر رجسی پاک گردانیده بمرگ جاهلیت و کفر و ضلالت از دنیا رفته است
و هیچ ملحدی و زندیقی به این قول قایل نشده و در جامع الاصول از صحیح مسلم و صحیح ابوداود روایت کرده است
که حضرت فاطمه سؤال کرد از ابوبکر که قسمت کند برای او میراثش را از آنچه از رسول خدا مانده است و از آنچه
خدا برای او برگردانیده است از انفال پس ابوبکر گفت رسول خدا فرموده که ما میراث نمیداریم آنچه از ما میماند صدقه است
پس فاطمه در غضب شد و از او هجرت کرد و پیوسته چنین بود تا از دنیا رفت و بعد از رسول خدا شش ماه
زندگانی کرد الا چند شب و فاطمه سؤال میکرد نصیب خود را از آنچه خدا به آنحضرت رسول داده بود از خیبر و فدک
و صدقهٔ رسول در مدینه ابوبکر قبول نکرد و نداد و عمر نیز چنین کرد اما عمر صدقه مدینه را به علی و عباس داد و خیبر و
فدک را نگاه داشت و نداد بایشان و در صحیح بخاری بعضی از این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید در کتاب
سقیفه روایت کرده است که چون ابوبکر فدک را از فاطمه گرفت و او را جواب ساخت فاطمه گفت بخدا
سوگند که هرگز با تو سخن نخواهم گفت ابوبکر گفت والله که هرگز از تو دوری نخواهم کرد فاطمه گفت والله که نزد خدا
بر تو نفرین خواهم کرد ابوبکر گفت بخدا سوگند که از برای تو دعا خواهم کرد چون هنگام وفات حضرت فاطمه شد

وصیت

وصیت کرد که ابوبکر بر او نماز نکند و در شب او را دفن کردند و عباس بر او نماز کرد و میان وفات او و وفات پدرش
هفتاد و دو شب بود و در صحاح ایشان مذکور است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و احدی از بنی هاشم در حیات
فاطمه با ابوبکر بیعت نکردند پس باید یا خلافت ابوبکر باطل و در اخذ فدک غاصب و در روایت حدیث از حضرت رسول
کاذب باشد یا امیرالمؤمنین علیه السلام با وجود عصمت و طهارت و جدا نبودن از حق عاصی و ظالم و عاق امام خود باشد
و الحق که عداوت امیرالمؤمنین علیه السلام علامت کفر و نفاق است و کدام عداوت شدیدتر میباشد از آنچه در این
واقعه و غیر آن نسبت بآنجناب کردند حتی آنکه ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه جوهری روایت کرده است که چون
ابوبکر خطبه حضرت فاطمه را در باب فدک شنید بر منبر رفت و گفت ایها الناس این چه گوش دادن است
بهر سخنی این آرزوها چرا در عهد رسول خدا نبود این قصه از باب روباهی است که گواهش دم او بود و او
ملازم هر فتنه است میخواهد فتنه‌ها پیر شده را جوان کند استعانت میجوید به ضعیفان و یاری میجوید از زنان مانند
ام طحال که دوست‌ترین اهل او بسوی او زن زناکاری بود اگر خواهم میتوانم گفت و اگر بگویم ظاهر خواهم کرد
و ما را بحال خود میگذارند ساکتم پس گفت ای گروه انصار بمن رسیده است سخن سفیهان شما و من دست و زبان
نمیگشایم بر کسی که سزاوار آن نشود و چون حضرت فاطمه این سخنان را شنید بخانه برگشت و ابن ابی الحدید گفته است
که من بنقیب ابوجعفر خواندم و گفتم که ابوبکر این کنایه‌ها را با که داشت نقیب گفت کنایه نیست صریح است و مرادش
علی بن ابی طالب علیه السلام است من تعجب کردم و گفتم این همه سخنان را با او داشت گفت بلی پادشاه بود و هر چه میخواست
میگفت و میکرد و چون دید که انصار از جا بر آمدند ترسید که ایشان اعانت امیرالمؤمنین علیه السلام بکنند ایشان را ساکت
کرد و نقیب گفت کدام طحال زن زناکار بود در جاهلیت و بزنای او مثل میزدند **مؤلف گوید** که ای طالب
حق و یقین در این خبر تأمل کن و انصاف بده که کسی که نسبت به سید اوصیا و کسی که بجای او در رسول خدا و صاحب آن
مناقب و فضایل که دوست و دشمن روایت کرده‌اند و نسبت بدختر رسول خدا و سیدهٔ نساء عالمیان این قسم
سخنان گوید آیا قابلیت خلافت دارد یا از اسلام بهره میدارد **دوم** آنکه تکذیب حضرت فاطمه نمودن با ثبوت
عصمت آنحضرت متضمن رد قول خدا و رسول است چنانچه در تحقیق آیه تطهیر دانستی و الحق که از طرق خاصه و عامه
متواتر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه پاره تن منست پس هر که او را بغضب آورد مرا بغضب آورده است
و مرا آزار داده هر که او را آزار دهد چنانچه گذشت و این دلیل عصمت آنحضرت است زیرا که اگر معصیتی از او صادر
تواند شد ایذای او بلکه اقامت حد و تعزیر او لازم خواهد بود و رضای او در همه معصیت موجب رضای خدا و رسول

نخواهد بود و اگر گویند مراد آن است که آزار او کردن از روی ستم و ظلم ایذای حضرت رسول است و خوشحال کردن
او در آن معصیت طاعت مستلزم خوشحالی حضرت رسول است جواب گوییم که تخصیص خلاف اصل است و حدیث
عام است و ایضا اگر این مراد باشد فرقی میان آنحضرت و سایر مسلمانان نخواهد بود و در این کلام مدحی و تشریفی
برای آنحضرت نخواهد بود و باتفاق این کلام در مقام مدح و اختصاص وارد شده است و ایضا تفریع این بر پاره
تن آنحضرت بودن فایده نخواهد بود زیرا که دیگران نیز در این امر با او شریکند و ایضا احادیثی که در صحاح ایشان
وارد شده است که در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت من اگر متابعت کنید ایشان را گمراه
نشوید و در مشکوة و غیر آن از ابوذر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است
که هر که در آن سوار شد نجات یافت و هر که تخلف نمود از آن هلاک شد و گذشت احادیث بسیار از صحاح ایشان که
علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام از اهل بیت آنحضرت اند و هرگاه متابعت ایشان موجب نجات و مخالفت ایشان
سبب هلاک باشد پس باید که قول و رای ایشان حق و کردار ایشان ممتنع باشد و از جمیع گناهان قولا و فعلا معصوم
بوده باشند و مخالف ایشان هالک و ضال و گمراه و ملعون بوده باشد سیم آنکه آنچه ابوبکر دعوی کرد که پیغمبران
میراث نمی‌باشد محض کذب و افترا بود بچند جهت اول آنکه مخالف آیات کریمه است در میراث بردن حضرت
یحیی از زکریا و اگر گویند مراد میراث علم و پیغمبری است جواب گوییم که این باطل است بچند وجه اول آنکه بحسب
لغت و عرف و شرع میراث مطلق که گویند منصرف میشود بمیراث مال خصوصا آنکه در آیه قرآن است که مراد
میراث مال است زیرا که شرط کرده است که او را راضی و پسندیده و صالح گردان و معلوم است که پیغمبر چنین میباشد
پس این شرط فایده ندارد و ایضا خوف از موالی و خویشان با مال مناسبت دارد نه پیغمبری و علم و چرا زکریا ترسد
و مضایقه داشته باشد از آنکه خدا از آل یعقوب او پیغمبران و علما مقرر دارد و در هر حال ممکن است که داند که منقوی فسق
و فساد ایشان است از این جهت مضایقه داشته باشد و همچنین مخالف آیه میراث بردن حضرت سلیمان است علیه السلام
از داود علیه السلام بوجوهی که مذکور شد و ایضا مخالف آیه میراث است و چون تواند بود که نبوت موجب حرمان
اقارب او گردد از میراث و در کتب مشهوره ایشان در کتاب فرائض این را ذکر کرده اند دوم آنکه ابوبکر شهادت
کم بود داده است متضمن جر نفع است و متهم است در این باب از چند جهت یکی آنکه میخواست این اموال در
تصرف او باشد و بهر که خواهد بدهد و از هر که خواهد منع کند چنانچه در جامع الاصول روایت کرده اند از ابی الطفیل
که فاطمه آمد بسوی ابوبکر و طلب میراث پدر خود کرد ابوبکر گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت هرگاه خدا به پیغمبری

طعمه

طعمه بدهد آن از کسی است که قائم مقام باشد در خلافت میشاید بعد از او و دیگر آنکه از قرائن مظنون بلکه معلوم بود
که میخواست اهل بیت را خفیف کند که مردم میل بجانب ایشان نکنند و ایشان منازعه در خلافت با او
نتوانند نمود و همچنین از برای تهمت کافی است و این اقوی است از جهتی که ابوبکر رد شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام
بسبب تهمت جر نفع نمود و چند نفر دیگر که میگویند تصدیق او کردند همه شریک در آن صدقه بودند و عداوت
اهل بیت علیهم السلام معروف بودند و تهمت در ایشان نیز ظاهر بود سیم آنکه از اخبار مستفیضه معلوم است که
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این خبر را موضوع و باطل میدانست چنانکه مسلم در صحیح خود از مالک بن اوس روایت
کرده است که عمر بعلی و عباس گفت که ابوبکر گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت ما میراث نداریم آنچه ما میمانیم انزع
صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع
حق بود پس ابوبکر مرد و من گفتم ولی رسول خدا و ابوبکرم پس مرا دروغگو و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که
من راستگو و نیکوکار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز مثل
این مضمون را بچند سند از کتاب سقیفه روایت کرده است و احادیث صحیحه مستفیضه گذشت که علی علیه السلام از حق
جدا نمیشود با آیه تطهیر و اخبار ثقلین و سفینه و غیر اینها که در این زودی گذشت و همچنین انکار حضرت فاطمه علیها السلام
حقیقت این حدیث را حجت قاطع است بر بطلان آن چهارم آنکه اگر این حدیث حق بود بایست حضرت رسول صلی الله علیه و آله
این حکم را بحضرت فاطمه علیها السلام تعلیم نماید تا دعوی ناحق نکند و بحضرت امیر علیه السلام که وصی و معدن علوم او بود این حکم را تعلیم نماید
تا نگذارد او دعوی ناحق بکند و هیچ عاقل تجویز این نمیکند که سیدة نساء عالمیان این حکم را از پدر بزرگوار خود نشنیده
باشد و مع ذلک اینقدر مبالغه و تظلم در این باب بکند و نسبت جور و ظلم باو بدهد و مردم را تحریک و تحریص
بر قتال او بکند و این باعث آن شود که جمع کثیر از مسلمانان ابوبکر را غاصب و ظالم دانند تا روز قیامت او را
و اعوان او را لعنت کنند و اگر امیرالمؤمنین علیه السلام میدانست که حضرت فاطمه علیها السلام حق ندارد و حق با ابوبکر است که
تجویز این امور کرد و جمیع اینها متفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود برای اهل بیت آیا هیچ مسلمانی نسبت بحضرت
رسول صلی الله علیه و آله تجویز چنین مساهله و مسامحه در امور دین و تبلیغ احکام الهی خصوصا نسبت با اهل بیت خود و برادر
خود و پاره تن خود مینماید پس این برهان قاطع است بر آنکه این حدیث محض کذب و افترا بود پنجم از شواهد
کذب این حدیث آن است که عادت ناس جاری شده است بآنکه هر امری که خلاف متعارف بین الناس باشد بسیار
روایت کنند و این نیز معلوم است که سنت میراث در جمیع اعصار از زمان آدم تا خاتم جاری بوده است و در هر

عصر جمیع انبیا علیهم السلام بوده است و این نیز معلوم است که مردم اهتمام بسیار دارند بضبط احوال پیغمبران علیهم السلام
و سیرت ایشان و احوال اولاد ایشان خصوصاً امری چند که مخصوص ایشان است پس چون شده است که چنین
امر عظیم خلاف معتادی و در هیچ کتابی از کتب انبیا و تاریخی از تواریخ ایشان مذکور نشده و غیر ابوبکر به تنهائی
یا با دو سه منافق دیگر بر این امر غریب مطلع نشده بود و یک ره در این امر در عصری از اعصار سالفه نزاعی نشده
که باین تقریب در تواریخ امم سالفه نقل کنند و یک کس نقل نکرده که عصای موسی را یا خاتم سلیمان را یا انگشتر
فلان پیغمبر را بصدقه بفلان شخص دادند یا او فخر کند که ثیاب فلان پیغمبر بمن رسیده پس کسی که اندک شعوری دارد
میداند که این حدیث را وضع کرده اند و پیوند بر ایشان افترا کرده اند و فکر در عاقبتش نکرده اند و آنچه از صحاح ایشان ظاهر میشود
و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است بآن آنست که غیر ابوبکر کسی این حدیث را نقل نکرده و بعضی گفته اند که مالک بن
اوس نیز تصدیق او کرده و این قول را نادر میدانسته و در کتب اصول استدلال کرده اند بر آنکه بروایت یک
صحابی عمل میتوان کرد بانکه بروایت ابوبکر به تنهائی بآن حدیث عمل کردند اما روایت کرده اند که در زمان عمر علی و عباس
مخاصمه کردند نزد او در میراث او شهادت طلبید از طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص
و ایشان از ترس باتفاق شهادت دادند **ششم** از جمله اموری که ابوبکر برخلاف حکم خدا و رسول کرد در حق
حضرت فاطمه و اهل بیت علیهم السلام آن بود که منع کرد حق ذی القربی را از ایشان که بنص قرآن از ایشان بود بلکه برد
چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که مردم گمان میکنند که نزاع فاطمه با ابوبکر در دو امر بود در میراث و در بخشش و در حدیث
وارد شده است که در امر سیم نیز با او نزاع کرد و ابوبکر باو نداد و آن سهم ذی القربی بود چنانچه در کتاب سقیفه از انس
روایت کرده است که فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر آمد و گفت میدانی که خدا حرام کرده است بر ما اهل بیت صدقات را و از برای
ما در غنایم سهم ذی القربی را قرار داده است در آیه خمس ابوبکر گفت این آیه را خوانده ام اما نمیدانم که تمام این سهم از شما است
فاطمه گفت آیا مال تو و اقربای تو است گفت نه بلکه بعضی را بر شما انفاق میکنم و بعضی را در مصالح مسلمانان
صرف میکنم فاطمه گفت این حکم خدا نیست ابوبکر گفت این حکم خدا است اگر حضرت رسول در این باب بتو
عهدی کرده است بگو من تصدیق تو میکنم و باهل تو میگذارم فاطمه گفت که در این باب بخصوص چیزی نگفته است اما
شنیدم از آن حضرت در وقتی که این آیه نازل شد گفت بشارت باد شما را آل محمد که توانگری آمد بسوی شما ابوبکر
گفت من از این آیه چنین نمی فهمم که همه را بشما بدهم ولیکن آنقدر که شما را بس باشد بشما میدهم و عمر نیز در این باب
تصدیق او کرد و احادیث دیگر نیز باین مضمون روایت کرده است و در جامع الاصول بحمیدی بسند از ابن عباس

ودیگران

و دیگران روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله سهم ذی القربی را بخویشان خود قسمت میکرد و ابوبکر
و عمر کم کردند و همه را بایشان ندادند و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام منقول است که حق ما اهل بیت از خمس از برای
آل محمد فرض کرد ابا کرد ابوبکر از آنکه نصیب ایشان را بدهد بسبب حسد و عداوت و حق تعالی فرموده است که هر که
حکم نکند بآنچه فرستاده است خدا پس ایشان فاسقانند و احادیث از طریق اهل بیت علیهم السلام در این باب
بسیار است و ظاهر آیه کریمه آن است که همه اصناف مساوی باشند در حصه چنانچه فقهای علما عامه و خاصه
میگویند در باب اقارب و وصایای آن حضرت و حق تعالی در ذی القربی فقر و مسکنت را شرط نکرده پس آنچه ابوبکر
کرده مخالف آیه کریمه است و هر که مخالف حکم قرآن حکم بغیر قرآن کند فاسق و کافر و ظالم است **هفتم**
از جمله طعنها که بر ابوبکر کرده اند در این باب آن است که زوجات رسول صلی الله علیه وآله را متمکن ساخت از تصرف کردن
در حجره های خود باتفاق و نگفت که آنها صدقه است و این نقیض آن حکمی است که در باب فدک و میراث حضرت
رسول در حق فاطمه علیها السلام کرد زیرا که انتقال حجره ها بآنها یا از جهة میراث بود یا از جهة بخشش اول منافی حدیث موضوعی است
که او روایت کرده و ثانی محتاج بثبوت بود و از ایشان گواهی نطلبید چنانچه از فاطمه طلبید پس معلوم شد که او از این
امور غرضی بغیر از اضرار اهل بیت علیهم السلام نداشت سخن ظریفی ابن ابی الحدید در این مقام نقل کرده است از علی فارقی
که مدرس مدرسه غربیه بغداد بوده که از او پرسیدم که آیا فاطمه در دعوای فدک صادق بود گفت بلی گفتم پس چرا
ابوبکر فدک را باو نداد تبسم کرد و گفت اگر امروز فدک را محض دعوای او باو میداد فردا می آمد و ادعای خلافت
برای شوهرش میکرد و بعد از آن ابوبکر را ممکن نبود عذر گفتن و مدافعه کردن چون پیش از این خود بی طلب شهود
حکم بصدق او کرده بود بعد از آن ابن ابی الحدید گفته که اگر چه این کلام را بر سبیل شوخی و خوش طبعی گفت اما راست
گفت و سخن در این مقام بسیار است اما این رساله گنجایش زیاده از این ندارد و در کتاب بحار الانوار بسط تمام
داده ایم **طعن هشتم** آنکه در جمیع کتب کلامی و احادیث عامه و کتب لغت ایشان روایت کرده اند که عمر در
ایام خلافت خود بر منبر گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی
مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابوبکر امری بود که بی تدبیر و مشورت و رویت حاصل شد و خدا نگاه داشت
مسلمانان را از شر آن پس هر که عود کند بمثل آن او را بکشید و کسی که اندک شعوری و انصافی داشته باشد میداند
که کلامی واضح تر از این نمیتواند گفت در مذمت ابوبکر و بطلان خلافت او پس اگر راست گفته است پس ابوبکر
این قدر دور است از اهلیت خلافت که منشی شر مسلمین است و تا حدی که موجب قتل است و اگر دروغ گفته است پس

او قابل خلافت نیست و اگر گویند که خلافت همه متفرع بر خلافت ابوبکر بود چون تواند بود که قدح کند در آن
با آن حیله و مکری که او داشت جواب گوئیم که چون امر خلافت و سلطنت او مستقر شده بود و هیبت
او و رعب او در دلها جا کرده میدانست که باین سخنان خلافت او بر هم نخورد و کسی جرأت اعتراض برا او
ندارد و میترسید که بعد از او خلافت با امیرالمؤمنین ع برسد این سخن را گفت که این راه را ببندد و تدبیر
غورا شوم او جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده است که چون عمر شنید که ابوبکر گفته است
که اگر عمر بمیرد من با علی علیه السلام بیعت خواهم کرد لهذا این سخن را گفت و بخاری و غیر او روایت کرده اند که عمر
در خطبه اش گفت شنیده ام که قائلی از شما میگفته است که اگر امیرالمؤمنین یعنی خودش بمیرد من بیعت خواهم
کرد با فلان پس مغرور نشوید باینکه بیعت ابوبکر فلته و بیخبر واقع شد و تمام شد آن چنین بود ولیکن خدا شر
او را دفع کرد پس معلوم شد که عداوت امیرالمؤمنین ع او را باین باعث کرد بر زبانش جاری شد و مطلبش تهدید
قتل آنحضرت بود چنانچه در شوری ظاهر کرد طعن ششم آن است که چون خلافت مغصوبه برابوبکر مستقر شد خالد
بن ولید پلید را فرستاد بسوی قبیله بنی یربوع که زکوة اموال ایشان را بگیرد و پیش از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مالک بن نویره را فرستاده بود که زکوة ایشان را جمع کند و چون خبر وفات حضرت باو رسید دست از
گرفتن زکوات کشید و گفت دست نگاه دارید تا معلوم شود که امر خلافت بر که قرار خواهد گرفت و موافق
روایات شیعه سببش آن بود که مالک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کرد از حقیقت ایمان حضرت در حین
بیان اصول دین فرمود که این وصی من است و اشاره کرد بعلی بن ابیطالب علیه السلام چون حضرت از دنیا رفت
مالک با قبیله بنی تمیم آمد بسوی مدینه و ابوبکر را در منبر رسول خدا ص دید پیش آمد و گفت که ترا که بر این منبر بالا برد
و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله علی ع را وصی خود کرد و امر کرد مرا بموالات او ابوبکر امر کرد که او را
از مسجد بیرون کنند قنفذ و خالد او را بیرون کردند پس ابوبکر خالد را فرستاد و گفت دانستی چه گفت
و من ایمن نیستم از آنکه در کار ما رخنه بیندازد که اصلاح نتوان کرد او را بکش پس رفت خالد و مالک را
کشت و در همان شب با زوجه اش جماع کرد و ارباب سیر عامه مانند ابن اثیر در کامل و غیر او روایت
کرده اند که چون خالد وارد قبیله مالک شد ایشان اذان گفتند و نماز کردند و اظهار اطاعت و انقیاد
نمودند چون شب شد ناگاه غدر را از خالد ظاهر شد ایشان احتیاط نموده اسلحه خود بستند اصحاب
خالد گفتند ما مسلمانیم چرا اسلحه برداشته اید ایشان گفتند ما نیز مسلمانیم شما چرا اسلحه برداشته اید ایشان
گفتند

گفتند شما اسلحه را بنهید تا ما نیز بنهیم چون ایشان اسلحه را دور کردند لشکر خالد ایشان را اسیر کردند و دستهای
ایشان را بستند و بنزد خالد آوردند ابوقتاده که با آن لشکر بود بخالد گفت که اینجماعت اظهار اسلام کردند و شما
ایشان را امان دادید خالد التفات بگفته او نکرد و باعتبار عداوتی که در جاهلیت با ایشان داشت امر کرد بقتل
مردان ایشان و زنان و اطفال ایشان را اسیر کرد و در میان لشکر خود قسمت کرد و زن مالک را بجهة خود برد
داشت و در همان شب با او جماع کرد ابوقتاده سوگند یاد کرد که در لشکری که خالد امیر باشد هرگز نرود و
براسب خود سوار شد و بسوی ابوبکر برگشت و قصه را با او نقل کرد عمر چون این واقعه را شنید انکار بلیغ
۹۹ کرد و سخن بسیار گفت با ابوبکر و گفت قصاص بر خالد واجب شده است چون خالد برگشت و داخل مسجد
شد با هیات اهل حرب و تیرها بر عمامه اش بند کرده بود عمر برخاست و تیرها را از سرش کشید و شکست
و گفت ای دشمن خدا مرد مسلمانی را کشتی و با زنش زنا کردی و الله ترا سنگسار خواهم کرد و خالد ساکت
بود و هیچ سخن نمیگفت و گمان میکرد که ابوبکر نیز در حکم بخطای او شریک است چون خالد بنزد ابوبکر رفت
و عذرهای ناموجه خود را گفت و ابوبکر از بابت اغراض باطله قبول کرد و خوشحال بیرون آمد و کین بچند عمر گفت
و رفت و جمعی از عامه روایت کرده اند که لشکر خالد شهادت میدادند که آن قوم اذان میگفتند و نماز
میکردند و برادر مالک عمر را شفیع کرده نزد ابوبکر رفت و از خالد شکوه کرد و عمر گفت او را قصاص باید کرد
ابوبکر گفت ما صاحب خود را برای اعرابی نمیکشیم و بروایت دیگر که صاحب نهایه روایت کرده است
گفت که خالد شمشیر خداست من در غلاف نمیکنم شمشیری را که خدا بر مشرکان کشیده است عمر سوگند یاد کرد
که اگر من قدرت بهم رسانم خالد را به قصاص مالک بکشم و حصه که از غنایم برای او جدا کرده بودند تصرف
کرد و ضبط کرد تا وقتی که خود خلیفه شد و هرچه از زنان و دختران و پسران و اموال ایشان در پیش مردم
باقی مانده بود همه را گرفت و بمردان و صاحبان ایشان داد و ایشان را مرخص نمود و اکثر زنان و دختران
حامله بودند و چون خالد از وعید کشتن او ترسان و همیشه از او گریزان بود پیش عمر آمد و گفت بعوض
کشتن مالک میروم و سعد بن عباده را میکشم و رفت و سعد را کشت چنانچه گذشت پس عمر از او راضی شد و پیش
طلبید و پیشانیش را بوسید و چون برادر مالک آمد و گفت بوعده وفا کن و خالد را بکش گفت من
خلاف امر صاحب رسول الله ص کرده نمیکنم و در روایت شیعه وارد شده است که چون اسیرانرا بنزد ابوبکر
آوردند مادر محمد حنفیه در میان آنها بود چون چشمش بر ضریح منور حضرت رسول ص افتاد صدا بگریه و فغان بلند

کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله صلوات فرستد خدا بر تو و بر اهل بیت تو اینها امت تو اند و ما را اسیر کرده اند
مانند کافران توبه و و یلم و بخدا سوگند که گناهی نداشتیم بغیر آنکه تخم محبت اهل بیت ترا در سینه خود کاشتیم
و اقرار بفضل ایشان نمودیم پس نیکی ما بدی انگاشتند و بدی را نیکی پنداشتند تو انتقام ما را از ایشان بکش
پس با مردم خطاب کرد و گفت چرا ما را اسیر کرده اید ما اقرار داریم بوحدانیت خدا و رسالت رسول او گفتند
گناه شما آن است که زکوة نداده اید گفت اگر راست گویید مردان ما نداده اند زنان ما چه گناه دارند پس طلحه
و خالد خواستند که او را بحصه خود بگیرند گفت نه والله مرا مالک نمی تواند شد کسی و نبیند شوهر من مگر کسی که مرا
خبر دهد که در ساعت ولادت من بر من چه گذشته است در این وقت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شد و
فرمود خبر میدهم چون مادر ترا وضع حمل نزدیک شد گفت خدایا وضع این حمل را بر من آسان گردان بعد از آن کرمی م
اگر خواهی نگاه دار و اگر خواهی بردار چون متولد شدی همان ساعت زبان گشودی و ادای شهادتین نمودی
و بمادر خود گفتی که چرا بهلاک من راضی بودی نزدیک باشد که سید اولاد آدم مرا نکاح کند و سیدی از من بوجود
آید چون مادرت این سخن ترا شنید فرمود اینها را بر پاره سیمی نقش کردند و در آن زمین دفن نمودند و در وقتی
که ترا اسیر کردند تمام اهتمام تو آن بود که آن نوشته را ضبط نمائی تا آنکه آنرا بر بازوی راست خود
بستی بعد از آن ابوبکر و عثمان و دیگران آن لوح را گشودند همان نحو و عبارت که فرموده بود منقوش
دیدند پس حضرت آنرا گرفت و بخانه اسماء بنت عمیس فرستاد تا برادرش آمد و او را با حضرت تزویج نمود و از کتب
عامه ظاهر میشود که یکی از اسباب کشتن خالد مالک را آن بود که عاشق زن او شده بود چنانچه مؤلف
روضة الاحباب نقل کرده است که چون مالک را آوردند کشتند زنش که ام تمیم دختر منهال بود و مقبول ترین زنان
اهل زمان خود بود آمد و خود را بر روی او انداخت مالک گفت که دور شو که من کشته نشدم مگر بسبب تو و زمخشری
در اساس البلاغه و ابن اثیر در نهایه در لغت اقتلاء این مضمون را روایت کرده اند که چون بعضی از اخبار مخالف
و موالف را در این واقعه شنیدی بدانکه ابوبکر در این واقعه از چند جهت خطا کرده و در بعضی عمر نیز با او شریک
بوده است اول آنکه بکشتن و تعذیب شرعی سر قبیله از مسلمین فرستاد و بقتل و غارت ایشان عدد کثیر از مسلمانان
رضا داد و عذری که برای این عمل شنیع میگویند آن است که بسبب منع زکوة مرتد شده بودند و جوابش آن است
که همه لشکر خالد شهادت دادند که ایشان اذان گفتند و نماز کردند و حال آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرموده که هر کس شهادتین بگوید و نماز کند مسلمان است و منع زکوة نکردند بلکه گفتند زکوة را با ابوبکر بعده

بنمیدهیم

نمیدهیم بلکه بوصی پیغمبر میدهیم یا خود بفقرا میدهیم و طبری در تاریخ روایت کرده است که خالد منع کرد قوم خود را
از اجتماع بر منع زکوة و ایشان را متفرق کرد و نصیحت کرد ایشان را که با ولات اسلام منازعه نباید کرد چون پراکنده
شدند خالد آمد و ایشان را گرفت بعد از دیگر که مذکور شد با آنکه صاحب منهاج از خطابی نقل کرده است که مانعان
زکوة هرگاه باصل دین قائل باشند کافر نمیشوند و بمعنی لغوی اطلاق رده بر ایشان کرده اند پس حکم کفار
بر ایشان و اولاد و زنان ایشان جاری نیست و ایضا شارح وجیز در بحث باغیان گفته است که ابتدا بقتال
ایشان نباید کرد تا ایشان ابتدا کنند و باید که امام امین ناصحی نزد ایشان بفرستد که از ایشان سوال کند علت بغی ایشان را ۱۰۰
اگر علت آن ظلمی باشد که بر ایشان واقع شده باشد ازاله آن از ایشان بکند و اگر شبهه داشته باشند رفع شبهه
ایشان بکند و اگر بعد از اینها باز نایستند ایشان را نصیحت و موعظه بکند و اگر اصرار کنند اعلام کند ایشان را که با شما قتال
خواهم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده است که خالد یکی از اینها را درباب ایشان بعمل آورده باشد و از آن جماعت
بغیر اظهار انقیاد و طاعت چیزی ظاهر نشد و اگر نه محض عصبیت باشد چرا ابوبکر و دیگران که با اخبار متواتره
نقض عهود خدا و مخالفت نصوص سید انبیاء و غصب حق امیرالمؤمنین ع و سیده نساء و شهادت الهی و گواهی
حضرت رسالت پناه صلی الله بر طهارت و عصمت اهل بیت نبوت ع و بنای جور و ظلم بر ایشان کردند و عایشه و معویه را
ایشان که با حضرت امیر ع مقاتله و محاربه نمودند و اعدا از اهل بیت طاهرین و ذریت طیبین و سایر مسلمین را شهید
کردند با احادیث متواتره که سلمک سلمی و حربک حربی و امثال این که بعضی گذشت مرتد نشدند بلکه خلفای
خدا و رسول و ائمه مسلمین دانستند و اطاعت ایشان فرض و مخالفت ایشان کفر است و مالک بن نویره محض اینکه گفت که
ابوبکر خلیفه نیست یا چون رسول اکرم نگفته که زکوة با او بدهیم نمیدهیم مرتد و مستحق قتل است و خالد با آن اعمال
قبیحه شنیعه که از او صادر شد ملامت نشود بلکه باید او را مدح کنند و سیف الله گویند و بعضی که دیده اند که این عذر
مسموع نیست عذر دیگر برای او پیدا کرده اند و گفته اند در اثنای گفتگو نام حضرت رسول صلی الله علیه وآله را برد مالک
گفت صاحب شما چنین گفت خالد گفت حضرت صاحب ما است صاحب شما نیست و باین سبب حکم بر
ارتداد او کرد و او را کشت و بطلان این وجه از وجه اول ظاهرتر است زیرا که در هیچ روایتی این مذکور نیست
و ایضا اگر این واقع بود بایست خالد در برابر عمر این عذر را بگوید و ابوبکر نیز در وقتی که عمر مبالغه در قصاص او
میکرد بایست این را بگوید با آنکه بر تقدیر وقوع این عبارت صریح در ارتداد او نیست و برای دفع حدود
بشبهه کافی است و بر تقدیری که مالک مرتد شده باشد سایر قبیله او چه گناه داشتند و زنان و فرزندان و اطفال

ایشان که هنوز بحد بلوغ نرسیده بودند و پدران ایشان کافر نبودند که اولاد ایشان در حکم ایشان باشند
چه تقصیر داشتند که همه را مثل کفار اسیر کردند و به بنده گی به مردم دادند تا بدون تزویج و نکاح با زنان و دختران
مباشرت کردند و اولاد ایشان بهم رسانیدند **دویم** آنکه حال از دو شق بیرون نیست یا این جماعت در
واقع همه ایشان مرتد و مستوجب قتل و اسر و غارت بودند پس ابوبکر که این جماعت کثیر از مسلمین را بی
گناه کشت و اسیر کرد و به بنده گی مبتلا کرد و باعث این زناهای بسیار شد و هتک حرمت اهل اسلام و سبب
وجود چندین اولاد زنا شد ظالم و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الهی حکم کرد و اگر این جماعت همه مرتد
و مستحق این انواع عقوبتها بودند پس عمر که این عدد کثیر از زنان و دختران و مردان و پسران را که بنده مسلمین
شده بودند و اولاد مسلمانان که از ایشان بهم رسیده بودند و اموال ایشان را پس گرفت و پس داد در مسلمین
ظلم نموده و مخالفت امام خود کرده و نسبت خطا به او داده و فاسق و کافر خواهد بود پس این ظلم و کفر و فسق به یکی
از این دو امام البته لازم آید و خلافتش باطل شود و چون خلافت یکی باطل شد خلافت هر سه باطل شود با جماع
مرکب **سیم** آنکه ابوبکر چند مرتبه از حدود الهی را تضییع نمود یکی آنکه خالد را به عوض مالک قصاص نکرد دیگر آنکه حد زنا
که خالد با زن مالک کرد اقامت ننمود دیگر آنکه سایر مقتولین را خون ایشان را باطل کرد و قصاص و دیت نزا سطل
نمود و در این کار عمر هم با او شریک بود و در تضییع قصاص مالک خالد عمر شریک غالب اند دو جهت یکی آنکه قسم
خورده بود که خالد را بکشد و خلف قسم کرد دوم آنکه بقتل سعد بن عباده سکنان راضی شد و قتل او را به عوض دیت
قتل مالک قبول کرد و از این معلوم است که انکار که عمر در این باب نمود از برای دین داری نبود بلکه به جهت آن بود
که با او در جاهلیت آشنا و هم سوگند بود و اما بیت حشر این تدین ما در باب ظلم حضرت فاطمه و سایر اهل
بیت علیهم السلام بکار برد و از جمله غرایب آن است که ملا سعد توشیحی در رفع شنیع زنای خالد گفته است که زن مالک
مطلقه بود و عده اش منقضی شده بود و این هرزه را افترا بغیر او هیچ کس نگفته و در هیچ روایتی مذکور نیست و اگر
چنین بود بایست در وقتی که عمر او را تهدید سنگ ز میکرد این عذر را بگوید **طعن هفتم** آن است که در اخبار
مستفیضه بلکه متواتره از طرق عامه وارد شده است که ابوبکر مکرر اقاله و استعفای از خلافت میکرد چنانچه
طبری در تاریخ و بلاذری در انساب و سمعانی در فضایل و ابو عبیده و غیر ایشان روایت کرده اند که ابوبکر
بعد از آنکه با او بیعت میکردند بر منبر میگفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی دست از خلافت و
بیعت من بردارید و من بهترین شما نیستم و حال آنکه علی در میان شماست و حضرت امیر صلوات الله علیه در

خلفا

دور به شهای شکام

خلفا شقشقیه که عامه و خاصه روایت کرده اند فرموده که چه بسیار عجب است از ابوبکر که در حال حیات طلب اقاله از
بیعت میکرد و اظهار پشیمانی مینمود و در وقت مردن برای دیگری خلافت را عقد کرد و بروایت دیگر گفت من
والی شما شدم و بهترین شما نیستم اگر راست بروم مرا متابعت کنید و اگر کج بروم مرا براه راست بدارید
بدرستی که مرا شیطانی هست که عارض من میشود و در وقتی که مرا غضب من در رو فهمی که مرا غضبناک در بیننی کرا
غضبناک بیابید از من اجتناب کنید تا تاثیر نکنم در موی های شما و اینها دلالت میکند بر آنکه خود را قابل امامت
نمیدانسته و حضرت امیر را از خود افضل میدانسته و امامت مفضول قبیح است و ایضا ظاهر است که عقل
و عدالت هردو در امامت شرط است اگر این شیطانی که عارض او میشد او را از عقل و تکلیف بیرون میبرد
و مصروع میشد پس شرط اول که عقل است مفقود بوده و اگر بدر نمیبرده و نفس خود را نمیتوانسته بس
فاسق بوده و شرط ثانی مفقود بوده و ایضا اقاله امام یا جایز است یا جایز نیست اگر جایز نیست پس ابوبکر
چرا کرد و اگر جایز است چرا عثمان با وجود اضطرار نکرد تا کشته شد و گفت نمیکنم پیراهنی را که خدا بمن پوشانیده است
و حال آنکه بخلاف اظهار کلمه شرک و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت جایز است پس معلوم شد که برای عثمان
اینها بهمه بدتر بود پس قدح در یکی از این دو خلیفه البته لازم می آید و هر که اندک شعوری دارد میداند از شواهد احوال
آن مکار حیله و رفیقش که اینها همه محض مکر و حیله و مواطاه با یکدیگر بود تا مردم را در این باطل محکم تر کنند چنانکه آن فقره
خطبه شقشقیه مشعر است بر این **طعن هشتم** آن است که جاهل بود به اکثر احکام دین و تفاسیر الفاظ قرآن
که اکثر صحابه میدانستند و او نمیدانست و از مواطن پس این طعن مشتمل است بر چندین طعن و ما در این رساله چند موضع را
ذکر میکنیم **اول** معنی کلاله را که اولاد اب و ام اند که برادران پدری و مادری تنها یا مادری تنها باشند موافق روایات
اهل بیت علیهم السلام است چنانچه از آیات سوره مبارکه نسا نیز معلوم میشود و بعضی از مفسران گفته اند که ما عدای والد
و ولد است و از ابوبکر پرسیدند ندانست چنانکه عامه و خاصه روایت کرده اند که از او پرسیدند و ندانست
و بعد از آن چنانچه صاحب کشاف روایت کرده است گفت برای خود میگویم اگر ثواب باشد از خدا است
و اگر خطا باشد از من و از شیطان است و خدا از آن بری است و کلاله ما سوای والد و ولد است و بسیار
خوب کرده که خود را قرین شیطان کرده چنانچه در جهنم قرین او خواهد بود و ممکن است که مرادش از شیطان عمر باشد
و خطای دیگر آنکه بعد از اعتراف بجهل تفسیر قرآن برای خود کرده و بعضی در مصابیح و غیر او از عامه بطرق بسیار روایت
کرده اند که هر که در قرآن برای خود سخن گوید جای خود را در آتش مهیا داند و بروایت دیگر اگر صواب گوید خطا کرده

با به زی لم

وبروایت دیگر حضرت رسول صلعم جمعی را دید که برای خود تفسیر قرآن میکردند فرمود که جمعی که پیش از شما بودند بهمین هلاک
شدند که کتاب خدا را بهم زدند هرگاه برای خود گویند در کتاب الهی اختلاف بهم میرسد چون آیتها مختلف است
وحکم خدا اختلاف ندارد و همه با هم موافق است هرچه را میدانید بگویید و هرچه را نمیدانید بکسی که میداند
واگذارید دوای نادانستن پرسیدن است این همه روایات ایشان است و فخر رازی گفته است که عمر میگفت
که کلاله ماسوای ولد است و روایت کرده است که چون او را خنجر زدند گفت من چنان میدانستم که کلاله
کسی است که فرزند نداشته باشد و من شرم دارم از آنکه مخالفت ابوبکر بکنم **مولف گوید** که عجب است از کسی که
شرم از حضرت رسول صلعم نکند و سخن او را بهذیان نسبت دهد و از ابوبکر شرم کند و از برای رعایت او از رای
خود برگردد اگر قول او از دلیلی نبوده و این جا که باید دستندی تفسیر کلام خدا کند و اگر دستندی داشته و برای او
کما از برای رعایت ابوبکر در وقت مردن از آن برگرده و ایضا روایت کرده که در وقت مردن میگفت
که ای کاش حضرت رسول صلعم از برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هرچه در آنست کلاله
و خلافت و ربا پس معلوم شد که آنچه در باب کلاله میگفته اند همه را برای خود و خواهش نفس خود میگفته اند بی سندی
همچنین در باب خلافت ابوبکر شک داشته است و ظاهر میشود که بنای جمیع امور ایشان بر هوا و باطل و مصالح
دنیوی بوده و سند بر دلیل و حجتی نبوده و دلیل جهل ابوبکر همین بس است که با وجود آنکه او را سبقت اسلام مینامند ملقب بند
و از جمله مخصوصان و مصاحب غار آنحضرت میدانند در مدت صحبت آنحضرت زیاده از صد و چهل حدیث میدانستند
روایت نکرده است با آنکه بسیاری از آنها معلوم است که موضوع است مثل حدیث میراث انبیا و اشباه آن
و ابوهریره در مدت قلیلی چندین هزار حدیث روایت کرده است **دویم** آنکه ابا که بمعنی گیاه و مرعای حیوانات است
و هر طفلی میداند و او ندانست چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است که آب را از او پرسیدند گفت
کدام زمین مرا بر میدارد و کدام آسمان بر من سایه می افکند اگر ندانسته در حق خدا سخن گویم **سیم** آنکه دزدی را
گفت که بعوض دست راست او دست چپ او را ببرند و فخر رازی گفته است که بریدن دست چپ در مرتبه
اول خلاف اجماع مسلمانان است **چهارم** آنکه زنی میراث خود را از فرزند زاده خود خواست گفت در کلام خدا
و رسول او از برای جده نصیبی نمی یابم پس مغیره و محمد بن مسلمه شهادت دادند که رسول خدا صلعم بجده سدس داده و السدس
حکم کرد **پنجم** آنکه فجاءه سلمی که اطاعت او نکرد با آتش سوزاند با آنکه اقرار به توبه کرد و جمعی گفته اند در میان آتش شهادتین
با آواز بلند میگفت تا سوخت و قبول توبه نکردن و با آتش عذاب کردن هر دو بدعت بود در دین خدا و صاحب

موافق

مواقف نیز نقل کرده است که او دعوای اسلام کرده و عذری که بعضی گفته اند که او زندیق بود و بعضی از علما گفته اند که توبه زندیق
مقبول نیست بیوجه است زیرا که در روایات ایشان از او بغیر این نقل نکرده اند که او غارت کرد جماعتی از مسلمانان را و این
باعث زندقه نمیشود و روایت نهی از تعذیب نار نزد عامه از روایات صحیح است و در صحیح بخاری از ابوهریره
۱۰۲ و ابن عباس روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز روایت کرده است **طعن ششم** آنکه چون آثار موت در خود
مشاهده کرد و حالی که در ایام خلافت تحصیل کرده بود از برای عذاب خود که توقع داشت نافع و انالت نجات
و بال شناعت اثقال عمر را نیز با او ضم کند و ایضا خواست وفا کند بآن عهدی که با عمر کرده بود و باز میدانست که بغیر
عمر کسی مانع عود حق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمیتواند شد عزم کرد که بعد از خود عمر را برای خلافت تعیین کند ابن
ابی الحدید روایت کرده است که در وقت جان کندن ابوبکر عثمان را طلبید و گفت وصیت مرا بنویس
بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست که عبدالله بن عثمان بسوی مسلمانان میکند اما بعد این را گفت و بیهوش شد
عثمان نوشت که تحقیق خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را چون ابوبکر بهوش باز آمد گفت بخوان چون خواند ابوبکر
گفت الله اکبر ترسیدی که اگر من در این غش بمیرم مردم اختلاف کنند در باب خلافت عثمان گفت بلی ابوبکر
گفت خدا ترا جزای خیر دهد از اسلام و اهل اسلام پس عهدنامه را تمام کرد و امر کرد او را که بر مردم بخواند پس وصیتها کرد
عمر را پس طلحه داخل شد و گفت از خدا بترس و عمر را بر مردم مسلط مکن ابوبکر گفت مرا بخدا میترسانی اگر خدا بپرسد
خواهم گفت که بهترین امت را بر ایشان خلیفه کردم و در این تعیین خلیفه چند خطا کرد **اول** آنکه او را اعتقاد این نبود
بود که امام و خلیفه از برای مردم تعیین کند بلکه مخالفت رسول خدا صلعم از آن جهت کرد که باعتقاد ایشان خلیفه تعیین نکرد
و تاسی بحضرت رسول صلعم بنص قرآن واجب است **دویم** آنکه عمر بهترین امت است با آنکه علی علیه السلام در میان امت بود
و باحادیث متواتره او بهترین امت بود چنانکه گذشت و خود گفته است لست بخیرکم و علی فیکم **سیم** آنکه عثمان را
بر فرض بود که بر خصت خلیفه ناحق تعیین چنین امر عظیمی برای چنین فظ غلیظ جاهلی فتاک بیباکی بکند بایست او را
منع و زجر بکند که چرا چنین کردی بجای آنکه او را تحسین کند و جزای خیر از جانب اسلام و اهل اسلام باو دهد و رسول
خدا صلعم در امور جزئیه چندین روز انتظار وحی الهی میکشید و با آن کامل خود سخن نمیگفت این جاهلان چنانکه از آن
حضرت افضل و اکمل بودند که چنین امر عظیمی را برای خود تعیین میکردند و مستحق تحسین بودند و از این لازم می آید که شفقت
این دو منافق نسبت بامت زیاده از حضرت رسول صلعم باشد که رحمة للعالمین بود و او تعیین خلیفه نکرد و ایشان
کردند و بر هر عاقل این اطوار متناقضه و اقوال متباینه هویدا باید که همه احوال غرض ایشان اجرای حقیقه مسعوده و محروم

کردانیدن اهل بیت رسالت ... از خلافت بود و اقوال و افعالی که عامه و خاصه نقل کرده اند که در این حال از او ظاهر
شده و دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت او میکند بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد **مطلب دوم**
در بیان قلیلی از بدع و قبایح اعمال و شنایع افعال عمر است که خلیفه دوم سنیان است بدانکه مطاعن و مثالب آن
منبع فتن و معدن اِحَن زیاده از آن است که در کتب مبسوطه احصا توان کرد و تکلیف این رساله و در جمیع مطاعن
ابوبکر عمر شریک بود چه خلافت ابوبکر یک شعبه از شعبهای او بود و لهذا از مطاعن مخصوصه او اندکی در این رساله
ایراد مینماییم **طعن اول** در بیان حدیث منع دوات و قلم است و اشباه آن و این طعن مشتمل است بر چند طعن
غزالی و محمد شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است که اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت شیطان از امر الله
بسجود آدم شده بود و اول خلافی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و قلم و این قصه از جمله متواترات است
که خاصه و عامه روایت کرده اند و کسی انکار آن نکرده است و بخاری با آن تعصب در هفت موضع از صحیح
خود نقل کرده و مسلم و سایر محدثان بطرق بسیار روایت کرده اند و مضمون مشترک میان همه آن است که
ابن عباس گفت که روز پنجشنبه و چه پنجشنبه و روز پنجشنبه را یاد کرد و گریست که آب دیده اش سنگ ریزها را تر کرد و بروایت
دیگر مانند مروارید قطرات عبرات بر گونهای دولتش جاری بود گفتند کدام است روز پنجشنبه گفت روزیکه شدید شد
وجع و آزار رسول خدا صلعم پس گفت کتفی بیاورید و بروایت دیگر گفت کتف و دوات یا لوح و دوات بیاورید که نامه
برای شما بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید پس عمر گفت اِنَّ الرَّجُلَ لَیَهْجُرُ یعنی این مرد هذیان میگوید و بروایت
دیگر گفت رسول خدا صلعم هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت چه میشود او را آیا هذیان میگوید استفهام کنید که چه میگوید
و بروایت دیگر گفت که درد و بیماری بر او غالب شده است و نزد ما کتاب خدا است و بس است ما را ابن عباس گفت پس
اختلاف کردند و نزاع کردند و حال آنکه سزاوار نیست نزد پیغمبری نزاع کردن و صداها بلند شد بعضی گفتند که بگذارید
رسول خدا صلعم را که حاضر کنند دوات و قلم را و بعضی گفتند گفته عمر است و دوات و قلم نباید آورد و نزاع
بسیار شد حضرت فرمود برخیزید از نزد من و بیرون روید سزاوار نیست نزد من نزاع کردن پس ابن عباس گفت
مصیبت و تمام مصیبت در وقتی بود که حایل و مانع شدند میان رسول خدا صلعم و نوشتن آن نامه که میخواست
بنویسد بجهت اختلاف و صداها که بلند کردند و در جامع الاصول نیز این حدیث را بهمین نحو و زیاده از صحیح مسلم و
صحیح بخاری روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلای مشهور ایشان است در کتاب شفا از این مبسوطتر و
مشروحتر روایت کرده است و بنا بر این مخفی نیست که امری که حضرت خواهد در این مجال تنگ و وقت قلیل بر کتفی

بنویسد

۱۰۳ بنویسد جمیع شرایع دین نخواهد بود پس باید امر مجملی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز قیامت
و آن نیست مگر آنکه خلیفه و جانشینی عالم عادل معصومی تعیین کند که عالم باشد بجمیع مصالح امت و عموم
مصالح دین و خطا بر او روا نباشد و تمام امت را بر یک طریقه بدارد و قرآن را چنانچه نازل شده لفظا و
معنی برای ایشان بیان کند تا طریق ضلالت و جهالت بالکلیه از ایشان مسدود گردد چنانکه در حدیث ثقلین
فرمود که کتاب خدا و اهل بیت را در میان شما میگذارم و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد و در روز غدیر تعیین
خلیفه نمود و چون حضرت میدانست که آنها را با وجود اتمام حجت نشنیده خواهند انگاشت خواست تاکید حجت
در این وقت بفرماید و نوشته صریحی در میان ایشان بگذارد که انکار نتوانند کرد و عمر این معنی را یافت و منافقی
آن تمهیدی بود که او با منافقان دیگر در این باب کرده بود و این شبهه را در میان انداخت که مرض بر آنحضرت
غالب شده و هذیان میگوید و حضرت دید که آن جماعت در حیات آنحضرت انکار قول او میکنند و منافقان
با او موافقت میکنند دانست که اگر در این اهتمام بفرماید و چیزی نوشته شود آن ملعون خواهد گفت که هذیان
گفته و اعتبار ندارد و اکتفا بنصوص سابقه که اتمام حجت بر ایشان کرده بودند نمود و ایشان را از حجره طاهره بیرون
کرد و الحاصل چون مشاجره آن منافق را در حضور خود شنید فرمود ترسید از آنکه مبادا بعد از نوشتن نامه
منازعه شدید شود و کار بکارزار و ارتداد منتهی شود و منافقان راهی بیابند و اسلام بالکلیه از میان برود چنانچه
حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه از این سبب نهی از مخاصمه و امر بمسالمه با عدم اعوان نمود و ایضا معلوم است
که وصیت و عهد کردن مناسب آن وقت و آن حالت است تعیین وصی و وصیت با حوال بازماندگان است
و جمیع امت بازماندگان آنحضرت بودند چون تواند بود که احوال ایشان را مهمل بگذارد و وصیی از برای ایشان
تعیین نکند و حال آنکه همه امت را امر بوصیت فرموده باشد چنانچه در صحیح ترمذی و ابوداود از رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که گاه است که زنی یا مردی شصت سال طاعت خدا میکنند و در وقت مرگ تقصیر
در وصیت میکنند آتش برای ایشان واجب میشود و در جمیع صحاح خود روایت کرده اند که آدمی نباید که یک شب
و دو شب بر او بگذرد مگر آنکه وصیت او در زیر سرش باشد و موید آنچه مذکور شد آن است که ابن ابی الحدید
از ابن عباس روایت کرده است که گفت من در راه شام با عمر بودم روزی دیدم که بر شتر خود سوار است و تنها
میرود من از پی او رفتم گفت ای پسر عباس من شکایت میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی علیه السلام سوال کردم از او
که با من بیاید قبول نکرد و همیشه او را با خود غضبناک می‌بینم تو چه گمان داری غضب و خشم او از چه جهت است گفتم

تو هم سببش را میدانی گفت گمان میکنم که غضب او از برای خلافت است از او گفتم سببش همین است او چنین
میداند که رسول خدا صلعم عمدا آن خلافت را برای او میخواست گفت هر گاه خدا نخواست که باو برسد خواست پیغمبر
چه فایده کرد رسول خدا صلعم امری را خواست و خدا غیر آنرا خواست که هر چه پیغمبر میخواست میشد رسول خدا صلعم میخواست
که عم او ابو طالب مسلمان شود و چون خدا نخواست نشد پس ابن ابی الحدید گفته است که در روایت دیگر چنین است
که عمر گفت که رسول خدا صلعم میخواست که در مرض موت خود از برای مردم خلافت او را ذکر کند پس مانع شدم او را
از ترس فتنه و از خوف آنکه مبادا امر اسلام پراکنده شود پس رسول خدا صلعم دانست آنچه در نفس من بود و نگفت
و خدا آنچه مقدر کرده بود شد و ایضا روایت کرده است از ابن عباس که گفت من داخل شدم بر عمر در
اول خلافتش و از برای او یک صاع خرما بر روی حصیری ریخته بودند و میخورد مرا تکلیف کرد یک دانه برداشتم
و همه را خورد و سبوی آبی در پیش او گذاشته بود برداشت و بیاشامید و تکیه داد بر بالش و حمد خدا بجا
آورد پس گفت از کی می آئی ای عبد الله گفتم از مسجد گفت پسر عمت را بر چه حال گذاشتی گمان کردم که عبد الله
ابن جعفر را میگوید گفتم با هم سالان خود بازی میکرد گفت او را نمی گویم بزرگ شما اهل بیت را می گویم گفتم
در نخلستان مشغول آب کشیدن بود و تلاوت قرآن میکرد گفت ای عبد الله ترا سوگند میدهم که خونهای
شتران بر تو لازم باشد اگر کتمان کنی که آیا در نفس او از ادعای خلافت چیزی مانده است گفتم بلی گفت آیا گمان
میکند که رسول خدا صلعم نص بر خلافت او کرده است گفتم بلی و زیاده بر این هم بگویم و از پدرم پرسیدم از آنچه او دعوی میکند
پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از رسول خدا صلعم در امر او گاهی سخنی چند صادر میشد که اثبات حجتی نمیکرد
و قطع عذری نمینمود و معنی صریح نبود و گاهی از جهة محبتی که باو داشت میخواست میل از حق نبوی باطل در باب او
بکند و در مرض موت خواست که تصریح باسم او بکند و من منع کردم او را از این از برای شفقت بر امت
و محافظت اسلام نه بحق خانه کعبه سوگند که قریش هرگز باو اتفاق نخواهند کرد و اگر او خلافت را بگیرد قریش
بر او در اطراف عالم شورش خواهند کرد پس رسول خدا صلعم دانست که من یافتم که او چه در خاطر دارد ساکت
شد و تصریح باسم او نکرد و خدا جاری کرد آنچه مقدر شده بود تا اینجا روایات ابن ابی الحدید بود و از این روایات
معلوم شد که از اول تا آخر رسول خدا صلعم تعیین حضرت امیر المومنین علیه السلام را میخواسته و میفرموده و این منافق
مانع و ساعی در ابطال آن بوده و معلوم شد که او خود را از خدا و رسول هم اعلم میدانسته است بمصالح امت و اگر
گفته است که عرب باو نخواهند شورید و مریدان او این را از کرامات او حساب کرده اند بشومی تدبیرات او بود

که عطا از غیر

104

که عطا از فوت حضرت رسالت صلعم نگذاشت که حق با امیر المومنین علیه السلام بر گردد که موافق طریق رسول خدا صلعم در میان
ایشان سلوک کند و عادت داد مردم را در عرض بیست و پنج سال با آنکه رؤسا و سرکرده‌ها را [illegible] بد بخت
و ضعفا و زیردستان را ذلیل گردانند و هر چه مصلحت دنیا در آن دانند بکنند و دست از حکم خدا بر دارند لهذا
چون حق بحضرت امیر علیه السلام برگشت و خواست که موافق فرموده خدا و سنت رسول خدا صلعم عمل کند و قسمت بالسویه
بکند و با وضیع و شریف بیک نحو سلوک کند مردم تاب نیاوردند و طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنه بصره برپا شد
و معاویه را دانسته در شام تعیین کرد و با او تمهید کرد که اگر حق با امیر المومنین علیه السلام برگردد اطاعت نکند و میدانست
که او کافر و منافق و دشمن اهل بیت است و فتنه صفین و خوارج و شهادت آنحضرت بر این مترتب شد
و از غلط تدبیر خدا و رسول صلعم نبود خون شهدا تمام در گردن اوست چون بر کیفیت این قضیه مطلع شدی
و اخبار متفق علیه و بین الفریقین را شنیدی اکنون بیان کنیم که از این مقدمه کفر و نفاق و خطای او چندین
جهة لازم می آید اول آنکه نسبت هجر و هذیان بحضرت رسول صلعم داد و حال آنکه باتفاق خاصه و عامه آن
حضرت معصوم است ابا آنکه در کلامش خلاف حق و اضطراب و خلاف واقع صادر شود نه عمدا و نه بسهو و نه در صحت
و نه در مرض و نه بعنوان مزاح و جد و نه در حال رضا و نه در حال غضب چنانچه قاضی عیاض در کتاب شفا ذکر نموده و کرمانی
در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم تصریح باین نموده اند و حق تعالی در قرآن مجید میفرماید و ما ینطق عن
الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی حضرت رسالت صلعم سخن نمیگوید از روی خواهش نفس خود و نیست سخن او
مگر وحی که از جانب خدا باو رسیده است دوم آنکه سخن را باین نحو ادا کردن متضمن نهایت بی ادبی [illegible] است
که دلیل کفر و نفاق است زیرا که این مرد هذیان میگوید یا واگذارید او را که هذیان میگوید یا مریض شده است او را
که هذیان میگوید هر کس اندک حیائی و ادبی داشته باشد نسبت بادنی کسی چنین سخنی نمیگوید تا چه رسد بجناب ختم الانبیا
و حق تعالی در قرآن مجید همه جا القاب شریفه و نام مبارک آنحضرت را برده مثل یا ایها الرسول و یا ایها النبی و ایضا
فرموده لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا یعنی مگردانید خواندن آنحضرت را در میان
خود مثل خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و ایضا فرموده صدای خود را بلند تر از صدای او نکنید و ایضا [illegible]
ظاهر است که این نوع سخن دلالت بر نهایت بی پروائی و عدم محبت او نسبت بآنحضرت میکند که در چنین
حالی محزون و متاثر نشود و از برای اغراض باطل خود چنین نزاعی و فضیحتی در میان خانه آنحضرت که محل
نزول ملائکه مقربین است برپا کند بلکه دلالت بر شعف و شادی و شماتت او میکند که در [illegible]

اوامر داده و آنچه خواهد میکند سیم آنکه رد حکم الهی کرده که در چندین موضع فرموده اطیعوا الله واطیعوا الرسول
یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و فرموده ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه
فانتهوا یعنی آنچه بیاورد رسول از برای شما پس بگیرید آنرا و قبول کنید و آنچه نهی کند شما را از آن ترک کنید باز
فرموده است وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من
امرهم یعنی هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را نمیرسد که هرگاه خدا و رسول او حکم کند در امری آنکه بوده باشد ایشانرا اختیار
در کار خود و هیچ جا نفرموده که فرق میان صحت و بیماری آنحضرت است یا نه با آنکه در بیماری از رسالت معزول آن
دکفر باشد که در بیماری اطاعت او را مکنید و حرف او را مشنوید و در جای دیگر فرموده و کسی که حکم نکند با آنچه احکام
خدا فرستاده است پس ایشان فاسقانند و ظالمانند و کافرانند چهارم آنکه در روایت ابن ابی الحدید که گذشت
عمر خود اعتراف کرد که حضرت در آن وقت خواست که تصریح بنام علی کند من مانع شدم و این عین شقاق و
معارضه با آنحضرت است و حق تعالی میفرماید که ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی تا آخر
آیه یعنی هر که مخالفت و معارضه کند با رسول خدا بعد از آنکه حق بر او ظاهر شده باشد و متابعت غیر راه
مؤمنان کند که اطاعت رسول است او را واگذاریم و آخر بجهنم فرستیم و بد جایست جهنم از برای ایشان بکرد از خود
پنجم آنکه آنحضرت را آزار کرد و بحدی که با آن وسعت خلق که حق تعالی او را بخلق عظیم وصف نموده و او را رحمت و بعضی داده
عالمیان گفته رو از ایشان گردانیده و اعراض فرموده ایشانرا راند و از پیش خود دور کرد و در احادیث متواتره
وارد شده است که آزار آنحضرت آزار خداست و حق تعالی فرموده است والذین یؤذون رسول الله
لهم عذاب الیم یعنی آنها که آزار میکنند رسول خدا را از برای ایشان است عذاب دردناک و باز فرموده است
ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعد لهم عذابا مهینا یعنی
بدرستیکه آنها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشانرا در دنیا و آخرت و مهیا کرده است
از برای ایشان عذابی خوار کننده را ششم آنکه در قول حسبنا کتاب الله چندین خطا کرده اول آنکه اظهار جهل
حضرت رسالت پناه یا خطای او کرده زیرا که اگر حضرت نمیدانست که کتاب خدا بس است پس اظهار جهل آنحضرت کرده
و اگر میدانست و باز خواست وصیت کند خطا و فعل لغو کرده دویم آنکه آیاتی که استنباط احکام از او
کرده اند پانصد آیه است تقریبا و معلوم است که اکثر احکام از قرآن مستنبط نمیشود در غایت اجمال و اشکال و
متشابه است و اختلاف عظیم در فهم احکام از آنها شده و بعضی گفته اند که محکم این آیات کریمه انیز و منسوخ است

دو تب

دو تب صعد نشد در آن است و در قرآن مجید ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و مأول و عام و خاص
و مطلق و مقید و غیر اینها است پس چگونه کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی باشد و ایضا اگر کافی بود چرا عمر
در مسائل حیران میشد و رجوع بدیگران میکرد و میگفت لولا علی لهلک عمر و مکرر اقرار بجهل خود میکرد و میگفت
١٠ همه کس از عمر اعلم است حتی زنها در حجلها و در پس پردها سیم آنکه اگر کتاب خدا کافی بود حضرت رسول چرا تأکید و اکه
کتاب را مقرون باهل بیت میکرد چنانچه گذشت در حدیث ثقلین و میفرمود که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض
کوثر بر من وارد شوند پس کتاب با امامی که مفسر کتاب است کافیست نه کتاب تنها و لهذا امیرالمؤمنین علیه السلام
فرموده منم کلام الله ناطق قطب محیی شیرازی که از علمای مشهور شیعه و اهل حال صوفیه است گفته است در مکاتیب خود
که راه بدراه نافهمان رفت و گفتن که چون کتاب الله و سنت رسول الله در میان است بمرشد چه حاجت است
بآن ماند که مریض گوید که چون کتب طب هست که اطبا نوشته اند ما را با طبا مراجعت نباید کرد و این سخن خطاست
بجهت آنکه نه هر کس را فهم کتب طب میسر است و استنباط از آن میتواند کرد مراجعت باهل استنباط باید کرد
ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم کتاب حقیقی صدور اهل علم است
بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم نه بطون دفاتر چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
فرموده که انا کلام الله الناطق وهذا کلام الله الصامت تا اینجا کلام قطب بود که حق تعالی بر قلمش جاری
مخ کرده است و اقبح ردی بر امام جاهل باطل خود کرده است چهارم آنکه خود مخالفت این سخن کرده است در چند موضع
اول در روز سقیفه که پیش از آنکه از تجهیز و تغسیل و دفن و صلوة بر حضرت فارغ شوند او و برادرش و چند منافق دیگر رسول را
بودند و دویدند بسوی سقیفه و مشغول غصب خلافت شدند و مریدان ایشان عذری که میگویند برای ایشان آن است
که از حدوث فتنه ترسیدند اگر کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی بود فتنه نمیخواست شد و چون آن
وقتی که حضرت رسول میخواهد که نصب خلیفه کند او را نسبت بهذیان میدهند و چون ایشان تعیین خلیفه
ناحق میکنند صلاح امت است و ضرورت است و ایضا وقتی که ابوبکر در سکرات مرگ عثمان را طلبید که نص بر
خلافت عمر کند و پیش از آنکه نام عمر شوم او را بیهوشی برد غش کرد و بیهوش شد و عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت
و بعد از آنکه بشعور آمد او را دعا کرد چرا او را نسبت بهذیان نداد با آنکه هذیان از جهات شتی با او اقرب بود
چرا حسبنا کتاب الله را در آنجا نگفت و در وقتی که شوری قرار داد چرا ایشان را بکتاب الله حواله نکرد پس عاقل خبیر از این احوال
و اقوال متناقضه ایشان همه میداند که ما را اول تا آخر ایشانرا از این اقوال متناقضه مطلبی بغیر محروم کردن اهل بیت رسالت

الخلاف بنود و این اول قاروره بود که در اسلام شکست آن شخص پیوسته در مواطن متعدده معارضات میکرده و
مانعی بکفر و کرده آنحضرت بنود چنانکه بخاری و مسلم و ابن ابی الحدید و سایر مورخین و محدثین ایشان روایت کرده اند که
چون در نامه صلح حدیبیه نوشتند که هر که از مسلمانان بسوی مشرکان برود ندهند و هر که از مشرکان بسوی مسلمانان
بیاید بایشان پس دهند عمر در غضب شد و بنزد حضرت آمد و گفت تو رسول خدائی گفت بلی گفت ما مسلمانیم
و ایشان کافر حضرت گفت بلی گفت پس چرا این مذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت فرمود آنچه مرا خدا بآن امر
کرده است میکنم و خدا مرا ضایع نخواهد کرد و یاری خواهد نمود عمر گفت تو نگفتی که ما داخل مکه خواهیم شد و طواف
خواهیم کرد چرا نشدیم حضرت فرمود که من نگفتم امسال خواهد شد انشاءالله این خواهد شد پس غضبناک برخواست
و گفت اگر یاوری می یافتم با اینها جنگ میکردم و بنزد ابوبکر آمد و شکایت و مذمت آنحضرت کرد و ابوبکر او را
منع کرد چون روز فتح مکه شد و رسول خدا کلید کعبه را گرفت حضرت فرمود عمر را بطلبید چون آمد حضرت فرمود
این است آنچه خدا مرا بآن وعده داده بود و دروغ نگفتم و در بعضی از روایات نقل کرده اند که عمر گفت از روزی
که مسلمان شدم شک در پیغمبری او نکردم مگر در روز حدیبیه این اخبار صریح است در آنکه عمر بگفته حضرت رسول ص
راضی نشده و دلتنگ بود از حکم آنحضرت و حق تعالی میفرماید فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما
شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما یعنی پس نه بحق پروردگار تو قسم
که ایمان نمی آورند تا ترا حکم کنند در منازعه که در میان ایشان شود پس نیابند در نفسهای خود هیچ حرج و تنگی
در آنچه تو حکم کنی و منقاد گردند انقیاد کردنی کامل پس معلوم شد که او مؤمن نبوده با آنکه شک در گفته آنحضرت
کرد و اعتراض کرد که چرا وعده تو عمل نیامد و ظاهر میشود که حضرت از او دلتنگ شده بود و او را شک کننده
میدانست و آنقدر خاطر خطیر آنحضرت را رنجانیده بود که در خاطر داشت و منتظر اثبات صدق خود بر آن
منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبید و فرمود که آنچه من میگفتم این بود و تو نسبت دروغ بمن دادی و از جمله
آنها آن است که در صحیح مسلم روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه ایراد نموده است که ابو
هریره گفت روزی من با حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتیم تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را یافتیم
حضرت نعلین خود را بمن داد و فرمود که این دو نعل را ببر و هر کرا در بیرون این باغ ببینی که شهادت دهد به لا اله الا الله
و در دل خود یقین بآن داشته باشد پس بشارت ده او را به بهشت ابوهریره گفت اول کسی را که ملاقات کردم
عمر بود گفت این نعلها چیست ای ابوهریره گفتم نعلهای حضرت رسول است مرا با اینها فرستاده که هر کرا ببینم

آن بشارت را

عمر

آن بشارت را باو دهم پس دستی بر سینه من زد که به پشت افتادم و گفت برگرد ای ابوهریره پس برگشتم بخدمت
آنحضرت و میگریستم و میگریستم و عمر از پی من می آمد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت چه میشود ترا ای ابوهریره من قصه
خود را نقل کردم حضرت بعمر گفت که چرا چنین کردی عمر گفت پدر و مادرم فدای تو باد آیا تو نعلهای خود را با ابوهریره
داده که آن بشارت را بدهد گفت بلی گفت مکن این کار را که مردم اعتماد بر این خواهند کرد بگذار مردم اعمال خیر بکنند اگر
چه آثار وضع از اول تا آخر این حدیث ظاهر است چنانکه بر عاقل مخفی نیست و لیکن از احادیث صحاح ایشان است
و دلالت بر چیزی چند دارد اول آنکه عمر منع میکند و رد قول حضرت رسول ص کرد و آن عین شرک است و ابوهریره
بیگناه را زد و خوف رسانید و آخر حدیث اگر راست باشد حضرت از برای مصلحتی در این وقت ترک اظهار این سخن
فرموده باشد بمصلحت ترک معارضه و چهارم آنکه آن ملعون باشد و ایضا بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود روایت کرده اند
که چون عبدالله بن ابی منافق مرد پسرش آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سوال کرد که حضرت پیراهن خود را شفقت
فرماید که پدر خود را در آن کفن کند حضرت باو عطا کرد باز التماس کرد که حضرت بر پدرش نماز کند حضرت برخاست
که بر او نماز کند عمر برخاست و جامه حضرت را گرفت و پس کشید و گفت نماز میکنی بر او و حال آنکه نهی کرده است پروردگار
تو از آنکه بر او نماز کنی پس رسول خدا گفت دور شو از من ای عمر چون الحاح و مبالغه کرد حضرت فرمود خدا مرا مخیر کرده و فرموده
استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة و اگر دانم که زیاده از هفتاد مرتبه استغفار کنم خدا
او را می آمرزد زیاده خواهم گفت باز عمر گفت او منافق است پس حضرت بر او نماز کرد و بعد از آن آیه نهی از صلوة نازل
شد پس عمر گفت من تعجب کردم از جرأتی که بر حضرت رسول ص کردم و بروایت ابن ابی الحدید مردم تعجب کردند از جرأت
عمر بر رسول خدا ص و در روایات شیعه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از برای تألیف
قلب پسر عبدالله بجنازه او حاضر شد عمر گفت خدا ترا نهی نکرده است از آنکه بر قبر او بایستی حضرت جواب نگفت
عمر بار دیگر این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی که من چه گفتم من گفتم خداوندا پر کن شکمش را
از آتش و پر کن قبرش را از آتش و او را بسوزان بآتش جهنم حضرت فرمود که آن ملعون مصلحت خود را بهم
زد و از حضرت ظاهر شد امری که نمیخواست ظاهر شود و دل پسر عبدالله را بشکند و بر هر تقدیر نهایت شناعت و
جهالت در این مقدمه از او بظهور آمد و نسبت باو که چنین حرکتی روا نیست که جامه اش را بگیرد یا گریبانش را از
عقب بکشند و شکی نیست که این متضمن ایذا و اهانت و استخفاف آنحضرت است که حرمتش و
احترامش بر عالمیان واجب است و جزء اسلام است و ایضا انکار فعل و قول آنحضرت کرد و حضرت را نسبت

منقلط و خطا داده و ایضاً در صحیح بخاری در دو موضع نقل کرده است که چون حاطب بن ابی بلتعه رفتن حضرت رسول را
بسوی مکه بمشرکان نوشت و جبرئیل خبر داد که او نامه را بزنی داده و بر فلان باغست و حضرت رسول ص حضرت
امیر ع و زبیر و ابو مرثد را فرستاد نامه را گرفتند و آوردند عمر گفت یا رسول الله این خیانت با خدا و رسول و مؤمنان
کرده است بگذار من گردنش را بزنم حضرت بحاطب خطاب کرد که چرا چنین کردی گفت یا رسول الله من این را از
جهة بی ایمانی نکردم چون عیال من در مکه بودند و کسی در آنجا نداشتم که حمایت ایشان کند خواستم منتی بر ایشان
کنم که رعایت عیال من بکنند حضرت فرمود راست میگوید بگوئید نسبت باو مگر خیر باز عمر گفت بگذار گردنش را
بزنم او خیانت کرده است حضرت فرمود او از اهل بدر است و شاید خدا خطاب کرده باشد اهل بدر را که هر چه
خواهید بکنید من بهشت را بر شما واجب گردانیدم و این حدیث اگر چه مخالف روایات شیعه است اما الزام برستی
بنوان کرد که بعد از آنکه حضرت تصدیق حاطب کرده باشد و عذر او را قبول فرموده باشد و گفته باشد که مگوئید از
برای او مگر خیر باز دیگر نسبت خیانت با و دادن و اراده زدن گردن او کردن رد قول حضرت رسول ص است و
مخالف صریح آنحضرت است و ایضاً ابن ابی الحدید در شرح نهج و ابن حجر در فتح الباری روایت کرده اند از مسند
احمد بن حنبل و تصحیح سندش کرده اند از ابو سعید خدری که گفت ابو بکر آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله
من بفلان وادی گذشتم مردی خوش هیأت با خشوع دیدم که نماز میکرد حضرت فرمود برو و او را بکش ابو بکر
رفت چون او را در نماز دید نخواست که او را بکشد و برگشت پس حضرت بعمر گفت برو و او را بکش آنهم
رفت و چون او را در نماز دید نکشت و برگشت پس علیه السلام را گفت تو برو و او را بکش چون حضرت
رفت او را ندید و رفته بود حضرت فرمود این مرد و اصحابش قرآن میخوانند و از حنجره ایشان نمیگذرد
و از دین بیرون خواهند رفت مانند تیر که از کمان بیرون رود و بعد از آن هرگز بدین بر نخواهند گشت
و ابن حجر گفته است که رجال هر حدیث این حدیث حدیث جابر و رجال آن همه ثقه اند و ابن ابی الحدید
و در روایت ابن ابی الحدید چنین است که بعد از آن حضرت رسول ص فرمود که اگر این کشته میشد اول فتنه
بود و آخر فتنه یعنی دیگر فتنه نمیشد پس فرمود که از نسل این گروهی بیرون خواهند آمد که از دین بدر روند
مانند تیر که از کمان بجهد و این مضمون را با زحافظ ابو نعیم در حلیه و موصلی در مسند و ابن عبد ربه در عقد
و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند و در آخرش حضرت فرمود که اگر او کشته میشد میان امت من هرگز
اختلاف بهم نمیرسید پس معلوم شد که نکشتن ابو بکر او را مخالفت صریحی بود برای امر رسول خدا ص و عناد کردن او عمد

بنمود زیرا

بنمود زیرا که بعد از آنکه صحابه او را وصف بکثرت عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد و در حدیث سابق بعد از
آنکه ابو بکر او را وصف بصلوة با خشوع کرده بود امر بقتل او فرمود و مخالفت عمر از آن رسواتر بود زیرا که بعد از آنکه
ابو بکر عذر نماز را گفت و حضرت نشنید باز امر بقتل او کرد او مخالفت کرد و همین عذر نا موجه را گفت و معلوم شد
که مخالفت ایشان در این امر باعث حدوث فتنها شد تا روز قیامت همچنانکه منع دوات و قلم باعث ضلالت
امت شد تا روز قیامت و از این اخبار مختلفه و وقایع متعدده ظاهر شد که این قسم امور باعتبار رفقای باطنی
که را با او صادر شده و مخالفت خدا و رسول ص طریقه و عادت او بوده و از برای نفاق و لیع از این خطاها بر تر نسانیده
چنانکه گفته اند یک خط یا دو خط یا سه خط ای ما در بخط اینقدر خط طعن دویم آنکه انکار کرد امر بر اکه هیچ
عاقل و تو رع آن مخفی نمیتواند بود و چنانکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون وفات حضرت رسول ص
معلوم شد ابو بکر حاضر نبود عمر ندا کرد در میان مردم که بخدا سوگند که رسول خدا ص نمرده است و بر خواهد گشت و
دستها و پاهای مردان چند را خواهد برید که نسبت مرگ باو داده اند تا آنکه ابو بکر حاضر شد و گفت آیا نشنیده
این آیه را انك میت وانهم میتون و این آیه را که وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل
افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند مرد و نیست محمد مگر رسولی
که پیش از او رسولان گذشته اند پس اگر او بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد و از پس پشت بر خواهید گشت عمر چون
این آیات را شنید گفت گویا هرگز این آیات را از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقعه را ابن اثیر در نهایه و
صاحب کامل و زمخشری در اساس اللغه روایت کرده اند و کسی انکار این واقعه نکرده است و این خالی از دو صورت
نیست یا آنکه آنقدر جاهل بود بآیات قرآنی و آثار نبوی که چنین امری که از ضروریات دین بود و حضرت رسول ص
مکرر میفرمود که بعد از من چنین خواهد شد و فرمود که علی ولی هر مؤمن است بعد از من و فرمود که یا علی بعد از من مقاتله
خواهی کرد با ناکثان و قاسطان و مارقان و در حجة الوداع مکرر گفت که رفتن من نزدیک شده و در میان شما
دو چیز بزرگ میگذارم و در وقتی که دوات و قلم طلبید اشعار باین فرمود و ایضاً از کجا او معلوم شد که دست و پای
مردم را خواهد برید و شناعت این قول از آن زیاده است که بیان باید کرد یا غرضش حیله و مکر بود که مبادا تا
آمدن ابو بکر با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کنند و تمهید ایشان باطل شود و این سخن را در میان انداخت
تا ابو بکر حاضر شد چنانچه ابن ابی الحدید اشاره باین کرده و جواب اعتراضات مخالفان را بتفصیل در کتاب
بحار الانوار ایراد نموده ام طعن سیم آنکه حرام کرد حج تمتع و متعه زنان را با آنکه حضرت رسول ص آنها را مقرر

فرموده بود و تفصیلش آن است که خلافی نیست در میان امت در آنکه اصل متعه در زمان حضرت رسول صلعم مقرر شده
خلافی که کرده‌اند در آن است که آیا نسخ شد یا حکمش باقیست و اهل بیت علیهم السلام اجماع کرده‌اند بر آنکه حکمش باقیست
و منسوخ نشده است و در حکم متعه نازل شده این آیه فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة بنا بر اکثر فآتوهن م
و اتباع تفاسیر و فخر رازی در تفسیرش گفته است که اتفاق کرده‌اند امت بر آنکه متعه مباح بود در صدر اسلام
و گفته است که روایت کرده‌اند از حضرت رسول صلعم که چون حضرت در عمره بمکه آمد زینت کردند زنان مکه پس
شکایت کردند اصحاب حضرت از طول عزوبت حضرت فرمود که متعه کنید از این زنان و در صحیح بخاری و مسلم
و جامع الاصول روایات بسیار از قیس و جابر و غیر ایشان روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلعم رخصت
متعه را داد و در صحیح مسلم از قتاده از ابی نضره روایت کرده است که ابن عباس امر کرد مردم را به متعه و
عبدالله بن زبیر نهی میکرد مردم را از آن من این را بجابر نقل کردم گفت این حدیث بر دست من جاری شد متعه
کردیم در زمان رسول خدا صلعم چون عمر خلیفه شد گفت بدرستی که خدا حلال میکرد از برای رسولش آنچه میخواست بهر چه
میخواست و بدرستی که قرآن در منازل خود نازل شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانچه خدا شما را امر کرده است
و نکاح زنان را دایم قرار دهید اگر بیاورند بنزد من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده باشد البته او را سنگسار
خواهم کرد و عامه بطرق متعدده از ابن عباس و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند که اگر نه آن بود که پسر
خطاب نهی کرد از متعه زنا نمیکرد مگر اندکی از مردم و فخر رازی نیز در تفسیر این را روایت کرده است و ایضا در تفسیر
از عمران بن حصین روایت کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن آیه نازل نشد که آن را نسخ کند
و امر کرد ما را بآن رسول خدا صلعم و متعه کردیم و مرد و نهی نکرد ما را از آن و بعد از آن گفت مردی برای خود آنچه خواست
کرد و حج تمتع اجماعی مسلمانان است که مشروع است و حکمش باقیست و فقهای عامه خلاف که کرده‌اند در این است
که آیا این بهترین انواع حج است یا نه و آیه فمن تمتع بالعمرة الی الحج دلیل مشروعیت آن است و در صحیح بخاری
و مسلم و ترمذی و نسائی و غیر آنها احادیث بسیار روایت کرده‌اند از جابر انصاری و ابن عباس و حضرت
امام محمد باقر علیه السلام و دیگران روایت کرده‌اند که چون حضرت رسول صلعم از عمره متوجه حج وداع شد هدی با خود
برد و در میان ایشان بغیر رسول خدا صلعم و طلحه دیگری هدی با خود نیاورده بودند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون در
یمن بود حضرت باو نوشت که از آن راه بحج بیاید و چون بمیقات رسید نیت کرد که احرام می‌بندم مانند
احرام رسول خدا صلعم و حضرت صد شتر با خود آورده بود پس حضرت امیر را شریک در هدی خود کردانید و این یکی

از مناف

از منافع مخصوصه آنحضرت است که در مقامات متعدده بیان فرموده و چون حضرت مردم را تعلیم طواف و سعی
نمود و از سعی فارغ شدند حضرت بر مروه ایستاده و فرمود که اگر پیشتر میدانستم که حق تعالی امر بعدول بحج تمتع
خواهد فرمود هدی با خود نمی‌آوردم پس هر که هدی با خود نیاورده است باید که عدول نیت بعمره کند و محل شود پس
سراقة بن مالک پرسید که یا رسول الله این حکم مخصوص این سال است یا همیشه خواهد بود حضرت انگشتهای یکدست
مبارک خود را در انگشتهای دست دیگر داخل کرد و فرمود داخل است عمره در حج باین روش و همیشه چنین خواهد بود
چون حضرت امیر علیه السلام احرام خود را تابع احرام حضرت رسول صلعم کرده بود فرمود که تو نیز بر احرام خود باقی باش و حضرت
رسول صلعم شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نحر کرد و حضرت امیر علیه السلام باقی را نحر کرد و بخاری و مسلم از مروان الحکم روایت
کرده‌اند که در عسفان نزاع شد میان علی علیه السلام و عثمان زیرا که عثمان منع میکرد مردم را از حج تمتع و چون حضرت امیر
این را شنید صدا بلند کرد بتلبیه عمره و گفت لبیک بعمرة و حجة عثمان گفت من مردم را نهی میکنم از حج تمتع و
تو تصریح بخلاف من میکنی حضرت فرمود من دست از سنت حضرت رسول صلعم بر نمیدارم از برای گفته احدی و در صحیح مسلم
از مطرف روایت کرده است که عمران بن حصین گفت امروز حدیثی بتو نقل میکنم شاید خدا ترا بآن منتفع گرداند
بعد از امروز بدرستی که رسول خدا صلعم امر بعمره کرد طایفه از اهل خود را در عشر ذی الحجه و آیه نازل نشد که این حکم را نسخ کند و
نهی از این نکرد تا از دنیا رفت بعد از آن مردی برای خود آنچه خواست گفت و در این مضامین روایات بسیار از صحیح
مسلم روایت کرده است و در جامع الاصول همه را ایراد نموده و در بحار الانوار همه را با جواب شبهه‌های ایشان ذکر
کرده‌ام و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده‌اند که عمر بر منبر با واز بلند میگفت مُتعتانِ کانَتا علی عهدِ
رسولِ اللهِ وَ اَنا اُحَرِّمُهُما وَ اُعاقِبُ عَلَیهِما مُتعةُ النِّساءِ وَ مُتعةُ الحَجِّ یعنی دو متعه بودند در عهد حضرت
رسول صلعم و من حرام میکنم هر دو را و عقاب میکنم بر هر دو یکی متعه زنان و دیگری حج تمتع و هر که اندک بهره از شعور دارد
میداند که این عبارت صریح است در شقاوت و معانده با خدا و رسول صلعم و رد حکم ایشان نمودن پس داخل است در تحت
این آیه ومن یشاقق الرسول تا آخر آیه که ترجمه‌اش گذشت و ایضا حکم نکرد بآنچه خدا فرستاده است پس ایشانند
کافران و بعضی از عامه نقل کرده‌اند که مردی متعه کرد او را پرسیدند که حلال بودن متعه را از کی دانستی و از که فرا
گرفتی گفت از عمر که نهی کرد از آن و عقاب میکرد بر آن گفت از برای آنکه خود بر منبر میگفت که دو متعه در عهد
رسول خدا صلعم بودند من این روایت او را قبول کردم که گفت در عهد آنحضرت بوده و قبول نکردم رأی او را که
از پیش خود اختیار کرده طعن چهارم آن است که چون مغیرة بن شعبه از جمله رؤسای منافقین و دشمنان حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام بود چنانچه در روایات متعدده وارد شده است که پنج نفر بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفهٔ
ملعونه و اکثرا با یکدیگر متفق باشند در اینکه نگذارند که خلافت با اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله برگردد و یکی از آنها مغیره بود و سالها
بر منابر سب آنحضرت کرد چنانکه ابن ابی الحدید گفته است که اصحاب بغدادیون ما گفته اند که کسی که اصل اسلامش
چنان باشد که در کتب مذکور است که از ترس و بر سبیل مصلحت بود و خاتمهٔ امرش آن بود که در اخبار
متواتره وارد شده است که پیوسته بر لعن علی علیه السلام منبرها میکرد تا بجهنم واصل شد و میان عمرش عمل زنا بود
و اکثر از خواهش شکم و فرج میگذشت و معاونت فاسقان میکرد و پیوسته عمرش را در غیر طاعت
خدا صرف میکرد چنین کسی را ما چرا دوست داریم و چرا خفقش را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از آن اخبار بسیار
روایت کرده است در آنکه آن ملعون سب حضرت امیر علیه السلام بر منابر میکرد و مردم را امر بآن میفرمود و همچنین اعتراف
کرده است ابن ابی الحدید که مغیره در جاهلیت و اسلام مشهور بزنا بود پس دوست داشتن عمر چنین مردی را معلوم است
که از برای چه غرض بوده و اصل قصه طولی دارد مجملی از آنها را در اینجا ذکر میکنیم و آن چنان است که چون عمر مغیره
را با آن فضایل بار والی بصره کرد و در بصره زنی بود که او را ام جمیل میگفتند از قبیله بنی هلال و مغیره پنهان
بخانهٔ او تردد میکرد و چون اهل بصره بر این مطلع شدند بسیار عظیم شمردند این را و طبری روایت کرده است
که خانهٔ ابوبکره و خانهٔ مغیره نزدیک یکدیگر بود و میان شارع در میان فاصله بود و ساکنان دو غرفه مقابل
یکدیگر بود و هر یک از غرفها روزنه داشت که بسوی دیگری مفتوح میشد روزی ابوبکره در غرفهٔ خود نشسته بود
با جمعی صحبت میداشت ناگاه بادی وزید و در روزنه را گشود ابوبکره خواست که در را ببندد نظرش بر غرفهٔ
مغیره افتاد دید که از باد مفتوح شده و او در میان پای زنی نشسته است پس ابوبکره گفت بآنجماعت
که برخیزید و نظر کنید چون نظر کردند گفت گواه باشید گفتند این زن کیست گفت ام جمیل دختر افقم
گفتند ما از آن جند را دیدیم اما روی را ندیده ایم پس صبر کردند و مشاهده حرکات مینمودند تا فارغ شد
چون برخواست شناختند که ام جمیل است در آن وقت مغیره متوجه مسجد شد که با منافقان مثل خودش
نماز جماعت بکند ابوبکره آمد و مانع نماز او شد و این واقعه را بعمر نوشتند و مغیره نیز دروغی چند در این
باب بعمر نوشت و چون نوشتها بعمر رسید عمر ابوموسی اشعری را که دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام بود والی بصره کرد
و فرستاد و مغیره را با گواهان بمدینه طلبید و ابن ابی الحدید از کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی که معتبر ترین
کتابهای مخالفان است روایت کرده است از عمر بن شبه که عمر نشست و مغیره را با گواهان طلبید پس اول

ابوبکره را

ابوبکره را طلبید و پرسید که آیا دیدی مغیره را در میان رانهای ام جمیل گفت بلی والله گویا می بینم که اثر آبله در
رانهای او بود مغیره گفت نظر لطیف و دقیقی کرده ابوبکره گفت تقصیر نمیکنم در امری که خدا خوار کند ترا بسبب
آن عمر گفت نه والله تا شهادت ندهی که مانند میل در سرمه دان دیده که داخل میکرده و بیرون میکشیده
قبول نمیکنم گفت بلی والله و چنین شهادت میدهم که در اینوقت رنگ عمر متغیر شد و حضرت امیر علیه السلام
گفت ای مغیره ربع تو رفت و بعضی گفته اند عمر این را گفت پس نافع را طلبید و از او پرسید گفت گواهی میدهم ۱۰۸
بمثل گواهی ابوبکره عمر گفت نه والله تا گواهی ندهی مانند میل در سرمه دان فایده ندارد نافع گفت چنین
گواهی میدهم که دیدم که تا به سوفار رفته است پس تاثیر عظیمی در عمر ظاهر شد و علی علیه السلام با عمر گفت که نصف
مغیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید که گواه سیم بود و او هم چنین شهادت داد پس علی علیه السلام با عمر گفت که
سه ربع مغیره رفت و رنگ عمر چنان متغیر شد که گویا خاکستر بر رویش ریختند و زیاد که گواه چهارم بود هنوز
داخل مدینه نشده بود و مغیره میگریست و نزد مهاجران میرفت و استغاثه میکرد که اشان در باب او شفاعت
کنند و نزد زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله میرفت و میگریست پس عمر حکم کرد که شهود را منع کنند که با احدی
از اهل مدینه سخن نگویند تا زیاد حاضر شود و چون زیاد حاضر شد عمر نشست و اشان را طلبید و رؤسای مهاجرین
و انصار حاضر شدند چون زیاد پیدا شد گفت من مردی را می بینم که هرگز خدا خوار نخواهد کرد بر زبان او مردی
از مهاجران آنها با این عبارت تعلیم او کرد که نباید شهادت را تمام گفت چون نزدیک رسید دید که جوان
معزولیت دستها را حرکت میدهد و می آید بخاطرش رسید که او را تهدید بیم میباید کرد و مهابت
عمر با وجود نامردی در میان عرب و عجم معروف است بصدای بلند درشتی گفت چه گواهی نزد تو هست ای کلوله
عقاب و گویا مدح و ذم هر دو در این عبارت هست و عبدالکریم راوی حدیث گفت که چون ابوعثمان
نقل روایت عمر میکرد خواست صدای خود را شبیه بصدای او گرداند چنان نعره زد که نزدیک بود که من غش
کنم پس از فحوای این اخبار معلوم شد که باعتبار خبثی که میان عمر و آن فاسق منافق بود سعی بسیار کرد که بر
مغیره زنا ثابت نشود و آن سه نفر بیگناه را حد فحش بزنند و تعطیل حدود الهی و سعی در آن کردن مطلقا بد است
و اگر متضمن زدن چندین بیگناه باشد قبیح و شنیع است و از سیاق اکثر اخبار ظاهر است که اشان چیزی دیدند شهادت
خود را بیکم و کاست نوشته بودند و این اختلاف بحیله و تهدید عمر بهم رسید و ابوالفرج گفته است که بسیاری از راویان
روایت کرده اند که زیاد گفت که دیدم مغیره را که پاهای ام جمیل را برداشته بود و خصیه های او را دیدم که تردد میکرد

درمیان رانهای او وصدای بلندی ونفس تندی می شنیدم وابو الفرج گفته است که عمر را گفته زیاد دیگر
شهادت دادن ودفع حد از مغیره بسیار خوش آمد وگفته است که بعد از آنکه ابو بکره را حد زدند گفت
گواهی میدهم که مغیره زنا کرد عمر اراده کرد که بار دیگر او را حد بزند حضرت امیر المؤمنین ع او را نهی کرد از این و
فرمود که اگر او را حد میزنی من مغیره را سنگسار میکنم واز اینجا معلوم می شود که نزد حضرت ثابت شده بود
زنای مغیره واز روی تقیه او را حد نزد وبعضی از سنیان توجیه دیگر کرده اند این سخن را وابو الفرج گفته است
که عمر ابو بکره را گفت حد زدند ابو بکره گفت گواهی میدهم که مغیره زنا کرد عمر اراده کرد که بار دیگر او را حد
بزند حضرت امیر المؤمنین ع او را نهی کرد از این و فرمود که اگر او را حد میزنی من مغیره را سنگسار میکنم واز اینجا
معلوم می شود که نزد حضرت ثابت شده بود زنای مغیره واز روی تقیه او را حد نزد وبعضی از سنیان توجیه
دیگر کرده اند این سخن را وابو الفرج گفته است که عمر ابو بکره را امر بتوبه کرد ابو بکره گفت مرا تو به میدهی
که گواهی مرا قبول کنی من عهد کرده ام که گواه نشوم میان دو کس تا تو در دنیا باشی یا من در دنیا باشم و
گفته است که چون آن گواهان را حد زدند مغیره گفت الحمد لله که خدا اینها را خوار کرد عمر گفت ساکت شو خدا
جانت را بگیرد و بروایت دیگر نفس گیر شو خدا خوار کند آن مکانی را که اینها ترا در آن مکان دیدند ابو الفرج
گفته است که عمر بعد از این بحج رفت وام جمیل ومغیره هر دو بحج آمده بودند عمر بمغیره گفت وای بر تو آیا تجاهل
میکنی بمن بخدا سوگند که من گمان ندارم که ابو بکره بر تو دروغ گفته باشد وهیچ وقت ترا نمی بینم مگر اینکه میترسم
که از آسمان مرا سنگباران کنند [illegible] بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود که اگر بمغیره ظفر بیابم او را
سنگ باران خواهم کرد وهر که تامل کند در این خبر را واندکی فهمیده در اینکه زنای مغیره نزد حضرت
امیر المؤمنین ع ونزد عمر ثابت شده بود وعمر دانسته از برای رعایت مغیره تعطیل حد الهی در حق او وا
حد بجور وظلم بر یکی ای چند کرد **طعن پنجم** آن است که فخر رازی وابن ابی الحدید وسایر محدثان عامه و خاصه
روایت کرده اند که روزی عمر در خطبه خود گفت که اگر بشنوم که زنی در صداق خود زیاده از مهر زنان پیغمبر
گرفته است پس خواهم گرفت وبروایت دیگر در بیت المال مسلمانان خواهم گذاشت پس زنی برخاست
وگفت خدا ترا رخصت نداده است که این کار را بکنی میفرماید که اگر قنطاری بیکی از زنان خود داده باشید
از آن هیچ چیز را پس نگیرید عمر گفت همه مردم دانا تر و فقیه تر ند از عمر حتی زنان پرده نشین در خانه ها
وبروایت ابن ابی الحدید عمر گفت تعجب نکنید از امامی که خطا کرد وزنی که حق را یافت وبا امام شما معارضه

کرد

کرد و بر او غالب آمد وبروایت فخر رازی آن زن گفت ای پسر خطاب خدا چیزی را عطا کرده وتو
از ما منع میکنی پس عمر با خود خطاب کرد که همه مردم داناترند از تو ای عمر واز گفته خود برگشت واین روایات
نهایت جهل او بکتاب وسنت ظاهر میشود وچنین کسی که باعتراف خودش زنان مخدره از او افقه باشند
قابلیت ریاست عامه مسلمانان ندارد خصوصا وقتی که عالم بجمیع علوم در میان امت باشد **طعن ششم**
که از اغلظ طعنهاست وصریح است در معانده خدا ورسول واکثر علمای امامیه نیز متفطن نشده اند واز جمله
مطاعن او ذکر نکرده اند وآن انکار تیمم است چنانچه در صحیح بخاری ومسلم وابن داود روایت کرده اند
وصاحب جامع الاصول نیز روایت کرده است هر از شقیق روایت کرده اند که گفت من نشسته بودم با عبد الله
بن مسعود وابو موسی اشعری پس ابو موسی گفت اگر مردی جنب شود ویکماه آب نیابد تیمم نخواهد کرد که نماز کند
پس چه میکند با آیه سوره مائده فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا پس ابن مسعود گفت اگر رخصت دهند
ایشان را هر وقت که آب بر ایشان سرد خواهد بود تیمم بخاک خواهند کرد من گفتم از برای همین مکروه میدارید
از تیمم گفت بلی پس ابو موسی گفت آیا نشنیده سخن عمار را که بعمر گفت که رسول خدا مرا برای حاجتی فرستاد پس
من جنب شدم وآب نیافتم در میان خاک غلطیدم چنانکه دابه می غلطد چون بخدمت حضرت آمدم این را ذکر
کردم حضرت فرمود که بس بود ترا که چنین کنی پس دستهای خود را بر زمین زد وبر هم مالید ودستها ورو را مسح کرد
عبد الله گفت مگر ندیدی که عمر قانع نشد بقول عمار وبخاری بروایت دیگر این مضمون را روایت کرده است ودر جای
دیگر روایت کرده است از شقیق بن سلمه که گفت من نزد ابن مسعود وابو موسی بودم ابو موسی گفت که
اگر کسی جنب شود وآب نیابد چه کند ابن مسعود گفت نماز نکند تا آب بیابد ابو موسی گفت چه میکنی قول عمار را ابن
مسعود گفت ندیدی که عمر باین قانع نشد ابو موسی گفت قول عمار را بگذار آیه را چه میکنی عبد الله نتوانست گفت — جواب نگوید م
آن عذر نامو جه را گفت وایضا بخاری از سعید بن عبد الرحمن ابزی از پدرش روایت کرده است که مردی نزد عمر آمد
وگفت من جنب شدم وآب نیافتم عمر گفت نماز مکن عمار بن یاسر بعمر گفت که بخاطر نداری که من وتو در سفری
بودیم وجنب شدیم وتو نماز نکردی ومن در خاک غلطیدم ونماز کردم پس بنزد حضرت رسول ص آمدیم واین را
ذکر کردیم حضرت فرمود که ترا کافی بود که چنین کنی دو دستها را بر زمین زد ودمید ودستها را مسح کرد و بروایت
مسلم چون عمار این را گفت عمر گفت از خدا بترس ای عمار پس عمار گفت اگر میخواهی من این حدیث را با احدی نقل نکنم
وصاحب الاصول بعد از ذکر روایات بخاری ومسلم را ذکر کرده است گفته است که در روایت ابو داود چنین است که عبد الرحمن — جامع م

گفت من نزد عمر بودم مردی آمد و گفت ما در مکانی یکماه و دو ماه میباشیم و آب نمی یابیم عمر گفت اگر من باشم
نماز نمیکنم تا آب بیابم عمار گفت آیا بخاطر داری که من و تو در میان شتران بودیم و جنب شدیم و من در خاک
غلطیدم پس آمدم بخدمت حضرت رسول صلعم و عرض کردم و حضرت کیفیت تیمم را تعلیم نمود پس عمر گفت ای عمار از خدا
بترس عمار گفت اگر خواهی والله که این حدیث را هرگز ذکر نخواهم کرد عمر گفت ما ترا بگفته خودت میگذاریم مؤلف گوید
که این احادیث از صحاح سنیان نقل شده و ایشان انکار صحت اینها نمیتوانند کرد پس میگوییم که خالی از
دو صورت نیست یا اگر عمر در وقتی که امر کرد سایل را که از اهل سنت هم نیافتن آب ترک نماز بکند و اعتنای
قول عمار نکرد و گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بهم رسد عالم بود باینکه خدا تیمم را بر فاقد آب واجب
گردانیده و منکر آیه بود که حق تعالی بر زبان او در دو آیه تصریح بآن نموده و در خاطر داشت امر حضرت رسول صلعم را بتیمم
و بیان کیفیت آن کردن یا جاهل بود و منبه است فرموده خدا و رسول صلعم را اگر شق اول باشد چنانکه ظاهر
اکثر احادیث است انکار او حکم تیمم را رد صریح خواهد بود و کفری ازین قبیحتر و ظاهرتر نباشد اگرچه از او
عرب نبود و ملا ابادی بر این بود چنانکه حرف حی علی خیر العمل را از اذان انداخت و منع دوات و قلم نمود و سایر
اموری که از او متواتر است و بعضی گذشت و برخی خواهد آمد و اگر شق دویم باشد که جاهل بالحکم باشد و
بآیه و حدیث مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود بر نهایت جهالت و حماقت و بلادت او که در مدت
زیاده از بیست سال که در خدمت آنحضرت بود چنین امر عام البلوا صرا که متعلق است باعظم اعمال
دینیه که نماز باشد و اکثر عوام دانند و احتیاج باین بسیار واقع شود نداند پس چنین کسی چگونه صلاحیت
ریاست عامه دین و دنیای جمیع مسلمانان داشته باشد و از غرایب آن است که در وقت بر کشته گشته
چرا عبدالله پسر خود را خلیفه نمیکنی چون میدانست که او معارضه با حضرت امیرالمؤمنین نمیتواند کرد و امامت
نبود که حضرت امیر ع بر خواهد گشت قبول نکرد و عذری که گفت آن بود که کسی که نداند چگونه طلاق زن خود بگوید
قابل امامت نیست و اتباعش جهل چنین حکمی را که میان آن و طلاق از جهات شتی فرق است مانع
امامت او نگردانیده اند با آنکه پسرش بعد از تنبیه متنبه گردید و برگشت و عمر مصر بر انکار ماند و نکرد که بعد از
قول عمار رجوع به بر صحابه بکند و اگر جاهل باشد این حکم را معلوم کند و از اینجا معلوم میشود که آنچه عامه
در اکثر مواضع بآن متمسک میشوند که چون کسی انکار نکرد فعل خلفای جور را باید که حق باشد باطل است زیرا
که چنین امر واضح جلی را که خلاف کتاب و سنت و اجماع امت بود حکم کرد و نقل نکرده اند که احدی از صحابه

[illegible]

با او معارضه

با او معارضه کرده باشد مگر عمار که بعد از اظهار حق باز ترسید و گفت اگر میگویی من آنچه شنیده ام روایت نکنم هرگاه
در این امور جزئیه که چندان غرض دنیوی بآن متعلق نیست ایشان قدرت بر انکار نداشته باشند در امور خلافت
و سلطنت که میتوانست انکار کردن طعن هفتم آنست که در وقایع بسیار حکمهای خطا میکرد و صحابه
او را تنبیه میکردند و بر میگشت چنانکه حکم کرد که زن حامله را سنگسار کنند معاذ گفت ترا بر زن حکم هست و بر فرزندی
که در شکم اوست حکمی نیست او از حکم خود برگشت و در مناقب خوارزمی روایت کرده است که در ایام خلافت عمر زنی
حامله را آوردند عمر از او سوال کرد او اعتراف کرد بزنا پس امر کرد که او را سنگسار کنند در راه حضرت امیرالمؤمنین ع او را
ملاقات کرد و از واقعه سوال نمود چون مطلع شد فرمود برگردانید او را و آمد نزد عمر و فرمود که امر کرده که این زن را سنگسار
کنند گفت بلی اعتراف کرد نزد من بزنا حضرت فرمود تو بر او سلطنت داری بر آنچه در شکم اوست سلطنت نداری
پس حضرت فرمود که شاید او را تهدیدی کرده باشی یا ترسانیده باشی پیش از اقرار گفت بلی چنین بود حضرت فرمود
که مگر نشنیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حد نیست بر کسی که اعتراف کند بعد از حبس کردن یا قید کردن
یا تهدید کردن پس عمر آن زن را رها کرد و گفت عاجزند زنان از آنکه مثل علی بن ابیطالب ع از ایشان متولد شود و اگر
علی نبود عمر هلاک میشد و ایضا از مناقب خوارزمی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده اند که زن دیوانه را آوردند بسوی عمر
که زنا کرده بود عمر خواست او را سنگسار کند حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که نشنیدی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که قلم تکلیف برداشته شده است از سه کس از دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار
شود پس عمر دست از او برداشت و این قصه را قاضی القضات و ابن ابی الحدید تلقی بقبول کرده اند و در این باب
اخبار و وقایع بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد طعن هشتم بدعتهاست که او در دین خدا
کرد برای خود یا متبعین او یاد فعلی در اینجا اکتفا مینمایم اول نماز تراویح که در شبهای ماه مبارک رمضان
نوافل را بجماعت بجا آوردند و دلیل بر بدعت بودن آن آنست که خود اعتراف بآن کرده چنانچه صاحب نهایه
و اکثر محدثین ایشان روایت کرده اند که چون بمسجد آمد در شب ماه رمضان و دید که باغوای شیطان مسجد پر شده
گفت نعم البدعة خوب بدعتی بود که ما کردیم و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند که ابوسلمه
از عایشه سوال کرد که نماز رسول خدا صلعم در ماه رمضان چگونه بود عایشه گفت در ماه رمضان و غیر آن زیاده از یازده
رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد مپرس که چه مقدار نیکو و طولانی میکرد پس چهار رکعت دیگر میکرد در نهایت
نیکویی و طول پس سه رکعت دیگر میکرد من گفتم یا رسول الله پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود ای عایشه دیده

من بخواب میروند و و لم بخواب میرود و بروایت دیگر مسلم روایت کرده است که عایشه گفت که نماز آنحضرت
در ماه رمضان و غیر آن سیزده رکعت بود که نافله صبح داخل در آنها بود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و
ابو داود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله حجره در مسجد از حصیر در ماه مبارک رمضان ساخت و بیرون آمد
که در آن حجره نماز کند پس بعضی از مردم آمدند که با آنحضرت اقتدا کنند حضرت برگشت و بخانه رفت و شب دیگر بیرون
نیامد ایشان گمان کردند که حضرت را خواب برده است پس بعضی تنحنح میکردند و بعضی سنگ ریزه بر در میزدند حضرت
غضبناک بیرون آمد و فرمود پیوسته در این امور مبالغه میکنید تا آنکه میترسم بر شما واجب شود و از عهده برنیایید
ایها الناس در خانههای خود نماز کنید بدرستی که بهترین نمازها آنست که آدمی در خانه خود بکند مگر نماز واجب که بجماعت
کردن بهتر است و ایضا از انس روایت کرده است که حضرت رسول صلعم نماز میکرد در ماه مبارک رمضان من آمدم
و در پهلوی حضرت ایستادم دیگری هم آمد تا آنکه جماعتی شدیم چون حضرت یافت که ما در عقب ایستاده ایم نماز را
سبک کرد و داخل خانه شد و مشغول نماز شد و بعد از آن فرمود که چون شما اقتدا کردید من ترک نماز در مسجد
کردم و از این باب احادیث بسیار در صحاح خود روایت کرده اند و از این اخبار بسیار ظاهر میشود که با حضرت
رسول صلعم در ماه رمضان مطلقا نافله را بجماعت نمیکرده اند یا اگر میکرده اند مامور نبوده اند که بجماعت واقع شود پس این
عدد مخصوص را در شریعت مقرر کردن و بجماعت مستحب گردانیدن و سنت مؤکد قرار دادن معلوم است که بدعت است
و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی راهش بسوی
جهنم است و در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت رسول صلعم بر منبر یا در خطبه خود میفرمود که بهترین
سخنها کتاب خداست و بهترین هدایتها هدایت محمد است و بدترین امور آنهاست که تازه ایجاد بسازند و هر بدعتی
ضلالت است و بخاری و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که هر که سنت مرا نخواهد از من نیست و فرمود که چه
سبب دارد که جماعتی کراهت دارند از کاری که من میکنم بخدا که من داناترم از همه بخدا و خوف و خشیت من از خدا
از همه بیشتر است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی و ابو داود روایت کرده است که زنهار که احتراز کنید از اموری که
تازه بهم میرسد زیرا که هر تازه بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و آنچه جمعی از علما از برای اصلاح کار عمر گفته اند که بدعت
بر پنج قسم منقسم میشود مخالف خاصه و عامه است و از نصوص صریحه مستفاد میشود که هر امری که در دین احداث
کنند که در شریعت خصوصا یا عموما وارد نشده باشد بدعت و حرام است و هر فعلی را که بر وجه عبادت واقع
سازند و از دلیل شرعی عامی یا خاصی مستفاد نشده باشد بدعت و تشریع است خواه فعل مستقل باشد یا صفت عبادتی

بکنند

الاحادیث

باشد

جماعتم

۱۱۲

باشد که اصلش از شرع متلقی شده باشد مثل آنکه واجب را بقصد سنت کنند یا سنت را به نیت واجب
عمل آورند یا وصف خاصی را در عبادتی اختراع کنند مثل آنکه طواف را بجماعت بکنند یا عدد خاصی از عبادت را در وقت
مخصوص سنت قرار دهند مثل نماز چاشت که بدعت دیگر است از بدعتهای عمر و همه حرام است و اگر کسی بدعت را اصطلاح
کند و بپنج قسم منقسم گرداند شک نیست که بدعتهای عمر داخل بدعتهای حرام است دوازدهم آنکه عمر بدعت کرد
که شبها گردد و تجسس احوال مردم کند با آنکه حق تعالی نهی از آن فرموده و گفته ولا تجسسوا و ابن ابی الحدید و دیگران روایت
کرده اند که عمر شبی از برای عسس میگشت از خانه صدائی شنید از دیوار بالا رفت مردی را با زنی دید که مشک شرابی
نزد خود گذاشته اند گفت ای دشمن خدا گمان میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید و تو مشغول معصیت او شوی آن مرد
گفت تعجیل مکن اگر من یک خطا کرده ام تو سه خطا کرده خدا فرموده است که تجسس مکنید و تو تجسس کردی و فرموده
واتوا البیوت من ابوابها یعنی داخل خانهها از درهای آنها شوید و تو از دیوار بالا آمدی و فرموده است اذا
دخلتم بیوتا فسلموا یعنی هرگاه داخل خانهها شوید پس سلام کنید و تو سلام نکردی عمر گفت اگر از تو عفو کنم از تقصیر
امر خیر خواهی کرد گفت بلی والله دیگر این کار را نخواهم کرد عمر گفت برو عفو کردم از تو سیزدهم آنکه سه طلاق متواتر را
در یک مجلس یکجا حساب میکردند در زمان حضرت رسول صلعم و ابو بکر و بعد از آنکه سه سال از خلافت او گذشت سه طلاق
را یکجا حساب کرد چنانچه در جامع الاصول از صحیح ابو داود و نسائی روایت کرده است از ابن عباس که چنین بود طلاق و عذرش
که گفته این آن است که مردم جرات بر طلاق نکنند اگر این علت اجرای سه طلاق میشد بایست که خدا که علمش
بهمه چیز احاطه کرده است بکند و رسول خدا صلعم در جمیع امور متابع وحی الهی میشد و بعقل کامل خود حکم میکرد عمر را این نسبت
که احکام الهی را بعقل ناقص خود تغییر بدهد چهاردهم آنست که از ائمه علیهم السلام بطرق معتبره منقول است که مقام ابراهیم
در زمان ابراهیم علیه السلام و بعد از آن متصل بوده بدیوار خانه کعبه تا آنکه کفار قریش در جاهلیت از آنجا برداشتند و در موضعی
که الحال در آنجاست گذاشتند چون حضرت رسول صلعم مکه را فتح کرد مقام را بر گردانید بجائی که در زمان حضرت ابراهیم
در آنجا بود و پیوسته در آنجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و بحج رفت پرسید که کیست که بداند که مقام در زمان
جاهلیت در کجا بوده است منافقی دیگر گفت که من اندازه آنرا بریسمان برداشته ام و نگاه داشته ام عمر او را طلبید
و مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را برداشت و در همان موضع که در جاهلیت بود گذاشت و تا حال در آن
موضع است و حضرت صاحب الامر علیه السلام بمکان اول برخواهد گردانید و این قصه از جمله مشهورات بلکه متواترات است
الحال جای مقام را که در زمان حضرت رسول صلعم در آنجا بوده که ترک گذاشته اند و مقام جبرئیل میگویند و صاحب کشف

نیز اثبات تحویل مقام نموده است و گفته است عمر از مطلب بن ابی وداعه پرسید که میدانی موضع مقام در جاهلیت
کجا بود گفت بلی و نشان داد همین موضع او و ابن ابی الحدید گفته است که مورخان گفته‌اند که عمر اول کسی بود که
قرار کرد که نافله ماه رمضان را بجماعت بکنند و بشهرها نوشت که چنین کنند و خانه زر و شید ثقفی را سوزانید
که نبیذ میفروخت و اول کسی بود که عسس و شبگرد برا اختراع کرد و اول کسی بود که تازیانه بجای تادیب مردم
مقرر کرد و میگفتند که تازیانه عمر مهابتش از شمشیر حجاج بیشتر بود و اول کسی بود که عمال خود را جریمه کرد و نصف
اموال ایشان را گرفت و او مسجد حضرت رسول صلعم را خراب کرد و زیاد کرد و از جمله آنچه داخل مسجد کرد خانه عباس
بود و او مقام را نقل کرد بموضعی که حال در آنجاست و پیشتر متصل بخانه کعبه بود و معانده با حضرت رسالت
از این واضح‌تر چه چیز میباشد که سنت آنحضرت را از اساس برطرف کند و بدعت کفر جاهلیت را اختیار کند
پنجم آنکه چون از حضرت رسول و حضرت امیر علیهما السلام شنیده بود که موالی و انصار ما از عجم خواهند بود با عجم
عداوت میکرد و احکام مسلمانان بر ایشان جاری نمیکرد و مقرر کرد که قریش دختر از عرب و عجم بخواهند و عرب
از عجم دختر بگیرند و قریش دختر به عرب ندهند و عرب دختر بعجم ندهند پس عرب را نسبت بقریش و عجم را
و عجم را نسبت بعرب بمنزله یهود و نصاری قرار داد و فعال آنکه رسول خدا صلعم فرمود که مسلمانان کفو یکدیگراند و در
جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از آنکه میراث عرب را بعجم بدهند مگر عجمی که در
میان عرب متولد شده باشد و این مضاده صریح است با احکام میراث که حق تعالی در قرآن مجید نازل ساخته
ششم آنکه در میراث عول و تعصیب را قرار داد و آن مخالف کتاب و سنت است و بیانش طولی
دارد که مناسب این رساله نیست هفتم آنکه الصلوة خیر من النوم را در اذان نماز صبح زیاد کرد چنانکه
در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است طعن هشتم آنست که بیت المال و غنایم و فیء را در
زمان حضرت رسول صلعم و زمان ابوبکر بالسویه قسمت میکردند و عمر آنرا برهم زد و زوجات حضرت رسول صلعم را زیاده
داد و عایشه را سالی دوازده هزار درهم میداد و سایر زوجات را ده هزار درهم و قسمت اهل بدر را از مهاجران
پنج هزار درهم داد و انصار چهار هزار درهم قرار داد و همچنین سایر مردم را بتفاوت میداد و بنی زریق و مسلم و دیگران
روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلعم با انصار گفت در مقام تشنیع که بعد از من دیگران را بر شما زیاده خواهند داد
پس صبر کنید تا در حوض کوثر بنزد من آیید و ابن ابی الحدید و دیگران اعتراف کرده‌اند که اول کسی که این بدعت را
جاری کرد و قسمت بالسویه را تغییر داد عمر بود و این معلوم است که این متضمن جور بر جماعتی است که حق ایشان را کم کرد

واکثر

واکثر فتنه‌های زمان خلافت حضرت امیر صلعم متفرع بر این بدعت شد زیرا که حضرت امیر میخواست که سنت حضرت
رسول صلعم را در میان ایشان جاری کند اکابر اصحاب آنحضرت بآن راضی نشدند مانند طلحه و زبیر و فتنه بصره برپا شد
و فتنه‌های دیگر بر آن متفرع گردید و اگر جایز بود تفضیل در قسمت البته حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با برء آن فتنه‌های عظیم را
بآن منتفی میساخت که آنقدر در هم در ارکان خلافتش بهم رسید و باعث فتنه معاویه و دیگران نشود و ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر گویند که ابوبکر نیز قسمت بالسویه کرد چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام کرد و کسی انکار بر او نکرد
چنانکه بر حضرت امیر المؤمنین ع کردند جواب گوییم که زمان ابوبکر متصل بود بزمان حضرت رسول صلعم و بسیرت او عمل کرد
کسی اعتراض بر او نتوانست کرد و چون عمر خلیفه شد تا سالها کار را بر تفضیل گذاشت و مردم بآن الفت گرفتند
و قسمت اول را فراموش کردند و ایام عمر بطول انجامید و در دل ایشان محبت مال و کثرت عطا قرار گرفت
و آنها که مظلوم شدند عادت بآن کردند و قناعت نمودند و چون عثمان خلیفه شد او هم بطریقه عمر سلوک
کرد و عادت مردم باین طریقه محکم تر شد و چون خلافت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید خواست برگرداند
مردم را بعادت زمان حضرت رسول صلعم بعد از آنکه بیست و دو سال با مردم دیگر عادت کرده بودند و آن را
فراموش کرده بودند لهذا قبول آن بر ایشان گران بود که بیعت آنحضرت را شکستند و بر آنحضرت خروج کردند
و جمع دیگر را که عمر ایشان را تفضیل میداد اکراه کردند و با خود شریک کردند و بر سنت آنحضرت را نفرت میکردند
و بدعت عمر را مدح میکردند تا اکثر دلها را از آنحضرت منحرف گردانیدند مولف گوید که اکثر بلکه تمام
کنز میدانم که فتنه‌ها که در اسلام بهم رسید و ظلمها که باهل بیت رسالت صلعم واقع شد همه از بدعتها و تدبیرهای این
منافق بود که اصل شجره فتنه را در روز سقیفه غرس نمود و تفضیل در عطا او را تربیت کرد تا بنشو و نما رسید و او را
بار آورد و ما ظهر رفتار با آل محمد علیهم السلام هر ظلم و جوری که باهل بیت و شیعیان ایشان واقع میشود از ثمرات
شجرات ملعونه است فلعنة الله علی من غرسها و سقاها و اثمرها و رباها طعن دهم قصه شوری است که اعظم
قبایح و اشنع فضایح است و مجمل آن قصه با طولها چنانچه ابن ابی الحدید و ابن اثیر و اکثر مخالفان ایراد نموده‌اند
آنست که چون ابولؤلؤ عمر را زخم زد و جزم کرد که بجهنم واصل خواهد شد و قانع نشد بآنچه در باب حرمان اهل بیت
علیهم السلام از خلافت و نقص مرتبه ایشان در حال حیات خود کرده بود و شروع کرد بتدبیر امری چند که بتراشد
باشند که بعد از آن نیز هرگز امر خلافت بر ایشان مستقر نگردد و نزد عوام محمود بوده باشند و کسی گمان حیله بر او
نبرد و او را بغرض نسبت ندهد اول شوره کرد با جمعی بسیار در این باب که کسی بجای خویش قرار دهد گفت عبد الله پسر خود را خلیفه

خلیفه کن از برای آنکه او را صاحب غرض ندانند و اینکه میدانست که اگر او خلیفه شود براه نمیتواند برد و حق زود
و صاحبش بر بگردد قبول نکرد و گفت نه والله از اولاد خطاب دو کس مرتکب این امر نشوند بس است
عمر را آنچه کرد خلافت را برای اولاد خود ذخیره نمیکنم و در حیات و ممات هر دو متحمل این امر نمیشوم بعد از آن
گفت بتحقیق که رسول خدا صلعم از دنیا رفت و از این شش نفر راضی بود علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن
ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف بخاطرم میرسد که خلافت را میان ایشان بمشوره قرار دهم تا برای خود یکی را
که خواهند اختیار کنند بعد از آن ایشانرا طلبید چون حاضر شدند نگاه کرد بسوی ایشان و گفت هر یک از شما
بامید خلافت آمده اید و بروایت ابن ابی الحدید گفت آیا هر یک از شما طمع بر خلافت دارید بعد از سخن چون دو مرتبه اعاده
این سخن کرد زبیر گفت چه مانع است که ما را از طمع خلافت تو خلافت کردی ما در میان قریش کمتر از تو نیستیم
نه در فضل و نه در قرابت حضرت رسالت صلعم بعد از آن گفت میخواهید بگویم شما را چگونه مرد میدانم گفتند بگو اگر
بگویم کو دست از ما بر نمیداشت گفت اما تو ای زبیر بد خو و تند خوی اگر راضی باشی مومنی و اگر راضی نباشی
کافری گاهی انسانی و گاهی شیطانی گمان من است که اگر خلافت بتو برسد همان روز بمیان بطحا ریگ جو خود را
بدو زرد بادو نمیدانم اگر خلیفه شوی روزی که شیطان باشی امام مردم که خواهد بود و با اینکه تو باین صفت باشی بکار
این امت غرائط و اما تو ای طلحه بتحقیق که رسول خدا صلعم از تو آزرده از دنیا رفت بسبب کلمه که در روز
نزول آیه حجاب گفتی ابن ابی الحدید گفته که شیخ ما ابو عثمان جاحظ گفته است که آن کلمه آن بود که چون آیه حجاب نازل
شد طلحه در حضور جماعتی گفت که چه فایده دارد که پیغمبر امروز چادر بر سر زنان خود میکند فردا خواهد مرد و ما زنانش را
نکاح خواهیم کرد بعد از آن این آیه برای تو نازل شد و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه
من بعده ابدا آیا میخواهی شما را بخیر رسد و جایز نیست که رسول خدا صلعم را برنجانید و نه اگر زنان او را بعد از او هرگز نکاح
کنید و اما تو ای سعد متعصب و متکبری و کار خلافت نمی آید و اگر ریاست دهی با تو باشد از عهده آن بر
نمی آیی و جالب است میان بنی زهره و خلافت و اما تو ای عبد الرحمن ضعیف و عاجزی و قوم خود را دوست
میداری و بنی زهره را با این کار نسبتی نیست و اما تو ای عثمان والله که سرگین بهتر است از تو و اگر تو خلیفه شوی
خویشان خود را بر مردم مسلط گردانی و همه اموال بیت المال را با ایشان تقسیم کنی میبینم که قریش ترا امام کنند و تو
قوم خود را بر مردم سوار کنی و ایشان ترا بقتل رسانند مسلمانان اختصاص دهی بعد از آن رو بعلی علیه السلام کرد و گفت اگر تو مزاح و شوخ طبع نمیبودی سزاوار این کار بودی والله که اگر ایشان ترا بامیر
کنند ترا بکشند

اهل بیتی

اهل بیتی بسخنی بیهوده زیاد کنند بعد از آن آنحضرت برخاست و بیرون رفت عمر گفت والله قدر این مرد را
میدانم و مرتبه اش را میشناسم اگر کار خود را با او گذارید شما را براه حق واضح و راه روشن هدایت کند گفت
آن گفت اگر از میان شما برخاست و میرود اگر او را صاحب اختیار کنید شما را براه خدا میبرد گفتند پس
کرا ولیعهد میکنی گفت نمیخواهم که با بار این کار در زندگی و مردگی در دوش من باشد و بروایت دیگر در عذر دوری گفت
نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم و بروایت دیگر گفت که کم کس است بعد از آن عمر گفت آه اگر
ابو عبیده جراح یا سالم مولای ابی حذیفه زنده میبودند مرا هیچ تشویش و تردد نمیبود ایشان بجای این کار مناسب
و باعث بودند و بعد از آن عمر ابو طلحه انصاری را طلبید و گفت نگاه کن از انصار بردار و این شش نفر را
در خانه جمع کن و شما هر یا شمشیرها بر در خانه بایستید و مهلت کن و ایشانرا سه روز مهلت بده تا ایشان با هم مشورت
کنند و یکی از جمله خود را برای این کار اختیار نمایند اگر پنج کس متفق شوند و یکی مخالف نماید گردن او را بزن و
اگر چهار کس اتفاق نمایند و دو کس مخالف ورزند گردن هر دو را بزن و اگر سه کس اتفاق کنند که عبد الرحمن
در میان ایشان باشد قول او عمل کنید و اگر آن سه کس دیگر بر مخالفت مصر باشند گردن ایشانرا بزن و اگر
سه روز بگذرد و اتفاق بر امری نکنند گردن همه را بزن و مسلمانانرا بگذار تا هر که را خواهند برای خود اختیار
کنند چون عمر را دفن کردند ابو طلحه با پنجاه کس همه با شمشیرها بر در خانه ایستادند و حضرت امیر المومنین هم بروایات
مستفیضه مخالف و موافق مرتب نصیحت منقبت از مناقب عظیم خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق
کردند و با یکدیگر مشورت کردند و گفتند اگر خلافت باو داده شود هیچکس را بر دیگری زیادتی نخواهد بود و همه مسلمانانرا
مساوی خواهد کرد و باین سبب بخلافت او راضی نشدند و چون طلحه از خلافت خود مایوس شد و دانست که خلافت
از علی علیه السلام و عثمان بیرون نمیرود و با بنی هاشم عداوت داشت گفت من حصه خود را بعثمان بخشیدم بعد از آن
سعد بن ابی وقاص نیز چون دانست که خلافت باو نمیرسد گفت من نیز حصه خود را بابن عم خود عبد الرحمن دادم
چون هر دو از بنی زهره بودند بعد از آن عبد الرحمن گفت منهم از حصه خود گذشتم و میان علی علیه السلام و عثمان یکی را اختیار میکنم
و بعلی علیه السلام گفت با تو بیعت میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول خدا صلعم و طریقه شیخین ابو بکر و عمر حضرت فرمودند قبول
بر کتاب خدا و سنت رسول خدا صلعم و آنچه خود دانم و رای من بآن تعلق گیرد بعد از آن بهمان نحو بعثمان گفت عثمان گفت
باین شرط قبول کردم دیگر بار بعلی علیه السلام و بعثمان همان شرط را گفت تا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول میکرد و علی علیه السلام قبول
نمیکرد چون دید که علی علیه السلام شرط طریقه شیخین را قبول نمیکند دست بدست عثمان داد و گفت السلام علیک یا امیر المومنین

[illegible]

پس علی علیه السلام فرمود واقعه که تو با او بیعت میکنی بهمان امید که عمر با ابوبکر بیعت کرد خدا میان شما جدائی اندازد
چنانکه اکثر نقل کرده اند دعای آنحضرت مستجاب شد و میان ایشان خلاف و عناد بمرتبه بهم رسید که بجهت یکدیگر
سخن نمیگفتند تا آنکه هر که در میان ایشان جدا شد و کیفیت این قصه چنانکه اکابر محدثین و مورخین
عامه روایت کرده اند و در مقام احتجاج مسلم داشته اند بر عاقل مخفی نخواهد بود اشتمال این قصه بر جهات شتی
بر طعن و کفر و ضلالت و خطای ابوبکر و عمر و عثمان و رفقا و اعوان ایشان **اول** آنکه گفت بس است عمر را آنچه کرد
در حیات و ممات متحمل این کار نشوم اگر این کار حق و موافق امر الهی و حضرت رسالت پناهی و رضا و اطاعت ایشان
بود چرا از آن احتراز و استنکاف میکرد و از تحمل آن میگریخت و بارش را از دوش خود میریخت و اگر خطا و باطل
و خلاف رضا و طاعت ایشان بود چرا در حیات خود متحمل شد و بکدام حجت خدا و رسول او متمسک شد و حق را
از صاحب حق گرفت اول برای ابوبکر و بعد از او برای خود **دویم** آنکه اول گفت که رسول خدا از همه این شش نفر
راضی بود و از این جهت همه لایق خلافت اند بعد از آن از برای هر کسی عیبی گفت که باعتقاد او منافی آن است و اکثر آنها که
کفر باشند یا شک صحبت هستند پس با این عیوب چون تجویز خلافت ایشان کرد و چگونه آنحضرت از ایشان راضی
بود و ابن ابی الحدید از جاحظ نقل کرده است که اگر کسی بعمر میگفت که تو اول گفتی که رسول خدا از این شش نفر راضی بود
پس چون حال طلحه میگوئی که از تو آزرده از دنیا رفت و اینها نقیض یکدیگرند اما که جرأت میکرد که عمر را این
سخن را باز بگوید چه جای این **سیم** آنکه عیب کرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بمزاح که از جمله صفات حمیده و اخلاق
حسنه النبی علیه السلام بود و رسول او و اولیاء است و حق تعالی رسول خود را بآن مدح کرده و خلافش را مذمت کرده و فرموده است
فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ و اگر مراد او
بدعابه و مزاح امری باشد که منافی تمکین و وقار و نفاذ حکم و منتهی بلهو و لعب باشد همه عالم ظاهر است که آنحضرت
بخلاف این اوصاف موصوف بود و در عین دعابه که قرآن و مشاهده ایشان بمقتضای أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ
عَلَى الْكَافِرِينَ بمرتبه متمکن بود که نام مبارکش را که میشنیدند بدن ایشان میلرزید و بابن سبب اکثر قبول خلافت او
نمیکردند ... و الفت ... دیگر میدادند و ابن عباس روایت کرده اند که چون آنحضرت ساکت بود ما جرأت
نمیکردیم که ابتدا سخن بکنیم و ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت که اگر صاحب
شما علیه السلام متولی خلافت شود میترسم که عجبی که او دارد او را از راه ببرد و باز از ابن الانباری روایت کرده است که
علی علیه السلام آمد بمسجد نزد عمر نشست و نزد او جماعتی بودند چون برخواست یکی از حاضران او را نسبت بتکبر و عجب داد عمر

کفت

115 کفت سزاوار است شخصی او را که تکبر کند اگر شمشیر او نبود ستون اسلام راست نمی شد و او در قضا از همه اعلم است و
از او است سوابق و شرف این امت پس کسی گفت هرگاه چنین است چرا او را خلیفه نمیکنید گفت ما از خلافت او
کراهت داریم از جهة آنکه کم سن است و فرزندان عبدالمطلب را دوست میدارد و ایضا روایت کرده است که
عمر با ابن عباس گفت که شما اهل بیت رسول خدا و پسران عم او بید چرا قوم شما خلافت را با شما نگذاشتند ابن
عباس گفت نمیدانم هرگز بغیر از نیکی چیزی از برای ایشان در خاطر نداشتیم عمر گفت نخواستند قوم شما که از برای
شما پیغمبری و خلافت جمع شود پس شما باسمان بالا روید از نخوت و تکبر و شاید شما گوئید اول کسی که شما را از خلافت
دور کرد ابوبکر بود او مطلبش این بود و لیکن امری بهتر دید که علاجی بغیر از این نداشت و اگر نه رأی ابوبکر بود
در حق من هر آینه از برای شما از خلافت نصیبی قرار میداد و اگر بکار میکرد بر شما که ارامانی بود زیرا که قوم شما نظر
میکنند بسوی شما مانند نظر گاو که میکنند بقصاب که او را میکشد و باز ابن ابی الحدید از عبدالله بن عمر روایت
کرده است که روزی پدرش با عبدالله بن عباس گفت که میدانی چه امر مانع شد مردم را از آنکه خلافت را بشما بدهند
گفت نه عمر گفت و لیکن من میدانم گفت آن جهت که کراهت داشتند قریش از آنکه جمع شود از برای
شما پیغمبری و خلافت و یک ره مردم را پامال کنید پس قریش از برای خود نظر کردند و اختیار نمودند و توفیق
یافتند و رای درستی اختیار کردند ابن عباس گفت آیا خلیفه غضب خود را از من دور میکرداند که جواب این سخن را
بشنود عمر گفت بگو آنچه میخواهی ابن عباس گفت اما آنچه گفتی که قریش از برای خود اختیار کردند حق تعالی میفرماید
وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ یعنی پروردگار تو خلق میکند هرچه را میخواهد
و اختیار میکند از برای ایشان آنچه خیر ایشان در آن است و تو میدانی که خدا اختیار کرد از خلقش از برای خلافت
آنها که اختیار کرد و اگر قریش از برای خود اختیار کرده اند آنچه خدا اختیار کرده اند حق است و الا باطل است و آنچه گفتی
که نخواستند که برای ما جمع شود پیغمبری و خلافت پس حق تعالی حال جماعت را ذکر کرده است و گفته است ذَلِكَ
بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ یعنی این بجهت آن است که ایشان نخواستند آنچه خدا فرستاده است
پس خدا حبط کرد عملهای ایشان را و ثواب آنها را برطرف کرد و اما آنچه گفتی که اگر چنین باشد ما مردم را پامال میکردیم
اگر ما بخلافت بر مردم تعدی میکردیم بقرابت و خویشی پیغمبر خیانت کرده بودیم ولیکن خلقهای ما مشتق است از خلق
رسول خدا که خدا در حق او گفته است که انک لعلی خلق عظیم و ایضا با او خطاب کرده است که بگشا و پست کن
بال مرحمت خود را برای آنها که متابعت تو کرده اند از مومنان عمر گفت هموار باش ای پسر عباس دلهای شما

برغش و کوه است در امر قریش غشی که هرگز زایل نمیگردد و کینه که هرگز زایل و متغیر نمیشود ابن عباس گفت تأنّی راه رو
ای پادشاه مؤمنان دودلهای بنی هاشم را نسبت بغش و فریب مده بدرستیکه دلهای ایشان از دل رسول خداست که
خدا پاک و پاکیزه گردانیده است از همه عیبها و بدیها و ایشان خانه آباد اند که حق تعالی آیه تطهیر را در شان
ایشان فرستاده است و اما انکه گفتی که عداوت و کینه شما در دل ما هست چگونه کینه نداشته باشد کسی که
حقش را غصب کرده باشند و در دست دیگران ببیند پس عمر گفت اما تو ای عبدالله از تو سخنی بمن رسیده است که
نمیخواهم بتو بگویم و منزلت تو نزد من زایل شود ابن عباس گفت کدام است مرا خبر ده اگر باطل باشد خلافش را
ظاهر کنم و اگر حق باشد نباید از حق برنجی عمر گفت که می شنوم که مکرر میگوئی که این خلافت را از روی حسد و ظلم از
ما گرفتند ابن عباس گفت اما حسد پس شیطان حسد برد بر آدم و او را از بهشت بیرون کرد و ما فرزندان
اوئیم و حسد بر ما بسیار میبرند و تو میدانی که صاحب این حق کیست پس گفت ای خلیفه آیا حجت نمیکنند عرب
بر عجم که رسول خدا صلعم از ما است و ما بهتریم از شما و قریش دعوای فضیلت میکنند بر سایر عرب که رسول خدا صلعم از ما
پس ما نیز بر قریش این حجت داریم عمر گفت ای ... برخیز و بخانه خود برو و چون برخواست و روان شد عمر از
عقب او صدا زد که ای انکه میروی بدرستیکه من با وجود انچه از تو صادر شود دست از رعایت حق تو بر نمیدارم ابن عباس
رو بعقب گردانید و گفت مرا بر تو و بر امه مسلمانان حقی عظیم هست بسبب رسول خدا صلعم هر که آن حق را رعایت
کند بهره خود را حفظ کرده است و هر که ضایع کند آنرا بهره خودش را باطل کرده است این را گفت و رفت پس
عمر با حاضران گفت مرحبا ابن عباس هرگز ندیده ام او را که با کسی مباحثه و معارضه کند مگر انکه بر او غالب می آید
مؤلف گوید که از این اخبار متناقضه بر عاقل خبیر مخفی نمیماند که آن منافق میدانسته است که خلافت حق امیرالمؤمنین ع است
و باین وسایل و حیل سعی در ابطال حق او میکرده است و هر یک از آن کلمات دلیل واضحی است بر کفر و نفاق او مثل
انکه گفت نمیخواهم در حیات و ممات متحمل این کار شوم هرگاه میدانسته که امیرالمؤمنین ع صاحب این حق است و اگر
خلیفه شود مردم را براه خدا میبرد و همیشه میگفت لولا علی لهلک عمر پس چرا بعد از موت باو نمیداد ... شاید گفته شود بعضی
از کمانان تو شود و اگر نمیخواستی در اصل متحمل شوی چرا با قبح وجوه متحمل شدی و تدبیرات کردی که از کسی که باعتراف تو
احق و اولی است منصرف گردد و بکسی منتقل شود که باعتراف تو ... از او بهتر است و از غایت
فضول ... خواهد شد و انکه گفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم ابن عباس جواب شافی در این باب
گفت و حق تعالی فرموده است ان الامر کله لله یعنی بدرستیکه امر همه از خداست و فرموده است لا تقدموا بین یدی الله امر

ورسوله

ورسوله و آیات و اخبار بسیار در این باب گذشت و بنی هاشم چه تقصیر دارند که قابل امامت و خلافت نیستند سوای
انکه معدن نبوت و امامت و ابواب علم و حکمت و اعلام هدی و منار تقوی و راه نمایان راه خدا اند و چرا در سایر
انبیا مانند نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و داود و غیر ایشان پیغمبری ایشان مانع خلافت اهل بیت
ایشان نشد و در پیغمبر آخر الزمان هم که اشرف پیغمبران است مانع شد و اگر اجتماع نبوت و خلافت هر دو با شما باشد
بیان ... نماند محض حسد و عداوت و حب جاه و ریاست است هرگاه خدا ایشان را برای خلافت پسندیده و شما را
قابل آن ندانسته باشد کسی را تقصیری نخواهد بود و اما عذر کم سالی هرگاه کم سن بودن مانع پیغمبری نشد در حضرت
یوسف و عیسی و یحیی و سلیمان و امثال ایشان مانع خلافت چرا باشد در حق آنحضرت و از برای نبوت و رسالت
و خاتم الانبیا بودن هرگاه چهل سال کافی باشد زیاده از چهل سال در خلافت آنحضرت چرا کافی نباشد و
چرا سن آنحضرت از برای حمل سوره برائت و در غزوه تبوک برای منزلت هارونی و خلافت که چند سال
پیش از این بود کم نبود و بعد از وفات حضرت رسول صلعم که چند سال بعد از آن بود کم بود و عذر دیگر که بخویشان محبت
دارد هرگاه محبت خویشان از برای خدا باشد و مزد رسالت رسول خدا باشد چرا بد باشد پس معلوم شد که این
خط مشتمل است بر خطاهای بسیار **اول** انکه خود روایت کرده که در روز سقیفه که احتجاج نمایند اند قریش باشند و انصار ائمه
بهمین روایت مطیع و منقاد شدند و در روز شوری گفت که اگر سالم مولای ابوحذیفه میبود من در خلافت او شک
نمیکردم و حال انکه بالاتفاق او از قریش نبود و این مناقضه صریحست با مخالفت نص و اتفاق اما مخالفت او با نص سابق
مذکور شد و ابن اثیر در کامل از عمرو بن میمون روایت کرده است که چون عمر را زخم زدند باو گفتند که اگر کسی را خلیفه
میکردی رفع نزاع می شد گفت اگر ابو عبیده زنده میبود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سوال میکرد میگفتم که
از پیغمبرت شنیدم که میگفت او امین این امت است و اگر سالم زنده بود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سوال
میکرد میگفتم که از پیغمبرت شنیدم که میگفت سالم محبتش نسبت بخدا شدید است و سید مرتضی ره از بلاذری
روایت کرده است که عمر گفتند که کسی را تعیین کن گفت از اصحاب خود حریص بدار بر خلافت می بینم و من با آن
شش نفر میگذارم که رسول خدا صلعم که از دنیا رفت از ایشان راضی بود و بعد از آن گفت که اگر یکی از دو نفر را
می یافتم سالم یا ابو عبیده خلافت را باو میگذاشتم و اعتماد براو میکردم و قاضی القضات نیز این روایت را
نقل کرده است و طعن در آن نکرده است و اما مقدمه دویم در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده
از ابوهریره که رسول خدا صلعم گفت که مردم تابع قریشند در این امر مسلمان ایشان تابع مسلمانان ایشان اند و کافر

ایشان تابع کافر ایشان شده‌اند و ایضاً از هردو از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرموده که
پیوسته این امر در قریش است مادام که دو نفر از ایشان باقی باشند و بخاری از معاویه روایت کرده است که
رسول خدا صلعم فرموده که پیوسته این امر در قریش است و دشمنی نکنند با ایشان احدی مگر که خدا او را برو بجهنم می‌افکند
مادام که دین را برپا دارند و ترمذی از عمرو بن العاص روایت کرده است که حضرت رسول صلعم گفت که قریش والیان مردم‌اند
در خیر و در شر تا روز قیامت و قاضی القضاة در مغنی این روایات را نقل کرده است و گفته است که در روز سقیفه
این روایت را کسی رد نکرد و همه شهادت بر صحت آن دادند و بحد استفاضه رسید پس معلوم شد که در این
عزل و حکم باستحقاق سالم هم از برای خلافت نقض گفته خود کرده و هم مخالفت نصوص قاطعه نموده و اینجا عذری
که از برای خلافت سالم پیدا کرده بود با آنکه مجهول است معلول هم هست زیرا که شدت حب امری نیست که مستلزم
استجماع جمیع شرایط امامت و قدرت بر تحمل بار گران خلافت باشد و اگر این حدیث در باب سالم موجب قطع
عذر باشد چرا وصف امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث طیر مشوی با آنکه او احب خلق است بسوی خدا حجت بامر
امامت او نباشد با آنکه محبوب خدا بودن بالاتر است از محب خدا بودن و شدت محبت مستلزم فضیلت
بر جمیع خلق نیست و محبوبتر بودن هست پس چرا تعیین آنحضرت نکرد و قطع نظر از آیات متکاثره و نصوص متواتره
دیگر و بعضی از اکابر گفته‌اند که این قرینه واضح است بر آنکه شوری را اساس کرده‌اند که عهد کرده بودند ابوبکر و عمر و ابو عبیده
و سالم که امامت را نگذارند که به بنی هاشم برسد و اگر این نبود چه معنی داشت آرزوی وجود این دو نفر کردن
که هیچ فضلی موصوف و معروف نبودند با وجود اکابر صحابه که بانواع فضایل و سوابق ممتاز بودند و دیگر آنکه اول
قسم خورد که من بعد از فوت متحمل نمی‌شوم و بعد از آن متحمل شد و رجوع بشوری کرد و چه دلیل بود بر حجیت شوری که بنای
خلافت بر آن تواند شد نهایتش آن است که مبنی بر شروط اجتهاد باشد بر تقدیر تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی
بر بعضی از چه راه بود و ایضاً چرا خود که خود را خلیفه میدانست اجتهاد نکرد که یکی را تعیین کند و رجوع باجتهاد
دیگران کرد که محتاج بامر فصل و انهم فقسم دهند و تهدید و توعید شود و اگر باجتهاد و امر خود اکتفا میشود چنانکه ابوبکر
در خلافت او کرد آن فتنه و آشوب اسلام بود و فی الحقیقت منشأ مفاسد جمل و صفین و نهروان بسبب امر تدبیر
شوری شد چنانکه ابن ابی الحدید از معاویه نقل کرده است که امر مسلمانان را هیچ چیز پراکنده نکرد و خواهشهای ایشان را
متفرق نگردانید مگر شوری که عمر در میان شش نفر قرار داد زیرا که آن باعث این شد که هر یک از آنها داعیه خلافت
بهم رسانیدند و اگر عمر یک کس را خلیفه میکرد چنانکه ابوبکر کرد این اختلاف بهم نمی‌رسید و تمام کرده به ... این فتنه را

بلکه

دین را برپا دارند

روایت را

تتمه جواب از فخر رازی

ضمیمه

بلکه بطمع انداخت معاویه و عمرو بن العاص را در خلافت زیرا که او معاویه را عامل شام و عمرو بن العاص را حاکم
مصر کرده بود برای آنکه عداوت ایشان را نسبت با امیرالمؤمنین علی علیه السلام میدانست پس بایشان داد برای آنکه اگر
روزی خلافت با آنحضرت برگردد شاید آنها اطاعت نکنند و چون مجروح شد و از حیات مایوس گردید گفت
ای اصحاب محمد خیرخواه یکدیگر باشید اگر نکنید در خلافت غالب می‌شوند بر شما عمرو و معاویه چون این سخن بایشان
رسید داعیه خلافت بهم رسانیدند و در زمان حضرت امیر علیه السلام سر برآوردند و ایضاً ابن ابی الحدید از جعفر بن مکی حاجب
روایت کرده است که محمد بن سلیمان حاجب الحجاب مرد عاقل ظریف ادیبی بود و تتبع علوم فلسفه نیز کرده بود
و تعصب مخصوصی نمی‌کشید من از او سوال کردم از احوال علی علیه السلام و عثمان گفت این عداوت قدیم بود میان بنی هاشم
و بنی عبد الشمس و بعد از سخن بسیار در این باب گفت سبب دویم در اختلاف در امر امامت آن بود که عمر
خلافت را بشوری قرار داد و نص بر یک شخص نکرد پس در نفس هر یک از ایشان قرار گرفت که اهلیت خلافت و پادشاهی
دارند و پیوسته این امر در خاطرهای ایشان مرکوز بود و چشم باین دوخته بودند و انتظار این امر می‌کشیدند تا آنکه نزاع
میان علی علیه السلام و عثمان از نو شد و کار منتهی شد بقتل او و اعظم اسباب قتل او طلحه بود و شک نداشت که خلافت
بعد از عثمان باو خواهد رسید بنسبت سابقه او و آنکه پسر عم ابوبکر بود و ابوبکر در نفوس اهل آن عصر منزلت عظمی داشت
و سماحت وجود هم داشت و با عمر در خلافت در حیات ابوبکر منازعه کرده و پیوسته میل باین سبب سعی در
قتل عثمان و شورانیدن مردم بر او و دلهای اهل مدینه و اعراب و اهل شهرها را از او منحرف کرد و زبیر
نیز در این باب سعی و مدد او میکرد و خلافت را از برای خود میخواست و امید این دو نفر بخلافت بیشتر
از امید علی علیه السلام بود بلکه جمع ایشان قوی‌تر بود زیرا که علی علیه السلام را ضایع کرده بودند ابوبکر و عمر و او را در نظر مردم ... کرده
بودند که او را فراموش کرده بودند از خاطرها و اکثر کسی که خصایص و فضایل او ... او را در زمان حضرت رسول صلعم دیده و
شنیده بودند اکثر آنها مرده بودند و جماعت دیگر بهم رسیده بودند که او را نمی‌شناختند و او را مانند سایر مسلمانان میدانستند
و از فضایل او چیزی در میان مردم ظاهر نبود مگر آنکه پسر عم رسول صلعم و زوج بتول و پدر سبطین است و سایر فضایل و مناقب او را
فراموش کرده بودند و از برای آنحضرت اتفاق افتاده بود از بغض قریش و انحراف ایشان از آنحضرت آنقدر که
از برای هیچ یک از دیگران اتفاق نیفتاده بود و قریش طلحه و زبیر را دوست میداشتند زیرا که اسباب بغض علی علیه السلام
در ایشان نبود و در آخر ایام عثمان تالیف قلوب قریش میکردند و ایشان را وعده عطا و افضال میدادند و هر دو خود را
در میان مردم خلیفه بالقوه بلکه بالفعل میدانستند زیرا که عمر نص بر ایشان کرده بود و از برای خلافت ایشان را پسندیده بود

و عمر در حال حیات و بعد از وفات نافذ الحکم بود و مردم اقوال و افعال و آرای او را پسندیدند و چون عثمان خلیفه شد طلحه اراده
آن خلافت کرد و بسیار حریص بود بر آن و اکثر اشراف و شجاعان عرب که با او بودند خلافت را در علم قرار نمیدادند
بآنحضرت نیز نرسید و چون خلافت از دست طلحه و زبیر بدر رفت آن رخنهٔ عظیم در خلاف آنحضرت کردند و عایشه را
همراه بردند و فتنهٔ جنگ جمل برپا شد و جنگ جمل مقدمه و تمهیدی بود از برای جنگ صفین زیرا که اگر جنگ
جمل نبود معاویه جرات بر مخالفت نمیکرد و بوهم اهل شام انداخت که علی ع فاسق شد بمحاربهٔ عایشه و مسلمانان
و آنکه طلحه و زبیر را کشت و ایشان از اهل بهشت بودند و هر که مؤمنی از اهل بهشت را بکشد او از اهل جهنم است پس
معلوم شد که فرق صفین از فرق جمل متولد شد و فرع آن بود و از فرق صفین و گمراه شدن معاویه ناشی
شد هر فرق و فتنه که جاری شد در ایام بنی امیه و فتنه‌های عبدالله بن الزبیر نیز فرعی از فروع قتل عثمان بود
زیرا که عبدالله دعوی کرد که چون عثمان بعقیدهٔ خود بهم رسانید خلافت از برای من کرد و مروان الحکم
و جمعی دیگر بر آن گواه اند پس ببین که سلسلهٔ این امور چگونه بیکدیگر پیوسته است و هر فرعی متفرع بر اصلی است
و هر شاخی بدرختی پیوسته است و هر شعله از آتشی افروخته است و همه منتهی میشود بشجرهٔ خبیثهٔ شوری که عمر
در زمین فتنه و ضلالت غرس نمود و گفت عجب‌تر از این آن بود که عمر گفت که سعید بن العاص و معاویه که از اهل
مؤلفة قلوبهم بودند و اسیر شده‌های جنگ و فرزندان ایشان که بجبر ایمان را اظهار میکردند حاکم و والی کرد و
علی ع و عباس و زبیر و طلحه را مطلق ولایتی و حکومتی نداد و در جواب گفت که اینها بزرگترشان زیاده از آنست که
از جانب من قبول حکومت کنند و اما الحکمت دیگر پس از ترس آنست که منتشر شوند در شهرها و فساد بسیار
بکنند پس کسی که از حکومت ایشان خایف باشد که فساد کنند و هر یک دعوای خلافت از برای خود کنند
چگونه در شوری ... که ایشان نفر را در مرتبهٔ خلافت مساوی قرار دهد تا آنکه فساد کنند پس معلوم شد که جمیع فتنه‌های
اسلام متفرع بر شوری و سقیفه و سایر بدعتهای ابوبکر و عمر شد علیهما لعنة الله الا ... الی یوم الدین
آنکه مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار را که باتفاق اخبار روایت صحیحهٔ متفق علیها از جملهٔ اهل بیت علیهم السلام ...
اهل تمییز و ملازم حق و با امر الهی محبوب حضرت رسالت و شیعیان حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام بودند و عباس
عم حضرت رسالت صلعم را در مشوره داخل نکرد و جمعی را که باقرار خودش معیوب بهمهٔ آن عیوب بودند و معدن
نفاق و شقاق بودند صاحب اختیار و مرجع این کار کرد چهارم آنکه در قضیهٔ فدک که امر جزئی بود متعلق بدعوی
و شهادت چهار معصوم که جناب احدیت و حضرت رسالت صلعم شهادت بعصمت و طهارت و صدق و حجت

ایشان

و دیگر خلفا هم

هشتم آنکه در قضیهٔ فدک

۱۱۹

ایشان داده اند بتهمت جر نفع رد کرد و در باب امامت که ریاست تام امت در جمیع امور و احکام دین و
دنیا و اولیت رجوع بجمعی نمود که همه را شریک در آن امر کرده بود و بتهمت جر نفع اصلا مانع نشد هشتم
آنکه اگر چه بحسب ظاهر امیرالمؤمنین علیه السلام را داخل شوری کرد اما تقسیم آنرا بوجهی نمود و حیله کرد که البته خلافت از جناب
آنحضرت بگردد و بعضی از آن ظاهر شود که دلیل واضح به کفر او چه در نهایت ظهور بود که طلحه با وجود آن بغض
بحضرت رسالت صلعم با اعتراف عمر و عداوت با امیرالمؤمنین علیه السلام و با اعتبار ربط او با ابوبکر و معارضهٔ حضرت با او در خلافت
و همچنین عبدالرحمن با خویشی عثمان و سایر نسبتهای میان ایشان جانب عثمان را نمیگذاشت و همچنین سعد که از جملهٔ
بنی زهره و بنی امیه بود جانب عثمان را نمیگذاشت و ایشان با وجود او بخلافت آنحضرت راضی نمی‌شدند و زبیر
که با اقرار عمر گاهی انسان و گاهی شیطان بود اگر با ایشان بود آنحضرت تنها میماند و اگر در خدمت آنحضرت اقامت
مینمود دو کس میبودند و بنفع دیگر که سعد هم با ایشان مخالفت میکرد و سه نفری شدند عبدالرحمن و طلحه البته سه وفق
میکردند پس در هیچیک از این سه صورت خلافت بآنحضرت نمیرسید و ابن ابی الحدید گفته است که شعبی در کتاب شوری
و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده اند از سهل بن سعد که گفت چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و عباس از
مجلس عمر برخواستند در روزی که بنای شوری گذاشت من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که آنحضرت بعباس گفت
که باین تدبیر عمر خلافت از دست ما بدر رفت عباس گفت چگونه دانستی حضرت فرمود که نشنیدی که میگفت
که در جانبی باشید که عبدالرحمن در آن جانب است و سعد مخالفت عبدالرحمن نمیکند زیرا که پسر عم اوست و عبدالرحمن
نظیر عثمان و داماد اوست و هرگاه اینها در یک طرف جمع شوند اگر آن دو نفر دیگر با من باشند فایده نخواهد کرد چه جای
آنکه من امید بهر دو ندارم ... و با این مراتب مطلب عمر این بود که بفهماند بمردم که عبدالرحمن افضل است
از ما و بخدا سوگند که اول ایشان که ابوبکر بود بما فضیلت نداشت چه جای عبدالرحمن و بخدا سوگند که اگر عمر در این
مرض نمیرد من خاطر نشان او خواهم کرد و بدی عاقبت امر را از اول تا آخر با او گویم و اگر بمیرد و البته خواهد مرد ایشان
اتفاق خواهند کرد که خلافت را از ما بگردانند و اگر بکنند جزای خود را از من خواهند یافت والله که من رغبتی بپادشاهی
ندارم و دینار نمیخواهم ولیکن میخواهم که عدالت را در میان مردم ظاهر گردانم و قیام نمایم باحکام کتاب خدا
و سنت رسول خدا صلعم اگر کسی گوید که هرگاه حضرت میدانست که خلافت باو نمیرسد چرا داخل شوری میشد جوابش
آنست که چون ابوبکر و عمر در روز اول آنحضرت را ... کردند که نبوت و خلافت در یک سلسله جمع نمیشود و عمر نیز
مکرر این را میگفت و در خاطرهای مردم مرکوز شده بود اگر حضرت داخل شوری نمیشد ... که احتمال خلافت بمن ...

عبدالرحمن هم

انصار

هاشم پیدا نمود و حق با وی نیست چون حضرت با مراد داخل شوری شد دانستند که آن روایت موضوع و آن حروف
بی اصل بوده است چنانچه ابن بابویه رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون عمر نامه شوری را نوشت
در اول صحیفه نام عثمان را نوشت و بعد از آن نام ما را آخر همه نوشت عباس گفت بحضرت که ترا بعد از همه نوشته است
و ترا بیرون خواهند کرد از من بشنو و داخل شوری مشو حضرت جواب او نگفت چون با عثمان بیعت کردند عباس
گفت که نگفتم چنین خواهند کرد حضرت فرمود که داخل شدن من سببی داشت که بر تو مخفی بود نشنیدی که عمر بر منبر
میگفت که خدا جمع نمیکند برای اهل بیت نبوت و خلافت را نخواهد کرد من خواستم که او بزبان خود تکذیب خود بکند و مردم
بدانند که آنچه بر منبر میگفت باطل و دروغ بود و ما صلاحیت خلافت داریم پس عباس ساکت شد و البته در امور
و افعال ایشان مصالح بسیار است که عقول ناقصه بآنها نمیرسد و این نیز معلوم بود که اگر آنحضرت داخل در شوری
نمیشد چنین میگفتند و در این صورت یکی از انها ممکن بود که مردم توهم کنند که حضرت برضا و رغبت ترک خلافت
کرده و با آنها بیعت کرده است بخلاف آنکه داخل در شوری و طلب حق خود بکند و حجتها بر ایشان تمام کند که
توهم رضا در حضرت به هیچ طرف نمیشود چنانکه طبری در این قصه روایت کرده است که عبدالرحمن با آنحضرت گفت
یا علی بر جان راه مگشا که من نیکو در این امر نظر کردم و با مردم مشورت کردم ایشان کسی را معادل عثمان ندیدند
پس علی علیه السلام بیرون آمد فرمود که هر چه مقدر شده است همان خواهد شد و در روایت طبری چنین است که چون
مردم با عثمان بیعت کردند علی علیه السلام مضطر گردید در بیعت عثمان این آیه را خواند که در شان خود و امثال
او که بیعت حضرت رسول را شکستند نازل شده وَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ تا آخر آیه چون
حضرت این تهدید را شنید برگشت و بیعت کردند و مضطر بودند که کردند و عجب مکری کردند و سید مرتضی رضی الله عنه
از بلاذری که از معتبرترین مورخین عامه است روایت کرده است که چون عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاده بود نشست عبدالرحمن گفت بیعت کن و اگر نکنی گردنت را میزنم و در آنروز کسی شمشیر بجز او
نداشت پس علی علیه السلام غضبناک بیرون رفت و اصحاب شوری از پی او رفتند و گفتند بیعت کن و الا جهاد
میکنیم پس برگردانیدند حضرت را تا بیعت کرد پس با این احوال و خصوصیات بر همه ظاهر شد که بیعت آنحضرت
از روی رضا نبود و اجماعی متحقق نشد چگونه شبهه اختیار رضا باشد با تهدید قتل و جهاد و سید رحمه الله گفته است
که اول مکری که عبدالرحمن کرد آن بود که اول خود را از میان بدر کرد که مردم او را بی غرض دانند و هر چه گوید قبول
کنند و مکر دیگر آنکه بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد خلافت را با شرطی که علم داشت که حضرت بآن شرط قبول نخواهد

کرد با

116 کرد با که گفت بشرط آنکه بسیرت ابوبکر و عمر عمل کنی و میدانست که حضرت سیرت ایشان را بدعت و باطل میداند
و قبول این شرط نخواهد کرد و بعد از آن حضرت اظهار این کرد که سیرت ایشان باطل بود زیرا که همین را سبب
قدح ایشان میکردند و البته محال بود عمل بسیرت هر دو کردن زیرا که سیرت آنها نیز با هم موافق نبود و باین مکر و امثال
چنین امر باطل را در پیش بردند ششم آنکه در چهار صورت امر بقتل این جماعت نمود مخالفت عمر با عبدالرحمن
یا اسیر او یا بیای عثمان یا بر چیزی قرار نگرفتن رای ایشان و این جماعت [illegible] بودند که با آنها مستحق قتل شوند و امر او و رای
عبدالرحمن و دیگران بچه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسول صلعم دلالت بر وجوب طاعت ایشان نمود که مخالفت
ایشان موجب قتل جمعی از مسلمین که بنص قرآن قتل ایشان حرام و از اکبر کبایر است شود دهم آنکه در میان ایشان
امر بقتل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمود که کدام امر قتل بود که برای آنحضرت واجب او چنانچه از جمله [illegible] ظاهر شد با آنکه
باسانید صحیحه از طرق مخالف و موالف ثابت شده که حب او ایمان و بغض او کفر است و حرب او حرب رسول
خدا صلعم است یازدهم آنکه بر تقدیر وجوب طاعت رای آن جماعت و ایجاب مخالفت ایشان
قتل مسلمین را خصوصا آن معصوم نزد کوار الکلام دلیل دلالت بر خصوص بعض یا بعد شش کرد که اگر سه روز بگذرد
واجب القتل شوند دوازدهم آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را با آن مناقب و مفاخر که بروایات صحاح ایشان
ثابت شده و اکثر گذشت که از حق و از قرآن جدا نمیشود و باب مدینه علم و حکمت است و امام حق و حجت بر جمیع
خلق است با سایر مناقب که مذکور شد امر کرد که اطاعت عبدالرحمن بکند که از همه مناقب عاری بود و سید
که جانب عثمان که عمزاده و داماد او بود نمیگذارد و باعتراف خودش ضعیف الرای و محب قوم خود بود و باین علت
قابل خلافت نیست و رای او را بر رای آنحضرت ترجیح داد و اطاعتش را واجب نمود تا هر که اگر خلاف
رای او کند او را بکشند و این عین عناد و نفاق و کفر و ضلالت بالاترین باشد سیزدهم هرگاه باتفاق مخالف
و موالف حضرت امیرالمؤمنین همه قرین کتاب الهی است و هرگز از حق جدا نیست و سفینه نجات و اعلم امت است
و بطریقه شیخین راضی نشد و بهمین سبب از خلافت که حق مخصوص او بود گذشت از این واضح دلیل نباشد بر
بطلان ایشان و بطلان طریقه ایشان زیرا که اگر طریقه ایشان موافق کتاب خدا و سنت رسول صلعم بود چرا
حضرت او را قبول کرد و این را قبول نکرد و چرا ابا کرد آنرا قبول کرده بود عبدالرحمن بسبب قبول کردن این
بخلاف آنحضرت راضی نشد و اگر مخالف آن بود مخالف خدا و رسول صلعم عین کفر است چهاردهم آنکه عثمان چون
باین شرط راضی شد بطلان خلافت و خلافت او هم مثل ایشان ظاهر شد اگر بر تقدیر صحت اجتهاد و عثمان

و باعتراف بدر

و از تحقیق مجتهد نبودن ایشان [illegible]
باجتهاد و قول ایشان [illegible]
[illegible]

اگر مجتهد نبودند پس بمذهب سنیان قابل خلافت نبودند زیرا که شرط اعظم خلافت بمذهب ایشان اجتهاد است
پس چرا عمر ایشان را داخل شوری خلافت و عبدالرحمن تکلیف بیعت کرد و اگر این شرط جایز است پس فایده شرط اجتهاد
در خلافت چیست و الحاصل هرگاه باجتهاد مخالفت حضرت رسول صلعم که واجبست متابعت او بنصوص قرآن جایز نباشد
چنانکه سنیان تجویز میکنند و خطاهای ابوبکر و عمر را بآن توجیه میکنند چرا مخالفت آن دو جاهل جایز نباشد و وجوه
دیگر از خطا در آن قضیه هست که استیفای آنها موجب تطویل کلام است و آنچه مذکور شد جهت عاقل خردمند
کافیست **پانزدهم** آنکه ابوبکر را در خانه حضرت رسول صلعم دفن کردند و آن جایز نبود بچندین وجه **اول** آنکه تصرف
در ملک غیر بغیر اجازه شرعی جایز نیست **دوم** آنکه نهی کرده حق تعالی از داخل شدن در خانه آنحضرت بغیر اذن **سیم**
آنکه کلنگها در نزدیک قبر شریف آنحضرت بر زمین زدند و حق تعالی نهی کرده از آنکه صدا نزد آنحضرت بلند شود و حرمت
مؤمن خصوصا آنحضرت در حیات و ممات یکیست و در هر دو حال رعایت او واجب است و تفصیل سخن در این
باب آنست که موضع قبر حضرت رسول صلعم خالی از این نیست که یا تا وقت وفات بر ملکیت آنحضرت باقی بود
یا در حال حیات آنحضرت بعایشه منتقل شده بود چنانچه بعضی از سنیان ادعا کرده اند و بنا بر اول خالی از آن نیست
که میراث بدیگران رسید یا صدقه بود و اگر میراث بود پس جایز نبود ابوبکر و عمر را که امر کنند بدفن ایشان در آنجا
که بعد از طلب رضا از ورثه و در هیچ روایتی و خبری نقل نشده است که از ورثه رخصت طلبیده باشند یا بخریدن اشتغال
آن از ایشان کرده باشند و اگر صدقه بود بایست که از مسلمانان خریده باشند یا رضای کل حاصل کرده باشند و اگر
انتقال در حال حیات بود بایست حجتی ثابت بودی در این باب از عایشه طلبیده چنانچه از حضرت فاطمه علیها السلام طلبیدند
و از بهای آنکه در نظر عوام مستوی کنند و نزد عایشه و از او رخصت طلبیده و بر عاقل خبیر ظاهر است که رخصت
عایشه فایده نداشت زیرا که اگر صدقه بود همه مستحقان در آن شریک بودند و رخصت عایشه فایده نداشت و اگر میراث
بود تصرف در آن پیش از قسمت بدون رخصت سایر ورثه حرام بود و اذن عایشه به تنهائی نفعی نداشت روایت
کرده اند که فضال بن حسن روزی گذشت بر مجلسی که ابوحنیفه با جماعت بسیار از شاگردان نشسته بود و مشغول افاده
بود با رفیق خود گفت و الله تا ابوحنیفه را خجل و ملزم نکنم از این موضع نروم پس نزدیک رفت و بر ایشان سلام کرد
گفت ای ابوحنیفه من برادری دارم و میگوید بهترین مردم بعد از حضرت رسول صلعم علی بن ابیطالب است و من میگویم
بهترین مردم بعد از آنحضرت ابوبکر است و بعد از او عمر برای من دلیلی بگو که بآن حجت کنم ابوحنیفه ساعتی سر بزیر انداخت
پس سر برداشت و گفت بس است ترا از برای کرامت و فخر ایشان آنکه ایشان همخوابه آنحضرت شدند در قبر او کدام حجت

و وصیت کرد که او را نیز در آنجا نه متعارف دفن کنند

ازان

از این واضح میباشد فضال گفت من گفتم این را با برادرم گفتم گفت او که اگر آنموضع از حضرت رسول صلعم بود پس
ایشان ظلم کردند بدفن کردن ایشان در موضعی که حقی در آن نداشتند و اگر از ایشان بود و بحضرت رسول صلعم بخشیده
بودند چرا کردند که رجوع در بخشیده خود کردند و عهد را شکستند ساعتی سر بزیر افکند پس گفت ایشان با زنان پیغمبر از
حق در آنجا مدفون شدند گفت من این را گفتم برادرم گفت که حضرت مهر زنان را ادا داده بود [illegible]
۱۲۰ چنانچه حق تعالی فرموده است انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن ابوحنیفه گفت که بمیراث
دختران خود در آنجا مدفون شدند فضال گفت من گفتم برادرم گفت حضرت رسول صلعم که از دنیا رفت نه زن داشت
و مجموع زنها هشت یک خانه میرسید پس بهر زنی حصه از نه حصه از هشت یک میرسید و آن بقدر شبری نمیشد
چگونه خانه با آن بزرگی را دفن کردند و ایضا ایشان فاطمه را میراث ندادند و گفتند آنحضرت را میراث نمیباشد
چون شد که عایشه و حفصه میراث بردند چون سخن بآنجا رسید ابوحنیفه گفت دور کنید او را که خود رافضی است
و با در تعارض و آنچه در کتب مبسوط از ذمائم حسب و نسب عمر و ولد الزنا بودن او مذکور است این رساله
گنجایش ذکر آنها ندارد **مطلب سیم** در بیان قلیلی از مطاعن عثمان است قبایح اعمال او مشهورتر است از آنکه
احتیاج بذکر داشته باشد و اندکی از آنها را در این رساله ایراد مینماییم **طعن اول** آنکه اقارب کافر و منافق فاسق
خود را که اهلیت هیچ امری از امور شرعیه نداشتند حاکم و والی مسلمانان کرد و بر نفوس و فروج و اموال
ایشان مسلط گردانید چنانچه ولید برادر مادری خود را والی کوفه گردانید و انواع فسوق و معاصی از او صادر شد
و مدارش بر شرب خمر بود و ابن عبدالبر در کتاب استیعاب و اکثر محدثان و مورخان روایت کرده اند که
روزی مست بمسجد آمد و نماز صبح را چهار رکعت کرد با مردم پس در اثنای نماز بایشان گفت که اگر میخواهید زیاده
از چهار رکعت نیز بکنم و صاحب استیعاب بعد از آن نیز گفته است که این قصه از مشهورات است و ثقات روایت
کرده اند از اهل حدیث و اهل اخبار پس گفته است که خلافی نیست میان اهل علم بتاویل قرآن که آیه کریمه ان جاءکم
فاسق بنبأ فتبینوا در شان ولید نازل شده است و حق تعالی او را فاسق نامیده است و صاحب مروج الذهب
و دیگران روایت کرده اند که فسق او بحدی شایع شد که بر منبر او را سنگباران کردند و او را بمدینه آوردند حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام او را حد شرب خمر زد اگرچه عثمان راضی نبود و مروان منافق را در خلافت خود دخیل کرد که هر جور
و عدوان که خواست کرد و عبدالله بن ابی سرح را امیر مصر کرد و چون مصریان از او شکایت کردند و بفریاد آمدند
محمد بن ابوبکر را امیر کرده فرستاد و پنهان بعبدالله نوشت که چون این جماعت بیایند سرور ایشان و بعضی از ایشان را [illegible]

وحبس کرد و بعضی را بردار کشید اهل مصر نامه را در راه گرفتند و بمدینه برگشتند و باین اسباب کشته شد طعن دوم
آنکه حکم بن ابی العاص را که حضرت رسول صلعم او را از مدینه بیرون کرده بود بسبب کفر و نفاق او و ایذای بسیاری که
از او بآنحضرت میرسید و تا حضرت در حیات بود او را رخصت دخول مدینه نداد و چون حضرت از دنیا رحلت
کرد باعث بسیار قرابتی که با عثمان داشت و اتفاقی که در نفاق با یکدیگر داشتند عثمان نزد ابوبکر آمد و شفاعت
کرد که او را رخصت دخول مدینه بدهد و ابوبکر راضی نشد و چون عمر خلیفه شد باز استدعا کرد و عمر راضی نشد و چون
خود خلیفه شد او را و امثال او را باعزاز و اکرام بمدینه آورد و هر چند حضرت امیرالمؤمنین ع و زبیر و طلحه و سعد و عبدالرحمن
و عمار یاسر و سایر صحابه در این باب با او سخن گفتند و این عمل را برو انکار کردند فایده نکرد و این عمل هم منافی
حضرت رسول صلعم بود و هم مخالف سنت شیخین که شرط کرده بود که بطریقه ایشان عمل کند و این امور را واقدی
و ابن عبدالبر و دیگران بطرق بسیار روایت کرده اند طعن سیم آنکه ابوذر رضی الله عنه که احدی از عامه و
خاصه در فضیلت و سبق اسلام و بزرگواری او شک ندارند و در صحاح خود احادیث بسیار در فضیلت او روایت
کرده اند چون مکرر عثمان را بسبب ظلمها و بدعتها که میکرد مذمت و طعن میکرد و در کوچهای مدینه میگشت
و میگفت بشر الکافرین بعذاب الیم عثمان او را از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد و در آنجا نیز چون
از معاویه بدعتها و ستمها میدید و بر او انکار میکرد و فضایل و مناقب امیرالمؤمنین ع را روایت میکرد و معاویه
هر چند میخواست او را بمال راضی کند قبول نمیکرد و نزدیک شد که اهل شام را بر معاویه بشوراند معاویه بعثمان
نوشت که اگر ترا احتیاج بشام هست ابوذر را از آنجا بیرون کن عثمان باو نوشت که او را بنزد من فرست
بر مرکبی در نهایت درشتی و ناهمواری پس معاویه آن بزرگوار را بر شتری درشت رو و برهنه سوار کرد و شخصی غلیظ عنیف را
باو موکل نمود و مقرر کرد که شب و روز براند و نگذارد که خواب کند و آرام گیرد چون آن مرد پیر ضعیف را با آن
عنف آوردند تا رسیدن بمدینه رانهایش مجروح شده و گوشتهایش ریخت و چون او را نزد عثمان آوردند
دست از نهی منکر برنداشت و احادیثی که در لعن و مذمت او و خویشان او از حضرت رسول صلعم شنیده بود نقل کرد
عثمان تکذیب او کرد و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که ابوذر دروغ نمیگوید زیرا که من از رسول خدا صلعم شنیدم که گفت آسمان
سبز سایه نیفکنده و زمین گرد آلود برنداشته سخن گوئی را که راستگوتر باشد از ابوذر پس صحابه که حاضر بودند همه شهادت
دادند که ما این حدیث را از حضرت رسول صلعم در شان ابوذر شنیدیم عثمان گفت با صحابه که بگوئید من چکنم با این شیخ دروغگو
بزنم او را یا حبس کنم یا بکشم او را یا از بلاد بیرون کنم میخواهد جماعت مسلمانان را پراکنده کند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

گفت من

گفت من میگویم در حق او آنچه مؤمن آل فرعون در حق حضرت موسی ع گفت پس آن آیه را خواند که مضمونش اینست که
اگر دروغ میگوید گناه دروغش بر اوست و اگر راست میگوید خواهد رسید بشما بعضی از آنچه که شما را وعده میدهد
بدرستی که خدا هدایت نمیکند کسی را که عاصی و دروغگو باشد پس عثمان لعین گفت خاک در دهانت باد حضرت فرمود
که در دهان تو خواهد بود خاک و نقل کرده اند که بعضی از آنحضرت چون آن ملعون کشته شد دهانش را پر از خاک یافتند
١٢١ پس عثمان ندا کرد که کسی با ابوذر ننشیند و سخن نگوید و بعد از چند روز باز او را طلبید و گفت از بلاد ما بیرون رو گفت
مرا بشام فرستادی که با کافران جهاد کنم گفت ترا از شام طلبیدم که آن ناحیه را فاسد کردی گفت پس بعراق فرست
گفت نمیخواهی نزد جماعتی بروی که اهل شبهه اند و طعن بر امامان میکنند گفت پس بمصر فرست باز هم راضی نشد پس او را
بربذه فرستاد که درشت ترین جاها بود نزد او و مردم را نهی کرد از مصاحبت او و در آن غربت با محنت و مشقت
بعبادت حق تعالی مشغول شد تا برحمت الهی واصل شد و همه این ظلمها که بر ابوذر واقع شد حضرت رسول صلعم او را خبر
داده بود و فرموده بود که تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و تنها به بهشت داخل
خواهی شد و گروهی از اهل عراق متوجه غسل و نماز تو خواهند شد چون هنگام وفاتش شد کسی بغیر دختر او بر او
نبود دختر گفت من چگونه تنها بامر تو قیام نمایم ابوذر رحمه الله گفت رسول خدا صلعم مرا خبر داده است که جمعی از حاج عراق
تجهیز من خواهند کرد و چون من فوت شوم جامه بر روی من بپوش و برو بر سر راه حاج و چون ایشان بیایند
خبر فوت مرا بایشان برسان چون دختر بر سر راه آمد قافله عراق رسیدند عبدالله بن مسعود و مالک اشتر و جمعی
همراه بودند چون دختر خبر فوت ابوذر را بایشان گفت همه محزون و گریان شدند و متوجه تجهیز و غسل و نماز و
دفن او شدند و بعد از دفن همه گریستند و لعنت کردند بر کسی که بر او ظلم کرده و او را از مدینه بیرون کرده و این یک
سبب غضب و ملامت ابن مسعود بود چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد و در وقت بیرون کردن ابوذر اهانت بسیار
از عثمان و اصحاب او نسبت بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه واقع شد که شایسته او نبود و کسی که با مثل ابوذر کسی از
کبار صحابه و اهل سوابق که ترمذی در شان او روایت کرده است که در زیر آسمان و بر روی زمین از او راستگوتر کسی
نیست و او شبیه عیسی بن مریم ع است با فضایل بسیار دیگر که در صحاح خود روایت کرده اند چنین ستمها روا دارد
و نسبت بنبیره اهل بیت رسالت هم آن اهانتها و بیدادیها بعمل آورد او را از اهل اسلام نمیتوان شمرد او را هم چه جای
آنکه مستحق خلافت باشد طعن چهارم آنکه عبدالله بن مسعود را که از اکابر صحابه بود میدانند و زیاده از عثمان اعتقاد
در فضیلت او نقل کرده اند وظیفه اش را قطع کرد و دو مرتبه او را زد یکی بار آنکه بر ابوذر نماز کرد و چون تازیانه برو زد

ودیگری برای آنکه مصحفش را طلبید که با مصحف خود که تحریفات در آن کرده بود موافق گرداند و او نداد و او را آنقدر
زد که دو استخوان پهلویش را شکست و سه روز بعد از آن رحلت کرد و ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت
رحلت او عثمان بعیادتش رفت و از او پرسید که از چه شکوه داری گفت از گناهان خود گفت چه میخواهی گفت
رحمت خدا را گفت طبیب از برایت بیاورند گفت طبیب بیمارم کرده است گفت وظیفه ترا که قطع کرده بودم باز
برایت مقرر کنم گفت تا محتاج بودم قطع کردی اکنون که مستغنی شدم میدهی گفت برای فرزندانت باشد گفت
خدا ایشان را روزی میدهد گفت برای من از خدا طلب مغفرت کن گفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو بگیرد و وصیت
کرد که عثمان بر او نماز نکند و اصل زدن عثمان ابن مسعود را مشهور است و در کتاب ملل و نحل و صاحب روضة الاحباب
و صاحب کتاب لطایف المعارف روایت کرده اند و شارح مقاصد و دیگران نیز روایت کرده اند و تصدیق
و تسلیم نموده اند طعن ششم زدن عمار است که از صحابه کبار است و کتب حدیث خاصه و عامه مشحون است
بذکر فضایل و مناقب او چنانچه ابن عبد البر در کتاب استیعاب روایت کرده است که عایشه گفت احدی از اصحاب
حضرت رسول نیست مگر اگر خواهم در حق او سخنی بشنوانم گفت مگر عمار بن یاسر که از رسول خدا شنیدم که فرمود
مملو است عمار از ایمان تا کف پاهای او و بروایت دیگر است گفت پاهای او تا نرمه گوشش او از ایمان گوشهای او
و از خالد بن ولید روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که عمار را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد
خالد گفت که از روزی که این را از آنحضرت شنیدم پیوسته او را دوست داشتم و از انس روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که مشتاق است بهشت بسوی علی و عمار و سلمان و بلال و ترمذی در صحیح خود از انس روایت کرده است
که آنحضرت فرمود که بهشت مشتاق است بسوی سه نفر علی و عمار و سلمان و از عایشه روایت کرده اند که حضرت
رسول فرمود که هرگز مخیر نشد عمار میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آنچه دشوارتر بود بر بدنش و در مشکوة از مسند احمد بن
حنبل از خالد بن ولید روایت کرده است که گفت میان من و عمار نزاعی بود و من سخن درشت بعمار گفتم
عمار بخدمت حضرت رسول رفت و از من شکایت کرد و من نیز بخدمت آنحضرت رفتم و شکایت او کردم و
با او غلظت و درشتی کردم و حضرت ساکت بود و عمار گریان شد حضرت سر برداشت و فرمود هر که با عمار عداوت
کند خدا با او عداوت کند و هر که با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی کند خالد گفت پس بیرون آمدم و سعی بسیار کردم
در خشنودی عمار و او را از خود راضی کردم و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری که
چون مسجد حضرت رسول را بنا میکردند همه صحابه یک خشت بر میداشتند و عمار دو خشت بر میداشت

حضرت

۱۲۲

حضرت رسول او را بر آن حال مشاهده کرد بدست مبارک خود خاک را از او میرفت و میفرمود بیچاره عمار خواهد خواند
ایشان را بسوی بهشت و خوانند او را بسوی جهنم و عمار میگفت پناه میبرم بخدا از فتنه‌ها و اما کیفیت قصه عمار
چنانچه اعثم کوفی در تاریخ و در کتاب فتوح و صاحب روضة الاحباب و غیر ایشان روایت کرده اند آن
که جمعی از صحابه حضرت رسالت اتفاق نموده فسوق و ظلمهای عثمان را نوشتند و تهدیدش کردند که اگر ترک
این افعال نکند با او شورش نمایند و عمار را دادند که باو رساند چون باو داد و یک سطر خواند انداخت عمار گفت
ای امیر این نامه اصحاب رسول خداست میباید بخوانی و تامل کنی و یقین بدان که من خیرخواه توام پس غلامان
خود را فرمود که دستها و پاهای او را بر زمین کشیدند و آنقدر زدند او را که از حرکت انداختند پس خود پیش آمد
و لگد چند با کفش بر شکم و اسافل اعضایش زد آنقدر که علت فتق بهم رسانید و بیهوش شد و تا نصف شب
بیهوش بود و نماز ظهر و عصر و شام و خفتن از او فوت شد و چون بعد از نصف شب بهوش آمد وضو ساخت و
نمازها را قضا کرد و ایضا اعثم کوفی در تاریخ روایت کرده است که چون خبر فوت ابوذر بعثمان رسید گفت
خدا رحمت کند ابوذر را عمار حاضر بود گفت خدا رحمت کند ابوذر را از دل میگویم عثمان گفت تو گمان
که من از اخراج ابوذر پشیمان شده ام گفت نه والله این گمان ندارم عثمان از این سخن آزرده شد و گفت
ببرید گردنش و از مدینه اخراجش کنید بهمان جا که ابوذر بود و تا من زنده ام بمدینه نیاید عمار گفت بخدا سوگند که همسایگی
گرگان و سگان مرا خوشتر است از همسایگی تو و برخاست بیرون رفت و عثمان عزم اخراج او کرد بنی مخزوم
که اقارب عمار بودند اتفاق نموده بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند و گفتند عثمان عمار را آزرده و آزرده کرد
و ما تحمل کردیم اکنون اراده کرده و امر باخراج او نموده و اگر این کار کند بیم است که از ما کاری سر زند که او و ما هر دو
پشیمان شویم حضرت تسلیه ایشان داده فرمود صبر کنید تا من بروم و اصلاح کنم پس حضرت نزد عثمان رفت
و گفت در بعضی از کارها بنابر سنن تو و سخن خیرخواهان را نمی شنوی یکی از آنها ابوذر را که از صلحای مسلمانان و از خیار
مهاجران بود از مدینه اخراج نمودی تا در غربت مرد و مسلمانان آنرا نپسندیدند و حالا میشنوم که اراده اخراج
عمار داری از خدا بترس و دست از عمار و دیگران بدار عثمان از این سخن در غضب آمد و گفت اول ترا باید بیرون
کرد که همه را تو ضایع میکنی حضرت فرمود که ترا حد آن نیست که با من این سخن بگوئی و این کار نتوانی کرد و اگر خواهی
والله که نتوانی و اگر شک داری امتحان کن تا بدانی و بخدا سوگند که ترا و عمار و غیر او همه از تو است و ایشان گناهی
ندارند کارهای بیجای تو باعث غم ایشان و زبان میگردد و تا خوش نیاید پس جواب نداد و بیرون رفت و در کم در این

روایات تامل نماید میداند که کسی که امانت واذیت وشتم وضرب واقع ساز و نسبت بکسی که حضرت رسالت
در حق او آنها را کفر باشد و دشمنی او را دشمنی خدا شمرده باشد و نسبت بجناب مرتضوی صلوات الله علیه که حب او
ایمان و بغض او کفر ونفاق است آن سخنان گوید از ایمان و اسلام بهره ندارد و آنچه از اخبار معتبره خاصه و عامه
ظاهر میشود آنست که عمده اسباب عداوت عثمان با عمار ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود چنانکه ابن ابی الحدید
روایت کرده از ابن عباس که عثمان بمن گفت که پسر عم تو دلیر خال من بمن چه کار دارد و از من چه میخواهد گفتم
که را میگوید عم زاده من و خالوزاده تو پسر یاسر است گفت علی علیه السلام میگویم گفتم والله من از او بغیر خیر و خوبی چیزی
نمیدانم گفت و اگر که از تو پنهان میدارد آنچه را بدیگران میگوید در این اثنا عمار رسید چه پرسید که چه میگفتید بعضی را
شنیدم گفتم همانست که شنیدی گفت یا مظلومی که خبر ندارد و ظالمی که خود را بنادانی میگذارد و عثمان گفت مینکذارد
تو از دشمنان ما و اتباع علی ابن ابیطالب خدا که اگر رعایت بعض امور نباشد ترا ادب کنم که تلافی
گذشته و مانع آینده باشد عمار گفت آنها دوستی علی علیه السلام من از آن عذری نمیخواهم و اما ادب کردن برمن چیزی
ندارد من بر تو حجت دارم و من تابع سنتم عثمان گفت والله که تو از اعوان و انصار شر و فتنه عثمان چیزی
عمار گفت من خلاف آنرا از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیدم روزی که از نماز جمعه مراجعت کرده بود تو آمدی و دیگری
نبود من سینه و گردن و روی مبارک او را بوسیدم فرمود بتحقیق که تو ما را دوست میداری و ما ترا دوست میداریم
و بدرستی که تو از اعوان خیر و ما فتنان شری عثمان گفت چنین بود اما بعد از آن تغییر کردی عمار دست بدعا
برداشت و گفت یا ابن عباس آمین بگو و سه مرتبه گفت خدایا تغییر ده هر که تغییر داده و این حکایت را چند
جهة دلیلست بر فسق و ظلم عثمان در ایذای عمار چند بار و نفرین عمار بیاوست بار و نسبت شر بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
دادن و اهل شر گفتن آنحضرت و بغض و عداوت آنحضرت که خود دعوی کرد اگر دروغ گفت فسق بلکه کفر و اگر
راست گفت بیقین کفر زیرا که معلوم است که آنحضرت با مؤمن و مسلم البته بغض و عداوت بهم نمیرساند و بغض
او با آنحضرت که از کلام خودش مستفاد است عین نفاق و کفر است طعن ششم آنکه خمس که مخصوص اهل بیت است
صلوات الله علیهم و اموال بیت المال و سایر اموال مسلمانان را باولاد و اقارب خود زیاده از حد و اندازه داد و اله
حکم چهار کس که چهار دختر خود را باشان داد چهار صد هزار دینار داد و که نقرچا کب با بن زمان شصت هزار
فی است و از مال افریقیه به مروان صد هزار دینار داد و بروایت کلینی و شهرستانی دویست هزار دینار که سی
هزار تومان باشد باو داد و بروایت واقدی همه مال را باو داد و گفته که عثمان میگفت که ابوبکر و عمر از این مال بخویشان

خود میدادند

خود میدادند منهم بخویش خود میدهم و ابو مخنف روایت نموده که مال عظیمی از بصره آوردند همه را بجماعت بنی امیه
و اولاد خود قسمت کرد و هم او روایت کرده است که شتر بسیار از زکوة آوردند همه را بحارث بن حکم داد و
حکم بن ابی العاص را والی زکوة قضاعه کرد و سیصد هزار درهم رسید و همه را باو داد و صد هزار دینار بسعید بن العاص
داد و مردم طعن و ملامتش نمودند و روایت کرده اند که سعد بن ابی وقاص کلیدهای بیت المال را در مسجد
انداخت و گفت من دیگر خازن بیت المال نیستم ام بود با این سلوک که بطرید رسول صلعم سیصد هزار دینار داده
و ابو مخنف روایت کرده است که عثمان نوشت بعبدالله بن ارقم که خازن بیت المال بود که بعبدالله بن خالد که
خویش عثمان بود سیصد هزار درهم بدهد و بهر یک از جمعی که رفیق او بودند صد هزار بدهد او نوشته را رد کرد و آن مبلغها را
نداد عثمان گفت تو خازن مائی هرچه میگویم بکن عبدالله گفت من خود را خازن مسلمانان میدانستم خازن
تو غلام تو است کلیدهای اموال را آورد و بر منبر آویخت و بروایت دیگر پیش او انداخت و قسم یاد کرد که
هرگز متوجه این کار نشود عثمان کلیدها را بنایل غلام خود داد و واقدی روایت کرده است که بعد از این واقعه
زید بن ثابت را فرمود که سیصد هزار درهم از بیت المال بجای عبدالله بن ارقم بود و گفت امیر فرستاده که ترا
عیال و اقربای خود کن عبدالله گفت مرا با این مال حاجتی نیست و من بجای آنکه عثمان مزد من بدهد خدمت بیت المال
نکردم و بخدا سوگند که اگر این از مال مسلمانانست کار من اینقدر نیست که مزدش سیصد هزار درهم باشد و اگر
از مال عثمان است نمیخواهم که نقصان بمال او رسانم کار او بیت المال ما هر که خواهد بغیر حق بدهد و ابن ابی الحدید روایت
کرده است از زهری که جوهری از خزینه پادشاه عجم نزد عمر آوردند که چون آفتاب بر او میتابید مثل شعله آتش مشتعل
میشد بخازن بیت المال گفت این را میان مسلمانان قسمت کن که گمان دارم که بر سر این بلا و فتنه عظیمی میان
مسلمانان حادث شود خازن گفت این یک جوهر را بهمه مسلمانان قسمت نمیتوان کرد و کسی نیست که از عهده
قیمتش بر آید که این را بخرد پس باید سال دیگر حق همه مسلمانان را از مخزن روزی گند که کسی را اینقدر قدرت بهم رسد که تواند
این را بخرد گفت پس در بیت المال ضبط کن چون کوهر بود تا عمر کشته شد و عثمان آنرا بدختران خود داد و ایضا ابن
ابی الحدید روایت کرده که مردی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد که از عثمان بمال او چیزی بگیرد فرمود که ادعال خطایات
نو دو التو شفاعت نمیرساند و صاحب استیعاب و دیگران گفته اند که بعد از کشتن عثمان سه زن از او ماند و
بعضی چهار زن گفته اند که از ثمن ترکه او بهر یک هشتاد و سه هزار دینار رسیده بود که مجموع ترکه دویست و چهل و نه هزار
با سیصد و سی و دو هزار دینار باشد که مبلغ اخیر بحساب تومان نزدیک به پنجاه هزار تومان باشد و در این باب اخبار

و روایات بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد دوم آنکه در اموال مسلمانان خصوصا خمس ذوی القربی بی‌قدر آنچه
خود و اقارب خود تغلب نماید که صرف فسق و فجور و اسراف و تبذیر و زینت کنند و فقرا و مساکین در مشقت
و عسرت بوده باشند تا اینکه خلافت حاکم مسلمانان داند و با آنکه خلاف آن شرط است که در اول با او قرار
کردند که بطریقه ابوبکر و عمر عمل کند و عمر اگرچه تفضیل در عطا داد و بدعت کرد اما نحوی میکرد که در نظر عوام مشتبه شده
و جهات واقعیه را نیز رعایت میکرد و خود کم تصرف مینمود و عثمان رسوایی را بجایی رسانید که خیانت و شقاوت
او بر عالمیان ظاهر شد تا آنکه بقتل او منتهی شد **طعن هفتم** آنکه جمع کرد مردم را بر قرائت زید بن ثابت و پس
برای آنکه عثمان بود دشمن امیر المؤمنین ع و چون خواست که مناقب اهل بیت ع و مثالب اعدای ایشان را از قرآن
بیندازد او را بر جمع قرآن اختیار کرد و باین سبب قرآنی که حضرت امیر المؤمنین ع بعد از وفات حضرت رسول ص
جمع کرد با آنکه اعلم خلق بود بکتاب و سنت قبول نکردند و چون عثمان خلیفه شد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن
قرآن را طلبید که آنچه را خواهد از او بگیرد و بر دارد و آنچه را نخواهد باطل کند حضرت نداد و فرمود که مس نکنند آن مصحف را
مگر مطهران از فرزندان من و ظاهر نمیشود آن تا قائم از اهل بیت من ظاهر شود و مردم را بر خواندن و عمل نمودن
بآن بدارد و عثمان چون خواست که قرآن را جمع کند زید بن ثابت را امر کرد که جمع قرآن کند و مصحفهای دیگر را که عبد الله
ابن مسعود و دیگران داشتند بجبر گرفت و سوزانید و بعضی گفته‌اند جوش داد در دیگ و بعد از آن سوخت تا کسی را
بر آنها اطلاع بهم نرسد و یک سبب زدن ابن مسعود و اهانت او این بود که راضی نمیشد که مصحف خود را
بایشان بدهد و بآن خفت و اهانت او گرفتند و سوزانیدند و مصحفی که الحال در میان است و مشهور بمصحف عثمان است
نسخه‌ایست که ایشان برداشته‌اند و چون این خبر بعایشه رسید گفت اقتلوا حراق المصاحف یعنی بکشید بسیار
سوزاننده مصحف را و این عمل از چندین جهت مستلزم طعن و استحقاق لعن او است **اول** آنکه رد کلام حق تعالی کرده و آن
کفر است چنانکه فرموده است افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک
منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا ویوم القیمة یردون الی اشد العذاب یعنی آیا ببعضی از کتاب ایمان
میآورید و به بعضی کافر میشوید پس نیست جزای کسی از شما که این کار کند مگر خواری عظیم در دنیا و در روز قیامت بر
میگردند بسوی بدترین عذاب و این مصداق حال آن بد مآل است که در دنیا بخواری کشته شد و بعذاب الیم عقبی
رسید دوم آنکه کراهت داشت از نزول بعضی از آیات که محو کرد و این موجب حبط اعمالست چنانکه حق تعالی فرموده است
ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم یعنی این بسبب آنست که نخواستند آنچه را خدا فرستاده است

پس چنا

پس چنانکه خدا عملهای ایشان را **دوم** آنکه اهانت و استخفاف بکلام الهی و مصاحف بسیار نمود و استخفاف بمصحف چنین
کفر است و استخفافی عظیم‌تر از جوشانیدن و سوزانیدن نمی‌باشد **سیم** آنکه ترجیح قرائت زید بن ثابت از جمله قرائت
قراء قرآن ترجیح بلا مرجح و مستلزم رد قول حضرت رسالت است ص اما آنکه مستلزم رد قول حضرت رسول است زیرا که اخبار
بسیار در صحاح خود روایت کرده‌اند که قرآن بر هفت حرف نازل شده و حضرت رسول ص منع نمیکرد مردم را از قرائت
مختلفه چنانکه بخاری از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل ع قرآن را بر من بر یک حرف خواند من
پیوسته از او طلب زیاده میکردم و او زیاد میکرد تا بهفت حرف رسید و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و مالک
و ابو داود و نسائی بسندهای معتبر ایشان از عمر بن الخطاب روایت کرده است که گفت شنیدم از هشام بن حکیم در حیات
رسول خدا که او سوره فرقان را میخواند پس گوش دادم قرائت او را بحروف بسیار خواند که من از حضرت رسول ص نشنیده بودم
نزدیک شد که در اثنای نماز با او معارضه کنم پس صبر کردم تا سلام گفت پس ردای او را در گردن او پیچیدم و گفتم این قرآن را
که خواندی از که شنیدی گفت از رسول خدا گفتم دروغ میگویی که من از رسول خدا نحو دیگر شنیدم پس او را کشیدم بخدمت
آنحضرت بردم و گفتم من سوره فرقان را از این شنیدم که نحوی خواند غیر آن نحوی که از تو شنیده بودم حضرت فرمود که رها کن او را
پس با هشام گفت بخوان هشام خواند بنحوی که من از او شنیده بودم حضرت فرمود چنین نازل شده است پس گفت بخوان
ای عمر من خواندم بنحوی که میدانستم فرمود که چنین نازل شده است بدرستی که این قرآن بر هفت حرف نازل شده است پس بخوانید
آنچه میسر باشد از آن و ترمذی گفته است که این حدیث صحیح است و ایضا در جامع الاصول از مجموع صحاح خمسه مذکوره
از ابی بن کعب مثل این حدیث را روایت کرده است و احادیث بسیار دیگر موافق این مضامین روایت کرده‌اند که ذکر
آنها موجب تطویل کلام است پس جمع کردن امت بر یک قرآن و یک قرائت و منع از قرائت دیگر مخالف حکم حضرت
رسول است ص باعتقاد ایشان و بدعتی در دین است و اگر گویند مراد قرائت سبع مشهوره است آن باطل است زیرا
که باتفاق قراء این اختلافات در خواندن مصحف عثمان بود که هفت مصحف نوشت و یکی را در مدینه گذاشت و شش مصحف
دیگر را باطراف و بلاد فرستاد و چون بر رسم الخط نوشته بود و کلماتی که مشتمل بر الف بود الف را انداخته بود باین جهت
اختلاف قرائت در مصحف عثمان بهم رسید و اختلافی که در روایات ایشان وارد شده تنزیل بر این نمیتوان نمود
و صاحب کتاب نشر که امام قراء و قدوه ایشان است تصریح نموده است که این سبعه آن سبعه احرف نیست که در
روایات وارد شده است و از اشتراک لفظ سبعه بعضی از جهال منهم این توهم نموده‌اند چنانکه ... بر ایشان الزام است
باعتبار احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است و رد نمیتوانند کرد و از احادیث ائمه علیهم السلام ظاهر میشود که قرآن

حرف واحد است و از نزد خداوند واحد نازل شده است قرآن مصحفی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و ایشان
قبول نکردند و احادیث ایشان یا موضوع است و آنها را وضع کرده اند از برای آنکه نباید قرآن آنحضرت را قبول کنند و اخبار
زیاده و نقصان داشته باشند یا آنکه مراد از آنها آن است که چون قرآن جمع نشده بود و متفرق بود تجویز نموده باشند
که آنچه میدانند از آیات و سورها نزد غیر آن بخوانند و اما ترجیح مرجوح زیرا که احادیث صحاح ایشان است
دلالت میکند بر آنکه ابن مسعود و متابعت قراءت او ارجحیت از زید بلکه دلالت میکند بر آنکه متابعت
قراءت او واجب و ترک قراءت او جایز نیست چنانچه صاحب استیعاب روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که قرآن را از چهار کس بیاموزید و ابتدا با ابن مسعود کرد و بعد از آن معاذ بن جبل و ابی بن کعب
و سالم مولای ابی حذیفه را فرمود و فرمود که هر که خواهد قرآن را نیکو و تازه بخواند بروشی که نازل شده است بقراءت
ابن ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود و از ابو وایل روایت کرده است که گفت شنیدم از ابن مسعود که میگفت من
داناترین این امتم بکتاب خدا و بهتر ایشان نیستم و در کتاب خدا هیچ سوره و آیه نیست مگر آنکه میدانم که
در چه چیز نازل شده است و کجا نازل شده است و ابو وایل گفت نشنیدم که کسی این سخن را برابر او انکار کند و از ابو
ظبیان روایت کرده است که گفت ابن عباس از من پرسید که بکدام یک از دو قراءت قرآن را میخوانی گفتم
بقراءت اول که قراءت ابن مسعود است گفت بلکه آن قراءت آخر است جبرئیل هر سال قرآن را یک مرتبه
بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض میکرد و در سالی که از دنیا رحلت میفرمود دو مرتبه بر او عرض کرد و در آن وقت ابن مسعود
حاضر بود پس دانست آنچه تغییر یافت و آنچه نسخ شد از قرآن و ایضا روایت کرده است که از علی علیه السلام سوال کردند
از حال ابن مسعود فرمود قرآن را خواند و سنت را دانست و همین بس است از برای او و از شقیق روایت کرده است
از ابو وایل که چون امر کرد عثمان در مصحف بآنچه امر کرد عبدالله بن مسعود برخاست و خطبه خواند و گفت امر میکنید
مرا که قرآن را بر قراءت زید بن ثابت بخوانم بحق خدا که جانم بدست اوست که من از دهان حضرت رسول هفتاد
سوره یاد گرفتم و زید در آن وقت کاکلی در سر داشت و با کودکان بازی میکرد و بخدا سوگند که از قرآن نازل نشده چیزی
مگر آنکه میدانم که در چه چیز نازل شده است و هیچ کس داناتر نیست از من بکتاب خدا و اگر میدانستم کسی را که از من داناتر
باشد بکتاب خدا از من و شتر مرا بآن کس تواند رسانید البته نزد او میرفتم پس شرم کرد از گفته خود و گفت
من بهتر از شما نیستم شقیق گفت من در حلقه که اصحاب رسول در میان آنها داخل بودند شدم و نشنیدم کسی رد بهتر از شما
این قول بر او کند و در جامع الاصول اکثر این احادیث را از صحاح ایشان روایت کرده است پس مصحف ابن مسعود را که این

روایات

روایات صحیح ایشان در فضل او و امر باخذ قرآن از او وارد شده است ترک کردن و سوزاندن و جمع کردن مردم
بر قراءت زید بن ثابت که عشر این فضایل را از حق او روایت نکرده اند و مذمت او را روایت کرده اند تفضیل مفضول
و مخالفت قول حضرت رسول است و چون در استیعاب گفته است که زید عثمانی بود و در هیچیک از جنگهای حضرت امیر
علیه السلام با انصار حاضر نشد معلوم میشود که باعث بر ترجیح مصحف او عداوت آنحضرت بوده است تا مناقب اهل بیت
علیهم السلام و مثالب اعدای ایشان را نتوانند بیرون کرد و از جمله مصحفها که اعتبار نکردند و سوزانیدند مصحف ابی بن کعب
و معاذ بن جبل بود با آنکه در صحاح ایشان امر باخذ قرآن از ایشان وارد شده است بطرق متعدده چنانچه مجمل گذشت
طعن بیست و ششم که اعظم طعنهاست آنکه کبار صحابه که باجماع و اتفاق جمیع علمای مخالفین عدول بودند و اقوال و افعال
ایشان را حجت میدانند تفسیق و تکفیر عثمان کردند و شهادت بر ظلم و کفرش دادند مثل عمار که بطرق بسیار روایت
کرده اند که او مکرر میگفت که سه آیه در قرآن گواهی بکفر عثمان میدهند و من چهارم آنهایم و آیات آنها اینند که
من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون یعنی هر که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان کافرانند
و در آیه دیگر فرموده است که ایشان فاسقانند و در جای دیگر فرموده است که ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم
کرد بغیر آنچه خدا فرستاده است و ابو دلیل روایت کرده است که عمار میگفت که عثمان نامی در میان مردم نداشت سوای کافر
تا آنکه معاویه و الحشد و اعثم در فتوح روایت کرده است که عمرو بن العاص از عمار پرسید که عثمان را که کشت گفت خدا
کشت و ابن ابی الحدید روایت کرده است که عمرو از عمار پرسید که عثمان را که کشت گفت خدای علی کشت و علی
با او بود گفت تو با قاتلان او بودی گفت بودم و امروز با ایشان قتال میکنم گفت چرا او را کشتید گفت خواست
دین ما را تغییر دهد او را کشتیم و مثل ابوذر و ابن مسعود چنانچه گذشت و حذیفه گفت بخدا قسم در عثمان شکی ندارم که
آیا قاتل او کافری بود که کافری را کشت یا مؤمنی بود که ایمانش افضل از همه مؤمنان بود که بنیت خالص مرتکب قتل
او گشت و ایضا حذیفه میگفت که هر که اعتقاد دارد که عثمان مظلوم کشته شد در روز قیامت گناهش بیشتر است
از گناه جمعی که گوساله پرستیدند و از زید بن ارقم پرسیدند که شما چرا عثمان را کافر میدانید گفت بسه وجه مال خدا را
زینت و دولت اغنیا کرد و مهاجران اصحاب رسول خدا را مثل محارب خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد
و مرا این حضرت رسالت هم را بدعت گرفت و گفت هنوز این سرا این کهنه نشده و قوتش آنحضرت را کهنه کردی و الیضم
جمع صحابه که در مدینه ساکن بودند از مهاجران و انصار و مردم سایر بلاد که بمدینه آمده بودند اجماع کردند بر قتل او که
بعضی مرتکب آن شدند و بعضی اعانت کردند و بعضی راضی بودند و انکار نکردند و یاری آن نمودند مگر چند نفر قلیل که در آن

ظلمه و بعضها با او شریک بودند پس سنیان که خلافت ابوبکر را باجماع اثبات میکنند باید قایل شوند بوجوب قتل عثمان
که کاشف از کفر او یا فسق و کبیره که موجب قتل باشد و معلوم است که هر دو منافی استحقاق خلافتند و خلیفه واجب
القتل منع ندارد یا اعتراف نمایند به بطلان اجماع خلافت ابوبکر زیرا که اکثر الجماعت در این اجماع داخل بودند و کثر
اینها علی اختلاف الاقوال ده هزار یا پانزده هزار یا بیست و پنج هزار کس بودند که بنا بر قول اضعف اینها بودند بلکه تمام اهل
اسلام زیرا که همه ایشان از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند یا ترک اعانت و نصرتش کردند حتی عایشه و معاویه
چنانچه در تاریخ اعثم و سایر کتب ایشان مسطور است که با آنکه بسبب بغض و عداوت با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
خون عثمان را بهانه کرده عالم را بر هم زدند وقتی که اهل اسلام عزم قتل عثمان کردند عایشه اراده حج کرد و هر چند مروان التماس
کرد که حج را تاخیر کن و مردم را از این کار باز دار قبول نکرد و گفت دوست میدارم که عثمان در میان جوالی باشد و
او را در دریا افکنند تا هلاک شود و او را نعثل میگفت بسبیل مذمت یعنی ریش دراز احمق یا بر کفتار یا تشبیه میکردند
او را بمرد یهودی و صاحب نهایه و سایر مورخان و لغویان روایت کرده اند که عایشه میگفت مکرر اقتلوا
نعثلا لعن الله نعثلا یعنی بکشید این پیر احمق یا این یهودی مانند را خدا او را بکشد و ابن ابی الحدید
از استاد خود ابو یعقوب معتزلی نقل کرده است که گفت حریص ترین مردم بر قتل عثمان که ایشان را از غیب و تحریص
مینمود عایشه بود و چون معاویه را بعد طلبید گفت یا اطاعت خدا عنیه و خدا هم رعایت او میفرمود
و بعد از آنکه تغییر داد و حرمت دین خدا را نگاه نداشت خدا هم او را واگذاشت و کسی را که حق نگاه رعایت نکند
من اعانت نکنم و اینجا ورد همان مثل است که و یقتل بین کفره ثم رده و مثل ابوذر و عمار و سایر صحابه کبار
در این اجماع بودند که آنچه مخالفت نمودند حتی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چنانچه سابقا دانستی که آنجناب
بیعت نکردند مگر بعد از شش ماه و آنهم بجبر و اکراه و آنچه بقول بسیاری از سنیان فتوی بقتل او داد و بقول
دیگران که اهانت از ان نداشت بلکه راضی بآن بود و گفت قتله الله و انا معه یعنی خدا او را کشت و من
با او بودم یعنی با خدا و ایضا جمعی که اتفاق بر قتل عثمان نمودند و مباشر قتل او بودند همان جماعت بعینه بعد از فراغ
از آن اجماع بر خلاف حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کردند و با او بیعت نمودند و سنیان آنحضرت را
با این اجماع خلیفه واجب الاطاعه میدانند طرا اجماعشان درانجا معتبر است و در آنجا معتبر نیست و این
طعن مشتمل بر چندین طعن است و برای اختصار با یکدیگر ضم کردیم طعن دوم شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که ملازم حق و قرین قرآن و باب مدینه علم است و متفق علیه بین الفریقین است بظلم و فسق چنانچه خطبه شقشقیه

وسایر

وسایر خطب و کلمات آنحضرت که اکثر متواتر و مسلم است دلالت بر آن دارد و ذکر آنها موجب تطویل است و ایضا
شهادت آنحضرت باباحت قتلش و مضایقه نداشتن از کشتنش و شفاعت نکردنش کافیست و احتیاج بادعای اجماع
نیست چنانچه ابن ابی الحدید روایت کرده که بعد از کشتن عثمان حضرت فرمود خوشم نیامد و بدم هم نیامد و ایضا پرسیدند
۱۳۶ که راضی بقتل او بودی فرمود نه گفتند آزرده شدی فرمود نه و ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری از این اخبار گفته است
که از اینها ظاهر میشود که آنحضرت امر بقتل او و نهی از آن هیچیک ننمود پس خونش در پیش او مباح بود و مباح بودن
خون او در نزد آنحضرت دلیلیست بر کفر او یا ظلم و فسق عظیم که موجب قتل او باشد و راضی نبودن بر قتلش دلالت
بر اسلام و خوبی او ندارد بلکه از آن جهت بود که حضرت میدانست که قتل او سبب حدوث فتنهای بسیار و سبب
ارتداد و کفر و ضلالت و کشته شدن چندین هزار کس خواهد شد در جمل و صفین و نهروان و ظاهر است که هرگاه
قتل یک کافر مستلزم این همه فتنه ها و کفر و قتل چندین هزار مسلمان باشد راضی بآن نتوان بود پس با وجود
این مضایقه نداشتن آنحضرت از قتل او برهان قاطعیست بر آنکه کفر و ظلم و عدوان او بمرتبه از کثرت و شدت و
طغیان رسیده بود که با این همه فتنه و آشوب جایز میشود بلکه زیاده از مضایقه نداشتن اظهار سرور از
قتل او میفرمود و انتظار آن داشت چنانچه عامه و خاصه روایت کرده اند که آنحضرت بعد از قتل عثمان و استقرار
آنحضرت بر سریر خلافت خطبه خواند که مشتمل بر این فقرات بود قد طلع طالع و لمع لامع و لاح لائح
و اعتدل مائل و استبدل الله بقوم قوما و بیوم یوما و انتظرنا الغیر انتظار المجدب المطر — استبدل الله ع
و انما الائمة قوام الله علی خلقه و عرفاؤه علی عباده لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه
و لا یدخل النار الا من انکرهم و انکروه یعنی آفتاب خلافت از افق ولایت طالع گردید و قمر امامت از
برج حق ساطع شد و کوکب امارت در فلک وصایت درخشید و اموری که از منهاج حق میل بباطل کرده بود معتدل
گردید و حق تعالی قومی را بقومی تبدیل نمود و روز حق را بدل روزگار باطل گردانید آورد و ما منتظر تغییر دولتهای
باطل بودیم چنانچه مردم در سالهای قحط منتظر باران رحمت میباشند و ائمه و پیشوایان دین از اهل بیت رسالت را
قیام نمایندگانند از جانب خدا بامور خلق خدا و شناسندگانند موکل بر بندگان او و داخل نمیشود مگر کسی که ایشان را
شناسد بامارت و ایشان او را شناسند بایمان و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که منکر ایشان و ایشان منکر او
باشند و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه گفته است که مراد از سه فقره اول انتقال خلافت بآنحضرت و از فقره
چهارم اعوجاج امور که در اواخر زمان عثمان بود و فقره پنجم اشاره است بتبدیل جناب سبحانه عثمان و شیعه او را

بعد از خود شیعه او و بعد از آن گفته است که اگر گویند با وجود آنکه آنحضرت دنیا را طلاق گفته بود اینقدر سرور و خوشحالی
از خلافت چه بود جواب گوییم که طلاق از جهت جاه و عشرات دنیوی بود و سرور از جهت امامت دین
و خلافت حق و احیای شریعت و ملت بود بعد از آن گفته است آیا بمذهب معتزله که علی علیه السلام منتظر قتل عثمان باشد
مانند انتظار باران در سال قحط و این عین مذهب شیعه است جواب گوییم که انتظار تغییر گفت نه انتظار
قتل پس تواند بود که منتظر عزل و خلعش باشد بسبب اختراعات که کرده بود و این موافق مذهب اصحاب ما ست
پس از این کلمات شریفه حضرت امیرالمومنین علیه السلام موافق آنچه ابن ابی الحدید نیز اعتراف نموده ظاهر شد که آنحضرت
ناخوشنود از او بوده اند از قتل او و همین بس است از برای شقاوت او و نقل کرده اند که در زمان امیر تیمور گورکان
علمای ماوراء النهر اتفاق محضری نوشتند که بر هر کس واجب است لعن علی بن ابی طالب علیه السلام اگر چه بقدر جوی
باشد بسبب آنکه فتوی بقتل عثمان داد و امیر را بر این داشتند که باین حکم کند و در ممالک خود رواج دهد — او در این باب سیوم شود
امیر فرمود محضر را نزد شیخ زین الدین ابو بکر بردند تا رای او را در این باب معلوم کند شیخ در پشت آن محضر
نوشت که وای بر عثمانی که علی مرتضی علیه السلام فتوی بر قتل او دهد امیر را نوشته او خوش آمد و محضر را باطل و ابتر کرد
طعن دهم آنکه طغیان و عصیان عثمان بحدی رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل او تجویز غسل و دفن و نماز او نکردند
چنانچه مداینی در مقتل عثمان و واقدی و اعثم کوفی و طبری و ابن عبد البر و سایر علمای ایشان در تواریخ و کتب خود
ذکر کرده اند که بعد از کشتن عثمان سه روز اهل مدینه و اکابر صحابه او را در مزبله انداخته بودند و مردم را از نماز او
و غسل و دفن او منع مینمودند حتی آنکه مروان و سه کس دیگر از موالی نعش او را بردند که دفن کنند مردم مطلع شدند — از جنازه‌اش ء ر
و نعشش را سنگ باران کردند و بعد از سه روز حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه مردم را از ممانعت دفن او
منع کرد پس او را شب برداشتند و در مقبره یهودان دفن کردند و اکثر گفته اند که او را بی غسل و کفن دفن کردند
و حضرت امیر و احدی از صحابه بغیر دو کس از مسلمانان در نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از موالی او و بعد از آنکه معاویه
والی شد فرمود که دیواری که در میان آن مقبره و مقبره مسلمانان بود برداشتند و با مردم مسلمانان اموات
خود را در حوالی قبر او دفن کردند تا متصل بقبر مسلمانان شد و در تاریخ اعثم که در این زمان موجود است مذکور است
که امیرالمومنین علیه السلام فرمود که عثمان را دفن کردند و حال آنکه سه روز بود تا او را در مزبله انداخته بودند و سگان یک پای
او را برده بودند پس او را برداشته بر روی تخته دری کوچک گذاشتند که پایش از آن گذشته بود و سرش بر روی آن
میجنبید و بروایت دیگر پای آن تخته میخورد و طق طق میکرد و حکیم بن حزام یا جبیر بن مطعم بر او نماز گذارد و معلوم است که اگر
حضرت

حضرت امیرالمومنین علیه السلام بسبب بدعتها او را داخل مسلمانان میدانستند از نماز او تخلف نمیکردند و سه روز جسد او را نمیگذاشتند که کلاب
در مزبله بخورند و سگ و گربه او را بخورند و هر که اندک انصافی دارد میداند که جمع غفیر نتوان کرد میان اعتقاد به
خلافت حضرت امیرالمومنین علیه السلام و خلافت عثمان و این داخل از متعصّبین قدح در یکی از ایشان است و خلافت و جلالت
حضرت امیرالمومنین علیه السلام متفق علیه است پس اعتقاد بخلاف عثمان و خلاف آنها که خلافت عثمان متفرع بر خلافت
آنها است روا نیست و چرا امیرالمومنین علیه السلام در ایذای عمار و اخراج ابوذر اینقدر معارضه و انکار و اصرار میفرمود و در قتل
و ترک نماز و دفن عثمان که با خلق دیگر ایشان حضرت رعیت او بود مداهنه و مساهله میفرمود و در کشف الصراط المستقیم نقل
کرده است که ابن جوزی که از اکابر علمای عامه است روزی بتقلید حضرت امیرالمومنین علیه السلام گفت سلونی قبل
ان تفقدونی یعنی بپرسید از من هر چه میخواهید پیش از آنکه مرا نیابید پس زنی برخاست و سوال کرد که میگویند سلمان
در مداین فوت شد و علی علیه السلام از مدینه که یکماه راه است در یک شب آمد و او را تجهیز فرمود و باز گشت گفت چنین روایت
کرده اند گفت عثمان در مدینه کشته شد و سه روز در مزابل افتاده بود و علی علیه السلام در مدینه حاضر بود و بر او نماز نکرد گفت آری
زن گفت پس بر یکی از ایشان خطا لازم می آید ابن جوزی گفت اگر بی اذن شوهر از خانه بیرون آمده لعنت بر تو
باد و اگر با اذن او بیرون آمده لعنت بر او باد زن گفت عایشه با اذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجنگ علی علیه السلام از خانه بیرون رفت
یا بی اذن آنحضرت ابن جوزی ساکت شد بدانکه بدعتها و قبایح اعمال و اقوال عثمان زیاده از آن است که این رساله گنجایش
ذکر آنها داشته باشد و در کتب مبسوط مذکور اند و اکثر آنها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و آنچه ایراد شد از برای
منصف کافی است و ابن ابی الحدید بعد از آنکه مطاعن عثمان را ذکر کرده است جواب اجمالی از همه گفته است که ما انکار نمیکنیم
که عثمان بدعتهای بسیار بد کرد که بسیاری از مسلمانان بر او انکار کردند ولیکن ما ادعا میکنیم که آنها بمرتبه فسق نرسیده و
باعث حبط ثواب او نشد و از جمله گناهان صغیره مکفره بوده اند زیرا که ما میدانیم که او آمرزیده است و از اهل بهشت است
بسه وجه اول آنکه او از اهل بدر است و رسول خدا صلی الله علیه و آله مطلع شد بر اهل بدر پس فرمود هر چه خواهید بکنید که گناهان شما را
آمرزیدیم و عثمان اگر چه در بدر حاضر نبود اما از برای بیماری رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه ماند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود ضامن
حصه تو که او شد دویم آنکه او از اهل بیعت رضوان بود که خدا از ایشان راضی شد زیرا که فرموده لقد رضی الله
عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و او اگر چه در این بیعت حاضر نبود ولیکن حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را
برسالت بسوی کفار مکه فرستاده بود و این بیعت از برای آن بود که از جهت مذکور شد که او را کشته اند پس حضرت
در زیر درخت نشست و از مردم بیعت بر مرگ گرفت پس حضرت فرمود که اگر عثمان زنده است من از جانب او بیعت میکنم

پس دست چپ خود را بر دست راست خود برد و فرمود که دست چپ من بهتر از دست راست عثمان است سیم
آنکه او از جملهٔ آن ده نفر است که در اخبار وارد شده است که ایشان از اهل بهشتند پس این وجوه دلالت میکند بر آنکه
او مرتد بوده است و خدا از او راضی نیست و او از اهل بهشت نیست پس اینها دلالت میکند بر آنکه او کافر و فاسق و صاحب
کبیره است اینها سخنان واهی ابن ابی الحدید است و ما جواب میگوئیم هر یک از این وجوه اجمالاً و تفصیلاً
با آنکه بنای این وجوه همه بر اخباری چند است که وضع کرده اند و خود منفرد شده اند بروایت آنها و مکرر مذکور شد که احتجاج
بروایتی چند باید کرد که نزد هر دو جانب مسلم باشند و هر دو روایت کرده باشند چنانکه ما کردیم نه بروایتی که مخصوص
ایشان باشد و ما قبول نداشته باشیم و عمدهٔ روایت ایشان که بخاری روایت کرده است با جمعی چند از علما آنست که عمر
روایت کرده اند و ابن عمر آن است که با امیرالمؤمنین ع بیعت نکرد و یاری او ننمود و دشمن آنحضرت بود و بپای حجاج
کافر فاسق بیعت کرد و حدیث عشرهٔ مبشره را امیرالمؤمنین ع در روز جمل رد و تکذیب نمود چنانکه شیخ طبرسی در کتاب
احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین ع با اهل بصره ملاقات کرد در جنگ جمل زبیر را طلبید او با طلحه
در برابر حضرت امیرالمؤمنین ع آمدند حضرت فرمود بخدا سوگند که شما هر دو با جمیع اهل علم از اصحاب محمد ص و عایشه میدانند
که اصحاب جمل ملعونند بر زبان رسول خدا ص و خایب و نا امید است کسی که افترا کند پس آنحضرت زبیر گفت چگونه ملعونیم
و حال آنکه از اهل بهشتیم حضرت فرمود که اگر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم زبیر گفت
مگر نشنیده حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرد از رسول خدا ص که ده نفر از قریش در بهشتند حضرت فرمود که از
او شنیدم که این حدیث را بعثمان نقل کرد در ایام خلافت او زبیر گفت گمان داری که این حدیث را دروغ بر حضرت رسول ص
بست حضرت فرمود که من جواب ترا نمیگویم تا بگوئی این ده نفر کیستند زبیر گفت ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن
بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود نه نفر شمردی دهم کیست گفت
تو حضرت فرمود اقرار کردی از برای من به بهشت و آنچه از برای خود و یاران خود دعوی میکنی من منکرم و قبول ندارم
زبیر گفت آیا گمان داری که دروغ بر حضرت رسول ص بسته است حضرت فرمود که گمان ندارم و الله که یقین میدانم
که افترا کرده است بر آنحضرت و بخدا که بعضی از آنها که نام بردی در تابوتی اند در دره در چاهی در اسفل درک جهنم و
بر سر آن چاه سنگی است که هر گاه خدا خواهد که جهنم را بر افروزد و مشتعل گرداند سنگ را از سر آن چاه برمیدارد شنیدم
این را از رسول خدا ص اگر شنیده باشم خدا ترا بر من ظفر دهد و خون مرا بدست تو بریزد و اگر نشنیده باشم خدا
مرا ظفر دهد بر تو و بر اصحاب تو و روح شما را بزودی بسوی جهنم برد پس زبیر برگشت بسوی اصحاب خود و
بگریست

بگریست و ایشان در صحاح خود از سعید بن زید و عبدالرحمن بن عوف روایت کرده اند و هر دو داخل
عشره اند و در این روایت متهمند با آنکه اکثر متکلمین امامیه ببراهین عقلیه اثبات نموده اند که جایز نیست عقلاً
که حق تعالی غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت او البته بهشت است زیرا که موجب اغرای اوست بر قبیح و خلافی نیست
۱۲۸
در آنکه اکثر عشره معصوم نبودند و باتفاق از بعضی از ایشان کبایر صادر شد و ایضاً اگر این خبر واقع بود چرا ابوبکر
در روز سقیفه و غیر آن در مناقب خود ایراد نکرد و همچنین عمر در هیچ مقام این را ذکر نکرد و عثمان در روزی که او را
محصور کردند و اراده قتل او داشتند و مناقب خود را بر مردم میشمرد چرا تمسک باین خبر نشد و این اگر اصلی
میداشت از برای او انفع بود از چیزهای دیگر که مذکور است و ایضاً اگر این خبر واقع بود چه احتمال داشت
که اکابر مهاجرین جرأت بر قتل او کنند و چون ایشان خصوصاً حضرت سید اوصیا ع راضی میشد که مردی را که یقین
داند که از اهل بهشت است بآن مذلت در نزد جمعی بیداد ازند و با او غارت کنند و چرا اعوان و انصار او این را بر
ایشان حجت نمیکردند و ایضاً اگر چنین باشد لازم می آید کفر طلحه که باتفاق حلال میدانست قتل او را و ایضاً لازم
می آید که اکثر عسکر طرفین در روز جمل کافر باشند زیرا که بعضی از عشره در این طرف بودند و بعضی در آن طرف و هر
فرقه دیگری را حلال میدانستند و ایضاً اگر این خبر ثابت بود چه باعث شد که عمر میدانست که منافق است پس چرا از حذیفه
میپرسید که آیا رسول خدا مرا از منافقان شمرده یا نه و ایضاً میگوئیم که روایت اهل بدر یا محمول است بر ظاهرش
چنانچه ابن ابی الحدید فهمیده است که رخصت عام بایشان داده اند و مغفرت شامل گناهان گذشته و آینده همهٔ ایشان است
یا تجویز و تخصیص در آن میرود و بنابر اول لازم می آید که تکلیف از اهل بدر ساقط باشد و رخصت داده باشند ایشان را
در ارتکاب جمیع محرمات از صغیره و کبیره هرچند آن فعل مؤدی بکفر هم باشد مانند استخفاف مصحف مجید
و این مخالف ضرورت دین است و کسی دعوای عصمت در اهل بدر نکرده است مگر در امیرالمؤمنین ع و شکی نیست
که غیر آنحضرت مرتکب گناهان می شدند پس اعلام ایشان نمودن چنین مغفرت عامی را اغرای به قبیح است
و آن قبیح است و صدورش از حق تعالی محال است و بنابر ثانی که تجویز و تخصیص در آن رود یا تخصیص میکند رخصت را
بصغایر و تعمیم میکند مغفرت را در گناهان گذشته و آینده و این با آنکه مخالف اجماع است فایده بایشان نمیبخشد
و دلالت نمیکند بر آنکه آنچه از ایشان صادر شده است از صغایر مکفره بوده است یا تخصیص میدهند مغفرت را
بگناهان گذشته و مراد با عملوا ما شئتم مبالغه در حسن عمل ایشان است در بدر و اظهار رضا از ایشان بسبب
آن عمل ایشان است پس فایده از برای ایشان نمیکند و اینها همه بر تقدیری است که تسلیم کنیم که عثمان در این امر با اهل بدر

غریب است آن بنی بر روایت ضعیف این غریب است که حالش سابق مذکور شد و اما تمسک به بیعت رضوان
بر تقدیر تسلیم صحت روایت بیعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جانب او استدلال آن مدخول است از چند وجه **اول**
آنکه حق تعالی معلق کرده است در آیه بر ایمان و بیعت مردود نیز بیعت تنها و ایمان عثمان و احزاب او ممنوع است و
احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلام دلالت بر نفاق خلفای ثلثه میکند **دویم** اگر قبول نمائیم که الف لام
المؤمنین برای استغراق است خصوصا آنکه در این آیه بعد از این وصفی چند مذکور شده است که دلالت بر اختصاص
بجماعت خاصی میکند زیرا که فرموده است که بعد از این خدا دانست آنچه در دلهای ایشان است پس سکینه و
اطمینان بر ایشان نازل کرد و ثواب ایشان را فتح نزدیک و فتح بعد از بیعت رضوان بود بجای صلح
فتح خیبر بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر را در آن جنگ فرستاد و گریخته شد و بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام را فرستاد و فتح نمود چنانچه گذشت پس آنحضرت مخصوص است بحکم آیه و آنها که با او بودند
و بودن عثمان با آنحضرت معلوم نیست پس دخولش در حکم آیه معلوم نیست این جواب را بعضی از محققان متکلمین
شیعه گفته اند **سیم** اگر بر تقدیر تسلیم عموم آیه و شمول آن عثمان و احزاب آنرا مفادش آن است که تحقیق که خدا راضی
شد از مؤمنان در وقتی که بیعت میکردند با تو در زیر درخت یا بسبب آنکه بیعت کردند با تو در زیر درخت
و این دلالت میکند بر آنکه رضای او از ایشان مستمر خواهد بود تا وقت موت ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم
رضا باشد صادر نخواهد شد و هرگز گمراه نخواهند شد و ایشان موافق مشهور هزار و پانصد یا هزار و سیصد نفر
بودند و معلوم است که بسیاری از ایشان مرتکب کبایر و محرمات شدند و اگر آقائی غلامی داشته باشد و یک روز کار
خوبی بکند و آقایش بگوید که از تو راضی شدم در وقتی که فلان کار کردی یا بسبب آنکه فلان کار کردی و در روز دیگر نافرمانی
عظیمی بکند و آقا از او در غضب شود و او را تادیب و تعذیب کند هیچکس او را ملامت نمیکند و او را نسبت تناقض
نمیدهد خصوصا آنکه در آیه که در همین سوره قبل از این آیه باندک فاصله واقع شده است صریحست در آنکه قبول این بیعت
مشروط بموافقت است که این بیعت را بهم نزنند زیرا که فرموده است ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد
علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی بدرستیکه آنها که بیعت میکنند با تو بیعت نمیکنند مگر با خدا دست خدا بالای
دستهای ایشان است پس هر که بشکند این بیعت را پس شکستن است مگر بر نفس خود یعنی ضرر آن بخودش عاید میشود
و هر که وفا کند بآنچه عهد کرده است با خدا بر آن پس زود باشد که خدا عطا خواهد کرد او را مزدی بزرگ پس معلوم شد که فایده

این بیعت

مخالف

این بیعت وقتی بایشان میرسد و رضای خدا شامل حال ایشان میشود که امری مخالف آن باشد از ایشان صادر
نگردد و اول در جنگ خیبر گریختند و بعد از آن معادات با اهل بیت او کردند و دین او را باطل کردند و شرایع او را
بر هم زدند و وصی و خلیفه او را معزول کردند و پاره تن او را شهید کردند با این اعمال قبیحه حکم آن بیعت و خوشنودی
خدا کی با ایشان مانده و این مطلب را اندک بسطی دادیم برای آنکه بعضی از مخالفان این آیه و اخبار را بر عوام شیعه
شبهه میکنند و گاه هست که ایشان از جواب عاجز میشوند و اما مطاعن عثمان پس آنها زیاده از آن است که
در این رساله احصا توان نمود لهذا در این رساله بهمین قلیل اکتفا نمودیم و هر که خواهد بر جمیع آنها مطلع گردد رجوع
نماید بکتب بحار الانوار و همچنین مطاعن معویه و طلحه و زبیر و عایشه و حفصه و خلفای بنی امیه و بنی عباس و سایر اشقیا
و ارباب بدع را حواله بآن کتاب و سایر کتب اصحاب نمودیم **مقصد هفتم** در بیان امامت سایر ائمه است
صلوات الله علیهم بدانکه لفظ شیعه را بر کسی اطلاق میکنند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خلیفه
داند و امامیه و اثنا عشریه را بر کسی اطلاق میکنند که هر دوازده امام را علیهم السلام تا مهدی صلوات الله علیه امام و خلیفه خدا
و رسول صلی الله علیه و آله داند و ایشان عصمت را در امام شرط میدانند و بعد از رسول خدا امام علی بن ابیطالب علیه السلام را و بعد از او امام حسن را
و بعد از او امام حسین را و بعد از او علی بن الحسین زین العابدین را و بعد از او محمد بن علی باقر را و بعد از او جعفر بن محمد
صادق را و بعد از او موسی بن جعفر کاظم را و بعد از او علی بن موسی الرضا را و بعد از او محمد بن علی التقی را و بعد از او علی بن محمد
النقی را و بعد از او حسن بن علی عسکری را و بعد از او محمد بن الحسن مهدی را صلوات الله علیهم اجمعین امام میدانند و حضرت
مهدی را زنده و غایب از اکثر خلق میدانند و انتظار [illegible] شد و رفع جمیع بدعتها خواهد کرد و مذهب حق
در میان مذاهب فرق شیعه آن است پس اکثر [illegible] زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه داخل شیعه هستند
اما داخل امامیه و اثنا عشریه نیستند و شیعه با ملحقه فرقهای بسیار دارند چنانچه فخر رازی و محمد شهرستانی و
صاحب مواقف و دیگران نقل کرده اند و از هفتاد و کسری متجاوز است و مذهب کیسانیه که بعد از حضرت امام حسین
علیه السلام محمد بن حنفیه پسر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را خلیفه میدانند و بعضی گفته اند او نمرده است و مهدی او است و غایب
شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست و بعضی گفته اند او مرده و امامت باولاد او رسیده و مذهب ایشان
باطل بیان ایشان بسیار دلبوده است والحمد لله منقرض شده اند مثل زیدیه که بعد از حضرت امام حسین علیه السلام و امام زین العابدین
صلوات الله علیه قایل بامامت زید پسر امام زین العابدین علیه السلام شده اند و بعضی از ایشان حضرت امیر را بنص خلیفه میدانند
و بعضی آن سه خلیفه باطل را نیز قابلند و مانند اسمعیلیه که اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام را امام میدانند و اکثر

در زمان حضرت صادق ع فوت شد و علانیه جنازه او را برداشتند و بر او نماز کردند و ایشان چند فرقه اند و
بعضی گفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق ع از برای تقیه از منصور دوانقی او را پنهان کرد و اظهار
موت او کرد و بعد از حضرت امام جعفر صادق ع قلیلی زنده بود و امامت با اولاد او رسید و بعضی گفته اند که او
در حیات حضرت فوت شد و نص امامت بر طرف نشد و بعد از آنحضرت با اولاد اسمعیل منتقل شد و بعد
واکثر این فرقه بعد از مرور ایام ملحد شدند و بر عبادات را بر طرف کردند و جمیع معاصی را مرتکب و مباح کردند
و از این فرقه در این ایام قلیلی پنهان هستند و مثل ناووسیه که میگفته اند حضرت صادق علیه السلم نمرده است و پنهان
شده است و او ظاهر خواهد شد و او مهدی ع است و مثل فطحیه که بعد از حضرت صادق ع عبدالله افطح پسر بزرگ
آنحضرت را که در ظاهر و باطن هر دو معیوب بود و باین سبب امامت باو منتقل نشد امام میدانسته اند و بعد از او
امام موسی علیه السلم را امام میدانسته اند و عبدالله چند روزی بعد از حضرت صادق ع زنده بود و فوت شد
و مثل واقفیه که میگفته اند که حضرت امام موسی علیه السلم زنده است و پنهان شده است و او مهدی ع است و بامامان
بعد از او قایل نبوده اند و چند فرقه نادر نیز نقل کرده اند و از جمله این فرقه ها تا حال که سال هزار و صد و نه از هجرت
پیش از سه فرقه نمانده امامیه و اسمعیلیه و زیدیه و سایر فرق همه منقرض و مستاصل شده اند و از ایشان بغیر
نامی نمانده مانند قایلان بامامت محمد پسر حضرت صادق ع و قایلان بامامت موسی مبرقع و جعفر کذاب
و امثال ایشان اما باطل بودن مذهب آنها که منقرض شده اند احتیاج ببیان ندارد زیرا که مدعی امامت از
ایشان ظاهر نیست و باجماع امت معلوم است که تکلیف قطع نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد
که بیان تکلیف الهی از برای ایشان بکند و مکلف معلوم ایشان نبوده باشد تکلیف ما لا یطاق است و آن عقلا
قبیح است و ایضا جمیع امت اتفاق دارند بر مذهب حق در میان امت میباید باشد تا روز قیامت و ایضا
باجماع مرکب جمیع امت منعقد بر نفی اعدای مذاهب موجوده و اثبات ائمه اثنی عشر علیهم السلم و ابطال
سایر مذاهب خواه موجود باشند و خواه منقرض شده باشند به پنج طریق میتوان کرد طریق اول طریق
نص است و آن دو نحو است یکی مجمل و دیگری مفصل اما مجمل چند قسم است اول آنکه صاحب جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا ص که گفت بعد از من دوازده
امیر خواهند بود پس کلمه گفت که نشنیدم آنرا از پدرم پرسیدم که چه گفت گفت فرمود که همه از قریش اند و
بروایت دیگر فرمود که پیوسته امر مردم ماضی و جاری است مادام که دوازده مرد والی ایشان باشند و مسلم بسند

دیگر روایت

دیگر روایت کرده است از جابر که گفت با پدرم رفتیم بخدمت حضرت رسول ص پس شنیدم که میگفت که پیوسته
این دین عزیز و غالب و منیع و بلند مرتبه است تا دوازده خلیفه و پدرم گفت که فرمود که همه از قریش اند و باز
بسند دیگر همین مضمون را روایت کرده و بجای دین اسلام گفته است و باز در جامع الاصول همین مضمون را از صحیح
ترمذی و ابو داود روایت کرده است و در بعضی از روایات آن است که از آنحضرت پرسیدند که پس بعد از آن
چه خواهد بود فرمود که هرج و در بعضی روایات چنین است که پیوسته این دین قایم و برپاست تا دوازده ایشان
باشند دوازده امیر و ایضا در صحیح مسلم از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر بن
سمره که خبر ده مرا بچیزی که شنیده از رسول خدا ص پس بمن نوشت که شنیدم از رسول خدا ص در روز جمعه در شبی که
اسلمی را سنگسار کرده فرمود که پیوسته این دین برپاست تا قیامت برپا شود و بر ایشان دوازده خلیفه خواهند
بود از قریش و در روایت دیگر تتمه اینحدیث این است که پس بیرون می آیند دروغگویان چند نزدیک قیامت
و در کتب معتبره ایشان بچندین سند از شعبی از مسروق روایت کرده اند که گفت نزد ابن مسعود بودیم و
قرآن بر او میخواندیم پس مردی برخاست و پرسید که آیا از رسول خدا ص پرسیدید که چند خلیفه بعد از او خواهند
بود عبدالله گفت که تا من بعراق آمده ام کسی اینرا از من نپرسیده بود سوال کردیم حضرت فرمود دوازده نفر خواهند
بود عدد نقبای بنی اسرائیل و همه از قریش خواهند بود و از ابو جحیفه روایت کرده اند که رسول خدا ص فرمود که پیوسته امر
امت من شایسته است تا بگذرند دوازده نفر از قریش پس هرگاه ایشان بروند زمین بموج خواهد آمد با اهلش خلیفه
و ایضا از عبدالله بن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود و ایضا
روایت کرده اند که ابن عمر گفت یا ابا الطفیل که دوازده خلیفه بشمر و بعد از آن هرج و مرج و قتل و قتال خواهد
بود و ایضا مروی است که از عایشه پرسیدند که چند خلیفه خواهند بود از برای رسول خدا ص گفت حضرت مرا خبر داد که
دوازده خلیفه خواهند بود گفتند که کیستند گفت نامهای ایشان نزد من نوشته است باملای رسول خدا ص گفتند بگو ابا کرد
و باین مضامین بالفاظ بسیار دیگر روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر روایت شده است
که رسول خدا ص فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد بود مادام که از مردم دو کس باقی باشند و از اسحق بن سلیمان
عباسی روایت کرده اند که گفت هارون الرشید مرا خبر داد از پدرانش از عباس که حضرت رسول خدا ص فرمود که
ای عم از فرزندان من دوازده خلیفه خواهند بود پس امور کریهه و شدت عظیم خواهد داد پس مهدی از فرزندان
من بیرون خواهد آمد و خدا امر او را در یک شب باصلاح خواهد آورد پس زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از آنکه پر از

جور شده باشد و در زمین خواهد ماند آنقدر که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد آمد و وجه دلالت این احادیث
بر خلافت ائمه اثنی عشر علیهم السلام آن است که از جمیع فرق اسلام هیچ فرقه قایل بوجوب این عدد از خلفا
دوازده امام خصوصا که همه از قریش باشند و بوجوب استمرار خلافت تا خلق باقی باشند نیستند مگر فرقه
اثنی عشریه از فرق شیعه پس همین احادیث که در جمیع صحاح ایشان مکرر وارد شده است مذهب ما ثابت
شد و همه مذاهب دیگر باطل شد و از غرایب تعصبات مخالفان آن است که بعضی از ایشان خواسته‌اند
که این حدیث را موافق مذهب خود گردانند گفته‌اند که خلفای اثنی عشریه سه خلیفه اول و امیر المؤمنین و امام
حسن و معاویه و دیگر از بنی امیه اند و دیگری گفته است که مراد صلحای خلفا اند و ایشان بعد از امام حسن عبد الله بن
الزبیر و عمر بن عبد العزیز و پنج نفر دیگر از بنی عباس اند و این دو توجیه در غایت سخافت است زیرا که همه خلفای
بنی امیه و بنی عباس در شقاوت و ضلالت و جهالت شبیه یکدیگر بودند مگر عمر بن عبد العزیز که بعضی اطوار
حسنه داشت پس در میان ایشان بعضی را انتخاب کردن و بعضی را رد کردن بی‌وجه است و ایضا ظاهر همه
احادیث اتصال و استمرار خلافت ایشان است و بعضی صریح است که تا روز قیامت مستمر خواهند بود و در بعضی
مذکور است که فاذا مضوا ماجت الارض باهلها یعنی چون این امامان بروند با اهلش موج آید و نظام
عالم برطرف شود و بعضی صریح است که خلافت در قریش تا روز قیامت باقیست پس معلوم شد که این تاویلها
فایده برای ایشان نمیکند و این احادیث در اثبات مدعای ما وافی و کافی اند دویم احادیث ثقلین و مثل اینها
که دلالت میکند بر آنکه آنحضرت حضرت رسول صلعم امر بمتابعت قرآن و اهل بیت صلعم نموده و فرموده که اینها
از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و مخالفان خلفای ایشان منقرض شده‌اند و بخلافت احدی از اهل بیت صلعم
قایل نیستند و ائمه اسمعیلیه اگر باشند ملحدی چند اند که در ظاهر تابع سلاطین میشوند و بفسق و فجور و انواع
معاصی مرتکب شده و هیچ عاقل تجویز امامت ایشان نمیکند و زیدیه نیز در اصول دین خود متمسک بمعتزله‌اند
و با حنفیه و ایشان هر فاطمی نسبی که خروج بسیف کند امام است و ائمه که الحال ایشان دعوای امامت آنها
میکنند اگر نسب ایشان ثابت باشد باید که عارف باحکام الهی و معانی قرآن مجید بوده باشند تا آنکه
صادق باشد مفارقت ایشان با کتاب و حال آنکه اکثر ایشان جاهلند بکتاب و سنت و در فروع
دین خود در اکثر مسایل مقلد ابو حنیفه اند و بر خصوص امامت خود حجتی و برهانی ندارند و نه نص بر امامت خود دارند و
نه اجماعی منعقد شده است بر آن بلکه مانند سایر سلاطین جور بغلبه و استیلا پادشاه میشوند و این را امامت

نام کرده‌اند

۲۳۱

نام کرده‌اند و افاضل اهل بیت را مانند حضرت باقر و صادق صلوات الله علیهما سب میکنند و ناسزا میگویند
با آنکه جمیع امت بغیر ایشان و خوارج اقرار بفضل و جلالت ایشان دارند و اما این جماعت ایشان مانند خوارجند لهذا
در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که زیدیه بدترند از مخالفان زیرا که مخالفان با شیعیان عداوت
دارند و با ما عداوت نمیکنند و زیدیه با ما عداوت میکنند سیم ابن ابی الحدید از صاحب حلیة الاولیا روایت
کرده است و در فضایل احمد بن حنبل و خصایص نطنزی نیز مذکور است که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که خواهد زندگانی
او مثل زندگانی من و مردن او مثل مردن من باشد و در جنت عدن که خدا بدست قدرت خود غرس نموده و منزل
منست ساکن شود باید بعد از من ولایت حضرت علی بن ابیطالب صلعم را اختیار کند و پیروی کند امامان و اوصیای
از فرزندان او را باید سنی که ایشان عترت منند و از طینت من خلق شده‌اند و فهم من و علم مرا حق تعالی روزی ایشان
کرده است پس وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت من در حق
ایشان نکنند خدا شفاعت مرا بایشان نرساند چهارم زمخشری روایت کرده است که حضرت رسالت صلعم
فرمود که فاطمه بهجت و سرور دل منست و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیده منست
و امامان از اولادش امینان پروردگار منند و ریسمانند کشیده میان او و میان خلق او هر که چنگ زند
در متابعت ایشان نجات یابد و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا شود بدرک اسفل جا حاصل کرده و از این باب
احادیث در کتب معتبره ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان نبود ایراد ننمود و اما نص مفصل چون خلافت
حضرت امیر المومنین ثابت شد نص آنحضرت بر امام حسن و بر امام حسین و همچنین نص هر یک بدیگری تا حضرت مهدی
صلوات الله علیهم در میان فرق علما و محدثان امامیه که در هر عصر چندین هزار نفر از ایشان در هر بلدی و ناحیه بوده‌اند
متواتر است و در تصانیف و کتب خود ثبت کرده‌اند و معلوم است که ایشان را داعی بر این بغیر دیانت و تقوی
نبوده زیرا که همیشه حکام و پادشاهان با مخالفان بوده و ایشان تا هر وقت غالب بوده‌اند و با نهایت خوف از
ایشان ضبط این آثار و اخبار نموده‌اند اگر غرض ایشان دنیا بود بایست که بتملق حکام جور و مخالفان متوسل شوند
و از بیم و خوف نجات یابند با آنکه میدانیم که اکثر ایشان از اهل صلاح و سداد بوده‌اند و نهایت احتراز از کذب
مینموده‌اند و هر که با این قراین و جهات ملاحظه این روایات نماید البته او را علم حاصل میشود بحقیت اینها و
در طرق معتبره شیعه احادیث دوازده امام و نامهای مقدس ایشان از حضرت رسول صلعم و از هر یک از حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم متواتر است و همه مقرون باعجاز است زیرا که اسماء و صفات و آبا و امهات

هر یک را قبل از وجود ایشان خبر داده اند تا غیبت امام دوازدهم هم خبر داده اند و احوال او و اخفای میلاد او و
کنیت گذشت بر این احادیث از زمان حضرت امام زین العابدین تا زمان قایم علیهما السلم میان شیعه
و سنی معروف و متداول و مضبوط بوده پس در این احادیث راه شک و شبهه نیست طریق دویم
افضلیت است و شک نیست در آنکه هر یک از ائمه علیهم السلم افضل بوده اند از جمیع اهل عصر خود خصوصا
خلفا که غصب حق ایشان کرده بودند در علم و صلاح و ورع و زهد و فضایل و مناقب و مخالف و موالف
همه اتفاق دارند بر این و در مشکلات مسایل دینی و دنیوی همه علما و فقها با ایشان رجوع می نموده اند و حق
ایشان را حجت می دانسته اند و مرجع کافه امرا و رعایا بوده اند و همه خلفای بنی امیه و بنی العباس ایشان را مستحق
مقام خلافت می دانسته اند و از ایشان در حساب بوده اند و کتب تواریخ عامه و خاصه مشحون است با بیان
مراتب و فضایل و مناقب خصوص حسنین صلوات الله علیهما زیاده از آن است که احصا توان نمود و در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی از براء بن عازب روایت کرده است که گفت دیدم حضرت رسول خدا ص حضرت امام
حسن ع را بر دوش خود سوار کرده بود و می گفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و ایضا
هم از براء بن عازب روایت کرده اند که حضرت رسول ص روزی حسن و حسین ع را دید پس گفت خداوندا من اینها را
دوست میدارم پس تو ایشان را دوست دار و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی از ابن عباس روایت کرده است
که رسول خدا امام حسن علیه السلم را بر دوش خود سوار کرد پس مردی با امام حسن ع گفت به نیکو مرکبی سوار شده ای
کودک حضرت فرمود که او نیز نیکو سواره است و ایضا از صحیح ترمذی از انس بن مالک روایت کرده است
که از حضرت رسول ص پرسیدند که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب ترند فرمود که حسن و حسین ع و میگفت
به فاطمه ع که بطلب از برای من دو پسر مرا و چون می آمدند ایشان را می بویید و در بر میگرفت و بخود می چسبانید
و ایضا از صحیح مذکور از ابوهریره روایت کرده است که با رسول خدا بودم در بازاری از بازارها و با من سخن نگفت و من
با آنحضرت سخن نگفتم تا رفت بیازار بنی قینقاع پس برگشت و آمد بمنزل فاطمه ع و گفت آیا کودک من اینجا است
یعنی امام حسن ع پس دیدم که بیرون آمد و دوید بسوی آنحضرت و دست در گردن یکدیگر کردند و در آوردند پس حضرت
رسول ص فرمود خداوندا من این را دوست میدارم پس دوست دار تو او را و دوست دار هر که او را دوست دارد
و از صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز این مضمون را از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول ص آمد بخانه فاطمه ع و
مرتبه حسن را طلبید پس آمد و در گردن مبارکش تعویذی بسته بودند چون حضرت او را دید دستها را گشود و او را

در بر گرفت

۱۲۳

در بر گرفت و گفت خداوندا من او را دوست میدارم پس او را دوست دار و هر که او را دوست میدارد دوست
دار پس ابوهریره گفت بعد از آنکه من این سخن را از آنحضرت شنیدم هیچ کس نزد من دوست تر نبود از حسن بن علی ع
و ایضا از صحیح ترمذی از اسامه روایت کرده است که شبی برای حاجتی بخدمت حضرت رسول ص رفتم دیدم که
حضرت چیزی بر روی ران های خود گذاشته و جامه بر روی آن پوشانیده است چون از حاجت خود فارغ شدم
پرسیدم که چیست این که در بر گرفته پس جامه را برداشت دیدم حسن و حسین علیهما السلم بر روی ران های او خوابیده اند
پس گفت اینها دو پسر منند و دو پسر دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم پس دوست دار اینها را
و دوست دار هر که اینها را دوست دارد و ایضا از صحیح ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت
رسول ص فرمود که حسین از منست و من از حسینم خدا دوست دارد هر که حسین را دوست دارد و حسین سبطی است
از اسباط ابن اثیر در جامع الاصول در شرح این حدیث گفته است که سبط فرزند فرزند است یعنی از جمله اسباط است
که فرزندان یعقوب بوده اند یعنی گویا که یکی از ایشان است و در نهایه اللغه باز همین حدیث را نقل کرده است و
در تفسیرش گفته است که یعنی بمنزله امتی است از امتها در خیر و خوبی و گفته است که در حدیث دیگر وارد شده است
که حسن و حسین دو سبط رسول الله اند پس گفته است که یعنی دو طایفه و دو قطعه اند از آنحضرت و ایضا از صحیح ترمذی
روایت کرده است از ابوسعید خدری که رسول خدا گفت که حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشتند و ایضا
از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است که مردی از عبد الله بن عمر پرسید از خون پشه در کشتن آن در حال
احرام ابن عمر گفت از مردم کجایی گفت از مردم عراقم ابن عمر گفت که نظر کنید باین مرد که سئوال میکند از من از خون
پشه و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند و شنیدم از رسول خدا که گفت در حق او و برادرش که ایشان دو گل بوستان
منند در دنیا و گفت که ایشان سید و بهتر جوانان اهل بهشتند و ایضا از صحیح نسائی روایت کرده است
از عبد الله بن شداد از پدرش که گفت رسول خدا بیرون آمد وقتی از برای نماز شام یا خفتن و حسن یا حسین
علیهما السلم را بر دوش مبارک داشت پس پیش ایستاد و او را بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و در اثنای نماز یک
سجده را بسیار طول داد و من سر برداشتم دیدم که آن کودک بر پشت آنحضرت سوار شده است و حضرت در سجود است
پس باز بسجود برگشتم چون حضرت از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله یک سجده را بسیار طول دادی
تا آنکه گمان کردیم که امری حادث شده یا وحی نازل شد فرمود که اینها نبود ولیکن پسرم بر پشت من سوار شده
بود نخواستم تعجیل کنم او را تا بحاجت خود برسد و لذت خود را یابد و از بخاری و مسلم ابوداود و ترمذی و نسائی

از حسن بصری روایت کرده است که ابوبکره گفت من دیدم حضرت رسول را بر منبر و حضرت امام حسن در پهلوش
بود و گاهی نگاه بمردم میکرد و گاهی نگاه باو میکرد و میفرمود که این فرزند من سید و بزرگوار است و شاید که خدا
بسبب او اصلاح کند میان دو گروه عظیم از امت من و از صحیح بخاری و ترمذی از انس روایت کرده است که احدی
شبیه تر نبود برسول خدا از حسن و حسین صلوات الله علیهم و احادیث در فضایل ایشان زیاده از حد و احصای آنست
و آنچه گذشت از نزول آیه تطهیر و مباهله و غیر آنها در فضیلت ایشان کافیست و اکثر اینها صریح است در امامت
ایشان خصوصا احادیث محبوب خدا بودن و رسول صلعم معلوم است که محبت رسول خدا تابع محبت خداست
و محبت آنحضرت از راه قرابت و بشریت نبوده چنانچه مکرر بیان شد و هرگاه ایشان محبوب خدا و احب
اهل بیت نبوی آنحضرت بوده باشند پس باید که قرب نزد حق تعالی و در کمالات از همه است زیاده باشند
که امیرالمومنین ع که بدلایل خارجه افضلیت او معلوم شده و در تتمه این احادیث و در بسیاری از آیات
مذکور است که و ابوهما خیر منهما یعنی و پدر ایشان بهتر است از ایشان پس احق خواهند بود بخلافت
از جمیع خلق خصوصا از آن منافقان که در زمان ایشان بجبر متصدی خلافت شدند و حضرت رسول صلعم ایشان را
در مواطن متعدده لعنت کرده بود و ایضا کسی که دوستی او مستلزم محبت خدا باشد باید که محبت و معرفت
او از ارکان دین باشد و هرگز آلوده بگناهی نگردیده باشد و الا عداوت او از جهت ارتکاب آن معصیت
واجب خواهد بود و ایضا کسی که آن اختصاص بحضرت رسول صلعم داشته باشد که فرماید او از منست و من از
اویم و تشبیه کرده باشد او را باسباط بنی اسرائیل که انبیا و اوصیای انبیا بوده اند احق است بامامت از
دیگران و همچنین بهترین جوانان اهل بهشت بودن دلیل است بر فضل ایشان بر همه عالمیان الا ما اخرجه الدلیل
زیرا که باتفاق اهل بهشت همه جوان باشند و پیر در بهشت نباشد و اگر مراد جمعی باشد که جوان از دنیا رفته
باشند آن خلاف است زیرا که ایشان در سن کهولت و شیخوخت شهید شده اند با آنکه بزعم عامه ثابت
می‌شود زیرا که بسیاری از پیغمبران مانند حضرت یحیی علیه السلام جوان از دنیا رفته اند هرگاه افضل باشند از ایشان
البته معصوم و مقتدا و پیشوای خلق خواهند و اگر گویند که چون ایشان در سن جوانی بودند فرمود که ایشان
بهترند از جمعی از اهل بهشت که در سن جوانی باشند این نیز موجه است زیرا که ایشان در آنوقت در سن
طفولیت بودند نه در سن شباب و بر تقدیر تسلیم باز مطلب ثابت است زیرا که هرگاه ایشان در سن شباب
بهتر باشند از همه اهل بهشت در وقت شباب با تمام فضیلت ایشان بر وجه اتم ثابت می‌شود و از غرایب آنست که عامه

خواسته اند

خواسته اند در برابر این حدیث حدیثی از برای ابوبکر و عمر اثبات کنند حدیثی وضع کرده اند که ابوبکر و عمر سید پیران
اهل بهشت باشند غافل از آنکه در بهشت پیر نباشد و آن احتمالات دیگر باطل است چنانکه دانستی با آنکه این حدیث
ضعیف که خود منفرد در نقل آن و از پسر عمر نقل کرده اند که متهم است در این باب بجز نقض و عداوت حضرت
امیرالمومنین ع معروف است منافات دارد با حدیث سید شباب اهل الجنة که عامه و خاصه بطرق متواتره
روایت کرده اند و ایضا منافات دارد با روایتی که در کتب معتبره خود روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه
فرمود که فرزندان عبدالمطلب سادات و مهتران و بزرگواران اهل بهشت اند من و علی و جعفر دو پسر ابوطالب و حمزه
و حسن و حسین و مهدی علیهم السلام و اگر گویند که مراد آنست که ایشان بهترند از جماعتی از اهل بهشت که در آنوقت
در سن کهولت بوده اند با آنکه بسیار بعید است نفعی بایشان نمی‌بخشد زیرا که دلالت میکند بر تفضیل ایشان بر
جمعی که در آنوقت در سن شباب یا طفولیت بوده اند مانند حضرت امیر و حسنین علیهم السلام و مثل این است
الحدیث که در برابر انا مدینة العلم و علی بابها وضع کرده اند و الحاق کرده اند که و عمر سقفها غافل از آنکه
شهر سقف ندارد و ایضا حدیث طول دادن سجود برای آن بزرگواران دلالت بر نهایت قرب و منزلت
آن بزرگوار میکند نزد پروردگار که آنحضرت ترک آداب و سنن جماعت که در آن تخفیف مطلوب است نماید از برای
آنکه خواهش او بعمل آید و مبادا خاطر مبارکش برنجد و اگر هر یک از اینها برای اثبات امامت کافی نباشد شک نیست
که از مجموع اینها معلوم میشود مرتبه از فضیلت که مخصوص ایشان بوده و اهل عصر ایشان با ایشان در آن شریک نبوده اند پس احق
و اولی خواهند بود بامامت زیرا که ترجیح مرجوح و تفضیل مفضول عقلا قبیح است طریق سیم عصمت است و بیانش
آنست که براهین عقلیه و نقلیه وجوب عصمت امام را اثبات کردیم و هیچ فرقه سوای اثنا عشریه قایل بوجوب عصمت
امام و عصمت ائمه خود دعوی نمیکنند پس همه آن مذاهب باطل و مذهب اثنا عشریه حق است طریق چهارم معجزات
و از هر یک از ائمه صلوات الله علیهم معجزات بحد احصا صادر شده و در میان شیعه ایشان متواتر گردیده و بسیاری
عامه نیز متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه و ملاجامی در شواهد النبوه
و دیگران از علمای عامه در کتب خود ایراد نموده اند و آنها را کرامات نام کرده اند حتی بردست نواب و سفرای حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه معجزات عظیم صادر شده که تا آن سفارت و نیابت ایشان نامیده نشد طریق پنجم
اجماع است و بیانش آنست که همه امت متفقند در آنکه مذهب حق بیرون نیست از مذاهبی که در میان امت است و ما آن
مذاهب دیگر را باطل کردیم بدلیل عدم نص و عدم عصمت و عدم معجزه و عدم افضلیت باتفاق زیرا که اکثر این طوایف

قایل باین امور مذکوره و در همه ائمه خود که خود دعوای امامت ایشان میکنند نیست و طوایفی که قایل باین امور نیستند
مثل زیدیه و واقفیه در اصل امامت با اثنی عشریه شریکند پس اصل امامت ایشان باجماع همه ثابت است و دعوای وقف
و غیبت وجهات که مخصوص ایشانست بنصوص متواتره ثابته در وجوب عدد اثنی عشر و در خصوص ایشان
و بثبوت موت ایشان باطل است و فرق دیگر از برای اثبات امامت ایشان هست که کسی که اندک انصافی داشته
باشد و خود را از تعصب خالی کند و طالب حق باشد و در آنها تامل کند البته هدایت می یابد اول علومی
که از ایشان در میان جمیع فرق عالم منتشر گردیده و علومی که هر یک از ایشان بهر علما بیک علم از آنها تمسک زنند جمیع آنها در
در ائمه علیهم السلم جمع شده است چنانچه سابقا مذکور شد که جمیع علما همه رعیت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
بوده اند و همه از آنحضرت اخذ کرده اند و خود را منسوب باو میکردانند در جمیع علوم از اصول دین و احکام شریعت
و تفسیر قرآن و علم عربیت و طب و حکم و وصایا و آداب و علم اخلاق و معاشرت و سیاست و نجوم و غیر
آنها و همه از آنحضرت نقل کرده اند و کلام آنحضرت را بلیغ دانسته اند و راه اعتراض بر آنها نگشوده اند با آن عداوتی که
اکثر فرق از برای اغراض باطله باو داشتند و همچنین جمیع این علوم را از ائمه ذریت او اخذ کرده اند و کسی از اهل علم
در فضل و جلالت و علو درجه ایشان شک نکرده است و در زمان حضرت امام زین العابدین علیه السلم چون ملاعین
بنی امیه مستولی شده بودند و کفر عالم را گرفته بود و تقیه شدید بود و مردم راه بآنحضرت نمی یافتند ذکر سایر علوم کم از آنحضرت
منقول گردیده ادعیه که از آنحضرت منقول شده مانند صحیفه کامله که بکتب سماویه شبیه است و معلوم است که
بالهام الهی بر زبان معجز بیان او جاری گردیده و باین سبب آنرا انجیل اهل بیت و زبور آل محمد ملقب ساخته اند
و سایر ادعیه که این شکسته چندین برابر صحیفه از ادعیه آنحضرت جمع کرده ام و حقا که اگر آنها نمی بود مردم
طریق مناجات با قاضی الحاجات را نمی دانستند و آداب حسنه و کلمات جلیله و اطوار پسندیده آنحضرت
که کتب خاصه و عامه بآنها زینت یافته برای ارباب حال و اصحاب زهد و ریاضت و کمال سر مشقی است
که بآنها اکتفا میتوانند نمود و چون در زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که اواخر زمان
بنی امیه و اوایل دولت بنی عباس بود از آن دو بزرگوار آنقدر از مسایل حرام و حلال و علم تفسیر و کلام و قصص
انبیا و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر آنها از غرایب علوم منتشر گردیده که عالم را فرو گرفت و محدثان شیعه در
اطراف عالم منتشر گردیدند و پیوسته در مناظرات و مباحثات بر علمای جمیع فرق غالب بودند و چهار هزار
کس از علمای مشهور از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند و اکثر ایشان صاحب تصانیف بودند و چهارصد

اصل در میان شیعه بهم رسیده که اصحاب باقر و صادق و کاظم صلوات الله علیهم روایت کرده بودند و ایشان را در هیچ
حکم رجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه محتاج بایشان نبودند و ابو حنیفه و سایر علما و قضاة ایشان هرگاه در مسئله عاجز
و حیران می شدند رجوع به محمد بن مسلم و امثال او از اصحاب آنحضرت می نمودند و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب آنحضرت
بود و در طاق المحامل دکانی داشت آنقدر علمای ایشان را در مناظرات و مباحثات عاجز میکرد که آن ملاعین
او را شیطان الطاق میگفتند و شیعیان او را مؤمن الطاق می نامیدند و هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم
و زراره و امثال ایشان در فنون علوم و خصوص ایشان در علم کلام چندان ماهر گردیده بودند که در مجالس خلفا و امرا با علمای
مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر همه غالب بودند و حضرت امام موسی علیه السلم نیز در نشر علوم بانمرتبه بود تا آنکه
هرون ملعون او را حبس کرد و حضرت امام رضا علیه السلم در مدت قلیلی که در خراسان بود آنقدر علوم و آثار از آنحضرت
منتشر شد که کتب بسیار مفرده در این باب جمع کرده اند و مامون علمای جمیع ملل را جمع کرد که با آنحضرت مناظره کنند شاید
عجز آنحضرت ظاهر شود و بر همه غالب آمد و همه اقرار بامامت آنحضرت کردند و بدین حق درآمدند و حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه
بعد در سن نه سالگی امام شد و در سال اول امامتش بحج رفت و اکثر شیعیان از اطراف بحج آمدند که بخدمت
آنحضرت برسند و اکثر ایشان از فضلای مشهور بودند و سه روز در ایام منی سی هزار مسئله کلامی و غیر آنها پرسیدند جواب
فرمود که همه حیران شدند و در مجلس مامون با یحیی بن اکثم و سایر علمای مشهور ایشان مناظره کرد و همه ملزم شدند و اقرار
بفضل و امامت آنحضرت نمودند و حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلم بسبب محبوس بودن ایشان در سر من رای
اگرچه مردم کم بخدمت ایشان میتوانستند رسید و احادیث از ایشان کمتر روایت شده است اما هر سال عرایض
بسیار از شیعیان بایشان میرسید و جواب آنها را مینوشتند و مسایلی که بر خلق مشتبه می شد بر ایشان عرض میکردند
و قول ایشان را بر اقوال سایر فقهای خود ترجیح میدادند و کسی دعوی نمیتواند کرد که ایشان این علوم را از علمای مخالفین
یا راویان ایشان اخذ کرده اند زیرا که هرگز کسی احدی از ایشان را ندیده بود که نزد احدی از علما تردد کرده باشند و این علوم
ایشان میان علوم دیگران و مخصوص ایشانست و همه عالم محتاج بایشان بودند در علم و ایشان محتاج باحدی نبودند
پس معلوم میشود که این علم لدنی است که از جانب خدا و رسول بایشان رسیده و حق تعالی ایشان را مخصوص بآن گردانیده است
که مفزع و پناه امت باشند و این را معجزه ایشان گردانیده چنانچه معجزه جد ایشان حضرت رسالت پناه این بود که علوم
اولین و آخرین در قصص انبیا و مرسلین بدون آنکه در کتب خوانده باشد یا از احدی شنود آورد دویم آنکه جمیع امت اجماع
کرده اند بر جلالت و عدالت ایشان و هیچکس قدرت نکرده که قدحی در احدی از ایشان بکند یا فسقی و عیبی بایشان

نسبت دهد با آن سعی که دشمنان ایشان از خلفا و امرا و حاسدان در حط مرتبه ایشان میکردند و هر که اظهار عداوت
ایشان میکرد مقرب خود میگردانیدند و کسی را که کمال ولایت و محبت ایشان نسبت باو میبردند دور میکردند
و محروم میگردانیدند بلکه در مقام قتل و استیصال او بر می آمدند زیرا که میدیدند که اکثر خلق اعتقاد بامامت که بالا مرتبه
نبوت است نسبت بایشان دارند و شیعیان ایشان در اطراف بلاد منتشر گردیده اند و دعوای صدور معجزات
و عصمت از معاصی و زلات از برای ایشان میکنند حتی اکثر عالمیان باعتبار غرایب احوال و محاسن صفات و اخبار از
مغیبات و سایر معجزات که از ایشان میدیدند بعضی اعتقاد به مهدویت و بعضی اعتقاد خدائی در حق ایشان کردند و با این آب
باوجود اعدا و حسادت و غلو نتوانستند که افترا در حق ایشان بکنند یا نسبت معصیتی یا خطائی بایشان بدهند با آنکه منهم که
عادت چنین جاری شده است که کسی که اندک منزلتی و رتبه در میان مردم بهم رساند در علم یا در صلاح از زبان دشمنان
سالم نمانده و البته عیبی چند از برای او اثبات میکنند و امری چند در حق او افترا میکنند که قدر او را پست کنند و او را
از مرتبه خود بیندازند پس این از جمله معجزات ایشان است که حق تعالی دست و زبان دشمنان را بسته است و رتبه
ایشان را در میان دوست و دشمن بمرتبه ظاهر گردانیده است که کسی با ایشان تهمتی و افترا آنقدر ایشان نداد **سیم** آنکه
جمیع فرق اسلام خواه آنها که ایشانرا امام میدانند و خواه آنها که امام نمیدانند همه اتفاق نموده اند بر فضیلت و عدالت
و طهارت و علو قدر ایشان مگر قلیلی از خوارج و اشباه ایشان که از فرق اسلام خارجند و همه قول ایشانرا حجت میدانند
و روایات از ایشان نقل میکنند و در کتب خود ایشانرا بنهایت تعظیم و تکریم نقل میکنند و در آن نیز شکی نیست که جمعی
کثیر از فضلای اصحاب حضرت باقر و صادق و سایر ائمه صلوات الله علیهم بوده اند از اهل عراق و حجاز و خراسان و
و غیر ذلک مانند زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و هشامان و حمران و بکیر و مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و معویة بن
عمار و جماعت بسیار که احصای ایشان نتوان نمود و در کتب رجال و فهرستهای علمای شیعه مسطور اند و ایشان رؤسای شیعه
بوده اند و در فقه و حدیث و کلام کتبها تألیف و تصنیف کرده و مسائل را جمع نموده اند و هر یک از ایشان اتباع
و شاگردان بسیار داشته اند و پیوسته بخدمت ائمه علیهم السلام می آمده اند و احادیث می شنیده اند و بعراق و سایر
بلاد میگشته اند و در کتب خود ثبت مینموده اند و از ایشان روایت میکرده اند و معجزات از ایشان منتشر میگردانیده اند
و اختصاص ایشان بائمه علیهم السلام معلوم است چنانچه اختصاص ابو یوسف و سایر شاگردان ابو حنیفه باو و اختصاص
شاگردان شافعی باو بر همه کس معلوم است و شک نیست که ائمه علیهم السلام بر اقوال و احوال ایشان مطلع بوده اند
پس خالی از دو شق نیست یا این جماعت در آنچه نسبت بآنحضرت میدهند از مذاهب شوراست میگویند

و مخفی

و مخفی یا دروغ میگویند و مبطل اند اگر صادقند در آنچه نسبت بائمه خود میدهند از دعوای رتبه ایشان و صدور
معجزات از ایشان و فسق و کفر مخالفان ایشان پس همه این مراتب حق و ثابت است و اگر دروغ میگویند
چرا ائمه ایشان با علم باحوال و اقوال ایشان تبری از ایشان نفرموده اند و کذب و بطلان ایشانرا ظاهر نکردند
چنانچه تبری از مذاهب باطله ابو الخطاب و مغیرة بن سعید و سایر غلات و اهل ضلال نموده اند و اکثر دانسته اغماض
کردند و تصویب اقوال و افعال و مذاهب باطله ایشان نمودند پس و العیاذ بالله خود نیز از اهل ضلال خواهند بود
که راضی بآنها بودند و زکوات و اخماس ایشانرا قبول مینمودند و هیچ مسلمانی این امر را بایشان نسبت نمیدهد و ایشانرا
چنین نمیدانند **چهارم** آنکه حق تعالی دوست و دشمن را همه مجبور و مجبول بر تعظیم و تجلیل ایشان ساخته اند حتی
خلفای جور و امرای ایشان که نهایت عداوت با ایشان داشتند تعظیم و توقیر ایشان مینمودند و انکار
جلالت و فضل ایشان نمینمودند چنانچه خلفای ثلثه که غصب حق امیر المؤمنین علیه السلام نموده بودند در ایام امارت
خود ظاهرا در اعزاز و اکرام آنحضرت و حسنین علیهم السلام نهایت مبالغه مینمودند و همچنین آنها که نکث بیعت آنحضرت
کردند با آنکه در مقام معانده و جدال در آمدند باز انکار فضیلت آنحضرت نمیکردند و همچنین معاویه با آنکه بنای همه کارش بر خلاف
و عناد بود انکار فضیلت و مناقب آنحضرت نمی نمود و بغیر شرکت در قتل عثمان فسقی بآنحضرت نسبت نمیداد و همچنین
فاسق بود که حضرت امام را برای او باغی بدارد و اقرار کند بخلافت آنحضرت و بیعت کند و مکرر مناقب و فضایل
آنحضرت را در حضور او مذکور میساخت و انکار نمیکرد و یزید پلید با آن قبایح اعمال باز انکار فضل حضرت
سید الشهدا علیه السلام نمیکرد و حضرت امام زین العابدین علیه السلام را تعظیم مینمود و در وقایع حره مسلم بن عقبه لعین را
سفارش کرد که حرمت آنحضرت و اهل بیت او را مرعی دارد و بنی مروان نیز آنحضرت را نهایت اکرام و اعظام
مینمودند و همچنین سایر خلفای بنی امیه و بنی العباس هر یک ائمه را که در زمان ایشان بودند زیاده از همه کس بظاهر
رعایت میکردند حتی متوکل با آن عداوت و عناد و خبث حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه را نهایت
تعظیم مینمود با آنکه ائمه محبوس و زیر دست ایشان بودند و نهایت عداوت با ایشان داشتند حق تعالی چنین
تسخیر قلوب ایشان کرده بود که در هنگام ملاقات نهایت تعظیم و تجلیل مینمودند و قدرت بر تحقیر و اهانت ایشان
نداشتند مؤید این است آنچه حق تعالی تسخیر کرده است دلهای طوایف مختلفه خلق را بر زیارت قبور مقدسه و
تعظیم مشاهد مشرفه ایشان حتی اکثر از بلاد بعیده با اخطار شدیده متوجه زیارت ایشان میشوند و حوایج عظیمه
نزد ضرایح مطهره ایشان طلب مینمایند و امید اجابت میدارند و برآورده میشود و در شدائد خطیره پناه

بروضات مقدسه ایشان میروند و امان میطلبند و مخالفان این اعمال را نزد قبور خلفا و ائمه که اعتقاد دارند
بعمل می‌آورند و پناه باین ضریح می‌آورند و این خلفای بنی امیه و بنی عباس با آنکه اکثر عالم از ایشان بود و اکثر پادشاهان
مشرق و مغرب مطیع ایشان اضعاف شیعیان ائمه بودند قبور ایشان مندرس و متروک شده و اکثر ایشان
معلوم نیست که در کجا مدفون شده‌اند و نادری که معلوم است کسی رغبت بزیارت ایشان نمیکند و بعضی از سادات که نسبت
ایشان بحضرت رسول ص در مرتبه ایشان با نزدیک اند و ظاهرا از علم و زهد و ورع و عبادت بسیار داشته‌اند و در
حیات و موت ایشان عشری از اعشار تعظیم ایشان و قبور ایشان از برای آنها نکرده‌اند و اگر قبور بعضی از ایشان را
فی الجمله تعظیمی و رعایتی کنند باعتبار انتساب ایشان است مثل حضرت معصومه و عبد العظیم پس این از جمله معجزات
ایشان است که حق تعالی مسخر نموده اصناف عباد را بر تعظیم ایشان در حال حیات و بعد از وفات با آنکه
دواعی و جهات دنیویه با ایشان نبوده و مردم از خلفای جور بسبب اعزاز و اکرام ایشان متضرر میشدند
و باز ترک تعظیم و اکرام ایشان نمینمودند و خلفای جور سعیهای بسیار کردند که مردم ترک زیارت ایشان بکنند خصوصا
حضرت امام حسین صلوات الله علیه را که متوکل خواست که جای قبر شریف آنحضرت و سایر شهدا را شخم کنند که موضع
قبر مقدس منطمس شود نتوانست و گاوها که شخم بسته بودند چون بحایر رسیدند داخل نمیشدند و گاوها بسیار را
کشتند و داخل نشدند پس جمعی را فرستادند که به بیل و کلنگ اثر قبر را خراب کنند جمعی از نزدیک قبر طاهر
شدند که نمی‌شناختند ایشان را و مانع شدند سرکرده ایشان گفت که ایشان را تیرباران کنید هر که تیری
انداخت برگشت و صاحبش را کشت پس فرمود که آب بر آن صحراها کنند چون آب بحایر رسید از چهار
طرف بلند شد و داخل حایر نشد و بعضی گفته‌اند که بسبب این حایر یافت پس جمعی را مقرر کرد که سر راهها را
نگاه دارند و هر کس که بزیارت رود او را بکشند و خانه‌اش را غارت کنند باز مردم ترک زیارت آنحضرت نکردند
و با این مخاوف بزیارت میرفتند و این معجزانیست که حق تعالی خواسته که قدر ایشان را عظیم گرداند و رفعت
درجه ایشان را ظاهر سازد و قطع نظر از معجزات که در مشاهد مطهره ایشان ظاهر میگردد در اکثر سنوات خصوصا نزد
ضریح منور سید الشهدا علیه السلام از کور روشن شدن و از بلاهای مزمن شفا یافتن که مخالف و موالف همه اقرار بآنها
دارند و فقیر در کتاب بحار الانوار و حیات القلوب و جلاء العیون بعضی از آنها را ذکر کرده‌ام و بطرق معتبره
بسیار منقول است که قتاده بصری که از مفسرین مشهور عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود که تویی
فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت فرمود وای بر تو ای قتاده حق تعالی خلقی آفریده است که ایشان را حجتهای خود گردانیده است

بر خلق

۱۳۶

بر خلق خود پس ایشان میخهای زمینند و خازنان علم الهی اند برگزیده است ایشان را پیش از آنکه خلایق را بیافریند بنوری
چند بودند از جانب راست عرش او پس قتاده مدتی ساکت ماند که یارای سخن گفتن نداشت پس گفت بخدا سوگند
که در پیش فقها و خلفا و پادشاهان و ابن عباس نشسته‌ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشد چنانکه نزد تو مضطرب
شده است حضرت فرمود میدانی در کجا نشسته‌ای در پیش خانه‌ها نشسته‌ای که حق تعالی در شان ایشان فرموده است
که فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه تا آخر آیه یعنی مشکوة نور الهی که خدا نور خود را با آن مثل
زده در خانه‌ها چند افروخته شده که حق تعالی رخصت داده و مقدر فرموده که پیوسته رفیع و بلند آوازه باشند و مذکور
شود در آنها نام خدا تسبیح و تنزیه کنند خدا را در آن خانه‌ها بامداد و پسین مردانی چند که غافل نمیگرداند ایشان را
تجارتی و نه فروختنی از یاد خدا و از برپا داشتن نماز و دادن زکوة پس حضرت فرمود که تو الحال نزد آن خانه‌ها
نشسته و ماییم آن خانه‌ها آباده قتاده گفت راست گفتی والله خدا مرا فدای تو کند بخدا سوگند که آنها خانه سنگ
و گل نیست بلکه خانه‌های نبوت و امامت و علم و حکمت است و ایضا در روایت معتبره دیگر وارد شده است
که در سالی که هشام بن عبد الملک بحج رفته بود در مسجد الحرام دید که مردم نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام هجوم
آورده‌اند و از امور دین خود سؤال میکنند عکرمه شاگرد ابن عباس از هشام پرسید که کیست اینکه نور علم از جبین او
ساطع است میروم که او را خجل کنم چون نزدیک حضرت آمد ایستاد و لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد و
گفت یابن رسول الله من در مجالس بسیار نزد ابن عباس و دیگران نشسته‌ام و اینحالت مرا عارض نشده حضرت همان
جواب را فرمود پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت آن است که حق تعالی محبت ایشان را در دلهای
می‌افکند که طوعا و کرها در حیات و ممات تعظیم ایشان مینمایند و در حوایج دین و دنیا پناه بایشان میبرند ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

فصل بیستم

در بیان اثبات وجود امام دوازدهم و
غیبت آنحضرت صلوات الله علیه بدانکه احادیث خروج مهدی علیه السلام را عامه بطرق متواتره روایت کرده‌اند چنانکه
در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که نزدیک است که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد پس
چلیپای نصاری را بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را بر طرف کند از ایشان بغیر اسلام چیزی قبول نکند و چندان
مال را فراوان کند که زکوة مال را دهند و کسی قبول نکند پس گفت که رسول خدا ص فرمود که چگونه خواهید بود در وقتیکه
نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی علیه السلام و از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است

که رسول خدا صلعم فرمود که پیوسته طایفه از امت من مقاتله بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس
فرود خواهد آمد عیسی پسر مریم پس امیر ایشان خواهد گفت بیا تا ما با تو نماز کنیم او خواهد گفت نه شما بعضی بر بعضی امیرید برای
اینکه خدا این امت را گرامی داشته است و از مسند ابی داود و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که اگر از دنیا نمانده باشد مگر یک روز که البته حق تعالی آن روز را طولانی میگرداند تا آنکه برانگیزد در آن روز
از امت من از اهل بیت مرا که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از جور و ظلم شده باشد
و بروایت دیگر فرمود منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من که نامش موافق نام من باشد و از
ابو هریره روایت کرده اند که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز که خدا طول دهد آن روز را تا پادشاه شود مردی از اهل
بیت من که موافق باشد نام او با نام من و از سنن ابی داود روایت کرده است از علی علیه السلام که حضرت رسول صلعم گفت که
اگر از دهر روزگار باقی نماند مگر یک روز که البته برانگیزاند خدا مردی را از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدالت
چنانچه پر شده باشد از جور و ایضا از سنن ابی داود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که
مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است و از ابو داود و ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری که حضرت
رسول صلعم فرمود که مهدی از فرزندان من کشاده پیشانی و کشیده بینی باشد و زمین را مملو کند از قسط و عدالت چنانچه
مملو شده باشد از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت کرده اند که ابو سعید گفت که ما میترسیم
که بعد از پیغمبر بدعتی بهم رسد پس سؤال کردیم از آنحضرت حضرت فرمود که در امت من مهدی خواهد بود و بیرون
خواهد آمد پنج سال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی نزد او خواهد آمد و خواهد گفت ای مهدی عطا
کن مرا فقیرم پس در دامنش بریزد که دامنش پر شود و از سنن ابی داود از ابو اسحق روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام روزی نظر کرد به پسر خود حسین علیه السلام پس گفت این پسر من سید و مهتر قوم است چنانچه حضرت
رسول صلعم او را سید نام کرد و از صلب او مردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است با او در خلقت و شبیه
نیست با او در خلق و زمین را پر از عدالت خواهد کرد و حافظ ابو نعیم که از محدثان مشهور علمای است چهل حدیث از
صحاح ایشان روایت کرده است که مشتملند بر صفات و احوال و اسم و لقب آنحضرت و از جمله آنها از علی بن هلال
از پدرش روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت رسول صلعم در حالتی که آنحضرت از دنیا مفارقت میکرد و حضرت
فاطمه علیها السلام نزد سر آنحضرت نشسته بود و میگریست چون صدای گریه آنحضرت بلند شد حضرت رسول صلعم سر بجانب او
برداشت و گفت ای حبیبه من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده است فاطمه گفت که میترسم که بعد از تو امت تو

۱۲

۱۳۷

مرا ضایع گذارند و رعایت حرمت من نکنند حضرت فرمود ای حبیبه من مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر زمین مطلع
شد پس اختیار کرد از آن پدر ترا پس او را مبعوث گردانید برسالت خود پس بار دیگر مطلع گردید بر زمین و برگزید
شوهر ترا و وحی کرد بسوی من که ترا با او نکاح کنم ای فاطمه حق تعالی عطا کرده است هفت خصلت را که با احدی پیش از ما
نداده است و با احدی بعد از ما نخواهد داد منم خاتم پیغمبران و گرامی ترین ایشان بر خدا و محبوب ترین خلق بسوی حق تعالی و من
پدر توام و وصی من بهترین اوصیاست و محبوب ترین ایشان است بسوی خدا و او شوهر تست و شهید ما بهترین
شهیدان است و محبوب ترین ایشان است بسوی خدا و آن حمزه عم پدر شوهر تست و از ماست کسی که خدا او را دو بال داده
که پرواز میکند در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد و او پسر عم پدر تو برادر شوهر تست و از ماست دو سبط این امت
و ایشان دو پسر تو اند حسن و حسین علیهما السلام و ایشان بهترین جوانان بهشتند و پدر ایشان بحق خدائی که مرا بحق فرستاده است
بهتر است از ایشان ای فاطمه بحق خدائی که مرا بحق به پیغمبری فرستاده است که از حسن و حسین علیهما السلام بهم خواهد رسید
مهدی این امت و ظاهر شود در وقتی که دنیا پر از هرج و مرج شود و فتنها ظاهر شود و راهها بسته گردد و غارت
آورند مردم بعضی بر بعضی نه پیری رحم کند بر کودک و نه کودک تعظیم کند پیر را پس خدا برانگیزد در آن وقت از فرزندان این دو شخص
کسی را که فتح کند قلعه های ضلالت را و دلهائی را که غافل از حق باشد و قیام نماید بدین خدا در آخر الزمان چنانکه
من قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت چنانکه پر از جور شده باشد ای فاطمه اندوهناک مباش و گریه مکن که خدای
عز و جل رحیم تر و مهربانتر است بر تو از من بسبب منزلتی که نزد من داری و محبتی که از تو در دل منست و خدا ترا
تزویج کرده است بکسی که حسبش از همه بزرگتر است و منصبش از همه گرامی تر است و رحیم ترین مردم است بر رعیت
و عادل ترین مردم است در قسمت بالسویه و بیناترین مردم است باحکام الهی و من از خدا سؤال کردم که تو اول کسی
باشی از اهل بیت من که بمن ملحق شوند و علی علیه السلام فرمود که فاطمه علیها السلام نماند بعد از حضرت رسول صلعم مگر هفتاد و پنج روز که بعد
خود ملحق گردید مؤلف گوید که رسول خدا صلعم حضرت مهدی صلوات الله علیه را از حسن و حسین علیهما السلام هر دو نسبت داده اند
برای آنکه از جهة مادر از نسل حضرت امام حسن علیه السلام است زیرا که مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام دختر حضرت امام حسن علیه السلام
بود و چند حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل امام حسین علیه السلام است و دار قطنی که از محدثین مشهور عامه است
همین حدیث طولانی را از ابو سعید خدری روایت کرده است و در آخرش گفته است که حضرت فرمود که از ماست
مهدی این امت که عیسی علیه السلام در عقب او نماز خواهد کرد پس دست زد بر دوش حسین علیه السلام و فرمود که از این بهم خواهد
رسید مهدی این امت و ایضا ابو نعیم از حذیفه و ابو امامه باهلی روایت کرده است که حضرت مهدی علیه السلام روی او مانند

ستاره در حرکت و بر جانب راست روی مبارکش خال سیاهی است و بروایت عبدالرحمن بن عوف
دندانهایش گشاده است و بروایت عبدالله بن عمر بر سرش ابری سایه خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد
کرد که این مهدی است و خلیفه خداست پس او را متابعت کنید و بروایت جابر بن عبدالله و ابوسعید عیسی علیه‌السلام
پشت سر مهدی نماز خواهد کرد و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علمای عامه است کتابی نوشته است
در باب ظهور مهدی علیه‌السلام و صفات و علامات او مشتمل است بر بیست و پنج باب و اکثر آنست که من هم آنها را از
غیر طرق شیعه روایت کرده‌ام و کتاب شرح السنة حسین بن مسعود بغوی که از کتب مشهورهٔ معتبرهٔ عامه است
نسخهٔ قدیمی از آن نزد فقیر هست که در آن اجازات علمای ایشان بر آن نوشته است و در آن پنج حدیث
در اوصاف مهدی علیه‌السلام از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود فرا در مصابیح که الحال میان
عامه متداول است پنج حدیث در خروج مهدی علیه‌السلام روایت کرده است و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبرهٔ
خاصه صد و پنجاه و شش حدیث در این باب نقل شده است و در کتب معتبرهٔ شیعه زیاده از هزار حدیث روایت
شده است در ولادت حضرت مهدی علیه‌السلام و غیبت او و آنکه او امام دوازدهم است و نسل امام حسن عسکری است
و اکثر آن احادیث مقرون باعجاز است زیرا که خبر داده‌اند بترتیب ائمه علیهم‌السلام تا امام دوازدهم و خفای ولادت
آنحضرت و آنکه آنحضرت را دو غیبت خواهد بود ثانی درازتر از اول و آنکه آنحضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر خصوصیات
جمیع اینها واقع شده است و کتبی که مشتمل بر این اخبار است معلوم است که سالها پیش از ظهور این امور تصنیف
شده است پس این اخبار قطع نظر از تواتر از چندین جهت دیگر افادهٔ علم می‌نمایند و ایضا ولادت آنحضرت و اطلاع
جمع کثیر بر آن ولادت با سعادت و دیدن جماعت بسیار آنحضرت را از ثقات اصحاب از روز ولادت شریف
تا غیبت کبری و بعد از آن نیز معلوم و در کتب معتبرهٔ خاصه و عامه مذکور است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله
و صاحب فصول مهمه و مطالب السؤل و شواهد النبوة و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب خود ولادت آنحضرت را
با اکثر خصوصیاتی که شیعه روایت کرده‌اند پس چنانچه ولادت آبای اطهار آنحضرت معلوم شد ولادت آن
حضرت نیز معلوم است و استبعادی که مخالفان می‌کنند از طول غیبت و خفای ولادت و طول عمر شریف
آنحضرت فایده نمی‌کند و اموری که ببراهین قاطعه ثابت شده باشد بمحض استبعاد نفی آنها نمی‌توان
نمود چنانچه کفار قریش انکار می‌نمودند بمحض استبعاد که استخوانهای پوسیده و خاک شده چگونه زنده
می‌تواند شد با آنکه امثال آن در امم سابقه بسیار واقع شده و در احادیث خاصه و عامه وارد شده است

که آنچه

۱۲۸

که آنچه در امم سابقه واقع شده مثل آن در این امت واقع می‌شود از جمله حضرت ابراهیم علیه‌السلام چون نمرود را
خبر داده بودند که شخصی در این زمان بهم خواهد رسید که دین و ملک شما را برهم زند و نمرود امر کرده
بود که مردان و زنان را از یکدیگر جدا کنند و پدر حضرت ابراهیم ع در پنهان با مادر او مقاربت کرد و حضرت
مخفی در غاری متولد شد و مدتی پنهان بود و حضرت موسی ع نیز چون منجمان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل
کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد فرعون امر کرد در کشتن پسران بنی اسرائیل و حمل و ولادت
حضرت موسی ع مخفی واقع شد چنانچه مشهور است و بعد از آنکه از فرعون گریخت سالها در حوالی مصر بود و
فرعون با آن سلطنت و استیلا بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام نزدیک
بود و یوسف ع پادشاه بود و یعقوب ع پیغمبر و چون حق تعالی میخواست ثواب او را اعظم کند سالها بر وجود
فرزند خود و احوال او مطلع نشد پس چه استبعاد دارد که چون خلفای جور شنیده بودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و ائمه صلوات الله علیهم خبر داده بودند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدالت خواهد کرد و خلفای
جور و سلاطین ظلم را برطرف خواهد کرد و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور او را می‌کشند و ایشان سعی در اطفای آن
نور می‌کردند و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما را در سر من رای محبوس گردانیده بودند و پیوسته
از حمل و ولادت آنحضرت خبر میگرفتند و در مقام تضییع آن گوهر یگانه بودند حق تعالی اظهار قدرت کاملهٔ خود نمود
و حمل مادر آنحضرت را مستور گردانید و ولادت با سعادت او را از ظلمه و خلفای جور مخفی گردانیده او را بحفظ و حمایت
خود از شر ظالمان دور کرده باشد چنانچه ولادت آن بزرگوار را مستور ساخته بود و بر شیعیان و موالیان و محبان
با آثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویدا نموده باشد تا حجت بر عالمیان تمام شود و جمعی کثیر که اسامی ایشان
معروف است بر ولادت با سعادت آنحضرت مطلع شدند مانند حکیمه خاتون و قابله که در سر من رای بود و زنان
بود و بعد از ولادت تا وفات امام حسن عسکری علیهما السلام جماعت بسیار بخدمت آنحضرت رسیدند و معجزات که در وقت
ولادت آنحضرت و در نرجس خاتون مادر آنحضرت ظاهر شد زیاده از حد احصاست و در کتاب بحار الانوار وعدم
و جلاء العیون و رسایل دیگر ایراد نموده‌ام و اشهر در تاریخ ولادت شریف آنحضرت آن است که در سال دویست
و پنجاه و پنج از هجرت واقع شده و جمعی دویست و پنجاه و شش گفته‌اند و بعضی دویست و پنجاه و هشت نیز گفته‌اند
و بنابر مشهور میان خاصه و عامه وفات امام حسن عسکری ع در سال دویست و شصت بوده پس سن شریف آنحضرت
در وقت امامت بنابر قول اول تقریبا پنج سال بوده و بنابر قول دویم چهار سال و بنابر قول سیم دو سال و مع ذلک

آن معجزات و غرایب حالات از آنحضرت بظهور می آمد و آنحضرت را دو غیبت بود یکی صغری و دیگری کبری و در غیبت صغری آنحضرت جمعی از سفرا و نواب داشت که مردم عرایض بایشان میدادند و مسایل بایشان میپرسیدند و جواب بخط شریف آنحضرت بیرون می آمد و اخماس و نذورات که میبردند بایشان میگرفتند و بخدمت حضرت عرض میکردند و حضرت میفرمود که بسادات و فقرای شیعیان برسانند و جمع کثیری در سال موظف بودند و بر دست و زبان سفری معجزات عظیم ظاهر میشد که مردم بیقین میدانستند که ایشان از جانب آنحضرت منصوبند چنانچه مقدار مال را میگفتند و نام کسی که مال را فرستاده بود میبردند و آنچه بر ایشان در راه گذشته بود خبر میدادند و از موت و بیماری و سایر احوال آینده ایشان خبر میدادند و همان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور می آمد و در این غیبت صغری جماعت بسیار از خبر سفرا بخدمت آنحضرت رسیدند و مدت آن غیبت نزدیک به شصت و چهار سال بود و سفرا بسیار بودند اما سفرای معروف که همه شیعیان ایشان را می شناختند و بایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید اسدی بود که امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما نص بر عدالت و امانت او فرموده بودند و بشیعیان گفته بودند که آنچه او میگوید حق است و از جانب ما میگوید و بعد از آنکه او برحمت خدا رفت ابو جعفر محمد بن عثمان قایم مقام او گردید بنص حضرت امام حسن عسکری هم و بنص پدرش از جانب حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و حضرت صاحب علیه السلام بعد از وفات عثمان به محمد بن عثمان نامه نوشت که انا لله و انا الیه راجعون تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی شده ایم بقضای او پدر تو با سعادت زندگانی کرد و مرد حمید و پسندیده پس خدا رحمت کند او را و ملحق گرداند او را با اولیا و موالی او زیرا که پیوسته اهتمام کننده در امر ایشان و سعی کننده در آنچه موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی ائمه هدی علیهم السلام حق تعالی روی او را منور گرداند و لغزشهای او را بیامرزد و حق تعالی ثواب ترا عظیم گرداند و صبر ترا نیکو گرداند در مصیبت او بما و تو هر دو رسیده است و مفارقت او ترا و ما را بوحشت افکنده است پس خدا او را شاد گرداند در بازگشت او بآخرت و از جمله کمال و سعادت او آنست که حق تعالی او را فرزندی مثل تو روزی کرده است که جانشین او باشد بعد از او و قایم مقام او باشد بامر او و ترحم کند بر او و میگویم الحمد لله نفوس راضی اند بمکان تو و بآنچه خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده است خدا ترا یاری کند و تقویت کند و اعانت نماید و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین تو باشد و چندین توقیع رفیع از ناحیه مقدسه مشتمل بر سفارت او برای شیعیان بیرون آمد و اجماع شیعه بر نیابت و عدالت او منعقد شد و پیوسته در امور باو رجوع میکردند و معجزات از او ظاهر میشد و کتب بسیار در فقه تصنیف کرده مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهما

و از پدر خود شنیده بود و ابن بابویه رحمه الله روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که حضرت صاحب الامر علیه السلام هر سال در موسم حج در گروه حاضر میشود و مردم را می بیند و میشناسد و مردم او را می بینند و نمیشناسند و از او پرسیدند که تو صاحب این امر را دیده گفت بلی و آخر زودی نزدیک دیدم که پرده های کعبه را چسبیده بود در مستجار و میگفت خداوندا انتقام بکش از دشمنان خود و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران رحمهم الله علیهم روایت کرده اند از علی بن احمد دلال قمی که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم دیدم که تخته در پیش خود گذاشته و نقاشرا نشانیده که آیات قرآن بر آن نقش میکند و اسماء ائمه علیهم السلام را بر حواشی آن نقش مینماید گفتم ای سید من این تخته چیست گفت این برای قبر خود میسازم که بر روی آن مرا دفن کنند یا بر پشت من در قبر بگذارند که مرا بر آن تکیه دهند و قبر خود را کنده ام و هر روز داخل قبر خود میشوم و یکجزو قرآن در آنجا میخوانم و بیرون می آیم و چون فلان روز و فلان ماه و فلان سال بشود من از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخته در آن قبر مدفون خواهم شد و چون از خدمت او بیرون آمدم آن روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در همان روز از آن ماه و سال که گفته بود برحمت خدا رفت و در همان قبر مدفون شد و این خبر را ام کلثوم دختر او و دیگران نیز باهمین نحو روایت کرده اند و روایت کرده اند که او در سال سیصد و پنج برحمت ایزدی واصل شد و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب علیه السلام امر کرد که ابو القاسم حسین بن روح را قایم مقام خود کند و جعفر بن احمد بن متیل نهایت اختصاص به محمد بن عثمان داشت و اکثر کارهای حضرت را باو میفرمود و اکثر مردم را گمان آن بود که او را نایب خود خواهد کرد جعفر گفت که در وقت احتضار محمد بن عثمان بر بالین او نشسته بودم و با او سخن میگفتم و سوال میکردم و حسین بن روح نزد پاهای او نشسته بود پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین را وصی خود کنم و او را نایب گردانم پس من برخاستم و دست حسین بن روح را گرفتم و او را بجای خود نشاندم و خود رفتم نزدیک پاهای او نشستم و بعد از آن جعفر در خدمت حسین بود و بخدمات او قیام مینمود و جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت کرده اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و بهمه گفت که اگر مرا مرگ دریابد امر نیابت و سفارت با ابو القاسم حسین بن روح نوبختی است و از جانب صاحب الامر مامور شده ام که او را نایب کنم بعد از من در جمیع امور خود باو رجوع کنید پس جمیع شیعه باو رجوع میکردند و زیاده از بیست و یک سال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود و بنحوی تقیه میکرد که سنیان اکثر او را از خود میدانستند و نهایت محبت باو داشتند تا آنکه در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش برحمت ایزدی واصل شد و بهشت را منزل نمود و بامر حضرت صاحب الامر علیه السلام شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قایم مقام خود گردانید و سفارت و نیابت باو منتقل شد و سه سال

از نیابت با او بود و در نیمه ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه او نیز برحمت خدا واصل شد و این سال تناثر نجوم بود که
اکثر علما و محدثین شیعه در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتداء غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهرا منقطع
گردید و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و رئیس محدثین علی بن بابویه رضی الله عنهما در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند
و احمد بن ابراهیم گفته است که با مشایخ شیعه رفتیم بخدمت علی بن محمد سمری چون حاضر شدیم او ابتدا گفت که
خدا رحمت کند علی بن الحسین بن بابویه قمی را که در این ساعت برحمت الهی واصل شد پس مشایخ آن روز را نوشتند
بعد از آن بهفده روز یا هجده روز خبر رسید که علی بن الحسین در همان روز و در همان ساعت برحمت خدا رفته بود و حسین
پسر علی بابویه همین خبر را بهمین نحو روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از حسن بن
احمد مکتب که گفت ما در بغداد بودیم در سالی که سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم
پس فرمانی از حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آورد که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری
خدا عظیم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای
خود را و کسی را وصی و قائم مقام خود مگردان بعد از وفات خود که غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظاهر نخواهیم شد
از برای احدی مگر بعد از اذن حق تعالی و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار بطول انجامد و
دلها سنگین شود و زمین مملو شود از ستم و جور و بعد از این جمعی از شیعیان دعوای مشاهده خواهند کرد هر که دعوی
کند که مرا دیده است پیش از خروج سفیانی و صدای آسمانی او دروغگو و افترا کننده است و لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم حسن گفت نسخه این فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم چون روز ششم شد بخدمت
او رفتیم و او را در حال احتضار یافتیم کسی با او گفت که وصی تو بعد از تو که خواهد بود گفت خدا را در او امری و حکمی است
که آن بعمل خواهد آمد یعنی غیبت کبری این را گفت و بعالم بقا ارتحال نمود مولف گوید جماعت بسیار از ثقات روایت
کرده اند که در غیبت کبری آنحضرت را دیده اند و در آن وقت نشناخته اند و بعد از مفارقت شناخته اند پس ممکن است
که در این حدیث مراد آن باشد که اگر دعوی کنند که در آن وقت که دیده اند شناخته اند دروغ میگویند و اگر یا دعوی
مشاهده دعوای نیابت و سفارت کنند دروغ میگویند و اما معجزاتی که بر دست و زبان سفرا جاری شده زیاده از
آن است که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و شیخ ابن بابویه ره گفته است که خبر داده است مرا ابو علی بغدادی
که من در بخارا بودم ابن جاوشیر ده شمش طلا بمن داد که در بغداد بحسین بن روح بدهم در راه یک شمش گم شد من یک
شمش بوزن آن خریدم و با آنها ضم کردم و بنزد حسین بردم چون آنها را گشودم از میان آنها اشاره کرد بآن شمشی که خریده
بودم

بودم و گفت بردار این شمشی را که بعوض گم شده خریده زیرا که گم شده بما رسیده است و دست دراز کرد و شمش
گم شده را بمن نمود و شناختم و ابو علی گفت من زنی را در بغداد دیدم که خبر رسید وکیل حضرت صاحب که کیست
یکی از شیعیان او را بحسین بن روح نشان داد و آن زن آمد نزد حسین و گفت بگو من چه چیز آورده ام تا
تسلیم کنم حسین گفت آنچه آورده بینداز در میان دجله تا بگویم چه چیز آورده پس آن زن رفت و آنچه آورده بود
در دجله انداخت و برگشت نزد حسین چون داخل شد حسین بخادم خود گفت حقه را بیاور چون خادم حقه را آورد
حسین گفت این حقه ایست که آورده بودی و در دجله انداختی و در این حقه یک جفت دست رنج طلاست و جفت
بزرگی که در آن دانه منصوبست و دو حلقه کوچک که دانه دارد و دو انگشتر که یک نگینش عقیق است و دیگری فیروزه
پس حقه را گشود و آنچه گفته بود در آن حقه بود چون زن آنها را مشاهده کرد بیهوش شد و جمع دیگر از سفرا بودند
غیر این چهار نفر که بعضی از شیعیان بایشان رجوع میکردند مانند حکیمه خاتون که سابق مذکور شد و محمد بن جعفر
اسدی و حاجز وشا و محمد بن ابراهیم بن مهزیار و قاسم بن العلا که مدتها نابینا شده بود و هفت روز پیش
از وفاتش باعجاز حضرت صاحب الامر علیه السلام بینا شد و حضرت خبر وفات او را بآن نوشت و کفن از برای او
فرستاد و در آذربایجان جمع دیگر بودند که بعضی خود نامه را بخدمت آنحضرت میرسیدند و بعضی بتوسط سفرای اربعه
نایب بودند و کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی رحمة الله علیهم روایت کرده اند از زهری که گفت حضرت صاحب علیه السلام را
بسیار طلب میکردم و مال خطیر صرف کردم و باین سعادت فایز نگردیدم تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمروی که از
نواب آنحضرت بود رفتم و مدتی خدمت او کردم تا آنکه روزی التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا
کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز بیا چون نزد او رفتم دیدم که آدمی آید و جوان خوشرو و خوشبوئی
با او همراه است بهیأت تجار و متاعی در آستین خود دارد پس عمروی اشاره کرد بسوی آن جوان که او است آنکه میخواهی
من بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سوال کردم و جواب فرمود پس بدر خانه رسید که معروف بود و اعتنا بآن
نداشتم خواست که داخل آن خانه شود عمروی گفت اگر سوالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون رفتم که سوال کنم گوش
نداد و داخل خانه شد و فرمود که ملعونست ملعونست کسی که نماز صبح را تأخیر کند تا آنکه ستاره در آسمان
بسیار شود و ملعونست کسیکه نماز شام را تأخیر کند تا ستاره در آسمان برطرف شود یعنی از برای
طلب فضیلت تأخیر کند و قطب راوندی و کلینی و دیگران روایت کرده اند از مردی از اهل مداین که گفت با
رفیقی بحج رفتم و در موقف عرفات نشسته بودیم و جوانی نزدیک ما نشسته بود و ازاری و ردائی پوشیده بود که

فحث کردیم آنها را صد و پنجاه دینار یا زیاد و نقل زردی در پا داشت و اثر سفر از او ظاهر نبود پس سائلی از ما سوال
کرد او را رد کردیم نزدیک آنجوان رفت و از او سوال کرد جوان از زمین چیزی برداشت و باو داد سایل
او را دعای بسیاری کرد جوان برخواست و از ما غایب شد ما نزد سایل رفتیم و از او پرسیدیم که آنجوان چه چیز بتو
داد که اینقدر او را دعا کردی بما نمود سنگ ریزه طلا بود که مانند ریگ دندانها داشت چون وزن کردیم بیست
مثقال بود برفیق خود گفتیم که امام ما و مولای ما نزد ما بود و ما غافل بودیم زیرا که باعجاز او سنگ ریزه طلا شد پس رفتیم و
در جمیع عرفات گردیدیم و او را نیافتیم پرسیدیم از جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه و مدینه که این مرد کی بود گفتند
جوانیست علوی که هرسال پیاده بحج می آید و قطب راوندی در خرایج از حسن مسرتی روایت کرده است که گفت
روزی در مجلس حسن بن حمدان ناصر الدوله بودم در آنجا سخن ناحیه حضرت صاحب علیه السلام و غیبت آنحضرت
مذکور شد و من استهزا میکردم باین سخنان در این حال عموی من حسین داخل مجلس شد و من باز همان سخنان را میگفتم
گفت ای فرزند من نیز اعتقاد ترا داشتم در این باب تا آنکه حکومت قم را بمن دادند در وقتی که اهل قم بر خلیفه عاصی
شده بودند و هر حاکمی که میرفت او را میکشتند و اطاعت نمیکردند پس لشکری بمن دادند و بسوی قم فرستادند چون بناحیه
طزر رسیدم بشکار رفتم شکاری از پیش من بدر رفت و از پی او رفتم و بسیار دور رفتم تا به نهری رسیدم و در میان نهر
روان شدم و هرچند میرفتم وسعت نهر بیشتر میشد در اینحال سواری پیدا شد بر اسب اشهبی سوار و عمامه خز سبزی
بر سر داشت و بغیر چشمهایش دیگر برآن عمامه پوشیده و موزه سرخی در پا داشت بمن گفت ای حسین و مرا امیر نگفت و
بکنیت نیز یاد نکرد بلکه از روی تحقیر نام مرا برد گفتم چه میخواهی گفت چرا عیب ناحیه میکنی و بسیار دشنام میدهی ناحیه ما را و چرا
خمس مالت را باصحاب و نواب ما نمیدهی و من مرد صاحب وقار و شجاعی بودم که از چیزی نمیترسیدم از سخن او بلرزیدم
و ترسیدم و گفتم میکنم ای سید آنچه فرمودی گفت هرگاه برسی بآن موضعی که متوجه آن گردیده و بآسانی و بدون مشقت و
قتال و جدال داخل شهر شوی و کسب کنی آنچه کسب کنی خمس آنرا بمستحقش برسان گفتم شنیدم و اطاعت میکنم پس گفت
برو با رشد و صلاح و عنان اسب خود را گردانید و روانه شد و از نظر من غایب شد ندانستم بکجا رفت و از
جانب راست و چپ او را بسیار طلب کردم و نیافتم ترس و رعب من زیاده شد و برگشتم بسوی عسکر خود و این
حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و گمان داشتم که با ایشان محاربه خواهم
کرد اهل قم بسوی من بیرون آمدند و گفتند هرکه مخالف ما بود در مذهب و بسوی ما می آمد با او محاربه میکردیم و چون تو
از ما هستی بسوی ما آمده میان ما و تو مخالفتی نیست داخل شهر شو و تدبیر شهر بهر نحو که میخواهی بکن مدتی در قم ماندم و اموال بسیار

زیاد از یک

زیاد از آنچه توقع داشتم جمع کردم پس امرای خلیفه بر من و کثرت اموال من حسد بردند و مذمت من نزد خلیفه کردند تا
آنکه مرا عزل کرد و برگشتم بسوی بغداد و اول بخانه خلیفه رفتم و باو سلام کردم و بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من
می آمدند در اینحال محمد بن عثمان عمروی آمد و از همه مردم گذشت و بر روی مسند من نشست و بر پشتی من تکیه داد و من
از این حرکت او بسیار بخشم آمدم و پیوسته مردم می آمدند و میرفتند و او نشسته بود و حرکت نمیکرد و ساعت بساعت
خشم من بر او زیاده میشد چون مجلس منقضی شد نزدیک من آمد و گفت میان من و تو سری هست بشنو تا بگویم گفتم
بگو گفت صاحب اسب اشهب و نهر میگوید که ما وفا بوعده خود کردیم پس آن قصه بیادم آمد و لرزیدم و گفتم می شنوم
و اطاعت میکنم و بجان منت میدارم پس برخواستم و دستش را گرفتم و باندرون بردم و در خزینهای خود را
گشودم و خمس همه را تسلیم کردم و بعضی از اموال را که من فراموش کرده بودم او بیاد من آورد و خمسش را گرفت
و بعد از آن من در امر حضرت صاحب شک نکردم پس حسن ناصر الدوله گفت من نیز تا این قصه را از عم خود شنیدم
شک از دل من زایل شد و یقین کردم امر آنحضرت را و شیخ طوسی رحمه الله و دیگران روایت کرده اند که علی بن بابویه ره
عریضه بخدمت حضرت صاحب الامر نوشت و بحسین بن روح داد و سوال کرده بود در آن عریضه که حضرت دعا کند
که از برای او فرزندی خدا باو عطا کند حضرت در جواب نوشت که دعا کردیم از برای تو حق تعالی در این زودی
دو فرزند ذکور نیکوکار روزی خواهد کرد پس در آن زودی از کنیزی خدا او را دو فرزند یکی محمد و دیگری حسین باو عطا
فرمود و از محمد تصانیف بسیار ماند که از جمله آنها کتاب من لا یحضره الفقیه است و از حسین نسل بسیار و از او محدثان
و فضلا بهم رسیدند و محمد فخر میکرد که من بدعای حضرت قائم علیه السلام بهم رسیده ام و استادان او او را تحسین و مدح میکردند
و میگفتند سزاوار است کسی که بدعای حضرت صاحب الامر علیه السلام بهم رسیده باشد چنین باشد و شیخ صدوق محمد بن
بابویه ره بسند صحیح از احمد بن اسحق روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و میخواستم
از آنحضرت سوال کنم که امام بعد از او کی خواهد بود حضرت پیش از آنکه سوال کنم فرمود که ای احمد خدای عز و جل از روزی که آدم را
خلق کرده است تا حال زمین را خالی از حجت نگردانیده و تا روز قیامت خالی نخواهد گذاشت از کسی که حجت خدا باشد
بر خلق و برکت او رفع کند بلاها را از اهل زمین و بسبب او باران از آسمان فرو فرستد و برکتهای زمین را برآورد پس گفتم
یا ابن رسول الله پس که خواهد بود امام و خلیفه بعد از تو حضرت برخواست و داخل خانه شد و بیرون آمد و کودکی بر دوشش بود
مانند ماه شب چهارده و سه ساله بود گفت ای احمد این است امام بعد از من و اگر نه این بود که تو گرامی هستی نزد
خدا و حجتهای او این را بتو نمینمودم این فرزند نام و کنیتش موافق نام و کنیت حضرت رسول است و زمین را پر از

عدالت خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد ای احمد مثل او در این امت مثل خضر و مثل ذو القرنین است بخدا
قسم که غایب خواهد شد غایب شدنی که نجات نیابد در غیبت او از هلاک شدن و گمراه گردیدن مگر کسی که
خدا او را ثابت بدارد بر قول بامامت او و توفیق دهد خدا او را که دعا کند برای تعجیل فرج گفتم آیا معجزه و علامتی ظاهر
بنما تا شود که خاطر من مطمئن گردد پس آن کودک بسخن آمد و بلغت عرب با فصیح گفت منم بقیة خدا در زمین و انتقام
کشنده از دشمنان او و بعد از دیدن دیگر نشان مطلب ای احمد گفت که شاد و خوشحال از خدمت آنحضرت بیرون آمدم
و روز دیگر بخدمت حضرت رفتم و گفتم یا ابن رسول الله عظیم شد سرور من بآنچه انعام کردی بر من بیان کن که سنت خضر
و ذو القرنین که در آن حجت خواهد بود چیست حضرت فرمود که آن سنت طول غیبت است ای احمد گفتم یا ابن رسول الله
غیبت او بطول خواهد انجامید فرمود بلی بپروردگار من آنقدر بطول خواهد انجامید که برگردند از دین اکثر آنها که
قائل بامامت او باشند و باقی نماند بر دین حق مگر کسی که حق تعالی عهد ولایت ما را در روز میثاق از او گرفته باشد و در
دل او بقلم صنع ایمان را نوشته باشد و او را مؤید بروح ایمان گردانیده باشد ای احمد این از امور غریبه خداست
و رازیست از رازهای پنهان او و غیبی است از غیبهای او پس بگیر آنچه بتو عطا کردم و پنهان دار و از جمله شکر
کنندگان باش تا در قیامت در علیین رفیق ما باشی و ایضا از یعقوب بن منقوس روایت کرده است که گفت روزی
بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رفتم بر روی تختگاهی نشسته بودند و از جانب راست آن حجره بود که پرده بر
درگاه آن آویخته بود گفتم ای سید من کیست صاحب امر امامت بعد از تو فرمود پرده را بردار چون برداشتم کودکی
بیرون آمد که قامتش پنج شبر بود تقریبا با هیأت هشت ساله یا ده ساله با جبین گشاده و روی سفید و دیدهای
درخشان و دستهای قوی و زانوهای پیچیده و بر خد راست او نیش خالی بود و کاکلی بر سر داشت آمد در ران پدر
بزرگوار خود نشست حضرت فرمود این است امام شما پس آن کودک برخاست حضرت فرمود ای فرزند گرامی برو
تا وقت معلوم که برای ظهور تو مقرر شده است پس با و نظر میکردم تا داخل حجره شد پس حضرت فرمود که ای یعقوب نظر
کن که کیست در حجره است داخل شدم و گردیدم هیچکس را در حجره ندیدم و ایضا بسند صحیح از محمد بن معاویه و محمد بن یعقوب
ایوب و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده است که همه گفتند که حضرت امام حسن علیه السلام پسر خود حضرت صاحب علیه السلام را
بما نمود و ما در منزل آنحضرت بودیم و چهل نفر بودیم و گفت اینست امام شما بعد از من و خلیفه من بر شما اطاعت او کنید
و پراکنده مشوید بعد از من که هلاک خواهید شد در دین خود و بعد از این روز او را نخواهید دید پس از خدمت آنحضرت
بیرون آمدیم و بعد از اندک روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا مفارقت نمود و ایضا روایت کرده است از محمد بن

صالح

صالح قنبری که چون جعفر کذاب منازعه کرد در باب میراث برادر خود امام حسن علیه السلام حضرت صاحب علیه السلام از کنار
خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی جعفر متحیر و ساکت شد پس حضرت غایب گردید بعد از آن جعفر
تفحص بسیار کرد و اثری از حضرت نیافت تا آنکه جده مادر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برحمت خدا واصل شد و وصیت
کرده بود که او را در آنجا دفن کنند چون خواستند دفن کنند جعفر آمد و مانع شد و گفت خانه منست در اینجا دفن
۱۲۲ نکنید حضرت ظاهر شد و فرمود ای جعفر این خانه تو نیست و غایب شد و دیگر او را ندیدند و شیخ طوسی علیه الرحمه
از اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده است که ولادت حضرت صاحب علیه السلام در سامره واقع شد در سال دویست و
پنجاه و شش و کنیت او ابوالقاسم بود و وصیت کرد حضرت رسول صلعم که اسم او اسم منست و کنیت او کنیت
منست و لقب او مهدی است و اوست حجت و منتظر و صاحب الزمان علیه السلام اسمعیل گفت من رفتم بخدمت حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام در مرضی که در آن مرض بعالم بقا و قدس ارتحال نمود و من در آنجا نشستم در آن حال عقید خادم خود را
گفت آب مصطکی از برای من بجوشان پس مادر حضرت صاحب علیه السلام قدح را آورد و بدست آنحضرت داد چون خواست
بیاشامد دست مبارکش لرزید و قدح بدندانهای مبارکش خورد پس قدح را از دست گذاشت و عقید را گفت داخل
این خانه شو و کودکی که در سجده است نزد من بیاور عقید گفت چون داخل خانه شدم دیدم کودکی در سجده است و
انگشت سبابه بسوی آسمان بلند کرده است چون سلام کردم نماز را سبک کرد و سلام گفت و از نماز فارغ شد
گفتم سید من شما را امر میکند که بنزد او بیایید پس مادر حضرت آمد و دستش را گرفت و بسوی حضرت آورد و چون
داخل شد بر پدر خود سلام کرد و آن طفل بزرگوار رنگش درخشان و موهایش پیچیده بود و دندانهایش گشاده بود
چون حضرت برا و افتاد گریست و گفت ای سید اهل بیت خود آب را بمن بده که من بسوی پروردگار خود میروم آن قدح
آب مصطکی را برداشت و لبهای خود را بدعای حرکت داد و آب را به پدر بزرگوار خود داد چون آب را بیاشامید
فرمود که مرا از برای نماز مهیا گردانید پس دستمالی در دامن حضرت انداختند و حضرت صاحب علیه السلام آنحضرت را
وضو داد و یکمرتبه سر و پاهای آنحضرت را مسح کرد پس بحضرت صاحب علیه السلام گفت ای فرزند گرامی تویی صاحب الزمان
و تویی مهدی و تویی حجت خدا در زمین و تو فرزند منی و وصی منی و از من متولد شده و تویی محمد پسر حسن و تویی
فرزند حضرت رسول صلعم و تویی خاتم امامان طاهر و پاکیزه رسول خدا بشارت داده است بتو و نام و کنیت ترا
بیان کرد این عهدیست از پدر و پدران من که بمن رسیده است و در آن ساعت آنحضرت بریاض جنت ارتحال
نمود و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده است که چون آبای ما حضرت صاحب علیه السلام متولد شد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

پدرم را طلبید و فرمود که ده هزار رطل که قریب هزار من باشد نان و ده هزار رطل گوشت تصدق کند بر بنی هاشم
و غیر ایشان و گوسفند بسیار برای عقیقه بکشد و نسیم و ماریه کنیزان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده اند
که چون حضرت قائم علیه السلام متولد شد بدو زانو نشست و انگشت شهادت را بسوی آسمان بلند کرده عطسه
کرد و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس گفت که گمان کردند ظالمان که حجت خدا برطرف
خواهد شد اگر مرا رخصت سخن گفتن بدهد خدا شک نخواهد ماند و ایضا نسیم روایت کرده است که یک شب
بعد از ولادت آنحضرت بخدمت او رفتم و عطسه کردم فرمود که یرحمک الله من بسیار خوشحال شدم پس فرمود که
بشارت دهم ترا در عطسه گفتم بلی فرمود که امانست از مرگ تا سه روز و ابو علی خیزرانی از جاریه عسکری علیه السلام
روایت کرده است که چون حضرت قائم علیه السلام متولد شد نوری دیدم که از آنحضرت ساطع شد و اطراف آسمانها را
روشن کرد و مرغان سفید دیدم که از آسمان بزیر می آمدند و بالهای خود را بر سر و رو و سایر بدن مبارک آنحضرت
میمالیدند و پرواز میکردند بسوی آسمان چون اینها را بحضرت عسکری علیه السلام عرض کردیم حضرت خندید و فرمود
که اینها ملائکه آسمانند فرود آمده اند که تبرک بجویند بحضرت صاحب علیه السلام و اینها یاوران او خواهند بود در وقتی که
خروج کند و دو شیخ بزرگوار محمد بن بابویه و شیخ طوسی رحمهما الله از علما در کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از
بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی علیه السلام و امام حسن عسکری
علیهما السلام و همسایه ایشان بود در شهر سر من رای گفت روزی کافور خادم حضرت امام علی نقی علیه السلام نزد من آمد و مرا طلب
نمود چون بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه
در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من ترا اختیار میکنم
و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت بگیری بر ولایت ما و ترا بر رازی پنهان مطلع میگردانم
و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامه پاکیزه نوشتند بخط فرنگ و لغت فرنگ و مهر شریف خود را بر آن زدند و
کیسه زری بیرون آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود و فرمودند که بگیر این نامه و زر را و متوجه
بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسد جمعی از کنیزان را در آن
کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران
جمع خواهند شد پس از دور نظر کن به برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد و در تمام روز تا هنگامی که از برای
مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمودند و جامه

حریر

۱۴۳

حریر کنده پوشیده است و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او
و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر میشود پس بدانکه بزبان رومی میگوید وای که پرده عفتم دریده شد
پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی میدهم بقیمت این کنیز و عفت او مرا در خریدن راغب تر کرد
پس آن کنیز بلغت عربی بآن شخص خواهد گفت که اگر بزی سلیمان بن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را
بیابی که من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و بقیمت من مده پس آن برده فروش گوید که من برای تو چه چاره
کنم که بهیچ مشتری راضی نمی شوی و آخر الامر از فروختن تو چاره نیست پس آن کنیز گوید که تعجیل مکن و البته باید مشتری
بهم رسد که دل من باو میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در این وقت تو برو نزد صاحب کنیز
و بگو که نامه با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگ و خط فرنگ و در آن
نامه کرم و بزرگی و سخاوت خود را وصف کرده است این نامه را بآن کنیزک بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی
شود من وکیلم از جانب آن بزرگوار که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشر بن سلیمان گفت که آنچه آنحضرت
خبر داده بود همه واقع شد و آنچه فرموده بود همه را بعمل آوردم پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمرو بن
یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب
قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی علیه السلام بمن داده بود پس زر را دادم و
کنیزک را گرفتم و کنیز خندان و شاد شد و با من آمد بحجره که در بغداد گرفته بودم و تا بحجره رسید نامه امام علیه السلام را
بیرون آورد و میبوسید و بر دیده می چسبانید و بر رو میگذاشت و بر بدن میمالید پس من از روی تعجب گفتم که میبوسی
نامه را که صاحبش را نمیشناسی گفت که ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان اوصیای پیغمبران گوش خود را بمن
بسپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر
پادشاه رومم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی علیه السلام است ترا خبر دهم بامری عجیب
بدانکه جدم قیصر خواست که مرا عقد برادر زاده خود در آورد و در هنگامیکه من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود
از نسل حواریان عیسی علیه السلام از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر از صاحبان قدر و منزلت و هفتصد کس از
امرای عسکر و سرداران لشکر و بزرگان سپاه و سرکردهای قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود که حاضر ساختند که در
ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع گردانیده بود و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند و بتها و چلیپاهای خود را
بر بلندی قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند

تمثالها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از
تخت در افتاد و بیهوش شد پس در آنحال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان
بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت میکند بر اینکه
دین مسیحی بزودی زایل گردد پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت علما و کشیشان که این تخت را باز
دیگر برپا کنید و چلیپاها را بر جای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را باو
تزویج کنم تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر کند پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بالای تخت
بردند و شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اولی روی نمود و نحوست این برادر مثل نحوست آن برادر بود و سر
این کار را ندانستند که این از سعادت سروریست نه از نحوست آن دو برادر پس مردم متفرق شدند و جدم
غمناک بحرمسرا بازگشت و پردهای حجاب در آویخت پس چون شب شد و بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت
مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان بلندی مینمود
و در همان موضع نصب کردند که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله با وصی و داماد خویش
علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند پس حضرت
مسیح علیه السلام بقدم ادب از روی تعظیم و اجلال باستقبال حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله شتافت و دست در گردن مبارک
آنحضرت در آورد پس حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که یا روح الله آمده ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند
سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری علیه السلم فرزند آن کسی
که تو نامه اش را باو دادی پس حضرت عیسی علیه السلام نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت شرف دو جهان بتو روی آورده است
پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شمعون گفت که کردم پس همگی بر آن منبر بر آمدند و حضرت رسول صلعم
خطبه انشا فرمود با حضرت مسیح علیه السلام مرا بآنحضرت امام حسن عسکری علیه السلم عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت صلعم با حواریان
گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این
گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه ام مشتعل
میشد و سرمایه صبر و قرار مرا بباد فنا میداد تا بحدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد
و بدن میکاهید و آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر
کرد و از دوای درد من از آن سؤال نمود هیچ سود نبخشید پس چون از علاج درد من مایوس گردید روزی بمن گفت ای نور

چشم

۱۴۴

چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوی دنیا هست که بجای تو بعمل آورم گفتم ای جد در همه فرجها بر روی خود بسته می بینم اگر شکنجه
و آزار را از اسیران مسلمانان که در زندان تو اند رفع نمائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی
امید دارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیتی بخشند پس چون چنین کردند اندک صحتی از خود ظاهر کردم و اندک طعامی
تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانانرا عزیز و گرامی داشت پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم
که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام بدیدن من آمده و حضرت مریم علیها السلام با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت
آنحضرت‌اند پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تست امام حسن عسکری علیه السلم پس من بدامنش
در آویختم و گریستم و شکایت کردم که امام حسن علیه السلام بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید پس آنحضرت فرمود که فرزند
من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه بخدا شرک می آوری و بر مذهب ترسایانی اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری میجوید
بسوی خدا از دین تو و اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح علیه السلام از تو راضی و خوشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
بدیدن تو بیاید پس بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس چون باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم
حضرت سیدة النساء علیها السلام مرا بسینه خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی
تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات گرامی آنحضرت میبردم چون شب آینده
در آمد و بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی
چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر آمدن من بنزد تو نبود مگر برای آنکه مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی
هر شب بنزد تو خواهم بود تا آنزمان که حق تعالی ما و ترا بظاهر بیکدیگر برساند و این هجران را بوصال مبدل گرداند پس از
آنشب تا بحال یکشب نگذشته است که درد هجران مرا بشربت وصال دوا نفرماید بشیر بن سلیمان گفت که چگونه
در میان اسیران افتادی گفت خبر داد مرا حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در شبی از شبها که فلان روز جدت لشکری بجنگ
مسلمانان خواهد فرستاد و پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز بهیئتی که
ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلیعه مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند
و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال بغیر از تو کسی ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که در غنیمت من
بحصه او افتادم از نام من سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام کنیزانست بشر گفت که این عجبست که تو از اهل
فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی گفت بسبب آن از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بر یاد گرفتن
آداب حسنه بدارد زنی مترجمی را که زبان عربی و فرنگی هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد و لغت

عربی بمن می آموخت تا اکنون زبانم باین لغت جاری شد بشر گوید که چون او را بسر من رای بردم و بخدمت حضرت امام
علی نقی علیه السلام رسانیدم حضرت بکنیزک خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی بتو نمود عزت دین اسلام و مذلت دین
نصاری و بزرگواری محمد و اهل بیت او علیهم السلام را گفت چگونه وصف کنم از برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که
تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو اینکه ده هزار اشرفی دهم
بتو یا ترا بشارت دهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت بشرف را میخواهم و مال را نمیخواهم حضرت فرمود بشارت باد
ترا بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد
گفت که این فرزند از که بهم خواهد آمد فرمود که از آنکسی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ترا برای او خواستگاری
کرد از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد که در آوردند گفت بعقد فرزند تو حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
حضرت فرمود که آیا او را می شناسی گفت که مگر از شبی که بدست بهترین زنان عالم مسلمان شده ام شبی نگذشته است
که بدیدن من نیاید پس حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود که بگو خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن
چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیز است که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش
کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانه خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز
که او زن امام حسن عسکری و مادر حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهما است و مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن
یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالیشان بسندهای معتبر
روایت کرده اند از حکیمه خاتون رضی الله عنها که روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بخانه من تشریف آوردند و نگاه
تندی بنرجس خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما بفرستم فرمود که ای عمه
این نگاه از روی تعجب بود زیرا که در این زودی حق سبحانه و تعالی از او فرزندی بزرگوار بیرون آورد که عالم را
پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور و ظلم و ستم شده باشد گفتم که پس بفرستم او را بنزد شما فرمود که از پدر
بزرگوارم رخصت بطلب در این باب حکیمه گوید که جامه های خود را پوشیدم و بخانه برادرم امام علی نقی رفتم
و چون سلام کردم و نشستم خواستم که سخن بگویم حضرت فرمود از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را
بفرست برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت تو آمده ام که در این امر رخصت بگیرم فرمود
که ای بزرگوار صاحب برکت خدا میخواهد که ترا در چنین ثوابی شریک گرداند و بهرهٔ عظیمی از خیر و سعادت بتو
کرامت فرماید که ترا واسطهٔ چنین امری گرداند حکیمه گفت که بزودی بخانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت

و حیا را

و حیا را در خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره منظر بخانه خورشید انور یعنی والد مطهر
او بردم و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن
عسکری علیه السلام در امامت جانشین او گردید و من پیوسته بعادت زمان پدر بخدمت آن امام بشیر میرسیدم پس
روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من پای خود را دراز کن تا کفش از پایت بیرون کنم گفتم توئی خاتون
و صاحب من هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر دیده خود
مینهم چون حضرت امام علیه السلام این سخن را از من شنید گفت خدا ترا جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت آنحضرت
نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم بکنیز خود که بیاور جامه های مرا تا بروم حضرت فرمود که ای عمه امشب
نزد ما باش که در این شب متولد میشود فرزندی گرامی بر خدا که حق تعالی باو زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت
بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از که بهم میرسد ای سید من آن فرزند و من در نرجس هیچ اثر
حملی نمی یابم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری من برجستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچ گونه اثری
نیافتم پس برگشتم و عرض کردم فرمود که چون صبح میشود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی است
که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون شکم زنان حامله را می شکافت
برای طلب حضرت موسی علیه السلام و حال این فرزند نیز در این امر شبیه است بحال موسی علیه السلام و در روایت دیگر آنست که حضرت
فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمیباشد و در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمی آئیم بلکه از ران مادران فرود می آئیم
زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده است حکیمه گفت که بنزد نرجس رفتم
و این احوال را باو گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمینمایم پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم
و نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت از او خبر میگرفتم و او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده می شد
و در این شب بیش از شبهای دیگر بنماز تهجد برخواستم و نماز شب را ادا کردم و چون بنماز وتر رسیدم نرجس
از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب بجا آورد و چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود پس نزدیک
شد که در دلم شکی بهم رسد از وعده که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن علیه السلام از حجرهٔ خود صدا زدند که
شک مکن که وقتش رسیده است در این حال از نرجس اضطرابی مشاهده کردم پس او را در بر گرفتم و نام الهی را باو خواندم
حضرت آواز داد که سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را باو بخوان پس از او پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد آنکه مولایم
فرموده پس چون من شروع کردم بخواندن سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی میکرد در

خواندن سوره دو من سلام کرد من ترسیدم پس حضرت صدا زدند که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی خوردان
ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است در زمین پس چون کلام حضرت امام علیه السلام تمام
شد نرجس از دیده من غایب شد گویا پرده میان من و او حایل گردید پس دویدم بسوی حضرت امام حسن علیه السلام
فریاد کنان حضرت فرمود که برگرد ای عمه که او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده شده و در نرجس
نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم که رو بقبله بسجده افتاده بود بزانوها
و انگشتان سبابه را بسوی آسمان بلند کرده و میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله
و ان ابی امیر المؤمنین پس یک یک امامان را شمرد تا بخودش رسید پس فرمود که اللهم انجز لی وعدی
واتمم لی امری وثبت وطأتی واملأ الارض بی عدلا وقسطا یعنی خداوندا وعده نصرت
که بمن فرموده عطا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن و استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان و پر کن وفا کن
زمین را بسبب من از عدل و داد پس حضرت امام حسن علیه السلام مرا آواز داد که ای عمه فرزندم را در بر گیر و بسوی من بیاور
چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جاء الحق و
زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید بدرستی که باطل مضمحل شدنی است
و ثبات و بقا ندارد پس حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند را نزد پدر بزرگوار بردم و نظرش بر پدر افتاد سلام
کرد پس حضرت او را در بر گرفت و زبان مبارک بر دو دیده اش مالید و بر دهان و بر دو گوشش زبان گردانید
و بر کف دست او را نشانید و دست مطهر بر سر آن سرور مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت
صاحب علیه السلام استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی
الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما
منهم ما کانوا یحذرون و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره در شان آنحضرت و آبای بزرگوار او نازل شده است
و ترجمه ظاهر لفظش که میخواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را
پیشوایان و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنماییم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر
و عمر علیهما اللعنه و لشکرهای ایشان از آن امامان آنچه را حذر میکردند برگشتیم بترجمه حدیث پس حضرت صاحب الامر علیه السلام
صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و جمیع امامان علیهم الصلوة والسلام فرستاد تا بپدر بزرگوار خود پس
در آن حال مرغان بسیار نزدیک سر مبارک آنحضرت پیدا شدند و یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو

محافظت

محافظت نما و هر چهل روز یک مرتبه نزد ما بیاور مرغ آنحضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان
نیز از عقب او پرواز کردند حضرت امام حسن عسکری ع فرمود که سپردم ترا بآن کسی که مادر موسی ع سپرد موسی را
پس نرجس خاتون گریان شد حضرت فرمود که ساکت باش که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی
او را بسوی تو بر میگردانند مانند حضرت موسی که بسوی مادرش برگردانیدند چنانچه حق تعالی فرموده است که پس بر
گردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیده مادرش باو روشن گردد پس حکیمه پرسید که این چه مرغ بود
که صاحب ما را باو سپردی فرمود که این روح القدس است که موکل است بائمه علیهم السلام که ایشان را موفق میگرداند
از جانب خدا و از خطاها نگاه میدارد و ایشان را بعلم زینت میدهد حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت بخدمت
آنحضرت رفتم چون داخل شدم دیدم که طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت
تبسم فرمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند بر خلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند
و یک ماهه ایشان مانند یک ساله دیگران است و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت
پروردگار خود میکنند و در هنگام شیر خوردن خود ملائکه فرمان ایشان را میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس
حکیمه خاتون فرمود که هر چهل روز یک مرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان حضرت امام حسن عسکری ع تا آنکه چند روزی قبل
از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مردی کامل او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست
که مرا میفرمایی که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه منست بعد از من و عنقریب من از میان شما
میروم باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمایی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بعالم قدس
ارتحال نمود و اکنون من حضرت صاحب الامر ع را هر صبح و شام ملازمت مینمایم و از هر چه سوال نمایم مرا خبر میدهد
و گاه هست که میخواهم سوالی بکنم هنوز سوال نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبدالله مطهری روایت کرده است که
بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رفتم بخدمت حکیمه خاتون و سوال کردم از حجت و امام زمان و خبر دادم
او را از حیرتی که مردم را عارض شده است گفت بنشین چون نشستم گفت ای محمد خدا زمین را خالی نمیگذارد از حجتی
که یا ناطق است و علانیه دعوای امامت میکند و یا خاموش است و تقیه میکند و بعد از حضرت امام حسن و امام حسین
علیهما السلام امامت در دو برادر نباشد و این فضیلتی است که حق تعالی حسین علیه السلام را بسبب آن داده است
و خدا فرزندان امام حسین ع را زیادتی داده بر فرزندان امام حسن ع و ایشان را مخصوص گردانید بامامت چنانچه
فرزندان هارون را زیادتی داد بر فرزندان موسی ع و مخصوص گردانید ایشان را بپیغمبری و وصایت هر چند موسی ع

بهتر بود از هارون و حجت بود برادر و بر فرزندان هارون همیشه فضیلت دارند بر فرزندان موسی ع تا روز قیامت
و نیاوردات این امت را از حیرت و شک تا شک اهل بطلان و خالص کردند شیعیان مخلص را تا آنکه مردم را بر خدا
حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات حضرت عسکری علیه السلام البته خواهد بود گفتم ای خاتون
من آیا از امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی ماند تبسم کرد و گفت هرگاه فرزند نمانده باشد پس که حجت خدا خواهد
بود بعد از او من گفتم نبود که بعد از حسنین علیهما السلام امامت در دو برادر نخواهد بود گفتم ای سیدهٔ من مرا خبر ده که
ولادت آنحضرت و غیبت او چگونه بود پس حکیمه خاتون قصه ولادت را آنچه که در حدیث گذشته مذکور شد بیان
نمود و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حکیمه گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب علیه السلام
مشتاق لقای آنحضرت شدم و رفتم بخدمت حضرت امام حسن علیه السلم و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردم
او را بآنکسی که از ما و تو باو احق و اولی بود چون روز هفتم شود بیا نزد ما چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم بر سر گهواره
دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده و بر روی من میخندید و تبسم میفرمود پس حضرت آواز دادند
که فرزند مرا بیاور چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب
علیه السلام شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه علیهم السلام فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت
تلاوت فرمود پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق تعالی نازل ساخته بر پیغمبرانش فرستاده است
پس ابتدا کرد و صحف آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف
ابراهیم و توریت موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد مصطفی صلوات الله علیهم اجمعین همه را خواند پس قصههای پیغمبران را
یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک را فرستاد
که او را ببرند بسراپردههای عرش رحمانی بردند پس حق تعالی باو خطاب فرمود که مرحبا بتو ای بندهٔ من که ترا خلق کرده ام
برای یاری دین خود و اظهار شریعت خود و توئی هدایت یافته بندگان من قسم بذات مقدس خود میخورم که بطاعت
تو ثواب میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان را می آمرزم و بمخالفت
تو ایشان را عذاب میکنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی پدرش و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که
او در پناه و حفظ و حمایت منست و او را از شر دشمنان حراست و محافظت مینمایم تا هنگامیکه او را ظاهر گردانم
و حق را باو برپا دارم و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد و بسیاری از شیعیان در حال
حیات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و بعد از وفات آنحضرت آنحضرت را دیده اند و معجزات از آنحضرت مشاهده

نموده اند

نموده اند و از آنجمله شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی رحمه الله بسند معتبر روایت کرده است از ابوالادیان که گفت من خدمت حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام میکردم و نامههای آنحضرت را بشهرها میبردم پس روزی در بیماری که در آن مرض بعالم بقا ارتحال
فرمودند مرا طلبیدند و نامه چند نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای
شیون از خانهٔ من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل دهند ابوالادیان گفت که ای سید من هرگاه این واقع شود بعد
از تو امر امامت با کیست فرمود که هر که جواب نامههای مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من گفتم دیگر
علامتی بفرما گفت هر که بر من نماز کند او جانشین منست گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید که در همیان چه چیز است
او امام شماست و مهابت حضرت مانع شد مرا که بپرسم کدام همیان پس بیرون آمدم و نامهها را باهل مداین
رسانیدم و جوابها را گرفتم برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای شیون از منزل
منور آن امام مطهر بلند شده بود و چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بدر خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او
بر آمده اند و او را تعزیت بوفات برادر و تهنیت بامامت میگویند پس من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است
پس امامت نوع دیگر شده است این فاسق که اهلیت امامت ندارد زیرا که پیشتر او را میشناختم که شراب
میخورد و قمار میباخت و طنبور مینواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤال از من نکرد در اینحال
عقید خادم بیرون آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادرت را کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن جعفر برخاست و شیعیان
با او همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را کفن کرده اند و بر روی نعش
گذارده اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر خود نماز کند و چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده
دندان مانند پارهٔ ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود
از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت را در
پهلوی امام علی نقی علیه السلام دفن کرد و متوجه من شد و فرمود که ای بصری بده جواب نامهها را که با تست پس تسلیم کردم
و در خاطر خود گفتم که دو نشان از نشانها که حضرت امام حسن ع فرموده بود ظاهر شد و یک علامت دیگر مانده است
و بیرون آمدم پس حاجز وشا به جعفر گفت برای آنکه حجت بر او تمام کند که او امام نیست که که بود آن طفل جعفر
گفت و الله من هرگز او را ندیده بودم و نمیشناختم پس در اینحال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال
امام حسن علیه السلام چون دانستند که وفات یافت پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند بسوی
جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامهها و مالها چند است بگو که نامهها از چه جماعت است

و ما لها چه مقدار است تا تسلیم نمایم جعفر برخاست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در آن حال خادم بیرون
آمد از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام و گفت با شما نامهٔ فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست
که در آن هزار اشرفی هست و در آن میان ده اشرفی هست که طلا را دو کش کرده اند آن جماعت نامها و
مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است که این نامها و مالها را بگیری او امام زمان است و مراد
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام همین همیان بود پس جعفر کذاب رفت نزد معتمد که خلیفهٔ ناحق آن زمان بود و این
وقایع را نقل کرد و معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صقیل کنیز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را گرفتند
که آن طفل را بایشان بده او انکار کرد و از برای رفع مظنهٔ ایشان گفت که حملی دارم من از آنحضرت باین سبب
او را با ابن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند ناگاه عبید الله بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب
الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود درماندند و کنیز که از خانهٔ قاضی بخانهٔ خود باز گشت و شیخ طوسی علیه الرحمه
بروایت دیگر از رشیق روایت کرده است که معتمد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر کرد که هر یک
دو اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و یکی را جنیبت بکشیم و سبکبار بتعجیل برویم بسامره و خانهٔ امام حسن عسکری علیه السلام را
بایشان نشان داد و گفت چون بدر خانه میرسید غلام سیاهی بر آن در نشسته است پس داخل خانه شوید و هر که را در آنخانه بیابید
سرش را برای من بیاورید پس چون بخانهٔ حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت
و می بافت پرسیدیم که کی در این خانه هست گفت صاحبش و هیچ گونه التفات نشد بجانب ما و از ما پروا نکرد
پس چون داخل خانه شدیم خانهٔ بسیار پاکیزه دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم
که گویا الحال از دست کارگر بیرون آمده است و در خانه هیچ کس نبود و چون پرده را برداشتیم حجرهٔ بزرگی بنظر در آمد
که گویا دریای آبی در میان آن حجره ایستاده است و در منتهای حجره حصیری بر روی آب انداخته گسترده است و بر بالای
آن حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب هیأت و مشغول نماز است و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود
احمد بن عبید الله یار ما پا در میان حجره گذاشت که داخل شود در میان آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز
کردم و او را بیرون آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود حال او نیز بدان منوال
گذشت پس من متحیر ماندم و زبان بعذر خواهی گشودم و گفتم معذرت میطلبم از خدا و از تو ای مقرب درگاه خدا و الله که
ندانستم که نزد که می آیم و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه میکنم بسوی خدا از این کردار پس بهیچ وجه متوجه گفتار
من نشد و مشغول نماز بود ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار ما میکشید و بدربانان سفارش کرده

بود که هر وقت

بود که هر وقت بیاییم ما را بنزد او ببرند پس در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید
که پیش از من با دیگری ملاقات کردید و با کسی چیزی گفتید گفتیم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از
این واقعه بدیگری نقل کرده اید هر آینه همه را گردن بزنم و ما این حکایت را نتوانستیم نقل کرد مگر بعد از مردن او و محمد بن
یعقوب کلینی رحمه الله روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفهٔ عباسی که گفت من همراه بودم که سیما غلام
۱۴۸ خلیفه بسرمن رای آمد و در خانهٔ امام حسن عسکری علیه السلام را شکست بعد از فوت آنحضرت پس حضرت صاحب الامر علیه السلام
از خانه بیرون آمد و طبرزینی در دست مبارک داشت و بسیما گفت چه میکنی در خانهٔ من سیما بر خود بلرزید و گفت جعفر
کذاب میگفت که از پدرت فرزندی نمانده است اگر خانهٔ تو است ما بر میگردیم پس از خانه بیرون آمدیم علی بن قیس
راوی این حدیث گوید که یکی از خادمان خانهٔ حضرت بیرون آمد من از او پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرد که آیا راست
گفت که ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ خبر در عالم مخفی نمیماند و شیخ ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند
که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود سعد بن عبد الله را که از ثقات اصحاب است با خود برد
بخدمت آنحضرت که از او مسئله چند میخواست سؤال کند سعد بن عبد الله گفت که چون بدر دولت سرای آنحضرت رسیدیم
احمد رخصت دخول از برای خود طلبید و داخل شدیم و احمد با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در
آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده بودند چون
بسعادت ملازمت رسیدیم در دامن آنحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود و نزد
آنحضرت گوئی از طلا بود بشکل انار که بنگینهای زیبا و جواهر گرانبها مرصع کرده بودند و یکی از اکابر بصره بهدیه برای آنحضرت
فرستاده بود و در دست آنحضرت نامه بود و کتابت میفرمود و چون آن طفل مانع میشد آن گوی را می انداخت
که آن طفل از پی آن میرفت و خود کتابت میفرمود و چون احمد همیان را در نزد آنحضرت گذاشت حضرت بآن
طفل فرمود که اینها هدایا و تحفهای شیعیان تست بگشا و متصرف شو آن طفل یعنی حضرت صاحب علیه السلام گفت
ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را دراز کنم بسوی مالهای حرام پس حضرت عسکری علیه السلام فرمود که
ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیان است تا حضرت صاحب علیه السلام حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند پس احمد کیسه را
بیرون آورد و حضرت فرمود که این از فلان است که از محلهٔ فلان از قم میباشد و شصت و دو اشرفی در کیسه است چهل و پنج اشرفی
از قیمت ملکی است که از پدر باو میراث رسیده بود و فروخته است و چهارده اشرفی از قیمت هفت جامه است که فروخته است
و از کرایهٔ دکان سه دینار است حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که راست گفتی ای فرزند که چه چیز در میان اینها حرام است تا بیرون

کند فرمود که در این همیان یک اشرفی است شکسته که یک جانبش فلان زده‌اند و یک جانبش بر آن نقش است و نصف نقشش
محو شده است و یک دینار مقراض شده ناقص است که یک دانگ و نیم است و حرام در این کیسه همین دو دینار است
و وجه حرمتش آن است که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه او را نزد جولاهی که از همسایگانش بود مقداری
من و نیم ریسمان بود و مدتی بر آن گذشت دزدان آن را ربودند و آن مرد چون گفت که این را دزد برده تصدیقش نکرد
و تاوان از او گرفت ریسمانی باریکتر از آنکه دزد برده بود به همان وزن و داد که او را بافتند و فروختند و این
دو دینار از قیمت آن جامه است و حرام است چون کیسه را احمد گشود دو دینار به همان علامتها که حضرت صاحب الامر علیه السلام
فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم نمود پس صره دیگر بیرون آورد و حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود که
این مال فلان است که در فلان محله قم میباشد و پنجاه اشرفی در این صره است و ما دست به این دراز نمیکنیم پرسید که
چرا فرمود که این اشرفیها قیمت گندمی است که در میان او و برزگرانش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرد
و گرفت و مال ایشان در این میان است حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که راست گفتی ای فرزند پس به احمد گفت که این
کیسه‌ها را بردار و وصیت کن که به صاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرام است تا آنکه همه را با این نحو تمیز فرمود
و چون سعد بن عبدالله خواست که مسائل خود را بپرسد حضرت عسکری علیه السلام فرمود که از نور چشمم بپرس آنچه میخواهی
داشت رو به حضرت صاحب علیه السلام فرمود پس جمیع مسائل مشکله را پرسید و جوابهای شافی شنید و بعضی از سؤالها
که از خاطرش محو شده بود حضرت از باب اعجاز به یادش آورد و همه را جواب فرمود و حدیث طولانی است و در سایر
کتب ایراد نموده‌ام و کلینی و ابن بابویه و دیگران رحمهم الله علیهم روایت کرده‌اند به سندهای معتبر از غانم هندی که گفت من
با جماعتی از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل نفر بودیم و در دست راست پادشاه آن ملک بر کرسیها
مینشستیم و همه توریه و انجیل و زبور و صحف ابراهیم علیه السلام را خوانده بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشان را دانا
میگردانیدیم در دین خود و فتوی میدادیم ایشان را از حلال و حرام ایشان و همه مردم رجوع به ما میکردند و پادشاه و
غیر او روزی نام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مذکور ساختیم و گفتیم آن پیغمبری که نام او در کتب ما مذکور است امر او بر ما مخفی
است و واجبست بر ما که تفحص کنیم احوال او را و از پی آثار او برویم پس رای همه بر این قرار گرفت که من بیرون آیم
و از برای ایشان احوال آنحضرت را تفحص نمایم پس بیرون آمدم و مال بسیاری با خود برداشتم پس دوازده ماه گردیدم تا به
نزدیک کابل رسیدم جماعتی از ترکان بر خوردند و زخم بسیار بر من زدند و اموال مرا گرفتند حاکم کابل چون به احوال من مطلع
شد مرا به شهر بلخ فرستاد و در آن وقت داود بن عباس والی بلخ بود چون خبر من به او رسید که از برای طلب دین حق بیرون

آمدم

آمده‌ام و لغت فارسی آموخته‌ام و مناظره و مباحثه با فقها و متکلمین کرده‌ام مرا به مجلس خود طلبید و فقها و علما را جمع
کرد که با من گفتگو کنند من گفتم از شهر خود بیرون آمده‌ام که طلب نمایم و تفحص کنم پیغمبری را که نام او و صفات او را
در کتب خود خوانده‌ایم گفتند نام او چیست گفتم محمد است گفتند او پیغمبر ماست که تو او را طلب مینمائی من شرایع دین
آنحضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند با ایشان گفتم میدانم که محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر است اما نمیدانم که آنکه شما
میگویید آن است که من او را طلب میکنم یا نه بگویید که او در کجا میباشد تا بروم نزد او و سؤال کنم از او از علامتها و
دلالتها که نزد من است و در کتب خوانده‌ام که اگر آن باشد که من طلب میکنم ایمان بیاورم به او گفتند او از
دنیا رفته است گفتم وصی و خلیفه او کیست گفتند ابوبکر گفتم نامش را بگویید این کنیت اوست گفتند نامش عبدالله
پسر عثمان است و نسب او را به قریش ذکر کردند گفتم نسب پیغمبر خود را بیان کنید چون بیان کردند گفتم این آن پیغمبر
نیست که من طلب او میکنم آنکه من او را طلب میکنم خلیفه او برادر اوست در دین و پسر عم اوست در نسب و شوهر
دختر او و پدر فرزندان اوست و آن پیغمبر را فرزندی نیست بر روی زمین بغیر فرزندان این مردی که خلیفه اوست
چون فقهای ایشان این سخن را از من شنیدند برجستند و گفتند ای امیر این مرد از شرک به در آمده است و داخل کفر
شده است و خونش حلال است من گفتم ای قوم من دینی دارم و بدین خود متمسکم و از دین خود مفارقت نمیکنم تا
دینی قوی‌تر از آنکه دارم بیابم من صفت آن پیغمبر را خوانده‌ام در کتابهائی که خدا بر پیغمبرانش فرستاده است من از بلاد
هند بیرون آمده‌ام و دست برداشته‌ام از عزتی که در آنجا داشتم از برای طلب او و چون تفحص کردم امر پیغمبر شما را
آنچه شما بیان کردید موافق نبود با آنچه من در کتب آسمانی خوانده‌ام دست از من بدارید پس والی بلخ فرستاد و حسین بن
اشکیب را که از اصحاب حضرت عسکری علیه السلام بود طلبید و گفت با این مرد هندی مباحثه کن حسین گفت اصلحک الله
نزد تو فقها و علما هستند ایشان بصیرتر و اعلمند به مناظره او والی گفت چنانچه من میگویم با او مناظره کن و او را به خلوت
ببر و با او مدارا کن و خوب خاطرنشان او کن پس حسین مرا به خلوت برد و بعد از آنکه احوال خود را با او گفتم و به مطلب
من مطلع گردید گفت آن پیغمبر که تو طلب میکنی همان است که ایشان گفتند اما خلیفه او را غلط کردند آن پیغمبر محمد پسر
عبدالله پسر عبدالمطلب است و وصی او علی پسر ابوطالب پسر عبدالمطلب است و او شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسن و
حسین است که دو دخترزاده محمدند غانم گفت من گفتم الله اکبر همین است آنکه من میخواستم و طلب میکردم پس رفتم به خانه داود
والی بلخ و گفتم ای امیر یافتم آنچه طلب میکردم اکنون اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
پس والی نیکو احسان بسیار به من کرد و با حسین گفت تفقد احوال او بکن و از او باخبر باش پس رفتم به نزد او و با او انس

که رفتم و مسایلی که با او محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز و روزه و سایر فرایض را از او اخذ کردم و من بجنس گفتم که ما
در کتب خود خوانده‌ایم که محمد ص خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از او نیست و امامت بعد از او با وارث و خلیفه و
وصی اوست و پیوسته امر خلافت خدا جاری است در اعقاب و اولاد ایشان تا منقطع شود دنیا پس گفتم که کیست وصی
محمد ص گفت امام حسن ع و بعد از او امام حسین ع و دلیر محمد ع همه را شمرد تا حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و بیان
کرد آنچه حادث شد از غایب شدن آنحضرت پس همت من مقصور شد بر آنکه طلب ناحیه مقدسه آنحضرت را
بکنم شاید که بخدمت او توانم رسید راوی گفت که پس خادم آمد بقم و با اصحاب ما صحبت داشت در سال
دویست و شصت و چهار و با اصحاب ما رفت بسوی بغداد و با او رفیقی بود از اهل سند که با او رفیق شده
بود در تحقیق مذهب حق خادم گفت خوشم نیامد از بعضی اخلاق آن رفیق از او جدا شدم و از بغداد
بیرون رفتم تا داخل سامره شدم رفتم به مسجد بنی عباس یا وارد قریه عباسیه شدم و نماز کردم و متفکر
بودم در آن امری که در طلب آن سعی میکنم ناگاه مردی نزد من آمد و گفت تو فلانی و مرا بنامی خواند که در هند
داشتم و کسی بر آن اطلاع نداشت گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را که ترا میطلبد من با او همراه رفتم و مرا
از راههای غیر مانوس برد تا داخل خانه و بوستانی شدم دیدم مولای من نشسته است و بلغت هندی گفت
خوش آمدی ای فلان چه حال داری و چگونه گذاشتی فلان و فلان را تا آنکه مجموع آن چهل نفر را که رفیقان من بودند
نام برد و احوال هر یک را پرسید و آنچه بر من گذشته بود همه را خبر داد و جمیع این سخنان را بکلام هندی میفرمود
و گفت میخواهی بحج بروی با اهل قم گفتم بلی ای سید من فرمود که با ایشان مرو بحج و این سال برگرد و در سال
آینده برو پس بسوی من انداخت صره زری که نزد او گذاشته بود و فرمود که این را خرجی خود کن و در بغداد در
خانه فلان مرد برو و او را بر هیچ امر مطلع مگردان راوی گفت بعد از آن خادم برگشت و بحج نرفت بعد از آن
قاصدها آمدند و خبر آوردند که حاجیان در آن سال از عقبه برگشته‌اند و معلوم شد که حضرت او را برای این منع فرمودند
از رفتن حج در این سال پس بجانب خراسان رفت و در سال دیگر بحج رفت و به خراسان برگشت و هدیه بسوی من
از خراسان از برای ما فرستاد و مدتی در خراسان ماند تا برحمت خدا واصل شد و قطب راوندی از جعفر بن محمد بن
قولویه استاد شیخ مفید رحمة الله علیهم روایت کرده است که چون قرامطه اسمعیلیه ملاحده کعبه را خراب کردند
و حجر الاسود را بکوفه آورده در مسجد کوفه نصب کردند در سال سیصد و سی و هفت که اوایل غیبت کبری بود خواستند
که حجر را بکعبه برگردانند و در جای خود نصب کنند من بامید ملاقات حضرت صاحب علیه السلام در آن سال اراده حج کردم

زیرا

زیرا که در احادیث صحیحه وارد شده است که حجر را کسی بغیر معصوم و امام زمان نصب نمیکند چنانچه قبل از بعثت حضرت
رسالت ص که سیلاب کعبه را خراب کرد حضرت رسول ص او را نصب کرد و در زمان حجاج که کعبه را بسبب عبد الله بن
زبیر خراب کرد چون خواستند نصب نمایند هر که حجر را گذاشت لرزید و قرار نگرفت تا آنکه حضرت امام زین العابدین ع
آن را بجای خود گذاشت و قرار گرفت لهذا در آن سال متوجه حج شدم و چون ببغداد رسیدم علت صعبی مرا عارض شد
که بر جان خود ترسیدم و نتوانستم بحج رفت پس نایب خود کردانیدم مردی از شیعه را که او را ابن هشام میگفتند ۱۵۰
و عریضه بخدمت حضرت نوشتم و سر آن را مهر کردم و در آن عریضه سوال کرده بودم که مدت عمر من چند سال خواهد
بود و از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه و ابن هشام را گفتم مقصود من آنست که این رقعه را بدهی بدست
کسی که حجر را بجای خود بگذارد و جوابش را بگیری و ترا از برای همین کار میفرستم ابن هشام گفت که چون داخل
مکه مشرفه شدم مبلغی بخدمه کعبه دادم که در وقت گذاشتن حجر مرا حمایت کنند که در وقت توانم دید که که حجر را بجای خود
میگذارد و از ازدحام مردم مانع دیدن من نشود چون خواستند که حجر را بجای خود بگذارند خدمه مرا در میان گرفتند
و حمایت من مینمودند و من نظر میکردم هر که حجر را میگذاشت حرکت میکرد و میلرزید و قرار نمیگرفت تا آنکه جوان
خوشروی گندمگونی پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و بجای خود گذاشت در ساعت ایستاد و حرکت نکرد
پس خروش از مردم برآمد و صدا بلند کردند و روانه شد و از در مسجد بیرون رفت من از عقب او بسرعت روانه
شدم و مردم را بهر دو جانب راست و چپ دور میکردم و میدویدم و مردم گمان کردند که من دیوانه
شده‌ام و چشم بالا او بر نهاده بودم که مبادا از نظر من غایب شود تا آنکه از میان مردم بیرون رفت و در
نهایت آهستگی و اطمینان میرفت و من هر چند میدویدم باو نمیرسیدم و چون بجایی رسید که بغیر از من و او
کسی نبود ایستاد و بسوی من ملتفت شد و فرمود بده آنچه با خود داری رقعه را بدستش دادم نگشوده فرمود باو بگو که
بر تو خوفی نیست در این علت و عافیت می‌یابی و اجل محتوم تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود چون این حالت را مشاهده
کردم و کلام معجز نشانش را شنیدم خوف بر من مستولی شد بحدی که حرکت نتوانستم کرد چون این خبر بابن قولویه
رسید بعینه باو باز داده شد و در حیات بود تا سال سیصد و شصت و هفت از هجرت در آن سال اندک آثار مرضی بهم رسانید
و وصیت کرد و تهیه کفن و حنوط و ضروریات سفر آخرت را گرفت و اهتمام تمام در این امر میکرد مردم باو گفتند
که آثار مرض زیادی نیست این قدر تعجیل و اضطراب چرا میکنی گفت این همان سالست که مولای من مرا وعده داده است پس در
همان علت بمنازل رفیعه جنت انتقال نمود الحقه الله بموالیه الاطهار فی دار القرار و سید علی بن طاوس رضی الله عنه

نقل کرده است که من در سامره بودم در سیزدهم ماه ذی القعده سال ششصد و سی و نه صدای حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه را شنیدم که از برای شیعیان زنده و مرده دعا میکرد و از جمله فرمود که زنده گردان یارب
ایشانرا در عزت ما و پادشاهی ما و ملک ما و دولت ما و شیخ ابن بابویه ره روایت کرده است از احمد بن فارس
که گفت وارد شهر همدان شدم همه را سنی یافتم بغیر یک محله که ایشانرا بنی راشد میگفتند و همه شیعه امامی
بودند از سبب تشیع ایشان سوال کردم مردی از ایشان که آثار صلاح و دیانت از او ظاهر بود گفت سبب تشیع
ما آن است که جد اعلای ما که ما همه باو منسوبیم بحج رفته بود گفت که در وقت مراجعت پیاده می آمدیم چند منزل که
آمدیم در بادیه روزی در اول قافله خوابیدم که چون آخر قافله برسد بیدار شوم چون بخواب رفتم بیدار نشدم تا آنکه
گرمی آفتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته بود و جاده پیدا نبود بتوکل روانه شدم اندک راهی رفتم رسیدم بصحرای
سبز و خرم پر گل و لاله که هرگز چنین مکانی ندیده بودم چون داخل آن بوستان شدم قصر عالی بنظر من در آمد بجانب
قصر روانه شدم چون بدر قصر رسیدم دو خادم سفید دیدم نشسته اند سلام کردم و جواب نیکو گفتند و گفتند بنشین
که خدا خیر عظیمی برای تو خواسته است که ترا باین موضع آورده است پس یکی از آن دو خادم داخل قصر شد و بعد از اندک
زمانی بیرون آمد و گفت برخیز و داخل شو چون داخل شدم قصری مشاهده کردم که هرگز بآن خوبی ندیده بودم خادم پیش
رفت و پرده که بر در خانه آویخته بود برداشت و گفت داخل شو چون داخل شدم جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته است
و شمشیر درازی بر بالای سر او از سقف آویخته است که نزدیک است که سر شمشیر بسر او برسد و آن جوان مانند ماهی بود
که در تاریکی درخشان شده باشد پس سلام کردم و با نهایت ملاطفت و خوش زبانی جواب فرمود و گفت میدانی
من کیستم گفتم نه والله گفت منم قایم آل محمد ص منم که در آخر الزمان باین شمشیر خروج خواهم کرد و اشاره بآن شمشیر
کرد و زمین را پر از راستی و عدالت خواهم کرد چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد پس برو در افتادم و رو بر زمین
مالیدم گفت چنین مکن و سر بردار تو فلان مردی از شهری از بلاد جبل که آنرا همدان میگویند گفتم راست گفتی ای آقای
من و مولای من پس گفت میخواهی که برگردی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سید من میخواهم بسوی اهل خود بروم و بشارت
دهم ایشانرا باین سعادت که مرا روزی شد پس اشاره کرد بسوی خادم و او دست مرا گرفت و کیسه زری بمن داد و مرا
از بوستان بیرون آورد و با من روانه شد اندک راهی که آمدم عمارتها و درختها و مناره و مسجدی پیدا شد گفت
میشناسی این شهر را گفتم نزدیک شهر ما شهری هست که آنرا اسد آباد میگویند گفت همان است برو با رشد و صلاح
اینرا گفت و ناپیدا شد من داخل اسد آباد شدم در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان

خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشانرا بآن سعادتها که حق تعالی برای من میسر کرده بود و همیشه در خیر و نعمت بودیم تا آن اشرفیها
در میان ما هست و شیخ صدوق و شیخ طوسی و شیخ طبرسی رضی الله عنهم و دیگران بسندهای صحیح از محمد بن ابراهیم مهزیار و
و بعضی از علی بن ابراهیم مهزیار روایت کرده اند که گفت بیست حج کردم بقصد آنکه شاید بخدمت حضرت صاحب الامر
علیه السلام برسم و میسر نشد شبی در میان رختخواب خود خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی گفت ای فرزند مهزیار
امسال بحج بیا که بخدمت امام زمان خود خواهی رسید پس بیدار شدم فرحناک و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت بودم
صحیح
تا صبح طالع شد نماز کردم و از برای طلب رفیق بیرون آمدم و رفیقی چند بهم رسانیدم و متوجه شدم چون داخل
کوفه شدم تفحص بسیار کردم و اثری و خبری از آنحضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدم و چون داخل مدینه طیبه شدم
تجسس بسیار نمودم و خبری بمن نرسید باز متوجه مکه معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان امیدواری و نا
امیدی متردد و متفکر بودم تا آنکه شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که دور کعبه معظمه خلوت شود و مشغول طواف
شوم و تضرع و ابتهال از گذشته بزوال سوال کنم که مرا بمقصد خویش برساند چون خلوت شد و مشغول
طواف شدم ناگاه جوانی با ملاحت خوش رویی خوشبوئی را در طواف دیدم که دو برد یمانی پوشیده بود یکی بکمر بسته
و دیگری را بر دوش افکنده و طرف ردا را بر دوش دیگر گردانیده و چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات
نمود و فرمود که از کدام شهری گفتم از اهواز گفت ابن الخصیب را میشناسی گفتم او برحمت الهی واصل شد گفت خدا
او را رحمت کند در روزها روزه میگرفت و در شبها عبادت می ایستاد و تلاوت قرآن بسیار مینمود و از شیعیان
و موالیان ما بود و گفت علی بن مهزیار را میشناسی گفتم منم گفت خوش آمدی ای ابوالحسن گفت چه کردی آن
علامتی را که در میان تو و امام حسن عسکری علیه السلام بود گفتم با منست گفت بیرون آور بسوی من پس بیرون آوردم انگشتر
نیکوئی را که بر آن محمد و علی نقش کرده بودند و بروایت دیگر یا الله یا محمد یا علی نقش آن بود چون نظرش بر آن افتاد
آنقدر گریست که جامه هایش تر شد و گفت خدا رحمت کند ترا ای ابومحمد بتحقیق که تو امام عادل بودی و فرزند امامان
بودی و پدر امام بودی حق تعالی ترا در فردوس اعلی با پدران تو ساکن گرداند پس گفت بعد از حج چه مطلب داری گفتم فرزند
امام حسن عسکری علیه السلام را طلب میکنم گفت بمطلب خود رسیده و او مرا بسوی تو فرستاده است برو بمنزل خود و مهیای
سفر شو و مخفی دار و چون ثلث شب بگذرد بیا بسوی شعب بنی عامر که بمطلب خود میرسی ابن مهزیار گفت که بمنزل
خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت پس سوار شدم و بسوی شعب روانه شدم چون بشعب رسیدم
آن جوان را در آنجا دیدم چون مرا دید گفت خوش آمدی خوش آمدی و خوشحال گو که ترا رخصت ملاقات دادند پس بهمراه

از روانه شدم تا از منی و عرفات گذشت و چون بپایین عقبه طایف رسیدیم گفت ای ابو الحسن پیاده
شو و تهیه نماز بکن پس با او نماز شب را بجا آوردیم تا صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کرد و سلام گرد و بعد از
نماز بسجده رفت و رو بر خاک مالید و سوار شد و من نیز سوار شدم تا بالای عقبه رفتیم گفت نظر کن که چه چیز می بینی
چون نظر کردم بقعه سبز خرمی دیدم که گیاه بسیار داشت گفت نظر کن بالای تل ریگ چیزی می بینی چون نظر کردم خیمه
از مو دیدم که نور آن تمام آن وادی را روشن کرده گفت منتهای آرزوها در آنجاست دیده ات روشن باد چون از عقبه
بزیر آمدیم گفت از مرکب بزیر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل می شود چون از مرکب بزیر آمدیم گفت دست از مهار شتر بردار و رها
کن گفتم باو بکه بگذارم گفت این حرمیست که داخل آن نمی شود مگر دوست خدا و بیرون نمی رود از آن مگر دوست خدا پس
او رفتیم تا نزدیک خیمه نورانی رسیدیم گفت اینجا باش تا از برای تو رخصت بگیرم بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت که
خوشحال تو که ترا رخصت دادند چون داخل خیمه شدم دیدم که حضرت صاحب الامر علیه الصلوة والسلام بر روی نمدی نشسته است و نطع
سرخی بر روی نمد افکنده اند و بر بالش پوستی تکیه فرموده است سلام کردم بهتر از سلام من جواب فرمود رویش را مشاهده
کردم مانند پاره ماهی از طیش و سفاهت مبرا نه بسیار بلند و نه کوتاه اندکی بطول مایل گشاده پیشانی با ابروهای
باریک کشیده و بیکدیگر پیوسته و چشمهای سیاه گشاده و بینی کشیده و گونه‌های رو هموار و بر نیامده در نهایت حسن
و جمال بر گونه راستش خالی بود مانند قطره مشکی که بر صفحه نقره افتاده باشد و موی سیاهی بر سرش بود نزدیک
نرمه گوشش آویخته از پیشانی نورانیش نوری ساطع بود مانند ستاره درخشان با نهایت سکینه و وقار و حیا
و حسن لقا پس احوال شیعیان را یک یک از من پرسید عرض کردم که ایشان در دولت بنی عباس در نهایت ذلت
و خواری زندگانی میکنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست شما ذلیل
باشند پس فرمود که پدرم صلوات الله علیه از من عهد گرفته است که ساکن نشوم در زمین مگر در جائی که پنهانترین
و دورترین جاها باشد تا آنکه پنهان باشم از مکاید اهل ضلال و متمردان جهان تا هنگامی که حق تعالی رخصت
فرماید که ظاهر شوم و با من گفت که ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمیگذارد از حجتی و امامی که
مردم پیروی او نمایند و حجت خدا باشد بر خلق تمام شو ای فرزند گرامی تو آنی که خدا مهیا کرده است ترا برای
نشر حق و برانداختن باطل و اعلای دین و اطفای نایره مضلین پس لازم گیر جاهای پنهان باش از زمین و دور
باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود ترا از تنهائی و بدانکه دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهد بود
بسوی تو مانند مرغان که بسوی آشیان خود پرواز کنند و ایشان گروهی چندند که بظاهر در دست مخالفان

ذلیلند

ذلیلند و نزد حق تعالی گرامی و عزیزند و اهل قناعتند و چنگ در دامان متابعت اهل بیت علیهم السلام زده اند و استنباط
دین از آثار ایشان مینمایند و مجاهده بحجت با اعدای دین میکنند و حق تعالی ایشان را مخصوص گردانیده است باآنکه
صبر نمایند بر مذلتها که از مخالفان دین میکشند تا آنکه در دار القرار بعزت ابدی فایز گردند ای فرزند صبر کن بر مصادر
و موارد امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت ترا میسر گرداند و علمهای زرد و رایات سفید در مابین حطیم و زمزم
بر سر تو بجولان درآید و فوج فوج از اهل اخلاص و مصافات نزدیک حجر الاسود بسوی تو بیایند و با تو بیعت
کنند در حوالی حجر الاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد از آلودگی نفاق و دلهای ایشان
پاکیزه باشد از کثافت شقاق و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول دین و منصلب باشند در دفع فتنه های مضلین
و در آنوقت خلایق ملت و دین بیارآید و صبح حق درخشان گردد و حق تعالی بتو ظلم و طغیان را از زمین براندازد
و بهجت امن و امان در اطراف جهان ظاهر شود و مرغان شرایع دین مبین بآشیانهای خود پرواز کنند
باید هم و امطار فتح و ظفر بساتین ملت را سرسبز و شاداب گردانند پس حضرت فرمود که آنچه در این مجلس گذشت
پنهان داری و اظهار ننمائی مگر بجمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند ابن مهزیار گفت که چند روز در خدمت
آنحضرت ماندم و مسایل مشکله خود را از آنجناب سوال نمودم آنگاه مرا مرخص فرمود که باهل خود معاودت نمایم
در روز وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم بهدیه بخدمت آنحضرت بردم و التماس بسیار کردم که قبول
فرماید تبسم نمود و فرمود استعانت بجو باین مال در برگشتن بسوی وطن خود که راه درازی در پیش داری و دعای بسیار
در حق من فرمود و برگشتم و حکایت و اخبار در این باب بسیار است و این رساله مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد
و ابن بابویه از محمد بن عبدالله روایت کرده است که او احصا نموده است عدد جماعتی را که بخدمت آنحضرت رسیده اند
یا معجزات آنحضرت بر ایشان ظاهر گردیده است از وکلاء و غیر وکلاء و ایشان جماعتند عثمان بن سعید عمری
و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصمی و از اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از اهل قم احمد بن اسحق
و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسامی و محمد بن عبدالله اسدی و از اهل آذربایجان قاسم بن علا و از
نیشابور محمد بن شاذان اینها همه وکلا بوده اند و از غیر وکلا ابوالقاسم بن حابس و ابوعبدالله کندی و ابوعبدالله
جنیدی و هارون قزاز و هلیلی و ابوالقاسم بن دبیس و ابوعبدالله بن فروخ و مسرور طباخ آزاد کرده امام علی نقی
و احمد بن حسن و برادرش محمد و اسحق کاتب از بنی نوبخت و صاحب نوسیتیه و صاحب صره سر بمهر و از همدان
محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هارون بن عمران و از دینور حسن بن هرون و احمد برادرش و ابوالحسن و از

اصفهان ابن بادشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب
و از اهل ری قاسم بن موسی و پسر او و ابو محمد بن هارون و صاحب سنگریزه و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفوگر و
از قزوین مرداس و علی بن احمد و از فابس دو مرد و از شهرزور پسر خال و از فارس مجروح و از مرو صاحب هزار دینار
و صاحب مال و رقعه سفیده و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسر او و جعفری
و ابن الاعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب مولودین و صاحب مال بمکه و ابو رجا و از نصیبین محمد بن حسنا و از اهواز حصینی و
اکثر در کتب معجزات مذکوراند زیاده از هفتاد نفر میشوند و چیزی را که این عدد از جماعت مختلف نقل کنند البته متواتر
بالمعنی میشود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که قایم ما را غیبتی خواهد بود که آن
بطول خواهد انجامید گفتم چرا یا ابن رسول الله فرمود که حق تعالی ابا دارد سنتهای پیغمبران را در غیبتهای ایشان در این
امت جاری خواهد کرد و ناچار است که حضرت استیفا کند جمیع مدتهای غیبتهای ایشان را حق تعالی میفرماید که
لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ یعنی مرتکب خواهید شد سنتهای پیشینیان را مطابق آنچه واقع شده است و ایضا
از عبدالله بن الفضل روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود که
هر صاحب باطلی شک کند گفتم چرا حضرت فرمود که ما را رخصت نداده اند که علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت
در غیبت آنحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت که در غیبت پیغمبران سابق بود و اوصیای ایشان و آن حکمت
معلوم نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حضرت خضر علیه السلام بیان نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن
پسر و بر پا داشتن دیوار را مگر در وقت جدا شدن از یکدیگر ای پسر فضل این امریست از امور غریبه خدا و سریست
از اسرار خدا و غیبیست از غیوب خدا و چون دانستیم که خداوند عالم حکیمست باید تصدیق کنیم که جمیع افعال او
همه موافق حکمت است هر چند وجهش بر ما معلوم نباشد و کلینی و دیگران روایت کرده اند که اسحق بن یعقوب عریضه
نوشت بخدمت حضرت صادق علیه السلام و بمحمد بن عثمان داد و بخدمت آنحضرت فرستاد و سوال کرد از علت
غیبت و از آنکه مردم چه نفع میبرند از آنحضرت در حال غیبت حضرت در جواب نوشتند که اما علت غیبت
پس حق تعالی میفرماید که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ یعنی ای گروهی
که ایمان آورده اید سوال مکنید از چیزی که اگر ظاهر شود بر شما آزرده شوید بدرستی که نبود احدی از پدران من مگر
آنکه در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی که در زمان او بود و من در وقتی بیرون خواهم آمد که بیعت احدی
از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من نباشد و اما آنچه سوال کرده بودی از وجه انتفاع مردم از من در غیبت

مانند

مانند انتفاع از آفتاب است هرگاه که در پس ابر غایب کرده باشد او را ابرها از دیده ها و بدرستی که من امانم اهل زمین را از
عذاب الهی چنانچه ستاره ها امان اهل آسمانند پس ببندید درهای سوال را از چیزی که نفعی بشما ندارد و تکلیف مکشید
در دانستن امری که شما را مکلف بدانستن آن نکرده اند و دعا کنید که حق تعالی ما را بزودی فرج کرامت فرماید که فرج شما
۱۵۳ در آن است و سلام خدا بر تو باد و بر هر کسی که متابعت هدایت کند و ابن بابویه بسند خود از جابر انصاری روایت
کرده است که او سوال کرد از رسول خدا که آیا شیعه منتفع خواهند شد بحضرت قائم علیه السلام در ایام غیبت او فرمود
که بلی بحق خداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده است که منتفع میشوند از آن و روشنی میابند بنور ولایت او در غیبت او مانند
انتفاع مردم بآفتاب هر چند او را ابر پوشیده باشد مولف گوید که تشبیه بآفتاب زیر ابر شاید از جهت چند چیز
اول آنکه بمدلول اخبار معتبره نور وجود و علم و هدایت و سایر فیوض و کمالات و خیرات ببرکت ایشان و شفاعت
ایشان و توسل بایشان حقایق و معارف بر شیعیان ظاهر میگردد و بلاها و فتنها از ایشان دفع میشود چنانچه حق تعالی
فرموده است وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ و عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا که اهل بیت
من امان روی زمین اند چنانچه ستاره ها امان اهل آسمانند و هر که دیده دلش اندکی بنور ایمان منور شده باشد
میداند که هرگاه ابواب فرج بر کسی مسدود گردد و چاره کار خود را اندیا مطلب دقیقی و مسئله مشکلی بر او مشتبه
گردد همینکه متوسل بارواح مطهره ایشان گردد بعد از توسل البته ابواب رحمت و هدایت بر او مفتوح میگردد
دویم آنکه همچنانکه آفتاب با آنکه محجوب باشد با وجود انتفاع خلق معهود انا فانا منتظر رفع سحاب و کشف حجاب
هستند همچنین شیعیان مخلص پیوسته در ایام غیبت منتظر فرج هستند و مایوس نمیگردند و ثوابهای عظیم میبرند سیم
آنکه منکر وجود آنحضرت با وجود سطوع انوار و ظهور آثار آنجناب مانند منکر وجود آفتاب است هرگاه محجوب سحاب
باشد چهارم آنکه چنانچه مستور بودن آفتاب بسحاب گاه هست که از برای عباد اصلح است همچنین گاه باشد
غیبت آنحضرت از برای شیعیان با وجود ایشان با آثار ایشان اصلح باشد از ظهور آنحضرت بوجوه شتی که ذکر
آنها موجب تطویل است پنجم آنکه نظر بقرص آفتاب اکثر وقتها ممکن نیست و بسا باشد که باعث کوری چشم
نظر کننده شود همچنین دیدن شمس جمال آنحضرت بسا باشد که باعث کوری بصیرت ایشان گردد چنانچه بسیاری
از مردم پیش از بعثت انبیا علیهم السلام ایمان بایشان می آوردند و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکردند
مانند یهود مدینه و دور نیست که اگر شیعیان در این زمان غیبت چنین باشند ششم آنکه در روز ابری بعضی از مردم
آفتاب را از فرجها می بینند و بعضی نمی بینند همچنین در ایام غیبت ممکن است که بعضی از شیعیان بخدمت آنحضرت رسند

و بعضی برسند چنانکه حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت قائم علیه السلام را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و یکی دراز و در غیبت
اول نخواهند دانست جای او را مگر خواص شیعیان او و در غیبت دویم نخواهند دانست مکان او را مگر مخصوصان موالی
او و در روایات دیگر وارد شده است که سی نفر از مخصوصان آنحضرت همیشه در خدمت او خواهند بود هرگاه یکی
بمیرند دیگری بجای او خواهد آمد مغتنم اگر آنحضرت و آبای اطهار او علیهم السلام مانند آفتابند در عموم نفع و کسی بغیر کور
بالبهره از ایشان نیست چنانچه حق تعالی در حق آن کور باطنان فرموده است من کان فی هذه اعمی فهو فی
الآخرة اعمی واضل سبیلا و وجوه دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و بعد از آنکه دلایل قاطعه
و احادیث متواتره بر وجود حضرت قائم علیه السلام قائم شده باشد انکار آن کردن به محض استبعاد از طول حیات
آنحضرت معصورت است با آنکه مثل آنرا همه عامه در وجود حضرت خضر علیه السلام قایل شده اند و در عمر حضرت نوح علیه السلام
زیاده از هزار سال قایلند و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمان بن عاد را سه هزار سال
قایل شده اند و عمر دجال ابن الصاید را از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا نزول حضرت عیسی علیه السلام از آسمان
قایل شده اند پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت مهدی علیه السلام را در عمر طبیعی باقی بدارد تا وقتی که مصلحت در
خروج او داند و او را امر بخروج فرماید و آنچه میگویند که در وجود امام غایب چه فایده است این سوال بیوجه است
زیرا که هرگاه غیبتهای طولانی از پیغمبران سابق بروایات متواتره الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا صلی الله علیه
و آله مدتها در شعب ابوطالب و در طایف و در غار از نظر پنهان شده و مدتها از اکثر خلق پنهان شده باشد هر فایده
که در وجود و غیبت ایشان بود در وجود و غیبت آنحضرت میتواند بود و اگر فایده غیر آنها نباشد که شیعیان او را اعتقاد
بامامت و وجود آنحضرت و انتظار ظهور آنحضرت بدان ثوابهای غیر متناهی حاصل میشود که غیبت چنانچه منقول است
که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند که کدام عمل محبوبتر است نزد خدا حضرت فرمود که انتظار فرج و از حضرت امام
زین العابدین علیه السلام منقول است که فرمود که غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان او غیبت او که قایل باشند
بامامت او و انتظار ظهور آنحضرت کشند بهترین اهل هر زمان خواهند بود زیرا که حق تعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر
بایشان عطا فرموده است که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است و خدای عزوجل ایشانرا در آن زمان
بمنزله جماعتی گردانیده است که جهاد کرده اند در پیش روی رسول خدا بشمشیر ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما بسند
براستی و دعوت کنندگانند خلق را بسوی دین خدا در پنهان و آشکار او فرمود که انتظار فرج کشیدن از بزرگترین
فرجهاست و ایضا از آنحضرت منقول است که هر که ثابت بماند بر ولایت ما در غیبت قایم ما عطا کند حق تعالی باو

ثواب

ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد و بسندهای بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که انتظار
حضرت قایم علیه السلام کشد و بمیرد بمنزله کسی است که در زیر خیمه حضرت قائم صلوات الله علیه با آنحضرت باشد بلکه مثل کسی است
که در پیش روی او شمشیر زند و جهاد کند بلکه بمنزله کسیست که در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله شهید شود و از
حضرت صادق علیه السلام منقول است که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب شود از ایشان امام ایشان پس خوشحال آنها که
ثابت باشند بر امر ما در آن زمان کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود آن است که ندا کند باری تعالی ایشان را که ای بندگان
من ایمان آوردید بسر من و تصدیق نمودید غیب من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب من بدرستی که شمائید
بندگان و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادت را و بسبب شما عفو میکنم گناهان را و از عبادت شما و بسبب شما رانمی از مردم
و بسبب برکت شما باران میفرستم از برای بندگان خود و بسبب شما دفع میکنم بلا را از ایشان اگر شما نمیبودید
عذاب خود را بر ایشان میفرستادم راوی گفت یا رسول الله چه چیز است بهتر کاری که مردم در آن زمان کنند
فرمود زبان را نگاه داشتن و ملازم خانهها بودن و احادیث در این باب زیاده از حد و احصا است با آنکه از کی مسلم است
که منافع آنحضرت ظاهرا بمردم نمیرسد بر وجهی که او را نشناسند چنانکه وارد شده است که آنحضرت هر سال به حج
می آید و مردم را میشناسد و مردم او را نمیشناسند و چون آنحضرت ظاهر شود گویند که ما او را میدیدیم و غیبتش خشم
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرموده اند که صاحب این امر شبیه است بحضرت یوسف علیه السلام این سفیهان
اشباه خوک چرا انکار میکنند این را برادران یوسف علیه السلام عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران بودند رفتند بنزد
آنحضرت و سخن گفتند و با او سودا کردند و برادران او بودند و او را نشناختند تا آنکه خود را بایشان شناسانید پس
چرا انکار میکنند این امت حیران که حق تعالی در وقتی از اوقات که خواهد حجت خود را پنهان کند از ایشان و در میان
ایشان تردد کند و در بازارهای ایشان راه رود و پا بر روی فرشهای ایشان گذارد و ایشان او را نشناسند تا آنکه خدا
او را رخصت دهد خود را بایشان بشناساند و متکلمان میگویند که بر حق تعالی واجب است که حجت را نصب کند زیرا که لطف
بما واجب است و اگر مردم او را خایف گردانند و او غایب گردد تقصیر مردم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان تمام
خواهد بود و جمعی که در این باب تقصیر نداشته باشند ثوابهای عظیم فایز خواهند گردید خصوصا در وقتی که از برکات
ائمه صلوات الله علیهم آثار ایشان منتشر گردیده باشد و مسایل دین را برای شیعیان فرموده باشند و فقها و راویان اخبار
خود را هادی مردم گردانیده باشند و مردم را مرجع ایشان در مسایل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان ضرری
برای شیعیان ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که حق تعالی در هر عصری عادلی چند اند او را بان احادیث

اهل بیت علیهم السلام مقرر گردانیده است که نفی میکند از این دین تحریف کردن غالیان را و بر خود بستن مذهب
باطل مبتدعان را و تاویل کردن جاهلان را و فرمانها و توقیعات از حضرت صاحب صلوات الله علیه بر شیعیان
رسید که در ایام غیبت باید رجوع کنند براویان احادیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم
بر همه یا بر ایشان و از دلایل نصوصی که ما بر امامت آنحضرت اقامت میکنیم احتیاج باین سخن ندارد
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **مقصد ششم در اثبات رجعت است** بدانکه از جمله
اجماعات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق فرقه محقه حقیت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت
قایم علیه السلام جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمه خود
دیدهای ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای عقوبت
و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتی که نمیخواستند باهل بیت رسالت علیهم السلام برسد و انتقام کشیدن
شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است
که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشانرا بحال خود میگذارند
و اکثر علمای امامیه دعوای اجماع بر حقیت رجعت کرده اند مانند محمد بن بابویه در رساله اعتقادات و شیخ
مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید بن طاوس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه رضوان الله علیهم و
پیوسته در اعصار ما بین علمای شیعه و مخالفان در این مسئله نزاع بوده است و بسیاری از علما و محدثین
شیعه رسایل مفرده در این مسئله تالیف نموده اند چنانچه ارباب رجال ذکر نموده اند و شیخ ابن بابویه رحمه الله
در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما
نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست حدیث از زیاده از چهل
نفر از مصنفین علمای امامیه که در زیاده از پنجاه اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون نموده ام هر کرا شکی باشد بآن کتاب
رجوع کند و آیاتی که تفسیر آنها برجعت شده است بسیار است **اول** حق تعالی فرموده است و یوم نحشر من کل
امة فوجا ممن یکذب بایاتنا یعنی در روزی که مبعوث گردانیم از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب میکنند به
آیات ما در احادیث بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقول است که این آیه در رجعت است که حق تعالی از هر امتی فوجی را
زنده میکند و آیه قیامت آنست که فرموده است و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا یعنی محشور کرده ایم ایشانرا پس
ترک نکنیم احدی از ایشانرا که زنده نکنیم و فرمود که مراد بآیات حضرت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام اند **دویم** حق تعالی
فرموده

فرموده است و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بایاتنا
لا یوقنون یعنی چون واجب شود عذاب خدا بر ایشان یا آنکه وقتی نازل شود عذاب بر ایشان نزدیک قیامت
بیرون آوریم از برای ایشان دابه که سخن گوید با ایشان که بدرستی که مردم بودند که بآیات ما یقین نداشتند و در احادیث — از زمین
بسیار وارد شده است که مراد از این دابه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد
شد و عصای موسی و انگشتر سلیمان علیهما السلام با او خواهد بود و عصا را در میان دو دیده مؤمن خواهد گذاشت و نقش — خواهد زد
خواهد بست که او مؤمن است حقا و انگشتر را در میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش خواهد گرفت که او کافر است
حقا و عامه نیز مثل این اخبار را در کتب خود از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و صاحب کشاف
روایت کرده است که دابه از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی و انگشتر سلیمان خواهد بود پس عصا را بر
محل سجود مؤمن خواهد زد یا در میان دو دیده اش پس نکته سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند
ستاره درخشان یا آنکه در میان دو چشمش نوشته میشود مؤمن و انگشتر را بر بینی کافر میزند و سیاه میشود و جمیع
رویش را تیره میکند یا در میان دو دیده اش نوشته میشود کافر و بعضی از قراء تکلمهم بالتشدید خوانده اند یعنی
جراحت میکند ایشانرا و در احادیث عامه و خاصه متواتر است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکرر در خطبها میفرمود منم
صاحب عصا و میسم یعنی چیزی که بآن داغ کنند و عامه از ابو هریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر
ایشان روایت کرده اند که دابة الارض حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل
من القران فی الائمة روایت کرده است از اصبغ بن نباته که گفت معاویه مرا خطاب کرد و گفت شما
گروه شیعیان گمان میکنید که دابة الارض علی علیه السلام است من گفتم ما تنها نمیگوئیم یهود نیز چنین میگویند
معاویه فرستاد و اعلم علمای یهود را طلبید و پرسید که شما در کتابهای خود ذکر دابة الارض را یافته اید گفت
بلی معویه گفت چه چیز است گفت مردیست معاویه گفت میدانی چه نام دارد گفت الیاء معاویه
گفت الیاء چه نزدیکست بعلی **سیم** قول حق تعالی فرموده است ان الذی فرض علیک القران لرادک
الی معاد یعنی بدرستی که آنکه بر تو واجب گردانیده است قرآنرا هرآینه ترا باز میگرداند بسوی محل عود احادیث
بسیار وارد شده است که مراد رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است بسوی دنیا در رجعت **چهارم**
قول حق تعالی که فرموده است ولئن قتلتم فی سبیل الله او متم لالی الله تحشرون یعنی اگر کشته
شوید در سبیل خدا یا بمیرید هرآینه بسوی خدا محشور میشوید منقولست بطرق بسیار که این آیه در رجعت است

وسبیل الله راه ولایت علی و ذریت اوست علیهم السلام هر که ایمان باین آیه داشته اورا کشته شده
و مرگی هست اگر در حیات دنیا کشته شود و در راه ایشان در رجعت برمیگردد تا بمیرد و اگر بمیرد در رجعت
برمیگردد تا در راه ایشان کشته شود و ایضاً فرموده در تفسیر قول حق تعالی کل نفس ذائقة الموت هر که
کشته شود مرگ را نچشیده است و البته در رجعت بدنیا برمیگردد تا مرگ را بچشد **نجم دوم** قول حق تعالی
وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِیْثَاقَ النَّبِیّٖنَ لَمَا اٰتَیْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاۤءَكُمْ رَسُوْلٌ مُصَدِّقٌ
لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهٖ وَلَتَنْصُرُنَّهٗ قَالَ ءَاَقْرَرْتُمْ وَاَخَذْتُمْ عَلٰى ذٰلِكُمْ اِصْرِیْ قَالُوْا اَقْرَرْنَا
قَالَ فَاشْهَدُوْا وَاَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشّٰهِدِیْنَ یعنی یاد آورید وقتی را که گرفت خدا پیمان پیغمبران که هر آینه
آنچه داده ام بشما از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده شما باشد البته ایمان
بیاورید بآن پیغمبر و یاری کنید اورا گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید عهد و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت
پس گواه باشید بر یکدیگر و من بر شما از گواهانم و در احادیث معتبره بسیار وارد شده است که این نصرت در رجعت
خواهد بود چنانچه سعد بن عبدالله در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود
که یعنی ایمان برسول خدا صلی الله علیه وآله خواهند آورد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری خواهند کرد در رجعت
پس فرمود که بخدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث گردانیده است از آدم علیه السلام و هر که بعد از او است جمیع ایشان را
برمیگرداند بدنیا تا قتال و جهاد کنند در پیش روی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و شیخ حسن بن سلیمان
در کتاب منتخب البصائر از کتاب واحده از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه فرمود بدرستی که خداوند عالمیان واحد و یگانه و بیمثل و نظیر است و متفرد بود در یگانگی و کسی با او
نبود پس تکلم نمود بکلمه دیگر پس آن کلمه را نوری گردانید و از آن نور محمد صلی الله علیه وآله را آفرید و من را و ذریت
من را نیز از آن نور خلق کرد پس تکلم بکلمه دیگر نمود و از آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن نور ساکن
گردانید و آن نور را در بدنهای ما ساکن گردانید پس مائیم روح برگزیده خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده
و حجت خود را بر خلق تمام کرده و ما پیش از خلق اشیاء در زیر سقفی بودیم از نور سبز در وقتی که نه آفتاب بود
و نه ماه و نه شب بود و نه روز و نه دیده که نظر کند عبادت میکردیم خدا را و تنزیه و تقدیس و تسبیح او میکردیم
و اینها پیش از آن بود که خلایق را بیافریند و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان از ایشان گرفت
که بما ایمان بیاورند و ما را یاری کنند پس حضرت این آیه را خواند و گفت یعنی ایمان بیاورید بمحمد و یاری کنید

وحتی اورا

وحتی اورا و همه پیغمبران یاری او خواهند کرد و بدرستی که حق تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمد را که یاری
یکدیگر بکنیم و بتحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی او و کشتم دشمنان اورا و وفا کردم از برای
۱۵۶ خدا بآنچه گرفته است از من از میثاق و پیمان و نصرت و یاری محمد و هنوز یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران
و رسولان خدا و بعد از این در رجعت یاری من خواهند کرد و ما بین مشرق و مغرب زمین همه از من خواهد بود
و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده است و در پیش روی من شمشیر خواهند
زد بر سر زنده ها و مرده ها که زنده شده باشند از جن و انس و چه بسیار عجیب است و چگونه عجب از مرده ها که خدا
ایشان را زنده گرداند و گروه گروه از قبرها لبیک گویان بیرون آیند و صدا بلند کنند که لبیک لبیک یا
داعی الله و در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه بدوش های خود گذاشته باشند و بر سرهای کافران
و جباران و اتباع ایشان زنند و از جباران اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که ایشان را داده است
در قرآن که وعد الله الذین امنوا منکم تا آخر آیه یعنی خدا وعده داده است آنها را که ایمان آورده اند از
شما و عملهای شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه گرداند در زمین چنانچه خلیفه گردانیده بود آنها را که پیش
از ایشان بودند و البته متمکن گرداند از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است از برای ایشان و بدل کند از برای
ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت کنند مرا و چیزی را شریک من نگردانند حضرت فرمود که یعنی عبادت
کنند مرا در حالتی که ایمن باشند و نترسند از احدی از بندگان من و محتاج نباشند به تقیه کردن از کسی و بدرستی
که مرا برگشتنی بعد از برگشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و برگشتنها و صاحب حملها
و انتقام کشیدنها و دولتهای عجیب و منم مانند شاخی از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا
و خازن علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد و صراط خدا و میزان خدا
و منم جمع کننده مردم بسوی خدا و مائیم اسمای حسنای خدا و امثال علیای او و آیات کبری او و منم قسمت کننده
بهشت و دوزخ ساکن میکردانم اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم و با من است تزویج اهل بهشت
و با اختیار من است عذاب اهل جهنم و بازگشت خلق بسوی منست و حساب خلق با منست و منم اذان
گوینده در اعراف و منم که نزد قرص آفتاب ظاهر خواهم شد و منم دابة الارض و منم صاحب اعراف که مؤمن
و کافر را از یکدیگر جدا میکنم و منم امیر مؤمنان و پادشاه متقیان و آیت سابقان و زبان سخن گویان و آخر
اوصیای پیغمبران و وارث انبیاء و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی عدالت روز جزا

وحجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هرکه در مابین آنهاست ومنم آنکه خدا با حجت تمام کرده است بر شما در ابتدای
خلق شما ومنم گواه خلایق در روز جزا ومنم آنکه نزد من است علم مرگها وبلاها وحکم در میان خلق خدا وجدا کنندهٔ
حق از باطل ومیدانم نسبهای مردم را وبمن سپرده اند آیات ومعجزات وکتابهای پیغمبران را ومنم صاحب
عصا ومیسم ومنم آنکه خدا مسخر من گردانیده است ابرها را ورعد وبرق وتاریکی وروشنایی وبادها وکوهها
ودریاها وستارها وآفتاب وماه را ومنم فاروق این امت ومنم هادی این امت ومنم آنکه عدد هر چیزی را
میدانم بآن علمی که خدا بمن سپرده است وبآن رازها که مخفی به پیغمبرش وحی کرده است وآن رازها را پیغمبر
بمن پنهان گفته است ومنم آنکه خدا نام خود را بمن بخشیده است وکلمهٔ خود را وحکمت خود را وعلم خود را بمن
عطا کرده است ای گروه مردم از من سوال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا من ترا گواه میگیرم وطلب
میکنم که مرا یاری دهی بر ایشان ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم ششم ولنذیقنهم من العذاب
الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون یعنی البته میچشانیم ایشان را از عذاب نزدیکتر پایین تر پیش
از عذاب بزرگتر شاید ایشان برگردند حضرت صادق عم فرموده که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است که شمشیر
ایشان را عذاب خواهند کرد وعذاب بزرگتر عذاب قیامت است ومراد از برگشتن زنده شدن در رجعت است
هفتم ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین یعنی ای پروردگار ما بمیراندی ما را دوبار وزنده گردانیدی ما را
دوبار در احادیث وارد شده است که یک زنده گردانیدن در رجعت است ودیگری در قیامت ویک
میراندن در دنیا است ودیگری در رجعت هشتم انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا
ویوم یقوم الاشهاد یعنی بدرستی که ما البته یاری میکنیم رسولان خود را وآنها را که ایمان آورده اند در زندگانی
دنیا ودر روزی که بپا ایستند گواهان یعنی جای گواهی دادن بر مردمان یعنی در دنیا وآخرت هر دو یاری میکنیم
ایشان را علی بن ابراهیم وسعد بن عبدالله روایت کرده اند که حضرت صادق عم فرمود که یاری دنیا در رجعت است
بخدا سوگند که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا تا کشته شدند پس این یاری در رجعت خواهد بود
وآیاتی که دلالت بر رجعت فرموده اند بسیار است ودر این رساله همین اکتفا نمودیم ودر بعضی اخبار رجعت مذکور خواهد
شد انشاء الله وسعد بن عبدالله در بصایر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که شیطان
از خدا سوال کرد که او را مهلت دهد تا روزی که مردم زنده می شوند در قیامت حق تعالی ابا کرد وفرمود که ترا
مهلت دادم تا یوم وقت معلوم چون آن روز ظاهر شود شیطان لعنه الله با جمیع اتباعش از روزی که خدا
آدم را

آدم را خلق کرده است تا آن روز وحضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه برگردد واین آخر برگشتنهای آنحضرت است راوی
گفت مگر رجعتهای بسیار خواهد بود فرمود بلی وهیچ امامی که در قرنی بوده است نیکوکاران وبدکاران زمان او با او
برمیگردند تا حق تعالی مومنان را بر کافران غالب گرداند ومومنان از ایشان انتقام بکشند پس چون آن روز شود
حضرت امیرالمومنین عم برگردد با اصحابش وشیطان بیاید با اصحابش وملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک
بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا می بینم اصحاب حضرت امیرالمومنین علیه السلام را که صد
قدم از پس پشت برگردند وپاهای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس ابری بزیر آید از آسمان که پر باشد
از ملایکه ورسول خدا حربه از نور در دست داشته باشد ودر پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آنحضرت
افتد از عقب برگردد واصحابش باو گویند اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من می بینم آنچه
شما نمی بینید من میترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول باو برسد وحربه را در میان دو کتفش
بزند که او واصحابش همه بآن هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا را بیگانگی بپرستند وهیچ چیز را با
خدا شریک نگردانند وحضرت امیرالمومنین علیه السلام چهل وچهار هزار سال پادشاهی کند تا آنکه یک مرد
از شیعیان آنحضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود هر پسر هر سال یک فرزند پس در آنوقت دو باغ
سبز که حق تعالی در سورهٔ رحمن فرموده است در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد وایضا از حضرت صادق عم
روایت کرده است که حساب خلایق با حضرت امام حسین صلوات الله علیه خواهد بود در رجعت پیش از
قیامت وبچندین سند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که اول کسی که در رجعت
برخواهد گشت امام حسین صلوات الله علیه خواهد بود وآنقدر پادشاهی بکند که از پیری ابروهای مبارک
آنحضرت بر روی دیده اش آویخته شود واز حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که برگردند در رجعت
ارواح مومنان با ارواح دشمنان ایشان بسوی بدنها تا حق خود را از ایشان استیفا کنند هرکه ایشان را
عذاب وشکنجه کرده باشد از او انتقام بکشند وهرکه ایشان را بخشم آورده باشد او را بخشم آورند واگر
کشته باشد بعوض بکشند پس سی ماه بعد از مردن دشمنان خود زندگانی کنند وبعد از آن همه در یک شب بمیرند
وایشان بهشت برگردند ودشمنان ایشان به بدترین عذابهای جهنم برگردند وایضا روایت کرده است که از
حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر قول حق تعالی وجعلکم انبیاء وجعلکم ملوکا یعنی وگردانید شما را
پیغمبران وگردانید شما را پادشاهان فرمود که پیغمبران حضرت رسول وابراهیم واسمعیل وذریت اویند

صلوات الله وسلامه علیهم و پادشاهان ائمه اند علیهم السلام راوی گفت که پادشاهی بشما داده اند فرمود پادشاهی بهشت
و پادشاهی رجعت و علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده است از شهر بن حوشب که گفت حجاج با
من گفت در قرآن آیه ایست که تفسیر آن مرا عاجز کرده است و نمی فهمم و آن آیه این است وَإِنْ مِنْ
أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ یعنی نیست احدی از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان می آورند
بحضرت عیسی ع پیش از مردن او و بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن یهودی و نصرانی را میزنند و نظر میکنم
که لب او حرکت نمیکند تا میمیرد من گفتم ای امیر آن معنی مراد نیست که شما فهمیده اید پس گفت چه معنی دارد
گفتم حضرت عیسی علیه السلام پیش از قیامت از آسمان بزمین خواهد آمد پس نمیماند یهودی و غیر او مگر آنکه
ایمان بحضرت عیسی ع می آورند پیش از مردن حضرت عیسی ع و نماز خواهد کرد در عقب حضرت مهدی
صلوات الله علیه حجاج گفت وای بر تو این را از کی آورده و از کی شنیده گفتم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
شنیده ام گفت بخدا سوگند که از چشمه صافی برداشته و ایضا روایت کرده است او و دیگران در تأویل
قول حق تعالی بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ یعنی بلکه تکذیب میکنند با آنچه احاطه
نکرده اند بعلم آن و هنوز تأویل آن بایشان نرسیده است حضرت فرمود که این آیه درباب رجعت
و امثال آن است که هنوز وقت آنها نیامده و ایشان تکذیب آنها مینمایند و میگویند نخواهد بود و
بسند معتبر دیگر روایت کرده اند که دشمنان اهل بیت ع در رجعت خوراک ایشان عذره انسان
خواهد بود چنانچه حق تعالی فرموده است که اِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که هر قومی را که حق تعالی بعذاب هلاک کرده است
در رجعت برنخواهند گشت چنانچه حق تعالی فرموده است که وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا
يَرْجِعُونَ و در اخبار معتبره وارد شده است در تأویل این آیه وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا
فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَ
جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ که این مثلی است که حق تعالی زده است برای اهل بیت رسول خدا که موجب
تسلی آنحضرت گردد زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان و اولاد ایشان را بکشتند
نظایر ایشان در این امت ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان بودند که سعی میکردند در قتل و قمع اهل بیت رسول
خدا پس حق تعالی وعده داده است پیغمبرش را که چنانچه ولادت موسی را مخفی کردم و او را از فرعون و اتباعش غایب

گردانیدم

گردانیدیم و بعد آنها بر دست او هلاک کردیم همچنین حضرت قائم را و ولادتش را پنهان خواهیم کرد و از فراعنه
زمان خود او را مستور خواهیم گردانید و در رجعت ایشان را بر دشمنان ایشان غالب خواهیم کرد که
انتقام خود را از ایشان بکشند پس تأویل آیات چنین است و میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را
ضعیف گردانیده اند در زمین که اهل بیت رسالتند و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را وارثان
زمین که پادشاهی روی زمین برای ایشان مسلم گردد و تمکین و اقتدار بدهیم ایشان را در زمین که باطل را
براندازند و حق را ظاهر گردانند و بنمائیم بفرعون یعنی ابوبکر و هامان یعنی عمر و لشکرهای ایشان و اتباع ایشان
که غصب حق آل محمد ص کردند منهم یعنی از آل محمد ع آنچه حذر میکردند از کشتن و عذاب و همچنین حضرت امام
حسین ع و اصحاب او را زنده کنند و کشندگان ایشان را نیز زنده کنند تا انتقام از ایشان بکشند چنانچه
قطب راوندی و دیگران از جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امام حسین صلوات الله علیه
در صحرای کربلا پیش از شهادت خود فرمود که جدم رسول خدا ص بمن گفت ای فرزند ترا بسوی عراق خواهند برد
در زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر کرده اند یا خواهند کرد و آن زمین را عمورا
میگویند و در آنجا شهید خواهی شد و با تو جماعتی از اصحاب شهید خواهند شد که درد و الم بریدن
آهن بایشان نخواهد رسید و چنانچه آتش را حق تعالی بر حضرت ابراهیم علیه السلام برد و سلام گردانید
همچنین آتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس بشارت باد شما را و شاد باشید که
ما نزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم در آن عالم آنقدر که خدا خواهد پس اول کسی که زمین شکافته بشود
و از زمین بیرون می آید من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق می افتد با بیرون آمدن حضرت
امیرالمؤمنین و قیام قائم ما ع پس نازل میشوند بر من گروهی از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز بزمین
نیامده اند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه و فرود می آیند محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که
خدا بایشان منت گذاشته است از انبیا و اوصیا سوار شده بر اسبان خدا ابلق از نور که هیچکس
پیشتر بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله علم خود را بدست میگیرد و حرکت میدهد و با شمشیر
خود بدست قائم ما میدهد پس بعد از این آنچه خدا خواهد میمانیم پس حق تعالی بیرون می آورد از مسجد کوفه چشمه از
روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس آنگاه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شمشیر حضرت رسول را بمن
دهد و مرا بجانب مشرق و مغرب بفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر بتی را که بیابم

بسوزانم تا اگر بر این صد بر بسم وجمع بیاد هند را فسخ کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند بسوی
حضرت امیرالمؤمنین ع و گویند راست گفته خدا و رسول او در وعدها که دادند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستند
بسوی بصره که در مقام مقابله و مقاتله در آید او را می کشند و لشکری بسوی بلاد روم بفرستند که آنها را فتح کنند پس
هر حیوان حرام گوشت که باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب و نیکو بر روی زمین نباشد و جزیه را بر طرف کنم و یهود و
نصاری و سایر ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و هر که اسلام را نخواهد خدا
خونش را بریزیم و هیچ مرد از شیعیان ما نماند مگر آنکه خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاک را از روی او دور کند و زنان و
منزل او را در بهشت باو بنماید و هر کور و زمین گیر و مبتلا که در زمین باشد خدا ببرکت ما اهل بیت آن بلا را از
او دفع کند و حق تعالی برکت را از آسمان بزمین بفرستد بمرتبه که شاخهای درختان میوه دار از بسیاری میوه
بشکنند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید و اینست معنی قول حق تعالی که اگر اهل
شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکاری کنند هر آینه بگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین و لیکن تکذیب کردند
پیغمبران ما را پس گرفتیم ایشان را بآنچه کسب کردند و ببخشد خدا بشیعیان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز از
زمین و آنچه در زمین است حتی آنکه کسی که خواهد احوال اهل خانه خود را بداند خدا او را الهام کند بآنچه ایشان
میکنند و ابن بابویه ره بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مامون از حضرت امام رضا علیه السلام
پرسید که چه میگوئی در رجعت حضرت فرمود که رجعت حق است و در امم سابقه بوده است و قرآن مجید
بآن ناطق است و رسول خدا صلعم فرموده که میباشد در این امت آنچه در امم سابقه بوده مانند
دو نعل که با یکدیگر موافقند و مانند پرهای تیر که با یکدیگر مساویند حضرت فرمود که چون مهدی از فرزندان
من بیرون آید عیسی ع از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز کند و عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده است
که فرمود خلفای جور نامی برخود گذاشته اند و خود را امیرالمؤمنین میگویند و این نام مخصوص علی بن ابیطالب علیه السلام است
و هنوز تاویل این نام و معنی آن بر مردم ظاهر نشده است راوی گفت تاویل آن کی خواهد آمد فرمود که آن وقتی
خواهد بود که حق تعالی جمع کند در پیش روی او پیغمبران و مؤمنان را تا یاری کند او را چنانچه حق تعالی فرموده است و اذ اخذ
میثاق النبیین تا آخر آیه که گذشت پس در آن روز میدهد رسول خدا صلعم علم را بعلی بن ابیطالب ع پس او را امیر جمیع خلایق
خواهد بود و جمیع ایشان در زیر علم آنحضرت خواهند بود و او امیر و پادشاه همه خواهد بود و این است تاویل امیرالمؤمنین یعنی
آن و دیگر است سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است از ابان بن ابی عیاش که گفت شنیدم از ابا الطفیل واد

حدیث

۱۵۹

حدیث رجعت ما از برای من روایت کرد از جماعتی از اهل بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب و ابو الطفیل
گفت من عرض کردم آنچه از ایشان شنیده بودم بر علی بن ابیطالب ع در کوفه پس گفت که این علم خاصی است که
باید امت بدانند و رد کنند علم خصوصیات آنرا بخدا پس آنچه از آنها شنیده بودم با آنحضرت عرض کردم و همه را
تصدیق نمود و آیات بسیار از قرآن را تفسیر کرد برجعت تفسیر شافی و واضحی تا آنکه چنان شده ام که یقین من
بقیامت زیاده نیست از یقین برجعت پس پرسیدم که حوض رسول خدا صلعم در دنیا خواهد بود یا در آخرت
فرمود بلکه در دنیا خواهد بود پرسیدم که مردم را از حوض دور خواهد کرد فرمود من بدست خود خواهم کرد و دوستان
خود را بسر حوض خواهم آورد و دشمنان خود را تشنه برخواهم گردانید پس از آنحضرت از دابة الارض پرسیدم
حضرت مضایقه فرمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود که آن دابه ایست که طعام میخورد و در بازارها راه میرود
و با زنان مباشرت میکند گفتم یا امیرالمؤمنین او کیست فرمود که صاحب زمین است که زمین باو ساکن میگردد
گفتم یا امیرالمؤمنین که او کیست فرمود که صدیق و فاروق این امت است و عالم ربانی و ذو القرنین این
امت باز گفتم بیان فرما که کیست فرمود آنکس که خدا در شان او گفته است و یتلوه شاهد
منه و گفته است الذی عنده علم الکتاب و گفته است و الذی جاء بالصدق و صدق
به و او تصدیق کرد پیغمبر را در وقتی که همه کافر بودند گفتم یا امیرالمؤمنین نام او را بگو فرمود گفتم ای ابو الطفیل
بخدا سوگند که اگر عامه شیعیان مرا بنزد من بیاوری که اقرار بطاعت من میکنند و مرا امیرالمؤمنین میدانند
و جهاد مخالفان مرا حلال میدانند پس حدیث کنم بعضی آنچه میدانم از تاویل آیاتی که خدا در قرآن فرستاده
بر محمد صلعم هر آینه همه متفرق و پراکنده شوند مگر طایفه قلیل از اهل حق بدرستی که امر ما صعب است و اذعان به
احادیث ما دشوار است و تحمل نمیتواند آنها را و اقرار بآنها نمیکند مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسلی یا
مؤمنی نجیبی که خدا امتحان کرده باشد او را برای ایمان ای ابو الطفیل چون رسول خدا صلعم از دنیا رفت
مردم همه مرتد و گمراه شدند مگر آنها که خدا ایشان را ببرکت ما اهل بیت نگاه داشت و در منتخب البصائر
از سعد بن عبد الله روایت کرده است از جابر جعفی از حضرت صادق علیه السلام که علی علیه السلام با علم خود خواهد
آمد تا انتقام بکشد از بنی امیه و معویه و آل معویه و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس حق تعالی یاوران او را
از اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم پس با ایشان ملاقات کنند در صفین مثل مرتبه اول تا
همه را بکشند و کسی از ایشان نماند که خبر بیرون برد پس خدا ایشان را برد بسوی بدترین عذابها با فرعون

وآل فرعون پس بار دیگر امیرالمؤمنین رجوع کند با رسول خدا صلوات الله علیهما و او خلیفه باشد در زمین و سایر ائمه
علیهم السلام عاملان او باشند در اطراف زمین تا عبادت حق تعالی آشکارا کرده شود چنانکه پنهان عبادت
کرده بودند و اضعاف آن عبادت خواهد شد و حق تعالی به پیغمبرش خواهد داد چندین پادشاهی جمیع اهل دنیا
از روزی که [illegible] خلق کرده است دنیا را تا روزی که دولتهای دیگران برطرف شود تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده
که او را داده که غالب گرداند او را بر همه دینها هر چند نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که اول کسی که بدنیا برمیگردد حضرت امام حسین علیه السلام و اصحاب او و یزید پلید
و اصحاب او خواهند بود پس همه ایشان را بکشند مثل آنکه ایشان کشته اند چنانکه حق تعالی فرموده است که
ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا
یعنی پس گردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشان را و اعانت کردیم شما را بمالها و پسران و گردانیدیم لشکرهای
شما را زیاده از لشکرهای ایشان آنها و شیخ کشی و شیخ مفید در ارشاد و در مجالس بسندهای معتبر بسیار از
عبایه اسدی و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که گفت منم سید
و مهتر پیران و در من سنتی از ایوب علیه السلام هست و بخدا سوگند که حق تعالی از برای من اهل مرا جمع خواهد کرد
چنانچه از برای ایوب اولاد او را زنده کرد و جمع کرد و بروایت دیگر چنانچه از برای یعقوب علیه السلام اولاد او را
جمع کرد و ایضا کشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود من سوال کردم از خدا اسمعیل فرزند مرا
بعد از من باقی بدارد ابا کرد و لیکن در باب او منزلتی دیگر حق تعالی بمن عطا کرد که او اول کسی باشد که در رجعت
بیرون آید با ده نفر از اصحاب او که یکی از آنها عبدالله بن شریک عامری باشد و او علمدارش خواهد بود و
از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که گویا می بینم عبدالله بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و
دو علاقه در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا میرود در پیش روی قایم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده
شده اند و صدا بتکبیر بلند کرده اند و ایضا کشی روایت کرده است از داود رقی که گفت بخدمت حضرت صادق ع
عرض کردم که من پیر شده ام و استخوانهایم باریک شده است و میخواهم ختم اعمال من آن باشد که در راه شما
کشته شوم حضرت فرمود که چاره از این نیست اگر در این وقت نشود در رجعت خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان
از کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه طولانی از آنحضرت روایت کرده است و در عرض آن خطبه فرمود که
ضبط نمیکند احادیث ما را مگر قلعه های حصین یا سینه های امین یا عقلهای متین پس فرمود ای عجب

دکل عجب

دکل عجب از آنچه واقع خواهد شد در میان جمادی و رجب پس مردی از شرطة الخمیس پرسید که این چه عجب است که
مکرر میفرمایید حضرت فرمود چون تعجب نکنم از آنکه مرده چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زندها خواهند زد بحق
خداوندی که حبه را شکافته و گیاه بیرون آورده و خلایق را خلق کرده است که گویا می بینم ایشان را که در میان بازارها
کوچه ها میروند و شمشیرهای برهنه بر دوش گذاشته باشند و میزنند بر سر دشمنان خدا و رسول و مؤمنان و این است
معنی قول خدا که فرموده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا
مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ یعنی ای گروه مؤمنان دوستی مکنید با قومی که
غضب کرده است خدا بر ایشان بتحقیق که ناامید گردیده اند از آخرت چنانچه ناامید گردیده اند کافران از
اصحاب قبرها و ابن بابویه در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون قایم ما ظاهر شود
عایشه را زنده کند تا بر او حد بزند و انتقام فاطمه ع را از او بکشد و شیخ مفید در ارشاد از حضرت صادق ع
روایت کرده است که چون وقت قیام قایم علیه السلام بشود در ماه جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب بارانی
ببارد که خلایق مثل آن ندیده باشند پس برویاند خدا آن باران گوشتهای مؤمنان و بدنهای ایشان را در قبرهای
ایشان و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که می آیند از جانب قبیله جهینه و خاک قبر را از سرهای خود می افشانند و ایضا
از آنحضرت روایت کرده است که بیرون می آید با قایم علیه السلام از پشت کوفه یعنی نجف اشرف بیست و هفت
مرد پانزده نفر از قوم موسی از آنها که حق تعالی گفته است که هدایت میکردند بحق و عدالت میکردند و هفت نفر
اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر پس در پیش روی آنحضرت
خواهند بود و یاوران و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را روایت کرده است و نعمانی روایت
کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون قایم آل محمد ص بیرون آید خدا او را یاری کند بملائکه و اول کسی که با او بیعت
کند محمد باشد و بعد از او علی و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که از علامات
ظهور حضرت قایم علیه السلام آنست که بدنی برهنه در پیش قرص آفتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا کند
که این امیرالمؤمنین است برگشته است که ظالمان را هلاک کند و ایضا شیخ روایت کرده است از حضرت
ابوعبدالله ع که چون حضرت قایم علیه السلام خروج کند نزد قبر هر مؤمنی ملکی بیاید و او را ندا کند که ای فلان
صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی با او ملحق شوی ملحق شو و اگر میخواهی در کرامت و نعمت
الهی همینجا باش پس بعضی بیرون آیند و بعضی در نعیم الهی باشند و در زیارت جامعه مشهوره و اکثر زیارات

منقول خصوصا زیارت حضرت امام حسین علیه السلم ذکر رجعت واظهار اعتقاد بآن مذکورست ودر مصباح
متهجد ومصباح الزایر وسایر کتب از حضرت صادق ع منقولست که هر که دعای عهد را چهل روز بخواند
از انصار حضرت قایم علیه السلام باشد واگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد حق تعالی او را از قبر در وقت خروج
آنحضرت بیرون آورد ودر عهد مزبور مذکورست که خداوندا اگر حایل شود میان من وآنحضرت مرگی که بر بندگان
خود حتم ولازم گردانیده پس بیرون آور مرا از قبر من در حالتی که کفن خود را بر کمر بسته باشم وشمشیر ونیزه
خود را برهنه کرده باشم ولبیک گویم دعوت کسی را که جمیع خلق را بسوی یاری او دعوت مینماید وشیخ
در مصباح از حضرت صادق علیه السلم زیارت بعیده حضرت رسول وائمه علیهم السلم را روایت کرده است ودر
آن روایت مذکورست که من قایلم بفضل شما واقرار دارم برجعت شما انکار نمیکنم قدرت خدا را
بر هیچ چیز وقایل نمیشوم مگر بآنچه خدا خواسته است وصاحب کامل الزیاده از حضرت صادق علیه السلم
زیارتی از برای حضرت امام حسین علیه الصلوة والسلام روایت کرده است ودر آن زیارت مذکورست که یاری
من از برای شما مهیاست تا حکم کند خدا ومبعوث گرداند شما را پس با شما خواهم بود نه با دشمن شما من از
آنهایم که ایمان دارند برجعت شما انکار نمیکنم هیچ قدرت خدا را وتکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را ونمیگویم که
چیزی را که خدا خواسته نشده بود وبسند صحیح در زیارت دیگر همین مضمون را روایت کرده است وایضا بسند
معتبر زیارت دیگر از برای حضرت امام حسین وجمیع ائمه علیهم السلام روایت کرده است ودر آن زیارت مذکورست
که خداوندا او را مبعوث گردان در مقام پسندیده که انتقام بکشی با او از برای دین خود وبکشی با او دشمن دین
خود را بدرستی که تو او را وعده کرده وتو پروردگاری که خلف وعده نمیکنی وکلینی در صفت قبض روح
مؤمن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در حدیث طولانی که فرمود پس روح مؤمن زیارت
میکند آل محمد صلی الله علیه وآله را در بهشتهای رضوی ومیخورد با ایشان از طعامهای ایشان ومی آشامد با
ایشان از شراب ایشان وبا ایشان سخن میگوید در مجلس ایشان تا خروج کند قایم ما اهل بیت پس خدا
زنده میکرداند ایشان را پس با او می آیند لبیک گویان فوج فوج پس در آنوقت شک می افتد اهل بطلان
ومضمحل میشوند منتحلان واز این جهة بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که وعده
گاه ما وتو وادی السلام است یعنی نجف اشرف ودر دعائی که در سرداب غیبت حضرت صاحب علیه السلام
باید خواند مذکورست که پروردگارا توفیق ده مرا که با طاعت قایم علیه السلام قیام نمایم ودر خدمتش او باشم
واز معصیت

واز معصیت او اجتناب نمایم واگر مرا پیشتر از دنیا ببری پس بگردان مرا ای پروردگار من از آنجماعتی که بر
میگردند در رجعت او وپادشاهی میکنند در دولت او ومتمکن میگردند در ایام او ودر زیر علم سعادت نشیم
او حیات شنوند ومحشور میشوند در زمره او ونور روشن میشود دیده ایشان برؤیت او ودر کتاب اقبال ومصباح
روایت کرده است که توقیعی از حضرت صاحب علیه السلام بیرون آمد بسوی ابو القاسم بن العلا که روز سیم
ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین علیه السلام است این دعا را باید خواند بخوانند ودعا را فرمود
تا آنجا که ترجمه اش اینست که در مدح حضرت امام حسین علیه السلام میفرماید که رسید نصرت واعانت کرده شود
بنصرت در روز رجعت وعوض شهادت باو داده اند که امامان از نسل او باشند وشفا در تربت او
باشد ورستگاری کردند مردم باو در برگشتن او وبرگشتن اوصیای او از عترت او بعد از قایم وغیبت او
تا طلب خون خود واصحاب خود بکنند وخداوند جبار را راضی گردانند ودر آخر دعا فرمود که ما پناه بقبر او
می آوریم وانتظار برگشتن او میکشیم وکلینی وعیاشی وشیخ مفید وسید بن طاوس رحمة الله علیهم بسندهای خود
روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سوال کردم از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر قول حق تعالی واقسموا بالله
جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت یعنی قسم میخورند بخدا بمبالغه تمام که خدا زنده نمیگرداند آنها را که
مرده اند بلکه زنده میکرداند وعده لازمیست بر خدا ولیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت فرمود که سنیان
چه میگویند یا تو چه میگوئی در این آیه گفتم مشرکان میگویند وسوگند یاد میکنند که خدا مردها را در قیامت
زنده نمیکند حضرت فرمود که هلاک وزیان کار باد کسی که این سخن را میگوید بپرس از ایشان که مشرکان
سوگند بخدا بود یا بلات وعزی ابو بصیر گفت فدای تو شوم بفرما معنی آیه را حضرت فرمود که چون
قایم ما ظاهر شود حق تعالی جماعتی از شیعیان ما را برای او زنده کند که شمشیرها بر دوش گذاشته مهیای جنگ
یاری آنحضرت بیایند چون این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که نمرده باشند گویند فلان وفلان وفلان
از قبرها مبعوث شده اند ودر خدمت قایم اند جمعی از شیعیان ایشان گویند که ای گروه شیعه چه بسیار دروغ
میگوئید شما این زمان دولت شماست وهمه دروغی که میخواهید میگوئید نه والله زنده شده اند آنها و
تا قیامت زنده نخواهند شد وحق تعالی در این آیه حکایت قول ایشان را فرموده است وایضا کلینی از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن
فی الارض مرتین یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که اول افساد خواهید کرد در زمین دو مرتبه

حضرت فرمود اشاره است بقتل حضرت امیرالمؤمنین و خنجر زدن بر ران حضرت امام حسن علیهما السلام و لتعلن
علوا کبیرا و طغیان خواهید کرد طغیان بزرگ حضرت فرمود که اشاره است بقتل حضرت امام حسین صلوات الله
فاذا جاء وعد اولیهما پس هرگاه بیاید وعدهٔ انتقام اول ایشان فرمود که هرگاه بیاید وعدهٔ انتقام
امام حسین علیه السلام بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار یعنی فرستادیم
بر شما بندگان خود را که صاحب باس و قوت عظیم بودند در جنگ پس گردیدند در میان خانها برای کشتن و اسیر کردن
شما حضرت فرمود اشاره است بجماعتی که خدا ایشان را مبعوث خواهد کرد پیش از بیرون آمدن حضرت قایم علیه السلام
پس نخواهند گذاشت کسی را که احدی از آل محمد ص را کشته باشد مگر آنکه او را خواهند کشت وکان وعدا
مفعولا و بود وعده کرده شده فرمود که اشاره بقیام قایم علیه السلام است ثم رددنا لکم الکرة علیهم
اشاره است بخروج حضرت امام حسین علیه السلام با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلا بر سر گذاشته باشند که
هر خودی دو رو داشته باشد و بمردم گویند که این حسین است که بیرون آمده است تا مؤمنان شک در او
نکنند و بدانند که دجال و شیطان نیست و حضرت قایم علیه السلام در آنوقت در میان ایشان باشد پس چون
معرفت حضرت امام حسین ع در دلهای مؤمنان قرار گیرد حضرت قایم علیه السلام از دنیا برود و حضرت امام حسین ع
او را غسل بدهد و کفن کند و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد بگذارد زیرا که امور وصی را بغیر وصی متکفل
نشود **مؤلف گوید** که اگر کسی گوید که حضرت امام حسین علیه السلام را که غسل خواهد داد جواب گوییم که چون آنحضرت
در این نشئه شهید در معرکه بود احتیاج بغسل ندارد یا ائمه بعد از آنحضرت که بدنیا بر گردند آنحضرت را غسل دهند
و نماز کنند بر او تا نفخ صور منتهی شود و این آیات اگرچه بحسب ظاهر در شان بنی اسرائیل نازل شده است اما
چون آنچه در امم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر آن در این امت واقع میشود و حق تعالی آن قصص را برای تنبیه
این امت ذکر کرده است پس اشاره است باین وقایع که در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید و شیخ طوسی
بسندهای معتبر از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که بخدا سوگند که مردی از ما اهل بیت پادشاهی
خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و نه سال گفتم این چه وقت خواهد بود فرمود بعد از آنکه حضرت قایم ع از دنیا
برود گفتم قایم ع چند سال پادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده سال و بعد از وفات آنحضرت هرج و فتنه بسیار
خواهد بود تا پنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد که حضرت امام حسین صلوات الله علیه است و طلب
خون خود و اصحاب خود خواهد کرد و آنقدر بکشد و اسیر کند که مردم گویند که اگر این از ذریت پیغمبر بود انقدر

ادم

آدم نمیکشت پس بعد از آن حضرت عیسی علیه السلام سفاح بیرون آید یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و کلینی و صفار بسندهای
بسیار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که خدا بمن شش چیز داده است
دانستن مرگها و بلاها و حکم بحق میان خلایق و منم صاحب رجعتها و دولت صاحب دولتها و منم صاحب
عصا و میسم و منم دابه که با مردم سخن خواهد گفت و در تهذیب و کافی روایت کرده اند از حضرت صادق
علیه السلام که روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا مردها را زنده کند و زندها را بمیراند و حق را با اهلش بر گرداند و برپا
دارد دینی را که از برای خود پسندیده است و کلینی و علی بن ابراهیم روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام
که حق تعالی خبر داد رسول خود را و بشارت داد او را بامام حسین ع پیش از آنکه فاطمه ع باو حامله شود و بآنکه امامت
در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آنحضرت را بآنچه بامام حسین ع خواهد رسید از کشته شدن
و مصیبتها در خودش و در فرزندانش پس عوض داد او را از شهادت بآنکه امامت در عقب او باشد و
اعلام کرد آنحضرت را که او کشته خواهد شد پس خدا او را بدنیا بر خواهد گردانید و یاری او خواهد کرد تا دشمنان
خود را بکشد و او را پادشاه روی زمین گرداند چنانچه در قرآن مجید فرموده است که میخواهیم منت گذاریم
بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده اند در زمین و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را وارثان زمین
و فرموده است که بتحقیق که نوشته ایم در زبور بعد از ذکر حضرت رسول ص که زمین را میراث خواهند برد بندگان
شایسته ما پس خدا بشارت داد پیغمبرش را که اهل بیت تو مالک زمین خواهند شد و بسوی زمین بر خواهند
گشت و دشمنان خود را خواهند کشت و سید علی بن عبدالحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده است
که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند از رجعت که آیا حق است فرمود بلی پرسیدند که اول کسی که رجعت خواهد
کرد کی خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود که بعد از حضرت قایم علیه السلام بیرون خواهد آمد با آنها
که با او شهید شدند و هفتاد و دو نفر با او خواهند بود چنانچه با حضرت موسی علیه السلام مبعوث شدند پس حضرت قایم
علیه السلام انگشتر خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین علیه السلام غسل و کفن و حنوط خواهد
کرد او را و در قبر پنهان خواهد کرد و ایضا از کتاب فضل بن شاذان روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام
که چون حضرت قایم علیه السلام ظاهر شود و داخل شود بکوفه حق تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث
گرداند که در میان اصحاب او و از یاوران او باشند و ابن قولویه در کامل الزیارة بسند معتبر از برید عجلی
روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از اسمعیل که حق تعالی در قرآن او را صادق الوعد

کفت آیا اسمعیل پسر ابراهیم علیهما السلام است حضرت فرمود که نه بلکه اسمعیل پسر حزقیل است که پیغمبر بود و حق تعالی اورا
مبعوث کردانید بسوی قومش پس تکذیب او کردند و پوست سر و روی او را کندند و حق تعالی غضب کرد برایشان
و سطاطائیل ملک عذاب را نزد او فرستاد و کفت پروردکار عزت مرا بسوی تو فرستاده است
که قوم ترا عذاب کنم بسخت ترین عذابها اکر خواهی اسمعیل کفت مرا احتیاجی باین نیست حق تعالی باو
وحی کرد که پس حاجت تو چیست ای اسمعیل کفت پروردکارا تو عهد و پیمان کرفتی از برای خود بپروردکاری
و از برای محمد صلعم بپیغمبری و از برای اوصیای او بولایت و امامت و خبر دادی خلق خود را بآنچه امت
او نسبت بامام حسین علیه السلام خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده دادهٔ حسین ع را که اورا بدنیا
بر کردانی تا انتقام بکشد از آنها که این ستم نسبت باو کردند پس حاجت من بسوی تو ای پروردکار من
آنست که مرا برکردانی بسوی دنیا تا خود انتقام بکشم از آنها که نسبت بمن این کار کرده اند چنانکه حسین را
برخواهی کردانید پس حق تعالی اسمعیل بن حزقیل را وعده داد که چنین کند لهذا او با حضرت امام حسین علیهما السلام
بدنیا برخواهد کشت و ایضا از حریز روایت کرده است که کفت بحضرت صادق ع عرض کردم که فدای تو
شوم چه بسیار کم است بقای شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیکست اجلهای شما با یکدیکر با احتیاج
عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود که هر یک از ما صحیفه داریم که در آن نوشته است آنچه باید بآن
عمل کنیم در مدت حیات خود چون آنها منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما رسیده است و در آن وقت حضرت
رسول صلعم می آید و خبر وفات ما را بما میکوید و ثوابهای عظیم حق تعالی را بما بشارت میدهد و حضرت امام
حسین صلوات الله علیه صحیفهٔ خود را خواند و در آن صحیفه نوشته بود چند آنچه در حال حیات خود کند و آنچه باقی
ماند که بعد از آن خواهد کرد پس رفت بقتال با مر خداوند ذو الجلال و شهید شد و از جمله اموری که باقی
مانده بود آن بود که کروهی از ملائکه از حق تعالی رخصت طلبیدند که بیاری او بیایند چون بزمین رسیدند
حضرت شهید شده بود حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبهٔ او باشید تا از قبر بیرون آید در رجعت
و یاری او بکنید پس کریه کنید براو و آنچه از شما فوت شده است از یاری او و شما مخصوص کردیده اید
بیاری او و کریستن براو پس آن ملائکه براو میکریند و چون بیرون آید از یاوران او خواهند بود و در
تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار و فرات بن ابراهیم و در مناقب شاذان بن جبرئیل از حضرت صادق ع
روایت کرده اند در تاویل قول حق تعالی یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة فرمود روزی که میلرزند

وکن

حرکت کنند یا متحرک میکردند آنها که ساکن بودند و از پی آن می آید آنچه ردیف آنست فرمود که
راجفه حسین بن علی است و رادفه علی بن ابیطالب است و اول کسی که در رجعت از قبر بیرون می آید
حسین بن علی علیهما السلام است با هفتاد و پنج هزار کس و آنست تاویل قول حق تعالی انا لننصر رسلنا چنانچه
کذشت و حسن بن سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که کلا سوف
تعلمون یعنی در قیامت و محمد بن العباس بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول
حق تعالی ان نشا ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی اکر خواهیم
میفرستیم بر ایشان از آسمان آیتی پس میکردد کردنهای ایشان برای آن آیت ذلیل حضرت فرمود که کردنهای
بنی امیه برای آن آیت خاضع و ذلیل میکردد و آیت آنست که علی بن ابیطالب صلوات الله علیه در هنکام
زوال شمس ظاهر میکردد نزد قرص آفتاب از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسبش پس بنی امیه را
بکشد حتی آنکه بنی امیه مردی از خود را در پهلوی درختی پنهان کنند درخت بسخن آید و فریاد کند که این مرد
از بنی امیه اینجا پنهان شده است او را بکشید و شیخ حسن بن سلیمان بن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه است
روایت کرده است از ابو مروان که کفت از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم از تفسیر قول حق تعالی که
ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد فرمود که دنیا آخر نشود تا جمع شوند رسول خدا
و امیر المومنین صلوات الله علیهما در ثویه که موضعی است از کوفه و در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در
داشته باشد و ایضا از کتاب بشارت سید علی بن طاوس روایت کرده است از حمران که مجموع عمر دنیا
صد هزار سال است بیست هزار سال دولت سایر مردم است و هشتاد هزار سال ایام دولت آل محمد
صلوات الله علیهم خواهد بود و سید بن طاوس کفته است که در کتاب سطر بن عبد الله این روایت را از
این مبسوطتر دیدم و در کامل الزیاره از مفضل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود کویا
می بینم که کرسی از نور بکذارند و بر آن نصب کنند قبه از یاقوت سرخ مکلل بجواهر و حضرت امام حسین
صلوات الله علیه بر آن کرسی بنشیند و بر دور او نود هزار قبه سبز بوده باشد و مومنان آیند و آنحضرت را
زیارت کنند و براو سلام کنند پس حق تعالی خطاب کند بایشان که ای دوستان من آنچه خواهید از من سوال
کنید بسیار آزار کشیده و ذلیل و مظلوم شدید امروز هر حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت که از من
سوال کنید بر می آورم از برای شما پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد این است و الله

کرامات و بزرگواری عظیم **مؤلف گوید** که صاحبهای و بنا که در این حدیث مذکور است دلالت میکند بآنکه
ایمان در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است که از ناحیه مقدسه زیادتی بیرون آمد
بسوی محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری و در آن مذکور است که شهادت میدهیم که تو حجت خدائی و شهادت میدهیم
اول و آخر و اگر رجعت شما حق است و در آن شکی نیست در روزی که نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان
نیاورده باشد پیشتر یا کسب کند در ایمانش خیری را و ابن بابویه رحمه الله در کتاب صفات الشیعه روایت
کرده است از حضرت صادق علیه السلام که هر که اقرار به هفت چیز کند مؤمن است و از جمله آنها ایمان برجعت را ذکر
کرده است و ایضا از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که هر که اقرار کند بیگانگی خدا و اقرار کند
برجعت و بمتعه زنان و بحج تمتع و ایمان بیاورد به معراج و بسوال کردن در قبر و حوض کوثر و شفاعت
و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب پس او مؤمن است بحق و راستی
و او از شیعه ما اهل بیت است و احادیث دیگر در این باب بسیار است که اکثر را در کتاب بحار الانوار ذکر
ایراد نموده ام و شکی نیست در آنکه اصل رجعت فی الجمله متواتر بالمعنی است و کسی که در آن شک کند
ظاهر شکی است که حشر قیامت را نیز منکر باشد و امری که بنصوص متواتره ثابت شده باشد بمحض
استبعادات و وهم انکار کردن محض بیدینیست و بعضی از خصوصیات که در بعضی از روایات شاذه
وارد شده است جزم نمیتوان کرد اما انکار نیز نباید کرد و اختلاف در خصوصیات باعث آن نمیشود
که اصلش را انکار کنند چنانکه در بسیاری از خصوصیات حشر و بهشت و جهنم و صراط و میزان و غیر آنها
اختلاف در اخبار واقع شده است و این باعث آن نمیشود که اصلش که ضروری دینست کسی انکار
کند و خلاصه اش این است که رجعت بعضی از مؤمنان و بعضی از کافران و نواصب و مخالفان متواتر است
و انکارش موجب خروج از دین تشیع است نه خروج از دین اسلام و در رجعت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
و حضرت امام حسین علیه السلام نیز متواتر است بلکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز متواتر است یا قریب بتواتر و در
سایر ائمه علیهم السلام نیز احادیث صحیحه معتبره بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد بمرتبه رسیده است
که اذعان باید کرد و انکار نباید کرد اما خصوصیات این رجعتها معلوم نیست که آیا با ظهور حضرت
در یک زمان خواهد بود یا پیش خواهد بود یا بعد خواهد بود و از بعضی احادیث ظاهر میشود که بترتیب زمان
امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان رحمه الله قائل شده است باینکه هر امامی زمان امامتی

دارد

دارد و زمان مهدی بودن دارد و حضرت صاحب الامر علیه السلام اول که ظاهر میشود زمان امامت اوست
و بعد از رجعت آبای کرام خود باز آنحضرت رجعت خواهد فرمود و باین وجه تأویل کرده است آنکه حدیث را که از
دوازده امام دوازده مهدی هست و این قول اگر چه بعید از صواب نیست اما محل اقرار کردن و نفی تفصیلش را
بعلم ایشان رد کردن احوط است و ابن بابویه علیه الرحمه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت
آن است که آن حق است و حق تعالی فرموده است أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ
فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان هر سال طاعون واقع
میشد و اغنیا چون قوت داشتند بیرون میرفتند و فقرا چون ضعیف بودند در محل خود میماندند و طاعون
در اغنیا کمتر از فقرا واقع میشد پس یکسال همه اتفاق کردند که از دیار خود بیرون روند چون وقت طاعون
شد همه بیرون رفتند و در کنار دریا فرود آمدند چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند ندائی از جانب
حق تعالی بایشان رسید که بمیرید همه مردند و مردم استخوانهای ایشان را در موضعی جمع کردند و سالها بر این
حال ماندند پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان گذشت که او را ارمیا میگفتند و دعا کرد که پروردگارا اگر
خواهی ایشان را زنده میتوانی کرد که شهرهای ترا آبادان کنند و بندگان تو از ایشان بهم رسند و ترا عبادت
کنند در میان سایر عبادت کنندگان تو پس حق تعالی وحی کرد که میخواهی من ایشان را زنده کنم از برای تو گفت
بلی پس خدا همه ایشان را زنده کرد بدعای آن پیغمبر و با او رفتند پس آنجماعت مردند و بدنیا برگشتند پس باجلهای
خود مردند و ایضا در قرآن مجید قصه حضرت عزیر وارد شده است که حق تعالی او را میراند و بعد از صد سال زنده
گردانید و بعد از آنکه سالها زنده ماند باجل مقدر خود مرد و حق تعالی ذکر کرده است قصه هفتاد نفر را که حضرت موسی
از قوم خود اختیار کرد و با خود بطور برد چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه ببینیم
پس بسبب ظلم ایشان و کفر ایشان صاعقه بایشان رسید و همه مردند پس موسی علیه السلام گفت پروردگارا
چگویم با بنی اسرائیل چون برگردم و ایشان را با خود نبرم پس حق تعالی ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند
و با زنان مقاربت کردند و فرزندان بهم رسانیدند پس باجلهای خود مردند و حق تعالی بحضرت عیسی علیه السلام خطاب
کرد که بیاد آور وقتی را که زنده میکردی مردگان را باذن من و جمیع مردها که او زنده کرد باذن خدا برگشتند بدنیا
و مدتها ماندند و بعد از آن باجلهای خود مردند و اصحاب کهف سیصد و نه سال مردند و خدا ایشان را زنده کرد و
بدنیا برگشتند و مثل اینها بسیار است که دلالت میکند بر آنکه رجعت در امم سابقه واقع شده است و رسول

خدامی از عهود آنها فرمود که می‌باشد در این امت مثل آنچه در امم سابقه شده است مانند موافقت دو نای نعل
و پرهای تیر با یکدیگر پس باید که در این امت نیز رجعت واقع شود و مخالفان ما نقل کرده‌اند که چون حضرت
مهدی علیه السلام بیرون آید حضرت عیسی علیه السلام از آسمان فرود آید و در عقب او نماز کند و نزول او بزمین
زنده شدن بعد از مرگست زیرا که حق تعالی فرموده است که إِنِّي رَافِعُكَ وَمُتَوَفِّيكَ إِلَيَّ و بعضی
از آیات سابقه را که دلالت بر رجعت میکند ایراد نموده و آنچه در باب موت حضرت عیسی ع و اصحاب
کهف فرموده نزد فقیر محل تامل است و در حیات القلوب و بحار الانوار تحقیق آنها مذکور است و ختم
مینمایم این بحث را بایراد حدیث مشهور مفضل شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت
کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا آن امامی
که مردم انتظار ظهور او می‌کشند و امید وار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان علیه السلام وقت معلوم
معینی برای خروج آنحضرت هست فرمود که حق تعالی ابا نموده از اینکه از برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین
فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیاتی که حق تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است
همگی در باب قیام آنحضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با
خدا در علم غیب شریک گردانیده است و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت که ای مولای
من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که بلا خبر ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد
و از آسمان منادی باسم و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناختن او بر خلق تمام شود با آنچه حقتعالی
که ما بر خلق لازم ساختیم و قصه‌ها و احوالش را بیان کرده‌ایم و نام و لقب و کنیتش را برای تمام مردم
ظاهر کرده‌ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد اوست تا آنکه مردم نگویند که ما نام و لقب او را نمیدانستیم
پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی پیغمبرش را وعده داده است که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین احق تا او را غالب گرداند بر
همه دینها هر چند کراهت داشته باشند آنها که بخدا شرک می‌آورند و در آیه دیگر فرموده است وَقَاتِلُوهُمْ
حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر باشد
و بوده باشد دینها همه از برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل که بر داشته شود از جمیع ملتها و دینها اختلاف
و همه دین یک دین حق برگردد و از هیچکس بغیر دین حق قبول نکند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است
که و من

که وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی هر که طلب نماید غیر
دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیانکاران باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت
آنحضرت با که مخاطبه خواهد کرد و کی با آنحضرت سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهیش بیرون
خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت که بشیعیانش برسانند و الله ای مفضل که گویا می‌بینم آنحضرت را
که داخل شود و بر بدن حضرت رسالت پناه ص ما در برد و عمامه زردی بر سر داشته باشد و در پاهایش دو نعل حضرت
رسول ص و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد
و باین هیأت بیاید بنزد خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب در آید و دیده‌ها بخواب رود جبرئیل و میکائیل
و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل ع گوید که ای آقای من سخن تو مقبولست و امر تو جاریست
پس حضرت صاحب الامر علیه السلام دست بر روی مبارک کشند و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاست که
وعده ما را راست گردانید و زمین بهشت را بما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار گیریم پس بگو بنزد بیت مزد
کار کنان برای خدا پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم و بصدای بلند ندا کند که ای گروه
برگزیدگان و مخصوصان من و آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن
من بر روی زمین بیایید پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب
عالم و بر هر حالتی که بوده باشند پس بشنوند همه یک آواز و همگی متوجه خدمت آنحضرت شوند و بیک چشم زدن
همه حاضر شوند نزد آنحضرت در میان رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمن
که بر روی زمین باشد از آن نور روشنی یابد و آن نور در میان خانه‌های مؤمنان در آید و خانه‌های ایشان
بآن فرح یابد اما ندانند که قائم آل محمد ص ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که قطب الارض
از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده‌اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست
خود را که بدو مانند دست موسی ع از نور عالم را روشن کند پس گوید که هر که با این دست بیعت کند
چنان است که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش را ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس
سایر ملائکه بیعت نمایند پس نجیبان جن بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده تن از نقبا بسعادت بیعت
سرافراز گردند آنگاه مردم مکه فریاد بر آورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند
اینها که با او بند پس بعضی گویند که همان صاحب بزهاست که داخل مکه شده گویند که هیچیک از اصحابش ما

نشناسید گویند که نمی‌شناسیم که چهار کس از اهل کوفه و چهار کس از اهل مدینه که انصار ایام دولت ما شناسیم
و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی باواز
بلند ندا کند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است و بنام و کنیت
جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را بامام حسن پدرش امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش تا بالا برد
تا حسین بن علی علیهم السلام با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و مخالفت امر او منمایید که گمراه میشوید پس
اول کسی که این ندا را لبیک میگوید و اجابت می‌کنند ملائکه اند پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده تن
که نقبای آنحضرت اند میگویند که شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی نمیماند از خلایق مگر
آنکه آن صدا را میشنود و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب
آفتاب شود از سوی مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی الیابس ظاهر شده است
و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معاویه علیهم اللعنة والعذاب با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و مخالفت
مکنید که گمراه شوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند و دانند که او شیطان است و گویند شنیدیم
اما باور نمیکنیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بندای آخر از راه بدر رود و در تمام آن روز حضرت
صاحب الامر علیه السلام پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل
و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با من است و هر که خواهد نظر کند بمحمد و علی
و حسن و حسین و ائمه از ذریت حسین علیهم السلام پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه نزد منست
و آنچه آنها مطلع نبوده‌اند و خبر نداده‌اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران را میخواهد بیاید
و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند پس علمای امت آدم و شیث گویند که این است والله
صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغییر راه نیافته است و خواند برای ایشان صحف ادریس علیه السلام پس بخواند صحف
نوح و صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام را پس علمای آن ملتها همه شهادت دهند
که اینست آن کتابها چنانچه از آسمان نازل شده است و تغییر نیافته است و آنچه از ما فوت شده بود و مبهم
شده بود برما خواند پس بخواند قرآن را چنانچه حق تعالی بر حضرت رسول ص نازل ساخته بی آنکه تغییر و تبدیل شده
باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده پس در آن حال شخصی بیاید بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت گشته
باشد و گوید ای سید من منم بشیر امر کرد مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن
لشکر

لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود و برادرت را برای مردم نقل کن بشیر گوید که من و برادرم در میان لشکر
سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه و مدینه را خراب کردیم و منبر را در هم شکستیم و استرهای ما
در میان مسجد کوفه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب
کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس چون بصحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس
صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک کن این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چهار
پایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی بروی زمین نماند غیر از من و برادرم ناگاه ملکی بنزد ما آمد و روهای
ما را به پشت گردانید چنانچه می‌بینی پس با برادرم گفت که ای نذیر برو بسوی سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان
بظاهر شدن مهدی آل محمد علیهم السلام و خبر ده او را که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک گردانید و با من گفت که ای
بشیر ملحق شو بحضرت مهدی علیه السلام در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آنحضرت که
توبه ترا قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر بمالد و بحالت اول برگردد و با حضرت بیعت کند و در
لشکر آن سرور بماند مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود بلی
والله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانچه مردی با اهل و عیال خود صحبت بدارد مفضل پرسید که ملائکه
و جن با او خواهند بود فرمود که بلی والله ای مفضل و آنحضرت با آن گروه فرود خواهند آمد در زمین هجرت ما بین
نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار ملائکه خواهد بود و شش هزار جن و بروایت دیگر چهل و شش
هزار از جن و خدا او را با این لشکر بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آنحضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول
ایشان را بحکمت و موعظه نیکو بحق دعوت نماید پس چون اطاعتش نکنند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه کند بر
ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب میکند و از نو بنا که
حضرت ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام گذاشته بودند بنا میکند و از نو میسازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه
و عراق و سایر اقالیم خراب میکند و مسجد کوفه را خراب میکند و از اساس اول بنا میکند و قصر کوفه را خراب
میکند که هر که آن را بنا نهاده ملعون است مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود فرمود که نه ای مفضل
بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون بیرون آید اهل مکه خلیفه آنحضرت را بقتل رسانند
پس حضرت باز بسوی ایشان معاودت نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت سر در زیر افکنده و گریه و تضرع
کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبه ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت

برسانند و از اهل کوفه شخصی را با ایشان والی گردانند و بیرون آید باز آن والی را کشند آنگاه با دوران خود را از
جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند و با ایشان بگوید که برگردید بحق پس هر کمایان بیاورد او را بخشید و هر که ایمان
نیاورد او را بقتل رساند پس چون عسکر فرزندی اثر بسوی کوفه باز گردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد مگر
از هزار کس یک کس ایمان نیاورد و مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی علیه السلام و محل اجتماع مؤمنان
کجا خواهد بود فرمود که پای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش در مسجد کوفه خواهد
بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل
پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در
حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بسوی کوفه باشد و در آن زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند
در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه و سقفش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هجده فرسخ
باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلی متصل گردد و حق تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته
محل آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد و حق تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان
خیر و برکت و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه ببخشد عاشل هزار مرتبه
ملک دنیا با و عطا فرماید پس حضرت صادق علیه السلام آهی کشیدند و فرمودند که ای مفضل بدرستی که بقعهای
زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه بر کربلای معلی فخر کرد حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت باش
و فخر مکن بر کربلا که بدرستی که آن بقعه مبارکیست که در آنجا ندای إِنِّي أَنَا اللهُ از شجره مبارکه بسوی
موسی ع رسید و آن همان مکان بلندیست که مریم و عیسی علیهما السلام را در آنجا جای دادم و در موضعی که
سر مبارک امام حسین ع را بعد از شهادت شستند در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت
ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعهایست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آنجا عروج
نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قائم ع مفضل گفت که ای
سید پس مهدی ع دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و چون وارد مدینه شود
امری عجیب از او بظهور آید که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران و منافقان باشد مفضل پرسید که آن
چه امر است فرمود که چون نزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه خلایق این قبر جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله است
گویند بلی ای مهدی آل محمد ع گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند که دو مصاحب و دو همخوابه او ابوبکر و عمر

پس حضرت

۱۶۷

پس حضرت صاحب ع در حضور خلق اندوی مصلحت پرسد که کیست ابوبکر و کیست عمر و بچه سبب ایشانرا از میان
جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند که ای مهدی
آل محمد ع بغیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست ایشانرا بجهت همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفه حضرت رسول ص بوده اند
و پدر زنان آنحضرت بوده اند پس فرماید که آیا کسی هست که اگر ببیند ایشانرا بشناسد گویند بلی ما بصفت میشناسیم
پس فرماید که آیا کسی شک دارد در اینکه ایشان در اینجا مدفون شده گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را
بشکافند و هر دو را از قبر بیرون آورند پس هر دو را با بدن تازه بیرون آورند بهمان صورت که داشته اند پس
بفرماید که کفنها را از ایشان بکشند و ایشانرا بر درخت خشکی کشند بر درخت خشک پس برای امتحان خلق در حال آن درخت
سبز شود و برگ بر آورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته اند گویند که اینست والله شرف
و بزرگی و ما رستگار شدیم بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر گردد هر که در دل بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشد
حاضر شود پس منادی از جانب حضرت صاحب ع ندا کند که هر که این دو مصاحب و دو همخوابه حضرت رسول ص را دوست
میدارد از میان مردم جدا شود و بیک جانب بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوستداران ایشان و یکی
لعنت کنندگان بر ایشان پس حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جوئید از ایشان و اگر نه عذاب الهی
گریبانگیر شما شود پس ایشان جواب میگویند که ای مهدی آل محمد ع ما پیش از آنکه بدانیم که ایشانرا نزد خدا قرب و منزلتی
است از ایشان بیزاری نکردیم پس چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامات بسیار از ایشان بر ما ظاهر شد و
دانستیم که مقرب درگاه حق اند بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان بتو آورده است و از هر که ایمان بایشان نیاورده و از
هر که ایشانرا باین خواری بدر آورده و بر دار کشیده پس حضرت مهدی صلوات الله علیه امر فرماید باد سیاهی را
که بر ایشان وزد و همگی را بهلاکت رساند پس بفرماید که آن دو ملعون را از درخت بزیر آورند و ایشانرا بقدرت
الهی زنده گرداند و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول عالم تا آخر شده گناهش را بر ایشان
لازم آورد و آزردن سلمان فارسی و آتش افروختن بدر خانه حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن و کشتن امام حسین و اطفال و پسر عمان و یاران او علیهم السلام و اسیر
کردن ذریت حضرت رسول ص و ریختن خون آل محمد ع در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی که
بحرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر گناه و ظلم و جوری که واقع شده تا زمان قائم آل محمد
همه را بر ایشان بشمارد که از شما شده و ایشان اعتراف نمایند زیرا که اگر در روز اول غصب حق خلیفه بحق نمیکردند

اینها در عالم بند پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند پس ایشان را بفرماید که
بر درخت بر کشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند با درخت و بادی را امر فرماید
که خاکستر ایشان را بدریاها پاشد مفضل گوید که ای سید این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات
ای مفضل و الله که سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صدیق اکبر حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی
و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی علیهم السلام همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته باشد
و هر که کافر محض بوده باشد همگی زنده خواهند شد و از جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی
اگر در شبانه روزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده شوند پس خدا هر جای که خواهد ایشان را ببرد و معذب
گرداند پس از آنجا حضرت مهدی ع متوجه کوفه شود و در میان کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک
و چهل و شش هزار از جن و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید که زوراء که بغداد باشد در آن وقت
چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود و وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمای
زود و علمای معرب و از علمائی که از نزدیک و دور متوجه آن میگردد و الله که بر آن شهر نازل شود
اصناف عذابها که بر امتهای گذشته نازل شده است و عذابها چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده
باشد و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود و اهل
که یک وقتی چنان آبادان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانهها و قصرهایش بهشت است
و دخترانش حور العین اند و پسرانش ولدان بهشتند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت
نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر افترا بر خدا و رسول و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن
و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن آنقدر بسیار شود که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب
کند آن را باین فتنهها و لشکرها بمرتبه که اگر کسی گذر کند بر آن گوید که اینجا زمین آن شهر است پس خروج کند جوان
خوشروی حسنی بجانب دیلم و قزوین و بآواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره را
که از شما یاری میطلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از طلا و نه از نقره بلکه
مردی چند مانند پارههای آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر پا بوی اسب سوار همه مکمل و مسلح دیو
بکشند ظالمان را تا بکوفه در آید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن میشود و خبر
باو میرسد که مهدی ع و اصحابش نزدیک کوفه رسیدهاند پس باصحاب خود میگوید که بیایید برویم ببینیم

که این بزرگ کیست

۱۶۸

که این بزرگ کیست و چه میخواهد و الله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش آن است که بر اصحاب
خود ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را پس حسنی در باب حضرت مهدی ع می آید و میگوید که اگر راست
میگوئی که تو مهدی آل محمدی کجاست عصای جدت رسول خدا و انگشتری او و برد و زره او که آنرا فاضل
مینامیدند و عمامهاش که سحاب میگفتند و اسبش که یربوع نام داشت و ناقهاش که غضبا میگفتند
و استرش که دلدل میگفتند و حمارش که یعفور مینامیدند و براق و کو مصحف امیرالمؤمنین ع که بی تغییر
و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی ع حاضر گرداند حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم
و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود ع و انگشتری سلیمان
و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی ع عصای حضرت رسول را بر سنگ صلب
نصب کند و در ساعت درخت بلند شود که جمیع لشکر در زیر سایه آن باشند پس حسنی گوید الله اکبر دست
خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکرش
بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند آنها گویند که
اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی ع هر چند ایشان را پند دهد و اظهار معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس
فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که پس دیگر چه کار خواهد کرد فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه
او را بگیرند در دمشق و بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه ظاهر شود با دوازده
هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست پس
بیرون آید صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند
که یک رکنش در نجف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها
و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون می آید سید اکبر
محمد رسول الله ص با هر که ایمان آورده است بآنحضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای
آنحضرت شهید شده باشد پس زنده میکند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیت
او یا رد کرده او را و میگفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بخواهش خود سخن میگوید و
هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد و همه را بجزای خود میرسانند و همچنین بر میگردانند یک یک
ائمه علیهم السلام را تا صاحب الامر صلوات الله علیه و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که آزار ایشان

کرده تا آنکه مثل آل فرعون بعذاب و خواری دنیا مبتلا کردند و در آن وقت ظاهر میشود تاویل آن آیه کریمه
که ترجمه‌اش گذشت وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه مفضل پرسید
که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین با حضرت صاحب الامر علیهم السلام خواهند بود فرمود بلی ناچار است
که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ
موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا برپا دارند پس فرمود که گویا می‌بینم ای مفضل
آن روز را که ما گروه امامان نزد جدم رسول خدا ایستاده باشیم و با آنحضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شده
از این امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه با رسانیدند از تکذیب و رد گفتهای ما و دشنام
دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای
ملک خود و شهید کردن ما را بزهر و محبوس گردانیدن ما پس حضرت رسالت پناه صلعم گریان شود و فرماید
که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجدتان پیش از شما واقع شده بود پس ابتدا کند حضرت
فاطمه صلوات الله علیها و شکایت کند از ابوبکر و عمر علیهما اللعنة والعذاب که فدک را از من گرفتند و چند کرت
حجتها بر ایشان اقامت کردم سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی در باب فدک عمر گرفت در حضور
مهاجر و انصار و آب دهان نحس خود بر آن انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر منور تو آمدم ای پدر و
شکایت ایشان را بتو کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را
از شوهر من امیرالمؤمنین ع غصب کردند پس چون آمدند که او را به بیعت ببرند و او ابا کرد هیزم بر در خانه
ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرأت است که بر خدا و رسول میکنی
میخواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت که بس کن ای فاطمه محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر
و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو که بیاید و بیعت کند و اگر نه آتش می‌اندازم در خانه و همه را میسوزانم پس من
گفتم خداوندا بتو شکایت میکنیم که پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده‌اند و حق ما را غصب میکنند
پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار خدا پیغمبری و امامت هر دو را بشما نداده است پس عمر تازیانه
زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد و فرزند محسن نام شش ماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم
که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغگو میدانند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند

و خواستم

و خواستم که بگیسوی تو امیرالمؤمنین مدد بدو و مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا پدرت
رحمة للعالمین بود بحق خدا سوگند میدهم ترا که مقنعه از سر برنگیری و سر بآسمان بلند نکنی والله که اگر
بکنی خدا یک جنبنده بر زمین و یک پرنده بر هوا زنده نگذارد پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم
پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کند که چندین شب با حسنین بخانه مهاجر و انصار رفتم از آنها که مگر
تو میخواستی خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند و چون
صبح شد هیچیک بنصرت من نیامدند و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هارون بود در میان
بنی اسرائیل که با موسی گفت ای فرزند مادر من هر آینه که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند
پس صبر کردم از برای خدا و آزاری چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امتان آن پیغمبر مثل آن آزار نکشیده بود
تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبدالرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه برخیزد و گوید که ای جد
چون خبر شهادت پدرم بمعاویه علیه اللعنة رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد
که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی ما را بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند
و سرش را برای معاویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنگ معاویه
خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو بآسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشان را
دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمانبرداری من مقصر
شدند خداوندا تو نفرست برایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم و بجانب مدینه
جلب روان شدم پس آمدند نزد من و گفتند که اینک معاویه لشکرها بانبار و کوفه فرستاده و مسلمانان را
غارت کرده‌اند و زنان و اطفال بیگناه را کشته‌اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که شما را وفا
نیست و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم که نزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا
مضطر خواهید کرد که با معاویه صلح کنم آخر نشد مگر آنچه من ایشان را خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم مظلوم
شهید حسین بن علی صلوات الله علیهما و محاسن با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدا که با او شهید
شدند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون نظرش بر او افتد بگرید و جمیع اهل آسمانها و زمین بگریند آن
حضرت گریان شوند و حضرت فاطمه نعره بزند که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن صلوات الله علیهما از
جانب راست آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت پس حضرت امام

شهید نزدیک آید حضرت رسول صلعم او را ببیند خود بگریاند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیدهٔ تو روشن
باد و از جانب راست حضرت امام حسین علیه السلام حمزهٔ سید الشهدا باشد و از جانب چپ او جعفر طیار
و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برداشته بیاورند فریاد کنان
و حضرت فاطمه صلوات الله علیها آیه تلاوت فرماید که این است ترجمه ظاهر لفظش که این است آن روز شما
که بشما وعده میدادند امروز بیاید هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است
از کار بد آرزو میکند که کاش میان او و آن کار زشت فاصله دوری باشد پس حضرت صادق علیه السلام بسیار
گریست و فرمود که روشن مباد دیدهٔ کسی که در این قصه گریان نگردد پس مفضل گریست و گفت ای مولای
من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب جز خدا نیست اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر چه
خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها برخیزد و بگوید خداوندا وفا کن بوعدهٔ که با من کردهٔ در
باب آنها که با من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند بستمهایی که بر جمیع فرزندان
من کردند پس بگریند برا و ملائکه آسمانهای هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیا و هر که در تحت الثری است
همگی خروش برآورند پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند بستمهای ما مگر آنکه
هزار مرتبه در آن روز کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قائل نیستند
که شما و دوستان شما و دشمنان شما در آن روز زنده خواهید شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد ما
رسول الله صلعم را و سخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را که وَلَنُذِيقَنَّهُم
مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ فرمود که عذاب پستتر عذاب رجعت است و عذاب
بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده اند میگویند
که معنی رجعت آن است که پادشاهی بما برگردد و مهدی ما پادشاه شود وای بر ایشان که پادشاهی دین و دنیا را
از ما گرفته است تا بما برگردد پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ما است ای مفضل اگر تدبر نمایند
شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند این آیه کریمه را که وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ
عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه کریمه که ترجمه اش این است که گذشت والله که تنزیل این در بنی
اسرائیل است و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان ابوبکر و عمرند پس فرمود که بعد از آن
پدرم امام محمد باقر علیه السلام پیش آید پس شکایت کند بجد خود رسول الله صلعم آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع

شده است

شده است پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه از منصور دوانیقی بمن رسیده است پس برخیزد فرزندم امام موسی علیه السلام
و شکایت کند بجدش از هارون الرشید پس برخیزد علی بن موسی الرضا علیه السلام و شکایت کند از مامون ملعون
پس برخیزد امام محمد تقی علیه السلام و شکایت کند از مامون و غیر او پس برخیزد امام علی نقی علیه السلام و شکایت کند از متوکل پس
برخیزد امام حسن عسکری علیه السلام و شکایت کند از معتز پس برخیزد مهدی آخر الزمان علیه السلام همنام جدش حضرت رسول صلعم
با جامهٔ خون آلودهٔ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله در روزی که پیشانی نورانیش را در جنگ احد مجروح ۱۲۰
کردند و دندان مبارکش را شکستند بخون آلوده و ملائکه در دور او باشند تا بایستند نزد جد امجد خویش
و بگوید مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت مرا برای ایشان بیان کردی
پس امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند
که مرده است و اگر هست چرا اینقدر غایب می ماند پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که
ظاهر شوم پس حضرت رسول صلعم فرماید که الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ
الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ و گوید که آمد یاری خدا و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی
وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ پس
بخواند إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِّيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ
عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا وَيَنصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت
رسول صلعم که حق تعالی میفرماید که تا بیامرزد از برای تو الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از
این خواهد شد حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای مفضل رسول خدا صلعم دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان
برادرم علی بن ابی طالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای منند گناهان گذشته و آینده ایشان را تا
روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران بسبب گناهان شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی گناهان
جمیع شیعیان را بر آنحضرت بار کرد و همه را از برای آنحضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست و گفت
ای سید من اینها فضل خداست بر ما به برکت شما امامان ما حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و
امثال تست از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت مطلبند
و بهانه میجویند پس اعتماد بر این فضیلت میکنند و ترک عبادت مینمایند پس ما هیچ فایده بحال ایشان
نمیتوانیم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان

از خبث آلهی برساند مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول خدا میخواند که لیظهره علی الدین کله
که آنحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود که ای مفضل اگر بر همه غالب شده بودند مذهب
یهود و نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمی ماندند بلکه در زمان مهدی
و در حجت حضرت رسول صلی الله علیه خواهد بود و تاویل آن آیه نیز در آن زمان ظاهر خواهد آمد وقاتلوهم
حَتّی لا تکونَ فِتنَةٌ وَیَکونَ الدّینُ کُلُّهُ لِلّه پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که پس بر گردد
حضرت مهدی علیه السلام بسوی کوفه و حق سبحانه و تعالی از آسمان ملخهای طلا بر ایشان ببارد چنانکه
بر حضرت ایوب علیه السلام بارید و قسمت نماید بر اصحاب خود گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید
که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مؤمن در ذمت او باشد چگونه خواهد شد حضرت
فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی علیه السلام ندا میفرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته
باشد بیاید و بگوید پس همه را ادا فرماید حتی یک کاه یا حبه یک دانه خردل و این حدیث از این طولانی
تمامتر و ما باینقدر که مناسب این مقام است اکتفا کردیم تمام شد جلد اول کتاب حق الیقین بتاریخ سنه ۱۲۳[illegible]

و ق و ق و ق

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

باب نهم در اثبات معاد است و بیان مقدمات آن و توابع آن از وقت مرگ تا انقضای وقت
عالم و در آن چند فصل است فصل اول در اثبات معاد جسمانیست و در آن تمهید مقدمه ضرور است
بدانکه آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وقت قیامت و مقدمات آن
و خصوصیات و اوصاف آن و آنچه بعد از آن احوال خلق بآن منتهی میشود باید همه را اذعان کرده
و راه تاویل بر آنها نباید گشود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل فتح باب ایراد و تاویل است و عمده
اسباب ایمان و یقین انقیاد و تسلیم است چنانکه در احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام منقول است که
هر چه از ما بشما برسد اذعان و تسلیم نمائید و اگر عقل شما بآن نرسد بظاهرش اقرار نمائید و رد و انکار
مکنید شاید که ما گفته باشیم و تکذیب و رد قول ما تکذیب و رد بر خداوند عرش اعلاست و ابتدا

باثبات

باثبات معاد نمودیم زیرا که آن اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت و غیر موقوف بر آن است
بدانکه معاد در لغت به سه معنی آمده است اول عود و رجوع بجائی یا بحالی که از آن منتقل شده باشد
دویم مکان عود سیم زمان عود و مراد در اینجا عود روح است بجسد است برای یافتن جزای اعمال
که در مدت حیات دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان و هر سه بهر چیز بر میگردد و آن دو حالت
و جسمانی میباشد و روحانی آن است که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن اگر از سعدا باشد بعلوم
و کمالاتی که در دنیا اکتساب نموده مبتهج و مسرور باشد و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات
ذمیمه که در این نشأه کسب کرده معذب و مغموم باشد و فلاسفه بهمین معاد قایلند و بهشت و دوزخ و
ثواب و عقاب را تاویل باین دو حالت میکنند و معاد جسمانی آن است که این بدنها در قیامت
عود کنند و بار دیگر ارواح بایشان متعلق گردد و اگر از اهل ایمان و سعادتند داخل بهشت جسمانی شوند
و اگر از اهل کفر و شقاوتند داخل جهنم شوند و بآتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلام است
بلکه اتفاقی جمیع اهل ملل است و یهود و نصاری نیز باین قایلند و اکثر کتب سماوی آلهی باین معنی ناطق است خصوصا
قرآن مجید صریح است و قابل تاویل نیست چنانچه خاصه و عامه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان کهنه پوسیده را
آورد در نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگوئی که خدا این استخوان
پوسیده را زنده میکند حضرت فرمود بلی و ترا زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد
وضرب لنا مثلا ونسی خلقه چند آیه بعد از این آیات و انشاء الله تفسیرش مذکور خواهد شد و شک نیست در آنکه
انکار معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلام است
چنانچه فخر رازی که از [illegible] که انصاف آن است که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء به النبی و میان
انکار حشر جسمانی و فلاسفه حکما انکار این معاد نموده اند باعتبار آنکه اعاده معدوم را محال میدانند و متمسک
بشبهه چند شده اند که هر که اندک شعوری داشته باشد و در آنها تامل کند میداند که محض شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا
بعضی از ایشان که از اتباع ایشان [illegible] ادعا عاجز شده اند و در چنین مسئله ای که محل انظار و افکار جمیع علمای است
دعوای بداهت کرده اند و کسی که باعتبار چنین شبهه دست از ظواهر کتاب و سنت و گفته خدا و جمیع
انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بردارد معلوم است که چه مقدار بهره از اسلام و ایمان و یقین دارد با آنکه قول
بحشر جسمانی توقفی بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله و جمیع کبرای متکلمین

خاصه و عامه که هر دو قایل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن باقیست و لذات و آلام روحانی
و جسمانیه هر دو را دارد و در قیامت که ارواح با بدان بر میگردد و بهشت یا جهنم میروند سعدا
در بهشت لذات روحانیه و جسمانیه هر دو را دارند و اشقیا در جهنم آلام روحانی و جسمانی هر دو را
دارند و محقق دوانی در شرح عقاید گفته است که بدانکه معاد جسمانی از جمله اموریست که واجبست اعتقاد
بآن و منکر آن کافر است اما معاد روحانی اعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تألم او بلذات والمهای
عقلیه تکلیف فعلی نکرده است با اعتقاد بآن و منکر آن کافر نیست اما منعی نیست شرعا و عقلا از اثبات
آن و فخر رازی در بعضی از تصانیف گفته است اما قایلان بمعاد جسمانیه و روحانی هر دو خواسته اند که
جمع کنند میان حکمت و شریعت و گفته اند عقل دلالت کرده است بر اینکه سعادت ارواح بمعرفت خدا
و محبت اوست و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است و جمع میان این دو سعادت در این
زندگانی دنیا ممکن نیست زیرا که آدمی با مستغرق بودند در تجلی عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود
بسوی لذات روحانیه زیرا که ارواح بشری در این عالم ضعیف اند و در وقتی که مفارقت کردند از بدنها بترک
و استمداد قوت از عالم قدس و طهارت کردند قوتی ایشان را بهم رسد که جمع میان این دو امر میتوانند
کرد و شبهه نیست در اینکه این حالت اعلای درجات کمالات و اقصای منازل سعادات است گفته است
که قول هر دو نه محض جمع بین الدلیلین است بلکه برهان هر دو تمام شده است چنانچه شیخ ابو علی در شفا ذکر کرده
گفته است هر چند در کتب سواد نفی حشر جسمانی کرده است مؤلف گوید که این مذهب اقوای مذاهب است
و منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی نیست و احادیث نیز دلالت بر این دارد چنانچه عیاشی و غیر
او از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت در آیند و داخل شوند دوستان
خدا در مساکن و منازل خود و هر مؤمنی از ایشان بر تخت خود تکیه کند و خدمتکاران بر دور او بایستند
و میوه ها او آویخته باشد بر سر او و چشمه ها بر دور او بجوشش آید و از زیر قصر او نهرها جاری شود و سندسها برای او
بگسترانند و متکاهای متعدد برای او بگذارند و هر چه خواهد خدمتکاران برای او حاضر کرده باشند پیش از آنکه از
ایشان طلبد و حوریان سیاه چشم از باغستانها بسوی او بخرامند و در این نعمتها باشند آنچه خدا
خواهد پس خداوند جبار ایشان را ندا کند که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار
من آیا خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از آنچه در آن هستید گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر میباشد

از این نعمتها

۱۷۲

از این نعمتها که ما داریم آنچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت میبرد از نعمتها داریم و در جوار رحمت خداوند
کریم خود هستیم پس چون باز دیگر ندا با ایشان میرسد گویند بلی ای پروردگار ما بده آنچه بهتر است از آنچه در آن
هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خوشنودی من و محبت من نسبت بشما بهتر و عظیم تر است از آنکه در آن هستید
پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای تو از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خواطر ما بآن
شادتر است پس حضرت این آیه را خواند که مضمونش این است که وعده داده است خدا مردان مؤمن و زنان
مؤمنه را باغستانها و بهشتها که جاری میشود در زیر آنها نهرها و همیشه خواهند بود و مسکنها و منزلهای خوشبوی
دلکش در جنات عدن و رضا و خوشنودی از جانب خدا بزرگتر است از اینها این است فوز عظیم و
سعادت بزرگ و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی میفرماید که ای بندگان صدیق
من تنعم کنید بعبادت من در دنیا بدرستی که بآن تنعم خواهید کرد در آخرت و ظاهرش آنست که با حصول
عبادت تنعم خواهند کرد و نه بروجه تکلیف بلکه بسبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت حق تعالی و مناجات
او و تحصیل قرب اوست و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که هر که شبی را
بعبادت خدا احیا کند حق تعالی او را در جنة الفردوس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری برای او باشد
آنچه بخاطر خطور نکرده باشد سوای آنچه مهیا کرده است از برای او از کرامت و مزید و قرب و در مجمع البیان
احادیث بسیار از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت آنست که حوریان برای
ایشان خوانند که میکند تحسین صوتی که جن و انس نشنیده باشند اما نه بدستور مزمار شیطان بلکه بر
تسبیح و تحمید و تقدیس حق تعالی و بروایت دیگر فرمود که در بهشت درختی هست که حق تعالی بآن درخت وحی میکند
که بشنوان به بندگان من که در دنیا مشغول بعبادت من و ذکر من شدند و ترک کردند شنیدن صدای
بربطها و نایها را پس صدا بلند شود از آن درخت به تسبیح و تنزیه پروردگار که خلایق هرگز مثل آن صدا نشنیده
باشند و ابن بابویه رحمه الله علیه در رساله عقاید گفته است که اهل بهشت چند نوعند بعضی از ایشان تنعم
میکنند بتقدیس و تسبیح و تنزیه و تکبیر حق تعالی با ملائکه خدا و بعضی تنعم میکنند بانواع خوردن و آشامیدن و
میوه ها و تختها و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن بر مسندها و پوشیدن سندس و
حریر و استبرق بهشت و هر کس لذت میبرد بآنچه میخواهد و همتش بآن متعلق است و یاد داده میشود آنچه خدا را
بآن عبادت کرده است و حضرت صادق علیه السلام فرمود بدرستی که مردم حق تعالی را عبادت میکنند

نوع بعضی عبادت میکنند اورا از ترس آتش او و بعضی این عبادت غلامان است و صنفی از ایشان عبادت
میکنند اورا از برای محبت او پس این عبادت بزرگواران و کریمان است و شیخ مفید علیه الرحمة در شرح
الکلام گفته است که ثواب اهل بهشت اشتغال بماکول و مشروب و مناظر و مناکح است و آنچه ادراک
میکنند حواس ایشان از چیزهائی که ممنوع شده بر میل طبع بسوی آنها و ادراک میکنند مراد خود را بظفر یافتن
بآنها و نیست در بهشت از بشر کسی که لذت بیابد بغیر آنها و قول کسی که در بهشت بشری هست که
لذت بیابد بتسبیح و تقدیس بی بدون خوردن و آشامیدن قولیست که شاذ است از دین
اسلام و آن ماخوذ است از دین نصاری که میگویند که در دنیا اطاعت خدا کرده اند در بهشت ملائکه
بشوند نمیخورند و نمی آشامند و جماع نمیکنند و حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده است با آنکه ترغیب نموده است
عاملان را بر عمل اکل و شرب و جماع پس چگونه تجویز این قول میکنند و حال آنکه کذب خدا است [?] — بوعده هم
جستند آن مسیحیه و اجماع بر خلاف آن منعقد است مگر آنکه در این باب تقلید کسی کرده باشد که تقلید
او جایز نیست یا عمل بحدیث موضوعی کرده باشد **مولف گوید** که کلام شیخ مفید علیه الرحمة مبنی است بر
در احادیث معتبره این مضمون بنظر رسیده است که جمعی از اهل بهشت باشند که مطلقا از لذات جسمانیه
ملتذ نشوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی که شاذ هم آورده است دلالت بر مدعای او میکند زیرا که از آنکه
جمعی را در وقت عبادت بهشت و دوزخ منظور نباشد لازم نمی آید که از نعیم بهشت ملتذ نشوند هم چنانکه
در عبادت نعمتهای دنیا منظور ایشان نباشد و مع هذا از نعمتهای آن لذت میبابند بلی ممکن است
کمالیت را در ضمن التذاذ بلذات جسمانی لذات روحانی هم حاصل شود زیرا که تلذذ بلذات جسمانیه
مراتب و درجات میدارد بحسب اختلاف احوال اهل بهشت بعضی مانند بهایم در باغهای بهشت میچرند
و مثل حیوانات نعمتهای آنرا صرف مینمایند چنانچه در دنیا لذت میبافتند بی آنکه از قرب و وصال
و محبت و کمال بهره داشته باشند و بعضی هستند که بهشت را از این جهت میخواهند که در او کرامت
خدا و محل دوستان اوست و لذت از نعمتهای بهشت از آن جهت میبابند که علامت کرامت حق تعالی
و محبوب ایشان برای ایشان مهیا گردانیده است پس از هر گل و ریحان بوی لطف خداوند رحمن استشمام
مینمایند و از هر فاکهه و طعامی طعم رحمت بی غایت او را می یابند و همچنین سایر نعمتها بلکه در دنیا نیز کام و
شام ایشان همین لذت را می یابد پس بهشت دو بهشت است روحانی و جسمانی و بهشت جسمانی قالب

بهشت

[illegible]

۱۲۲

بهشت روحانی است همچنانکه صورت عبادات در دنیا قالب محبت و معرفت و اخلاص و سایر کمالات
عبادت است پس کسی که در دنیا بجسد بی روحی از عبادت قناعت کرده در بهشت جسمانی بغیر لذات جسمانی
لذت نمیبابد و کسی که در دنیا روح عبادت را فهمیده است و لذت عبادت چشیده است و عاشق عبادت
گردیده است و اسرار بندگی را یافته و با اخلاص و خضوع و خشوع و سایر آداب ظاهره و باطنه بعمل آورده
در بهشت جسمانی بغیر لذات روحانی نمیبابد و قدری از بسط و توضیح این سخن در کتاب عین الحیات
و کتاب بحار ذکر نموده ام و ذلک مما افاض الله علی بلطفه و هو ولی التوفیق و در باب اثبات
معاد جسمانی اکتفا به تفسیر یک آیه مینماید که باعتقاد [?] صریحترین آیات است قال سبحانه وضرب لنا
مثلا ونسی خلقه و سبب نزول این آیه سابقا مذکور شد و فخر رازی گفته است در این آیات غرایب
بسیار است بعضی را ذکر میکنیم پس میگوییم آنها که منکر حشر اند بعضی مطلقا متمسک بدلیلی نیستند بلکه شبهه نیز
ندارند و اکتفا بمحض استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند و اکثر چنین اند و بسیاری از آیات دلالت دارد — بر این جمع
مثل آیه قال من یحیی العظام وهی رمیم یعنی کیست که زنده میکند این استخوانها را و حال آنکه در حالتی که در هم و پوسیده
شده باشد پس این انکار بمحض استبعاد بود حق تعالی اول ابتدا کرد با ابطال استبعاد ایشان که فرمود ونسی
خلقه یعنی آیا فراموش کرده است که ما خلق کردیم او را از خاک و از نطفه متشابهة الاجزاء از سر تا قدم اعضای
مختلف از جهة صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم و اکتفا باین نکردیم بلکه در این اعضا حالتی چند
قرار دادیم که از مثل این اجسام نیست از نطق و عقل یعنی ادراک امور کلیه که بسبب آنها مستحق اکرام شده
و از سایر حیوانات ممتاز گردیده اگر بمحض استبعاد اکتفا میکند چرا استبعاد از برگشتن نطق و عقل
بمحل خود نمیکند که غریبتر است و تخصیص ایشان استخوانرا بذکر از برای آن بود که از حیات دورتر است
و وصف کردند آنرا بپوسیده شدن و ریزه شدن باعتبار آنکه کهنه شدن و متفرق گردیدن اجزا موجب
زیادتی استبعاد است و حق تعالی دفع استبعاد ایشان کرد بکمال علم و قدرت آن خداوندی که اینها را ترکیب میکرده
پس فرمود که از برای ما مثل میزند باستخوان پوسیده یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده و فراموش
کرده است خلقت عجیب و آفریدن غریب خود را در اول خلق او پس گفت بگو زنده میکند آنها را آن
خداوندی که آنها را از کتم عدم بوجود آورد در اول بار و او بهر خلقی علیم و داناست و هیچ امر بر او مخفی نیست
و بعضی از منکران معاد شبهه ذکر کرده اند اگر چه آخرش باز باستبعاد برمیگردد و آن بر دو وجه است

اول اگر بعد از عدم چیزی باقی نمی ماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود بر آن کردن و حق تعالی اشاره
بجواب این شبهه کرده است باینکه در اول خلق نیز هیچ نبود و معدوم مطلق بود او را آفرید همچنین او را باز
میگرداند هر چند معدوم شده باشد و شبهه دویم آنست که میگویند که کسی که اجزای او در مشرق
و مغرب عالم پراکنده شده باشد و بعضی از آنها در بدن درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو
آجرها و کوزه‌ها و مثل آنها شده باشد چگونه جمع میشود و از این بعیدتر آنکه اگر آدمی آدم دیگر را بخورد
که اجزای مأکول جزو بدن آکل بشود اگر در حشر بر گردند اگر آن اجزا در بدن آکل داخل بشود بدن مأکول
از چه چیز خلق خواهد شد پس حق تعالی برای ابطال این شبهه فرموده است که وهو بکل خلق علیم و
وجه شک آنست که در آکل اجزای اصلیه هست که از منی بهم رسیده و اجزای فضلیه هست که از
غذا بهم میرسد و در مأکول نیز هر دو قسم هست پس اگر انسانی انسان دیگر را بخورد اجزای اصلیه مأکول
اجزای اصلیه آکل خواهد شد و اجزای اصلیه آکل آنهاست که پیش از خوردن انسان جزو بدن او
بوده است و حق تعالی بهمه چیز عالم است میداند که اجزای اصلیه و فضلیه هر یک کدام است پس جمع میکند
اجزای اصلیه آکل را و روح در آن میدمد و جمع میکند اجزای اصلیه مأکول را و نفخ روح در آن میکند و همچنین
اجزائی که در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمت علم و قدرت کامله خود جمع میکند پس حق تعالی رفع
استبعاد ایشان نموده دیگر فرموده الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا یعنی آن خداوندی که از درخت
تر که میان آتش و میراننده آنست آتش سوزنده بیرون می آورد اشاره است باینکه دو درخت در بادیه
میباشد که یکی مرخ و دیگری عفار میگویند چون میخواهند که آتش بگیرند شاخ یکی از این دو درخت را بیکدیگر
می سایند از آنها آتش ظاهر میشود و از درختان دیگر نیز بعمل می آید که درخت عناب است از این دو درخت
سبز بعمل می آید فاذا انتم منه توقدون پس ناگاه شما از آن آتش می افروزید اولیس الذی خلق السموات
والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم یعنی آیا نیست آن کسی که آفریده است
آسمانها و زمین را قادر بر آنکه خلق کند مثل آنها را بلی قادر است و او بسیار خلق کننده و بسیار داناست و ازی
کثرات که وجه ذکر درخت سبز آنست که آدمی مرکب است از بدنی که دیده میشود و حیاتی که در اعضای او ساری
شده و آن لازم حرارتیست که در جمیع بدن جاریست اگر استبعاد میکنند بهم رسیدن حرارت و حیات
را و پس استبعاد میکنند زیرا که بودن آتش در درخت سبزی که آب از آن میچکد عجیبتر و غریبتر است

واگر

واگر استبعاد میکنند خلق جسم شما را پس خلق آسمانها و زمین بزرگتر است از خلق بدنهای شما وهو
الخلاق اشاره است باینکه قدرت او کامل است والعلیم اشاره است که علم او شامل است موقف
دلیل که آیاتی که مشتمل است بر برهان عقلی بر اثبات اعم از جسمانی و روحانی این آیه شریفه است که
افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان میکنید که شما را عبث خلق
کرده‌ایم و شما بسوی ما بازگشت نخواهید کرد این آیه قطع نظر از آنکه کلام الهی است و راه شک در آن
نیست برهان قاطعیست بر اثبات معاد زیرا که ببراهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقول ثابت
شده است که جناب مقدس ایزدی حکیم است و فعل عبث از او صادر نمیشود و کارهای او همه منوط
بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن آسمان و زمین و حیوانات و سایر مکلفین باید برای حکمتی
باشد نه عبث باشد و حکمت معلوم است که نفعی نیست که بجناب مقدس او عاید گردد زیرا
که او غنی بالذات و کامل من جمیع الجهات است و احتیاج بغیر از لوازم امکان است پس باید غرض
منفعتی باشد که بایشان عاید گردد و اگر نشأه دیگر نباشد و منحصر باشد در این نشأه فانیه منافع این
نشأه که مخلوط است باضعاف از کدورات جسمانی و روحانی و مصایب و محن و امراض و فتن
و تلف و غصب و بیماری و موت اولاد و احبا و سایر کدورات قابل آن نیست که مردم را از برای
آن خلق کنند و این شبیه است باینکه کسی شخصی را بضیافت برد در خانه که مملو باشد از انواع درندگان و
موذیات از شیر و پلنگ و ببر و مار و عقرب و زنبور و غیر اینها و چون وارد شود طعامی نزد او حاضر سازند
و هر لقمه که بدهان او گذارد چندین زنبور بر دستش و زبانش بزنند و شمشیرداران در برابرش ایستاده باشند
و هر ساعت جراحتی باو رسانند و بیش از آنکه آنچه متوقع اوست بعمل آید او را گردن بزنند هیچ عاقل ضیافت
چنین را نمی پسندند و مدح نمیکنند بخلاف آنکه خدمات شاقه باو بفرمایند و او را وعده کنند که چون
این آزار را کشی ترا بمنصب عظیم سرافراز میکنم و انعامات جزیله بتو میدهم و چند روزی که آزار میکشی
بعد از آن مدتهای بسیار در حکومت و رفاهیت خواهی بود همه عقلا او را ستایش میکنند چه جای
آنکه مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت راحت و نعمت غیر متناهی و کثیر باشد فصل
دویم در دفع شبهای معاد جسمانیست و آن موقوف در دانستن حقیقت روح و بدن انسان
بدانکه در حقیقت روح انسان خلاف بسیار است و فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست قول

در این باب ذکر کرده‌ام و آنچه اکثر محققین قایل شده‌اند آن است که انسان مرکب است از روح و بدن
و این دو جوهر دو حقیقت‌اند که میان ایشان با غایت آشنائی نهایت بیگانگی است که خلقت یکی از
طینت ملائکه و عالم علوی است و خلق دیگری از خاک که محض ظلمت و مرکز عالم سفلیست و هرکدام را اثر
و علتیست که آن دیگری را نیست آثار و افعال بدن دیدن و شنیدن و بوئیدن و خائیدن و گفتن و
لمس کردن و امثال اینهاست باین اعضا و قوای ظاهره و لذت و الم در حصول و عدم اینهاست
و صفات و ملکات و علم و فهم و اعتقادات کار روح است بدن را نتوان گفت که جواد و شجیع و عالم
و مؤمن است بلکه آن افعال جزئی حسی که از بدن و اعضای آن صادر میشود مثل دیدن و شنیدن همه کار
روح است و بدن و اعضا برای اینها آلتی چند‌اند چنانکه میگوئی من دیدم بچشم و من شنیدم بگوش و من
گفتم بزبان پس من عبارت است از روح و ذات تو همان است و این افعال فعل اوست و این اعضا و
قوی همه آلات اویند مثل کتابت که بقلم منسوبست و در حقیقت نویسنده دیگریست و بعضی گفته‌اند که
از جملهٔ آثار و احکام روح گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن است بی همه اعضای ظاهره چنانکه
از احوال خواب ظاهر است که بدن و قوای آن همه بیخبرند و بدن در جای خود در خواب است و روح
بجای خود می‌آید و میرود و سیر شهرها میکند و میگوید و می‌شنود و همه کار میکند اما در این کلام سخنی
هست پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است و بدن بمنزلهٔ آلت اوست و بعضی
گفته‌اند که روح در بدن مانند چراغیست در فانوس و نور روشنی همه از چراغست و فانوس پردهٔ
ظلمتست اگر چراغ را بی پرده مشاهده نمائی ضیاء و جمالش با توانائی دانست و اگر روح را بی بدن ملاحظه
نمائی قدر کمالش با توانائی شناخت و آن وقت میدانی که فانوس نقص و عیب چراغست نه زینت
جمالش چراغ را گرفتار ضعف و ناتوانیست از هبوب [illegible] فانوس و پنهانست و بیمار
ناتحیف و رنجور است لحاف و پوشش او را ضرور است مشعل [illegible] را فانوس در کار نیست
و صحیح محتاج به پرهیز از نسیم بهار نیست و در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که روح مؤمن در بدنش مثل جوهریست در صندوق جوهر را که برداشتند صندوق را
می‌اندازند و اعتنا بشأن آن نمیکنند و در کتاب معارج الیقین روایت کرده است که کسی از آنحضرت
پرسید که سبب این چیست که کسی در شهری میخوابد و خود را در شهر دیگر بخواب می‌بیند فرمود که روح

مثل

مثل آفتاب است که مرکزش در آسمان است و شعاعش در جهان پهن است و ایضا در بصائر الدرجات
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روح ممزوج بدن و داخل بدن نمی‌شود بلکه مثل پرده است
بر بدن که محیط است بآن و حاصل خلاف در روح باین برمیگردد که آیا جسم است یا جسمانی نه جسم است
و نه جسمانی بلکه مجرد است و عمدهٔ دلیل آنها که جسم میدانند از متکلمان بدو قول قایل شده‌اند
یکی آنکه عبارت است از این هیکل محسوس و دوم آنکه در بدن اجزای اصلیه است که باقیست از اول عمر
تا آخر عمر و اجزای فضلیه بسیار است که زیاده و کم و متغیر و متبدل میشود و انسان که روح را ابرست با ماده من
آن اجزای اصلیه است و مدار حشر و ثواب و عقاب بر آنست و بعضی از متکلمین امامیه باین قایل
شده‌اند و باین قول بعضی اخبار دلالت میکند نه باین معنی که روح آن است بلکه آنچه از بدن انسان در
حالت حیات و در قبر باقی میماند و در قیامت محشور میشود آن اجزاست چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد
انشاءالله و آنها که جسم نمیدانند و عرض جسمانی میدانند اقوال سخیفه دارند که قابل نقل نیست و
آنها که مجرد میدانند اکثر فلاسفهٔ حکمائید و بعضی از قدمای معتزله و غزالی و راغب صفهانی و شیخ
مفید علیه الرحمه از علمای امامیه اگرچه بعضی گفته‌اند که در آخر عمر از این مذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاءالدین
علیه الرحمه و بعضی از متاخرین گفته‌اند که بسیاری از اخبار را بتعمیق استنباط میشود و فقیر حدیث صریحی در این
باب ندیده‌ام و اگر بعضی از اخبار نادره اشعاری یا ایهامی باین معنی داشته باشد مجمل آنها جزم باین
قول نتوان کرد و دلایلی که بر نفی تجرد گفته‌اند اگرچه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تنزیه
حق تعالی وارد شده است ظاهرا دلالت میکند بر آنکه تجرد از صفات مختصهٔ حق تعالی است و اکثر احادیث
قبض روح و همراه بودن روح با میت و آمدن نزد اهل خود و منتقل شدن بوادی السلام و امثال اینها
دلالت بر تجسم میکند مگر آنکه تاویل آنها با جسد مثالی و همچنین احادیث خلق ارواح پیش از اجساد
و بودن آنها بدور عرش و امثال آنها دلالت بر جسمیت میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را بتاویلات
بعیده که بدون ضرورت از ظواهر آیات و روایات بعید است پس نفی و اثبات هر دو مشکل است و بعضی
حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را باین معنی فهمیده‌اند که همچنانکه خدا را نمیتوان شناخت
نفس را نیز نمیتوان شناخت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ساکت شوید از آنچه خدا از آن
ساکت شده است و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که تکلف مکنید دانستن چیزی را که تکلیف علم آن بشما

نکرده اند که سبب باشد که برخلاف حق قایل شوید و معذور نباشید نزد خدا و آنچه اکثر گفته اند که قول بقای
روح بعد از مفارقت بدن و معاد روحانی موقوف بر قول بتجرد است بی‌وجه است و ممکن است بوده جسمی
باشد که صاحب صحایف الحجر و جماعت دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارتست از جسم نورانی از
عالم سموات و از خطایر قدس و مجامع انس و داخل این بدن از بابت چراغست در غرفه‌ها اثر ضوء
نورش میرسد بجمیع اجزای بدن و موتش بیرون آمدن آن است از بدن و مفارقت او از آن و
جسم او مانند جسم ملائکه و سایر اجسام سماویه با نهایت لطافت و شفافیت بقدرت الهی محفوظ
میماند چنانچه شیخ ابوطالب طبرسی روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق علیه السلام سؤالات
کرد و بعد از جواب شدن مسلمان شد از جمله آنها پرسید که مرا خبر ده از چراغ که خاموش میشود روشنی
آن چه میشود حضرت فرمود میرود و برنمیگردد گفت پس چه میشود که آدمی نیز چنین باشد در وقت مردن که
روح مفارقت کند و برنگردد حضرت فرمود که قیاس را درست نکردی زیرا که آتش در اجسام پنهانست
و اجسام باعیانها قایمند مانند سنگ و آهن پس هرگاه یکی از اینها را بر دیگری زنند آتش میگیرند
و چراغ می‌افروزند پس آتش در آن اجسام ثابت است و ضوء معدوم میشود و میرود و روح جسم
رقیقی است که بر آن قالب کثیفی پوشانیده‌اند و از بابت چراغ نیست که تو گفتی بدرستی که آن
خداوندی که خلق کرده است جنین را در رحم از آب صافی و مرکب گردانیده است در آن انواع
مختلفه از عروق و اعصاب و دندان و مو و استخوانها و غیر آنها او بعد از موت زنده میکند و
بعد از فنای آن برمیگرداند پرسید پس روح در کجاست فرمود در زیر زمین در جائی که بدن در آنجا پوسیده است
تا وقتی که مبعوث شود گفت کسی را که بردار کشند روح او در کجاست فرمود که در دست ملکی است که آنرا
قبض کرده است تا او را بزمین بسپارند گفت آیا روح بعد از آنکه بعد از آنکه از قالب درآمد پراکنده می‌شود
یا باقی میماند فرمود که بلکه آن باقیست تا وقتی که در صور بدمند پس در آن وقت همه اشیا فانی و باطل
میشوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس برمیگرداند اشیا را مدبر آنها چنانچه اول خلق کرده بود و آن در
مقدار چهارصد سال است که خلق در آن معدوم اند و آن در مابین نفخ اول است تا نفخ دوم و تجسم
اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین اسلام است و آیات متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر تجسم
ایشان میکند پس ممکن است که روح نیز از این قبیل باشد و اگر در آسمان باشد چنانچه در بعضی روایات

مستفاد

۱۷۶ ستفاد میشود ممکن است که تعلق گیرد بروح حیوانی که در بدن ساریست و از قلب منبعث میشود بخروج
روح حیوانی تعلق آن از بدن برطرف شود و بعود بدن باز بامر الهی تعلق بهم میرساند و چون احادیث
بسیار دلالت بر جسد مثالی میکند ممکن است که چون روح محتاج بآلتی است در اعمال بعد از مفارقت
این بدن تعلق بآن جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتنش در آن بدن باشد بلکه [illegible]
[illegible] آنست که جسد مثالی در حالت حیات نیز هست و آن بمنزلۀ این بدن و در میان آن با
خارج از آن است و چون نفوس ضعیفه قدرت تصرف تام در هر دو ندارد در حال حیات و در بیداری
تعلقش باین بدن بیشتر است و در حال خواب تعلقش ببدن مثالی بیشتر میشود و بآن بدن عروج بسموات
میکند و با ارواح سماویه مطلع میگردد و به مشرق و مغرب عالم سیر میکند و نفوس مقدسه با ملائکه علویه
محشور میشوند و الهامات ایشان با و میرسد و اگر از نفوس شریره است با شیاطین محشور میشوند و بمقتضای
و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم وسوسه‌های شیاطین بایشان میرسد و بعد از مرگ تعلقش ببدن
مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب و عقابش با آن است بلکه عقلا گفته‌اند که نفوس قویه مثل نفوس انبیاء و اوصیا
علیهم السلام اقدر در اجساد مثالیه بسیار کنند و اگر چند هزار کس در یکوقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد
و باین نحو جمع میان اخبار بآسانی میتوان شد و بنابر قول بتجرد روح قول بجسد مثالی ضرور است و بدون
آن فهمیدن آیات و اخبار و جمع میان آنها در نهایت اشکال است و اکثر جهلا توهم کرده‌اند که قول باین
مستلزم قول بتناسخ است و بی‌وجه است زیرا که تناسخی باین اعتبار کافرند که انکار حشر و ثواب و عقاب
میکنند و میگویند که روح در این اجساد عنصریه میگردد و از بدنی ببدن دیگر منتقل میشود یا ببدن حیوانی
تعلق میگیرد و در این نشأه دیگر نیست و ثواب و عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند
و بصانع عالم قایل نیستند و ایمان به پیغمبران ندارند و تکالیف را ساقط میدانند و لیکن باین عقاید
[illegible] کافرند نه بسبب تناسخ بحت و بسند معتبر از حبۀ عرنی منقولست که روزی در خدمت حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه بصحرای نجف رفتیم که آنرا وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستادند چنانچه گویا با جماعتی صحبت
میداشتند من نیز ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم و برخواستم و مکرر چنین کردم دگفتم
یا امیرالمؤمنین میترسم که از بسیاری ایستادن مانده شوی آزار بکشی اندکی استراحت فرما فرمود که با مؤمنان صحبت میدارم
و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیرالمؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان صحبت توان داشت

فرمود بلی واگر از جای تو نظار شوند خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای
ایشان حاضر است یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مؤمنی نیست که میمیرد در هیچ بقعه از بقعهای
زمین مگر آنکه روحش را میگویند که ملحق شو بوادی السلام و این وادی بقعه ایست از جنت عدن و بسند
معتبر از ابو ولاد منقول است که گفت بخدمت صادق علیه السلام عرض کردم که چنین روایت میکنند که
ارواح مؤمنان در حوصله مرغان سبز اند که در دور عرش میباشند فرمود نه مؤمنان از آن عزیز و گرامی ترند
نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کنند ولیکن روح ایشان در بدنیست مثل این بدن که داشتند وایضا
ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجساد در درختی از بهشت نشسته یکدیگر را می شناسند
و از یکدیگر احوال می پرسند وایضا از آنحضرت روایت کرده است که ارواح مؤمنان سؤال نمودند فرمود
که در بهشت میباشند بصورت ابدان ایشان که اگر ببینی بشناسی و میگوئی که این فلان است که در دنیا دیده ام
و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی بدنی مثل بدن دنیا
میباشد اینها احوال روح بود که مذکور شد اما احوال بدن بدانکه مردم را در تفرق و اتصال جسم مذاهب مختلفه
است بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی و صورت جسمی و صورت نوعی و این قول اکثر فلاسفه است
و چون جسم متفرق شود میگویند که صورت جسمی و صورت نوعی هر دو معدوم میشود و هیولی باقی میماند
و دو صورت جسمی و نوعی دیگر بهیولی افاضه میکرده و محقق طوسی خواجه نصیر رحمة الله علیه و بعضی از حکما بهیولی
قایل نیستند و میگویند جسم بغیر صورت جسمی نیست و آن در حال اتصال و انفصال هر دو باقی است
و چیزی از جسم بتفرق و انفصال معدوم نمیشود مگر عرضی از آن که اتصال باشد بر طرف میشود و انفصال
عارض آن میشود و بر عکس و این قول بسیار متین است اما رفع شبهه استحاله اعاده معدوم بمحض این
مشکل است و اکثر متکلمین خاصه و عامه از برای رفع این شبهه و غیر آن بجزء لا یتجزی قایل شده اند و جمیع
اجسام را متفق الحقیقه میدانند و در تفرق اجزا چیزی از جسم باعتقاد ایشان معدوم نمیشود هرگاه
باین اقوال مطلع شدی و دانستی که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است جواب
آنها معلوم شد و عمده شبهه ایشان که حکما متشبث بآنها شده اند امتناع اعاده معدوم است و بنا
بر قول اول در حقیقت جسم اشکال قوی تر است زیرا که بنا بر مذهب ایشان صورت جسمی و صورت
نوعی البته باید که معدوم شود و اعاده بعینه که بجمیع اجزا عود کند بدون اعاده معدوم نمیشود و اصحاب قول دوم

دلیل

و بسیم گمان کرده اند که باختیار این تفصی از این اشکال نموده اند و این محل نظر است زیرا که ظاهر است که هرگاه
جسد شخصی را بسوزانند و خاکسترش را بباد دهند تشخص زید باقی نمیماند و هر چند صورت و اجزا باقی
باشد در عود شخص بعینه ناچار است از عود تشخص او و بعد از انعدام آن تشخص مگر بنا بر قول بعضی از متکلمین که میگویند
تشخص هر شخص قایم است باجزای اصلیه او که مخلوط است از منی و آن اجزا باقی است در مدت حیات شخص
و بعد از مرگ او و تفرق اجزای او پس تشخص معدوم نمیشود و بنا بر این اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود و غیر
آنها بجای آنها بر گردد قدح نمیکند در آنکه آن شخص بعینه باقی باشد چنانچه خاصه و عامه از رسول خدا صلعم روایت
کرده اند که همه چیز فرزند آدم میپوسد و کهنه میشود مگر استخوان منتهای صلب که متصل بمقعد است و کلینی بسند
موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که پرسیدند از آنحضرت که میت جسدش میپوسد فرمود
بلی و باقی نمیماند گوشتی و نه استخوانی مگر طینتی که از آن مخلوق شده است که آن نمیپوسد و باقی میماند در قبر
مستدیر تا مخلوق شود از آن چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید این مقدمات بدانکه بر تقدیر
عدم قول بامتناع اعاده معدوم بنا بر آنکه دانستی که دلیلی بر آن قایم نشده است و دعوای بداهت ممنوع است
در اثبات معاد جسمانی اشکالی نیست خصوصا بنا بر قول بانعدام جمیع اشیا که از قول بعدم امتناع چاره
نیست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله و اگر کسی قایل بامتناع باشد نیز ممکن است قول بحشر جسمانی بآنکه
گوئیم که در اعاده آنچه که در شرع وارد شده است همین بس است که از آن ماده بعینها یا از آن اجزا بعینها
مخلوق شود خصوصا وقتی که شبیه باشد بآن شخص در صفات و عوارض بحیثیتی که اگر او را ببینی بگوئی که او فلان است
زیرا که مدرک لذات و آلام روح است اگرچه بتوسط آلات باشد و لهذا میگویند آدمی را از وقتی که روح
بر او دمیده میشود تا هنگام پیری که همان شخص است هر چند متبدل شود صورت و هیئات او و اجزای او
تحلیل رود و بدل آنها بیاید بلکه اگر بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند شرعا و عرفا که همان شخص است
و اگر صدقی یا فضیحتی در جوانی از او صادر شود در پیری از او استیفا میکنند و اگر غلامی در جوانی گناهی کرده باشد
و آقا در پیری دست بر او بیابد و او را تادیب کند نمیگویند که بر او ستم کرده است و اینها یا باعتبار بقای اجزا
اصلیه است یا باعتبار این است که کار با روح است و همین که شخص بحسب عرف همان شخص است عقل
تجویز تعذیب او میکند و ظلم نمی شمارد و همچنین بعد از موت زیرا که روح بنا بر مشهور بعینه باقی است و نصوص دلالت
میکند بر آنکه آن شخص بر میگردد و تجویز حکم کنند بحسب عرف بآنکه آن شخص است چنانچه حکم میکنند بر کسب آب

هرگاه در ده ظرف بریزند که این همان آبست که در یک ظرف بود بحسب شرع و عرف هرچند قایل
بهیولی باشند و اطلاقات شرعی و عرفی و لغوی مبتنی بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست والا
بایست بر قول بهیولی حکم کنند بطهارت آب نجسی که یک قطره از آن بردارند و در بعضی از آیات
و اخبار اشعار باین هست چنانچه حق تعالی فرموده است اولیس الذی خلق السموات والارض
بقادر علی ان یخلق مثلهم یعنی آیا نیست آنکسی که آسمانها و زمین را خلق کرده است قادر برآنکه
خلق کند مثل ایشانرا و باز فرموده است در وصف عذاب اهل جهنم کلما نضجت جلودهم
بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب یعنی هرچند بریان میشود پوستهای ایشان بدل
میکنیم از برای ایشان پوستهای غیر آن از برای آنکه بچشند عذاب را و در احادیث عامه و خاصه وارد
شده است که محشور میشوند متکبران مانند موران و عامه نقل کرده اند که دندان کافر مانند کوه احد
خواهد بود و اهل بهشت بی موی بدن و ساده و سرمه کشیده خواهند بود و اناف و بث در احتجاج
شیخ ابوطالب طبرسی و در مجالس شیخ طوسی علیهما الرحمة روایت کرده اند که ابن ابی العوجای
ملحد از حضرت صادق ع سوال کرد از آیه بدلناهم جلودا غیرها و گفت گناه پوست دیگر چیست
که آن را عذاب میکند حضرت فرمود وای بر تو این همان پوست است و هم غیر آن است ابن ابی العوجا
گفت مثلی از امور دنیا بیان فرما فرمود مثل آن آنست که خشتی را بشکنند و گل کنند و باز دیگر
در همان قالب بریزند میتوان گفت همان است و میتوان گفت که غیر آنست گفت بلی
خدا متمتع گرداند مردم را بوجود تو و با این مراتب احوط و اولی آنست که تصدیق نمایند آنچه را در
خصوص متکاثره متواتره وارد شده است و بضرورت ادیان و ملل ثابت شده است از ثبوت حشر
جسمانی و آنچه وارد شده است از خصوصیات آن و خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال این امور
که مکلف نشده اند بتفکر و نظر در آنها که مبادا اذعان نمایند امری را که مطابق واقع نباشد و در آن معذور
نباشند چنانچه سابقا مذکور شد فصل سیم در اقرار بحقیقت مرگ و توابع آن است و در آن
دو مطلب است مطلب اول آنکه اقرار باید کرد که هر زنده بغیر حق تعالی البته او را مرگ میباشد چنانچه حق تعالی
فرموده است کل نفس ذائقة الموت و هیچ ممکن را حیات ابدی نمیباشد و کلینی بسند صحیح روایت
کرده است از یعقوب احمر که گفت رفتیم بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت را تعزیه بگوییم

باسمعیل

باسمعیل فرزند او پس ترحم کرد برو و بعد از آن فرمود که حق تعالی خبر فوت پیغمبرش باو داد و فرمود که انک میت
وانهم میتون یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند مرد و فرمود کل نفس ذائقة الموت پس حضرت فرمود که
اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل آسمانها میمیرند تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند مگر ملک
موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک موت می آید و نزد حق تعالی می ایستد پس خدا از او میپرسد
و حال آنکه خود بهتر میداند که کی مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک موت و حاملان
عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید باو که بگو جبرئیل و میکائیل را که بمیرند پس ملائکه گویند پروردگارا اینان
دو رسول و دو امین تواند فرماید که من مقدر و مقرر کرده ام بر هر نفسی که در او روح بوده باشد مرگ را پس
ملک موت بیاید نزد حق تعالی بایستد و از او سوال کند که کی مانده است گوید پروردگارا نمانده است
مگر ملک موت و حمله عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را که بمیرند پس بیاید غمگین و مغموم و از پس
نگاه بجانب نکند پس از او پرسد که کی مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک موت کسی نمانده است
پس گوید بمیر ای ملک موت پس او بمیرد آنگاه زمین و آسمانها را بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که
کجایند آنها که با من شریک قرار میدادند کجایند آنها که با من خدای دیگر قرار میدادند و بملک موت
اقرار باید کرد که حق تعالی عزرائیل ع را بقبض ارواح موکل گردانیده است و او را اعوان هست از ملائکه که بامر
او قبض ارواح میکنند و باو می سپارند و در این باب ظواهر آیات اندک منافاتی دارد زیرا که در بعضی
از آیات قبض ارواح را بخود نسبت داده و در بعضی نسبت بملائکه داده است و اکثر جمع میان آنها
باین نحو کرده اند که بعضی را ملک موت قبض میکند و بعضی را اعوان او و ایشان باو میدهند و او همه را
بحق تعالی عرض مینماید و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که جناب اقدس الهی از آن
عظیم تر است که این امور را خود متوجه شود و آنچه رسولان و ملائکه او بامر او می کنند فعل اوست زیرا که بامر
او میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان و سفیرانی میان خود و میان خلق خود چنانچه فرموده است
که خدا برمیگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان پس هرکه از اهل طاعت است قبض روح او را ملائکه رحمت
میکنند و هرکه از اهل معصیت است ملائکه عذاب قبض روح او میکنند و ملک موت را اعوانی
چند از ملائکه رحمت و غضب هست که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل اوست و هرچه ایشان
بعمل می آورند منسوب باوست پس صادق است که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکند و ملائکه

اعوان او قبض میکنند و در روایات دیگر فرموده که حق تعالی تدبیر امور میکند بهر نحو که میخواهد از خلق خود موکل میکند
هر کرا میخواهد بهر امر که میخواهد و ملک موت را موکل میگرداند به مخصوصان خلق خود و سایر خلایق را
بهر نحو که میخواهد و همچنین نیست که صاحب علم هر علم را برای همه مردم نقل تواند کرد زیرا که در میان مردم
قوی و ضعیف هستند و بعضی از علم را مرد طاقت فهم آن دارند و بعضی ندارند مگر کسی که خدا سهل و آسان
کند بهای او حمل آنرا و اعانت کند او را بر فهم آن از خاصان اولیای او و تو را همین بس است که بدانی
که خدای تعالی زنده کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند بر دستهای هر که میخواهد از ملایکه خود
و غیر ایشان مولف گوید که در این حدیث شریف اشعاری هست بآنکه آنحضرت با سایر ائمه علیهم السلام
نیز قبض بعضی ارواح مینمایند یا مدخلیتی در همه دارند با مرآگهی و از برای تقیه از منافقان و ضعفاء
العقول بتصریح بآن ننموده و همچنانکه در بعضی از خطب غیر مشهور فرموده است که منم محیی و منم ممیت
باذن خدا الی آخر دلالت دارد بر آنکه در این قسم امور ایمان اجمالی کافی است و تفحص از تفاصیل
آنها ضرور نیست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست در جمع میان این آیات که ملک موت را
اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که ایلچیان داشته باشد و بهر جا و بهر کار که خواهد میفرستد
پس ملائکه اعوان او قبض ارواح میکنند و او از ایشان قبض میکند و حق تعالی آن ارواح را با آنچه
ملک موت خود قبض نموده از او قبض مینماید و در احادیث معراج بطرق بسیار وارد شده است
که حضرت رسول صلعم ملک موت را در آسمان اول دید و از او پرسید که چگونه قبض میکنی همه ارواح را
در یک ساعت و حال آنکه بعضی در مشرقند و بعضی در مغرب گفت میخوانم ایشانرا و اجابت من میکنند
و بروایت دیگر فرمود که جمیع دنیا در نزد من از اینجهت کاسه ایست که در پیش یکی از شما گذاشته باشد
و از هر طرف آن که خواهد دست دراز کند و لقمه بردارد و دنیا نزد من از آنجهت درهمی است که در دست
یکی از شما باشد و بهر طرف که خواهد بگرداند و چون معلوم شد که ایمان اجمالی کافیست تفحص
این تفاصیل ضرور نیست اما نفی ملک موت نمودن و تاویل کردن آن بقوای بدنی یا نفوس
فلکی یا عقل فعال چنانچه حکما میکنند کفر است و بدانکه خلافست که آیا ارواح حیوانات را ملک موت
قبض میکند یا ملک دیگر و چون نص صریحی در این باب بنظر نرسیده تفکر در آن ضرور نیست و مجمل
باید دانست که حیات و موت همه حیوانات بقدرت حق تعالی است و او محیی و ممیت همه است

و حیوانات

و میتواند بود که ملک موت قبض کند با ملائکه دیگر و خدا را کارکنان بسیار است و ظاهر آیات و اخبار
حشر وحوش آنست که ارواح آنها نیز محفوظ بمانند تا روز حشر چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله
تعالی مطلب دویم آنکه باید اقرار نمودن بآنچه در اخبار صحیحه و معتبره وارد شده است از سکرات و سکرات
مرگ و شدائد آن و کیفیت آن و حاضر شدن رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم در وقت قبض
روح هر شخصی مومنان را از برای بشارت دادن و آسان کردن مرگ بر ایشان و کافران و منافقان
و مخالفان را از برای زیادتی شدت و صعوبت مرگ بر ایشان و اخبار ایشان بعذاب و نکال ابدی
و تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان نزد هر میت چگونه است و دیدن ایشان میت را بچه
نحو است و حضور ایشان در جسد اصلی است یا در جسد مثالی است چنانچه سابقا اشعاری بآن شد
زیرا که تفکر در آنها موجب استیلای شیطان و وساوس میگردد و احادیث در این باب متواتر است
و شعر حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه که بحارث همدانی خطاب کرده نزدیک بتواتر است شعر یا حار
همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعنی ای حارث همدانی هر که میمیرد مرا معاینه
می بیند خواه مومن باشد و خواه منافق و در احادیث معتبره بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
چون هنگام وفات مومن میشود حق تعالی دو باد برای او میفرستد یکی منسیه و دیگری مسخیه پس منسیه اهل و
مال را از خاطر او فراموش میگرداند و مسخیه او را جوانمردی و راضی میگرداند بجان دادن و چون ملک
موت می آید که قبض روح او بکند باو میگوید که ای دوست خدا جزع مکن بحق آنخداوندی که محمد ص را بحق
فرستاده است که من مهربانترم و مشفق ترم نسبت بتو از پدر مهربان بگشا دیدهای خود را و نظر کن پس متمثل
میشود از برای او رسول خدا و امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریت ایشان صلوات الله علیهم
پس باو میگویند که اینهایند رسول خدا و امامان تو که رفیق ایشان خواهی بود پس چشم میگشاید و ایشانرا
می بیند و منادی او را ندا میکند از جانب رب العزت که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی حضرت فرمود که یعنی ای نفسی که مطمئن گردیده
بسوی محمد و اهل بیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی بولایت ائمه خود مرضی و پسندیده
باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان من یعنی محمد و اهل بیت او ص و داخل شو در بهشت من
در آنوقت هیچ چیز محبوبتر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود و ملحق شود بمنادی و در حدیث معتبر دیگر

فرمود که هیچ نفسی نمیرد هرگز تا رسول خدا و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما را نه بیند راوی پرسید که چون ایشان را
دیدند بدنیا بر میگردند فرمود نه چون ایشان را دید میرود بسوی آخرت و هر دو می‌آیند و رسول خدا نزدیک سر او
می‌نشینند پس حضرت علی علیه السلام نزدیک پای آدمی می‌نشیند پس حضرت رسول صلعم سر را نزدیک گوش او میبرد
و میگوید بشارت باد ترا منم رسول خدا و من بهترم از برای تو از آنچه گذاشته در دنیا پس حضرت امیرالمؤمنین ع
بر میخیزد و سر را نزد او میبرد و میگوید ای ولی خدا بشارت باد منم علی بن ابی طالب ع که او را دوست میداشتی
و در آن بوقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب خداست الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ
لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
یعنی آنها که ایمان آورده‌اند و پرهیزکار بوده‌اند از برای ایشانست بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت و
آنست فوز عظیم و در روایت معتبر دیگر فرمود که چون زبان محتضر بند میشود و رسول خدا و امیرالمؤمنین علیه السلام
حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او می‌نشیند و حضرت امیر ع در دست چپ او و حضرت رسول صلعم
باو میفرماید که آنچه امید داشتی در پیش روی تست و آنچه میترسیدی از آن ایمن گردیدی پس در بهشت را
برای آدمی میگشایند و میگویند این منزل تست در بهشت اگر میخواهی ترا بر میگردانیم بدنیا و آنچه خواهی از
طلا و نقره بتو میدهیم گوید مرا حاجتی نیست بدنیا پس در آن وقت رنگش سفید میشود و پیشانی او عرق میشود و آب
از دیده‌اش روان میشود و چون جان از بدنش بیرون رفت باز دنیا را باو عرض میکنند و او اختیار آخرت
میکند پس روح با او است و او را غسل میدهد با آنها که غسل میدهند و میگرداند بدن او را با آنها که او را میگردانند
و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند و جنازه را برداشتند روح در پیش آن جماعت میرود و ارواح
مؤمنان باستقبال او می‌آیند و براو سلام میکنند و بشارت میدهند او را بآنچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است
از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند روح را باو بر میگردانند از سر او تا کمر و از او سوال میکنند از
آنچه میدانند از اعتقادات خود چون جواب گفت در بهشت را بروی او میگشایند پس داخل میشود بر او
در قبر از نور بهشت و خنکی و بوی خوش آن وایضا بسند معتبر از آنحضرت علیه السلام منقول است که خطاب بشیعیان
نمود و فرمود بخدا سوگند که خدا اعمال را از شما قبول میکند و بس و شما را می‌آمرزد و بس و چون جان مؤمن
بحلق او میرسد خوشحال میشود می بیند آنچه موجب روشنی چشم اوست و چون محتضر میشود حاضر
میگردند نزد او رسول خدا و امیرالمؤمنین و جبرئیل و ملک موت علیهم السلام پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نزدیک

می‌آید و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما اهل بیت بود او را دوست بدار و رسول خدا صلعم بجبرئیل میگوید
که این خدا و رسول و اهل بیت او را دوست میداشت پس او را دوست بدار و جبرئیل ع بملک موت میگوید
که این دوست میداشت خدا و رسول و اهل بیت او را پس او را دوست بدار و با او رفق و مدارا کن پس ملک
موت نزد او آید و گوید ای بنده خدا آیا گرفتی چیزی را که بآن گردن خود را از عذاب خدا آزاد کنی و امان یابی
و بیزار شدی بآن از آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبری در زندگانی دنیا گوید چه پرسد که آن کدام است
مؤمن گوید ولایت علی بن ابی طالب است ملک موت گوید راست میگوئی آنچه از آن میترسیدی خدا
ترا امان داد از آن و آنچه امید میداشتی یافتی پس بشارت باد ترا بمرافقت سلف صالح رسول خدا و علی
و فاطمه و حسن و حسین و ذریت ایشان علیهم السلام پس جان او را قبض میکند برفق و مدارا و آسانی پس کفن و
حنوط او را از بهشت می‌آورند و حنوط او از مشک خوشبوتر خواهد بود و حله زردی از حله‌های بهشت
براو بپوشانند و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت براو بگشایند که از شمیم و
گلهای بهشت براو داخل شود و از پیش رو و پس و دست راست و چپش بقدر یکماهه راه بگشایند
و باو گویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله خود پس باو گویند بشارت باد ترا بروح و
ریحان و جنت و نعیم و پروردگاری که بر تو غضبناک نیست پس زیارت میکند آل محمد صلعم را در
باغستانهای رضوی و با ایشان میخورد از طعام و می‌آشامد از شراب ایشان و با ایشان
سخن میگوید در مجالس ایشان تا وقتی که قائم ما ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود حق تعالی ایشان را
مبعوث گرداند با او تلبیه گویان و چون کافر را مرگ در رسد باز رسول خدا صلعم و حضرت امیرالمؤمنین
و جبرئیل و ملک موت حاضر شوند نزد او پس علی علیه السلام نزدیک آید و گوید یا رسول الله این دشمن ما
اهل بیت بود او را دشمن دار جبرئیل بملک موت گوید که این دشمن خدا و رسول و اهل بیت او بود او را
دشمن دار و جانش را بعنف و دشواری بگیر پس ملک موت نزدیک او رود و گوید ای بنده خدا
آیا در زندگانی دنیا گرفتی چیزی را که خود را از گرو عذاب خدا بدر آوری و گرفتی برات بیزاری خود را از
آتش جهنم و متمسک شده بعصمت کبری گوید نه ملک موت گوید بشارت باد ترا ای دشمن
خدا بغضب خدا و عذاب او و آتش جهنم آنچه از آن میترسیدی بآن رسیدی پس جان او را بنهایت
عنف و دشواری از بدن او میکشد و موکل میگرداند بروح او سیصد شیطان را که همه آب دهان

بر روی او می اندازند و از روح او متأذی میباشند و چون او را در قبر میگذارند دری از درهای
جهنم بر قبر او میگشایند که داخل میشود بر او از زبانه و بوی بد جهنم و احادیث در این باب بسیار است
باید مجملا بهمه اینها اقرار نمایند و در مقام تفحص تفصیل آنها نباشند **فصل چهارم** در احوال عالم
برزخ است باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت
بدن چنانچه سابق مذکور شد و بسؤال قبر و نکیر و منکر بدانکه برزخ ما بین موت را میگویند تا قیامت
و چون میت را در قبر گذارند دو ملک می آیند از برای سؤال و حق تعالی روح را با او بر میگرداند از سر تا کمر
و او را می نشانند و از او سؤال میکنند و جمعی را که از ایشان سؤال میکنند بعضی از ایشان بعد از سؤال
در راحت و نعمت اند و بعضی در عذاب و شدت و سؤال و ضغطه و فشار قبر در این بدن است
و سایر امور برزخ با روح است و تفصیل این مطالب در ضمن چند فایده بیان میشود **فایده اولی**
در بیان بقای روح است در برزخ بدانکه شکی نیست در باقی بودن روح بعد از مفارقت از بدن در
آیات متکاثره و اخبار متواتره مذکور است حق تعالی میفرماید گمان مکن که آنها که کشته شده اند در راه خدا
مرده گانند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود در حالتی که روزی داده می شوند و شادند با آنچه خدا با ایشان
عطا کرده است از فضل خود و شاد میباشند از برای مؤمنانی که ملحق نشده اند با ایشان و در عقب
ایشانند با آنکه خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و در باب کفر یا منع کنندگان زکوة
فرموده است تا وقتی که بیاید احدی از ایشان را مرگ گوید پروردگارا برگردان مرا شاید بیابم عمل شایسته
بکنم در آنچه گذاشته ام در عقب خود از مال دنیا پس فرمود کلا و نیست اندیشه این بدرستی که این کلامی است
که او میگوید و فایده نمی بخشد و در عقب ایشان برزخی هست تا روزی که در قیامت محشور شوند و در مبعوث
احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه مذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میگیرد به بدن
لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است و با آن بدن حرکت میکند و پرواز میکند
چنانچه مذکور شد و شیخ مفید بسند معتبر از یونس بن ظبیان روایت کرده است که گفت در خدمت
حضرت صادق علیه السلام بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مؤمنان بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند
که در حوصله مرغان سبز میباشند گفت سبحان الله مؤمن گرامی تر است بر خدا از این چون مرگ او می شود هنگام
می آید نزد او رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و با ایشان ملائکه مقربان خدا هستند

اگر گویا

اگر گویا کرد خدا زبان او را بشهادت از برای خدا بتوحید و از برای پیغمبر بنبوت و از برای اهل بیت بولایت
گواهی میدهد بر این رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ملائکه مقربان با ایشان اگر زبانش بند
شد حق تعالی مخصوص میگرداند پیغمبرش را بعلم آنچه در دل اوست از این عقاید پس آنحضرت شهادت میدهد باین
و شهادت میدهند بشهادت رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و هر که با ایشان است
از ملائکه و چون حق تعالی قبض روح او نمود میبرد این روح را بسوی آسمان بهشت بصورتی در مثل آن صورت
که در دنیا داشته است و میخورند و می آشامند پس مرده که تازه بنزد ایشان میرود می شناسند ایشان را
۱۸۱ بآن صورتی که در دنیا داشته اند و ابن بابویه در امالی از حضرت رسول خدا صلعم روایت کرده است که آنحضرت
در شب معراج گذشت بمرد پیری که در زیر درختی نشسته بود و کودک بسیاری بر دور او بودند حضرت از جبرئیل علیه السلام
پرسید که این مرد پیر کیست گفت این پدر تو حضرت ابراهیم علیه السلام است فرمود که این اطفال که بر دور
او بند کیستند گفت اینها اطفال مؤمنان اند ایشان را غذا میدهد و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را از مؤمنان تربیت میکند حضرت فاطمه صلوات الله علیها
که این سه حدیث احتمال تجسم روح و جسد مثالی هر دو دارد و احادیث بسیار که در باب ظهور انبیا و اوصیا
بعد از وفات ایشان وارد شده است مانند احادیث نمودن حضرت امیر المؤمنین رسول خدا صلعم را با بوبکر در مسجد
قبا و نمودن حضرت امام حسن صلعم حضرت امیر را علیهما السلام باصحاب خود و دیدن حضرت امیر علیه السلام حضرت یوشع
علیه السلام را و سخن گفتن با او و ملاقات کردن حضرت صادق حضرت باقر علیهما السلام را و امثال اینها که در بصایر الدرجات
و غیر آن بطرق متعدده روایت شده است با این دو احتمال احتمال جسد اصلی نیز دارد چنانچه شیخ مفید
و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه قایل شده اند که بعد از سه روز با جسد ارواح مقدسه انبیا و اوصیا علیهم السلام بجسدهای
اصلی معاودت مینمایند و ایشان را بآسمان میبرند و دیدن حضرت رسول صلعم انبیا و اوصیا علیهم السلام را در شب
معراج بر این حمل کرده اند و احادیث مسخ شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه احتمال را دارد و در بعضی از آنها
جسد اصلی ظاهر تر است و از صاحب کشف الابرار فضل بن شاذان روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
در صحرای نجف بر روی سنگ ریزه خوابید قنبر گفت من جامه خود را در زیر تو بیندازم حضرت فرمود نه نیست
مگر تربت مؤمنی یا مزاحمت نمودن در مجلس مؤمنی و باد ام شیعی کردن اصبغ بن نباته گفت تربت مؤمن را
دانستیم که بوده و خواهد بود مزاحمت در مجلس او چه معنی دارد حضرت فرمود ای پسر نباته در این صحرا ارواح

هر مؤمن و مؤمنه هست در قالبها از نور بر منبرها از نور و حسن بن سلیمان نیز در کتاب مختصر از کتاب
قایم فضل بن شاذان این حدیث را روایت کرده است و در آخرش زیاد کرده است که ای ابو اسماعیل
اگر پرده برداشته شود هر آینه خواهید دید ارواح مؤمنان را که حلقه حلقه نشسته اند و بدیدن یکدیگر میروند و
با یکدیگر صحبت میدارند و روح هر مؤمن در این وادی است و روح هر کافر در وادی برهوت یمن است و
ایضاً از کتاب شفا و جلا روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که میگوید روح هر
مؤمن را در وقت غسل دادن که آیا میخواهی ترا برگردانیم بسوی جسدی که در آن بودی گوید چه میکنم بلا و
زیان کاری و غم را کلینی از حضرت امام علی نقی ع روایت کرده است که خواب دیدن در اول خلق بنی آدم
نبود و بعد از آن حادث شد راوی پرسید که سبب حدوث آن چه بود حضرت فرمود که خدا عز ذکره
رسولی فرستاد بسوی اهل زمان خود تا ایشان را بخواند بسوی عبادت الهی و طاعت او گفتند اگر این را بکنیم
از برای ما چه خواهد بود نه تو از ما مال بیشتر داری و نه عشیره ات از ما عزیزتر است گفت اگر اطاعت
من میکنید خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت من میکنید خدا شما را داخل جهنم میکند گفتند
جنت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند ما کی باینجا میرویم گفت بعد از مردن
گفتند ما میبینیم مرده های خود را که استخوان شده اند و پوسیده اند پس تکذیب ایشان زیاده شد و استخفاف
ایشان بآنحضرت بیشتر شد پس حق تعالی در ایشان خواب دیدن را احداث کرد آمدند نزد آن پیغمبر و گفتند
و خبر دادند بآنچه دیده بودند و تعجبی که در این باب داشتند پیغمبر گفت خدا خواست که حجت بر شما تمام کند
اینحالت را بر شما وارد کرد بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود هر چند بدنهای شما
باشند در روحهای شما باین نحو معذب خواهند بود تا وقتی که بدنهای شما مبعوث گردد و در صحیحه
حسنه از حضرت صادق ع روایت کرده است که گفت با ابو بصیر که هر که از شما با عشق ولایت ما
بمیرد شهید مرده است هر چند در میان رختخواب بمیرد و زنده است نزد خدا و روزی میخورد و در
احادیث بسیار وارد شده است که چون بزیارت قبور خویشان و برادران مؤمن میروید مطلع میشوند
و انس میگیرند بشما و چون برمیگردید وحشت بهم میرسانند و کلینی بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که مؤمن بزیارت اهل خود می آید و می بیند چیزی را که دوست میدارد و از او پوشیده میشود
آنچه را کراهت دارد و کافر بزیارت اهل خود می آید و می بیند آنچه را نمیخواهد و میپوشند از او آنچه را میخواهد

با عشق ما
شهید است

و بعضی

و بعضی در هر جمعه می آیند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عملهای ایشان و در روایت معتبر دیگر فرمود که هیچ مؤمن و
کافری نیست مگر آنکه در وقت زوال شمس بزیارت اهل خود می آید اگر مؤمن است می بیند که اهل او اعمال
صالحه میکنند خدا را حمد میکند بر این و اگر کافر است می بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت او
میگردد و بسند کالموثق از اسحق بن عمار منقول است که گفت بخدمت حضرت امام موسی کاظم ع عرض کردم
که آیا میت بزیارت اهل خود می آید فرمود بلی گفتم در چند مدت فرمود بقدر فضیلتها ماهی یا سالی یک بار بقدر
منزلت خود گفتم بچه صورت می آید فرمود بصورت مرغ لطیفی بر دیوارهای ایشان می نشیند و بر ایشان
مشرف میشود اگر ایشان را بخیر بیند شاد میشود و اگر ایشان را بشر و پریشانی ببیند محزون و غمگین میشود و در روایت دیگر فرمود که می آیند بقدر فضایل
خود و بعضی هر روز و بعضی در هر دو روز و بعضی در هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال شمس
یا مثل آن بصورت گنجشک یا کوچکتر و با او ملکی می آید و باو مینماید آنچه باعث سرور اوست و برمیگردد
باو شادی و خوشحالی **و ایضاً** از حضرت صادق ع روایت کرده است که از برزخ در هر جمعه مرخص میشود
و حق تعالی ملکی را با او میفرستد و بصورت بعضی از مرغان می آید و بر خانه خود می نشیند و نظر میکند
بسوی اهل خود و سخن ایشان را میشنود و جمع میان این احادیث را در کتاب مرآت العقول ذکر کرده ام
و بسیار احادیث در این باب مذکور است و در حدیث معتبر منقول است که ابو بصیر از حضرت صادق ع سؤال کرد
از ارواح مؤمنان فرمود در حجره چند اند در بهشت میخورند از طعام آن و می آشامند از شراب آن
و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده کرده عطا کن و ملحق کن آخر ما را باول
ما و ارواح مشرکان در آتش معذبند و میگویند پروردگارا برپا مدار از برای ما قیامت را و آنچه وعده داده
ما را بعمل میاور و ملحق مکن اول ما را باخر ما پس از این احادیث متواتره معلوم شد که روح بعد از بدن
باقیست و مثاب و معاقب میباشد فی الجمله **فائده ثانیه** در بیان سؤال و ضغطه و ثواب و عقاب
قبر است بدانکه اجماعی مسلمانانست که در قبر سؤال میباشد و روح را از برای سؤال به بدن برمیگردانند بلکه
از ضروریات دین اسلام است و منکرش کافر است و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که
کسی که سه چیز را انکار کند شیعه ما نیست معراج و سؤال قبر و شفاعت و همچنین آمدن دو ملک از برای سؤال متواتر
و ضروری دین است و در اکثر اخبار وارد است که یکی منکر است و دیگری نکیر و در بعضی از روایات وارد شده است که
نسبت بمؤمنان مبشر و بشیر است و نسبت به مخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای مؤمنان بصورتهای خوب

می‌آیند و بشارت میدهند ایشان را بجاهای و نعیم بهشت و از جای که قرآن و بعضی الحان بصورت مهیب
می‌آیند و ایشان را وعید بعذاب میکنند و مشهور میان متکلمین امامیه آنست که سوال قبر عام نیست بلکه
مخصوص مؤمن کامل و کافر محض است و مستضعفان و اطفال و مجانین را سوالی نیست و همچنین کسی را که
بعد از گذاشتن میت در قبر تلقین کنند از او سوال نمیکنند چنانچه در روایت وارد شده است که چون
او را در قبر تلقین کنند ملک بدیگری میگوید بیا برویم تلقین حجت او کردند و شیخ شهید علیه الرحمه گفته است
که سوال قبر حق است اجماعاً مگر کسی را که تلقین او کرده باشند و بعضی از عامه در کتب خود روایت کرده اند
از ابو امامه باهلی که رسول خدا صلعم فرمود که چون بمیرد احدی از شما و خاک بر او بریزید پس یکی از شما نزد قبر
او بایستد و بگوید ای فلان پسر فلان و نام او و پدرش را بگوید او می‌شنود و جواب نمیگوید پس بار دیگر
او درست می‌نشیند و میگوید ارشاد کن ما را خدا ترا رحمت کند پس بگوید یاد آور آن اعتقادی که با آن
از دنیا بیرون رفتی شهادت بوحدانیت خدا و رسالت محمد صلعم با آنکه پسندیدی خدا را از برای پروردگاری
و اسلام را از برای دین خود و محمد صلعم را پیغمبر خود و قرآن را امام خود پس منکر و نکیر پس میروند و میگویند
ما چرا اینجا نشسته ایم تلقین حجت او کردند و فرمود که اگر نام مادرش را نداند او را بحوا نسبت دهد و خلاف
کرده اند در آنکه آیا انبیا و اوصیا علیهم السلام را سوال قبر میباشد یا نه و تفکر در این مسئله ضرور نیست اگر
چه عدم سوال اظهر است و در سوال اطفال نیز علما خلاف کرده اند و اظهر عدم سوال است و شیخ مفید رحمه الله
علیه در شرح عقاید صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد دو نوع اند بعضی منتقل بثواب و عقاب
میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقابی نمی یابند و از حضرت صادق ع [illegible] از کسی که بمیرد در
دار دنیا روح او در کجا میباشد حضرت فرمود که هر که بمیرد و او محض ایمان باشد محض یا محض
کفر باشد محض منتقل میشود روح او از هیکلی که دارد بمثل آن در صورت و جزا داده میشود باعمال خود تا
روز قیامت و چون حق تعالی اراده نماید که ایشان را محشور گرداند در قیامت انشا میکند جسم و بدن
او را و برمیگرداند [illegible] با بدن اصلی او و محشور میگرداند او را که جزای اعمال او را وافی و کامل بدهد پس
مؤمن بعد از موت منتقل میشود از جسدی خود بجسدی که مثل آن جسد باشد در صورت پس او را در
جنتی چند از جنتهای دنیا میبرند و متنعم میباشد تا آنکه تا روز قیامت و کافر منتقل میشود روح او از جسد
او بجسدی مثل آن بعینه و میبرند او را بسوی آتش [illegible] عذاب [illegible] تا روز قیامت و شاهد این در

مؤمن

مؤمن آن است که حق تعالی فرموده است در باب مؤمن آل یس با او گفته شد که داخل شو در بهشت گفت
ای کاش که قوم من علم بهم میرسانیدند بآمرزیدن پروردگار من مرا و بآنکه او گردانید مرا از آنهائی که گرامی
داشته است و دلیل بر حال کافر آنکه در باب فرعون و اصحاب او فرموده است که آتش را بایشان
عرض میکنند در بامداد و پسین و در روز قیامت میگویند داخل کنید آل فرعون را در شدیدترین
عذابها و نوع آنست که سوال و عذاب و ثواب ایشان را نمیباشد و در احادیث از حضرت صادق ع دیگر ها
وارد شده است که سوال قبر و رجعت مخصوص کسی است که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را
سوال و رجعت نمیباشد و در احادیث وارد شده است که انبیا و ائمه صلوات الله علیهم ارواح ایشان با
بدنهای ایشان از زمین باسمان میبرند و متنعم ایشان در بدنهای اصلی است که در دنیا داشته اند و این مخصوص
ایشان است و در غیر ایشان نمیباشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که صلوات فرستد
بر من نزد قبر من میشنوم آنرا و هر که صلوات فرستد بر من از دور بمن میرسد و فرمود که هر که صلوات
فرستد بر من یک مرتبه صلوات فرستم بر او ده مرتبه و هر که صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات فرستم
بر او صد مرتبه پس هر که خواهد صلوات را بسیار فرستد و هر که خواهد کم فرستد پس بیان کرد آنحضرت که
بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات بما رسانیده میشود و این نمی شود مگر بآنکه نزد حق تعالی زنده باشند و همچنین
ائمه هدی صلوات الله علیهم سلام سلام کننده بر ایشان را از نزدیک میشنوند و از دور بایشان میرسد
و آثار صحیحه از ایشان باین مضمون وارد شده است و حق تعالی فرموده است که شهیدان نزد خدا زنده اند
و روزی بایشان میرسد و روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم ایستاد بر سر چاه بدر و خطاب کرد
مشرکان را که در آنروز کشته شده بودند و در چاه افکنده بودند و فرمود بتحقیق که شما همسایه بدی بودید
از برای رسول خدا او را از خانه او بیرون کردید و طرد کردید و بار خود راندید پس اجتماع کردید بر عداوت او و با او
جنگ کردید من وعده پروردگار خود را حق یافتم پس عمر با آنحضرت گفت یا رسول الله خطاب میکنی
با مرده‌هائی که جان ایشان رفته است حضرت فرمود پس کن ای پسر خطاب [illegible] تو شنواتر نیستی از اینها
و نیست میان ایشان و میان آنکه بگیرند ملائکه ایشان را بگرزهای آهنی مگر آنکه من رو را از ایشان بگردانم و
منقول است که حضرت امیرالمؤمنین ص سوار شد بعد از انقضاء حرب اهل بصره و در میان صفهای کشتگان
میگشت تا رسید بکعب بن سور قاضی بصره که عمر او را نصب کرده بود و در فتنه بصره مصحفی بر گردن

۱۸۳

انداخته بود با اهل و فرزندانش بجنگ آنحضرت آمده بود و همه کشته شدند چون حضرت او را در میان کشتگان
دید فرمود که او را نشانند چون نشانند فرمود که ای کعب من وعدهٔ خدای خود را یافتم که حق بود
آیا تو وعدهٔ خدای خود را یافتی که حق بود پس فرمود بخوابانید او را و چون بطلحه رسید با او نیز چنین کرد
پس مردی از اصحاب آنحضرت گفت چه فایده دارد سخن تو با دو کشته شده که سخن ترا نمی‌شنوند
فرمود ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانچه اهل قلیب بدر سخن حضرت رسول صلعم را شنیدند
و اینها از جملهٔ اخبار است که دلالت میکند بر آنکه بعضی از مرده‌ها بر میگردد بسوی او روح او از
برای تنعم ایشان یا عذاب ایشان و این عام نیست در هر که بمیرد بلکه با آن تفصیلیست که گفتیم
تمام شد کلام مفید رحمه الله و کلینی قدس سره احادیث بسیار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که سؤال کرده نمی‌شود در قبر مگر کسی که خالص کرده باشد ایمان را خالص کردنی و خالص کرده باشد کفر را
خالص کردنی و اما جماعت دیگر از ایشان غافلند یعنی متعرض ایشان نمی‌شوند و بسند صحیح دیگر از آنحضرت
روایت کرده است که سؤال از کسی میشود که ضغطه بر او واقع میشود و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت
کرده است که دو ملک می‌آیند که بسیار مهیبند و نگر بسوی میت در وقتی که مدفون شد و صدای ایشان
مانند رعد قاصف است و دیده‌های ایشان مثل برق خاطف زمین را می‌شکافند بنیشهای خود و موهای
ایشان آویخته که در میان آنها راه میروند و سؤال میکنند از میت که کیست پروردگار تو و چیست
دین تو اگر مؤمن است میگوید که خدا پروردگار من است و دین من اسلام است پس از او میپرسند که چه میگوئی
در حق این مردی که در میان شما بیرون آمد گوید که آن محمد رسول خداست از من میپرسید گویند شهادت
میدهی که او رسول خداست گوید گواهی میدهم که او رسول خداست پس باو میگویند بخواب خوابی که در آن خواب
پریشانی نباشد و قبر او را نه ذرع گشاده میگردانند و از برای او دری بسوی بهشت میگشایند و جای خود را
در بهشت می‌بیند و اگر میت کافر باشد آن دو ملک با آن هیبت بر او داخل میشوند و شیطان نزد او در پیش
او باز میدارند که دیده‌های او از مس سرخ تر است چون آن سؤالها را از او میکنند میگوید نمیدانم پس شیطان را
بر او میگمارند و مسلط میگردانند بر او در قبرش نود و نه اژدها که اگر یکی از آنها بر زمین بدمد هرگز گیاه از زمین
نروید و دری از برای او بسوی جهنم میگشایند و جای خود را از آنجا می‌بیند و ایضا ابو بکر حضرمی روایت
کرده است که گفتم بحضرت صادق علیه السلام کیستند آنها که در قبر از ایشان سؤال میکنند فرمود کسی که ایمان را خالص

کرده باشد

۱۸۶

کرده باشد و کسی که کفر را خالص داشته باشد گفتم پس باقی این خلق چه میشوند گفت بخدا سوگند که ایشان را
وا میگذارند و اعتنا بایشان نمیکنند گفتم از چه چیز سؤال میکنند گفت از حجت و امامی که در میان شما است
پس از مؤمن بپرسند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان میگوید او امام منست چون این را گفت میگویند بخواب
خدا در دیده‌ات خواب استراحت بگذارد و دری از بهشت برای او میگشایند و پیوسته نسیم بهشت
بتحفه باو میرسد تا روز قیامت و از کافر سؤال میکنند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان یعنی
امام زمان گوید شنیده ام او را و نمیدانم کیست آن پس میگویند هرگز ندانی و دری از جهنم برای او
میگشایند و پیوسته حرارت جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت کاظم علیه السلام
روایت کرده است که سؤال میکنند در قبر از مؤمن که کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست
دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد صلعم میگویند کیست امام تو میگوید فلان میگویند
چگونه دانستی این را میگوید امری بود که خدا مرا هدایت کرد بآن و مرا ثابت داشت بآن میگویند باو که
بخواب خوابی که خیالات پریشان در آن نباشد مانند خواب نوداماد پس دری از بهشت برای او
میگشایند که از شمیم بهشت و گلهای آن باو میرسد پس میگوید پروردگارا زود قیامت را قایم گردان شاید
باهل و مال خود برگردم و از کافر میپرسند پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست میگوید محمد صلعم و اگر
میگویند دین تو چیست میگوید اسلام میگویند از کجا دانستی میگوید از مردم شنیدم که میگفتند من گفتم پس
گرزی بر او میزنند که اگر جن و انس همه جمع شوند تاب آن نداشته باشند پس میگدازد چنانچه قلعی میگدازد پس
روح را باو برمیگردانند و دل او را در میان دو لوح از آتش میگذارند پس میگوید پروردگارا قیامت را
دور گردان مؤلف گوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه ایمان بسیاری بخدا و رسول باعث رفع عدم ایمان
بائمهٔ حق و توسل بایشان ظنی و تقلیدی و بی ثبات است چنانکه در کتاب حسین بن سعید بسند صحیح از
سلیمان بن خالد منقول است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از آنچه نقل میکنند آنرا اصحاب(?)
قبر فرمود دو ملک هستند که ایشان را منکر و نکیر میگویند می‌آیند نزد صاحب قبر و از او سؤال میکنند از رسول
خدا صلعم که آیا حق بود یا که از اهل شک است میگوید نمیدانم می‌شنیدم که مردم میگفتند رسول خداست نمیدانم که حق بود
یا دروغ بود پس بر او ضربتی میزنند که اهل سموات و اهل زمین میشنوند مگر ثقلان و اگر صاحب یقین است میترسد
و میگوید شهادت میدهم که او رسول خدا بود و آمد با هدایت و دین حق پس جای خود را در بهشت می‌بیند و قبر او را

فراغ میگردانند و میگویند بخواب رو در نهایت استراحت و میگوئی و ابن بابویه از حضرت امام
رضا علیه السلام روایت کرده است که چون مومن میمیرد مشایعت میکنند جنازه او را هفتاد هزار ملک
تا قبر او و چون او را داخل قبر کنند منکر و نکیر می آیند و او را می نشانند و میگویند کیست پروردگار تو
و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو میگوید پروردگار من خداست و محمد پیغمبر منست و اسلام دین منست
پس میگشایند قبر او را بقدر آنچه دیده او کار کند و طعام از بهشت از برای او می آورند و داخل میگردانند
بر او نسیم و گل بهشت را و این است معنی قول حق تعالی فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ
یعنی در قبر وَجَنَّتُ نَعِيمٍ یعنی در آخرت و چون کافر میمیرد مشایعت میکنند او را هفتاد هزار ملک از
زبانیه جهنم تا قبر او و او سوگند میدهد حاملان جنازه خود را که او را برگردانند بصدائی که همه چیز میشنوند
بغیر جن و انس که مکلفند و میگوید کاش مرا بازگشتی بود بدنیا پس از مومنان میشدم و میگوید مرا برگردانید
بسوی دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام پس زبانیه جواب او میگویند که حاشا این سخنی است
که تو میگوئی و حکایت نزاع میکنند که دروغ میگوید اگر برگردد عود خواهد کرد بآنچه او را نهی کرده اند
از او و چون او را داخل قبر کنند و مردم از او مفارقت کنند منکر و نکیر می آیند بسوی او در بدترین صورتها
و او را بنشانند و سوال کنند او را از پروردگار او و دین او و کتاب او پس زبانش مضطرب شود و نتواند
جواب گفت پس ضربتی از عذاب الهی بر او بزنند که همه چیز از آن بترسند پس باز از او سوال کنند گوید
نمیدانم گویند هرگز ندانی و هدایت نیابی و رستگار نشوی پس دری از برای او بسوی جهنم میگشایند
و بعوض نزل که از برای میهمان مهیا میکنند حمیم جهنم از برای او می آورند و اینست مراد از قول حق تعالی
وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ یعنی در قبر وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ یعنی در آخرت
و اما آنچه در قبر از او سوال میکنند معلوم است که سوال از عقاید ایمانی میکنند خصوصا امامت ائمه هدی
صلوات الله علیهم و احادیث از طرق خاصه و عامه متواتر است که در قبر از ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام سوال
میکنند چنانچه شیخ کشی بسند معتبر از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت امام رضا ع
رفتم فرمود که علی بن ابی حمزه مرد گفتم بلی فرمود که داخل آتش شد پرسیدند از او از امام بعد از پدرم گفت
بعد از او امامی نمیدانم پس ضربتی بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و بروایت دیگر فرمود که او را نشاندند در
قبرش پس سوال کردند از ائمه علیهم السلام تا همه را گفت تا آنکه بنام من رسید پرسیدند توقف کرد پس ضربتی بر سرش

زدند

زدند که قبرش مملو از آتش شد و در مصابیح الانوار از زر بن حبیش روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین
علیه السلام فرمود که چون بنده را داخل قبر میکنند دو ملک نزد او می آیند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس اول
چیزی که سوال میکنند از پروردگار اوست پس از پیغمبر او پس از ولی و امام او اگر جواب گفت نجات یافت
و اگر عاجز شد عذاب میکنند او را پس مردی گفت که اگر کسی پروردگار و پیغمبر خود را شناخت و ولی
خود را نشناخت چونست حال او فرمود مذبذبست نه از اینهاست و نه از آنها و هر که خدا گمراه کرد
نیابی هرگز از برای او راهی بسوی نجات و گفتند یا رسول خدا امام که باشد یا نبی الله کیست ولی فرمود ولی شما
در این زمان علی است و بعد از او وصی او و از برای هر زمان عالمی میباشد که خدا با او حجت تمام میکند بر خلق
۱۸۶ تا آنکه نگویند چنانچه گمراهان پیش از ایشان گفتند در وقتی که انبیای ایشان رفتند پروردگارا چرا نفرستادی
بسوی ما رسولی پس متابعت کنیم آیات ترا پیش از آنکه مذلت و خواری بما برسد و ضلالت ایشان آن بود
که آیات را که اوصیا باشند ندانستند پس حق تعالی در جواب ایشان فرمود که بگو همه انتظار میکشیم پس شما نیز
منتظر باشید پس بزودی خواهید دانست که کیستند اصحاب صراط سوی یعنی راه راست و کیست آنکه هدایت
یافته است و تربص و انتظار ایشان آن بود که میگفتند در کار نیست ما را طلب شناختن اوصیا تا آنکه امامی را [illegible]
پس خدا پیغمبر و سرزنش کرد ایشان را باین و اصحاب صراط اوصیا علیهم السلام اند که بر صراط می ایستند و داخل
بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که ایشان او را
نشناسند و خود نداند و او ایشان را بامامت نشناسد زیرا که ایشان عرفای الهی اند که مردم را بایشان شناسانید
و گواه گرفت بر ایشان در وقتی که پیمانها از ارواح گرفت در روز میثاق و وصف کرده است ایشان را در کتاب
خود در آنجا که فرموده است وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی بر اعراف مابین بهشت و جهنم
مردانی چند هستند که می شناسند همه را بسیمای ایشان و ایشانند گواهان بر سوالات و دوستان خود و
رسول خدا گواه است بر ایشان و از برای ایشان از بندگان عهد و پیمان گرفته است که اطاعت ایشان بکنند
چنانچه حق تعالی فرموده است فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ تا آخر دو آیه یعنی پس چگونه خواهد بود حال مردم
در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی را و بیاوریم ترا گواه بر این گواهان در آن روز خواهند خواست و آرزو خواهند کرد
که کافر شده اند و نافرمانی رسول کرده اند در اطاعت اوصیا و در سایر امور که کاش ما با زمین یکسان و هموار
میشدیم و کتمان نکنند در آن روز سخنی را از خدا یا کتمان نمیکنند سخنی از خدا در دنیا و شاذان بن جبرئیل در فضایل

وغیر او روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام بعالم اعلی ارتحال نمود حضرت
امیر علیه السلام گریان بخدمت حضرت رسول صلعم آمد حضرت فرمود چرا میگریی خدا هرگز دیدهای ترا گریان نکند گفت والده ام
فوت شد حضرت فرمود بلکه والده من فوت شده است او اولاد خود را گرسنه میداشت و مرا سیر میکرد
و اولاد خود را ژولیده مو میگذاشت و مرا روغن میمالید والله که در خانه ابوطالب یک درخت خرما بود سبقت
میکرد در بامداد و از برای من میچید و از پسر عمان من پنهان میکرد از برای من پس حضرت برخاست و متوجه
تجهیز او شد و پیراهن مبارک خود را داد که او را در آن کفن کردند و در حالت تشییع جنازه او قدم را آهسته
میگذاشت و برهنه میداشت و بنانی میرفت و پا برهنه میرفت و در نماز او هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خوابید
بعد از آن بدن کریم خود او را در لحد خوابانید و شهادت تلقین او کرد و چون قبرش را پر کردند و
مردم خواستند که برگردند حضرت سه مرتبه گفت پسر تو پسر تو نه جعفر نه عقیل پسر تو علی بن ابیطالب چون برگشتند
مردم گفتند یا رسول الله در این جنازه کاری چند کردی که در جنازه های دیگر نکردی فرمود اما بنانی رفتن
من از برای کثرت ازدحام ملائکه بود و هفتاد تکبیر گفتن از برای آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز کردند و اما
آنکه در لحدش خوابیدم از برای آنکه زمین او را فشار ندهد و اما آنکه کفن کردم او را به پیراهن خود از برای آن بود
که روزی در حال حیات او قیامت را ذکر کردم و گفتم که مردم عریان محشور خواهند شد گفت وا سوأتاه
او را به پیراهن خود کفن کردم که پوشیده محشور گردد و اما آنکه گفتم پسر تو پسر تو برای آن بود که دو ملک
آمدند و از او سؤال کردند از پروردگارش گفت خدا پروردگار من است گفتند کیست پیغمبر تو گفت محمد پیغمبر منست
گفتند کیست ولی تو و امام تو شرم کرد از آنکه بگوید فرزند من پس با او گفتم بگو فرزند تو علی بن ابیطالب پس خدا
دیده او را باین روشن کرد **مؤلف گوید** که این حدیث دلالت میکند بر آنکه از امامت پیش از زمان امامتش
نیز سؤال میکنند و باید مخصوص کسی باشد که علم بامامت او بهم رسانیده باشد و محتمل است که مخصوص مقربان
باشد اما مخصوص حضرت فاطمه باشد از برای اظهار جلالت او چنانچه آخر حدیث اشعار بآن دارد و کلینی
بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که میت مؤمن را چون از خانه اش بیرون می آورند ملائکه مشایعت
میکنند او را تا قبر او و ازدحام میکنند بر او تا او را بقبرش برسانند و چون بقبرش رسید زمین با او
میگوید مرحبا خوش آمدی و بسوی اهل خود آمدی بخدا سوگند که دوست میداشتم که مثل تو کسی بر روی من
راه رود خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس قبر او را میگشایند بقدر آنکه چشم او کار کند و داخل میشوند بر قبر او

آن بود که در حال حیات او ضغطه قبر را او ذکر کردم گفت وا ضعفاه پس در لحدش خوابیدم از برای
صح

دو ملک

دو ملک نکیر و منکر و سؤال میکنند از او که کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام
میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد ص میگویند کیست امام تو میگوید فلان پس منادی از آسمان ندا میکند
که راست گفت بنده من از فرشهای بهشت در قبرش بگسترانید و دری از بهشت بسوی قبرش بگشایید
و از جامه های بهشت بر او بپوشانید تا بیاید بنزد ما و آنچه نزد ماست از برای او بهتر است پس با او گویند بخواب
مانند خواب نو داماد بخواب خوابیدنی که در آن خواب پریشانی نباشد و اگر کافر باشد ملائکه مشایعت
او کنند تا قبر او و زمین با او گوید لا مرحبا بجای بدی آمدی والله که من دشمن میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه
رود البته خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس بر او تنگ میکند و میفشرد او را تا استخوانهای او بیکدیگر میچسبد
پس منکر و نکیر بر او داخل میشوند بغیر آن صورت که بر مؤمن داخل میشوند و او را می نشانند و روح را تا کمر باز میگردانند
و میگویند پروردگار تو کیست پس او مضطرب میشود و میگوید می شنیدم مردم میگفتند خدا میگویند هرگز ندانی و
همچنین از پیغمبر و امام میپرسند و همین جواب را میگوید پس از آسمان ندا میرسد که دروغ گفت بنده من قبرش
کنید قبرش را از آتش و بپوشانید او را جامه های آتش و بگشایید از برای او دری بسوی آتش تا بیاید بسوی
ما و آنچه نزد ماست بدتر است از برای او و او را پس سه مرتبه گرز آتشین بر او میزنند که در هر مرتبه آتش از
قبرش پرواز میکند و اگر آن ضربت را بکوههای تهامه بزنند همه ریزه ریزه میشود و مسلط میگرداند خدا بر
او در قبرش مارها که او را میگزند و میدرند و شیطان او را با غم و اندوه می آورد و صدای عذاب او را
می شنود هر که خدا خلق کرده است بغیر جن و انس بدرستی که می شنود صدای کفشهای مشایعت کنندگان
خود را و صدای بر هم زدن دستهای ایشان را و این است معنی قول حق تعالی وَیُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا تا آخر
آیه که تفسیر ظاهرش آن است که ثابت میدارد حق تعالی آنها را که ایمان آورده اند بقول و اعتقاد ثابت در زندگانی
دنیا و در آخرت و گمراه میکند و بخود وامی گذارد ظالمان را و میکند خدا آنچه میخواهد و ایضا بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که هیچ موضع قبری نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه میگوید منم خانه خاک منم خانه بلا منم
خانه کرم و بروایت دیگر میگوید منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم منم باغی از باغهای بهشت یا گودالی
از گودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون داخل آن میشود بنده مؤمن میگوید خوش آمدی و نزد اهل خود
آمدی تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت تا آنکه فرمود که از برای او دری میگشایند که جای خود را در بهشت می بیند
پس از آن در مردی بیرون آید که دیده های او از او نیکوتر چیزی ندیده باشد پس مؤمن گوید که ای بنده خدا

هرگز از تو نیکوتر چیزی ندیده ام گوید من اعتقادی ام که تو داشتی و عمل صالحم که تو میکردی پس بگیرند روحش را
و در آنجایی که در بهشت با و نموده بودند بگذارند و گویند بخواب با دیده روشن پس بپوشد نسیمی از بهشت بجسد
او برسد که لذت و خوشبوئی او را یابد تا مبعوث گردد در قیامت و چون کافر داخل قبر شود گوید لا مرحبا
پس اعتقادی را بدهد که استخوانهای او را میم کند و باز بحال اول برگردد و دری از جای او بسوی آتش بگشایند
و از آن دری بیرون آید که هرگز با آن بد صورتی و قباحت منظر ندیده باشد پس گوید من عمل بدم که میکردی
و آن اعتقاد خبیثم که داشتی پس روح او را بهمان جا که با و نموده بودند در آتش بگذارند و پیوسته نفخه از آتش
ببدنش برسد و الم و حرارت آن را در جسد خود یابد تا روزی که مبعوث شود و مسلط گردانند بر روح او
نود و نه مار عظیم که او را بگزند و گوشتش با درند که اگر یک از آن مارها بر روی زمین بدمد هرگز گیاه از آن
نروید و بعضی از علما از ابوهریره روایت کرده اند در تفسیر قول حق [illegible] یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت
که قول ثابت شهادتین است و فی الآخرة در قبرست دو ملک داخل می شوند و سؤال میکنند از رب و از
نبی و از قبله و امام و امام علیه السلام است و یضل الله الظالمین یعنی در قبر گمراه میکند خدا ظالمان را از
ولایت علی علیه السلام که جواب نمیگویند در وقتی که از امام سؤال میکنند و ایضاً از حضرت رسول صلعم از عبید الله روایت
کرده اند که خدا را دو ملک است که ایشان را منکر و نکیر میگویند نازل میشوند بر میت در قبر و سؤال میکنند از او
از پروردگار او و پیغمبر او و دین او و امام او و اگر بحق جواب گفت او را بملائکه نعیم تسلیم میکنند و اگر عاجز
شد از جواب او را بملائکه عذاب تسلیم میکنند و از بعضی از روایات ظاهر میشود که از بعضی از اعمال نیز
سؤال میکنند چنانکه کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سؤال کرده می شود میت
در قبر از پنج چیز از نمازش و زکوتش و حجش و روزه اش و از ولایت ما اهل بیت پس میگوید ولایت از
کنار قبر بآن چهار دیگر که هر نقصی که بر شما باشد بر منست که تمام کنم و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است
که چون میت مؤمن داخل قبر میشود نماز از جانب راست می آید و زکوة از جانب چپ و بر به پدر و مادر
بر او مشرف میشود و صبر بکناری میرود و چون دو ملک داخل میشوند که سؤال کنند صبر میگوید با نماز و
زکوة که در یابید صاحب خود را و اگر شما عاجز شوید من او را در می یابم و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام
مذکورست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که هر که تقویت کند شیعه ضعیفی را که حجت بر نواصب
نتوانند تمام کرد و حجت او را بر ناصبی تمام کند حق تعالی در روزی که او را داخل قبر میکنند تلقین میکند که بگوید خدا

پروردگار منست

۱۸۷

پروردگار منست و محمد صلعم پیغمبر منست و علی علیه السلام ولی و امام منست و کعبه قبله منست و قرآن سرور و شادی
من و ذخیره آخرت منست و مردان و زنان مؤمن و مؤمنه برادران و خواهران منند پس حق تعالی میفرماید
که حجت خود را القا کردی و واجب شد از برای تو عالیه درجات بهشت پس در آن وقت قبرش بهترین باغهای
بهشت میگردد و در محاسن بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون مؤمن میمیرد با او داخل میشود
در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوشروتر و خوشبوتر و پاکیزه تر است از باقی صورتها
پس یکی از جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پایین پا و آنکه خوش صورت
تر است از بالای سر پس سؤال یا عذاب از هر جهة که می آید آنکه در آن جهة ایستاده است مانع می شود پس آنکه
از همه خوش صورت تر است به سایر صورتها میگوید که شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من
صاحب جانب راست گوید من نمازم صاحب جانب چپ گوید من زکوتم آنکه در پیش روست گوید که
روزه ام آنکه در عقب سرست گوید من حج و عمره ام و آنکه در پایین پاست گوید من نیکی ها که با برادران
مؤمنم پس آنها گویند با او تو کیستی که از همه بهتر و خوشروتر و خوشبوتری گوید من ولایت آل محمد ام
صلوات الله علیهم و ابن بابویه رحمه الله علیه بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است
که آنحضرت در هر جمعه در مسجد حضرت رسول صلعم مردم را موعظه میکرد و از جمله آن موعظه این بود که
ای فرزند آدم اجل تو سریعترین چیزهاست بسوی تو و نزدیک است که ترا دریابد و ملک قبض کند روح ترا
و بروی بسوی منزلی تنها پس برگردانند بسوی تو روح ترا و بیایند بسوی تو منکر و نکیر از برای سؤال
تو و امتحان شدید تو و بدرستی که اول چیزی که از تو سؤال میکنند از پروردگار تست که بآن اعتقاد
داشته و از کتاب تست که تلاوت میکرده و از امامی است که ولایت او را اختیار کرده بودی پس
میپرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کرده و از مال تو که از کجا کسب کرده و در چه چیز تلف کرده پس حذر خود را
بگیر و مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سؤال اگر مؤمن و پرهیزکاری و عارفی بدین خود و متابعت ائمه
صادقین صلوات الله علیهم اجمعین کرده و موالات با اولیا و دوستان خدا کرده خدا حجت ترا تلقین
میکند و زبانت را گویا میگرداند بثواب پس جواب را نیکو میگوئی و بشارت میدهند ترا بامام بهشت
و خوشنودی خدا و زنان نیکو روی خوشخو و استقبال میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشی
زبانت مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود و کور می شوی از جواب و بشارت میدهند ترا باتش

واستقبال میکنند تا ما را بمنزل جهنم و سوختن جحیم و اما ضغطه قبر و ثواب و عقاب آن فی الجمله اجماعی
جمیع مسلمانان است چنانچه سابقا مذکور شد و از احادیث معتبره میشود که ضغطه قبر در بدن اصلی است
و عام نیست و تابع سوال قبر است و کسی را که سوال نکنند او را ضغطه نباشد و علی بن ابراهیم گفته است
در تفسیر آیه وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ برزخ امر بین امرین است و آن ثواب و عقاب
در میان دنیا و آخرت است و این رد میکند قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از
قیامت میکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بخدا سوگند که نمی ترسم بر شما مگر برزخ را اما در وقتی که در قیامت
کار با ما باشد ما اولاییم بشفاعت شما و ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که
چون سعد بن معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر فرمود که او را غسل دادند
و کفن و حنوط کردند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا با جنازه او روان شد و گاه
جانب راست جنازه را میگرفت و گاه جانب چپ را و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد
و بدن مبارک خود او را در لحد گذاشت و خشت بر او درست چید و فرجها را بگل و سنگ محکم میکرد و چون
فارغ شد فرمود که میدانم که او در قبر میپوسد ولیکن خدا دوست میدارد که کسی که کاری کند محکم کند
پس مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار خود بدرستی که
سعد فشاری در قبر رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری چند کردی که از برای دیگران
نکردی گفت چون ملائکه بی کفش و ردا در جنازه او میرفتند من تاسی بایشان کردم و دستم در دست
جبرئیل ع بود هر جا که او میگرفت من میگرفتم و گفتند با وجود اینها نسبت با دعا آوردی فرمودی که ضغطه
باو رسید فرمود بلی با اهلش کج خلقی میکرد و بروایت دیگر در زبانش غلظتی بود با اهلش و در کتب حسین بن
سعید از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول ص خطاب با او
کرد و دستی بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید و گفت با سعد چنین میکنند چون از این حالت سوال
کردند فرمود که هیچ مومنی نیست مگر آنکه فشاری در قبر او را میباشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده است که چون رقیه دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بزجر و ضرب عثمان بعالم بقا رحلت نمود حضرت
بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه صلوات الله علیها در کنار قبر ایستاده بود و آب دیده مبارکش در قبر میریخت
و حضرت آب دیده او را بجامه میگرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف او را میدانستم از خدا سوال کردم
کما ورا

که او را از ضغطه قبر نگاه دارد و ایضا بسند صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت امام رضا علیه السلام سوال کرد
از کسی که او را بدار کشیده باشند آیا عذاب با او میرسد فرمود بلی خدا هوا را امر میکند که او را فشار دهد و در روایت
دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود که پروردگار زمین و پروردگار هوا یکیست
وحی میکند خدا بهوا پس میفشارد او را بدتر از ضغطه قبر و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که عیسی علیه السلام گذشت بقبری که صاحبش را عذاب میکردند
پس سال دیگر بهمان قبر گذشت و او را عذاب نمیکردند از حق تعالی سوال کرد از سبب این وحی کرد باو که
ای روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را جا داد و رعایت کرد من او را
آمرزیدم بکرده فرزند او و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ضغطه
قبر از برای مومن کفاره است از برای آنچه از او صادر شده است از ضایع کردن نعمتهای خدا و ایضا
از آنحضرت روایت کرده است که هر که بمیرد ما بین زوال شمس روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از مومنان
خدا او را پناه دهد از فشار قبر و در روایت دیگر هر که در شب جمعه و روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب قبر
از او دور گردد و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که چون از
کافر سوال کنند در قبر و گوید نمیدانم ضربتی باو بزنند که هر که خدا خلق کرده است بشنود غیر انس و جن و مسلط
گردانند باو شیطان را و دیده های او مانند مس سرخ باشد و گوید باو که من برادر توام و مسلط گردانند
باو مارها و عقربها و قبرش باو تاریک شود و او را فشاری بدهند که دندانهای هر طرف در دندانهای
طرف دیگر داخل شود و در روایت دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد و جواب صواب نگوید باو ضربتی
بزنند که هر دابه که خدا خلق کرده است از آن بترسد بغیر جن و انس پس دری از برای او بسوی جهنم بگشایند
و باو بگویند بخواب بدترین احوال پس جا براو چنان تنگ شود مانند تنگی سر نیزه در میان آهن حتی آنکه
مغز سرش از ناخنهایش بدر رود و خدا مسلط گرداند براو مارها و عقربهای زمین را که او را بگزند تا وقتی که خدا
او را مبعوث گرداند و از بدی حالش آرزوی قیامت کند و کلینی ره از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه پیش از پیغمبری گوسفند چرانیده و من نیز گوسفند
میچرانیدم قبل از نبوت و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان که در چراگاه خود در غایت امنیت میچریدند
و در اطراف ایشان چیزی نبود که آنها را از جا بدر آورد ناگاه همه میرمیدند و سر از چرا برمیداشتند و من تعجب

ناخنهای پایش

میکردم از حال ایشان تا آنکه جبرئیل ع مرا خبر داد که در قبر کافر اضربتی میزنند که جمیع مخلوقات صدای آن را
می‌شنوند و میترسند پس در آنوقت دانستم که سبب فزع و خوف آنها آن بوده است پس پناه میبرید بخدا از
عذاب قبر و راوندی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که هر که رکوع خود را تمام بعمل آورد وحشت
قبر بر او داخل نشود و از ابن عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای غیبت است
و ثلثی از برای نمیمه و سخن چینی است و ثلثی از برای عدم احتراز از بول است و در محاسن بسند موثق از حضرت
صادق ع روایت کرده است که عمده عذاب قبر در بول است و در علل الشرایع بسند صحیح از آنحضرت روایت
کرده است که مردی از نیکان یا از علمای بنی اسرائیل را در قبرش نشاندند و گفتند صد تازیانه از عذاب الهی
بر تو میزنیم گفت طاقت آن ندارم و پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا بیک تازیانه رسید
باز گفت طاقت ندارم گفتند چاره از این نیست گفت بچه سبب این را بر من میزنید گفتند از
برای آنکه یک روز بی وضو نماز کردی و بر ضعیف مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس یک تازیانه
بر او زدند که قبرش مملو از آتش شد و کلینی بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که گفت از حضرت
صادق صلوات الله علیه سوال کردم که آیا از ضغطه قبر کسی نجات می‌یابد گفت پناه میبرم بخدا از آن چه بسیار
کم است کسی که از آن رهائی یابد بدرستی که رقیه رضی الله عنها را چون عثمان ملعون شهید کرد رسول
خدا بر قبر او ایستاد و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب از دیده‌های حق بینش ریخت و بمردم گفت بیاد
آمد آنچه از آن ملعون بر او واقع شد و رقت کردم از برای او و از خدا و ندرحیم سوال کردم که او را
ببخشد و فشار قبر باو نرسد پس گفت خداوندا رقیه را ببخش از ضغطه قبر پس خدا آن مظلومه شهیده را
بآنحضرت بخشید و فرمود که رسول خدا ص در جنازه سعد بیرون آمد و هفتاد هزار ملک بتشییع جنازه او کرده
بودند پس حضرت سر بسوی آسمان برداشت و فرمود که مثل سعدی کسی ضغطه بر او واقع میشود ابو بصیر گفت فدای
تو شوم شنیده ایم که ضغطه او برای آن بود که استخفاف ببول میکرد و احتراز از آن کم میکرد حضرت فرمود
معاذ الله چنین نبود بلکه نبود مگر آنکه با اهلش بخلق بدی سلوک میکرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت گوارا
باد ترا ای سعد حضرت رسول ص فرمود ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که الحال او از عذاب نجات یافته است
و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که عمر بن یزید بخدمت آنحضرت عرض کرد
که من از شما شنیدم که میفرمودید که همه شیعیان ما در بهشت اند هر چند گناه کرده باشند حضرت فرمود

که در است

برای ... (margin)

کرامت کلثوم بتو و الله که همه در بهشت‌اند گفتم فدای تو شوم بسیار از گناهان کبیره است حضرت فرمود اما در قیامت
پس همه شما داخل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب الاتباع او ولیکن والله میترسم
بر شما در برزخ گفت برزخ چیست فرمود قبر از آنروزی که میمیرد تا روز قیامت مؤلف گوید که از بسیاری از
اخبار معتبره ظاهر میشود که مؤمن را ضغطه میباشد چنانچه کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که چون مؤمن را
در قبر میگذارند روح را باز داخل بدن او میگردانند و سوال میکنند از او و از آنچه میداند از عقاید حقه چون
جواب گفت دری از بهشت بسوی قبر او میگشایند که داخل میشود بر او نور و خنکی و بوی خوش بهشت
گفتم فدای تو شوم پس کجاست ضغطه قبر فرمود هیهات بر مؤمنان از ضغطه چیزی نیست بخدا سوگند
که زمین که مؤمن بر روی او راه میرود فخر میکند بر زمین دیگر که بر پشت من مؤمن راه میرود و بر پشت تو
راه نرفت و چون داخل قبر میشود زمین او را خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم در وقتی که بر پشت
من راه میرفتی اکنون که کار تو با منست میدانم که با تو چکنم پس گشاده میشود از برای او بقدر آنکه دیده کار کند
و جمع میان این اخبار در غایت اشکال است و مؤمن را حمل بر مؤمن کامل اگر کنیم کامل تر از فاطمه بنت اسد
و رقیه و سعد بن معاذ کم بهم میرسد که اگر فاطمه و رقیه را حمل کنیم بر آنکه از باب احتیاج خوابیدن و دعا محل
آمده باشد و گوئیم که مراد از مؤمن معصوم است و کسی که تالی مرتبه عصمت باشد مانند سلمان و ابوذر و
امثال ایشان و ممکن است که احادیث عدم ضغطه مؤمن محمول باشد بر عدم ضغطه شدیده و منافات با
ضغطه خفیفه سعد بن معاذ نداشته باشد و در اخبار ضغطه سعد معاذ اشعاری بحجیت آن هست یا آنکه حمل
کنیم بر عدم ضغطه بر وجه غضب باشد و ضغطه مؤمن بر وجه لطف است از برای آنکه قابل دخول بهشت گردد
چنانچه ابتلای او ببلاهای دنیا از این جهت است یا آنکه گوئیم در صدر اسلام چنین بود که از برای غیر معصومین علیهم السلام
بر وجه عموم بود و بعد از آن بشفاعت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم از مؤمنان رفع شد و این وجه
غریبی است اگر چه در بعضی اخبار بعدی وارد و در حدیث حسن کالصحیح از زراره منقول است که گفت از حضرت
باقر علیه السلام پرسیدم که جریده را چرا با میت میگذارند فرمود برای آنکه عذاب و حساب از میت دور میشود
مادام که تر است و هم عذاب در یک روز و یک شب میباشد بقدر آنکه میت را داخل قبر میکنند و قوم
بر میگردند و دو جریده را از برای این قرار داده‌اند که در آن ساعت عذاب نکنند و هرگاه در آنوقت نشد
انشاء الله بعد از خشک شدن هم نمی‌شود مؤلف گوید که در توجیه حدیث دو احتمال است اول آنکه عذاب

و احتمال ... (margin)

جداست در ساعت اول میباشد دویم آنکه ابتدای عذاب در ساعت اول میباشد هرگاه حق سبحانه و تعالی
در آن وقت تفضل کرد و عذاب نکرد بعد از خشک شدن نشد و اگر عذاب میکند و این ظاهر تر است
فایده ثالثه در بیان محل روح است و جسد مثالی در عالم برزخ و کلینی رحمه الله از حبه عرنی روایت
کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هر مؤمنی که بمیرد در هر بقعه از بقعه‌های زمین میگویند
روح او را که ملحق شو بوادی السلام که صحرای نجف است و بدرستی که آن بقعه‌ایست از جنت عدن
و ایضا روایت کرده است که شخصی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد که برادر من در بغداد است و میترسم
که در آنجا بمیرد حضرت فرمود چه پروا داری هرجا خواهد بمیرد هیچ مؤمن در مشرق و در مغرب زمین نمیماند
مگر آنکه خدا حشر میکند روح او را بوادی السلام راوی گفت کجاست وادی السلام فرمود بیرون کوفه است
گویا میبینم ایشان را که حلقه حلقه نشسته‌اند و با یکدیگر سخن میگویند و در اخبار بسیار وارد شده است
که ارواح مؤمنان در درختی میباشند در بهشت بر صفت بدنهای خود و یکدیگر را می‌شناسند و از
یکدیگر سؤال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند و می‌آشامند و میگویند ای پروردگار ما
قیامت را از برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده داده عطا کن و آخر ما را با اول ما ملحق گردان و هرگاه روحی
از ارواح بر ایشان وارد می‌شود جمع میشوند نزد او که سؤال کنند پس بعضی میگویند که بگذارید احوال او را
که از هول عظیمی رها شده است و چون اطمینان بهم میرساند از هر یک از یاران و اصحاب خود سؤال
میکنند اگر میگویند زنده اند امیدواری میشوند که شاید از سعدا باشد و بعد از مردن بایشان ملحق شود
و اگر گفت مرده است میگویند رفت بپایین و بسوی جهنم و ارواح کفار در آتش معذب‌اند و بروایت
دیگر عرض میکنند ایشان را بر آتش جهنم و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا مدار و وعده ما را بعمل
میاور و آخر ما را با اول ما ملحق مگردان و در این باب احادیث گذشت و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت
کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم که مردم میگویند که فرات از بهشت بیرون
می‌آید و این چگونه است و حال آنکه آب فرات از جانب مغرب می‌آید و چشمه‌ها و رودها در آن میریزد حضرت
فرمود که خدا را بهشتی هست که از آن خلق کرده است در مغرب و آب فرات شما از آنجا بیرون می‌آید و بسوی
آن بهشت میروند ارواح مؤمنان از قبرهای خود در هر وقت شام و از میوه‌های آن بهشت تنعم میکنند
و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را می‌شناسند و چون صبح طالع شد از بهشت بیرون می‌آیند و در هوا ما بین

آسمان

آسمان و زمین پرواز میکنند و می‌آیند و میروند و چون آفتاب طالع شد رجوع بقبرهای خود میکنند و خبر
از آن میگیرند و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و با هم آشنائی میکنند و یکدیگر را می‌شناسند و فرمود که خدا را
آتشی هست که در مشرق خلق کرده است آنرا برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن شوند و بخورند از زقوم آن
و می‌آشامند از حمیم آن در شب و چون صبح طالع میشود از آنجا میروند بوادی که در یمن است و آن را
برهوت میخوانند و از جمیع آتشهای دنیا گرمتر است و در آنجا میباشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و
یکدیگر را می‌شناسند و چون شام میشود باز بآتش برمیگردانند ایشان را و حال ایشان چنین است تا روز قیامت
راوی پرسید که چگونه خواهد بود حال جمعی که بوحدانیت خدا و رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله قایلند از مسلمانان
گناهکاری چند که بمیرند و اعتقاد با امامی ندارند و ولایت و امامت شما را نمیدانند حضرت فرمود که ١٥٠
آنها در قبرهای خود هستند و بیرون نمی‌آیند و هرکه از ایشان عمل شایسته داشته باشد و اظهار عداوتی ظاهر
نشود از قبر آنها راهی میگشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی بر او داخل میشود تا روز
قیامت پس خدا حسنات و سیئات او را حساب میکند یا به بهشت میروند ایشان یا بجهنم پس ایشان موقوف
میمانند بامر خدا و همین معامله میکند با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده‌اند
و اما ناصبیان از اهل قبله که در مذاهب باطله خود تعصب دارند پس رخنه‌ای میگشایند از قبرهای ایشان بسوی
آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و از زبانه و شرر و دود و فوران حمیم و آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت
پس بازگشت ایشان بسوی حمیم جهنم است و در آتش میسوزند پس بایشان میگویند کجاست آنکه میخواندید بغیر از خدا
یعنی کجاست امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از امامی که گردانیده است خدا او را امام از برای مردم و
ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از جنت آدم حضرت فرمود که باغی بود از باغستانهای
دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع و غروب میکرد و اگر از جنات آخرت میبود هرگز از آن بیرون نمی‌آمد
و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا یعنی از برای ایشان است
روزی در بامداد و پسین فرمود که این در بهشتهای دنیاست پیش از قیامت که ارواح مؤمنان را بآنجا میبرند
زیرا که در جنات خلد آفتاب و ماه و بامداد و پسین نمیباشد و ایضا روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی
فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین فیها ما دامت السموات و الارض
یعنی پس اما آنها که شقی و بدعاقبت اند پس در آتش اند و ایشان را در آن ناله و فریاد و فغانی است و همیشه در آن

خواهند بود مادام که بوده باشند آسمانها و زمین فرمود که این در آتش دنیاست پیش از قیامت
و باز فرموده است و اما آنها که سعادتمند شدند در بهشتند و همیشه در آن خواهند بود مادام باشند آسمانها
و زمین فرمود که این در بهشتهای دنیاست که ارواح مؤمنان را میبرند و عطاء غیر مجذوذ یعنی
این عطائیست که مقطوع نیست از نعیم آخرت و بآن متصل خواهد بود و دلیل بر این آنست که در
آخرت آسمانها و زمین متبدل و برطرف میشود پس باید که در بهشت و آتش دنیا باشد و باز روایت
کرده است که مردی از حضرت صادق علیه السلام پرسید از تفسیر این آیه که در حق فرعون و اصحاب او میفرماید که
آتش عرض کرده میشود بر او در بامداد و پسین حضرت فرمود که سنیان در این باب چه میگویند راوی گفت
میگویند که این در آتش خلد است و بعد از مردن تا قیامت ایشانرا عذاب نمیباشد حضرت فرمود که
پس ایشان از سعادتمندان خواهند بود گفت فدای تو شوم چگونه است این فرمود که این در دنیاست
که بامداد و پسین در او جا باشد و قبر نزدیکتر بیاین آنکه بعد از این میفرماید که در روزی که قیامت قایم میشود
میگویند داخل کنید آل فرعون را در سختترین عذاب و ایضا از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روایت
کرده است که ارواح مومنان شبهای جمعه جمع میشوند نزد صخره بیت المقدس و در قیامت حشر خلایق
نیز در آنجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت یمن و کلینی بچندین سند روایت کرده است
از حضرت صادق علیه السلام که حضرت امیر المومنین و حضرت رسول صلوات الله علیهما فرمودند که بدترین آبها بروی
زمین آب برهوت است و آن وادی است در حضرموت که ارواح کفار را در آنجا عذاب میکنند و ایضا
از آنحضرت روایت کرده است که در عقب یمن وادی هست که آنرا وادی برهوت میگویند و در آن
وادی نمیباشد مگر مارهای سیاه و از جمله مرغها مگر بوم و در آن وادی چاهی هست که آنرا بلهوت
میگویند و در هر بامداد و پسین ارواح مشرکان را بآنجا میبرند و از آب صدید در حلق ایشان میکنند
و ایضا بسند موثق روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود
که از کجا آمده گفت از احقاف قوم عاد و در آنجا وادی دیدم تاریک که خروش بانمی توان دید و بوم و
و جغد بسیار در آنجاست حضرت فرمود میدانی آن وادی چیست گفت نه والله نمیدانم فرمود برهوت است
که روح هر کافری در آنجاست و علی بن ابراهیم بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که مردی آمد بخدمت
رسول خدا ص از غیر داده گفت یا رسول الله من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم و از برای

او وصف

او وصف کردند آبی را از چاه احقاف که مردم از برای شفا بر میدارند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی
و قدحی برداشتم که از آن قدح آب در مشک بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند زنجیر بزیر آمد و گفت
ای مرد مرا آب بده که در همین ساعت میمیرم چون سر بلند کردم که قدح آب باو بدهم او را کشیدند تا نزدیک
قرص آفتاب پس چون رفتم آب بردارم بار دیگر آمد و میگفت العطش العطش مرا آب بده که در این ساعت
میمیرم چون قدح را بلند کردم باز کشیده شد بقرص آفتاب سه مرتبه چنین شد و من سر مشک را بستم و
باو آب ندادم حضرت رسول ص فرمود که آن قابیل پسر حضرت آدم است که برادر خود را کشت و این عذاب
اوست تا روز قیامت و در بصائر الدرجات از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت از حضرت
صادق علیه السلام سوال کردم از حوض کوثر فرمود که وسعت آن از ما بین بصرای شام است تا صنعای یمن فرمود
که میخواهی که آنرا ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون برد پس پای مبارک را
۱۹۱ بر زمین زد نهری پیدا شد که دو طرفش را نمیتوانست دید مگر موضعی که من و آنحضرت در آنجا ایستاده بودیم
که مانند جزیره بود و نهری در نظر من آمد که از یکطرفش آبی میرفت از برف سفیدتر و از طرف دیگر شیری میرفت
از برف سفیدتر و از میان اینها شرابی میرفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت که هرگز ندیده بودم چیزی
نیکوتر و خوشتر از آن شراب در میان شیر و آب گفتم فدای تو شوم این نهر از کجا بیرون می آید و مجرای
آن از کجاست حضرت فرمود که اینها آن چشمهاست که حق تعالی در قرآن فرموده است که در بهشت میباشند
چشمه از شیر و چشمه از آب و چشمه از شراب در این نهر جاری میشود و در کنار آن نهر دیدم درختان بود و در
موئی هم میان هر درختی حوریه و مویها بر سر آنها آویخته بود که هرگز بآن خوبی ندیده بودم و در دست هر یک آینه بود که هرگز بآن
نیکوئی ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت نزدیک یکی از آن حوریان رفت و اشاره نمود
که آب بدهد دیدم که آن حوریه خم شد که از نهر آب بردارد درخت نیز با او خم شد و ظرف را از آن نهر
پر کرد و بدست حضرت داد و بیاشامید و باز آینه را باو داد و اشاره فرمود که باز پر کند او با درخت باز خم
شد و بار دیگر پر کرد و بحضرت داد و حضرت بمن شفقت فرمود و بیاشامیدم هرگز شرابی بآن نرمی و لطافت
و لذت نچشیده بودم و رایحه آن بوی مشک میداد و چون در کاسه نظر کردم سه رنگ بود از شراب
بود گفتم فدای تو شوم مثل آنچه امروز دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی میتواند بود حضرت
فرمود که این کمتر چیزیست که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا گردانیده است مؤمن چون از دنیا میرود روحش را

بسوی این نهرها می‌آورند و در باغستانهای آن میچرند و از شرابهای آن می‌آشامند و دشمن ما چون وفات مییابد
روحش را میبرند بوادی برهوت و در عذاب آن همیشه میباشد و از زقوم آن باو میخورانند و از حمیم آن در
حلقش میکنند پس پناه برید بخدا از شر آن وادی و ابن قولویه در کامل الزیارة از عبدالله بن بکر روایت کرده است
که با حضرت صادق علیه السلام رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان میگویند پس گذشتیم
بکوه سیاه موحشی از جانب چپ راه گفتم یا ابن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه در این راه کوه
موحشی مثل این ندیده ام حضرت فرمود ای پسر بکر میدانی این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوهی است که آنرا
کمد میگویند و آن بر وادی از وادیهای جهنم واقع است و در این کوه میباشند قاتلان پدرم امام حسین صلوات الله
علیه خدا ایشانرا در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود همه نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم و آنچه بیرون
می‌آید از جب و جوی و از فلق و از آثام و از طینة خبال و از جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از
سعیر و در هیچ وقت از این کوه نگذشتم مگر آنکه ابوبکر و عمر را می‌بینم که استغاثه میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی
قاتلان پدرم پس بابوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند بسبب آن اساسی بود که شما گذاشتید چون حاکم
شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را
متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش فرستاده اید و خدا
ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم
در آنجاست و حافظان هستند بر جهنم زیاده از ستاره‌های آسمان و قطره‌های باران و قطرات
دریاها و ذره‌های خاک و هر ملکی موکل است بامری که از آن مفارقت نمیکند و زید نرسی در کتاب
خود روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که چون روز جمعه و روزهای عید میشود حق تعالی امر
میکند رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح مؤمنان و ایشان در عرصه‌های بهشتها
ساکنند که خداوند عالم رخصت داده است که بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید از
اهل دنیا پس خداوند منان امر میکند رضوان را که از برای هر روحی ناقه از ناقه‌های بهشت بیاورد
که بر آن قبه از زبرجد سبز بسته باشند که پرده آن از یاقوت زرد باشد و بر ناقه‌ها جلها و برقعها
از سندس و استبرق بهشت پوشانیده باشند پس سوار می‌شوند بر آن ناقه‌ها با زینت تمام حله‌های
بهشت در بر و تاجها از مروارید تر بر سر که آن تاجها در سر ایشان نور بخشد و درخشد مانند ستاره‌ها

که در آسمان

که در آسمان از نزدیک و دور میدرخشد پس ارواح مؤمنان در عرصه بهشت جمع شوند پس خداوند جلیل
امر کند جبرئیل را که ملائکه آسمانها را باستقبال ایشان فرستد پس ملائکه هر آسمان ایشانرا استقبال
کنند و تا آسمان پایین تر ایشانرا مشایعت کنند تا فرود آیند بوادی السلام و آن صحرائیست در پشت
کوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و قریه‌ها تا زیارت کنند اهالی خود را که در دار دنیا
با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند که بگردانند روهای ایشانرا از آنچه نخواهند بسوی
آنچه میخواهند یعنی امور بدی که موجب اندوه ایشان میگردد دیدن آنها از ایشان پنهان میگردانند
و اموری که موجب سرور ایشان است بایشان مینمایند و بزیارت قبرها که بدنهای اصلی ایشان
در آنهاست میروند و چون مردم از نماز جمعه و عید فارغ میشوند ندا میکند جبرئیل در میان ایشان که ۱۹۲
برگردید بسوی غرفه‌های بهشت پس برمیگردند چون حضرت این را فرمود مردی از اهل مجلس گریست و
گفت فدای تو شوم این از برای مؤمن است حال کافر چون است فرمود بدنهای ملعون چند روز در زیر
خاک و روحهای خبیث چند که ساکن گردانیده اند ایشانرا در وادی برهوت در چاه کبریت و در آتشی
معذبند بفرجها و بولهای آتش میرسد ببدنهای ملعون خبیث ایشان که در زیر خاکند بمنزله کسی
که در خواب باشد و خوابهای هولناک ببیند و پیوسته آن بدنها خائف و ترسانند و روحها معذبند
بانواع عذابها و پیوسته در زندان سخط الهی محبوسند و روح و راحتی نمییابند تا آنکه قائم ما علیه السلام
ظاهر شود پس آن روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان برمیگردانند و حضرت قائم علیه السلام
گردن ایشانرا میزند و میروند بسوی آتش و در قیامت بجهنم میروند و ابدالآباد در آنجا معذب خواهند
بود **مؤلف گوید** که از این حدیث ظاهر میشود که ارواح مؤمنان در عالم برزخ در بهشت خلدند
که در آسمان است و از احادیث سابقه ظاهر میشود که در بهشت زمین میباشند و آن احادیث
بیشتر و معتبرتر است و ممکن است که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد و مجمل قول در این ابواب و
آنچه باید البته اعتقاد کرد و از اخبار مستفیضه و براهین قاطعه معلوم میشود آن است که نفس بعد از موت
باقی است و اگر محض ایمان دارد متنعم است و اگر محض کفر دارد معذب است و اگر مستضعف است که قدرت
بر تمیز حق از باطل ندارد یا حجت کما ینبغی برو تمام نشده است مانند جمعی که در اقصای بلاد کفر یا بلاد
سنی میباشند و اطلاعی بر اختلاف مذاهب ندارند یا اگر اطلاع دارند نمیتوانند ببلادی آمد

که نقض دین خود بکنند بلکه بعضی از محبان اهل بیت علیهم السلام داشته باشند و با شیعه عداوتی نداشته
وحیران باشند و امام را بالخصوص نشناسند و اطفال و مجانین و امثال ایشان اینها را در برزخ سؤالی
و عذابی و ثوابی نخواهد بود و امر ایشان موقوف است تا قیامت که حق تعالی بعدل خود یا بفضل خود با ایشان
سلوک کند و سایر مردم ما روحی با ایشان بر میگردد در قبر یا بجمیع بدن یا ببعضی از بدن که قدرت
بر فهم خطاب و سؤال و جواب داشته باشد و از ایشان سؤال میکنند از بعضی از عقاید و
از بعضی از اعمال و بمقتضای آن ثواب و عقاب میدهند و ضغطه و فشار قبر در لحد حق است و
سؤال از بعضی ساقط میشود مانند کسی که تلقین او کرده باشند و ضغطه نیز از بعضی از مؤمنان ساقط
میشود چنانکه گذشت و اینها هم در بدن اصلی واقع میشود بعد از آن روح تعلق میگیرد ببدن مثالی لطیفی
مانند اجسام جن و ملائکه شبیه باجساد اصلیه در صورت و تنعم و عذاب او در آن بدن میباشد
و ممکن است که ارواح را المی حاصل شود بسبب بعضی از امور که نسبت ببدن اصلی واقع شود باعتبار
تعلقی که سابقا بآن داشته است و میداند که بآن عود خواهد کرد چنانکه از بعضی از اخبار ظاهر میشود
و باین وجه اکثر اخبار که در باب ثواب و عذاب قبر و کشادگی و تنگی آن و حرکت روح و طیران
او در هوا و آمدن او بزیارت اهل خود و دیدن ائمه علیهم السلام بشکلهای ایشان و مشاهده اعدای ایشان
با عذاب و سایر آنچه در این باب وارد شده است بر همه ظاهر بدون تکلف ساخته میشود پس
مراد بقبر در اکثر اخبار آن مکانیست که روح در آن میباشد در عالم برزخ و اگرچه ممکن است تصحیح
بعضی از اخبار با قول بتجسم روح بدون اجساد و شاید اما چون اجساد و مثالیه در احادیث معتبره
بسیار وارد شده است و مانعی شرعا و عقلا از قول بآن نیست البته قایل باید شد و توهمی که کرده اند
که تناسخ لازم می آید باطل است چنانچه دانستی و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است
بر بطلان آن و معلوم است که این داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی آن قایم شده است
و چگونه داخل در آن باشد و حال آنکه قایل بآن شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر او
از متکلمین و محدثین شیخ مفید علیه الرحمه در جواب مسایل سرویه گفته است که از ائمه هدی صلوات الله علیهم
وارد شده است که معذب نمی شود در قبر هر میتی بلکه معذب می شود آنکه محض کفر داشته باشد و منعم
نمی شود هر میتی بلکه منعم میشود کسی که محض ایمان داشته باشد و بغیر این دو صنف را بحال خود میگذارند

وهمچنین

۱۹۳

وهمچنین روایت شده است که سؤال قبر نیز مخصوص این دو صنف است چنانکه در اخبار وارد شده است
واما عذاب کافر در قبر و نعیم مؤمن در آن پس خبر وارد شده است که حق تعالی میگرداند روح مؤمن را در قالبی
مثل قالب او در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و متنعم میدارد او را تا روز قیامت پس چون در صور
بدمند اعاده میکند جسد او را که پوسیده است در خاک و متفرق گردیده است پس بر میگرداند روح را
بهمان بدن و حشر میکند او را بسوی موقف و امر میکند که او را بجنت خلد برند و ابد الآباد در آن
متنعم باشند اما آن جسدی که بآن بر میگردد بر ترکیب جسد دنیا نیست بلکه تعدیل طباع آن مینماید
و صورت او را نیکو میگرداند که هرگز پیر نمی شود با آن تعدیل طباع و تعب و ماندگی و سستی او را در بهشت
نمیباشد و روح کافر را در قالبی قرار میدهد مثل قالب او در دنیا در محل عذابی که معاقب میشود بآن و
آتشی که معذب میگردد بآن تا قیامت پس اعاده میکند جسدی را که مفارقت کرده است از آن
در قبر و بر میگرداند روح را بآن و بآن بدن معذب میگردد همیشه در آخرت و جسدش را بنحوی ترکیب
میکند که فانی نشود فصل پنجم در بیان بعضی از شرایط و علامات قیامت است که پیش از نفخ صور واقع
می شود و عمده آنها چند چیز است اول خروج یاجوج و ماجوج است که قرآن مجید بآن ناطق است و در
قصه ذو القرنین فرموده است که چون سد را ساخت که مانع بیرون آمدن یاجوج و ماجوج باشد گفت
پس هرگاه بیاید وعده پروردگار من حق است و در جای دیگر فرموده است که تا وقتی که گشوده شوند یاجوج
و ماجوج یعنی سد ایشان و ایشان از هر بلندی بسرعت بیرون آیند و نزدیک شود وعده حق قیامت
و مفسران از حذیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که یاجوج امتی است و ماجوج امتی است و هر یک
چهار صد امت اند و مردی از ایشان نمیمیرد تا هزار فرزند از صلب خود می بیند و ایشان سه صنف اند
صنفی از ایشان مانند درختهای بلندند و صنفی از ایشان که طول و عرضشان مساوی است و این صنف اند
که هیچ کوه و آهنی در پیش ایشان نمی ایستد و صنف دیگر یک گوش خود را فرش خود میکنند و دیگری را
لحاف خود میکنند و نمیگذارند فیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات مگر آنکه آنها را میخورند و هر که از ایشان میمیرد او را
میخورند و مقدمه ایشان در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه طبریه را
میآشامند و چون خصوصیات ایشان در احادیث معتبره وارد نشده است بهمین اکتفا کردیم و مجملا ایمان
بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت و سد ذو القرنین چنانچه در نص قرآن مجید وارد شده است

بایدآورد و کوشش بسخن ملاحده و شبهه‌های ایشان نباید کرد و تفحص خصوصیات آنها ضرور نیست دویم دابة
الارض است که سابقا در رجعت مذکور شد سیم بیرون آمدن آفتاب است از جانب مغرب چنانچه
حق تعالی فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نبخشد نفسی را ایمان او که پیشتر
ایمان نیاورده باشد یا کسب کند در ایمان خیری و طاعتی و خاصه از رسول خدا صلعم روایت کرده‌اند
که آیات طلوع آفتاب است از مغرب و دابة الارض است و دجال و دخان و مرگ و قیامت
و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آیات پروردگار طلوع شمس است از مغرب
و خروج دابة الارض است و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است
که چون آفتاب از مغرب طالع شود هر کس ایمان می‌آورند و ایمان ایشان نفعی نمی‌بخشد و علی بن
ابراهیم نیز بسند صحیح روایت کرده است که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هر که ایمان آورد ایمان
او نفعی نبخشد چهارم دخان است که در احادیث سابقه مذکور شد و آن اشاره است باآنکه حق تعالی
فرموده است یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم یعنی روزی که
بیاورد آسمان دود هویدائی را که فرا گیرد مردم را گویند این عذابیست دردآورنده پروردگارا عذاب را
از ما دور کن بدرستی که ما ایمان آورده‌ایم و بعد از آن فرموده است که ما اندکی عذاب را از شما دور میکنیم بدرستی
که شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته‌اند که دخان آیتی است از اشراط قیامت
که مردم را فرا گیرد و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند
کله بریان شود و بهر مؤمنی از آن مثل زکامی برسد و زمین مانند خانه شود که در آن آتش افروخته باشند و
چهل روز بماند و بعد از آن برطرف شود این را از ابن عباس و حسن بصری و دیگران روایت کرده‌اند و در
احادیث اهل بیت علیهم السلام مجمل وارد شده است و این تفاصیل در آنها بنظر نرسیده است بهمین نحو
ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته‌اند که دخان اشاره است بقحطی که در زمان حضرت رسول صلعم شد مخالف احادیث
معتبره است از عامه و خاصه و در بعضی از روایات وارد شده است که این دخان در رجعت ظاهر خواهد شد
کرده اند

فصل نهم در بیان نفخ صورست و فنای اشیا بدانکه آیات بسیار دلالت میکند بر نفخ صور و احادیث
بسیار از طرق عامه و خاصه وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرد و با او صور عظیمی آفرید یعنی بوقی که
یک طرف آن در مشرق است و طرف دیگر در مغرب و از روزی که او خلق شده است آن بوق را در دهان

دارد و منتظر امر الهی است که هر گاه فرمان حق تعالی برسد در صور بدمد چنانکه حضرت سید الساجدین صلوات الله
علیه در صحیفه کامله فرموده است و اسرافیل صاحب صور که دیده‌ها گشوده و انتظار میکشد از جانب تو
رخصت دمیدن در صور را و حلول امر قیامت را پس آنگاه بیدار کند و زنده میکند اهل قبور را بدمیدن در
صور مرده‌ها را که در قبرها گرو اعمال خودند و حق تعالی در سورهٔ کهف فرموده است و نفخ کرده شود در صور
پس جمع کنیم ایشان را جمع کردنی و در طه فرموده است و روزی که بدمند در صور و حشر کنیم مجرمان را با
دیده‌های کبود و در سورهٔ مؤمنین فرموده است پس هر گاه بدمند در صور پس نسبها در میان ایشان نخواهد
بود در آنروز و در سورهٔ نمل فرموده است و روزی که بدمند در صور پس بفزع آیند هر که در آسمانها و در
زمین است و گفته‌اند که از شدت خوف بمیرند مگر کسی که خدا خواهد که نمیرد و گفته‌اند که جبرئیل و میکائیل و
اسرافیل و عزرائیل اند که در نفخ صور نمیرند و در سورهٔ یس فرموده است که انتظار نمیکشند مگر یک صدای
عظیم را که ایشان را بگیرد در حالتی که در عین مخاصمه و منازعه و معامله باشند و مراد نفخهٔ اولی است که
بآن بمیرند مفسران روایت کرده‌اند که قیامت برپا شود در وقتی که دو مرد جامه‌های گشوده باشند که خرید
و فروش کنند هنوز جامه‌ها را نپیچیده باشند که قیامت برپا شود و مردی لقمه برداشته باشد هنوز
بدهانش نرسیده باشد که بمیرد پس فرموده است استطاعت ندارند که وصیتی بکنند و نه بسوی اهل
خود و خانه‌های خود برگردند علی بن ابراهیم روایت کرده است که این در آخر الزمان است صیحه در میان
ایشان بلند شود در وقتی که در بازارهای خود در مخاصمه باشند پس همه بمیرند در جای خود واحدی از ایشان
بمنزل خود برنگردد و وصیتی نکنند پس حق تعالی نفخهٔ دویم را فرموده که و نفخ کرده شود در صور پس ایشان از
قبرهای خود بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرش او و محل حکم او بسرعت روند و گویند وای بر ما کی ما را
برانگیخت و محشور گردانید از جای خواب ما این است آنچه وعده داد خداوند رحمن و راست گفتند پیغمبران
نبود مگر صدائی پس ناگاه همه در یک موضع نزد ما حاضر شدند و در سورهٔ ص فرموده است انتظار نمیکشند
مگر یک صیحه را و دیگر برنگردند بدنیا و در سورهٔ زمر فرموده است و نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشوند
هر که در آسمانها و زمین است یعنی میمیرند پس بار دیگر در صور میدمند پس ناگاه ایشان ایستاده‌اند و نظر میکنند
یا انتظار میکشند که با ایشان چه خواهند کرد و در سورهٔ قاف فرموده است که دمیده میشود در صور آن روز روز
وعیدهای خدا است که وعیدهای خدا بعمل می‌آید و فرموده است که گوش بده و بشنو روزی که ندا میکند ندا کننده از مکانی نزدیک

روزی که می شنوند صیحه را بحق و راستی آن روزی است که بیرون می آیند مردم از قبرها بدرستی که ما ایم
که زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی ماست بازگشت همه روزی که شکافته می شود زمین و بیرون می آیند بسرعت
این حشریست که بر ما آسان است و در مدثر فرموده است که پس هرگاه بدمند در ناقور یعنی در بوق پس
آن روزیست که دشوار است بر کافران و آسان نیست پس از آیات کریمه معلوم شد که دو نفخ در
صور البته میباشد یکی دمیدن اول که بآن جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمانها میمیرند بیکدفعه و دیگری
در وقت مبعوث شدن که بآن دمیدن همه خلایق یکدفعه زنده می شوند و بعضی از مفسران گفته اند که
سه مرتبه میدمد نفخه اول نفخه فزع است که میترسند و نفخه دویم نفخه صعق است که بآن میمیرند و نفخه
سیم نفخه قیام است که زنده می شوند و از قبرها بیرون می آیند و این قول نادر است و در احادیث
معتبره بغیر این دو نفخه نیست و تاویلی که بعضی کرده اند که صور جمع صورت است و مراد دمیدن ارواح
در بدنها در قیامت است بیوجه است و منافی ظواهر آیات بلکه صریح آنهاست و مخالف اخبار معتبره است
چنانکه علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت امام زین العابدین ع
سؤال کردند که فاصله میان نفخه اول و دویم چند گاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا خواهد پرسیدند که
یا ابن رسول الله چگونه میدمد در صور فرمود اما نفخه اولی پس بدرستی که خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدنیا
پس فرود می آید با صور و صور یک سر دارد و دو طرف و میان طرفین هر یک بقدر ما بین آسمان
و زمین است چون ملائکه اسرافیل را می بینند که با صور بزمین می آید میگویند خدا رخصت داده است در مردن
اهل زمین و اهل آسمان پس اسرافیل فرود می آید بحظیره بیت المقدس و رو بکعبه میکند چون اهل زمین اسرافیل را
می بینند میگویند خدا رخصت داده است در مرگ اهل زمین پس در آن صور میدمد و صدا بیرون می آید از
طرفی که بجانب زمین است پس در زمین صاحب روحی نمی ماند مگر آنکه میمیرد و بیرون می آید از طرفی که در
جانب آسمان است پس در آسمانها صاحب روحی نمی ماند مگر آنکه میمیرد مگر اسرافیل پس حق تعالی میگوید
با اسرافیل که ای اسرافیل بمیر پس او نیز میمیرد و بر اینحالت میمانند آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا تعالی
آسمانها را که بحرکت و موج می آیند و امر میکند کوهها را که روان می شوند حضرت فرمود یعنی هموار
می شوند و پهن میشوند و بدل میشود زمین بغیر این زمین یعنی بزمینی که بر روی آن گناه نکرده باشند و بارز
و نمودار باشد و بنائی و کوهی و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانچه اول بار زمین را پهن کرده

وعرش

۱۹۵

و عرش خود را بر روی آب خواهد گذاشت چنانچه اول مرتبه گذاشته بود و باستقلال و عظمت و
قدرت ظاهر خواهد شد پس در آن وقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بسیار بلندی که به
اطراف آسمانها و زمین برسد و گوید از برای کیست پادشاهی امروز و چون کسی نباشد که جواب
بگوید خود جواب میفرماید که از برای خدای یگانه قهار است و من قهر کردم خلایق را و همه را میراندم
ایشان را منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و شریکی ندارم و نه وزیری و من آفریدم خلق را
بدست قدرت خود و من میراندم ایشان را بمشیت خود و من زنده میکنم ایشان را بقدرت خود پس
خداوند جبار بقدرت خود بدمد در صور و بیرون رود صدا از طرفی که بجانب آسمانهاست پس
در آسمانها احدی نماند مگر زنده شود و برخیزد چنانچه بود و حاملان عرش برگردند و بهشت و دوزخ
حاضر شوند و محشور شوند خلایق از برای حساب پس حضرت بسیار گریست در این وقت و در تفسیر علی
ابن ابراهیم و کتاب زید نرسی از عبید بن زراره روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلام
شنیدم میگفتند که چون بمیراند حق تعالی اهل زمین را تاخیر میکند مثل آنچه خلق کرده است خلایق را و مثل
آنچه میرانده است ایشان را و اضعاف این زمانها پس میمیراند اهل آسمان اول را و بر اینحالت میگذارد
مثل آنچه خلق کرده است خلق را و مثل آنچه میرانده است اهل زمین را و اهل آسمان اول را و اضعاف
آنرا پس میمیراند اهل آسمان دویم را و همچنین اضعاف جمیع این مدتها تاخیر میفرماید پس میمیراند اهل آسمان
سیم را و همچنین میمیراند اهل هر آسمانی را و بقدر زمانهای گذشته تاخیر مینماید تا آنکه آسمان هفتم را فرمود
پس فرمود که تاخیر مینماید بقدر زمانهای گذشته و اضعاف آنها پس میمیراند میکائیل را و باز اضعاف
جمیع زمانهای گذشته تاخیر مینماید پس میمیراند جبرئیل را پس باز بقدر اضعاف زمانهای گذشته مکث
میفرماید پس میمیراند اسرافیل را و باز مثل اضعاف جمیع زمانهای گذشته تاخیر میفرماید پس میمیراند ملک الموت را
پس باز مثل اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میفرماید که از کیست پادشاهی امروز پس خود در
جواب میفرماید از خداوند یگانه قهار است کجایند جباران کجایند آنها که با من خدائی ادعا میکردند
کجایند متکبران پس خلایق را بر میگرداند و خلق میکند عبید گفت من عرض کردم که چنین چیزی
بسیار طولانی میشمردم این زمانها را حضرت فرمود که زمانهای پیش از آفریدن خلایق دراز تر است آیا
بر آنها مطلع شدی بر اینها نیز مطلع نخواهی شد مؤلف گوید که آنچه ذکر شد بحسب ظاهر منافی ظواهر

آیات و اخبار سابقه است که دلالت میکردند بر آنکه اکثر اهل آسمانها بمجرد نفخ و دمیدن صور هلاک می‌شوند
و این خبر چون راوی آن جهالتی دارد و معارض آن آیات و اخبار غیر متواتر بود و ظاهرش آن است
که ارواح و اجساد خلایق معدوم مطلق گردند چنانکه بعد از این ان شاء الله مذکور خواهد شد و استبعادی
که جمعی میکنند که هرگاه همه خلایق معدوم باشند خطاب لمن الملک بی فایده است صورتی ندارد
زیرا که آنچه از حکیم علیم صادر میگردد البته متضمن حکمتی هست هرچند بر ما مخفی باشد و ممکن است که
در آن لطفی باشد نسبت بمکلفین که چون مخبر صادق این خبر را قبل از وقوع با ایشان بگوید
موجب آن گردد که در نظر ایشان بی اعتبار گردد (شود) و مغرور بعزتها و دولتهای آن نگردند و علم
ایشان بقدرت حق تعالی و تفرد او در تدبیر عالم بیشتر شود و اما فنای اشیا قبل از قیامت در آن
شکی نیست که جمیع زنده‌ها بغیر حق تعالی میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده می‌شوند اما خلاف
در آنکه آیا اجسام و ارواح و اجساد و هر چه غیر جناب مقدس الهی است معدوم بالمره میشوند یا
ارواح باقیند و جمیع اجسام غیر آنها از آسمانها و زمین و جمیع اجساد معدوم می‌شوند و باز حق تعالی
ایشان را بر میگرداند یا هیچیک از آنها معدوم بالمره نمیشود و اجزاء آنها متفرق و پراکنده میشود و
حق تعالی بقدرت خود اجزاء اصلیه با همه اجزا را جمع میکند و روح را با آنها بر میگرداند متکلمان عامه را
در این باب اقوال بسیار هست که در ذکر آنها چندان فایده نیست و هر یک بر مذهب خود
از آیات و اخبار استدلالات کرده‌اند و قایلان بفنا استدلال کرده‌اند از قول حق تعالی هُوَ
الاَوَّلُ وَ الآخِرُ کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ اِلّا وَجْهَهُ کَمَا بَدَأْنَا اَوَّلَ خَلْقٍ نُعِیدُهُ کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا
فَانٍ وَ یَبْقَی وَجْهُ رَبِّکَ و قایلون بعدم فنا استدلال کرده‌اند بظواهر آیاتی که دلالت میکند
بر آنکه حشر بر جمیع اجزاء متفرقه است مانند قصه ابراهیم و عزیر علیهما السلام و حق آن است که آیات
از هیچ طرف صریح صحیح نیست و دلایل عقلیه از جانبین مدخول است و جزم باحد طرفین مشکل است
و اعتقاد اکثر متکلمین عامه در ارواح آن است که معدوم نمیشوند و اکثر متکلمین امامیه را اعتقاد آن است
که ارواح و اجساد مکلفین معدوم نمیشوند چنانچه خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید گفته است دلیل سمعی دلالت
بر فنای اجسام کرده است و تأویل میکند در مکلف بتفریق اجزا چنانکه در قصه ابراهیم ع وارد
شده است اما بعضی از احادیث معتبره صریح است در فنا و انعدام بالکلیه چنانکه گذشت که حضرت صادق

درجواب

۱۹۶

در جواب زندیق فرمود که روح باقیست تا وقتی که در صور بدمند پس در آنوقت باطل می‌شوند اشیاء
و فانی میشوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس بر میگرداند اشیا را چنانچه ابتدا کرده است و مدت آنها و آن
چهارصد سال است که خلق قطع میشوند در آن و این در میان دو نفخ صور است و در بعضی از خطبه‌های
نهج البلاغه که اکثر آنها را متواتر میدانند مذکور است که اوست فانی کننده اشیا بعد از وجود آنها
تا آنکه موجود آنها میگردد مثل مفقود آنها و نیست فانی کردن اشیا بعد از آفریدن آنها عجیب‌تر
از بوجود آوردن آنها از عدم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از
مرغان و چهارپایان و جمیع اصناف آنها و احمقان و زیرکان جمیع امتها بر آنکه احداث کنند
پشه را قادر بر آن نباشند و راهی بسوی ایجاد آن نیابند و هر آینه حیران گردد عقلهای ایشان در
علم آن و حیران و عاجز گردد قوتهای ایشان و برگردند و امانده و اعتراف کننده با آنکه مقهورند و
اقرار کننده بعجز از ایجاد پشه و اذعان کننده بضعف از فانی کردن آن و بدرستی که حق تعالی
بر میگردد بعد از فنای دنیا تنها که هیچ چیز با او نیست چنانکه پیش از آفریدن آنها چنین بود و بعد
از فنای دنیا نه وقتی خواهد بود و نه مکانی و نه حینی و نه زمانی معدوم میگردد در آنوقت اجلها و وقتها
و زایل میگردد سالها و ساعتها پس هیچ نخواهد بود مگر خداوند یگانه قهار که بازگشت جمیع امور باو است
در وقتی که آنها را ایجاد کرد قدرت نداشتند و در هنگامی که فانی کرد امتناع نتوانستند کرد و اگر قدرت
بر امتناع داشتند هر آینه دایم میبود بقای آنها در وقتی که ایجاد آنها کرد از برای تقویت پادشاهی خود نکرد
و از برای خوف از زوال و نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت و تنهائی که با ایشان انس
بگیرد نیافرید و بعد از آفریدن که آنها را فانی میگرداند از برای ملالی نیست که از تصرف و تدبیر آنها بهم رسیده
باشد یا بجا و سنگینی و دشوار بوده باشد بقای آنها و باز بر میگرداند آنها را بعد از فنای فانی کردن
بدون آنکه احتیاجی بآنها داشته باشد یا استعانت و یاری بآنها بجوید و این خطبه صریح است در فنای
جمیع چیزها و بنا بر این چاره نیست از قول بجواز اعاده معدوم و وجوهی که از برای تصحیح معاد با قول
بامتناع اعاده معدوم ذکر کرده‌اند فایده نمی‌بخشد و اظهر جواز اعاده معدوم است عقلاً و شرعاً و هرگاه چیزی را
از کتم عدم تواند آورد چرا بعد از انعدامش ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از حد امکان بدر نرفته است و اگر کسی
بر جوازش دعوای بداهت کند دور است اما اخبار فنای مطلق بحدی نرسیده است که افاده قطع کند

پس تو اخبار بنماید کرد و در مرتبهٔ احتمال بلکه ظن باید گذاشت **فصل هفتم در بیان** سایر احوالیست
که حق تعالی خبر داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد باید بهمه آنچه حق تعالی در آیات کریمه خبر داده است
از مقدمات حشر ایمان آورد و بسبب استبعادات ملاحده و شبهه‌های فلاسفه راه تاویل در آنها نباید
داد چنانکه فرموده است روزی که بپیچیم آسمانها را مانند پیچیدن نامه‌ها و فرموده است هرگاه شق شود
آسمان و برنگهای مختلف نماید و باز فرموده است که منشق شود آسمان پس در آن روز سست باشد
و فرموده است که وقتی که آسمانرا از جای خود دور کنند و باز فرموده است که آسمان گشاده شود و
در کواکب در مواضع متعدده فرموده است که نورشان برطرف شود و از آسمان فرو ریزند و نور
آفتاب و ماه برطرف شود و آفتاب و ماه با یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت
آیند و از یکدیگر بریزند و مانند ذرها بهوا روند و باز زمین هموار شوند و زلزلهٔ عظیمی در زمین بهم رسد که
جمیع بناها و بلندیها از زمین برطرف شود و هموار شود که هیچ بلندی در آن نماند و مسطح شود و فرموده است
و سؤال میکنند از تو یا محمد از کوهها پس بگو که میکند آنها را پروردگار من کندنی پس میگرداند زمین را
بیابانی مستوی که نه بینی در آن نه پستی و نه بلندی و علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسند معتبر از حضرت امام محمد
باقر روایت کرده است که چون خداوند عالمیان خواهد که مردم را محشور و جمع کند امر میکند که منادی ندا
کند پس همهٔ انس و جن را در یک چشم زدن در یک مکان جمع کند پس آسمان اول را بزیر آورند و در
عقب مردم بدارد پس آسمان دویم را بزیر آورد که دو برابر آسمان اولست و باین ترتیب جمیع آسمانها را
بزیر آورند و محیط کرده اند بمردم پس ابری بزیر آید با گروهی از ملائکه و منادی ندا کند باین آیه یا معشر الجن
والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون
الا بسلطان یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید که نفوذ کنید و بگریزید از اقطار آسمانها و زمین پس
نفوذ کنید و نتوانید که نفوذ کرد مگر بقدرت خدا و حکم او پس حضرت گریست راوی پرسید که در این وقت
رسول خدا و امیرالمؤمنین ص و شیعیان او در کجا خواهند بود فرمود ایشان بر تلی چند از مشک خوشبو بر منبرها
از نور مردم محزون میباشند و ایشان محزون نیستند و مردم میترسند و ایشان نمیترسند پس آیه خواند
که مضمونش این است هرکه بیاورد حسنه پس از برای اوست بهتر از آن و ایشان از فزع آن روز ایمن اند پس
فرمود بخدا سوگند که حسنه در این آیه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است

که چون

که چون روز قیامت شود جمع کند حق تعالی همهٔ بندگان را در یک بقعه زمین و وحی میفرماید بآسمان اول
که فرود بیا با هر که در تو هست پس فرود می آید آسمان اول با دو برابر هر که در زمین است و آسمان دویم فرود
می آید با دو برابر جمیع آنچه در زمین است و اهل آسمان اول و همچنین اهل هر آسمان بزیر می آیند با دو برابر سابق
پس جن و انس در هفت سراپرده اند از ملائکه پس منادی ایشانرا ندا میکند باین آیه که گذشت پس نظر میکنند
که هفت طوق از ملائکه بایشان احاطه کرده است و از هیچ طرف بدر نمیتوانند رفت **فصل هشتم در بیان**
حشر وحوش است حق تعالی فرموده است واذا الوحوش حشرت یعنی هرگاه وحشیان محشور شوند و فرموده است
و ما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من
شیء ثم الی ربهم یحشرون یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود بر روی زمین و نه مرغی که بدو بال خود پرواز کند
مگر که امتی چند اند امثال شما در آنکه حق تعالی ایشانرا خلق کرده است و حفظ مینماید و روزی میدهد و تقصیر نکرده ایم
و ترک ننموده ایم در قرآن مجید یا در لوح محفوظ هیچ چیز را که ذکر نکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور میشوند
و مشهور میان مفسران آن است که مراد از حشر در این دو آیه محشور شدن در قیامت است و بعضی گفته اند
مراد مردن ایشان است در دنیا و مشهور میان متکلمین خاصه و عامه آن است که ایشان محشور میشوند و بعضی
از مفسران عامه گفته اند که همه چیز محشور میشوند حتی مگس تا آنکه تقاص و تدارک مظالم ایشان بکنند و معتزله
گفته اند که حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را در قیامت تا عوض المها که بایشان رسیده است در دنیا بمردن
و کشته شدن و غیر آنها بیابند و چون عوض آن المها بایشان رسید اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی میدارد
و اگر خواهد فانی میکند ایشانرا چنانچه در حدیث وارد شده است و اشاعره گفته اند که بر خدا واجب نیست
اما حشر میکند وحوش را پس قصاص میکند حیوان شاخ دار را برای ستمی که بر حیوان بی شاخ کرده است
در دنیا آنگاه بایشان میگوید بمیرید پس همه میمیرند و در مجمع البیان در تفسیر آیه اولی گفته است که حق تعالی حشر
میکند وحوش را که بایشان برساند آنچه مستحق اند ایشان او را از عوضها بر المهائی که بایشان رسیده
در دنیا و انتقام بکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید بایشان آنچه مستحق آن بودند از عوضها پس
آنها که میگویند که عوض دایم است میگویند که عوض منقطع است بعضی میگویند که خدا عوض را دایم میدارد
از برای ایشان تفضلا و عامه روایت کرده اند از ابوهریره که رسول خدا ص فرمود که حشر میکند حق تعالی جمیع
خلایق را در قیامت از بهایم و دواب و پرندگان و هر چیز که باشد پس عدالت خدا بمرتبه‌ای میرسد

در آن روز که حق تعالی شاخ را از شاخ دار میگیرد پس میگوید که خاک شوید همه خاک میشوند و از این جهت است
که کافر میگوید یا لیتنی کنت ترابا آرزو میکند که او خاک شود و معذب نگردد و از ابوذر رضی الله عنه
روایت کرده اند که گفت روزی من در خدمت حضرت رسول صلعم بودم دو بز به یکدیگر شاخ زدند حضرت
فرمود میدانید که بچه سبب اینها به یکدیگر شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود لیکن خدا میداند
و در میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی و برقی در محاسن روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در خطبه فرمود یا ایها الناس گناهان سه گناه است گناهی که آمرزیده میشود و گناهی که آمرزیده
نمیشود و گناهی که امید آمرزش برای صاحبش داریم و برای او میترسیم اول گناه اول گناهی است که حق تعالی
او را در دنیا او را بر آن گناه عقاب کرده باشد پس خدا از آن حکیم تر و کریم تر است که بنده خود را
دوبار عقاب کند دوم ظلم بندگان است بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلایق شود
قسم یاد کند و فرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که از من نمیگذرد ستم ستم کننده اگرچه دستی
بر دستی زند یا مسح بکفی بکند و اگرچه شاخ زدن حیوان شاخدار حیوان بی شاخ را باشد
پس اقتصاص میکند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه از برای احدی مظلمه نماند پس ایشان را بر میگرداند
بسوی حساب سیم گناهی است که خدا آنرا پوشیده باشد بر بنده خود و روزی او کرده باشد
توبه را پس او خاشع و گریان است برای گناه خود و امیدوار است رحمت پروردگار خود را و پس ما نیز برای
او چنانیم که او از برای خود امیدواریم از برای او رحمت را و میترسیم برای او عقاب را **مؤلف گوید**
که گویا این سه قسم در گناه مؤمنان است زیرا که کافر را در دنیا اگر عقاب کند هر دو عقاب مینماید و خوف
سیم برای باعتبار احتمال اخلال بشرایط توبه است و الا بر حق تعالی قبول توبه واجب است بسبب
وعده که فرموده است و در احادیث معتبره بسیار از طرق عامه و خاصه منقولست از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که فرمود در قیامت چهار کس سوار خواهند بود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که
قوم او پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه غضبای من و علی بن ابیطالب بر ناقه از ناقه های بهشت و در بعضی
از روایات بجای فاطمه عم من حمزه سید الشهدا بر ناقه غضبا و در اخبار مانع الزکوة وارد شده است
که هر که زکوة اغنام را ندهد و بمیرد حق تعالی او را در صحرای محشر گرداند که هر صاحب شاخی بشاخ خود او را
بزند و هر صاحب سمی بر روی او راه رود و ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر روایت کرده است که حضرت

رسول

١٩٨

رسول صلی الله علیه و آله ناقه را دید که پالان بسته اند و بار بر پشت آن است حضرت فرمود کیست صاحب این ناقه
بگوئید مهیا باشد که فردای قیامت با او خصومت خواهد کرد و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که هر شتری که سه حج و در روایت دیگر هفت حج بر آن بکنند آنرا از چهارپایان بهشت میگردانند و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقول است که نیکو گردانید قربانیهای خود را که مرکب شما خواهند بود در صراط و ایضا روایت است
که اسبان غازیان در دنیا اسبان ایشان است در بهشت و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که از بهایم در بهشت نمیباشد مگر حمار بلعم بن باعورا و ناقه صالح و گرگ یوسف و کلب اصحاب کهف و از این
باب اخبار بسیار است پس از ظواهر آیات و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشور میشوند و تدارک ظلمها که بر
ایشان واقع شده است میکنند و بعضی از حیوانات دیگر از برای بعضی از مصالح زنده می شوند و بعضی مانند ناقه
صالح و آنها که مذکور شد داخل بهشت می شوند و آنها بثواب مکلفان بر میگردد و محشور شدن جمیع حیوانات
و عاقبت آنها که محشور میشوند از اخبار معتبره ظاهر نمیشود و لهذا اکثر متکلمین متعرض مجمل گفته اند و متعرض تفاصیل
نگردیده اند اما سایر مکلفین از ملائکه و جن و شیاطین خلافی نیست که محشور میشوند و ملائکه داخل بهشت میشوند
و شیاطین داخل جهنم میشوند مگر نادری از ایشان که ایمان آورده باشند چنانچه از بعضی روایات شاذه
ظاهر میشود و عاصیان جن داخل جهنم می شوند و مؤمنان ایشان که با ایمان و اعمال صالحه اند اما خلافست که ایشان
داخل بهشت می شوند یا در اعراف میباشند اکثر را اعتقاد آن است که داخل بهشت میشوند و درجات ایشان
پست تر است از درجات بنی آدم و بعضی گفته اند ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابراهیم گفته است
که از عالم پرسیدند از مؤمنان جن که آیا داخل بهشت میشوند فرمودند نه و لیکن خدا را حظیره هاست در میان بهشت
و جهنم که مؤمنان جن و فاسقان شیعه در آنجا خواهند بود و بمحض این روایت این مدعا ثابت نمیشود و محل باید
دانست که حق تعالی بمقتضای وعده خود ثواب عملها را البته عطا میفرماید و ظاهر آیات آنست که ثواب
ایشان نیز در بهشت باشد خصوصا آیات سوره رحمن که امتنان بنعیم بهشت بر انس و جان هر دو کرده است
و این روایت دلالت میکند بر خلاف آن و بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر قول حق تعالی که لم یطمثهن انس
قبلهم و لا جان یعنی جماع نکرده است حوریان ایشان را پیش از ایشان انسانی و نه جنی که دلالت
میکند بر آنکه ایشان را ثوابی است و زنان از حوریان دارند و بعضی گفته اند معنی آیه آن است که حوریان که خدا بانس
سپرده انسی با او مقاربت نکرده است و آنچه بجن سپرده جنی با او مقاربت نکرده و این استدلال ضعیف است

و توقف در این باب اولی است **فصل هفتم** در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشان است
بدانکه خلافی نیست میان اصحاب ما در آنکه اطفال مؤمنان با پدران خود در بهشت میروند چنانچه حق تعالی فرموده است
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ
شَيْءٍ یعنی آنها که ایمان آوردند و از پی ایشان رفتند ذریت ایشان بسبب ایمان ایشان ملحق ساختیم
بایشان ذریت ایشان را و کم نکردیم از ثواب اعمال پدران باین سبب چیزی را و احادیث بسیار وارد شده است
که این آیه در باب اطفال مؤمنان نازل شده است که ایشان را با پدران خود به بهشت میبرند و بعضی گفته اند
مراد بالغان اند که عمل ایشان قاصر است از آنکه بدرجه پدران برسند حق تعالی ایشان را بدرجه پدران ملحق
میگرداند بسبب ایمان ایشان و پدران و این را از ابن عباس روایت کرده اند و بعضی گفته اند هر دو در آیه
داخل است و اول اظهر و اشهر است و عامه روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که مؤمنان و اولاد ایشان در بهشتند پس این آیه را خواند و ابن بابویه از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه صلوات الله علیها تربیت میکند و بهدیه
میدهند بپدران ایشان در قیامت و کلینی رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که قاصر
بودند فرزندان از عمل پدران ملحق میگرداند پسران را با پدران تا دیدهای ایشان روشن شود و در نوادر
راوندی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که تزویج بکنید زن خوش روئی را که فرزند
بیاورد بدرستی که من مباهات میکنم بشما با امتها در روز قیامت حتی بفرزندانی که فرزندان در زیر عرش
رحمن میباشند و استغفار میکنند از برای پدران خود و محافظت میکند ایشان را حضرت
ابراهیم علیه السلام و تربیت میکند آنها را ساره در کوهی از مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه رحمه الله در فقیه بسند
صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد منادی ندا میکند
در ملکوت سماوات که فلان پسر فلان مرد اگر یکی از پدر و مادر یا خویشان مؤمن ایشان مرده است باو
میدهند که او را غذا بدهد و الا بحضرت فاطمه صلوات الله علیها میدهند که او را غذا بدهد تا یکی از پدر و مادر او داخل
بهشت مؤمن او بمیرد پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها بایشان میدهد و ایضا بسند صحیح از آنحضرت روایت
کرده است که حق تعالی اطفال مؤمنان را بحضرت ابراهیم و ساره علیهما السلام میدهند که غذا میدهند ایشان را در درختی
در بهشت که پستانها دارد مانند پستانهای گاو در قصری از مروارید چون روز قیامت شود ایشان را جامهای خوب
بپوشانند

بپوشانند و خوشبو کنند و بهدیه بپدران ایشان بدهند پس پادشاهان باشند با پدران خود
در بهشت و این است معنی قول حق تعالی پس این آیه را خواند که گذشت و ایضا در بعضی از کتب معتبره از حضرت
باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب معراج باسمان هفتم رسید
و پیغمبران در آنجا ملاقات کرد گفت کجاست پدرم حضرت ابراهیم علیه السلام گفتند او با اطفال شیعیان علی است
چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم علیه السلام در زیر درختی است که پستانها دارد مانند پستانهای گاو
و اطفال چند که از آن پستانها میمکند و چون پستانی از دهان طفلی بیرون می آید حضرت ابراهیم علیه السلام
برمیخیزد و پستان را بدهان او بر میگرداند پس سلام کرد بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از احوال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
سؤال کرد گفت او را در میان امت خود گذاشته ام گفت نیکو خلیفه گذاشته حق تعالی اطاعت او را
بر ملائکه واجب گردانیده است و اینها اطفال شیعیان اویند از خدا سؤال کردم که ایشان را بمن بسپارد
که تربیت ایشان بکنم و هر جرعه که ایشان میمکند طعم جمیع میوهها و نهرهای بهشت را در آن می یابند
مؤلف گوید که ممکن است که بعضی را بحضرت فاطمه علیها السلام دهند و بعضی را بابراهیم علیه السلام و ساره یا اول بحضرت
فاطمه علیها السلام دهند و آنحضرت بایشان دهد و در اطفال کفار خلاف است بعضی گفته اند تابع پدرانند در کفر و
با ایشان بجهنم میروند و بعضی گفته اند ایشان به بهشت میروند و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت بعلم خود
با ایشان عمل میکند و اگر میداند که ایشان اگر میماندند از اهل سعادت بودند ایشان را به بهشت میبرد و اگر
میداند که اگر میماندند از اهل شقاوت میبودند ایشان را بجهنم میبرد و بعضی گفته اند داخل بهشت میشوند
و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و بعضی مطلق گفته اند و اکثر گفته اند که از اهل اعراف خواهند بود
و کلینی و ابن بابویه رحمة الله علیهما و اکثر محدثین مشهور را اعتقاد آن است که حق تعالی در قیامت ایشان را تکلیف
دیگر خواهد کرد و بحسب آن تکلیف ایشان را ثواب و عقاب خواهد کرد و این موافق احادیث بسیار
که در این باب وارد شده است چنانکه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی المشهور روایت کرده است
از زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که چون روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند بر پنج کس بر
طفل و بر کسی که در میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق مدتها گذشته باشد و اهل ضلالت
غالب شده باشند و حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد مانند زمان جاهلیت
بسیاری از مردم که حجت بر ایشان تمام نشده باشد معذور خواهند بود و کسی که در ابتدای [illegible]

نفهمد و بسن رشد نرسیده باشد و ابله که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد و که مستضعف باشد و دیوانه
که هیچ نفهمد و مکلف نباشد و کر و گنگ مادرزاد پس بر هر یک از ایشان خدا حجت تمام میکند و
پیغمبری بر ایشان مبعوث میگرداند و آتشی از برای ایشان می افروزد و پیغمبر میگوید بایشان که پروردگار
شما امر کرده است شما را که داخل این آتش شوید و هر که داخل شود بر او برد و سلام خواهد شد و هر که فرمان
نبرد داخل آتش خواهد شد و ایضا در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح دیگر از زراره روایت کرده اند
که چون روز قیامت شود اطفال را و مرد پیر خرفی را که سن او را از یافته باشد و چیزی نفهمد و کسی که در
فترت میان دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه و ابلهی که تمیز میان حق و باطل نکند ایشان بر خدا حجت میگیرند
که بر ما حجت تمام نشده بود و حق تعالی بر ایشان حجت تمام میکند با آنکه ملکی را بسوی ایشان میفرستد تا آخر
آنچه در حدیث سابق گذشت و کلینی بسند حسن کالصحیح از هشام روایت کرده است که از حضرت صادق
علیه السلام سوال کردند از کسی که در فترت مرده باشد و کسی که بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه حضرت
فرمود که خدا بر ایشان حجت تمام میکند و آتشی می افروزد و میگوید که داخل شوید پس هر که داخل شد
بر او برد و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حق تعالی میفرماید که من شما را تکلیف کردم و نافرمانی کردید
و ایضا باین سند مثل اینرا روایت کرده است در باب گنگ و کر و طفل و کسی که در فترت بمیرد و ایضا
کلینی بسند دیگر در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشانرا جمع میکند و آتشی
می افروزد و امر میکند ایشانرا که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که را خدا داند که از اهل سعادت است خود را
در آن آتش می اندازد و بر او سرد و سلامت خواهد بود و هر که را خدا داند که او شقی و بدعاقبت است امتناع
میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشانرا بآتش ببرند ایشان میگویند که ای پروردگار قلم بر ما جاری
نشده است خداوند جبار میفرماید که من مشافهة شما را امر کردم و اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت
من میکردید هرگاه پیغمبری بسوی شما میفرستادم که غایبانه شما را امر کند و ابن بابویه در رساله توحید روایت
کرده است از طرق عامه از عبدالله بن سلام که گفت سوال کردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا عذاب میکند خدا
خلق را بی حجتی حضرت فرمود معاذالله عبدالله گفت پس اولاد مشرکین در بهشتند یا در جهنم فرمود که خدا
اولی است بایشان چون روز قیامت شود خدا امر میکند آتشی را که آنرا فلق مینامند و بدترین آتشهای
جهنم است در عذاب پس بیرون می آید از جای خود سیاه و تاریک و تیره با زنجیرها و غلها پس خدا
آنرا

آنرا میفرماید که بدمد بر روی خلایق و میدمد پس از شدت دمیدن آن آسمان پاره پاره میشود و نور ستارها
بر طرف میشود و دریاها خشک می شوند و کوهها بر طرف می شوند از هول آن در روز قیامت پس حق تعالی
امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که در علم خدا گذشته است که از سعادتمندان است
خود را در آن می اندازد و بر او برد و سلام میشود چنانکه بر ابراهیم شد و هر که در علم الهی گذشته است که او شقی
خواهد بود ابا میکند و خود را در آتش نمی اندازد پس حق تعالی امر میکند آتش را که او را بباید از برای آنکه ترک امر
خدا کرده و امتناع نموده از دخول آتش پس تابع پدران خود خواهند بود در جهنم و احادیث دیگر در این باب
بسیار است و از عقل بعید نیست و ابن بابویه رحمه الله علیه گفته است که جماعتی از اصحاب کلام انکار
این کرده اند و میگویند که در دار جزا تکلیف نمیباشد و جواب گفته است که دار جزای مؤمنان بهشت است
۲۰۰ و دار جزای کافران جهنم است و این تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود **مؤلف گوید** که هم استبعاد
دارد که قیامت از برای بعضی دار جزا باشد و از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی
در کتاب غیبت روایت کرده است از زراره که حضرت صادق علیه السلام فرمود که سزاوار و لازم است که
بعضی از گمراهان اهل خلاف را داخل بهشت کند زراره گفت فدای تو شوم این چگونه میشود فرمود که امام ناطق بمیرد
و امام بعد از او از روی تقیه صامت است و ابطال دعوای امامت نمیکند پس اگر کسی در این زمان بمیرد داخل بهشت
میشود و صاحب تاویل الآیات باره از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است در تاویل قول
حق تعالی در وصف اهل بهشت یطوف علیهم ولدان مخلدون یعنی میگردند بر دور ایشان پسران که گوشواره
در گوش یا همیشه ساده و مقبول که حضرت فرمود پسران اهل دنیائند که حسنات نداشته اند که ایشانرا
ثواب دهند و گناه نداشته اند که ایشانرا عقاب کنند ایشانرا خدمتکاران اهل بهشت گردانیده اند و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود خدمتکاران اهل بهشتند بر صورت پسران آفریده
می شوند از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طبرسی نیز این دو حدیث را در تاویل این آیه روایت کرده است و کلینی
بسند صحیح از زراره روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم که چه میفرمائی در اطفالی که پیش
از بلوغ بمیرند فرمود سوال کردند از احوال ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا داناتر است بآنچه ایشان
خواهند کرد حضرت فرمود بنهی دست از ایشان بردارید و در باب ایشان سخنی نگوئید و علم ایشانرا بخدا گذارید
مؤلف گوید که حاصل در این باب آنست که مجمل باید دانست که دلایل عقلیه و نقلیه وارد شده است از آیات

واخبار که حق تعالی عادل است وجور وظلم نمیکند ودرباب اطفال ومجانین وجماعتی که معذور باشند وحجت بر
ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص باشد وتمیز میان حق وباطل نتوانند کرد ایشان را بدون حجت
دیگر که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهند کرد پس با تکلیف دیگر ایشان را خواهد کرد وثواب وعقاب ایشان
بر آن مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره بسیار وارد شده است وبعضی از آنها را ذکر کردیم ومحیی الدین عربی
نیز از صوفیه اهل سنت باین قایل شده است چنانکه بخاطرم می آید که در کتاب فتوحات دیده ام یا ایشان را
در اعراف جا میدهند یا به بهشت میبرند ودر درجه پستی در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکاران
اهل بهشت خواهند بود یا بعضی در بهشت وبعضی در اعراف خواهند بود پس چنانچه در احادیث صحیح وارد
شده است علم ایشان را بخدا باید گذاشت وباید دانست که آنچه مقتضای عدالت است حق تعالی با ایشان
سلوک میکند وظلم وجور نسبت بایشان نمیکند وبدون اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند واگر خدمت
اهل بهشت کنند بخوبی نخواهد بود که دشوار باشد برایشان بلکه ملتذ خواهند بود از آن چنانکه ملائکه لذت
میبابند از خدمات مرجوعه بایشان والله تعالی یعلم

فصل دهم در بیان میزان است وحساب وسؤال
ورد مظالم بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان در حقیقت میزان ودر قرآن مجید ودر مواضع متعدده
وارد شده است در سوره اعراف میفرماید وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ
فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بآیاتنا
يَظْلِمُونَ یعنی وزن وسنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر کس سنگین باشد ترازوهای او
پس ایشانند رستگاران وهر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند آنها که زیان کرده اند جانهای
خود را بسبب آنچه بودند که بآیات ستم میکردند ودر سوره مؤمنان نیز نزدیک باین مضمون فرموده است ودر
باب کافران فرموده است در سوره کهف پس برپا نمیداریم از برای ایشان وزنی را ودر سوره انبیا فرموده است
ومیگذاریم ترازوهای عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود نفسی هیچ ظلم واگر از اعمال او
بقدر سنگینی حبه باشد از خردل آنرا می آوریم در میزان عمل او وما کافییم از برای حساب کردن ودر سوره
نیز خفت وثقلت موازین را فرموده است پس در اصل میزان شکی نیست وانکار آن بالکلیه کفر است
اما در معنای آن خلاف است اکثر مفسران ومتکلمان عامه وخاصه بر ظاهرش حمل کرده اند ومیگویند حق جل وعلا
در قیامت ترازوئی نصب مینماید که زبانه دارد ودو کفه عظیم واعمال عباد را در آن میسنجند وحسنات را

دریک

دریک کفه میگذارند وسیئات را در یک کفه دیگر واینجماعت نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن زیرا
که اعمال عرضی چندند ووزنی نمیدارند وقیام بنفس نمیباشند پس بعضی گفته اند صحایف اعمال را میکشند وعامه
از ابن عمر روایت کرده اند که از حضرت رسول صلعم سؤال کردند از آنچه وزن میکنند در روز قیامت فرمود
صحیفها را وزن میکنند وبنابراین باید حق تعالی صحیفها را در خور اعمال وزن قرار دهد وبعضی گفته اند اعمال
حسنه مصور میشوند بصورتهای نورانی نیکو واعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای تاریک سیاه و
آنها را با یکدیگر وزن میکنند وبعضی به تجسم اعمال قایلند ومیگویند باعتبار اختلاف نشأة انقلاب
حقایق جایز است چنانچه علم ومعرفت در عالم رؤیا بآب وشیر مصور میشود واین سخن از طریق عقل
بسیار دور است وبا معادی که اهل اسلام قایلند موافقت ندارند زیرا که ایشان بعود همین بدن قایلند
وباختلاف نشأه قایل نیستند وبا انتقال قول بانقلاب حقایق سفسطه است واقرب بعقل آنست
که حق تعالی مناسب آن اقوال وافعال واخلاق از جواهر چیزی چند خلق کند از صور حسنه وقبیحه که
حسن وقبح آنها مصور ومعاین گردد بلی بامذهب کسی موافق است که معاد را در عالم مثال وخیال
واجساد مثالیه قایل باشند والبته خلاف است بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت آن که آیا از برای همه
کس یک ترازوست یا آنکه ترازوی هر کس جداست وبر تقدیر جدا بودن هر کس را یک ترازوست
یا باعتبار عقاید واعمال واخلاق وانواع افعال ترازوهای متعدد است وچون خصوص این شقوق
معلوم نیست ایمان اجمالی در این ابواب کافیست وجمعی از متکلمین خاصه وعامه قایل شده اند
بآنکه میزان کنایه از عدالت است ومعادله میان مقادیر ثواب وعقاب اعمال بروجه عدالت و
میگویند اگر آن شخص اقرار بعدالت حق تعالی دارد چه احتیاج بکشیدن وترازوست واگر اعتقاد ندارد
باین کشیدن کی باور میکند ومیتواند گفت که خود جسمی چند را آوردی وسنجیدی واین رجحان را
ظاهر کردی من چه دانم که این بروجه عدالت است پس فایده در این کشیدن نیست ومؤید این است
آنکه در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی سؤال کرد از حضرت صادق علیه السلام از
میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام نیستند که سنگینی وسبکی داشته باشند وکسی محتاج است بوزن
کردن چیزی که عدد اشیا را نداند وثقل وخفت آنها را نداند وخدا را هیچ چیز پنهان ومخفی نیست پرسید
که پس چه معنی دارد میزان فرمود که مراد عدالت است پرسید چه معنی دارد آنکه میفرماید که هر که سنگین شود

موازین او فرمود یعنی هر که راجح شود عمل خیر او و کلینی و ابن بابویه به سند معتبر از هشام بن سالم روایت
کرده اند که حضرت صادق ع پرسیدند از معنی قول حق تعالی وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فرمود که
موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و شیخ مفید علیه الرحمه گفته است که میزان تعدیل میان اعمال است و
جزای آنها و هر جزائی را در موضع خود قرار دادن و هر حقی را بصاحبش رسانیدن و آن معنی ندارد که حشویه
فهمیده اند که در قیامت ترازوها ست مانند ترازوهای دنیا که هر میزانی دو کفه داشته باشد و اعمال را
در آنجا بگذارند زیرا که اعمال عرضی چند اند و اعراض را وزن نمیتوان کرد و موصوف بخفت و ثقل می شوند
بر سبیل مجاز و مراد آن است که هر چه ثقیل باشد از اعمال یعنی بسیار باشد و استحقاق ثواب عظیم داشته
باشد و آنچه خفیف و سبک باشد یعنی قدرش کم باشد و صاحبش استحقاق ثواب جزیل نداشته
باشد و حدیثی که وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین و ائمه از ذریت او علیهم السلام موازین اند
مراد آن است که ایشان تعدیل میان اعمال میکنند و حکم می کنند در آن باب بعدل و نحو صواب
و محاورات و میگویند فلان نزد من در میزان فلان است و مراد آن است که نظیر اوست
و آنچه حق تعالی در حساب و خوف از آن فرموده است مراد آن است که او را با اعمالش بازدارند
و هر که را چنین کنند از تبعات آنها خلاص نمیشود و هر که را خدا عفو کند از ناجین میشود بنجات و کسی
که سنگین باشد موازین او که استحقاق ثوابش زیاده باشد ایشان رستگارانند و هر که سبک
باشد موازینش یا کم طاعاتش کم باشد و مستحق ثواب نباشند پس ایشان زیان کار جانهای
خود اند و در جهنم مخلد خواهند بود و قرآن مجید بلغت عرب نازل شده است و حقیقت و مجازی
که شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید که باین وجوه عقید و استبعادات و همین دست
از ظواهرات برداشتن مشکل است اما چون روایات در این باب متعارض است باید باصل میزان
اعتقاد کرد و معنی آنرا بعلم ایشان گذاشت و جزم باحد طرفین مشکل است و اما حساب و سؤال و
حکم در مظالم عباد آیات و اخبار در آنها بسیار است و ایمان بآنها مجملا واجب است در روایات بسیار
وارد شده است که خدا سریع الحساب و اسرع الحاسبین است و بعضی را فرموده است که از برای
ایشان است سوء حساب و شدت حساب و فرموده است بسوی ماست بازگشت ایشان
و بر ماست حساب ایشان و فرموده است که سؤال میکنیم از آنها که رسولان بسوی ایشان فرستاده شده است
واز مرسلین

واز مرسلین سؤال میکنیم و در روایات وارد شده است که حق تعالی حساب میکند خلایق را بقدر
بهم زدن چشم و در روایات دیگر بقدر دوشیدن شتر گوسفندی و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه منقول است که خدا را مشغول نمیگرداند حساب احدی از حساب دیگری چنانچه مشغول نمیگرداند
او را روزی دادن احدی از روزی دادن دیگری و ابن بابویه رحمه الله در رساله عقاید گفته است که اعتقاد
ما در حساب و میزان آن است که اینها حق اند بعضی بعضی را متوجه میشود و بعضی را بحجتهای خود میگذارد
پس حساب انبیا و ائمه علیهم السلام را خود میکند و هر پیغمبری حساب اوصیای خود را میکند و اولیا
متولی حساب امتها می شوند و حق تعالی گواه است بر انبیا و رسل و ایشان گواه اند بر اوصیا و ائمه علیهم السلام
گواه اند بر مردم چنانچه حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان
بر مردم و باز فرموده است که پس چگونه خواهد بود حال ایشان در روزی که بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم
ترا گواه بر آنها و فرموده است وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و شاهد امیر المؤمنین علیه السلام است و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و بعضی از خلق بی حساب بهشت میروند
و سؤال بر همه خلق وارد میشود زیرا که فرموده است فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ
الْمُرْسَلِينَ یعنی از دین سؤال میکند و اما غیر دین پس سؤال نمیکند مگر از کسی که او را حساب کنند
زیرا که حق تعالی میفرماید فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ یعنی پس در آن روز سؤال کرده
نمیشود از گناه او نه انسی و نه جنی از شیعه نبی و ائمه علیهم السلام غیر ایشان چنانچه در تفسیر اهل بیت علیهم السلام
وارد شده است و هر که را حساب میکنند او معذب است اگر چه بطول باز داشتن در موقف قیامت
باشد و نجات نمی یابد از جهنم و داخل بهشت نمی شود مگر برحمت خدا و حق تعالی خطاب میکند بندگان خود را
از اولین و آخرین بجمیع اعمال ایشان بیک خطاب و یکدفعه که هر یک حساب عمل خود را می شنوند
و از دیگری را نمی شنود و گمان میکنند که او مخاطب است و بس نه دیگری و مشغول نمیگرداند او را مخاطبه
و فارغ می شود از حساب اولین و آخرین در مقدار یک ساعت از ساعات دنیا و بیرون می آورد از
برای هر کس نامه که او را ملاقات میکند گشوده شده که جمیع اعمالش در آن نوشته شده است و هیچ
صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه داخل است پس او را حساب کننده نفس خود میگرداند و حاکم
بر خود میگرداند و با او میگوید بخوان نامه خود را نفس تو بس است امروز برای حساب تو و جماعتی با خدا مهر

بر دهان ایشان میگذارد و گواهی میدهند دستها و پاها و جمیع جوارح ایشان بر کردهای ایشان و خواهند
گفت بپوستهای خود که چرا گواهی دادید بر ما گویند بسخن آورد ما را آن خداوندی که هر چیز را بسخن آورده
و خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی اوست بازگشت شما تمام شد کلام صدوق و جمیع بیان
اخبار باین نحو کرده است و کلینی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که از برای اهل شرک
نصب ترازوها نمی شود و دیوانها گشوده نمی شود ایشانرا فوج فوج بجهنم میبرند و نصب موازین
و نشر دواوین از برای اهل اسلام میباشد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهم
بسندهای معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که دو قدم بنده از پیش حق تعالی حرکت از جای خود
حرکت نمیکند تا سؤال کند از او از چهار خصلت از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از جسد او
یا از جوانی او که در چه چیز کهنه کرده و از مال او که از کجا کسب کرده است و در چه چیز خرج کرده است و
از محبت ما اهل بیت و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز
قیامت شود دو بنده مؤمن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر باشد
و دیگری غنی در دنیا پس فقیر گوید که پروردگارا از برای چه مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی که
ولایت و حکومتی بمن نداده بودی که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مال زیادی بمن نداده بودی که حق تو بر
آن واجب شده باشد و داده باشم یا نداده باشم و روزی مرا بقدر کفاف میدادی بقدر
آنچه میدانستی که مرا کافیست و مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید که راست میگوید بنده
من بگذارید تا داخل بهشت شود و آن غنی میماند تا آنقدر عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند
کافی باشد ایشانرا پس داخل بهشت شود و آن فقیر باو گوید که چه چیز ترا حبس کرد گوید طول حساب
پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشد و خدا می بخشید تا آنکه مرا برحمت خود فرو گرفت
و ملحق گردانید بتوبه کاران پس تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو بودم در محشر گوید نعیم بهشت ترا تغییر
داده است که من ترا نشناختم و در کتاب زهد حسین بن سعید روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت
باقر علیه السلام آمد و گفت یا بن رسول الله من گناهی کرده ام که میان من و خداست و بر آن احدی
از مخلوقین مطلع نشده است و بر من گران است و ترا از آن جلیل تر میدانم که آنرا بتو عرض کنم حضرت
فرمود که چون روز قیامت شود خدا حجت بنده مؤمن خود کند و او را بر گناهانش مطلع

گرداند

گرداند و بیامرزد و بر آنها مطلع نگرداند ملک مقربی را و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از گناهان او را از او نیز مستور
دارد که موجب رسوائی او گردد و نیز باعث خجالت او نگردد پس گوید به سیئات او که حسنات شوید این است معنی قول حق تعالی
أُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا یعنی بدل میکند خدای تعالی
گناهان ایشانرا بحسنات و خدا آمرزنده و رحیم است و بروایت دیگر شیخ طوسی ره فرمود که مؤمن
گناه کاری را حاضر گردانند روز قیامت و در مقام حساب باز میدارند و حق تعالی خود متوجه حساب او میگردد
و مطلع نمیگرداند بر حساب او احدی از مردم را و گناهانش را باو میشمارد چون اقرار بگناهان خود کرد
حق تعالی کاتبان اعمال او را امر میکند که بدل کنید گناهان او را بحسنات و ظاهر گردانید آنها را از برای
مردم چون ببینند مردم میگویند که این بنده یک گناه نداشته پس امر میکند که او را به بهشت برند
و این است تأویل این آیه و این در گناه کاران از شیعیان ما است و بس و در عیون اخبار الرضا نقل
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی حساب میکند همه خلق را مگر کسی که با خدا شریک قرار
داده باشد او را بی حساب بجهنم میفرستند و ایضا بسندهای بسیار روایت کرده اند که اول چیزی که
از بنده سؤال میکنند محبت اهل بیت است و شیخ طوسی ره در امالی و دیگران روایت کرده اند
که در نامه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با محمد بن ابی بکر باهل مصر نوشت فرمود که هر که عمل کند خالص
از برای خدا اجر او را حق تعالی در دنیا و آخرت باو عطا فرماید و مهمات او را در هر دو کفایت میکند و
حق تعالی میفرماید که ای بندگان من که ایمان آورده اید بپرهیزید از عذاب پروردگار خود از برای آنها که
اعمال نیکو کرده اند در این دنیا نعمت حسنه هست و زمین خدا واسع است و داده میشود بصبر کنندگان
مزد ایشان بی حساب پس آنچه خدا بمؤمنان داده است در دنیا حساب نمیکند ایشانرا بآن در آخرت
حق تعالی میفرماید لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ یعنی برای آنها که نیکی کرده اند جزای نیکو هست و زیاده
بر آن جزای حسنی بهشت است و زیاده در دنیاست و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ
بنده نیست مگر آنکه خدا را بر او حجتی هست یا در گناهی که او را کسب کرده است یا در نعمتی که تقصیر
کرده است در شکر آن و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که باز میدارند بنده را در قیامت
نزد حق تعالی پس میفرماید که مقایسه کنید میان نعمتهای من و عمل او پس نعمتهای خدا فرو میگیرد اعمال
او را حق تعالی میفرماید که نعمتهای مرا باو بخشیدم و مقایسه کنید میان خیر و شر او اگر مساوی باشد عملهای او

حق تعالی شر را به خیر بر طرف میکند و او را داخل بهشت میگرداند و اگر خیرش زیادتی کند حق تعالی باز زیادتی
او را ثواب وافی میدهد و اگر اعمال شرش زیادتی میکند و پرهیزکاری از شرک کرده است بعضی
شیوه است و عقایدش درست است خدا او را می آمرزد برحمت خود اگر خواهد و تفضل میکند بر او
بعفو خود و شیخ طوسی ره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود
خدا ما را موکل گرداند بحساب شیعیان ما پس آنچه از خداست از خدا سوال میکنیم که از برای ما بخشد
پس آن از ایشان است و آنچه حق ماست بایشان می بخشیم پس حضرت این آیه را خواند ان الینا
ایابهم ثم ان علینا حسابهم و در بصایر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول
خدا صلی الله علیه وآله فرمود که من اول کسی ام که نزد خدا می آیم در قیامت پس می آید نزد من کتاب خدا
پس اهل بیت من پس امت من پس خدا سوال میکند از امت من که چه کردید در کتاب من و اهل
بیت پیغمبر خود و عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه ان السمع
والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فرمود یعنی گوش را سوال میکنند
از آنچه شنیده است و چشم را از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی و برقی
بسندهای صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که سه چیز است که بنده مومن را بر آن
حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامه که بپوشد و زوجه صالحه که او را معاونت نماید و فرج
خود را باو حفظ کند از حرام و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که آنحضرت علیه السلام فرمود
که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهای عامه که حاضر بود گفت که حق تعالی میفرماید ثم لتسئلن
یومئذ عن النعیم یعنی سوال کرده می شوید در روز قیامت از نعیم و آب سرد مراد است و
آن از نعمت دنیاست حضرت بصدای بلند فرمود که شما چنین تفسیر کرده اید و قول فها کرده اید بعضی
گفته اند آب سرد است و بعضی گفته اند طعام خوشبوی نیکوست و بعضی گفته اند خواب لذیذ است و
خبر داد مرا پدرم که این اقوال نزد جدم حضرت صادق علیه السلام مذکور شد حضرت در غضب شد و
فرمود که خدا سوال نمیکند بندگانش را از چیزی که برایشان تفضل کرده است و منت نمیگذارد بر کرده باشد
ایشان بآن و منت گذاشتن بانعام از مخلوقین قبیح است پس چگونه بخالق عز وجل توان نسبت
داد چیزی را که از برای مخلوقین نپسندیده است و ایشان را نهی از آن کرده است ولیکن نعیم محبت ما اهل بیت

وموالات

۲۰۶

و موالات و اعتقاد بامامت که خدا بعد از توحید و نبوت از آن سوال میکند و آنرا نعیم گفته است
زیرا که بنده هرگاه وفا بآن بکند او را میرساند بنعیم ابدی بهشت که زوال ندارد و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از
پدران بزرگوارش از حضرت امیرالمومنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه وآله بعلی علیه السلام گفت یا علی
بدرستی که اول چیزی که سوال کرده می شود بنده از آن بعد از مرگش شهادت بوحدانیت خداست
و آنکه محمد رسول اوست و آنکه تو ولی و صاحب اختیار مومنانی بسبب آنچه از برای تو قرار داده
از امامت و من از برای تو قرار داده ام از وصایت پس هر که اقرار کند و اعتقاد نماید آنها را میرود
بسوی نعمتی که زوال ندارد و کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که حضرت
امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی مردم را محشور گرداند از قبرها عریان
و پا برهنه و بی ریش و بی عیب و نقصی بر روشی که در روز اول خلق شده بودند در یک صحرا و برانند
ایشان را تا بایستند بعقبه محشر و ازدحام بیاورند و بر یکدیگر سوار شوند و نگذارند که از این عقبه بگذرند پس
نفسهای ایشان بگیرد و عرق ایشان بسیار شود و ناله و گریه ایشان بلند شود و این اول هولی است از
اهوال روز قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب خداوند جبار ندا کند که همه بشنوند پس صداهای ایشان پست
شود و دیده های ایشان خاشع گردد و بندهای بدن ایشان بلرزد و دلهای ایشان ترسان شود و سرها
بلند کنند بسوی آن آواز پس خداوند حاکم عادل ندا کند ایشان را که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست
و حاکم عادل و ظلم نمیکنم و امروز میان شما بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم و مظلمه های
مردم را بحسنات و سیئات قصاص میکنم و بر بخشیدنهای مظلمها ثواب میدهم و نمیگذرد از این
عقبه امروز ظالمی که نزد او مظلمه بوده باشد مگر مظلمه که صاحبش ببخشد و من او را ثواب بدهم بسبب بخشیدن
بر یکدیگر و مظلمه های خود را طلب کنید از هر که ستم بر شما کرده باشد در دنیا و من گواهم از برای شما بر ایشان
و بس است گواهی من پس مظلومان میگردند و ظالمان را پیدا میکنند و طلب مظلمه های خود از ایشان
میکنند و مدتها بر آن حال میمانند پس حال ایشان شدیدتر میشود و عرق ایشان بیشتر میشود و برده است
دیگر عرق تا دهانهای ایشان می آید و فریاد و فغان ایشان بسیار می شود و اکثر ایشان آرزو میکنند که از
سر مظالم خود بگذرند و از این عقبه نجات بیابند پس منادی ندا کند ایشان را که خاموش باشید و ندای پروردگار
خود را بشنوید چون خاموش شوند ندا رسد که حق تعالی میفرماید که اگر میخواهید مظلمه ها را بیکدیگر ببخشید و از

در عقبه م

از این عقبه خلاص شوید و اگر نمی بخشید مظلمه‌های شما را میگیرم پس اکثر ایشان شاد میگردند و مظلمه‌ها را می بخشند
باشید اگر از این شدت نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند پروردگارا مظلمه‌های بزرگتر است
از آنکه بخشیم پس ندا میرسد برضوان خازن بهشت که قصری از نقره از قصرهای جنت الفردوس را
بیاید با انواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان و غلامان و در نظر ایشان جلوه دهد پس منادی ندا
میکند از جانب حق تعالی که ای گروه خلایق سربلند کنید و این قصرها را مشاهده کنید چون نظر کنند هر
یک آرزو کنند که آن قصر از او باشد پس منادی ندا کند که این قصر از کسی است که عفو کند
مظلمه مؤمنی را پس اکثر آنها عفو کنند و خلاص شوند و قلیلی بمانند که عفو نکنند پس حق تعالی فرماید که داخل
بهشت من نمی شود کسی که مظلمه احدی از مسلمانان در ذمه او باشد تا آنکه آن مظلمه را در وقت حساب
از او بگیرند ای گروه خلایق مستعد حساب شوید پس راه ایشان را گشایند که بعرصه حساب درآیند
نزد عرش الهی و دیوانها گشاده شود و میزانها برپا شود و پیغمبران و ائمه که شهدا و گواهان بر خلق اند و
هر امامی گواهی میدهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است و ایشان را بسوی خدا خوانده است
پس مردی از قریش گفت یا بن رسول الله هرگاه از برای مردی مؤمن نزد مرد کافر مظلمه باشد چه چیز از کافر
خواهد گرفت و حال آنکه او از اهل جهنم است حضرت فرمود که می اندازند از گناهان مسلمان بقدر آنچه
از او بر کافر است پس کافر را عذاب میکنند بسبب آن مظلمه با عذابی که بسبب کفر دارد بقدر آنچه
از مظلمه مسلمان نزد او هست پس آن مرد پرسید که اگر مظلمه از مسلمانی نزد مسلمانی باشد چگونه مظلمه را
از مسلمان میگیرند پس فرمود که از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند و می افزایند بر حسنات مظلوم پرسید
که اگر ظالم حسنات نداشته باشد چه میکنند فرمود از گناهان مظلوم بقدر آن میگیرند و بر گناهان ظالم
می افزایند و در علل الشرایع روایت کرده است که در روز قیامت صاحب قرض می آید و شکایت میکند
اگر آنکه قرض گرفته است حسنات دارد از برای صاحب قرض میگیرند و اگر حسنه ندارد گناهان صاحب
قرض را باو میگذارند مؤلف گوید که از آیات و اخبار معلوم شد که حقیقت اصل حساب و سؤال
در قیامت معلوم است و خصوصیات آنها که از کی سؤال و حساب میکنند و کی را بی حساب به بهشت
یا بجهنم میبرند معلوم نیست و ایضا معلوم نیست که از چه چیز سؤال میکنند و حساب میفرمایند جمعی را
اعتقاد آن است که از جمیع احوال و نعمتهای دنیا سؤال میکنند چنانچه در احادیث عامه و خاصه وارد

شده است

شده است که از برای حلال دنیا حساب است و از برای حرامش عقاب است و در احادیث بسیار گذشت
که مؤمن را بر نعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی گذشت که در مأکول و ملبوس و منکوح حساب نیست
و در ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است که عامل آن بی حساب به بهشت میرود پس آنچه در باب
بی حساب به بهشت رفتن جمعی وارد شده است مخصص عمومات حساب خواهد بود و حساب
بغیر ایشان محمول خواهد آمد و جمع میان احادیث دیگر بدو وجه میتوان کرد اول آنکه حساب نکردن نعمتهای
دنیا نسبت بمؤمنان باشد و حساب کردن نسبت بغیر ایشان دویم آنکه حساب نکردن در امور ضروریه
باشد مانند آن سه چیز که مذکور شد و حساب کردن در غیر امور ضروریه باشد مانند اسراف و تبذیر
و صرف در محرمات و کسب کردن از وجوه غیر مشروعه یا زیاده از قدر ضرورت جمع کردن و عمر را
در تحصیل آن ضایع کردن و بدانکه احادیث مختلف است در باب عریان محشور شدن و پوشیده مبعوث
شدن در بعضی وارد شده است که عریان محشور می شوند چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد بر آن دلالت
داشت و در احادیث معتبره وارد شده است که نیکو کنید کفنهای مردهای خود را که با آنها محشور خواهند
شد و ممکن است که اول در باب غیر مؤمنان مطلق یا غیر مؤمنان کامل باشد و ثانی در باب مؤمنان
مطلق یا کامل ایشان باشد و در باب فاطمه بنت اسد خوابیدن حضرت از برای مزید اطمینان
باشد **فصل یازدهم** در باب سؤال از رسل و شهادت شهدا و دادن نامه بدست راست و
چپ و بعضی از احوال و اهوال قیامت است حق تعالی میفرماید روزی که جمع کند خدا رسولان را و فرماید
که چه بود آنچه اجابت شما کردند امتهای شما گویند علمی نیست ما را توئی بسیار داننده غیبها و فرموده است
که پس ما البته سؤال خواهیم کرد آنها را که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده شده است و البته سؤال خواهیم
کرد از فرستاده شدگان و خبر خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غایب نبودیم از کردهای ایشان و فرموده است
چگونه خواهد بود حال امتها در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و ترا بیاوریم بر ایشان گواه و فرموده است
که روزی که برانگیزیم در هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان و بیاوریم گواهی ترا بر ایشان و فرموده
که تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و فرموده است از برای ایشان است
عذابی عظیم روزی که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان بآنچه میکردند
و دادن نامه سعدا بدست راست و اشقیا بدست چپ در آیات بسیار وارد شده است و باشند

چنانچه منقولست که در تفسیر قول حق تعالی ماذا اجبتم یعنی از رسولان میپرسند که چگونه اجابت شما کردند
امتهای شما در حق اوصیای شما ایشان در جواب میگویند لا علم لنا یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه کردند
با اوصیای ما و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر
قول حق تعالی هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی این روزیست که نفع میدهد راستان را راستگوییِ
ایشان آن حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و محشور شوند مردم از برای حساب
میگذرند با اهوال روز قیامت و نمیرسند بحساب مگر بعد از آنکه مشقت بسیار بکشند پس ایشان را
نزد عرش حق تعالی باز دارند و حق تعالی با ایشان خطاب کند پس اول کسی را که بطلبند بندائی
که جمیع خلایق بشنوند محمد بن عبد الله پیغمبر قرشی عربی را بطلبند و او را از جانب عرش الهی
باز دارند پس صاحب و امام شما علی بن ابیطالب علیه السلام را بطلبند پس بیاید و از جانب
چپ رسول خدا صلی الله علیه و آله بایستد پس ائمه از ذریت آن حضرت با سایر امت بطلبند و از
جانب چپ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باز دارند پس هر پیغمبری را با امت او از اول پیغمبران
تا آخر ایشان با امتهای بطلبند و از جانب چپ عرش باز دارند پس اول کسی را که از برای
سؤال کردن بطلبند قلم باشد بیاید و در برابر عرش الهی بایستد در صورت آدمیان پس
حق تعالی از او سؤال کند که نوشتی در لوح آنچه ترا الهام و امر بآن نموده بودم از وحیها قلم گوید
بلی ای پروردگار من تو میدانی که من نوشتم آنچه مرا الهام و امر بنوشتن آن کرده بودی از وحی
خود حق تعالی فرماید کی گواهی میدهد از جهای تو باین گوید پروردگارا آیا بر سر تو آمدی از خلق بغیر تو
میشود اند شد حق تعالی فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را بطلبند و بیاید بصورت آدمیان
تا با قلم بایستد پس حق تعالی باو میفرماید که آیا قلم در تو رقم کرد وحیها را که من او را الهام کرده بودم
و امر بآن نموده بودم لوح گوید بلی پروردگارا و آنرا رسانیدم باسرافیل پس اسرافیل را بطلبند و بیاید
بصورت آدمیان با قلم و لوح بایستد پس حق تعالی فرماید که آیا رسانید بتو لوح آنچه قلم در آن نوشته
بود از وحی گوید بلی پروردگارا و رسانیدم او را بجبرئیل پس جبرئیل را بطلبند و بیاید و در پهلوی اسرافیل
بایستد پس خداوند جلیل فرماید که آیا اسرافیل بتو رسانید آنچه باو رسیده بود گوید بلی ای پروردگار من و
رسانیدم آنرا بجمیع پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی جمیع پیغمبران آنچه بمن رسیده بود از امر تو و ادای

رسالات

رسالات تو به هر پیغمبری و رسولی نمودم و جمیع وحیها و حکمتها و کتابهای ترا بایشان رسانیدم و آخر کسی
که رسالت و وحی و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم محمد بن عبد الله عربی قرشی حرمی بود که
حبیب تو است حضرت باقر علیه السلام فرمود که پس اول کسی را که بخوانند از فرزندان آدم از برای
سؤال کردن محمد بن عبد الله است خدا او را نزدیک عرش حق جا میدهد و هیچکس را در آن روز قرب و
منزلت او نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردگار عزت او را خطاب میکند که آیا جبرئیل بتو رسانید
آنچه وحی کرده بودم بسوی تو و او را برای آن بسوی تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم من و
آیا اینها را وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا گوید ای پروردگار من بمن رسانید جبرئیل آنچه وحی کرده
بودی بسوی او و فرستاده بودی او را با آن از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و جهاد کردم در راه تو پس حق تعالی
گوید بمحمد که کی شهادت میدهد از برای تو باین آن حضرت گوید پروردگارا تو شاهدی از برای من
بتبلیغ رسالت و ملائکه تو و نیکوکاران از امت من و شهادت تو کافیست از برای من پس ملائکه را
بطلبند و ایشان گواهی دهند از برای آن حضرت که تبلیغ رسالت نمود پس امت محمد را بطلبند و
سؤال کنند از ایشان که آیا رسانید محمد بشما رسالت و کتاب و حکمت و علم مرا و تعلیم شما نمود
اینها را پس شهادت دهند از برای آن حضرت که تبلیغ رسالت و علم و حکمت نمود پس خداوند جلیل فرماید
که آیا بعد از خود در میان امت خود کسی را خلیفه و جانشین خود گردانیدی که در میان ایشان بحکمت من حکم
نماید و تفسیر کند از برای ایشان اموری را که در آنها اختلاف کنند بعد از تو و حجت و خلیفه من باشد در زمین پس
محمد گوید بلی ای پروردگار من خلیفه کردم در میان ایشان علی بن ابیطالب را که برادر من و وزیر من و وصی من
بود و بهترین امت من بود و نصب کردم او را از برای ایشان در حیات ایشان خود که نشانه راه هدایت
باشد و ایشان را دعوت کردم باطاعت او و او را خلیفه خود گردانیدم در امت خود که امام و پیشوای ایشان
باشد و پیروی او کنند امت تا روز قیامت پس علی بن ابیطالب علیه السلام را بطلبند و از او پرسند که آیا
محمد وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در امت خود و ترا نصب نمود در حیات خود که ایشان را راه
هدایت باشی و آیا بعد از او قایم مقام او کردی حضرت گوید بلی ای پروردگار من محمد وصیت نمود بسوی
من و مرا خلیفه گردانید در امت خود و چون محمد را بسوی خود بردی انکار من کردند امت او و مکر کردند
با من و مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و مقدم بر من داشتند کسی را که مؤخر گردانیده بودی

۲۰۶

یدم ع

و تو فخر کرده اند کسی را که مقدم کرداینده بودی و سخن مرا نشنیدند و اطاعت من نکردند پس مثال کردم
با ایشان بفرموده تو تا آنکه مرا کشتند پس با علی علیه السلام گوید که آیا بعد از خود در امت محمد حجتی و خلیفه
در زمین گذاشتی که دعوت کند بندگان مرا بسوی دین من و راه رضای من علی علیه السلام گوید بلی ای پروردگار
من در میان ایشان گذاشتم حسن پسر خود را و پسر دختر پیغمبر را پس حضرت امام حسن علیه السلام را طلبند و
همان سؤال که از علی بن ابیطالب ع کردند از او بکنند و همچنین هر امام بعد از امامی را طلبند و حجت او را
با اهل زمان او تمام کنند پس حق تعالی عذر ایشان را قبول نماید و اجازه حجت ایشان بکند و در این وقت
حق تعالی فرماید که این روزیست که نفع می بخشد راستگویان را راستی ایشان و کلینی بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود خداوند عالم همه خلایق را جمع کند
و اول کسی را که بطلبند حضرت نوح علیه السلام باشد پس از او پرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی
گویند کی گواهی میدهد از برای تو گوید محمد بن عبدالله ص پس نوح ع بیرون آید و پا بر سر مردم گذارد تا بیاید نزد
محمد صلی الله علیه و آله و او بر روی تلی باشد از مشک و علی علیه السلام با او باشد و این است معنی قول حق تعالی
فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی چون ببینند او را صاحب قرب و منزلت
نزد حق تعالی بد و متغیر گردد رویهای کافران پس نوح ع گوید یا محمد ص حق تعالی از من گواه طلبید بر تبلیغ رسالت
حضرت رسول ص گوید ای جعفر و ای حمزه بروید و گواهی بدهید از برای نوح ع که او تبلیغ رسالت کرد حضرت
صادق علیه السلام فرمود پس جعفر طیار و حمزه عم رسول ص گواه پیغمبران خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان
راوی گفت فدای تو شوم علی علیه السلام در آن وقت در کجاست حضرت فرمود شأن و منزلت علی علیه السلام
از آن بزرگتر است که او را از برای گواهی بفرستند مؤلف گوید که شاید اول بودن نوح ع نسبت به سایر
پیغمبران باشد بعد از طلبیدن حضرت رسول ص و اوصیای او صلوات الله علیهم و عیاشی روایت کرده است
از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند
ترازوها را و حاضر گردانند پیغمبران و شهدا را و شهدا ائمه علیهم السلام اند شهادت میدهد هر امامی بر اهل
عالم خود که قیام نموده است در میان ایشان بامر خدا و دعوت نموده است ایشان را بسوی راه خدا و کلینی از
روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عزیز جلیل فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ
بِشَهِيدٍ حضرت فرمود که این آیه در امت محمد ص نازل شده است و بس در هر قرنی از این امت امامی از ما
هست

هست که گواه است بر ایشان و محمد صلی الله علیه و آله شاهد است بر ما و بر این مضمون احادیث بسیار است
که امام هر زمانی را با اهل زمانش می آورند و هر که امام زمان شهادت بر ایمان او بدهد نجات می یابد
و منکران و مخالفان او را بجهنم میبرند و شیخ طوسی در مجالس بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت
صادق علیه السلام سؤال کردند از تفسیر قول الهی قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ یعنی بگو پس خدا راست حجت کامله
بر خلق هست حضرت فرمود که حق تعالی به بنده خود میگوید در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید
بلی گوید پس چرا عمل نکردی و اگر گوید جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او تمام می شود این است
حجت بالغه خدا بر خلق و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که مردی از
شما یعنی از صلحا یا علمای شیعه در محله میباشد که خدا حجت میکند او را بر همسایگان او پس با ایشان میگوید
که آیا فلان مرد در میان شما نبود آیا سخن او را نمی شنیدید آیا صدای گریه او را در شب نمی شنیدید پس ۲۰۷
او حجت خداست بر ایشان و حق تعالی میفرماید در اوصاف قیامت وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ یعنی و وقتی که
منتشر و پهن شود و علی بن ابراهیم گفته است که مراد صحیفه های اعمال مردم است و عیاشی از حضرت صادق ع
روایت کرده است که چون روز قیامت شود بهر کس نامه او را بدهند و گویند بخوان پس حق تعالی بخاطر او
می آورد جمیع کردهای او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها را همه گویا آنها کرده است
پس گوید ای وای بر ما چه میشود این نامه را که ترک نکرده است نه صغیره را و نه کبیره را مگر آنکه احصا کرده است آنها را
و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ
وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی تا آنکه هرگاه بیایند ایشان در قیامت گواهی دهند بر ایشان گوشهای
ایشان و دیدهای ایشان و پوستهای ایشان بآنچه میکرده اند علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت
صادق ع که مراد از پوستها فرجهای ایشان است و این آیه نازل شده است در حق جماعتی که عرض میکنند بر ایشان
بر ایشان اعمال ایشان را پس ایشان انکار می کنند و میگویند ما هیچ از این کارها نکرده ایم پس گواهی میدهند بر ایشان
ملائکه که نوشته اند بر ایشان اعمال ایشان را حضرت فرمود پس کافران میگویند پروردگارا اینها فرشتگان تواند
شهادت میدهند از برای تو پس سوگند یاد میکنند که ما اینها را نکرده ایم چنانچه حق تعالی فرموده است روزی که خدا
مبعوث گرداند همه ایشان را پس سوگند یاد میکنند از برای او چنانچه امروز سوگند یاد می کنند از برای شما و اینها جماعت غاصبانند
که غصب حق حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کردند پس در این وقت حق تعالی مهر میزند بر زبانهای ایشان و اعضاء

جوارح ایشان بسخن می آیند پس گواهی میدهد گوش بآنچه شنیده است از چیزهائی که خدا حرام کرده است و دیده
شهادت میدهد بآنچه نظر کرده است او بسوی چیزهائی که خدا حرام کرده است و دستها گواهی میدهند بآنچه
گرفته اند و پاها شهادت میدهند بآنچه سعی کرده اند بسوی حرام و فرج گواهی میدهد بآنچه مرتکب شده است
از حرام پس حق تعالی زبان ایشانرا گویا میکند میگویند بفرجهای خود که چرا گواهی دادید بر ما آنها در جواب
میگویند که گویا کرده ما را آن خداوندی که هر چیز را گویا گردانیده است و او خلق کرده است شما را اول مرتبه
و بسوی او برمیگردید و نمیدانستید که پنهان کنید از خدا اینکه گواهی دهد بر شما گوش شما و نه دیدهای
شما و نه فرجهای شما ولیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از آن چیزها را که میکنید و کلینی بسند
معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که جوارح بر مؤمن گواهی نمیدهد بلکه شهادت بر کسی
میدهد که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است که مردی بخدمت
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد و دعوای تناقض در آیات قرآن مجید میکرد از آنجمله گفت
در یک موضع فرموده است که سخن نمیگویند مگر کسی که رخصت دهد او را خداوند رحمان و حرف
حقی بگوید و در جای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما مشرک نبودیم و ایضا میفرماید
که تکفیر میکنند بعضی از ایشان بعضی را و لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را و در جای دیگر مخاصمه و مجادله
اهل جهنم را میفرماید و در جای دیگر میفرماید مهر بر دهنهای ایشان میگذاریم و دستها و پاهای ایشان
گواهی میدهند اینها همه نقیض یکدیگراند حضرت فرمود که اینها در یک موطن نیست که نقیض یکدیگر باشند
بلکه در مواطن متعدده روز قیامت است که مقدارش پنجاه هزار سال است پس حق تعالی جمع میکند
ایشانرا در یک موطن که یکدیگر را می شناسند و استغفار میکنند بعضی از ایشان از برای بعضی
و اینها گروهی اند که ظاهر شده است از ایشان طاعت از رسولان و اتباع ایشان و معاونت کرده اند
بر نیکی و تقوی در دار دنیا و لعنت میکنند اهل معاصی یکدیگر را و اینها جماعتی اند که ظاهر شده است از
ایشان معصیتها در دار دنیا و معاونت کرده اند بر ظلم و عدوان و مستکبران و ظالمان لعنت میکنند
بعضی از ایشان بعضی را و تکفیر یکدیگر میکنند و در موطن دیگر بعضی از بعضی میگریزند چنانکه فرموده است
که روزی که آدمی از برادر خود و مادر خود و پدر خود و زن خود و پسران خود بگریزند اگر معاونت بر ظلم
و عدوان در دنیا کرده باشند پس جمع می شوند در موطن دیگر و در آنجا میگریند اگر آن صداها ظاهر گردد

از برای اهل دنیا

از برای اهل دنیا هر آینه غافل گرداند جمیع خلایق را از معاش خود و گوشتهای ایشان بگدازد مگر آنچه خدا خواهد پس
پیوسته گریه کنند تا آنکه خون بگریند پس جمع می شوند در موطن دیگر و در آن موطن ایشانرا بسخن در می آورند
پس میگویند بخدا سوگند ای پروردگار ما ما مشرک نبودیم و اقرار نمیکنند بکردهای خود پس مهر میگذارند بر دهنهای
ایشان و بسخن در می آورند دستها و پاها و پوستهای ایشانرا و شهادت میدهند بر هر معصیتی که از ایشان
ظاهر شده است پس مهر را از زبانهای ایشان بر میدارند پس میگویند به پوستها و دستها و پاها که چرا گواهی
دادید بر ما میگویند که گویا گردانید ما را آن کسی که هر چیز را گویا گردانیده است پس جمع میشوند در موطنی که بسخن در
می آورند در آن جمیع خلایق را پس سخن نمیگوید در آنجا احدی مگر کسی که او را رخصت دهد خداوند رحمان
و سخن حقی بگوید پس رسولان را باز میدارند و از ایشان سؤال میکنند چنانکه فرموده است فَكَيْفَ
إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا و حضرت رسول هم گواه خواهد
بود بر شهدا و شهدا پیغمبرانند و جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا مخاصمه با یکدیگر میکنند و حق تعالی حق ۲۰۸
مظلوم را از ظالم میگیرد و این دیوان عدالت حق تعالی است و اینها همه پیش از حساب است پس چون
شروع کند در حساب مشغول شود هر کس بحال خود و بدیگری نپردازد و سؤال میکنم از خدا برکت آنروز را
و در علل الشرایع روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که آدمی نوافل خود را در یک
موضع بکند بهتر است یا در مواضع متفرقه حضرت فرمود که در مواضع متفرقه زیرا که این مکانها شهادت
میدهند برای او در قیامت و کلینی بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون بنده توبه نصوح
بکند حق تعالی او را دوست دارد پس مستور گرداند گناهان او را در دنیا و آخرت راوی پرسید که چگونه
مستور میگرداند فرمود که فراموش میگرداند از خاطر دو ملک که بر او موکلند آنچه بر او نوشته اند
از گناهان و وحی میکند بسوی جوارح او که بپوشانید بر او گناهان او را و وحی مینماید بسوی بقعهای زمین
که کتمان کنید بر او آنچه کرده است بر روی شما از گناهان پس چون بمقام حساب درآید هیچ چیز نباشد
که بر او گواهی دهد بگناهی و احادیث بسیار است که قرآن مجید در روز قیامت شهادت میدهد و
شفاعت میکند از برای کسی که او را تلاوت نموده و عمل باحکام او نموده تا آنکه او را باعلای درجات بهشت
میرساند و ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که مائیم گواهان بر شیعیان و شیعیان ما گواهانند
بر مردم و بشهادت شیعیان ما ایشانرا جزا میدهند و عقاب میکنند و در احادیث بسیار وارد شده است

که هر روزی که می آید ندای کند آدمی را که ای فرزند آدم منم روزی تازه و بر تو گواهم پس در من سخن خیری بگو و کار خیری
بکن تا گواهی دهم از برای تو در قیامت که بعد از این مرا نخواهی دید و شب نیز این ندا میکند و اصحاب
از آنحضرت منقول است که مؤمن را در روز قیامت نامه گشوده میدهند که در آن نوشته است که این کتاب
خداوند عزیز حکیم است فلان را داخل بهشت گردانید و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که حضرت
رسول خدا فرمود که چنانکه خدای عز و جل امر کرده است شما را که احتیاط کنید از برای جانهای خود و دینهای
خود و مالهای خود که گواهان عدول بر خود بگیرید همچنین احتیاط کرده است بر بندگان و از برای ایشان بانکه
گواهان از برای ایشان گرفته است و ملائکه چند بر هر یک ایشان موکل گردانیده است که حفظ و ضبط
میکنند آنچه از او صادر میشود از اعمال و اقوال او و نگاه کردنهای او و همچنین بقعهای زمین که بر روی آنها طاعت
و معصیت میکنند گواهانند از برای او و بر او و شبها و روزها و ماهها گواهانند بر او و از برای او و سایر بندگان
مؤمن خدا گواهانند بر او و از برای او و کاتبان اعمال او گواهانند بر او و از برای او و چه بسیار کسی در قیامت
سعادتمند شود بگواهی اینها از برای او و چه بسیار کسی که در قیامت شقی و معذب گردد بگواهی اینها از
برای او و بدرستی که حق تعالی در روز قیامت مبعوث میگرداند همه بندگان خود را و کنیزان خود را در یک
عرصه که دیده در همه نفوذ میکند و صدای داعی را همه می شنوند و حشر میکند شبها و روزها و ماهها و سالها
و بقعهای زمین را پس کسی که عمل صالحی کرده باشد شهادت میدهند از برای او اعضا و جوارح او و
بقعهای زمین و ماهها و سالها و ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه و ساعتهای آن پس نصیب
او میگردد سعادت ابدی و کسی که عمل بدی کرده باشد اینها هم گواهی میدهند و شقی میشود بشقاوت
ابدی پس عمل کنید از برای روز قیامت و مهیا کنید توشه از برای آنروز بعد از آن حضرت فضیلت
ماههای مبارک رجب و شعبان و رمضان و فضیلت روزه اینها و اعمال صالح کردن در اینها و گواهی
دادن اینها را از برای او بیان فرمود و حسین بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که چون حق تعالی خواهد مؤمن را حساب کند نامه او را بدستش دهد و میان خود و میان
او او را حساب کند که دیگری مطلع نشود و گوید ای بنده من فلان کار و فلان کار را تو کردی گوید بلی ای پروردگار
من کرده ام پس خداوند کریم فرماید که آمرزیدم آنها را از برای تو و بدل کردم آنها را بحسنات پس مردم گویند
سبحان الله این بنده یک گناه نداشته است و این است معنی قول حق تعالی پس هر که نامه او بدست راست

او داده شود

۲۰۹

او داده شود پس بعد از این حساب خواهد کرد او را حساب آسانی و برمیگردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال
راوی پرسید که کدام اهل فرمود اهلی که در دنیا داشته است اهل اویند در بهشت اگر مؤمن باشند پس فرمود
اگر نسبت به بنده اراده بدی داشته باشد حساب میکند او را علانیه در حضور خلایق و حجت بر او تمام
میکند و نامه اش را بدست چپ او میدهد چنانکه حق تعالی فرموده است و اما آنکه نامه او را از پشت سر او بدهند
پس وا ثبورا خواهد گفت و با آتش افروخته جهنم خواهد گردید بدرستی که در اهل خود شاد بود و گمان میکرد
که باز نخواهد گشت و این اشاره است بآنکه دستهای کافران و منافقان را بگردن غل میکنند و
نامه ایشان را از پشت سر بدست چپ ایشان میدهند و باین دو حالت اشاره شده است در
دعاهای وضو در هنگام شستن دستها که خداوندا بده نامه مرا بدست راست من و نامه مخلد بودن مرا
در بهشت بدست چپ من و حساب کن مرا حساب آسان و خداوندا مده نامه مرا بدست چپ من
و نه از پشت سر من و مگردان دستهای مرا غل کرده در گردن من و بدانکه خلاف کرده اند در گواهی دادن اعضای
آدمی هر یک دارد بعضی گفته اند که حق تعالی اصوات حروف در آنها میکند و بعضی گفته اند که اینها آلات شعور و آلت
نطق میدهد و بعضی گفته اند صفتی در آنها احداث مینماید که دلالت بر صدور گناه از آنها میکند و سخن گفتن
مجاز است و همچنین در گواهی دادن زمانها و بقعهای زمین و درهای آسمان که اعمال مؤمنان از آنها بالا
میرود خلاف کرده اند بعضی گفته اند مراد گواهی دادن ملائکه است که باینها موکل اند و در آنها ساکن اند و بعضی
گفته اند این جمادات را شعور ضعیفی هست و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت ایشان را عقل و شعور و آلت نطق
میدهد و بعضی گفته اند مثالی برای ایشان خلق میکند و اولی و احوط آن است که باینها همه مجملا ایمان بیاورند
و تفکر در حقیقت و کیفیت اینها ننمایند زیرا که اگر ضروری بود بیان میفرمودند و عقل ناقص ما نمیگذاشتند
والله یحق الحق و هو یهدی السبیل **فصل دوازدهم** در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر منازل
حضرت رسالت و اهل بیت او صلوات الله علیهم است در قیامت بدانکه احادیث خاصه و عامه در هر یک از اینها
متواتر است بلکه از ضروریات دین اند و ایمان باینها واجب است خصوصا حوض کوثر و شفاعت کبری و قلیلی از آنها را
در این رساله ایراد مینمایم و اکثر آنها در کتاب حیات القلوب ایراد شده است و کلینی و ابن بابویه و علی بن
ابراهیم و سایر محدثین بسندهای صحیح و معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرمود که هر گاه از خدا سؤال کنید از برای من وسیله را سؤال کنید پرسیدند که وسیله چیست فرمود

که آن درجه من است در بهشت و هزار پایه دارد و از پایه تا پایه یک ماه راه است بدویدن اسب نجیب عربی
و پایه‌های بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید است و بعضی از سایر جواهر و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی
از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس بیاورند آنها را روز قیامت و نصب کنند با درجه سایر
پیغمبران و آن در میان آنها چنان باشد مانند ماه در میان سایر ستارها پس نماند در آن روز پیغمبری و نه شهیدی
و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوش حال کسی که این درجه او است پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا
و مؤمنان بشنوند که این درجه محمد است صلی الله علیه و آله پس حضرت رسول ص فرمود که من در آن روز بیایم و جامه
از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب علیه السلام در پیش
روی من رود و لوای و علم من در دست او باشد و آن لوای حمد است و بر آن لوا نوشته باشند که لا اله
الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بگذریم بر پیغمبران گویند که اینها دو ملکند که ما
ایشان را نمی‌شناسیم و چون بگذریم بر ملائکه گویند اینها دو پیغمبر مرسلند تا من بر منبر بالا روم و علی علیه السلام از پی من
آید چون به اعلای درجات منبر بنشینم علی یک پایه از من پست‌تر بایستد و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران
و مؤمنان سرها بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوش حال این دو بنده چه بسیار گرامی‌اند بر خداوند عالمیان وکوینده هم
پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب من است محمد ص و این ولی من است
علی بن ابی طالب ع خوش حال کسی که او را دوست دارد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ باو ببندد
پس حضرت رسول ص فرمود که نمی‌ماند در آن روز در صحرای قیامت احدی که شما را دوست دارد مگر آنکه راحت یابد
از این ندا و رویش سفید شود و دلش شاد گردد و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربه
تو در آمده باشد یا انکار حق امامت تو کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد پس در این حالت
دو ملک بیایند از جانب رب العالمین بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری خازن جهنم پس رضوان
نزد من آید و سلام کند بر من و بگوید السلام علیک یا رسول الله من جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک خوشبوی
خوشروی گرامی نزد پروردگار خود تو کیستی گوید من رضوان خازن بهشتم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای
بهشت را از برای تو بیاورم پس گوید بگیر یا محمد ص من گویم قبول کردم این را از جانب پروردگار خود و حمد میکنم
او را بر آنچه انعام کرده است بر من بده آنها را ببرادرم علی بن ابی طالب ع پس رضوان کلیدها را بعلی ع میدهد و
بر میگردد پس نزدیک من می‌آید مالک خازن جهنم و میگوید السلام علیک یا حبیب الله من میگویم و علیک السلام

ای ملک

ای ملک چه بسیار نیکو است دیدن تو و فصیح است روی تو کیستی تو گوید منم مالک خازن جهنم
امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای جهنم را بسوی تو بیاورم پس گویم قبول کردم از پروردگار
و او راست حمد و ستایش بر آنچه بآن انعام کرده است بر من و تفضیل داده است مرا بآن بر دیگران بده
آنرا ببرادرم علی بن ابی طالب ع پس مالک کلیدها را بعلی علیه السلام دهد و برگردد پس علی آید با کلیدهای بهشت
و جهنم تا بنشیند بر کنار جهنم و مهارش را بدست بگیرد در وقتی که صدای زبانه آتشش بلند شده باشد
و حرارتش بنهایت رسیده باشد و شرارهایش بسیار گردیده باشد پس ندا کند جهنم که یا علی از
من بگذر که نور تو زبانه مرا فرو نشانید علی علیه السلام گوید قرار بگیر که امروز اطاعت من باید کرد پس فوج
٢١٠ فوج مردم آیند و آنحضرت گوید این را بگذار که دوست من است این را بگیر که دشمن من است پس
بدرستی که جهنم در آن روز اطاعتش از برای علی ع بیشتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش
اگر خواهد آنرا بجانب راست ببرد و اگر خواهد بجانب چپ زیرا که او قسمت کننده بهشت و دوزخ است
در آن روز و ایضاً علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود
محمد ص را بطلبند و حله گلرنگ بر او بپوشانند و او را از جانب عرش الهی بازدارند پس حضرت ابراهیم
علیه السلام را بطلبند و حله سفیدی بر او بپوشانند و از جانب چپ عرش بازدارند پس حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام را بطلبند و حله گلرنگ بر او بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول ص بازدارند پس حضرت
اسمعیل علیه السلام را بطلبند و حله سفیدی بر او بپوشانند و در جانب چپ حضرت ابراهیم ع بازدارند پس
حضرت امام حسن علیه السلام را بطلبند و حله گلرنگ بپوشانند و از جانب راست حضرت امیر المؤمنین ع بازدارند
پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه را بطلبند و حله گلرنگ بپوشانند و از جانب راست حضرت امام حسن ع
بازدارند و همچنین سایر ائمه علیهم السلام را بطلبند و حله‌های گلرنگ بپوشانند و هر یک را از جانب
راست دیگری بازدارند پس شیعیان ایشان را بطلبند و در برابر ایشان بازدارند پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها را
با زنان از فرزندان او و از شیعیان او بی حساب داخل بهشت شوند پس منادی ندا کند از جانب عرش
از جانب رب العزت و افق اعلا که خوب پدری است پدر تو یا محمد و او ابراهیم علیه السلام است و خوب
برادری است برادر تو و او علی علیه السلام است و نیکو دو سبط اند سبطهای تو حسن و حسین علیهما السلام و نیکو
جنینی است که در شکم فاطمه شهید شد و او محسن است و نیکو امامان هدایت کنندگانند ذریت تو

که فلان و فلان‌اند و جمیع ائمه را تا حضرت قائم علیهم السلام نام میبرد و خوب شنیده اند شیعیان تو و امامان
بعد از تو بدرستی که محمد و وصی او و دو سبط او و امامان از ذریت او باشند قائدان رستگاران اند
پس امر می‌کنند که همه را به بهشت برند چنانکه حق تعالی فرموده است که هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل
کرده شود در بهشت پس فایز گردیده است بسعادت ابدی و در جامع الدرجات از حضرت صادق ع
روایت کرده است که چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلایق آنرا ببینند و حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام بر آن منبر بالا رود و از جانب راست او ملکی باشد ندا کند که این گروه خلایق این علی بن ابیطالب
علیه السلام است داخل بهشت میکند هر کرا میخواهد و از جانب چپ او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلایق
این علی بن ابی طالب علیه السلام است داخل جهنم میکند هر کرا میخواهد و عیاشی روایت کرده است که چون
روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب کنند که بیست و چهار پایه داشته باشد و علی بن
ابی طالب بیاید و لوای حمد در دست او باشد و بر آن منبر بالا رود و خلایق را بر او عرض کنند هر کرا شناسد
که شیعه اوست داخل بهشت کند و هر کرا شیعه خود نداند داخل جهنم کند و تفسیر این در کتاب خدا است
میفرماید بگو عمل کنید پس زود باشد که ببیند خدا اعمال شما را و رسول او و مؤمنون و مؤمنان علی بن ابی طالب
و امامان از ذریت او و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی اَلْقِیَا
فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ که خطاب با محمد است و علی صلوات الله علیهما یعنی بیندازید در جهنم هر بسیار
کفران کننده عنید را یعنی معاند را و از اعمش و حسن ابن صالح و دیگران روایت کرده اند که این آیه چنین نازل
شده است یا محمد یا علی اَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که حق تعالی مرا مقام محمود وعده کرده است و فرموده
عَسَیٰ أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَحْمُودًا یعنی شاید مبعوث گرداند ترا پروردگار تو در مقامی که هر کس
آنرا ستایش کند و وفا خواهد کرد از برای من بآن وعده چون روز قیامت بیاید از برای من منبری نصب
کنند که هزار درجه داشته باشد و من بر آن منبر بالا روم پس جبرئیل ع لوای حمد را بیاورد و بدست من بدهد و
گوید این مقام محمودیست که خدا ترا وعده کرده است پس علی ع را بیا بالای منبر بطلبم و یک درجه از من پست تر
بایستد و لوای حمد را بدست او بدهم پس رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست من دهد و گوید این
مقام محمودیست که خدا ترا وعده داده است پس کلیدها را بدامن علی ع بگذارم پس مالک خازن جهنم بیاید

وگوید

وگوید که این آن مقام محمودیست که خدا ترا وعده داده بود داخل کن دشمنان خود را و دشمنان از ذریت
خود را و دشمنان امت خود را در جهنم پس آنها را در دامن علی بن ابیطالب ع میگذارم پس اطاعت
بهشت و جهنم نسبت بمن و علی زیاده از اطاعت زن باشد شوهرش را این است معنی قول حق تعالی اَلْقِیَا
فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ یعنی بیندازید ای محمد و ای علی دشمنان خود را در جهنم پس من بر خیزم و ثنا کنم بر خدا
ثنائی که احدی پیش از من نکرده باشد پس ثنا کنم بر ملائکه مقربین پس ثنا کنم بر انبیا و مرسلین پس ثنا کنم بر
امتهای صالحین پس بنشینم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا کنند بر من ملائکه او و ثنا کنند بر من پیغمبران او و رسولان
او و ثنا کنند بر من امتهای شایسته پس ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلایق بپوشید دیده‌های خود را
فاطمه دختر حبیب خدا بگذرد بسوی قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و دو حله پوشیده باشد و هفتاد هزار حور
بر دور او روند چون بدر قصر رسد حضرت امام حسن باشد و حضرت امام حسین ع بی سر ایستاده باشد پس
بحضرت امام حسن ع گوید که این کیست گوید این برادر من است که امت پدر تو او را کشتند و سرش را جدا
کردند پس ندا از جانب حق تعالی با و رسد که ای دختر حبیب خدا من از برای این بتو نمودم آنچه امت پدر تو
نسبت بجگر گوشه تو کرده اند زیرا که ذخیره کرده ام نزد خود از برای مصیبت تو که نظر کنم در مصیبت کشیدگان
تا داخل بهشت شوید تو و فرزندان تو و شیعیان تو و هر که احسانی نسبت ایشان کرده باشد از غیر شیعیان
تو پس حق تعالی همه ایشان را داخل بهشت کند پیش از آنکه مشغول محاسبه عباد شود و این است معنی قول حق تعالی
که در حق ایشان فرموده است لَا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ وَهُمْ فِیمَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ
یعنی ایشان را اندوه نمی آورد ترس بزرگتر روز قیامت و ایشان در آنچه خواهش دارد نفسهای ایشان همیشه
خواهند بود و ابن بابویه در عیون اخبار الرضا از آنحضرت از آبای طاهرین او علیهم السلام روایت کرده اند
که رسول خدا ص فرمود یا علی تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود و علم در دست تو خواهد بود و آن لوای
حمد است و آن هفتاد شقه دارد که هر شقه آن بزرگتر از آفتاب و ماه خواهد بود و در علل الشرایع روایت
کرده است از امام زین العابدین از آبای طاهرین او علیهم السلام که رسول خدا صلوات الله علیهما گفت که تو اول
کسی خواهی بود که داخل بهشت شود حضرت امیر ع گفت که یا رسول الله پیش از تو داخل بهشت می شوم گفت بلی
از برای آنکه تو علمدار منی در آخرت چنانچه علمدار منی در دنیا و علمدار مقدم میباشد پس گفت یا علی گویا می بینم
که داخل بهشت شوی و علم من در دست تو باشد و آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد از اوست از

پیغمبران و اوصیاء در زبان علم باشد و در امالی و خصال بچند سند از ابن عباس روایت کرده است که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل نزد من آمد شاد و خوشحال و گفت یا محمد خداوند علی اعلی ترا سلام
میرساند و میگوید محمد پیغمبر رحمت منست و علی برپا دارنده حجت منست عذاب نمیکنم کسی را که با علی
موالات و دوستی کند هرچند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را که با او دشمنی کرده باشد
هرچند اطاعت من کند پس حضرت رسول ص فرمود که جبرئیل ع در روز قیامت نزد من خواهد آمد با لوای
حمد و آن هفتاد شقه دارد که هر یک وسیع تر از آفتاب و ماه است و من بر کرسی از کرسیهای رضوان
و خوشنودی خدا نشسته باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس پس بگیرم آن علم را و بدهم بعلی بن ابی طالب
پس عمر برجست و گفت یا رسول الله چگونه علی طاقت برداشتن آن علم دارد که هفتاد شقه است
و هر شقه بزرگتر از آفتاب و ماه است حضرت در غضب شد و فرمود که چون روز قیامت شود
حق تعالی را قوتی عطا کند مثل قوت جبرئیل ع و از نور مثل نور آدم و از حلم مثل حلم رضوان و از جمال
مثل یوسف و از صدا نزدیک بصدای داود و اگر نه آن بود که داود خطیب اهل بهشت است هر آینه
علی ع را مثل صوت او میداد و علی اول کسی است که از چشمه سلسبیل و زنجبیل می آشامد و علی و شیعیان او را
نزد خدا منزلتی است که آرزو میکنند از پیشینیان و آیندگان و برقی و عیاشی و کلینی و دیگران
بسندهای بسیار روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ یعنی روزی که بخوانیم
هر جماعتی را با امام ایشان یا بنام ایشان یعنی رسول خدا را با اصحابش و امیر المؤمنین با اصحابش و امام حسن
و امام حسین با اصحابش و هر امامی را با اهل زمانش طلبند پس هر که از ایشان امام خود را شناسد و متابعت
امام خود کرده باشد نامه او را بدست راستش دهند و ببوی بهشت برند و هر که امام خود را نشناسد
او را بجهنم برند پس در آن وقت آنها که اتباع ائمه ضلالت بوده اند از پیشوایان خود بیزاری جویند و پیشوایان
از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت کنند و سید ابن طاوس رحمه الله و دیگران بطرق متعدده
از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که امت من در حوض کوثر بر من وارد
می شوند بر پنج رایت اول آنها رایت عجل است یعنی ابوبکر پس برخیزم و دستش را بگیرم چون دستش
بدستش او برسد رنگش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش مضطرب گردد و هر کس که با او باشد
حالش چنین شود پس گویم چگونه خلافت من کردید در دو چیز بزرگ که میان شما گذاشتم گویند اگر تکذیب

بود یعنی

بود یعنی قرآن مجید تکذیب آن کردیم و پاره کردیم و با کوچکتر که اهل بیت تو بودند ظلم کردیم گویم با ایشان
که بروید بجانب چپ پس ایشانرا ببرند تشنه لب و بدحال بجانب شمال که محل اهل عذاب و نکال است
با رویهای سیاه و یک قطره از کوثر نچشند پس وارد شود بر من رایت فرعون امت من یعنی عمر و اکثر امت
من با این رایت باشند و ایشانند مبهرجون ابوذر گفت راه کم کردند فرمود که دین ما را فاسد کرده اند
و حق ما را و کش باطل کرده اند و ایشان گروهی اند که غضب میکنند از برای دنیا و راضی می شوند از برای دنیا
و سخط و عداوت ایشان از برای محض دنیاست چون دست صاحب ایشانرا بگیرم باز رنگش سیاه شود
و قدمهایش بلرزد و دلش طپیدن آید و اصحابش نیز مثل او شوند پس از ایشان پرسم که چه کردید با ثقلین گویند
بزرگ را نسبت بدروغ دادیم و پاره کردیم و با کوچک جنگ کردیم و ایشانرا کشتیم پس گویم شما نیز
بجانب شمال از پی یاران خود بروید پس ایشان تشنه و آب برنداشته با رویهای سیاه برگردند و یک قطره
آب نچشند پس رایت فلان بیاید یعنی عثمان و آن امام پنجاه هزار کس از امت من باشد و احوال ایشان
و سؤال و جواب همان نحو باشد که گذشت پس رایت مخدج بیاید یعنی سرکرده خوارج و او پیشوای هفتاد
هزار کس باشد از امت من و حال ایشان نیز چنین شود پس وارد شود بر من امیر مؤمنان و پیشوای روسفیدان
و دست پاسفیدان و چون برخیزم و دستش را بگیرم روی او و اصحابش سفید و نورانی شود پس از ایشان
پرسم که با ثقلین بعد از من چه کردید گویند بزرگتر را تصدیق کردیم و متابعت نمودیم و کوچکتر را معاونت
کردیم و با دشمنان او قتال کردیم پس گویم که بیائید و سیراب شوید پس شربتی از آن آب بخورند که هرگز
تشنه نشوند و امام ایشان مانند آفتاب تابان باشد و رویهای بعضی از ایشان مانند ماه شب بدر باشد
و بعضی مانند ستاره درخشان چون ابوذر این حدیث را نقل کرد حضرت امیر المؤمنین ع و مقداد علیهما السلام
گواهی دادند که رسول خدا ص چنین فرموده و حق تعالی فرموده است إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ یعنی بدرستی که ما بتو عطا کردیم
کوثر را و مفسران خلاف کرده اند در معنی کوثر بعضی گفته اند پیغمبری و کتاب است و بعضی گفته اند خیر کثیر است و بعضی
گفته اند کثرت اصحاب و اتباع امت است و بعضی گفته اند بسیاری فرزندان است از نسل فاطمه علیها السلام
و بعضی گفته اند شفاعت است و مشهور میان مفسران آن است که مراد حوض کوثر است و احادیث متواتره
از طرق خاصه و عامه بر این مضمون وارد شده است و عامه از عایشه و ابن عمر روایت کرده اند که کوثر
نهری است در بهشت و ابن عباس روایت کرده است که چون این سوره نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله

بر منبر برآمد و بر مردم خواند چون از منبر بزیر آمد گفتند یا رسول الله کوثر که خدا بتو عطا کرده است چیست فرمود
که نهریست در بهشت از شیر سفیدتر و از شیر با ستر و در کنارش قبها هست از مروارید و یاقوت
و وارد شوند بر آن نهر مرغان سبزی چند که گردنها داشته باشند مانند گردنهای شتران خراسانی گفتند
یا رسول الله آن مرغان بسیار نیک است آن مرغان فرمود میخواهید خبر دهم شما را به نیکوتر از آنها گفتند بلی یا رسول الله
فرمود که هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب بیاشامد فائز گردد بخوشنودی حق تعالی و از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده اند که آن نهریست در بهشت که حق تعالی به پیغمبر خود داده عوض پسرش ابراهیم و از انس
روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نهریست که وعده کرده پروردگار من مرا با آن نهر خیر
بسیار و آن حوض منست وارد میشوند بر آن نهر امت من در روز قیامت و ظرفهای آن بعدد ستارهای
آسمانست پس جماعتی از ایشانرا از پیش من بربایند من گویم پروردگارا ایشان از امت منند گوید
نمیدانی که اینها بعد از تو بدعتها کردند این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت کرده و در مجالس شیخ مفید و
تفسیر علی بن ابراهیم و بشارة المصطفی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون روز قیامت شود حق تعالی
جمع کند مردم را از اولین و آخرین در یک زمین عریان و پا برهنه پس باز دارند ایشانرا در راه محشر تا عرق
شدید کنند و نفسهای ایشان تنگ شود و قدمهای و مدتها بر این حال بمانند چنانچه حق تعالی فرموده است
وخشعت صداها از برای خداوند رحمان پس نشنوی مگر صدای بسیار آهسته پس منادی از پیش عرش ندا
کند که کیست پیغمبر امی پس مردم گویند نامش را بگو پس ندا کند که کیست پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله پس
رسول خدا صلی الله علیه و آله برخیزد و در پیش روی همه مردم روان شود تا منتهی شود بحوضی که طولش ما بین
ایله و صنعای یمن باشد پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را بطلبد و در پهلوی آنحضرت بایستد
پس مردم را رخصت دهند که بگذرند بعضی را گذارند که آب بیاشامند و بعضی را منع کنند چون حضرت رسول
بیند که بعضی از دوستان ما اهل بیت را منع کنند از آن ایشان دور می کنند بگرید و گوید پروردگارا
اینها از شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و سؤال کند که یا محمد سبب گریه تو چیست حضرت گوید
چگونه نگریم از برای جمعی از شیعیان برادرم علی که می بینم ایشانرا بجانب اهل جهنم میبرند و منع میکنند ایشانرا
که بر حوض من وارد شوند پس حق تعالی فرماید که ایشانرا بتو بخشیدم و از گناهان ایشان در گذشتم و ملحق گردانیدم ایشانرا
بموالیان از ذریت تو و ایشانرا در زمره تو قرار دادم و بر حوض تو ایشانرا وارد گردانیدم و قبول کردم شفاعت

ترا در ایشان

ترا در ایشان و گرامی داشتم ترا با این پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چه بسیار مردی و زنی که در آن روز
گریان شوند و ندای یا محمداه بلند کنند پس در آن روز هر که اعتقاد بامامت ما داشته باشد و از دوستان ما باشد
در حزب ما داخل شود و با ما بر حوض ما وارد شود و جمع از مشایخ بسندهای خود از ابن عباس روایت کرده اند
که حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول صلی الله علیهما سؤال کرد از حوض کوثر فرمود نهریست که جاری میشود
از زیر عرش الهی آبش سفیدتر است از شیر و شیرین تر است از عسل و نرم تر است از مسکه سنگ ریزه اش
زبرجد است و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفران است و خاکش از مشک خوشبوتر است و پایه های
۲۱۲ آن در زیر عرش الهی است پس حضرت رسول صلعم بر پهلوی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زد و گفت یا علی آن حوض
از منست و از تو و از دوستان تو بعد از من و از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم فرمود
که حق تعالی نهری در آسمان آفریده که مجرای آن از زیر عرش است و بر آن هزار هزار قصر است و خشتی از طلا و خشتی
از نقره و گیاهش از زعفران است و سنگ ریزه اش از مروارید و یاقوت است و زمینش مشک سفید است
و این بهتر است از برای من و امت من از همه چیز و اشاره باین است قول حق تعالی انا اعطیناک الکوثر
و ابن بابویه در امالی و عیون از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که
ایمان بحوض نیاورد خدا او را بر حوض من وارد نگرداند و هر که ایمان بشفاعت من ندارد خدا شفاعت مرا باو
نرساند و آنگاه فرمود که یا علی تو برادر منی و وزیر منی و علم دار منی در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی هر که
ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و آنگاه از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که رسول خدا صلعم فرمود که هر که خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت پس
موالات کند با ولی من و متابعت کند وصی مرا و خلیفه مرا بعد از من علی بن ابیطالب علیه السلام بدرستی که او ساقی
حوض منست دور میکند از آن دشمنان خود را و آب میدهد دوستان خود را هر که را آب ندهد همیشه
تشنه خواهد بود و هرگز سیراب نخواهد شد و هر که را یک شربت از آن دهد هرگز تشنه نخواهد شد و تعب
نخواهد کشید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که در قیامت من
با حضرت رسول صلعم خواهم بود و با من خواهند بود عترت من در حوض کوثر پس کسی که اراده داشته باشد که با ما باشد
باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستی که ما را در قیامت شفاعتی خواهد بود پس سعی کنید و سبقت نمائید
بر یکدیگر در ملاقات کردن ما نزد حوض بدرستی که ما دور میکنیم از آن دشمنان خود را و آب میدهیم از آن

دوستان خود را و هر که یک شربت از آن بیاشامد هرگز بعد از آن تشنه نمیشود و حوض با حلاوت است و در آن
دو نهر میریزد از بهشت یکی از چشمهٔ تسنیم و دیگری از چشمهٔ معین و بر کنارها لش زعفران روییده است و
سنگ ریزه اش از مروارید و یاقوت است و آن حوض کوثر است و در مجالس شیخ مفید از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمود بهمین دو دست کوتاه خود دور میکنم از حوض حضرت
رسول صلعم الله علیه و آله دشمنان خود را و وارد خواهند شد بر آن دوستان ما و ابن بابویه دیگر از طرق عامه
از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که وارد نمی شود بر حوض احدی از امت من مگر آنها که پاک
باشند و دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات ذمیمه صحیح باشد نیتهای ایشان و انقیاد کنندگان
باشند و حق مرا بعد از من که علی بن ابی طالب است آنها که آنچه باید بایشان داد بآسانی میدهند و آنچه
باید گرفت بدشواری میگیرند و علی ع دور میکند از حوض کسی را که از شیعیان او نیست چنانکه عرب شتر
صاحب جرب را از میان شتران خود دور میکند و ابن بابویه رحمه الله از ابن عباس روایت کرده است
که حضرت رسول صلعم فرمود که من بهتر و سید انبیا و مرسلین ام و بهتر از ملائکه مقربین و اوصیاء من بهترین اوصیاء
پیغمبران و مرسلانند و اصحاب من که بطریقهٔ من رفته باشند بهترین اصحاب انبیا و مرسلین اند و دختر من فاطمه
سیدهٔ زنان عالمیان است و طاهرات از زنان من مادرهای مؤمنانند و امت من بهترین امتهاست
و من از همه پیغمبران اتباعم بیشتر است در روز قیامت و مرا حوضی هست که عرض آن ما بین بصرای شام و
صنعای یمن است و در آن ابریقها است بعدد ستارهای آسمان و خلیفهٔ من بر حوض در آن روز خلیفه
من است در دنیا گفتند او کیست یا رسول الله گفت امام المسلمین و امیر المؤمنین و مولای مؤمنان بعد از من
علی بن ابی طالب دوستان خود را از آن حوض آب میدهد و دشمنان خود را از آن میراند چنانکه شما شتر
غریب را از آب میرانید پس فرمود که هر که علی را دوست دارد و اطاعت او کند در دار دنیا بر حوض من
وارد می شود فردا و با من خواهد بود در درجهٔ من در بهشت و هر که دشمن دارد علی را در دار دنیا و نافرمانی او کند
در قیامت من او را نمی بینم و او مرا نمی بیند و او را از پیش من برانند و از جانب چپ بسوی جهنم برند و حافظ
ابو نعیم که از مشاهیر محدثین سنی است از انس بن مالک روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که
خدا کوثر را بمن داده و آن نهری است در بهشت که عرض و طول او ما بین مشرق و مغرب است و هر که از آن
بیاشامد هرگز تشنه نمیشود و هر که از آن رو بشوید هرگز ژولیده نمیشود و نمی آشامد از آن کسی که پیمان مرا بشکند
و نکث کاهل

و نکسی که اهل بیت مرا بکشد و از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که بایشان هر که از شیعیان او نیست
از آن دور کنند و احمد بن حنبل در فضایل نیز نزدیک باین مضمون را روایت کرده است و ابن قولویه
در کامل الزیاره بسند معتبر از مسمع کردین روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود کسی که دل او بدرد
آید از برای مصیبت ما فرحناک میشود در وقت مردن خود فرحی که هرگز از دل او بدر نمیرود تا در حوض کوثر
بر ما وارد شود و کوثر فرح میکند بورود او چندان که او وارد شود بر حوض که چشیده باشد از لذت انواع خوردنیها
که نخواهد از اینجا بجای دیگر رود ای مسمع هر که از آن یک شربت بیاشامد هرگز تشنه نشود و بعد از آن تعب نکشد
هرگز و آن سردی کافور است و بوی مشک و طعم زنجبیل و از عسل شیرین تر است و از مسکه نرم تر است
و از آب دیده صاف تر است و از عنبر خوشبوتر است و از چشمهٔ تسنیم بهشت بیرون می آید و بر نهرهای
بهشت هم میگذرد و بر روی سنگ ریزه مروارید و یاقوت جاری میشود و در دور آن قدحها زیاده از
ستارهای آسمان است و بوی خوش آن از هزار ساله راه احساس کرده می شود و قدحهای آن از طلا و
نقره و الوان جواهر است و کسی که از آن می آشامد بر روی او هر بوی خوشی می کشد تا آنکه میگوید چه
بودی اگر مرا در همین موضع میگذاشتند من بدل این چیز دیگر نمیخواهم ای کردین تو از آنها خواهی بود
که از آن حوض سیراب می شوند و هر دیده که در مصیبت ما بگرید البته خوشحال و شاد گردد بکوثر و آب میدهند
از آن بهر دوستان ما را اما بقدر محبت و متابعت ما از آن لذت میبرد و هر که محبتش بیشتر است لذتش
بیشتر خواهد بود و بر کوثر حضرت امیر المؤمنین حیدر موکل است و در دست او عصای خواهد بود از چوب
درخت عوسج و بروایت دیگر از درخت طوبی و در هم میشکند دشمنان ما را بآن عصا پس یکی از ایشان
گوید من اقرار بشهادتین داشتم حضرت فرماید برو بسوی امامت ابوبکر یا عمر یا عثمان و از او سؤال کن که از
برای تو شفاعت کند او گوید امامی که میگویی از من بیزاری نمود حضرت فرماید برگرد و بسوی آنکسی که او را
امام میدانستی و او را بر همهٔ خلق ترجیح میدادی از او سؤال کن که ترا شفاعت کند چون بهترین خلق بود
نزد تو و بهترین خلق شفاعتش رد نمی شود گوید هلاک شدم از تشنگی فرماید که خدا تشنگی ترا زیاد گرداند مسمع
گفت فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که نزدیک حوض بیاید و حال آنکه دیگران نزدیک حوض نمیتوانند آمد
فرمود از برای آنکه او ورع می نموده است از بسیاری اعمال قبیح و چون ما اهل بیت نزد او مذکور می شدیم
ناسزا نمیگفت و ترک میمنود چیزی چند را که غیر آن بر آنها جرأت مینمودند از گستاخی نسبت بما اما

اینها از برای محبت با بنوده و نه از برای خواهشی که نسبت به داشته باشد بلکه از برای بسیاری سعی در
عبادت باطل خود و دینداری خود و از برای آنچه مشغول کرده است نفس خود را با آن از یاد کردن مردم
اما دلش منافق است و در دلش مستلزم نصب عداوت اهل بیت است و متابعت دشمنان ایشان
و مقدم داشتن ابوبکر و عمر بر هر کس پس با این اسباب نزدیک حوض می آید و محروم بر میگردد و در این
باب احادیث بسیار است و ما باینقدر اکتفا نمودیم و اما شفاعت پس بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان
و ضروری دین اسلام است که رسول خدا صلعم در قیامت شفاعت از برای امت خود بلکه جمیع امتها خواهد
کرد و خلافی که هست در آن است که آیا شفاعت از برای طلب زیادتی منافع است از برای
مؤمنانی که مستحق ثواب باشند و یا از برای اسقاط عقاب از گناهکاران امت نیز
خواهد بود و اکثر عامه را اعتقاد آن است که شفاعت در هر دو میباشد و خوارج و جمعی از معتزله را
اعتقاد آن است که شفاعت مخصوص قسم اول است یعنی در زیادتی ثواب و در اسقاط عقاب
نمیباشد و میگویند بجهت آنکه بر خدا واجب است که وفا کند وعده ثواب را و واجب است که وفا
کند بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط آن فایده نمیکند و خلافی نیست میان علمای
امامیه که شفاعت از برای دفع عقاب فساق شیعه میباشد هر چند از اصحاب کبایر باشند
و شفاعت مخصوص حضرت رسالت صلعم نیست بلکه فاطمه زهرا و ائمه هدی صلوات الله علیهم برخصت
آنحضرت شفاعت شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث بسیار ظاهر میشود که علما و صلحای شیعه نیز
شفاعت خواهند کرد و عامه و خاصه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم
فرمود که ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای اصحاب کبایر از امت خود و در خصال بطرق عامه
از انس روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که هر پیغمبری دعائی کرد و مستجاب شد و من پنهان
کردم دعای خود را که شفاعت کنم امت خود را در روز قیامت و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که سه کسند که شفاعت میکنند نزد خدا و شفاعت ایشان
قبول میشود پیغمبران پس علما پس شهدا و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که رسول خدا فرمود
که هر که ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود که نیست شفاعت من
مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس برایشان راهی نیست که محتاج شفاعت باشند

راوی گو

راوی گفت که بحضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم پس چه معنی دارد قول خدای عز و جل که و لا یشفعون
الا لمن ارتضی فرمود یعنی شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و در مجمع البیان
گفته است که شفاعت نزد ما ثابت است از برای رسول خدا و اصحاب برگزیده او که بر طریقه او باشند
و از برای ائمه از اهل بیت طاهرین او و از برای صالحان مؤمنان و نجات میدهد خدا بشفاعت
ایشان بسیاری از گناهکاران و مؤید آن است آنچه در روایات اصحاب ما از حضرت رسول صلعم روایت
کرده اند که حضرت فرمود که من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت من خواهند کرد
و علی علیه السلام شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد و اهل بیت من شفاعت خواهند کرد و مقبول خواهد
شد و کسی از مؤمنان که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت خواهد کرد که همه
مستوجب آتش شده باشند و آیاتی که دلالت بر عدم شفاعت میکند مخصوص کفار است و بتهای
ایشان و مخالفان و خلفای ایشان و در سوره مریم حق تعالی فرموده است که مالک شفاعت نیست
مگر کسی که نزد خدا عهدی گرفته باشد و اکثر مفسرین گفته اند که مراد از عهد ایمان است و بعضی گفته اند یعنی
شفاعت نمیکند مگر کسی که خدا او را رخصت شفاعت داده باشد و ایشان انبیا و اوصیا و شهدا
و علما و مؤمنان چنانکه در اخبار وارد شده و در حدیث صحیح وارد شده است که مراد وصیتی است که
که در وقت مردن بعمل بحقوق خود میکند چنانچه در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در آیات متعدده وارد شده است
که کسی شفاعت نمیکند مگر برخصت خدا و برد قول بت پرستان که میگفتند که ما عبادت بتها میکنیم
برای آنکه ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا و ابن بابویه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است
که حضرت فاطمه صلوات الله علیها گفت برسول خدا صلعم که ای پدر بزرگوار من در کجا ملاقات کنم شما را در
روز موقف اعظم و روز فزع اکبر گفت ای فاطمه نزد در بهشت در وقتی که لوای حمد با من باشد و شفاعت
کنم از برای امت خود بسوی پروردگار خود گفت ای پدر اگر در آنجا ترا نیابم در کجا بجویم فرمود نزد حوض
کوثر در وقتی که امت خود را آب دهم گفت ای پدر اگر در آنجا نیابم فرمود نزد صراط که من ایستاده باشم
و گویم پروردگارا سالم بگذران امت مرا گفت اگر در آنجا ملاقات نکنم ترا فرمود که نزد میزان که
دعا کنم از برای امت خود گفت اگر ترا در آنجا نیابم فرمود که در کنار جهنم مرا طلب کن در وقتی که منع
کنم شراره و زبانه او را از امت خود پس فاطمه علیها السلام شاد شد و علی بن ابراهیم بسند معتبر روایت

کرده است از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از شفاعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز
قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را عرق یعنی عرق بدهان ایشان برسد و عارض
شود ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بیایید برویم نزد حضرت آدم علیه السلام که او ما را شفاعت کند
پس بیایند نزد آدم علیه السلام و بگویند شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار خود او گوید مرا گناهی و خطیئه
هست و روی شفاعت ندارم بروید نزد حضرت نوح علیه السلام چون بنزد نوح آیند ایشان را
نزد پیغمبر بعد از خود فرستد و همچنین هر پیغمبری حواله به پیغمبر دیگر کند تا بحضرت عیسی علیه السلام رسد او گوید
بروید نزد محمد صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیاء چون نزد آنحضرت روند گوید با من بیایید و ببرد ایشان را
بسوی دروازه بهشت و رو بدرگاه رحمت بسجده درآید و بسیار در سجده بماند تا آنکه ندا از جانب حق تعالی
باو رسد که سر بردار و شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول کنم و آنچه خواهی بطلب تا عطا کنم این است
معنی آنچه خدا فرموده عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا و در امالی و بشارت المصطفی
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند خلق اولین و
آخرین را در یک زمین پس تاریکی و ظلمت شدیدی ایشان را فرا گیرد که همه بناله و افغان آیند و گویند
پروردگارا ما بگشا از ما این ظلمت را پس رو به محشر آورند گروهی که نور از پیش روی ایشان آید و زمین قیامت را
روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها پیغمبران خدااند ندا از جانب حق تعالی رسد که ایشان پیغمبران
نیستند باز پرسند که ایشان ملائکه اند ندا رسد که ملائکه نیستند گویند کیستند ندا بایشان رسد که ای
اهل محشر از ایشان بپرسید که کیستید پس گویند ما ذریت محمد رسول الله ایم ما اولاد علی ولی الله
ایم مخصوص بکرامت خدا ما ایم ایمنان و مطمئنان پس ندا از جانب حق عز و علا بایشان رسد که
شفاعت کنید در محبان خود و اهل مودت خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان روا
گردد و در علل الشرایع از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند
و بسوی او بر میگردند بخدا سوگند که شما ملحق میگردید در روز قیامت و ما شفاعت میکنیم و قبول میشود و
بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید کرد و قبول خواهد شد و هیچیک از شما نیست مگر آنکه از برای او
ظاهر خواهد شد آتشی از جانب چپ او و بهشتی از جانب راست او پس دوستان خود را داخل
بهشت میکند و دشمنان خود را داخل جهنم و در خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که هرکه

٢١٦ که هرکه انکار کند سه چیز را از شیعیان ما نیست معراج و سؤال قبر و شفاعت و علی بن ابراهیم
بسند صحیح از آنحضرت و پدر بزرگوارش روایت کرده است که بخدا سوگند که ما بسیار شفاعت خواهیم
کرد و قبول خواهد شد تا آنکه چون دشمنان ما این حالت را مشاهده کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده است
که مضمونش اینست پس نیست ما را شفاعت کنندگان و نه دوست مهربان پس کاش ما را بازگشتی
بدنیا میبود پس می بودیم از مؤمنان و ایضا بسند معتبر از او روایت کرده است که ابو ایمن گفت حضرت
امام محمد باقر علیه السلام آمد و گفت ای ابو جعفر مردم را فریب میدهید و مغرور میگردانید و میگوئید شفاعت
محمد صلی الله علیه و آله حضرت بمرتبه غضبناک شد که رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود وای بر تو ای ابو ایمن آیا ترا مغرور کرده است
آنکه شکم و فرج خود را از حرام باز داشته اگر ببینی فزعهای قیامت را محتاج خواهی شد بشفاعت محمد صلی الله علیه و آله
وای بر تو آیا شفاعت میباشد مگر از برای کسی که مستوجب جهنم شده باشد بعد از آن فرمود که احدی
از اولین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود بشفاعت محمد صلی الله علیه و آله پس فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را شفاعت
خواهد بود در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود در اهالی خود
و مؤمنی میباشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند و مؤمن شفاعت میکند حتی
از برای خادم خود میگوید پروردگارا او حق خدمت بر من دارد و مرا از گرما و سرما نگاه میداشت و ابن بابویه
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بهشت هشت در دارد یک در از آن پیغمبران و صدیقان
داخل می شوند و از یک در صلحا و شهیدان داخل می شوند و از پنج در شیعیان و محبان ما داخل میشوند و پیوسته
من در کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم پروردگارا سالم بدار و سلامت بگذران شیعیان
و دوستان و یاوران مرا و هر که ولایت و محبت مرا داشته باشد پس ناگاه ندا از میان عرش رسد
که دعای ترا مستجاب کردم و شفاعت ترا در شیعیان تو قبول کردم و شفاعت کند هر مرد از شیعیان من
و کسی که محبت من داشته باشد و یاری من کرده باشد و با دشمنان من جنگ کرده باشد بکردار یا
گفتار در هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان خود و یک در دیگر سایر مسلمانان از آن داخل شوند از
آنها که شهادت بوحدانیت و رسالت دهند و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهل بیت نباشد
و در ثواب الاعمال روایت کرده است که مؤمنی از شما میگذرد بر مردی که با او آشنائی داشته است در دنیا
و امر کرده اند که او را بجهنم برند چون بر او بگذرد گوید ای فلان من نیکی در دنیا بتو میکردم و حاجت ترا بعمل آوردم

آیا امروز مکافاتی از برای من نزد تو هست پس مؤمن ملکی کوید که موکل با او کردیده است که دست از او بر
دار پس خدا امر کند ملک را امان آن مؤمن را اجابت کند و او را رها کند و ایضاً بسند معتبر از
آنحضرت روایت کرده است که مؤمن شفاعت میکند از برای دوست و خویش خود مکر آنکه ناصبی باشد
و اکر جمیع ملائکه مقربین و پیغمبران مرسلین شفاعت کنند از برای ناصبی شفاعت ایشان مقبول نکردد و در
علل الشرایع از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود عالمی و عابدی را بپا ورند چون
ایشان نزد حق تعالی بازدارند بعابد کویند برو بسوی بهشت و بعالم کویند بایست و شفاعت کن
مردم را بتادیب نیکی که ایشان را کرده و بروایت دیکر عابد را میکویند که نیک مردی بودی اما همت تو مقصور
بر خوردن بود برو بسوی بهشت و عالم را کویند که تو همت بر هدایت بندکان خدا کماشتی بایست
و هر که از علم تو منتفع شده است او را شفاعت کن و ببر بسوی بهشت و فرات بن ابراهیم از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که جابر بجد رم حضرت باقر علیه السلام کفت فدای تو
شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت جده خود فاطمه صلوات الله علیها که هر کاه بشیعیان نقل
کنم شاد شوند حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم که حضرت رسول صلعم فرمود که چون روز قیامت
نصب کنند از برای انبیا و رسل علیهم السلام منبرها از نور و منبر من بلندتر از همه منبرها باشد در روز
قیامت پس حق تعالی فرماید که خطبه بخوان پس خطبه بخوانم که احدی از انبیا و رسل مثل آن نشنیده باشند
پس از برای اوصیا منبرها نصب کنند از نور و از برای وصی من علی بن ابیطالب علیه السلام منبری از
نور بکذارند و منبر آنحضرت بلندتر از منبرهای آنها باشد پس حق تعالی آنحضرت را امر کند که خطبه بخوان پس
خطبه بخواند که هیچیک از اوصیا مثل آن نشنیده باشند پس نصب کند از برای اولاد انبیا و مرسلین
منبرها از نور پس نصب کنند از برای دو پسرم و دو فرزندزاده ام و دو کل بوستان من در ایام حیات
من منبری از نور و بایشان کویند خطبه بخوانید پس دو خطبه بخوانند که از احدی از اولاد انبیا و مرسلین
مثل آنها نشنیده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد صلعم کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست
مریم دختر عمران کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی همه برخیزند پس حق تعالی فرماید که
ای اهل محشر امروز بزرکواری از کیست پس محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کویند کرم و بزرکواری
از خداوند یکانه قهار است پس حق تعالی فرماید ای اهل محشر من بزرکواری را از برای محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین

صلوات الله

صلوات الله علیهم قرار داده ام ای اهل محشر سرها بزیر اندازید و دیدها بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میخواهد
پس جبرئیل ناقه از ناقهای بهشت که دو پهلوهایش پوشانیده باشند و مهارش از مروارید تر باشد
و جهازش از مرجان باشد پس او را بخوابانند در پیش روی آنحضرت و بر آن سوار شود و حق تعالی صد هزار
ملک را بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار ملک از جانب چپ او بروند و صد هزار
ملک او را بر بالهای خود بردارند تا او را به بهشت برسانند چون بدر بهشت برسد التفاتی بعقب بفرماید
حق تعالی فرماید ای دختر حبیب من سبب التفات چیست کوید پروردکارا میخواستم قدر من در این
روز دانسته شود حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من برکرد بسوی محشر و نظر کن هر کس در دل او محبت تو یا محبت
ذریت تو باشد دست او را بکیر و داخل بهشت کن پس حضرت باقر علیه السلام فرمود بخدا سوکند ای جابر که
حضرت فاطمه در آنروز برچیند از محشر شیعیان و دوستان خود را چنانچه مرغ دانه خوب را از دانه
بد جدا کند پس چون شیعیان آنحضرت بدر بهشت رسند حق تعالی بدل ایشان افکند که روی بعقب
کردانند حق جل و علا فرماید که ای دوستان من سبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه دختر حبیب
خود را شفیع کردانیدم در باب شما کویند پروردکارا میخواستیم قدر ما نیز در مثل این روز ظاهر شود
پس ندا رسد که ای دوستان من برکردید و نظر کنید هر که شما را دوست دارد از برای محبت حضرت فاطمه
یا طعام داده باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا آب داده باشد شما را از برای محبت فاطمه
یا غیبت کسی را از شما رد کرده باشد از برای محبت آنحضرت دست او را بکیرید و داخل بهشت کردانید
پس حضرت فرمود والله که باقی نماند در محشر مکر شک کننده یا کافری یا منافقی پس چون بمیان طبقات
جهنم در آیند ندا کنند چنانکه خدا فرموده است فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ پس میکویند کاش
اکر بدنیا بر میکشتیم پس میبودیم از مؤمنان حضرت فرمود هیهات هیهات آنچه طلب کردند هرکز نخواهد شد
و دروغ میکویند و اکر بدنیا بر کردند عود خواهند کرد بآن اعمالی که ایشان را از آن نهی کرده اند و کلینی بسند معتبر
از عبد الحمید وابشی روایت کرده است که کفت عرض کردم امام محمد باقر علیه السلام که من همسایه دارم که همه محرمات را
بعمل می آورد حتی نماز را ترک میکند زیاده از کارهای دیکر حضرت فرمود که سبحان الله و بسیار عظیم شمرد این
پس فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بکسی که از این بدتر است کفتم بلی فرمود کسی که نصب عداوت از برای ما
کند از این بدتر است و هر بنده که نزد او مذکور شوند اهل بیت رسول صلعم و او رقت کند از برای ذکر ایشان

ملائکه دست بر پشت او بمالند و همه گناهانش آمرزیده شود مگر گناهی که از او صادر شود که او را از ایمان بدر برد نمی‌شود
و شفاعت برای او مقبولست و از برای ناصبی مقبول نیست و مؤمن شفاعت میکند از برای همسایه
که هیچ حسنه ندارد و میگوید پروردگارا همسایه من آزار خود را از من باز میداشت و شفاعت میکند از برای
او پس حق تعالی میفرماید که من پروردگار توام و سزاوارترم که مکافات دهم از جانب تو پس خدا آن همسایه را
داخل بهشت میکند و حال آنکه هیچ حسنه ندارد و کمتر مؤمنان از جهت شفاعت سی نفر را شفاعت
میکند و احادیث شفاعت زیاده از آن است که این رساله گنجایش ذکر عشری از اعشار آنها
داشته باشد **فصل سیزدهم** در بیان صراط است بدانکه از جمله ضروریات دین که ایمان بآن باید آورد
صراط است که بر روی جهنم میکشند و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نمی‌شود و در روایات معتبره خاصه
و عامه وارد شده است که از مو باریکتر و از شمشیر برنده‌تر و از آتش گرم‌تر است و مؤمنان خالص
در نهایت آسانی از آن میگذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری میگذرند اما نجات می‌یابند
و بعضی از عقبات آن بجهنم می‌افتند و آن در آخرت نمونه صراط مستقیم دنیاست که دین حق و راه
ولایت و متابعت حضرت امیرالمؤمنین و حضرات ائمه معصومین از ذریت او است صلوات الله علیهم
و هر که از این صراط عدول و میل بباطل کرده است در گفتار یا کردار همان عقبه از صراط آخرت میلغزد
و بجهنم می‌افتد و صراط مستقیم سوره حمد اشاره بهردو است و ابن بابویه رحمه الله علیه در اعتقادات گفته است
که اعتقاد ما در صراط آن است که آن حق است و آن جسر جهنم است و بر آن مرور جمیع خلق واقع میشود
حق تعالی فرموده است وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا یعنی نیست احدی از شما و این است
مگر آنکه وارد جهنم است بر پروردگار تو حتم و لازم و قضا شده است و صراط در وجه دیگر بمعنای
خدایند پس هر که ایشان را در دنیا شناخت و اطاعت ایشان کرد خدا او را از صراطی که جسر جهنم است
میگذراند در روز قیامت و حضرت رسول صلعم بعلی علیه السلام گفت یا علی چون قیامت شود بنشینم من
و تو و جبرئیل بر صراط و نگذرد بر صراط مگر کسی که برات بولایت تو با او باشد و شیخ مفید علیه الرحمه گفته است
که صراط بمعنی طریق است و باین سبب ولایت امیرالمؤمنین و ائمه از ذریت او را صراط میگویند که راه
نجات است و در خبر وارد شده است که طریق بسوی بهشت در روز قیامت بمنزله جسری است که
مردم بر آن میگذرند و آن است صراطی که رسول خدا صلعم از جانب راست آن می‌ایستد و امیرالمؤمنین
علیه السلام

علیه السلام از جانب چپ آن و ندا از جانب خدا بهردو می‌آید که بیندازید در جهنم هر کفار و معاندی را
و در امالی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که میگذرند مردم بر صراط چندین طبقه
یعنی چندین قسم و صراط باریکتر است از مو و از دم شمشیر تندتر بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب
و بعضی راه میروند و بعضی بدست و پا میروند و بعضی چسبیده‌اند بر صراط و بعضی از بدن ایشان را آتش میگیرد و
بعضی را نمیگیرد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که چون این
آیه نازل شد وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یعنی بیاورند در آن روز جهنم را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند
معنی این آیه را فرمود که روح الامین مرا خبر داد که چون حق تعالی اولین و آخرین را در قیامت جمع کند بیاورند
جهنم را با هزار مهار که کشند او را صد هزار ملک در نهایت غلظت و شدت و جهنم را صدای
در هم شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و صدائی از آن ظاهر شود که اگر نه
آن باشد که حق تعالی مردم را تأخیر کرده است از برای حساب هر آینه همه را هلاک کند پس گردنی و زبانه
از آن بیرون آید که احاطه کند به نیکوکار و بدکار پس نماند هیچ بنده از بندگان خدا نه ملکی و نه پیغمبری
مگر آنکه فریاد کنند که رب نفسی نفسی یعنی پروردگارا جان مرا جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا ندا
کنی که امتی امتی و از برای امت خود دعا کنی پس صراط را بر روی آن بگذارند از مو باریکتر و از شمشیر تیز
تر و آن سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت باشد و صله رحم و بر دوم نماز باشد و بر سیم
عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم در مظلمه‌های بندگان پس مردم را تکلیف میکنند که بر صراط
بگذرند پس در عقبه اول صله رحم و امانت ایشان را نگاه میدارد اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده
باشند از این عقبه نمیگذرند تا از عهده آن بدر آیند یا بجهنم افتند و اگر از این عقبه نجات یافتند نماز
ایشان را نگاه میدارد و اگر از این عقبه هم نجات یافتند نماز ایشان را نگاه میدارد و اگر از این عقبه نجات
یافتند عدالت الهی برای مظالم عباد ایشان را نگاه میدارد و اشاره باین است آنچه حق تعالی فرموده است که
إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ یعنی بدرستی که پروردگار تو بر سر راه است یا در کمین گاه است و مردم بر صراط
میروند بعضی بدست چسبیده‌اند و بعضی یک پایش لغزیده بپای دیگر خود را نگاه میدارد و ملائکه بر دور ایشان
ایستاده و دعا و ندا میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو کن و عود کن بفضل خود و سالم بدار و سلامت
بگذران ایشان را و مردم میریزند در آتش مانند شب‌پره پس کسی که برحمت خدا نجات یافت و گذشت

میگوید الحمد لله و بنعمت خدا اتمام میشود اعمال صالحات و عفو میکند حسنات و حمد میکنم خداوندی را که
نجات داد مرا بعد از آنکه نا امید شده بودم بعنایت و فضل خود بدرستی که پروردگار ما آمرزنده و شکر
کننده است عملهای بندگان خود را **مؤلف گوید** که میتواند بود که امانت در اعمال باشد و عدل آنچه
در ظلمهای دیگر باو اول در حق الله باشد و ثانی در حق الناس و دور نیست که مراد از صله رحم رعایت
رحم آل محمد صلی الله علیه و آله و از امانت عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع
شده است و عقبه ولایت که اعظم عقبات است در آنچه مذکور شده است مگر آنکه گوییم که اینها
نسبت بمؤمنین است و کفار و مشرکان و مخالفان در اول صراط پا پیش از ورود صراط بجهنم میروند
در معانی الاخبار منقول است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از صراط حضرت فرمود که آن راه بسوی
معرفت خداست و دو صراط میباشد صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امامی است که اطاعت او
فرض و واجب است هرکه او را شناخت در دنیا و پیروی او کرد میگذرد بر صراط آخرت که جسر جهنم است
و هرکه او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت میلغزد و بجهنم می افتد و در تفسیر امام حسن عسکری
علیه السلام در تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم دنیا آن است که غلو نکند در حق ائمه
علیهم السلام و تقصیر نکند در حق امامت ایشان و مستقیم باشد در دین حق و میل بباطل نکند و در آخرت
راه مؤمنان است بسوی بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم و غیر آن و ایضا در معانی الاخبار از آنحضرت
در تفسیر مرصاد روایت کرده است که آن قنطره ایست بر صراط که احدی از آن با مظلمه نمیگذرد و
در مناقب از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود در تفسیر قول حق تعالی فَلَا ا
قْتَحَمَ الْعَقَبَةَ که بر بالای صراط عقبه ایست پس صعب که طولش سه هزار سال است که هزار سال
بزیر میروند و هزار سال بر خار و خسک و مارها و عقربها راه میروند و هزار سال بالا میروند و من
اول کسی خواهم بود که آن عقبه را قطع میکند بعد از محمد علی بن ابیطالب علیه السلام خواهد بود و هیچکس آن
عقبه را بی مشقت قطع نمیکند مگر محمد و اهل بیت او و ایضا از تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت کرده است
در تفسیر این آیه یَوْمَ لَا یُخْزِی اللهُ النَّبِیَّ گفته است یعنی عذاب نمیکند محمد را وَالَّذِینَ آمَنُوا
یعنی عذاب نمیکند آنها که باو ایمان آورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر صلوات الله
علیهم نُورُهُمْ یَسْعَى بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَبِأَیْمَانِهِمْ یعنی روشنی دهد بر صراط از جای علی و فاطمه مثل دنیا [illegible]

مرتبه

مرتبه پس نور ایشان رود از پیش روی ایشان و از جانب راست ایشان و ایشان از عقبات آن
نجات یابند پس اهل بیت محمد و آل او یک دسته و گروه بر صراط گذرند مانند برق جهنده پس گروه
دیگر مانند باد گذرند و گروه دیگر مثل دویدن اسب و گروه دیگر مثل رفتار پیاده و گروه دیگر بچهار دست
و پا و گروه دیگر مانند اطفال خود را بر زمین کشند و خدا صراط را از برای مؤمنان عریض میگرداند
و از برای گناهکاران باریک میگرداند یَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا یعنی میگویند ای پروردگار ما
تمام گردان از برای ما نور ما را تا بگذریم بر صراط پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میگذرد در میان هودجی
از زمرد سبز و فاطمه علیها السلام با او باشد بر شتری از یاقوت سرخ سوار و در دور او هفتاد هزار حوریه
روند مانند برق تند و شیخ در مجالس از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا صلعم
فرمود که چون روز قیامت شود و صراط را بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن کسی مگر آنکه نامه و خطی
داشته باشد که در آن ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بوده باشد و اشاره باین است قول حق تعالی
وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ یعنی بازدارید ایشان را بدرستی که ایشان سؤال کرده شده اند یعنی
ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام از رسول خدا صلعم روایت کرده است که چون
حق تعالی جمیع خلایق را مبعوث گرداند منادی پروردگار ما از زیر عرش خدا ندا کند که ای گروه خلایق
بپوشید دیدهای خود را تا فاطمه دختر محمد صلعم که سیده زنان عالمیان است از صراط بگذرد پس همه
خلایق دیدهای خود را بر هم گذارند بغیر محمد و علی و حسن و حسین و طاهران از اولاد ایشان علیهم السلام
که محرم آنحضرت اند و چون داخل بهشت شود جامه آنحضرت کشیده باشد بر روی صراط و یکطرفش
در دست آنحضرت باشد و یکطرفش در عرصات قیامت باشد پس منادی از جانب پروردگار عالمیان
ندا کند که ای دوستان فاطمه دست چنگ زنید در رشته از رشتهای جامه سیده زنان عالمیان
پس نماند کسی از دوستان فاطمه مگر آنکه بچسبد بتاری از تارهای آن تا آنکه زیاده از ده هزار فئام
چنگ زنند در آن جامه که هر فئامی هزار هزار نفر باشند و همه نجات یابند ببرکت آنحضرت از آتش
جهنم و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که حساب کنید نفسهای خود را
پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستی که در قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی مثل هزار سال
از سالهای دنیا میمانند چنانچه حق تعالی فرموده است که در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است

و ابن بابویه رضوان الله علیه در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما در عقبات آنست که بر راه محشر است که هر عقبه اسم واجبی و فرضی است از اوامر و نواهی الهی پس هر عقبه که برسند که مسمی باسم واجب است اگر تقصیر در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق خدا در آن واجب از آن میکنند اگر بیرون آمد از عهده آن بعمل صالحی که پیش فرستاده باشد یا رحمتی از حق تعالی که او را دریابد نجات می‌یابد از آن و میرسد بعقبه دیگر پس پیوسته او را از عقبه بعقبه دیگر میبرند و نزد هر عقبه سؤال میکنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه سالمات بیرون رفت منتهی میشود بدار بقا پس حیاتی مییابد که هرگز در آن مرگ نباشد و سعادتی مییابد که هرگز شقاوت و تعب با او نباشد و ساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران و اوصیا و صدیقان و شهدا و صالحان از بندگان خدا و اگر بر عقبه حبس کنند و طلب کنند از او حقی را که تقصیر در آن کرده است پس نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در نیابد او را رحمتی از جانب حق تعالی میلغزد قدمش از آن عقبه و فرو میرود بجهنم پناه میبریم بخدا از آن و این عقبات همه بر صراط است و اسم یک عقبه از آنها ولایت است همه خلایق را نزد آن عقبه باز میدارند و سؤال میکنند از ولایت حضرت امیرالمؤمنین و ائمه بعد از آن علیهم السلام اگر اتیان بآن کرده است نجات می‌یابد و میگذرد و اگر نکرده است فرو میرود بسوی جهنم چنانکه فرموده است وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ و اهم عقبات مرصاد است وَإِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ و حق تعالی میفرماید بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم یک عقبه رحم است و اسم دیگری امانت است و اسم دیگری نماز است و باسم هر فرضی یا امری یا نهیی عقبه‌ایست که بنده را نزد آن عقبه باز میدارند و از آن فرض سؤال میکنند

فصل چهاردهم در حقیقت و حقیقت بهشت و دوزخ است بدانکه واجب است ایمان به بهشت و دوزخ جسمانی بنحوی که در صریح آیات و اخبار متواتره وارد شده است و از ضروریات دین اسلام است و کسی که مطلق بهشت و دوزخ را انکار کند مانند ملاحده یا تأویل کند آنها را مانند فلاسفه بدرستی که کافر است و فلاسفه در این باب دو طایفه‌اند اول اشراقیانند که قایلند بعالم مثال و ایشان ظاهرا قایلند به بهشت و دوزخ و آنچه در شرع وارد شده است از تفاصیل آنها اما نه در این بدن جسمانی و نه آنکه آن بهشت و دوزخ جسمی چند اند از قبیل اجسام این دنیا بلکه

عالمیست

عالمیست متوسط میان عالم جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و صورتی که در آب و آینه دیده میشود پس ثواب و عقاب مانند خوابهای خوب و خواب پریشان خواهد بود و این مخالف صریح آیات و اخبار بسیار است و تلاعب بدین مبین است و اگر گویند که بسیاری از مسلمانان در عالم برزخ بمثال قایل شده‌اند جواب گوئیم که دو فرق است اول آنکه آنچه ایشان قایل شده‌اند مستلزم انکار معاد بدنها نیست در محشر و مستلزم رد آیات و اخبار صریحه حشر جسمانی نیست دوم آنکه مثالی که ایشان قایلند غیر این مثال است و میگویند بدن مثالی جسم لطیفی است مانند اجسام ملائکه و جن و روح در عالم برزخ بآن جسم تعلق میگیرد و تأویل بعالم خواب و خیال نمیکنند دوم مشائیانند که اکثر فلاسفه ایشانند و جمیع آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و قصور تأویل میکنند بلذاتی که روح را حاصل شود بعد از مفارقت بدن بکمالات و معلومات خود که در این نشأه تحصیل کرده‌اند و سعادت و ثواب بهشت او همین است و آنها که جاهلند و این علوم و کمالات را تحصیل نکرده‌اند در الم و حسرت‌اند از فقد این علوم و شقاوت و عقاب و جهنم ایشان همین است و در این عالم چون مستغرق در تدبیر بدن بود و در کدورات عالم طبیعت فرو رفته بود ادراک آن لذت و این الم کما ینبغی نمیکرد و بعد از مفارقت بدن اینها بالفعل ظاهر میگردد و چون اکثر امم عوام بودند و چیزی از لذات و آلام روحانی نداشتند در کتب الهیه و حکم نبویه این لذات و آلام جسمانیه و آلام بدنیه را ذکر کرده‌اند از برای ترغیب ایشان بطاعات و خیرات و ترهیب ایشان از شرور و معاصی و سیئات و بر سبیل استعاره و مجاز تعبیر از آن لذات روحانیه بحور و قصور و ثمار و انهار و امثال آنها و از آلام روحانیه بزقوم و ضریع و حمیم و نار و اشباه آنها نموده‌اند چنانچه شیخ ابوعلی در رساله مبداء و معاد تصریح باین امور مراتب نموده و در شفا از ترس علماء اسلام معاد جسمانی را حواله بصاحب شریعت نموده و کسی که اندک شعوری و تدینی داشته باشد چون رجوع بعقاید باطله و کلمات واهیات ایشان میکند میداند که اکثر آنها با ایمان بشرایع انبیا علیهم السلام جمع نمی‌شود و جمعی که اعتقاد باصول ایشان دارند و بضرورت بجماعت مسلمانان گرفتار شده‌اند از ترس قتل و تکفیر لفظی چند از ضروریات دین بزبان جاری میکنند و در دل خلاف آنها را قایلند يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ و گاهی تأویل

آتش جهنم در زمین است آن است که فرموده است پس بحق پروردگار تو البته حشر میکنیم ایشان را و شیاطین را
پس حاضر میکنیم ایشان را بدور جهنم بدو زانو درآمده و معنی حول جهنم دریا بیست که محیط است بدنیا همه
آتش خواهد شد چنانچه فرموده است وَاِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ پس فرموده است وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا
جِثِيًّا یعنی در زمین میگذاریم ایشان را در وقتی که آتش شود و در خصال از ابن عباس روایت کرده است
که دو یهودی آمدند و از حضرت امیرالمؤمنین ع سؤال چند کردند از جمله آنها پرسیدند که بهشت در کجا
و جهنم در کجاست فرمود بهشت در آسمان است و جهنم در زمین است پرسیدند که سبع چیست
فرمود که هفت در جهنم است که موافق یکدیگرند پرسیدند که ثمانیه کدام است فرمود که هشت در بهشت است
و در رجال کشی بسند معتبر از محمد بن عیسی قمی روایت کرده است که بحضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم
که یونس میگوید که بهشت هنوز مخلوق نشده است فرمود دروغ میگوید پس کجا بود بهشت آدم علیه السلام
و باز همین مضمون بالسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که از شیعه ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند معراج رسول
و سؤال قبر و خلق بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که
کسی که اقرار کند برجعت و متعه و حج تمتع و ایمان بیاورد به معراج و سؤال قبر و حوض و شفاعت
و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب او مؤمن است حقا و از شیعه
ما اهل بیت است و ابن بابویه رحمه الله گفته است که اعتقاد ما در بهشت و آتش آن است که مخلوقند
و رسول خدا ص داخل بهشت شد و جهنم را دید در شب معراج و اعتقاد ما آن است که بیرون
نمیرود احدی از دنیا تا مکان خود را در بهشت یا در جهنم ببیند و مؤمن از دنیا بیرون نمیرود تا آنکه دنیا را
در نظر او جلوه دهند بهتر از آنکه دیده بوده است و مکان او را در آخرت باو بنمایند پس او را مخیر میکنند
و او اختیار آخرت میکند پس در آنوقت قبض روح او میکنند و اما جنت آدم پس آن باغی است
از باغهای دنیا که آفتاب در آن طلوع و غروب میکند و جنت خلد نبود و اگر جنت خلد بود
هرگز بیرون نمی آمد و مکان بهشت را باید دانست که در جهت آسمان است و مشهور آن است
که در بالای آسمان هفتم است و در آیه کریمه وارد شده است که عرض بهشت مثل عرض آسمانها
و زمین است و خلافی هست در معنی آن بعضی گفته اند که یعنی اگر آسمانها و زمین را پهلوی یکدیگر گذارند

وسعت

وسعت بهشت مثل همه آنها است و بعضی گفته اند یعنی اگر آسمانها و زمینها را طبقه طبقه بکنند که هر یک
از این طبقها سطحی باشد مؤلف از اجزای لایتجزی و بعضی را به بعضی وصل کنند که یک سطح شود
هر آینه مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند از برای هر شخصی اینقدر خواهد بود و بر هر تقدیر اعتراض
کرده اند که هرگاه عرضش مثل عرض آسمان و زمین باشد چگونه در آسمان می گنجد و جواب گفته اند
که ما میگوئیم بالای آسمانهای هفت گانه است پس میتواند بود که بزرگتر از آسمانها باشد چنانکه
در حدیث وارد شده است در وصف بهشت که سقف آن عرش رحمن است و روایت
کرده اند که رسول هرقل پادشاه روم از حضرت رسول ص پرسید که تو دعوت میکنی بسوی بهشتی که
عرضش موافق عرض آسمانها و زمین است پس جهنم در کجاست حضرت فرمود سبحان الله روز که آید
شب در کجاست و در معنی این حدیث گفته اند که یعنی چنانکه شب و روز مقابل یکدیگرند و چون روز در جهت اعلی
باشد شب در جهت اسفل است همچنین بهشت در فوق سموات است و جهنم در تحت ارضین است
و عامه روایت کرده اند که از انس بن مالک پرسیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت
کدام آسمان و زمین گنجایش بهشت را دارد گفتند پس کجاست گفت بالای آسمانهای هفت گانه
در زیر عرش و اگر گویند که هرگاه بهشت در بالای آسمانها باشد و جهنم در زیر طبقه هفتم زمین پس
چگونه صراط را بر روی جهنم میگذارند و از آن عبور میکنند بسوی بهشت جواب گوئیم که تفکر در اینها
ضرور نیست بلکه مجوز نیست و ایمان اجمالی بآنچه انبیا علیهم السلام خبر داده اند باید آورد و تفکر در تفاصیل
اینها که موجب تطرق شبهات شیطانی است نباید نمود و کسی که دست از اصول فاسده حکما بر
دارد و بآیات و اخبار اذعان نماید همه با یکدیگر منطبق میتواند شد زیرا که هرگاه کواکب فرو ریزند
و آسمانها در هم پیچیده شوند و عرش بزیر آید بهشت بزیر خواهد آمد و عرش سقف آن خواهد بود
و میتواند بود که اُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ اشاره باین باشد و جهنم را بلند میگردانند و ظاهر میسازند
چنانکه فرموده است وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ و چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده است دریاها
و زمین با هم آتش می شوند و صراط را بر روی آن نصب می کنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت و چون
از اینها گذشتند منتهی می شود به بهشت و عرش الهی که سقف آن است و جزوی از عرش متصل بمحشر
خواهد بود که محل حضور انبیا و اوصیا و مؤمنان خواهد بود و منبرهای انبیا و اوصیا را در آنجا خواهند گذاشت

وعرش را بروشی که حکما گفته اند فلکی قرار نباید داد بلکه جسمی است اعظم از همه اجسام و مربع است و
قوائم دارد و اینکه طول صراط چندین هزار سال است با اینها موافق است و مکان امریست موهوم
و تابع متمکن است و چنانکه پیش از خلق عالم مکانی نبود و بعد از خلق اجسام مکان بهم رسید همچنین بعد
از حرکت عرش و بهشت مکان آنها بهم میرسد و آن مکانها بر طرف میشود و حکم فوق اجسام بهم
میرساند و اسنی لا این نوع از خلا معلوم نیست و بر تقدیری که محال باشد ممکن است که حق تعالی جسم دیگر
در آنجا خلق کند و بالجمله کسی که دست از قواعد و اصول فاسده حکما که مبتنی بر شبهات واهیه است
بردارد همه اینها با یکدیگر موافق میشود با آنکه تفکر در اینها چنانکه گفتیم ضرور نیست و اذعان اجمالی کافیست
والله الموفق للخیر والصواب والیه المرجع والمآب **فصل پانزدهم** در بیان صفتی چند است
که در آیات و اخبار از برای بهشت وارد شده است و اعتقاد به آنها لازم است باید دانست که بهشت بلد
دار بقا و سلامت است و در آن مرگ نمیباشد باجماع امت و کلام الا موتتنا الاولی اگر نقل
کلام اهل جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ در بهشت چنانکه
بعضی توهم کرده بودند در عصر سابق و جمعی تکفیر ایشان باین سبب میکردند و همچنین در آیه دیگر فرموده است
که نمی چشند در آن مرگ اول مراد مرگ دنیاست و ایضا در بهشت پیری و کوری و کری و درد و بیماری
و آفت و مرض و هم و غم و الم نمیباشد و ایضا در آن فقر و احتیاج و واماندگی نیست و هرچه نفس
خواهش کند و دیده از آن لذت برد از برای آدمی حاصل است و دار خلود است هرگز از آن بیرون نمیروند
و منزل پاکان و نیکان است در آن بغض و حسد و عداوت و نزاع و جدال نمیباشد و هر کس بآنچه
حق تعالی باو عطا کرده است راضی است و آرزوی مرتبه دیگری نمیکند و بعضی گفته اند که اهل مرتبه اعلا بدیدن
اهل مرتبه ادنی می آیند و اهل مرتبه ادنی بدیدن اهل مرتبه اعلا نمیروند که مبادا مرتبه ایشان پست شود و عیش
ایشان منغص گردد و این ضرور نیست زیرا که ممکن است که حق تعالی ایشان را بمرتبه خود راضی کرده باشد
که آرزو و خواهش مرتبه دیگری نکنند و اینکه چنانکه در دنیا بعضی از مردم مطعومات دنیه را بر ماکولات
لذیذه ترجیح میدهند و درجات خسیسه و اشتغال باطله را بر مراتب عالیه اختیار میکنند ممکن است که در آن
مرتبه خود را بهتر از مراتب دیگران دانند و بآن راضی و مشعوف باشند و لهذا فرموده است و لهم فیها
ما تشتهیه الانفس پس آنچه نفس هر کس خواهش کند باو میدهند و خواهشهای نفس مختلف میباشد

میکنند

اما در روایت

اما در روایت معتبری وارد شده است که اهل درجه سافله بدرجه عالیه نمیروند دیگر آنکه ایشان را بول و غائط
و کثافات نمیباشد و عوض آن عرق خوشبو از ایشان دفع می شود و زنان ایشان را نیز از حوریان و
آدمیان حیض و نفاس و استحاضه و ولادت و بول و غائط و رشک و حسد و عداوت و بدی اخلاق
که عادت زنان است نمیباشد و ازواج مطهرة را باین تفسیر کرده اند و روشنی بهشت از آفتاب
و ماه و ستارگان و پیوسته مانند هوای ما بین طلوع آفتاب است و ظل ممدود را باین تفسیر کرده اند
و شراب دنیا مستی و صداع و بول و قی و تلخی و تهوع میدارد و لغو و فحش و دشنام با او میباشد و
شراب بهشت هیچیک از اینها را ندارد و لذت شراب را باضعاف غیر متناهی دارد و چون در وقت
شراب و میوه و کباب و طعام با احباب لذیذتر میباشد و از دست غلامان خوش لقا و مصاحبت
حوری طلعتان زیبا خوشتر مینماید در وصف مجلس بهشت آیین ایشان فرموده است که بر کرسیهای بافته
از مفتول طلا و مرصع بمروارید و جواهر نشسته باشند تکیه بر آنها داده رو بروی یکدیگر کرده اند بر ایشان غلامان
و امردان که گوشواره در گوش با قدحها و ابریقها از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسه ها از شراب معین
که از نوشیدن آنها صداع بهم نرسانند و عقل ایشان زایل نگردد و میوه ها از برای مزه هر میوه را که اختیار
کنند و گوشت کباب از هر مرغی که خواهش کنند و مصاحبت حوریان سیم اندامان سیاه چشمان
مانند مروارید ناسفته تازه از صدف بیرون آمده و نشنوند در آن شراب خوردن نه سخن لغوی و نه
چیزی که منغص فحش یا گناهی باشد مگر سلام و تحیتی که یکدیگر را بآن نوازش کنند پس نظر کن لطف
و کرم خداوند کبیر را که با این ذره های حقیر و بنده های سراپا تقصیر چه مهربانی سلوک کرده و از برای رغبت
ایشان بطاعت و بندگی مجلس عیش ایشان را بچه شیوه ها و آیات بیان فرموده و بعوض عمل باقی که بلطف
و توفیق و اسباب و آلات و ادوات آفریده او در ایام قلیله فانیه دنیا از بندگان ضعیف او بعمل
آمده چه نعمتهای جسمانی و روحانی در بهشت جاودانی از برای این غلامان سرکش جانی فانی مرتب داشته
فله الملک وله الحمد وهو الرحیم الغفور و ایضا باید دانست که منازل بهشت اکثر غرفه هاست زیرا
که ابتدا از زیر نهرها و گلها و سبزه ها در غرفه نشسته میباشد و عیب غرفه در دنیا احتیاج به نزول است
و دشواری آن و اهل بهشت را احتیاج به نزول نیست و اگر خواهند بآسانی فرود میتوانند آمد و مروی است
که نهرهای بهشت بهار خانه که در زمین میکنند بلندی میشوند بقدر آنچه میخواهند در میان منازل و در زیر غرفه ها

ایشان جاری می‌شوند و ابن بابویه رحمه الله در خصال و امالی از عبدالله بن عمر روایت کرده است که گفت در حضر
بخدمت جلال شوکت رسول خدا صلعم رسیدم و از وصف بنای بهشت از او پرسیدم گفت شنیدم از
رسول خدا صلعم که حصار بهشت یک خشت از طلاست و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت و بجای
گل مشک ناب بکار برده‌اند و کنگره‌های آن از یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسیدم درهای آن از چه
چیز است گفت درهای آن مختلف است باب الرحمة از یاقوت سرخ است گفتم حلقه‌اش چیست گفت
باب الصبر در کوچکیست و یک لنگه است و از یاقوت سرخ است و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت
سفید است و دو مصراعست و ما بین این دو مصراع پانصد ساله راه است و آنرا خروشی و ناله‌ای هست
و میگوید خداوندا اهل مرا بسوی من بیاور گفتم آیا در چه نوع سخن میگوید گفت خداوند صاحب جلال و اکرام
او را بسخن می‌آورد و اما باب البلاء از یاقوت زرد است و یک مصراعست و چه بسیار کم است کسی که
از این در داخل شود و اما در بزرگتر پس داخل می‌شوند از آن بندگان شایستهٔ خدا که اهل زهد و ورع‌اند
و رغبت کنندگانند بسوی خدا و انس گیرندگانند باو و چون داخل بهشت شدند در کشتیها می‌نشینند
و سیر میکنند در دو نهر از آب صاف و کشتیها از یاقوت است و آنچه کشتی را بآن حرکت میدهند
از مروارید است و در آن کشتیها ملائکه از نور نشسته که جامه‌های سبز بسیار سبز پوشیده‌اند گفتم آیا از
نور سبز میباشد گفت جامه‌های سبزاند و در آنها نوری هست از پروردگار عالمیان و ایشان بر دو طرف
آن نهر سیر میکنند گفتم آن نهر چیست گفت جنة المأوی گفتم آیا در وسط این بهشت بهشت دیگر هست
گفت بلی جنت عدن و آن وسط بهشتهاست و حصارش از یاقوت سرخ است و سنگ
ریزه‌اش از مروارید است گفتم در میان آن بهشت بهشت دیگر هست فرمود بلی جنة الفردوس و
آن حصارش از نور است و غرفه‌هایش از نور پروردگار عالمیان است و حق تعالی میفرماید در بهشت
خیرات حسان یعنی خوش خلقها و خوش روها و بعضی گفته‌اند ایشان زنان دنیایند و بهتراند از
حوریان و روایت کرده‌اند که زنان اهل بهشت دست یکدیگر را میگیرند و غنا و خوانندگی میکنند بصدائی چند
که خلایق مثل آنرا نشنیده باشند و گویند ماییم راضیات که خشم نیاییم ماییم اقامت کنندگان که هرگز
حرکت نکنیم ماییم خیرات حسان دوستان شوهران کرام چون حوریان این سخنان بگویند زنان
دنیا در جواب ایشان گویند ماییم نمازگزارندگان و شما نماز نکرده‌اید و ماییم روزه دارندگان و شما
روزه

روزه نداشته‌اید و ماییم که وضو ساخته‌ایم و شما نساخته‌اید و ماییم که تصدق کرده‌ایم پس بر ایشان غالب
می‌شوند و عیاشی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که هرگاه مرد مؤمنی زن مؤمنه
داشته باشد و هر دو بمیرند و داخل شوند آیا در بهشت زن و شوهر یکدیگر خواهند بود حضرت فرمود که
حق تعالی حاکم عادل است اگر مرد افضل است از زن مرد را مخیر میکند اگر اختیار او کرد از زنان او
خواهد بود و اگر نخواست زن او نخواهد بود و اگر زن بهتر از مرد باشد زن را مخیر میگردانند اگر زن شوهر را
اختیار کرد شوهر او خواهد بود و اگر نخواست شوهر او نخواهد بود و حضرت فرمود که مگوئید که بهشت
یک بهشت است حق تعالی میفرماید که پایین‌تر از دیگر آنان بهشت بهشت دیگر هست و مگوئید
بهشت یک درجه است بلکه درجات بعضی بالای بعضی و زیادتی مردم در درجات باعمال میباشد
راوی گفت دو مؤمن داخل بهشت می‌شوند یکی مکانش بلندتر است از دیگری پس میخواهد ملاقات
کند دیگری را آیا میتواند فرمود که آنکه بالاتر است پایین میتواند آمد که پست‌تر را ببیند و آنکه پست
تر است بدرجه بالا نمیتواند رفت زیرا که آن بالاتر از مرتبهٔ اوست ولیکن اگر خواهند که یکدیگر را
ملاقات کنند بر روی کرسیها که نشسته‌اند در مرتبه‌های خود یکدیگر را ملاقات میکنند و ایضاً روایت
کرده است که علاء بن سیابه با آنحضرت عرض کرد که مردم تعجب میکنند از ما هرگاه میگوییم که جمعی از جهنم
بیرون می‌آیند و داخل بهشت می‌شوند و میگویند چون می‌شود که ایشان با دوستان خدا در بهشت باشند
حضرت فرمود که خدا میفرماید و من دونهما جنتان و الله که ایشان با دوستان خدا در یک مکان
و در یک بهشت نخواهند بود راوی گفت ایشان کافر بودند فرمود نه و الله اگر کافر میبودند داخل
بهشت نمی‌شدند گفت مؤمن بودند فرمود نه و الله اگر مؤمن بودند داخل جهنم نمی‌شدند ولیکن واسطه‌اند
میان مؤمن و کافر و ابن بابویه بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که حلقهٔ دروازه
بهشت از یاقوت سرخ است و بر صحیفه‌ای طلا آویخته است چون آن حلقه بر صحیفه میخورد صدای
میکند که یا علی و علی بن ابراهیم روایت کرده است که نصرانی در شام از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
سؤال کرد از اهل بهشت که طعام میخورند و فضله ندارند نظیر ایشان در دنیا چیست فرمود که نظیر
ایشان جنین است در شکم مادر میخورد از آنچه مادرش میخورد و غایط نمیدارد و ایضاً بسند
صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلعم در شب معراج داخل

بهشت شده که ملکی چند عمارتی می‌سازند که یک خشت آن از طلاست و یک خشت آن از نقره و
گاهی دست باز میدارند پرسیده که چه سبب دارد که گاهی می‌سازید و گاهی دست برمیدارید
گفتند انتظار خرجی میکشیم پرسیده که خرجی شما چیست گفتند گفتن مؤمن است سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر هرگاه میگوید ما می‌سازیم و هرگاه دست برمیدارد
ما دست برمیداریم و ابن بابویه و عیاشی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امیرالمؤمنین ص
روایت کرده‌اند که طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانهٔ حضرت رسول است و هیچ
مؤمنی نیست مگر آنکه در خانه‌اش شاخی هست از آن درخت و خواهش چیزی در خاطر آن
خطور نمیکند مگر آنکه آن شاخ آنرا از برای او حاضر میکند و اگر سوار تند روی در سایهٔ آن صد
سال بتازد از آن بیرون نمیرود و اگر کلاغی در پائین آن پرواز کند از پیری تمام آن سفید شود
بیالای آن درخت نرسد و ایضاً ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که در بهشت درختی
هست که از بالای آن حله بیرون می‌آید و از زیر آن اسبان با زین و لجام و بال دار بیرون
می‌آید که سرگین و بول نمیدارند و دوستان خدا بر آنها سوار میشوند و پرواز میکنند در بهشت با
ایشان هرجا که خواهند پس جمعی که از ایشان پست‌ترانند میگویند ای پروردگار ما چه عمل باعث
این شده است که این بندگان تو باین مرتبه رسیده‌اند خداوند جلیل میفرماید که ایشان در شبها
بعبادت می‌ایستادند و خواب نمیکردند و در روزها روزه میداشتند و چیزی نمیخوردند و با دشمنان
من جهاد میکردند و نمی‌ترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمیورزیدند و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که در بهشت غرفه‌ای چند هست که از بیرون آنها
اندرون آنها و از اندرون آنها بیرون آنها دیده میشود و از امت من کسی در آنها ساکن میشود
که سخن او نیک باشد و طعام بمردم بخوراند و بهر که برسد سلام کند و نماز کند در شب در هنگامی که
مردم در خواب باشند و ایضاً از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که ام سلمه از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پرسید که زنی دو شوهر کرده است و همه داخل بهشت می‌شوند آن زن از کدام یک
از آن دو شوهر خواهد بود حضرت فرمود که ای ام سلمه او را بآن شوهری میدهند که خوش خلق‌تر باشد
و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است و علی بن ابراهیم

از حضرت

۲۲۵ از حضرت صادق علیه السلام بسند کالصحیح روایت کرده است که طوبی درختی است در بهشت و اصلش
در خانهٔ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و در خانهٔ هر شیعه شاخی از شاخهای آن هست و بر هر برگی
از آن امتی را سایه میکند و فرمود که حضرت رسول ص فاطمه را بسیار میبوسید عایشه را بد آمد گفت زن شوهر
داری را چرا اینقدر میبوسی حضرت فرمود که ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا
نزد طوبی برد و از میوه آن بمن داد که تناول نمودم پس خدا آنرا آبی کرد در پشت من چون بزمین
آمدم با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس هرگاه که او را میبوسم بوی درخت طوبی از او
استشمام میکنم و ایضاً بسند کالصحیح از ابوبصیر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق
علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا مرا مشتاق گردان بسوی وصول بهشت حضرت
فرمود که بوی خوش بهشت از هزار ساله راه از مسافتهای دنیا احساس میشود و پست‌ترین اهل
بهشت بحسب منزل چنان است که اگر جمیع جن و انس مهمان او شوند هر آینه از طعام و شراب آن
مقدار نزد او باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا که نزد اوست چیزی کم نشود و کمترین اهل
بهشت بحسب رتبه و منزلت چون داخل بهشت شود سه حدیقه در نظر او درآید چون داخل حدیقهٔ
پست‌تر شود آن مقدار از زنان و خدمتکاران و میوه‌ها و نهرها در نظر او جلوه نماید که دیده‌اش
روشن و دلش شاد گردد و حمد و شکر منعم حقیقی بجا آورد پس گویند سر بلند کن و بجانب بالا نظر
کن چون حدیقهٔ دویم را مشاهده نماید در آن نعمتی چند ببیند که در حدیقهٔ اول ندیده باشد گوید پروردگارا
این را نیز عطا کن ندا باو رسد که شاید این را که بدهیم باز دیگری را خواهش نمائی گوید همین بس است
مرا و دیگر آرزو نمیکنم چون داخل آن حدیقه شود مسرت و شادی او مضاعف شود و شکر حق تعالی را
ادا کند پس در این حال دری از جنة الخلد بر روی او گشاده شود و اضعاف آنچه پیشتر در آنجا دیده بود
مشاهده نماید و گوید ترا است حمد ای پروردگار من که مرا نجات دادی از عذاب نیران و منت گذاشتی
بر من بنعمتهای بی‌پایان چنان ابوبصیر گریست و گفت فدای تو شوم شوق مرا زیاده گردان حضرت
فرمود در بهشت نهری هست که در کنارهای آن دختران روئیده است هرگاه مؤمن یکی از آنها
بگذرد و او را خوش آید آنرا بکند و حق تعالی بجای آن دیگری برویاند گفت فدای تو شوم باز زیاده کن فرمود
هر مؤمنی هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن ثیبه بدهند و دو زن از حور العین گفت فدای تو شوم

هشتصد باکره فرمود بلی هر وقت که بنزد ایشان برود باکره باشند گفت فدای تو شوم از چه چیز
خلق شده اند حور العین فرمود که از تربت نورانی بهشت که شعاع بدن او از پس هفتاد حله درخشان
باشد و بروایت دیگر مغز استخوان ساقهای او از زیر هفتاد حله نماید جگر او آینه مؤمن باشد
و جگر مؤمن آینه او باشد گفت فدای تو شوم آیا حوران را سخنی هست که بآن تکلم نمایند فرمود بلی
سخنی که بانهایت حلاوت و غنج و دلال خوانند که کسی بصدای دلربایی که خلایق مثل آن را
نشنیده باشند گویند مائیم خالدات که هرگز نمیریم مائیم نرم و ناعم که هرگز آزرده نشویم مائیم
اقامت کنندگان که هرگز از بهشت بدر نرویم مائیم خوشنودان که هرگز بخشم نیاییم خوشحال
کسی که از برای ما خلق شده باشد و خوشحال کسی که ما از برای او خلق شده ایم مائیم اینها که اگر
گیسوی از ما از میان آسمان بیاویزند نور آن دیدهها را خیره کند و بروایت دیگر اگر یکی از ایشان در
میان آسمان باز دارند هر آینه مستغنی گرداند ایشان را از نور آفتاب و ماه و در ثواب الاعمال
روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده است مگر که از برای او
در بهشت خانه و در جهنم خانه مقرر کرده است چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن
شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید بر اهل جهنم پس اهل بهشت مشرف شوند بر اهل
جهنم و منازلی که در جهنم از برای ایشان مقرر کرده اند بلند کنند و بایشان بنمایند و گویند که
اینها منازل شماست که اگر معصیت خدا میکردید داخل این منازل می شدید پس اگر کسی از
فرح و شادی بمیرد بایست اهل بهشت در آن روز از شادی هلاک شوند که آن عذاب از ایشان
دفع شده است پس ندا کنند که ای گروه اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل خود در بهشت
پس چون کنند بایشان بنمایند منازل ایشان را و نعمتهای را که در آنجا از برای ایشان مقرر
کرده اند و گویند اینها منازل شماست که اگر اطاعت خدا میکردید داخل این منازل می شدید
پس اگر کسی از حزن و اندوه میمرد بایست در آن روز اهل جهنم از حزن بمیرند پس منازل اهل
جهنم را در بهشت باهل بهشت میراث میدهند و منازل اهل بهشت را در جهنم باهل جهنم میراث
میدهند و این است معنی قول حق تعالی أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ یعنی ایشانند وارثون که میراث میبرند فردوس را و ایشان همیشه در آنجا

خواهند

خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هیچ حسنه
نیست مگر آنکه خدا برای آن ثوابی بیان کرده است بغیر از نماز شب که از بس که ثواب آن عظیم است
بیان نفرموده است و گفته است که پس نمیداند نفسی آنچه پنهان کرده اند از برای ایشان از چیزهایی که موجب
روشنی چشم ایشان است از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمودند بدرستی که خدا را کرامتی
هست در بندگان مؤمن خود در هر روز جمعه چون روز جمعه شود حق تعالی بفرستد بسوی مؤمن ملکی را با خلعت
حله چون ملک بدر دروازه بهشت مؤمن رسد بگوید از برای من رخصت بطلبید که داخل شوم بر فلان مؤمن
پس دربانان نزد مؤمن بروند و بگویند رسول پروردگار تو بر در دروازه ایستاده رخصت می طلبد که داخل
شود مؤمن با زنان خود مصلحت کند ایشان گویند ای آقای ما بحق آن خداوندی که بهشت را از برای تو
مباح گردانیده است چیزی از برای تو نیکوتر از این نمیدانیم که پروردگار تو از برای تو خلعت فرستاده
پس یکی از آن حلهها را بر کمر بندد و دیگری را بر دوش اندازد و بر هر چه گذرد از نور آن حلهها روشن شود
تا بوعدهگاه الهی برسد چون در آنجا جمع شوند نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند و بسجده
بیفتند حق تعالی فرماید که ای بندگان من سر بردارید این روز سجده و عبادت نیست جمیع مشقتها را
از شما برداشتم ایشان گویند چه چیز بهتر میتواند بود از آنچه بما عطا کرده است پس از جانب حق بایشان
ندا رسد که مضاعف گردانیدم آنچه را بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه نعمتهای
ایشان هفتاد برابر سابق است مضاعف میگردد و این است معنی آنکه حق تعالی فرموده است وَلَدَيْنَا
مَزِيدٌ و بدرستی که شب جمعه شبی است نورانی و روزش روزیست روشن پس در آن شب و
روز بسیار بگویید تسبیح و تکبیر و تهلیل و ثنای خدا را و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید پس
چون مؤمن برگردد بهر چیز که بگذرد از نور او روشن شود تا نزد زنان خود برسد پس گویند بحق خداوندی
که مباح گردانیده است بهشت را برای ما هرگز ترا به نیکویی این ساعت ندیده ایم گوید این بسبب
آن است که نظر کرده ام بنور پروردگار خود پس فرمود که زنان او غیرت بر یکدیگر نمیبرند و حایض نمیشوند
و دیگر خود دستانی نمیکنند راوی گفت فدای تو شوم میخواهم سؤال کنم از تو از چیزی که شرم میکنم
از آن فرمود سؤال کن گفت آیا در بهشت غنا و سرود میباشد فرمود بدرستی که در بهشت درختی
هست امر میکند حق تعالی بادهای بهشت را که بوزند پس از آن درخت صدای چند ظاهر میشود که

هرگز خلایق بآن خوشی سازی و نغمه نشنیده باشند پس حضرت فرمود که این عوض است از برای کسی
که در دنیا از ترس خدا از گوش شنیدن غنا کرده باشد راوی گفت گفتم زیاده بفرما فرمود حق تعالی بهشتی
بدست قدرت خود خلق کرده است که دیدهٔ آنرا ندیده و هیچ مخلوقی بر آن مطلع نگردیده
میگشاید آنرا پروردگار در هر صباح و میفرماید زیاده کن نسیم را زیاده کن شمیم را آن است که
حق تعالی میفرماید فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و
کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که از حضرت رسول صلعم سؤال کردند از
تفسیر قول حق تعالی يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا یعنی روزی که محشور گردانیم متقیان را و پرهیزکاران را
بسوی خداوند رحمان گروهی حضرت فرمود یا علی این گروه جمعی اند که سواران و ایشان مردانی چند اند
که از معاصی خدا پرهیزکاری کرده اند پس خدا دوست داشت ایشان را و مخصوص خود گردانید و اعمال
ایشان را پسندید و ایشان را متقیان نام کرد پس فرمود یا علی بحق خداوندی که حبه را شکافته و گیاه
بیرون آورده و خلایق را خلق کرده که ایشان از قبرها بیرون می آیند و ملائکه استقبال ایشان می کنند
بناقه چند از ناقه های عزت که بر آنها جهازهای طلا بسته باشند مکلل بمروارید و یاقوت و جلهای
آنها را از استبرق و سندس بهشت باشد از بافته ارغوانی و پرواز کنند ناقه ها با ایشان
بسوی محشر با هر مردی از ایشان هزار ملک روند از پیش رو و از جانب راست و از جانب
چپ و ایشان را بعزت تمام برند تا در بزرگ بهشت و بر در بهشت درختی هست که هر برگی از
آن هزار کس را سایه کند و در جانب راست درخت چشمه ایست پاک کننده و پاکیزه کننده
هر یک از ایشان یک شربت از آن بیاشامند پس پاک کند حق تعالی بآن دلهای ایشان را
از حسد و بریزد بآن موهای زیادرا از بدنهای ایشان و این است معنی قول حق تعالی وَسَقَاهُمْ
رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا یعنی بیاشامد بایشان شرابی پاک کننده از آن چشمه پاک کننده پس میروند
بسوی چشمه دیگر از جانب چپ آن درخت پس غسل میکنند در آن و آنرا عین الحیات میگویند
یعنی چشمه زندگانی پس نمیرند هرگز پس ایشان را باز میدارند در پیش روی عرش و حال آنکه سالم گردیده اند
از آفتها و بیماریها و دردها و از سرما و گرما که هرگز باینها مبتلا نشوند پس خداوند جبار خطاب کند بملائکه
که ایشان را که حشر کنید دوستان مرا بسوی بهشت و ایشان را با خلایق باز میدارید که سبقت

کرفتاست

گرفتاست رضای من از ایشان و واجب گردیده است رحمت من از برای ایشان و چگونه خواهم ایشان را
با اصحاب حسنات و سیئات باز دارم پس ببرید ایشان را ملائکه بسوی بهشت چون بدروازه
بزرگ بهشت رسند ملائکه حلقه را بر در زنند صدای عظیمی ظاهر شود که جمیع حوریان که حق تعالی برای
دوستان خود در قصرهای جنان مهیا گردانیده آن صدا را بشنوند و شادی کنند و بشارت
دهند یکدیگر را بآمدن ایشان و گویند آمدند بسوی ما دوستان خدا پس در بهشت را برای ایشان
بگشایند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بر ایشان زنان از حوریان و آدمیان و گویند مرحبا
بشما چه خوش آمدید چه بسیار شدید بود شوق ما بملاقات شما دوستان خدا نیز با ایشان چنین
گویند پس علی علیه السلام از رسول خدا صلعم سؤال کرد از تفسیر قول حق تعالی لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ
یعنی ایشان را غرفها است و از بالای آن غرفها است پرسید که از برای چه بنا کرده اند این غرفها را
یا رسول الله حضرت فرمود که یا علی خدا این غرفها را بنا کرده است از برای دوستان خود بمروارید
و یاقوت و زبرجد و سقفهای آنها از طلا است و منقش کرده اند بنقره و هر غرفه هزار در دارد از طلا
و بر هر دری ملکی موکل است و در آن غرفها فرشها بهن گردانیده باشند بعضی را بر بالای بعضی افکنده
از حریر و دیبا برنگهای مختلف و میان آنها را پر کرده باشند از مشک و عنبر و کافور و این است معنی
قول حق تعالی وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ و چون داخل شود مؤمن بسوی منازل خود در بهشت بر سر او تاج پادشاهی
و کرامت بگذارند و بپوشانند بر او حلّه های طلا و نقره و در اکلیل زیر تاج یاقوت و مروارید
بافته باشند و بپوشانند او را هفتاد حلّه برنگهای گوناگون و نوعهای مختلف بافته بطلا و نقره و
مروارید و یاقوت سرخ چنانکه حق تعالی فرموده است که زیور میکنند ایشان را بدستبرنجها از طلا و
مروارید و پوشش ایشان در بهشت حریر است و چون مؤمن بر تخت خود نشیند تخت او بحرکت
آید از شادی و چون قرار بگیرد ولی خدا در منازل خود در بهشت رخصت طلبد بر او ملکی که موکل است
به بهشتهای او که تهنیت و مبارکباد گوید او را بکرامتهای خدا گویند با او خدمتکاران مؤمن از
کنیزان و غلامان که باش در جای خود که ولی خدا تکیه کرده است بر تخت خود و زوجه حوریه سیاه
چشم او مهیای مصاحبت او گردیده است صبر کن تا ولی خدا از شغل خود فارغ گردد پس زوجه حوریه
او از خیمه خود بیرون خرامد و بجانب او روان گردد و کنیزان او بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد

حله پوشیده باشد که بیاقوت و مروارید و زبرجد بافته باشند و مشک و عنبر رنگ کرده باشند
و بر سرش تاج کرامت گذاشته باشند و در پاهایش دو نعل طلا بوده باشد مکلل بیاقوت و مروارید
و بند آن نعلها از یاقوت سرخ باشد پس چون نزدیک شود بولی خدا و خواهد برخیزد بسوی او از
روی شوق حوریه گوید ای ولی خدا امروز روز تعب و مشقت نیست برمخیز من از توام و تو از منی
پس بمقدار پانصد سال از سالهای دنیا معانقه کنند که هیچیک از دیگری ملول نشوند پس مؤمن نظر
کند بگردن حوریه در آن قلاده از یاقوت سرخ ببیند و در میانش لوحی باشد که بر آن نوشته باشند
تو ای ولی خدا حبیب منی و منم حورا حبیبه تو شوق من بسوی تو بنهایت رسیده است و شوق تو بسوی
من بنهایت رسیده است پس خداوند کریم هزار ملک بفرستد برای تهنیت و تزویج کردن حوریه
با او چون باول دری از درهای بهشتهای او برسند گویند بملکی که موکل است بر آن در که رخصت بطلب
از برای ما بر ولی خدا از برای آنکه خداوند رحیم ما را بمبارکباد و تهنیت او فرستاده است ملک
گوید باشان باشید تا من بحاجب بگویم تا ولی خدا را اعلام کند و میان ملک و حاجب سه باغ
عظیم فاصله باشد رود نزد حاجب و او را اعلام کند که هزار ملک را پروردگار عالمیان فرستاده است
برای تهنیت ولی خدا و از او رخصت دخول می طلبند حاجب گوید بر من دشوار است که از برای
احدی بر ولی خدا رخصت بطلبم و او با زوجه خود خلوت کرده است و میان حاجب و ولی خدا دو باغ
فاصله است پس حاجب رود بسوی قیم دار و او را اعلام کند و قیم رود نزد خدمتکاران مخصوص و ایشان را
اعلام کند که رسولان خداوند جبار بر در عرصه ایستاده اند و ایشان هزار ملک اند که برای تهنیت ولی
خدا آمده اند او را اعلام کنید که ایشان بر در ایستاده اند و انتظار رخصت می کشند چون خدمتکاران بولی
خدا عرض کنند رخصت دهد ایشان داخل شوند و غرفه هزار در داشته باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد
پس دربانان درها بگشایند و از هر دری ملکی از رسولان خدا داخل شوند و هر یک رسالت خداوند جبار را
برسانند و اینست معنی قول خدا والملائکة یدخلون علیهم من کل باب یعنی ملائکه داخل می شوند
از هر دری از درهای غرفه و میگویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار یعنی سلام خدا بر شما باد و سلامتی
از جمیع بلاها از برای شماست بسبب آنچه صبر کردید در دنیا پس نیکو آخر خانه است این خانه شما حضرت فرمود
که اینست معنی قول خدا و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا یعنی اگر ببینی آنجا خواهی دید

نز

٢٢٨

نعمت فراوان و پادشاهی بزرگ فرمود که این آیات را است بآنچه ولی خدا در آن هست از کرامت و نعیم
و پادشاهی عظیم که ملائکه رسولان خدا رخصت میطلبند از او و بی رخصت داخل نمیشوند در بهشت و غرفه او و فرمود
که نهرها جاری می شود از زیر قصرهای ایشان و میوه ها نزدیک است بایشان چنانکه حق تعالی فرموده است ودانیة
علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا یعنی و نزدیک باشد بایشان سایه درختان آن بهشتها
و آسان کرده باشند چیدن میوه آن درختها آسان کردنی چنانکه گفته اند که اگر برخیزد درختها بلند شوند
بقد قامت او و اگر بنشیند شاخها سر زیر آورند تا دستش بآنها برسد و اگر بخواهد فرود آیند حضرت
فرمود که چنان آسان شود چیدن میوه ها بر ایشان که از بس که نزدیک باشند بایشان مؤمن از
هر نوعی از میوه ها که خواهش کند بدهان خود بچیند در وقتی که تکیه کرده باشد و انواع میوه ها با او خطاب
کنند که ای ولی خدا مرا بخور پیش از آنکه آنرا بخوری و فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه او را جنتهای بسیار
هست بعضی داربست کرده و بعضی داربست نکرده و نهرها دارد از شراب و نهرها از آب و نهرها
از شیر و نهرها از عسل و چون ولی خدا طعام خواهش طلبد آنچه نفس او در آن وقت خواهش میکند برای حاضر
می سازند بدون آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت میکند با برادران مؤمن خود و بدیدن یکدیگر میروند
و تنعم میکنند و ظل ممدود یعنی در هوای مانند ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از آن نیکوتر
و بهتر و اقلا هر مؤمنی هشت زوجه از حوریان دارد و چهار زن از آدمیان و مؤمن یکساعت با حوریه
میباشد و یکساعت با آدمیه و یکساعت با خود خلوت میکند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر میکند
بر یکدیگر و گاهی تکیه بر تخت خود کرده باشد شعاعی از نور او را فرو گیرد گوید بخدمتکاران خود که این
چه شعاع بود که مرا گرفت شاید جناب مقدس الهی متوجه من گردیده باشد و این شعاع از انوار جلال
او باشد خدمتکاران با او گویند که جناب حق از آن مقدس تر است که این نور شبیه بانوار او باشد
بلکه این نور از حوریه ایست از زنان تو که هنوز نزد تو نیامده است مشرف شد بر تو از خیمه خود از روی
اشتیاق بتو و محبت ملاقات تو بر او غالب گردیده است چون ترا دید که بر تخت خود تکیه کرده
تبسمی کرد بسوی تو از شوق تو و آن شعاعی که دیدی و نوری که بتو احاطه کرد از سفیدی و لطف و صفای
دندانهای او بود پس ولی خدا فرماید که رخصت دهید او را که فرود آید بسوی من پس مبادرت کنند بسوی او
هزار غلام و هزار کنیز برای آنکه او را بشارت دهند که ولی خدا ترا خواسته پس از خیمه خود بیرون آید بمقتدر حله

پوشیده باشد برنگهای مختلف بافته از طلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و سطح گردانیده بمشک
و عنبر و مغز ساق پای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض میان
دو شانهای او ده ذراع و چون نزدیک شود بولی خدا استقبال نماید خدمتکاران او را با طبقهای
طلا و نقره مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد و بر او نثار کنند پس سالها با یکدیگر معانقه کنند که هیچیک را
ملال حاصل نشود پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که بهشتهائی که در قرآن مذکورست جنت عدن است
و جنت الفردوس و جنت نعیم و جنت المأوی و خدا را بهشتهای دیگرست که محفوفند باین بهشتها
و از برای مؤمن میباشد از بهشتها آنچه دوست دارد و خواهش نماید و تنعم کند در آنها بهر نحو که خواهد
و هرگاه اراده کند مؤمن چیزی را طلبش آنست که بگوید سبحانك اللهم چون این را بگوید مبادرت کنند
بسوی او آنچه خواهد بی آنکه طلب کند از ایشان یا امر بآن کند و اشاره باین است آنچه حق تعالی فرموده است
دَعْوٰیهُمْ فِیهَا سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَتَحِیَّتُهُمْ فِیهَا سَلَامٌ یعنی تحیت خدمتکاران نسبت
بایشان سلام است که برایشان سلام میکنند وَآخِرُ دَعْوٰیهُمْ اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ
فرمود که یعنی هرگاه از لذات خود فارغ میشوند از جماع کردن و خوردن و آشامیدن خدا را شکر میکنند
و میگویند الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ اما قول حق تعالی اُولٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ یعنی خدمتکاران
میدانند آنچه ایشان میخواهند و می آورند از برای دوستان خدا پیش از آنکه ایشان سؤال کنند فَوَاكِهُ
وَهُمْ مُكْرَمُونَ یعنی هیچ چیز در بهشت خواهش نمیکنند مگر آنکه ایشان را اکرام میکنند بآن و ابن بابویه در خصال
بطرق مخالفین از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که بر در بهشت نوشته شده است
پیش از آنکه خدا خلق کند آسمانها و زمین را بدو هزار سال لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ عَلِیٌّ
رَسُولُ اللّٰهِ و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که چون حق تعالی
بهشت را خلق کرد خشتی از آنرا از طلا و خشتی از آنرا از نقره قرار داد و دیوارهایش را از یاقوت کرد است
و سقفش را از زبرجد گردانید و سنگ ریزه اش از مروارید و خاکش زعفران و مشک ناب پس با او گفت
سخن بگو گفت خداوندی بجز تو نیست و زنده و هرگز نامرگ نباشد و قیومی که همه چیز بتو قایم است
و تو بجزی قایم نیستی سعادتمند کسی است که داخل من شود پس پروردگار عزت و جلال فرمود که سوگند یاد
میکنم بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع منزلت خود که داخل تو نمیشود کسی که مداومت بر شراب کند
دیوانه

و پیوسته مست باشد که از غیر شراب باشد و سخن چین و نه دیوث و نه پاسبان ظالمان و نه مخنث و نه
کفن دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسی که انکار قضا و قدر حق تعالی کند یا کسی که بجبر قایل باشد و افعال بنده را از
خدا داند و ایضا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود که بخدا سوگند که خالی نبوده است
بهشت از ارواح مؤمنان از روزی که حق تعالی خلق کرده است آنرا و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران
و عاصیان از روزی که آفریده است آنرا مؤلف گوید که این حدیث منافات ندارد با آنکه ارواح مؤمنان
٢٢٩ در رحمت برزخ در بهشت دنیا میباشند و ارواح کافران در آتش دنیا زیرا که مراد بمؤمنین و کافرین
در حدیث اعم از بنی آدم و غیر بنی آدم است از خلقی که پیش از خلق آدم در زمین بوده اند چنانکه بعد از
این خواهد آمد و ایضا ممکن است که جنت دنیا و بنا مراد باشد و حق تعالی میفرماید روزی که بگوئیم جهنم را که
آیا پر شدی و گوید آیا زیادتی هست علی بن ابراهیم و حسین بن سعید روایت کرده اند که حق تعالی جهنم را
وعده داده بود که او را پر کند چون در قیامت از کافران و عاصیان پر شود حق تعالی بر سبیل تقریر فرماید
که آیا پر شدی او بر سبیل اذعان گوید که آیا جای زیادتی هست یعنی پر شده ام پس بهشت گوید پروردگارا
وعده کردی جهنم را پر کنی و مرا نیز وعده کردی که پر کنی و او را پر کردی چرا مرا پر نمیکنی پس حق تعالی در آن روز خلقی
بیافریند که پر کند بایشان بهشت را پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که خوش حال ایشان که غمها و کدورتهای
دنیا را ندیده اند و ایضا علی بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که
بر تو باد بقرآن زیرا که حق تعالی خلق کرد بهشت را بدست قدرت خود از خشتی از طلا و خشتی از نقره و بجای
گل میان خشتها را پر از مشک کرد و خاکش زعفران است و ریگش مروارید است و درجات آنرا
بعدد آیات قرآن گردانید پس کسی که قرآن بخواند با او گویند بخوان و بالا رو پس درجه او از همه کس بلند
تر خواهد بود بغیر از پیغمبران و صدیقان و در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی که برکت
حضرت صادق علیه السلام مسلمان شد از حضرت پرسید که میگویند اهل بهشت اگر شخصی از ایشان میوه را
جدا کند و تناول نماید همان میوه بعینه در درخت برمیگردد حضرت فرمود چنین است و مثال آن در دنیا
چراغ است که اگر صد هزار چراغ از او روشن کنند از روشنی آن چیزی کم نمیشود گفت شما میگوئید که ایشان
میخورند و می آشامند و محتاج بقضای حاجت نمیشوند فرمود بلی از برای آنکه غذای ایشان رقیق
و لطیف است و ثقل ندارد بلکه از بدن ایشان بعنوان عرق خوشبو دفع میشود گفت چون میشود

که حوری هرچند شوهر او نزد او میرود او را باکره می‌یابد فرمود زیرا که او از طینت طیبی خلق شده است
و عاهتی عارض او نمی‌شود و آفتی با جسمش مخلوط نمی‌شود و در سوراخش چیزی بغیر آلت شوهر داخل نمی‌شود
و حیض و امثال آن از نجاسات آلوده نمی‌شود پس رحم پیوسته بهم چسبیده است زیرا که غیر احلیل
شوهر چیزی داخل نمی‌شود در آن و بیرون نمی‌رود گفت می‌گویند که او هفتاد حله می‌پوشد و شوهر او مغز
ساقش را از عقب آن حله‌ها و پوست و گوشت و استخوان می‌بیند فرمود بلی چنانچه احدی از شما
درهمی را در ته آب صاف می‌بیند هرچند عمق آن یک نیزه باشد گفت چگونه تنعم می‌کنند اهل بهشت
به نعیم آن و حال آنکه محبت از ایشان جدا نیست که فرزند یا نیکی یا پدر یا یکی از اقارب یا دوستان خود را
در بهشت نمی‌بینند و چون در بهشت نه بینند شک نخواهد کرد که البته در جهنم است پس چگونه گوارا می‌شود
نعیم بهشت بر کسی که دوستش در جهنم باشد و معذب باشد حضرت فرمود بعضی از اهل علم گفته‌اند که خدا
چنین می‌کند که ایشان فراموش میکنند آنها را و بعضی گفته‌اند انتظار قدوم ایشان می‌کشند و امید دارند
که آنها در اعراف باشند **مؤلف گوید** که تردد حضرت در جواب شاید باعث رفع استبعاد سائل باشد
و قطع نظر از روایات میتواند بود که در آن نشأه که اغراض فاسده دنیوی بر طرف شود و محبت
ایشان از برای محبوب حقیقی خالص گردد از دشمنان خدا تبری کنند و ایشان عداوت بهم
رسانند و از عذاب آنها ملتذ شوند چنانکه در دنیا بر دوستان خدا از قطع محبت از دشمنان خدا
کرده بودند و با ایشان مقاتله و محاربه میکردند و بدست خود ایشان را می‌کشتند و لذت از آن میبردند
و حق تعالی فرموده است نمی‌یابی قومی را که ایمان آورده اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسی که دشمنی
کند با خدا و رسول او و هرچند بوده باشند پدران ایشان یا پسران ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان و
آیه کریمه یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَأُمِّهِ وَأَبِیهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِیهِ نیز شهادت برین
مدعا میتواند بود که وجه اصل این باشد و حضرت از برای قصور فهم سائل ذکر نکرده باشند و
آن دو وجه را که موافق فهم او بوده از دیگران نقل فرموده باشند والله یعلم و علی بن ابراهیم روایت
کرده است از حضرت رسول صلعم که فرمود چون داخل بهشت شدم شجره طوبی را دیدم که اصل آن در خانه
علی علیه السلام بود و در بهشت قصری و منزلی نیست مگر آنکه در آن شاخی از آن هست و اعلاش سبدها
مملو از حله‌های بهشت از سندس و استبرق از برای هر بنده مؤمن هزار هزار سبد هست و در هر سبدی

صد هزار حله که هیچ حله شبیه بدیگری نباشد برنگهای مختلف و اینها جامه‌های اهل بهشت است و وسط
آن درخت سایه‌ایست کشیده شده در عرض بهشت که بقدر عرض جمیع آسمانها و زمین است مهیا
شده است از برای آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسولان او و در سولان او و سواره تند رو در سایه
آن صد سال میتازد و تمام قطع نمیکند این است که حق تعالی فرموده است وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و پائینش
میوه‌های اهل بهشت است و طعام ایشان که در خانهای ایشان آویخته است و در هر شاخه صد رنگ و صد
نوع از میوه باشد از آنچه دیده اند در دنیا و از آنچه ندیده اند و از آنچه شنیده اند و از آنچه نشنیده اند
و هر میوه را که بچینند بجای آن مثل آن بروید چنانکه فرموده است لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ و جاری
شود نهری در زیر آن درخت که منفجر شود از آن نهرهای چهار گونه نهرها از آب که متغیر نشده باشد
و نهرها از شیر که طعم آنها متغیر نشده باشد و نهرها از شراب لَذَّةٍ لِلشَّارِبِینَ و نهرها از عسل صاف
کرده شده از موم و در روایات بسیار وارد شده است که در زفاف حضرت فاطمه صلوات الله علیها
جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حق تعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار کرد
بر ایشان از حله‌ها و سندس و استبرق و زمرد و مروارید و یاقوت و عطر بهشت و حق تعالی عطا کرد طوبی را
در مهر حضرت فاطمه و آنرا در خانه علی علیه السلام قرار داد و عیاشی بسند معتبر از ابو ولاد روایت کرده است
که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم مردی هست از اصحاب ما صاحب
ورع و پرهیزکاری است و منقاد اهل بیت علیهم السلام است و نماز بسیار میکند و با اینحال مبتلا شده است
بمحبت لهو و باطل و غنا و خواننده کی حضرت فرمود که آیا اینحالت او را مانع میشود از آنکه نمازها را در
اوقات فضیلت بجا آورد و از روزه داشتن و از عیادت بیماران و حضور جنازه‌های مؤمنان و
زیارت برادران مؤمن گفت نه مانع نمی‌شود آنحالت او را از چیزی از خیر و نیکی حضرت فرمود که این از
وسوسه‌های شیطان است و انشاء الله آمرزیده میشود از برای او پس فرمود که طایفه از ملائکه عیب
کردند فرزندان آدم را در متابعت لذات و شهوات نفسانی در حلال هم در حرام پس حق تعالی را
خوش نیامد سرزنش کردن ملائکه فرزندان آدم را و در طبع این صنف از ملائکه لذات و شهوات
بنی آدم را قرار داد که عیب نکنند بر مؤمنان چون اینحالت را در خود مشاهده کردند فریاد بدرگاه
خدای تعالی بر آوردند و گفتند ای پروردگار ما عفو کن از ما و در گذر از تقصیر ما و برگردان ما را بآنچه که ما را

از برای آن خلق کرده و ما را مجبور بر آن ساخته که مبتلا شویم ببلاهای عظیم که خوش رضا شویم پس حق تعالی این خصلت را
از آن برداشت چون روز قیامت شود و اهل بهشت داخل بهشت شوند آن ملائکه رخصت بطلبند
از اهل بهشت که بمنازل ایشان داخل شوند و چون رخصت بیابند داخل شوند بر ایشان و سلام کنند
و گویند سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ یعنی سلام بر شما باد بسبب آنکه صبر کردید در دنیا و ترک لذات
و شهوات حلال نمودید و سید بن طاوس بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که چون روز قیامت شود نظر کند رضوان خزینه دار بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده اند و بر
او نگذشته اند گوید کیستید شما و از کجا داخل بهشت شدید گویند بما کاری مدار ما گروهی بودیم که
خدا را پنهان عبادت کرده بودیم که کسی بر آن مطلع نشده بود حق تعالی ما را پنهان داخل بهشت کرد و
کلینی از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که پدرم گفت که در بهشت نهری هست که
آنرا جعفر میگویند و در کنارش در جانب راست در سفیدی هست که در آن هزار قصر هست و
در هر قصری هزار قصر هست از برای محمد و آل محمد صلوات الله علیهم و در جانب چپش دری زردی است
که در آن هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای ابراهیم و آل ابراهیم علیهم السلام
و ایضا بسند حسن کالصحیح روایت کرده است از حلبی که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از
تفسیر قول حق تعالی فِیهِنَّ خَیْراتٌ حِسانٌ فرمود اینها زنان شیعه صالحه اند گفتم حُورٌ مَقْصُوراتٌ
فِی الْخِیامِ فرمود حوران مخدره مستوره اند که در خیمه های در و یاقوت و مرجان میباشند و هر خیمه
چهار در دارد و بر هر دری هفتاد دختر نورسیده ایستاده اند که دربانان ایشانند و در هر روز کرامتی از خدا
عز ذکره بایشان میرسد تا بشارت دهد خدا بایشان مؤمنان را و ایضا روایت کرده است که
از آنحضرت پرسیدند که چه معنی دارد آنکه مردم بیکدیگر میگویند که خدا جزا دهد ترا جزای خیر حضرت فرمود
که خیر اسم نهریست در بهشت که از کوثر جدا می شود و کوثر از ساق عرش بیرون می آید و بر آن نهر است
منزلهای اوصیا علیهم السلام و شیعیان ایشان و در دو کنار آن نهر دختران هستند که از زمین روئیده اند
هر یک را که بکنند دیگری بجای آن میروید و آن دختران باسم آن نهر مسمی شده اند وَخَیْراتٌ
حِسانٌ ایشانند پس هرگاه شخصی بدیگری گوید جَزاکَ اللهُ خَیْراً مراد آن منزلها است که خدا مهیا
کرده است آنها را برای برگزیده های خلق خود و فرات بن ابراهیم از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است

که حضرت

که حضرت امیرالمؤمنین از رسول خدا صلوات الله علیهما سؤال کرد از صفت قصرهای خدا که بشهدا کرامت میفرماید
حضرت فرمود که یا علی بنای این قصرها خشتی از طلا و نقره است و در میان خشتها مشک و عنبر است و ریگهایش
در و یاقوت است و خاکش زعفران است و تلهای آنها از کافور است و در صحن هر قصری از قصرها
چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شراب و نهری از شیر و نهری از آب و نهرها محفوفند بدرختها از
مروارید و مرجان و طرف هر نهری از نهرها خیمه ها است از یک قطعه در سفید که در آن درزی و قطعی نیست
حق تعالی گفته است باش بهم رسیده اند و از اندرون ایشان بیرون مینماید و از بیرون آنها اندرون مینماید
۲۳۱ و در هر خیمه کرسی میباشد که دانه نشان کرده باشند بیاقوت سرخ و پایهایش از زبرجد سبز باشد و
بر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشد و بر هر حوریه هفتاد حله سبز و هفتاد حله زرد بوده باشد و مغز
ساقهایش از پشت استخوان و پوست و حلی و حله ها چنان نماید که شراب صافی در شیشه سفید و
هر حوری هفتاد گیسو داشته باشد و هر گیسوی بدست کنیزی و در دست دیگر مجمره داشته باشد که آن گیسو را
بآن بخور کند و از آن مجمره بی آتش بوی خوش ساطع شود بی نار ولیکن بقدرت خداوند جبار و ابن بابویه اکثر در
ثواب تهلیلات دهه ذی الحجه روایت کرده است که هر روز ده مرتبه این تهلیلات را بخواند حق تعالی عطا
کند او را بهر تهلیل درجه در بهشت از مروارید و یاقوت که مابین هر دو درجه بقدر سیصد سال راه باشد
برفتن سوار تندرو و در هر درجه شهری در آن شهر قصری باشد از یک جوهر که در آن فصلی نباشد و در
هر شهری از آن شهرها از خانها و قصرها و غرفها و حجرها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها و حوریان و
متکاها و مسندها و خانها و خدمتکاران و نهرها و اشجار و زیورها و حلها آنقدر باشد که مخلوقی وصف
آنها را نتواند کرد و چون از قبر بیرون آید از هر موی او نوری ساطع باشد و مبادرت کنند او را هفتاد
هزار ملک که روند از پیش روی او و از جانب راست او و از جانب چپ او تا منتهی شود بدر بهشت چون
داخل بهشت شود ملائکه از عقب او روند و او در پیش ایشان رود تا بشهری رسند که بیرونش یاقوت سرخ
باشد و اندرونش زبرجد سبز و در آن از اصناف آنچه خدا خلق کرده است در بهشت بوده باشد چون
منتهی شوند بسوی آن شهر گویند ای ولی خدا میدانی این شهر چیست گوید نه شما کیستید گویند ما ملکی
چندیم که نزد تو حاضر بودیم در دنیا در روزی که آن تهلیلات را میخواندی و این شهر و آنچه در آن است
ثواب تست برای آن تهلیلات و شیخ در تهذیب و سید در اقبال بسند معتبر از ابن ابی نصر روایت

کرده اند که گفت روزی در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودیم و فضیلت روز غدیر مذکور شد بعضی
از حاضران انکار کردند حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که روز غدیر در آسمان مشهورتر است
از آن در زمین و بدرستی که خدا را در فردوس اعلا قصری هست که یک خشت آن از نقره است و
یک خشت آن از طلا و در آن صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاک آن
از مشک و عنبر است و در آن چهار نهر است نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری
از عسل و در دور آن قصر درختان هست از انواع میوه‌ها و بر آن قصرها درختان و مرغان هستند
که بدنهای آنها از مروارید است و بالهای آنها از یاقوت و خوانندگی میکنند با نواع صداهای خوش
و چون روز غدیر شود وارد شوند بسوی آن قصر اهل آسمانها و تسبیح و تقدیس و تنزیه و تهلیل حق تعالی
کنند و آن مرغان پرواز کنند و در آن آب فرو روند و در آن مشک و عنبر بغلطند پس چون
ملائکه جمع شوند پرواز کنند و آن عطرها را بر ایشان بیفشانند و در آن روز نثار حضرت فاطمه را
که درخت طوبی بر ایشان افشانده بیکدیگر هدیه فرستند و چون آخر آن روز شود ندا از جانب
حق تعالی بایشان رسد که برگردید بسوی مرتبهای خود بتحقیق که ایمن گردیدید از خطا و لغزش تا سال
آینده در مثل این روز از برای کرامت محمد و علی صلوات الله علیهما و کلینی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده است که هر که لا اله الا الله بگوید غرس از برای او درختی در بهشت از یاقوت سرخ
که منبت آن در مشک سفید باشد شیرین تر از عسل و سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک
و در آن درخت میوه‌ها باشد مانند پستان دختران باکره و هر یک از آنها که شکافته شود هفتاد حله
از میانش بیرون آید و در امالی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که جبرئیل علیه السلام
در شب معراج دست مرا گرفت و داخل کرد و بر تختی از تختهای بهشت نشانید و بهی بدست من
داد آن به دو نیم شد و از میان آن حوریه بیرون آمد که مژگانهای دیدهای او در سیاهی مانند سینه
کرکس بود پس گفت اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا اَحْمَدُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ
یَا مُحَمَّدُ من گفتم تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت منم راضیه مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق
کرده است اسفل من از مشک است و اعلای من از کافور است و وسط من از عنبر است و مرا خمیر کرده‌اند
بآب زندگانی پس خداوند جبار گفت باش بهم رسیدم و آفریده شده‌ام از برای پسر عم تو و وصی

تو و وزیر

تو و وزیر تو علی بن ابیطالب علیه السلام و در کتاب اختصاص از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که حق تعالی میفرماید که داخل بهشت شوید برحمت من و نجات یابید از آتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را
در میان خود باعمال خود بعزت خودم سوگند که شما را نازل میگردانم در خانه خود و دار کرامت خود
و چون داخل شوید بر طول حضرت آدم ع خواهید بود شصت ذراع و بر جوانی حضرت عیسی ع سی و
سه سال و بر زبان محمد صلعم با لغت عربی و بصورت حضرت یوسف ع در حسن و جمال و نور از
روهای شما ساطع باشد و بر دل حضرت ایوب در سلامتی از کینه و حسد صلوات الله علیهم اجمعین
و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که بهشتها چهار است زیرا که کریم منان فرموده است
وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ یعنی از برای کسی که بترسد از قیام حق تعالی بمحاسبه و مجازات
بندگان دو بهشت است حضرت فرمود که مراد کسی است که او را عارض شود شهوتی از شهوات
دنیا که حرام باشد پس بخاطر آورد مقام پروردگار خود در حساب و ثواب و عقاب و ترک
کند آنرا از ترس خدا پس این آیه در شان اوست پس اینها دو بهشتند از برای مومنین و سابقین
پس فرموده است وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ حضرت فرمود که یعنی پست تر از این دو بهشت
که مذکور شد دو بهشت دیگر هست که پست تر اند از آنها در فضیلت نه بحسب نزدیکی مکان و اینها
از برای اصحاب یمین اند یکی جنت النعیم است و دیگری جنت الماوی و در این چهار بهشت نعمتها
هست در بسیاری مانند برگ درختان و ستارهای آسمان و بر این چهار بهشت حصاری هست
که احاطه کرده است بهمه طولش پانصد سال راه است و خشتی از آن از طلا و خشتی از نقره و خشتی از
مروارید و خشتی از یاقوت و در میان خشتها مشک و زعفران است و کنگرهای آن از نور است که
میدرخشد و از غایت صفا و جلا آدمی روی خود را در دیوار آن می بیند و در آن حصار هشت در است
و در هر دری دو مصراع دارد که عرض آنها یک راه است بدویدن اسب نجیب و ایضا فرموده
که زمین بهشت بجای سنگ نقره است و بجای ریگ ورس و زعفران و آنچه جاروب کنند
مشک است و سنگ ریزه‌اش در و یاقوت و کرسیهای آن از مروارید و یاقوت است و آنکه
حق تعالی فرموده است که عَلَی سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ یعنی بر کرسیهای بافته نشسته باشند حضرت فرمود
که یعنی میان کرسیها را بجای نی که می بافند از مروارید و یاقوت بافته باشند و حجلها را بر روی

آن کرسیها زیاده باشند و حجلها از مروارید و یاقوت باشد اما از پر سبکتر و از حریر نرمتر و بر آن کرسیها از فرش بقدر شصت غرفه از غرفهای دنیا باشد یعنی بالای یعنی و این است معنی قول حق تعالی وفرش مرفوعة و اکثر فرموده است علی الارائک ینظرون حضرت فرمود که مراد بارائک آن کرسیهای بافته است که حجلها بر آن نصب کرده اند و فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که نهرهای بهشت بدون آنکه رخنه در زمین بهم رسد بر روی زمین جاری میشود و از برف سفید تر است و از عسل شیرین تر است و از مسکه نرم تر و گل نهر مشک بسیار خوشبوست و ریگش از در و یاقوت و جاری می شوند در چشمها و نهرها هر جا و بهر سمت که دوست خدا خواهد در بهشتهای خود و اگر ضیافت کند جمیع آنها را که در دنیا بوده اند از جن و انس هر آینه فرا گیرد همه را در خوردنی و آشامیدنی و در زیورها و حلها و هیچ کم نشود از نعمتهای او و ایضا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ است و کنگرهایش از زبرجد سبز است و خوشهایش از مروارید سفید و برگش از حلهای سبز و رطبش سفیدتر از نقره و شیرین تر از عسل و نرم تر از مسکه و در میانش دانه نباشد و درازی هر خوشه دوازده ذراع بوده باشد و از بالای تا پایینش خرماها متصل بیکدیگر بافته باشد و آنچه از آن بگیرند در ساعت عوضش بروید چنانچه بود و اشاره باین است قول حق تعالی لا مقطوعة و لا ممنوعة و هر رطبی در بزرگی مانند سبوهای بزرگ باشد و میوه انارش بقدر دلوهای بزرگ و شانهای ایشان از طلا باشد و مجمرهای ایشان از در و مروارید و ایضا از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که اهل بهشت امرد و ساده اند و مو در بدن ایشان نیست و مخلوق میشوند سرمه کشیده و تاج و اکلیل بر سر و طوقها در گردن و دست برنج و انگشتر در دست و نرم و ناعم و لطیف و مجبور و مکرم و بر هر یک از ایشان قوت صد مرد بدهند در خوردن و آشامیدن و جماع کردن و لذت طعام چاشت و شب چهل سال در کام او بماند و خداوند غفور قدیر بر رویهای ایشان نور و بدنهای ایشان حریر بپوشانند سفید رنگ و زرد و زیور و سبز جامه بوده باشند و زنده باشند که هرگز نمیرند و بیدار باشند که هرگز نخوابند و بی نیاز باشند که هرگز فقیر نشوند و فرحناک باشند که هرگز محزون نگردند و خندان باشند که هرگز نگریند و پیوسته گرامی باشند و هرگز خوار نگردند و نیکو طبیعت باشند که هرگز رو ترش نکنند و پیوسته منعم و شاد باشند

ولذت

ولذت خورند و هرگز گرسنه نگردند و سیراب گردند و هرگز تشنه نباشند و جامه پوشیده باشند و هرگز عریان نباشند و سوار شوند و بزیارت یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان پسران که پیوسته در نهایت حسن و جمال باشند و با جامهای نقره و ظرفهای طلا پیوسته [illegible]ت ایشان باشند و در خدمت ایستاده باشند و بر کرسیها تکیه داده نظر کنند بسوی آنها و تحیت و سلام پیوسته از جانب ملک علام بایشان رسد بدانکه آیات و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت و نعیم آن از حد تحریر و تقریر بیرون است و آنچه در این رساله ایراد نمودیم از برای اهل سعادت و ایمان کافیست و اکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است و بعضی را در کتاب عین الحیات و در رساله جنت و نار ایراد نموده ام رزقنا الله و سائر المؤمنین الوصول الیها و الی الیقین بها بمحمد و آله الطاهرین

فصل شانزدهم در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات آن است اعاذنا الله و سائر المؤمنین منها بمحمد و آله شفعاء یوم الدین حق تعالی فرموده است بترسید و بپرهیزید از آتشی که آتش افروزان مردمان است و سنگ و اکثر مفسران گفته اند که مراد سنگ کبریت است و بعضی گفته اند مراد بتهاست که با عابدان آنها بجهنم میبرند و آیات در باب مخلد بودن کفار در جهنم بسیار است و فرموده است بدرستی که آنها که کافر باشند و بمیرند در حالت کفر بر ایشان است لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم و مخلد در جهنم خواهند بود تخفیف نمی یابد از ایشان عذاب و مهلت نمی یابند و در مواضع متعدده فرموده است که تابعان و متبوعان کفار از یکدیگر بیزاری میجویند و فرموده است هر که مرتد شود از شما از دین خود و بمیرد او کافر باشد پس ایشان حبط کرده می شود اعمال ایشان در دنیا و آخرت ایشان اصحاب آتش اند و در آن همیشه خواهند بود و فرموده است آنها که مالهای یتیمان را میخورند بظلم میخورند در شکم خود مگر آتش را و بزودی خواهند افروخت آتشی را و از حضرت باقر منقول است که رسول خدا فرمود که مبعوث می شوند گروهی از قبرهای خود در روز قیامت که آتش از دهان ایشان مشتعل باشد پس گفتند بآنحضرت که یا رسول الله کیستند آنها حضرت این آیه را خواند یعنی خورندگان مالهای یتیمان اند و فرموده است که هر که بکشد مؤمنی را عمدا پس جزای او جهنم است در حالتی که همیشه در آن خواهند بود و فرموده است بدرستی که منافقان در درک پایین تر آتش اند مفسران گفته اند جهنم و طبقات و درکات است چنانکه بهشت درجات

ومنافق در پست ترین طبقات جهنم است و فرموده است که آنهائی که کافر شده اند اگر از ایشان
باشد جمیع آنچه در زمین است و مثل آنرا نیز با آن داشته باشند و بفدای خود بدهند از برای
دفع عذاب روز قیامت قبول نشود از ایشان و از برای ایشان است عذاب دردآورنده
میخواهند که بیرون روند از آتش و بیرون نخواهند رفت از آن و از برای ایشان است شرابی
از آب جهنم جوشیده و دردآورنده بسبب کفر ایشان و فرموده است بتحقیق که ما خلق کرده ایم
از برای جهنم بسیاری جن و انس را و فرموده است بدرستی که از برای ایشان است از جامهای کافران
عذاب آتش و فرموده است آنهائی که گنج میکنند طلا و نقره را و انفاق نمیکنند در راه خدا پس بشارت
ده ایشان را بعذاب الیم در روزی که سرخ میکنند آنها را در آتش جهنم پس داغ میکنند با آنها
پیشانیهای ایشان را و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان را و با ایشان میگویند این است
آنچه گنج کرده بودید از برای نفسهای خود پس بچشید مزه آنچه گنج میکرده اید و فرموده است
وعده داده است خدا مردان و زنان منافق را و کافران را آتش جهنم مخلد خواهند بود در آن این
بس است ایشان را و لعنت کرده است ایشان را خدا و از برای ایشان است عذاب مقیم و
فرموده است پس گویند آنها را که ستم کرده اند بچشید عذابی دائمی را آیا جزا داده میشوید مگر
بآنچه کسب کرده اید و فرموده است و خایب و نا امید است هر جبار معاندی و از عقب اوست
جهنم و داده می‌شود او را از آب صدید یعنی چرک و ریم جرعه جرعه می آشامد بجبر و نمیتواند
فرو برد و میآید او را مرگ از هر مکان و هر جهت بسوی او می آید و نمیمیرد که از این شدت خلاص شود
و از عقب او عذاب غلیظی است بدتر از این است حضرت صادق علیه السلام فرمود که صدید خون و چرکیست
که از فرجهای زناکاران در جهنم جاری میشود که رنگش رنگ آب است و مزه اش مزه صدید و از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که آنرا نزدیک آدمی می آورند
و او کراهت دارد و چون پیش روی او آورند رویش بریان شود و پوست سر و رویش در آن بیفتد و
چون بیاشامد جمیع امعاء او را پاره کند تا از دبرش بدر رود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مانند
وادی چرک و ریم از هر رگ بیرون آید و آنقدر بگریند که جدولها و نهرها در روی ایشان پیدا شود
پس آب دیده برطرف شود و خون جاری گردد و آنقدر بگریند که کشتیها در آب دیده ایشان جاری

[illegible]

توان

توان کرد و فرموده است جهنم وعده گاه ایشان است همه و آن را هفت در است و از برای هر
دری از ایشان جزو قسمت کرده شده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که جهنم را
هفت در است یعنی هفت طبقه بعضی بر بالای بعضی و یکی از دستها را بر بالای دیگری گذاشت و فرمود
چنین که بهشتها را بر عرض گذاشته اند و آتشها را بعضی را بر بالای بعضی و پایین تر از همه جهنم است
و بر بالای آن لظی و بالای آن حطمه و بالای آن سقر و بالای آن جحیم و بالای آن سعیر و بالای آن هاویه
و بعضی گفته اند پایین تر از همه هاویه است و بالای همه جهنم است و دوم سعیر و سوم سقر و چهارم جحیم و پنجم
لظی و ششم حطمه و هفتم هاویه و بعضی گفته اند آتش هفت در دارد و آن درکه درکه است بعضی بالای بعضی
درکه بالای آن جای اهل توحید است که معذب میشوند در آن بقدر اعمال خود در دنیا پس بیرون می آورند
ایشان را و دوم محل یهودان است و سیم محل نصاری و چهارم صابیون و پنجم مجوس و ششم مشرکان عرب
و هفتم که درک اسفل است محل منافقین است و فرموده است آن جماعتی که کافر شدند و منع کردند مردم را
از راه خدا زیاد کردیم ایشان را عذابی بر بالای عذاب بسبب آنکه افساد میکردند بعضی گفته اند افعیها و
عقربها را زیاده میکنند بر آتش که نیشها دارند مانند نخل بلند و از ابن عباس روایت کرده اند که
مراد نهری چند است از مس گداخته که ایشان را با آن عذاب میکنند و بعضی گفته اند زیاد میکنند از
برای ایشان مارها مانند بختیها و شتران و عقربها مانند استرهای سیاه و فرموده است پس بحق پروردگار
تو که محشور میگردانیم ایشان را و شیاطین را پس حاضر میگردانیم ایشان را در دور جهنم بدو زانو در آمده پس
جدا میکنیم از هر طایفه هر کس که بر خداوند رحمان طغیان ایشان بیشتر بوده است پس ما داناتریم بآنها
که سزاوارترند بسوختن در جهنم و هیچیک از شما نیست مگر که وارد جهنم میشود بر پروردگار تو حتم
و لازم است پس نجات میدهیم آنها را که پرهیزکار بوده اند و میگذاریم ظالمان را بدو زانو در آمده
در جهنم و خلاف کرده اند مفسران در معنی وارد شدن ایشان در جهنم بعضی گفته اند مراد از ورود
وصول بسوی جهنم و مشرف شدن بر جهنم است نه داخل شدن در آن چنانکه در جای دیگر فرموده است
که پس حاضر میکنیم ایشان را در جهنم بدو زانو در آمده و بعضی گفته اند مراد داخل شدن جهنم است و جمیع
خلق داخل جهنم میشوند و بر مؤمنان برد و سلام است چنانکه بر ابراهیم شد و از برای کافران عذاب
لازم است و این مضمون را از ابن عباس و جابر روایت کرده اند و فرموده است هر چند اشتعال جهنم

کرده اند

کم می‌شود ما افروختن آنرا زیاده میکردانیم و فرموده است که ما مهیا کرده‌ایم از برای ایشان آتشی را که احاطه
کرده است بایشان سرادق آن یعنی سراپرده‌های آن بعضی گفته‌اند سرادق دیواری است از آتش که احاطه
کرده است بایشان یا دود زبانه که پیش از دخول جهنم بایشان میرسد یا کنایه است از احاطه آتش
از همه جانب بایشان و اگر استغاثه کنند از بسیاری تشنگی و حرارت فریادرسی ایشان می‌کنند
بآبی مانند مهل یعنی مس گداخته یا مانند دُرد زیت یا چرک و ریم و خون که روهای ایشان را می کند
بدشرابی است مهل از برای ایشان و بد تکیه‌گاهیست جهنم از برای ایشان و فرموده است پس آنها
که کافر شدند بریده شده است از برای ایشان جامه‌ها از آتش گفته‌اند از برای ایشان جامه‌ها از آتش
گداخته سرخ شده مانند آتش می‌سازند و میریزند از بالای سر ایشان آب جوشان که گداخته می‌شود
بآن آنچه در شکمهای ایشان است و پوستهای ایشان و از برای ایشان گرزها است از آهن و هرگاه
خواهند بیرون آیند از آتش بسبب غم و گرفتگی نفس برگردانند ایشان را بسوی آتش و گویند بایشان
که بچشید عذاب آتش سوزنده را روایت کرده‌اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گرزی چند بر سر
ایشان زنند که اگر یکی از آنها را بر روی زمین آورند و جن و انس خواهند که آنرا از زمین بر — در / بپا درند
بردارند نتوانند برداشت و ایضاً روایت کرده‌اند که آتش بزبانه خود ایشان را ببالا افکند چون
ببالای طبقات جهنم رسند گرزها بر سر ایشان زنند که هفتاد ساله راه فرو روند و یک ساعت
ایشان قرار نداشته باشند و در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که این آیات
در شان بنی امیه است که آتش ایشان را فرو گیرد چنانکه جامه آدمی را فرو میگیرد و پس لب پائین ایشان چنان
بیازد که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد و چون خواهند که بیرون
آیند عمودهای آهن بر سر ایشان بکوبند که بقعر جهنم برگردند و فرموده است که آنها که سبک است ترازوهای
اعمال ایشان پس ایشانند که زیان کار جان خود شده‌اند در جهنم مخلد خواهند بود زبانه آتش
بر روی ایشان میسوزد و روهای ایشان ترنج گردیده گفته‌اند مانند کله که بریان کرده باشند روی ایشان
از بالا و پائین درهم کشیده شده باشد و دندانهای ایشان گشوده شده باشد بایشان گویند آیا
آیات ما بر شما خوانده نمی‌شد پس شما آنها تکذیب میکردید گویند پروردگارا بر ما غالب شد شقاوت
ما و بودیم ما گروهی گمراهان ای پروردگار ما ما را از این آتش نجات ده پس اگر ما عود کنیم بکفر و ضلالت

پس،

٢٣٥

پس ما ستمکاران خواهیم بود بر نفس خود پس حق تعالی گوید دور شوید و با من سخن مگوئید و فرموده است
که مهیا کرده‌ایم از برای کسی که تکذیب کند بقیامت آتشی افروخته که هرگاه ببیند ایشان را از مکان
دوری بشنوند از برای او صدای خشم آنرا و ناله او هیش را یا خروش آنرا و هرگاه بیفکنند آورند ایشان را
در مکان تنگ دستها در گردن بسته یا با شیاطین در زنجیر کشیده در آنجا فریاد کنند و اثبوراه و اویلاه
علامه بایشان گویند این ندای شما یکی نخواهد بود فریاد بسیار خواهید کرد و کسی بفریاد شما نخواهد رسید
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که یک دراه خروش جهنم را خواهند شنید و گفته‌اند تنگی
جای ایشان مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده است ولیکن لازم شده است قول از جانب من که
البته پر کنم از جهنم جنیان و مردمان هردو و فرموده است آنها که کافر شدند از برای ایشان است آتش جهنم
مرگ بایشان نمیرسد که بمیرند و از عذاب خلاص شوند و تخفیف داده نمی‌شود از ایشان چیزی از
عذاب جهنم و فرموده است که ایشان فریاد و ناله و استغاثه کنند در جهنم که پروردگارا بیرون
آور ما را از جهنم تا عمل شایسته بکنیم غیر آنچه میکردیم گویند بایشان که آیا عمر ندادیم شما را آنقدر که
متذکر شوید و تفکر کنید در راه عاقبت خود کسی که خواهد متذکر شود حضرت صادق ع فرمود که این سر
زنش از برای هجده ساله است چه جای پیشتر و آمد بسوی شما پیغمبر ترساننده پس بچشید عذاب را که
ظالمان را یاوری نیست و فرموده است بعد از آنکه نعمتهای بهشت را برای مؤمنان ذکر کرده است
که آیا این بهتر است از برای مهمانی شما یا درخت زقوم گردانیده‌ایم امتحانی از برای ستمکاران آن
درختی است که بیرون می‌آید در اصل جهنم و بیخ آن شکوفه‌اش مانند سرهای شیاطین است پس بدرستی
که کافران میخورند از آن پس پر میکنند شکمهای خود را از آن پس از برای ایشان بر روی آن شرابی
از حمیم گرم جهنم هست که بر روی آن می‌آشامند پس بازگشت ایشان بعد از این طعام و شراب
بسوی جهنم است که مأوای ایشان است مفسران گفته‌اند زقوم درختی است در آتش که میوه دارد
در نهایت تلخی و خشونت و بدبوئی و چون ابوجهل و سایر کفار قریش استهزا می‌کردند که درخت
در میان آتش چگونه میروید حق تعالی فرمود که آنرا امتحانی گردانیده است از برای ستمکاران و در وصف بیان شیاطین
بعضی گفته‌اند میوه تلخ بدبوئیست در بادیه و بعضی گفته‌اند شیطان جنسی از مارانست میوه را تشبیه بآن
کرده‌اند و بعضی گفته‌اند میان عرب مشهور است که چیزهای قبیح منکر را تشبیه بشیطان می‌کنند

وروایت کرده اند که گرسنگی بر اهل جهنم مرتبه غالب می شود که عذاب آتش را فراموش میکنند و
استغاثه بمالک میکنند پس ایشانرا ببوی آن درخت میبرد و ابوجهل در میان ایشان است پس
میخورانند بایشان از آن میوه تا شکم ایشان پر می شود و بجوشش می آید در شکم ایشان مانند دیگی
که در جوشش باشد پس آب می طلبند مالک از حمیمی که از حرارت بنهایت رسیده و سالها در
دیگهای جهنم جوشیده از برای ایشان می آورد و چون نزدیک ایشان میرسد روهای ایشان بریان
می شود و چون بشکم ایشان داخل می شود هر چه در شکم ایشان است میگدازد و فرموده است شراب
ایشان حمیم است و غساق بعضی گفته اند غساق آب بسیار سردی است که از سردی ایشانرا
می سوزاند و بعضی گفته اند چشمه است در جهنم که زهر هر صاحب نیشی در آنجا جاری میشود و بعضی
گفته اند آب و چرک و ریم بدن ایشان است که در حلق ایشان میکنند و بعضی گفته اند عذابیست که
بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از عذاب هست که شبیه باینهاست و فرموده است
از برای ایشان سقفها از آتش هست از بالای ایشان و از زیر ایشان و فرموده است و گویند
آنها که در آتش اند بخازنان جهنم که بخوانید پروردگار خود را که تخفیف دهد از ما روزی از عذاب را
خازنان گویند آیا نیامدند رسولان شما بسوی شما با معجزات و دلایل و براهین واضح گویند
بلی آمدند گویند پس هرچه خواهید دعا و استغاثه کنید فایده نمی بخشد شما را و نیست دعای کافران
مگر بی فایده و فرموده است تخفیف نمیدهند از ایشان عذاب را و در آتش خواهند بود ناامید
از نجات و فرموده است که ندا کنند که ای مالک بمیراند ما را پروردگار تو گوید در جواب ایشان که
همیشه در عذاب خواهید بود و هرگز شما را مرگ نخواهد بود ابن عباس گفته است بعد از هزار سال
که ایشان استغاثه کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است شجره زقوم طعام آن گناه
کاران است که ابوجهل باشد از آب مس گداخته که غلیان کند در شکمهای ایشان از آب جوشیده
آب که در دیگ جوش کند گویند بزبانیه جهنم که بگیرید او را و او را بکشید بمیان جهنم پس بریزید بر بالای سرش
از عذاب جهنم و گویند باو بچش بدرستی که گمان میکردی عزیز و کریمی در قوم خود و ترا عذاب نخواهند
کرد و فرموده است گویند باو بعضی قرین او یعنی ملکی که موکل بوده است باعمال او این است آنچه نزد من است
از نامه اعمال تو و حاضر است اَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ در احادیث عامه و خاصه وارد

شده است

شده است که خطاب شده برسول خدا و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما است که بیندازید در جهنم هر بسیار
کفران کننده معاندی را یعنی دشمنان خود را بجهنم کنید و دوستان خود را داخل بهشت کنید و بعضی داخل
گفته اند که خطاب بدو ملک است که موکل اند بکافر و فرموده است که شناخته می شوند مجرمان و کافران
بروهای سیاه ایشان پس زبانیه پیشانیهاشان را با پاهای ایشان غل می کنند و در جهنم می افکنند
و گویند ملائکه بایشان که این است جهنمی که باور نمیکردید کافران گاه بآتش ایشانرا عذاب کنند و
گاه بآب جوشیده و فرموده است هر گاه ایشانرا بیندازند در جهنم صدای عظیمی از جهنم ظاهر شود
و در جوش و خروش باشد و نزدیک باشد که از هم بپاشد از شدت خشم بر کافران هر فوجی را
که بیندازند در جهنم خازنان جهنم از ایشان پرسند که آیا کسی نیامد که شما را از این عذاب بترساند
گویند آمد ترساننده و ما تکذیب او کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده است و گفتند اگر ما می شنیدیم و
می فهمیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمی شدیم و فرموده است نزد ما زنجیرها و غلهای گران هست
و طعام خار داری که در گلو بند شود نه فرو رود و نه بیرون آید یعنی زقوم و فرموده است که بزودی او را داخل
سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست باقی نمیگذارد چیزی را از گوشت و پوست و استخوان ایشان را و
هیچ نوعی از عذاب را نمیگذارد که بایشان نمیرساند و تغییر دهنده است پوستهای ایشانرا و موکل اند
بر او نوزده ملک که خازنان جهنم اند گفته اند دیده های ایشان مانند برق رباینده است و نیشهای ایشان
مانند شاخهای گاو و زبانه آتش از دهنهای ایشان بیرون می آید ما بین دو دوش هر یک هزار ساله
راه است و در کف دست ایشان مانند ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند توانند گنجید و رحم از
دل ایشان برداشته شده است هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را برمیدارند و بهر جای جهنم که
میخواهند می افکنند و بعضی گفته اند بر خصوص سقر نوزده ملک موکل اند و از برای درکات دیگر خزینه دیگر هم
داران هستند و روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد ابوجهل با قریش گفت محمد میگوید که خازنان
جهنم نوزده نفرند و شما همه شجاعانید آیا نمیتوانید هر یک از شما یکی از خازنان جهنم را بگیرید یکی
از ایشان گفت من هفده نفر را کفایت میکنم شما دو تا را کفایت کنید در این وقت این آیه نازل
شد که ما نگردانیده ایم اصحاب جهنم را مگر ملکی چند و از بنی آدم نیستند که شما از عهده ایشان برآیید
و نگردانیم عدد ایشانرا مگر امتحانی از برای کافران و فرموده است که خازنان جهنم بکافران گویند بروید بسوی

آتشی که انکار میکرد بدانرا در دنیا بو بوید ببوی آتش سیاهی که تیره است و سه شعبه دارد با دودی که از جهنم
بیرون می آید و سه شعبه آن بکافران احاطه میکند از بالای سر و از جانب راست و از جانب چپ
که نفسهای ایشان را میگیرد و بعضی گفته اند زبانه از آتش بیرون می آید و احاطه میکند بکافران مانند سراپرده
و سه شعبه میشود و در آن هست تا از حساب فارغ شود و بعضی گفته اند سایه دود جهنم است چون
داخل آن می شوند فایده بایشان نمی بخشد و از حرز زبانه آتش مانع ایشان نمی شود و شراره چند
بیرون می افکند آتش مانند قصر در بزرگی و در نظر مانند شتران زرد یا سیاه می نماید و فرموده است جهنم
بر سر راه عاصیان است طاغیان و کافران را مآب و مرجع ایشان است مکث خواهند کرد در
آن حقب بسیار حقبی بعد از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضی گفته اند چهل و سه حقب است هر
حقبی هفتاد خریف است و هر خریفی هفتصد سال است و هر سالی سیصد و [شصت] روز است و هر روزی هزار
سال است و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند بچندین سند معتبر که این آیه در شان جماعتی است
از مسلمانان که از جهنم بیرون می آیند و در معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که هشت حقب است و هر حقبی هشتاد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی
هزار سال از سالها که شما می شمرید و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که بیرون نمی آید کسی که داخل جهنم شود تا احقاب بسیار در آن بماند و هر حقبی زیاده از شصت سال است
و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی مقدار هزار سال است از سالهای شما پس کسی اعتماد
نکند براینکه آخر از جهنم بیرون خواهم آمد و نمی چشند در آن بردی و نه شرابی را ابن عباس گفته است
برد خواب است و بعضی گفته اند نه هوای خنکی و نه آبی مگر حمیم و غساق و فرموده است مال کافر با و نفع نمیدهد
و البته می اندازد او را در حطمه و چه میدانی که حطمه چیست آتش خدا است که افروخته شده است و مشرف
می شود بر دلها و درهای آنرا بر روی ایشان می بندد در عمودهای کشیده شده گفته اند درهای جهنم را
برایشان می بندند پس محکم می کشند آنها را بمیخهای آهنی از آتش تا امید بیرون آمدن از ایشان قطع
شود و نسیمی برایشان داخل نشود و عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که کفار
و مشرکان سرزنش خواهند کرد اهل توحید و مسلمانان را که توحید شما فایده بشما نبخشید و ما و شما
مساوی شدیم در داخل شدن جهنم پس پروردگار عالمیان حمیت کند از برای مسلمانان و ملائکه را

فرماید

فرماید که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند آنقدر که خدا خواهد پس فرماید پیغمبران را که شفاعت
کنید پس شفاعت کنند از برای هر که خدا خواهد پس فرماید مومنان را که شفاعت کنید ایشان
شفاعت کنند هر که را خدا خواهد پس حق تعالی فرماید من از همه رحم کنندگان رحیم ترم بیرون آیید برحمت
من پس بیرون آیند از میان آتش مانند پروانه و جانوران که نزد آتش جمع بشوند پس حضرت
فرمود که بعد از این عمودها را میکشند و درها را بر ایشان می بندند و بخدا سوگند که آنها که باقی مانده اند
همیشه مخلد خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بحضرت
صادق علیه السلام عرض کردم که یا ابن رسول الله مرا بترسان که دلم سنگین شده است حضرت فرمود
مهیا شو از برای زندگی دراز آن بدرستی که جبرئیل ع آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و روی ترش کرده بود
و پیشتر که می آمد متبسم بود حضرت از سبب اینحال سوال نمود جبرئیل ع گفت امروز دمهای را که
دمهائی را که بر آتش جهنم میدمیدند از دست گذاشتند فرمودند که دمهای آتش جهنم چیست
ای جبرئیل گفت ای محمد حق تعالی فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال
دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک
و اگر قطره از ضریع که عرق اهل جهنم و چرک و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم
جوشیده و بعوض آب باهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزد هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش
بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند
از گرمی آن تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل
دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل ع اینها را بیان فرمودند حضرت رسول و جبرئیل علیهما السلام هر دو
بگریه درآمدند پس حق تعالی ملکی را فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما سلام میرساند شما را و میفرماید
که من شما را ایمن گردانیدم از اینکه گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید بعد از آن هرگاه که جبرئیل
بخدمت آنحضرت می آمد متبسم و خندان بود پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که در آن روز
اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آنرا میدانند
و چون اهل جهنم داخل جهنم می شوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند پس
چون بکنار جهنم رسیدند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم برمیگردند پس پوستهای

ایشان را تغییر می‌دهند و پوست تازه بر بدن ایشان میپوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تأثیر کند
پس حضرت با ابوبصیر گفت که آنچه گفتم ترا کافیست گفت بس است مرا و کافیست و بسند معتبر از
عمرو بن ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد می‌کنند
مانند سگان و گرگان که فریاد کنند از شدت آنچه بایشان میرسد از شدت الم عذاب
الهی چه گمان داری ای عمرو بگروهی که ایشان را مرگ نباشد که از عذاب نجات یابند و عذاب
ایشان هرگز سبک نمی‌شود و در میان آتش گرسنه و تشنه باشند و کران و گنگان و کوران باشند
و روهای ایشان سیاه شده باشد و محروم و نادم و بر ایشان غضب کرده پروردگار خود رحم بر
ایشان نکنند و عذاب ایشان را تخفیف ندهند و آتش بر ایشان افروزند و از حمیم گرم جهنم بعوض
آب آشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و بقلابهای آتش بدنهای ایشان را درند و گرزهای
آهن بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ بسیار شدید ایشان را در شکنجه دارند و بر ایشان رحم
نمیکنند و بر رو ایشان را در آتش میکشند و با شیاطین ایشان را در زنجیر میکنند و در غلها و بندها ایشان را
مقید می‌سازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمی‌شود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمی‌شود این است
حال جمعی که بجهنم میروند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که جهنم را هفت در است
از یک در فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابوبکر و عمر و عثمان است داخل می‌شوند و از یک در
بنی امیه داخل می‌شوند که مخصوص ایشانست و کسی با ایشان در آن در شریک نیست و یک در
دیگر باب لظی است و یک در دیگر باب سقر است و یکدر دیگر باب هاویه است که هر که از آن در
داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میرود پس جهنم جوششی میزند و ایشان را بطبقهٔ بالای جهنم
می‌افکند پس باز هفتاد سال دیگر فرو میروند و ابد الآباد در جهنم حال ایشان این است و یکدر دیگر است
که از آن در دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم می‌شوند و این در بزرگترین
درهاست و گرمی و شدت آتش از همه بیشتر است و بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق ع پرسیدند
از معنی فلق فرمود که دره‌ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار حجره است
و در هر حجره هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را
بر این دره گذار می‌افتد و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیا هست یک جزو است از هفتاد

جزو

جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه آنرا بآب خاموش کرده اند و باز افروخته شده است و اگر چنین نمی‌کردند
هیچ کس طاقت نزدیکی آن نداشت بدرستی که جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند آورد
که جمیع ملائکه مقربین و انبیاء و مرسلین از بیم آن بزانو نشستگی در آیند و در حدیث دیگر منقولست
که عقبه وادی است در جهنم که در آن سیصد و سی قصر است و در هر قصری سیصد خانه است و
در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماری است و در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است و
در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم
بریزد از برای هلاک همه کافیست و در حدیث دیگر منقولست که درکات جهنم هفت مرتبه است
اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ در جوشش
می‌آید و مرتبه دوم لظی است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که بسیار کشنده است دست و پای
مشرکان را با پوست سر ایشان را و بجانب خود می‌کشد کسی را که پشت کرده بحق و رو گردانیده از
معبود مطلق و جمع کرده است مالهای دنیا را و حفظ کرده حقوق الهی را از آن ادا نکرده مرتبه سیم
سقر است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق
و اعصاب و عظام را بلکه همه را می‌سوزاند و باز حق تعالی آن اجزا را برمیگرداند و آتش دست بر نمیدارد
و باز می‌سوزاند و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافران را یا ظاهر و هویداست بمیان ایشان
و بر آن موکل اند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبه چهارم حطمه است که از آن شرارها جدا می‌شود
مانند کوشک عظیم که گویا شتران زردند که بر هوا میروند و هر که را در آن افکنند او را در هم می‌شکنند
و میکوبد مانند سرمه ریزه شده حق تعالی ایشان را بکالبد اول بر میگرداند و طبقهٔ پنجم هاویه است که در آن
گروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما رس چون مالک بفریاد ایشان میرسد ظرفی از آتش
بر میگیرد که مملوست از چرک و خون و عرق که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته و بایشان
میخوراند پس چون نزدیک روی ایشان می‌آورند پوست و گوشت روی ایشان در آن میریزد از شدت
حرارت آن چنانکه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی را که احاطه کند بایشان سراپردهای
آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان میرسند بآبی که مانند مس گداخته باشد که چون بسوی
دهان ایشان برند بریان کند روهای ایشان را بد شرابیست مهل از برای ایشان و بد تکیه گاهیست آتش

از برای ایشان و هر گاه درها و به اندازند هفتاد سال به آتش فرو روند و هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی
بدل آن پوست دیگر بر بدنش برویاند و طبقهٔ ششم سعیر است که در آن سیصد سراپرده از آتش است
و در هر سراپرده سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد خانه از آتش است و در هر خانه
سیصد نوع از عذاب مقرر است و در آنجا مارها و عقربها از آتش هست و کندها و زنجیرها از
آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند چنانچه حق تعالی در قرآن میفرماید که ما مهیا کرده ایم برای کافران
زنجیرها و غلها و آتش افروخته و طبقهٔ هفتم جهنم است که فلق در آنجاست و آن چاهی است در جهنم
که چون در آنرا می گشایند جهنم مشتعل می شود و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است و صعودا
کوهی است از مس در میان جهنم و اثاما رودخانه ایست از مس گداخته که بر دور آن کوه
جاری است و این موضع بدترین جایهای این طبقه است و از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله
علیه منقول است که در جهنم وادی هست که آنرا سقر مینامند که از آن روز که خدا آنرا خلق کرده
نفس نکشیده است و اگر خدا آنرا رخصت دهد که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه
در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میبرند از حرارت و گند و بوی و کثافت
آن وادی و آنچه خدا در آنها از برای اهلش مهیا فرموده از عذاب خود و در آن وادی کوهی است
که جمیع اهل آن وادی پناه میبرند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت آن کوه و عقوبتها که خدا برای اهلش
در آنجا مقرر فرموده و در آن کوه دره ایست که اهل آن کوه بخدا استغاثه مینمایند از گرمی و گند
و کثافت آن دره و عذابهای آن و در آن دره چاهی هست که اهل آن دره از گرمی و تعفن
و قذارت و عذاب شدید آن چاه بخدا پناه میبرند و در آن چاه ماری هست که جمیع اهل آن چاه
از خباثت و تعفن و کثافت آن مار و آنچه خدا در نیشهای آن قرار داده است بخدا استغاثه
می نمایند و در شکم آن مار هفت صندوق است که آنها جای پنج کس از امتهای گذشته است و دو کس
از این امت اما آن پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم علیه السلام
منازعه کرد و گفت من میمیرانم و زنده میکردانم و فرعون است که دعوای خدائی کرد و یهودا است که یهود را
گمراه کرد و بولس است که نصاری را گمراه کرد و از این امت دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاوردند
یعنی ابوبکر و عمر و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرمود که برای اهل معصیت نقبها در

میان

میان آتش زده اند و پاهای ایشانرا در زنجیر کرده اند و دستهای ایشانرا در گردن غل کرده اند و بر بدنهای
ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده اند و جبه ها از آتش برای ایشان بریده و بر ایشان بسته اند
در میان عذابها گرفتارند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز آن در
ها را نمی گشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب
ایشان همیشه تازه است نه خانهای ایشان فانی می شود و نه عمر ایشان بسر می آید با مالک استغاثه میکنند
که از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند او در جواب میگوید که همیشه در این عذاب خواهید بود
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که در جهنم چاهی هست که اهل جهنم از
آن استغاثه مینمایند و آن جای هر متکبر جبار معاند است و هر شیطان متمرد و هر متکبری
که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد علیهم السلام داشته باشد و فرمود
که کسی که در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی است که در دریای از آتش باشد و دو
نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند
دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع جهنم عذابش سخت تر است و حال آنکه عذاب او
از همه سهل تر باشد و در حدیث دیگر وارد شده است که فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم
از شدت و حرارت آن استغاثه مینمایند و از خدا طلب نمود که نفسی بکشد چون نفس کشید
جهنم را سوزانید و در آن چاه صندوقی است از آتش که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن صندوق
استغاثه می نمایند و در آن صندوق تابوتی است که در آن تابوت شش کس از پیشینیان جا دارند
اما آن شش نفر اول پسر آدم است که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم علیه السلام را در آتش انداخت
و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرد و آن کسی که یهود را بعد از پیغمبر خود ایشان گمراه
کرد و آن کسی که نصاری را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و اما شش کس آخر ابوبکر است و عمر و عثمان و
معاویه و سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم علیه اللعنه و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که
فرمود که اگر در مسجدی صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر آن بایشان
برسد هر آینه مسجد و هر که در آن است بسوزد و فرمود که در جهنم مارها هست بکلفتی گردن شتران
که یکی از ایشان که میگزد کسی را چهل قرن یا چهل سال درد آن میکشد و عقربها هست بدرشتی

استر که از گزیدن آنها نیز اینقدر از مدت میماند و از عبد الله بن عباس منقول است که جهنم را هفت
درست و بر هر دری هفتاد هزار کوه است و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر درهٔ هفتاد
هزار وادیست و در هر وادی هفتاد هزار شکافست و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در
هر خانه هفتاد هزار مارانست که طول هر ماری سه روزه راه است و نیشهای آن مارها بمثابهٔ
نخلهای طولانیست می آید نزدیک فرزند آدم و میگیرد پلک چشمان و لبهای او را و جمیع
پوست و گوشت را از استخوانهایش میکند پس چون میگریزد از آن مار در نهری از نهرهای
جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن در آن نهر فرو میرود و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم داخل جهنم در آیند منادی از جانب
رب العزت ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی در آید خواهید شناخت او را
گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه و سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و بایشان
گویند که ببینید این مرگ است پس حق تعالی امر فرماید که آنرا ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در
بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نخواهد
بود و این روزیست که خداوند عالمیان فرموده است که بترسان ایشانرا از روز حسرت در روزی که کار
هر کس منقضی شده باشد و به پایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافل اند حضرت فرمود که مراد این
روز است که حق تعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشان نباشد که
در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد و عقاب الاعمال از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چهار کسند که اهل جهنم را با آن آزاری که دارند
که حمیم در حلق ایشان میکنند و در میان حمیم وا ویلاه و وا ثبوراه میگویند از عذاب آن چهار نفر متأذی
مشغولند و با یکدیگر میگویند چه حالت است که اینها دارند که با این آزاری که ما داریم از اینها در آزاریم اول
مردیست که او را در تابوتی از آتش کرده اند و دیگری امعا و رودهای خود را می کشد و دیگری از دهانش
چرک و خون جاری است و دیگری گوشت خود را میخورد پس گویند از برای صاحب تابوت که چیست
این بدبخت را که عذاب او ما را آزار میکند گوید که او مرد و در گردنش اموال مردم بود و چیزی نداشت
که ادای قرض او بکنند و اگر امعای خود را می کشد بوده اینکه از بول بهر جای بدنش میرسید و اگر چرک و خون

از دهانش جاری بود تتبع و تفحص میکرد سخنان بد مردم را و نقل میکرد و آنکه گوشت خود را میخورد گوشت
مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و در میان مردم عداوت می افکند و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج صدائی
شنیدم که مرا فزع و تخوف آورد جبرئیل گفت این صدای سنگی است که هفتاد سال است که از کنار جهنم
انداختم امروز در ته جهنم قرار گرفت پس آنحضرت نخندید تا از دنیا مفارقت نمود پس فرمود جبرئیل بالا رفت
و من با او رفتم تا داخل آسمان اول شدم و هر ملکی از ملائکه را که از او عظیم تر خلقی ندیده بودم در نهایت کراهت
منظر و خشم آلودی او ظاهر بود پس مثل سایر ملائکه مرا سلام کرد و دعا کرد اما نخندید و بشاشتی و شادی
که از سایر ملائکه مشاهده کردم از او ندیدم گفتم یا جبرئیل این کیست که من از او ترسیدم گفت سزاوار است که
از او بترسی همه ما از او میترسیم این مالک خازن جهنم است هرگز نخندیده است و از روزی که خدا او را
والی جهنم کرده است پیوسته غضب و خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت زیاده میگردد و خدا بای
انتقام خواهد کشید از ایشان و اگر بسوی احدی پیش از این خندیده بود هر آینه بسوی تو میخندید پس سلام کردم
بر او و جواب سلام من گفت و بشارت داد مرا به بهشت پس گفتم بجبرئیل به سبب منزلت و شوکتی که در
آسمانها دارد و همه اطاعت او مینمایند چنانکه حق تعالی فرموده است مُطاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ که آیا امر نمیکنی او را
که جهنم را بمن بنماید جبرئیل باو گفت ای مالک بنما به محمد صلی الله علیه و آله آتش را مالک یک پرده را گشود و یکدر از
درهای جهنم را باز کرد از آن زبانه بسوی آسمان ساطع شد و بجوش آمد و بلند شد بمرتبهٔ که گمان کردم
که مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو که پرده را برگرداند مالک خطاب کرد آتش را که برگرد آن برگردید و ابن بابویه
نیز مضمون این خبر را بسند موثق کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده و در آخرش فرموده که بعد از آن
تا از دنیا رفت لب آنحضرت بخنده گشوده نشد و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که آتش جهنم با هر کس سخن میگوید در روز قیامت با امیر و قاری قرآن و
صاحب مال با امیر میگوید که ای آنکسی که خدا بتو سلطنت و امارت داده بود و عدالت نکردی پس او را
میرباید چنانکه مرغ دانه کنجد را میرباید و فرو میبرد و بقاری میگوید ای آنکسی که قرآن را زینت خود کردی در میان
مردم و معصیت خدا کردی در حضور پس او را فرو میبرد و میگوید بمالدار که ای آنکسی که خدا دنیای بسیار گشاده
فراوان بتو داده و اندک چیزی بقرض از تو طلبید که در آخرت اضعاف آنرا بتو عوض بدهد و بخل ورزیدی پس

است
او را بر باید و فرو برد و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آتش جهنم بر کافران عذاب
و بر خازنان جهنم رحمت است یعنی از آن لذت می یابند و ایشان را نمی سوزاند و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه در نامه اهل مصر در وصف جهنم فرموده است که قعرش بعید است و حرارتش
شدید است و شرابش صدید است و عذابش تازه و جدید است و مقامع و گرزهایش از حدید است
عذابش سست نمی شود و ساکنش را مرگ نمی باشد خانه ایست که در آن رحمت نمی باشد و دعای
اهلش شنیده نمی شود و حق تعالی فرموده است اصحاب بهشت در روز قیامت بهتر است قرار
گاه ایشان و نیکوتر است محل قیلوله و استراحت ایشان حضرت باقر علیه السلام فرمود که چون
کشند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه داخل آتش شوند دودی از جهنم باستقبال ایشان
آید بایشان گویند ملائکه که داخل شوید در این سایه که سه شعبه دارد گمان کنند که آن بهشت است
چون داخل آن شوند بجهنم منتهی شود و فوج فوج را داخل جهنم کنند و این در میان روز
قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای اهل بهشت در آن وقت تحفها از بهشت
بیاورند و ایشان را داخل منازل خود کنند در وسط روز این است معنی قول الهی که محل قیلوله ایشان
نیکوتر است فرمود در قول حق تعالی مقرنین فی الاصفاد یعنی ایشان را با یکدیگر بسته باشند به
زنجیرها سرابیلهم من قطران فرمود یعنی پیراهنهای ایشان از ارزیز گداخته است چون
آنها را بر ایشان بپوشانند فرو گیرد روی ایشان را آتش و فرموده است در باب زناکاران و من
یفعل ذلک یلق اثاما حضرت باقر علیه السلام فرمود اثام رودیست از ارزیز گداخته و در پیش بدر آنها
آن رود سنگستانیست از آتش و آن جای کیست که غیر خدا را پرستیده باشد یا کسی را
بناحق کشته باشد و زناکاران نیز در آنجا خواهند بود و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
منقول است که در جهنم وادی هست که آنرا سعیر می نامند چون آتش جهنم کم می شود آنرا می گشایند
که جهنم باز افروخته می شود و این است معنی قول حق تعالی کلما خبت زدناهم سعیرا و علی بن
ابراهیم روایت کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال بزیر میروند چون بپایین جهنم
برسند جهنم نفسی کشد و ایشان را بالا اندازد پس گرزهای آهن بر ایشان زنند تا بزیر روند و پیوسته
حال ایشان چنین باشد و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند از حضرت صادق

علیه

علیه السلام که در جهنم وادی هست از برای متکبران که آنرا سقر گویند شکایت کرد بسوی خدا
از شدت حرارت خود و سؤال کرد که نفسی بکشد چون رخصت یافت و نفس کشید جمیع جهنم
سوخت و در احتجاج روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد که آیا
آتش بس نبود که حق تعالی بآن عذاب کند خلق را که مارها و عقربها نیز در جهنم آفرید حضرت فرمود
که خداوند جبار بآن عقرب و مار گروهی را عذاب میکند که می گفتند آنها را خدا خلق نکرده است
و شریک در خلق برای خدا قائل شده اند تا آنکه بچشانند بایشان عذاب آن چیزی را که آفریده
خدا نمی دانستند و ابن بابویه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که در جهنم کوهی
که آنرا صعود میگویند و در صعود وادی هست که آنرا سقر می نامند و در سقر چاهی هست که
آنرا هبهب میگویند هرگاه پرده از روی آن چاه برمیگیرند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد می آیند
و این چاه منزل جباران و خلفای جور است و ایضا بسند حسن از حضرت امام موسی علیه السلام
روایت کرده است که در بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود و همسایه کافری داشت که در دنیا مهربانی و احسان
از برای او هم نسبت بآن مؤمن میکرد چون آن کافر مرد حق تعالی خانه از گل در میان آتش بنا کرد که از حرارت جهنم
او را نگاه دارد و روزی او از جای دیگر با و میرسد و میگویند باو که اینها همه بسبب مدارا و نیکی است
که نسبت بفلان مؤمن خود میکردی و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که
مؤمنی در مملکت پادشاه جباری بود و در مقام آزار آن مؤمن بود او گریخت و ببلاد مشرکین رفت
حق تعالی هم مردی از اهل شرک او را جا داد و رفق و مدارا با او نمود و او را ضیافت میکرد چون وقت مرگ آن مشرک
شد وحی کرد باو که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر ترا در بهشت من مسکنی میبود ترا در آن ساکن
میکردم ولیکن بهشت حرام است بر کسی که با شرک بمیرد ولیکن ای آتش او را از جا بدر آور و مترسان
اما آزاری باو مرسان و روزی او را در دو طرف روز از برای او بیاورند راوی پرسید که از بهشت
حضرت فرمود که از هر جا که خدا خواهد مؤلف گوید که این دو حدیث منافات ندارند با آیاتی که گذشت
که دلالت میکردند بر اینکه کافران همه معذبند و عذاب ایشان هرگز تخفیف نمی یابد زیرا که بودن
در جهنم عذاب ایشان است هر چند آزار بایشان نرسانند و در حدیث دوم تخفیف و آرد عاج
آتش ظاهر است که عذاب ایشان است و اینها از ایشان تخفیف نمی یابد و ممکن است که این احادیث

مختص از آیات بوده باشد واز محمد بن حنفیه وابن عباس روایت کرده اند که چون حق تعالی امر کند
مردم را که بر صراط بگذرند مؤمنان باسانی بگذرند ومنافقان در جهنم بیفتند پس حق تعالی فرماید ای
مالک استهزا کن بمنافقان در جهنم پس مالک دری در جهنم بسوی بهشت بگشاید وندا کند
ایشان را که ای گروه منافقان باینجا بیایید پس بالا آیند از جهنم بسوی بهشت پس شنا کنند
منافقان در آتش جهنم هفتاد سال تا آنکه بآن درگاه برسند چون خواهند که بیرون روند در را
بر روی ایشان ببندد واز موضع دیگر دری بگشاید وگوید از این در بروید بسوی بهشت وباز هفتاد
سال سعی کنند ودر دریاهای آتش شنا کنند وچون بآن در رسند باز بر روی ایشان ببندد وهمیشه
با ایشان چنین کنند چنانچه ایشان در دنیا پیوسته استهزا بمؤمنان میکردند ومیگفتند اِنَّمَا
نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ واینست معنی قول حق تعالی اَللهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ یعنی حق تعالی در آخرت استهزا با ایشان
خواهد کرد وحضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه در تفسیر این آیه فرموده است که اما استهزاء
خدا با ایشان در آخرت است که حق تعالی هرگاه مستقر گرداند منافقان معاندان علی صلوات الله علیه را
در جهنم گرفتار لعنت ومذلت است وعذاب کند ایشان را بانواع عجیبه تعذیب وعقوبت
وقرار دهد مؤمنانی را که منافقان با ایشان استهزا میکردند در دنیا در روضات جنان بحضور محمد صلعم
برگزیده ملک دیان ایشان را مشرف گرداند برآنها که استهزا میکردند با ایشان در دنیا تا مشاهده
نمایند آنچه را آن منافقان گرفتارند در آنها از عجایب لعنتها وبدایع عقوبتها پس لذت وشادی
ایشان بشماتتی که بر منافقان می کنند مانند لذت وسرور ایشان است بتنعم ایشان در بهشتهای
پروردگار ایشان پس مؤمنان آن کافران ومنافقان را بنامهای ایشان وصفات ایشان می شناسند وایشان
بر چند صنف اند بعضی درمیان دندانهای افعیهای جهنم اند که میخایند ایشان را وبعضی درمیان
چنگال درندگانند که بازی میکنند با ایشان واز هم میدرند وبعضی در زیر تازیانه زبانیه اند وعمودهای
وگرزهای ایشان که بر ایشان میکوبند وعذاب ونکال ایشان را شدید میگردانند وبعضی در دریاهای
جهنم غرق شده اند وبه رو میکشند ایشان را درمیان آنها وبعضی را زبانیه زجر میکنند وغسلین و
غساق را در گلوی ایشان میریزند وبعضی در سایر اصناف عذابند وکافران ومنافقان نظر
میکنند ومی بینند مؤمنانی را که در دنیا با ایشان سخریه واستهزا میکردند بسبب انکه ایشان بموالات

محمد وع

محمد وعلی وآل ایشان علیهم السلام اعتقاد کرده بودند وبعضی در فرشهای نرم وتکیه کرده اند وبعضی
از انواع میوهای بهشت تنعم می نمایند وبعضی در غرفهها وبساتین ومتنزهات آن سیر می کنند
وحوریان وغلامان وکنیزان وپسران ودختران در خدمت ایشان ایستاده اند وبر دور ایشان
میگردند وبانواع خدمات ایشان قیام مینمایند وملائکه خداوند جلیل می آیند بسوی ایشان از
جانب پروردگار ایشان بانواع عطاها وکرامتها وعجایب تحف وهدایا ومیگویند سَلَامٌ
عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس میگویند آن مؤمنان که مشرف گردیده اند بر کافران
ومنافقان ای ابوبکر وای عمر وای عثمان تا آنکه همه را بنامهای ایشان ندا می کنند چرا در مواقف خزی
وخواری خود مانده اید بیایید بسوی ما تا درهای بهشت را برای شما بگشاییم تا خلاص شوید از عذاب
خود وملحق شوید بما در نعیم بهشت منافقان گویند وای بر ما کی ما را این نعمت میسر میشود ومؤمنان
گویند نظر کنید بسوی این درها چون نظر کنند درهای بهشت را گشاده بینند گمان کنند که آن
درها بسوی جهنم گشوده است ومیتوانند بآن درها رسید پس شروع کنند در شنا کردن در دریاهای
جهنم واز پیش روی زبانیه روند وگریزند وآنها از پی ایشان روند وبا ایشان رسند وعمودها
وگرزها وتازیانهها برایشان زنند وپیوسته باین نحو روند واین عقوبات را کشند تا وقتی که
گمان کنند که بآن درها رسیده اند ببینند که درها بر روی ایشان بسته است وزبانیه عمودها برایشان
زنند وسرنگون بمیان جهنم افکنند ومؤمنان بر فرشها ومجالس خود بر ایشان خندند واستهزا
وسخریه بایشان کنند واشاره باین است اَللهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وایضا فرموده است فَالْیَوْمَ
الَّذِینَ اٰمَنُوا مِنَ الْکُفَّارِ یَضْحَکُونَ عَلَى الْاَرَائِکِ یَنْظُرُونَ پس در آن روز آنها که ایمان
آورده اند از احوال کافران میخندند وبر کرسیها نشسته بسوی ایشان نظر میکنند وحق تعالی فرموده است
وَاِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ حضرت باقر علیه السلام فرمود اما اهل بهشت پس ایشان را جفت میکنند
با خیرات حسان واما اهل جهنم هر یک از ایشان را جفت میکنند با شیطانی که او را گمراه کرده است
وحق سبحانه وتعالی فرموده است فَاَنْذَرْتُکُمْ نَارًا تَلَظّٰى لَا یَصْلٰیهَا اِلَّا الْاَشْقَى الَّذِی
کَذَّبَ وَتَوَلّٰى یعنی پس ترسانیدم شما را از آتشی که پیوسته افروخته است وزبانه میکشد ملازم آن
آتش نیست مگر شقی ترین مردم آن کسی که تکذیب کرد پیغمبر را وپشت گرداند بر حق علی بن ابراهیم از

حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیات که در جهنم وادی هست که در آن
وادی آتشی است که نمی سوزد بآن آتش و ملازم آن نمیباشد مگر شقی ترین مردم که عمر است که تکذیب
کرد رسول خدا را در ولایت علی و دشمنی کرد از ولایت او و قبول نکرد بعد از آن فرمود که آتشها
بعضی از بعضی پست تر است و آتش این وادی مخصوص ناصبیان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام است
و مؤید این است آنکه شیخ مفید علیه الرحمة در کتاب اختصاص از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که روزی بیرون رفتم به پشت کوفه و قنبر در پیش روی من
میرفت ناگاه ابلیس علیه اللعنة پیدا شد گفتم من بد عجب پیری هستی گفت چرا این را میگوئی گمراهی
یا امیر المؤمنین بخدا سوگند که حدیثی نقل کنم از خودم و از خداوند عز و جل و در میان ما ثالثی نبود بدرستی
که چون مرا از زمین فرستادند بخاطر سبب آن خطائی که کردم چون بآسمان چهارم رسیدم ندا کردم
که الهی و سیدی گمان ندارم که از من شقی تر خلقی آفریده باشی حق تعالی وحی کرد بسوی من که بلکه آفریده ام
خلقی را که از تو شقی تر است برو بسوی مالک خازن جهنم تا صورت او را و جای او را بتو نماید
رفتم بسوی مالک و گفتم خداوند سلام ترا میرساند و میفرماید که بنمای کسی را که از من شقی
تر است مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای جهنم را برداشت آتشی سیاهی بیرون
آمد که گمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد مالک بآن گفت که ساکن شو ساکن شد پس مرا
برد بسوی طبقه دوم آتشی بیرون آمد از آن سیاه تر و گرم تر پس گفت ساکن شو ساکن شد و همچنین
بهر مرتبه که می برد از مرتبه سابق تیره تر و گرم تر بود تا بطبقه هفتم برد آتشی از آن بیرون آمد که
گمان کردم که مرا و مالک را و جمیع آنچه خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بر دیدهای خود
گذاشتم و گفتم ای مالک امر کن که سرد و ساکن شود والا من میمیرم مالک گفت تو نخواهی مرد تا وقت
معلوم پس صورت دو مرد را دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای آتش بود و ایشان را بجانب بالا
آویخته بودند و بر سر آنها گروهی ایستاده بودند و گرزهای آتش در دست داشتند و بر سر ایشان میزدند
گفتم ای مالک اینها کیستند گفت مگر نخواندی آنچه در ساق عرش نوشته بود و من دیده بودم که
حق تعالی بر ساق عرش دو هزار سال پیش از دنیا یا آدم را خلق کند لا اله الا الله محمد رسول
الله ایدته و نصرته بعلی اینها دو دشمن ایشان و دو ستم کننده بر ایشان اند یعنی ابوبکر

وعمر

۲۴۲ وعمر علیهما اللعنة و کلینی بسند معتبر طولانی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که کفر در کتاب
خدا بر پنج وجه است از جمله اینها کفر جحود است و آن آنست که انکار کند پروردگاری خدا را و گوید
پروردگاری نیست و بهشتی نیست و آتشی نیست و این قول دو طایفه از زنادقه است که ایشان را
دهریه میگویند و سید بن طاوس رضی الله عنه در کتاب زهرا النبی روایت کرده است از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود بحق آن خداوندی که جان محمد در دست قدرت
اوست که اگر قطره از زقوم را بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو روند تا طبقه هفتم زمین و طاقت آنرا
نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن طعامش باشد و بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست
که اگر قطره از غسلین را بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو روند تا زیر طبقه هفتم زمین و طاقت
آن را نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن طعامش باشد و بحق آن خداوندی که جانم در قبضه
قدرت اوست که اگر قطره از غسلین را بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو روند تا زیر طبقه هفتم زمین
و طاقت آن را نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن آتش باشد و بحق آن خداوندی که جانم در
دست قدرت اوست که اگر یکی از مقامعی که خدا در قرآن فرموده است بر کوههای زمین بگذارند
هر آینه فرو روند تا پائین طبقه هفتم زمین و طاقت آن نداشته باشند پس چگونه خواهد بود حال
کسی که اینها را بر او کوبند در جهنم و ایضا در آن کتاب مذکور روایت کرده است که چون این
آیه نازل شد که بدرستی که جهنم وعده گاه جمیع ایشان است و از برای آن هفت در است و از
برای هر دری از آنها حصه مقرری از برای کافران و عاصیان هست حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گریست گریه شدیدی و اصحاب آنحضرت از برای گریه او گریستند و ندانستند که جبرئیل چه خبر
آورده است و نتوانستند از آنحضرت سوال کردن و آنحضرت چون فاطمه علیها السلام را میدید شاد میگردید بعضی
از صحابه رفتند بخانه فاطمه که آنحضرت را بیاورند دیدند که آرد جوی در پیش گذاشته است و خمیر میکند
و میگوید وَمَا عِندَ اللهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى پس سلام کرد بر آنحضرت و حال حضرت رسول و گریستن
او را نقل کرد حضرت فاطمه برخواست و چادر کهنه بر خود پیچید که دوازده موضع آنرا بلیف خرما
پینه کرده بود چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد گریست و گفت واحزناه قیصر پادشاه روم و
کسری پادشاه عجم سندس و حریر میپوشند و فاطمه دختر محمد که بهترین خلق است چنین جامه

بپوشد چون فاطمه بخدمت پدر بزرگوار خود آمد گفت یا رسول الله سلمان تعجب از لباس
من نمود بحق آن خداییکه ترا براستی بخلق فرستاده است که پنج سال است که نیست من و علی را مگر
پوست گوسفندی که شتر ما در روز بر روی آن علف میخورد و چون شب می شود آن را در زیر
خود می اندازیم و بالش زیر سر ما از پوست است که لیف خرما در میانش پر کرده ایم پس حضرت رسول ص
فرمود ای سلمان دختر من در میان گروهی خواهد بود که پیش از همه کس بهشت میرود پس فاطمه ع گفت
ای پدر فدای تو شوم چه چیز باعث گریه تو شد حضرت فرمود که جبرئیل ع این دو آیه را آورد حضرت فاطمه
چون این دو آیه را شنید بر رو افتاد و فرمود که وای پس وای بر کسی که داخل جهنم شود پس سلمان
گفت کاشکی گوسفندی میبودم و مرا میکشتند و گوشت مرا میخوردند و ذکر جهنم را نمی شنیدم
ابوذر گفت چه بودی اگر مادر مرا نمیزاد و یاد جهنم را نمی شنیدم و عمار گفت دریغا که مرغی بودم و در
بیابانها پرواز میکردم و بر من حسابی و عقابی نبود و نام جهنم را نمی شنیدم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که کاشکی سباع گوشت مرا میدریدند و مادرم مرا نمی زایید و نام جهنم را نمی شنیدم پس حضرت
امیر ع دست بر سر گذاشت و میگریست و میگفت وای از سفر دراز و کمی توشه در سفر قیامت
در میان آتش بگردند و بقلابهای آتش گوشت ایشان را ملائکه غلاظ و شداد میدرند بیماری
چند اند که کسی بعیادت ایشان نمیرود و مجروحی چند اند که کسی مداوای جراحت ایشان نمیکند
و اسیری چند اند که کسی سعی در رهائی ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش می آشامند و
در میان طبقات جهنم میگردند و بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامهای آتش میپوشند و بعد
از معانقه زنان با شیاطین مقرون میگردند احادیث و آیات در اوصاف جهنم و شدائد
عقوبات آن بسیار است بهمین قدر در این رساله اکتفا نمودیم و اکثر را در کتاب بحار الانوار
ایراد نموده ام حق تعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت بیدار و از بیهوشی ضلالت هوشیار
گرداند بمحمد و آله الاطهار **فصل هفدهم** در بیان اعراف است حق تعالی فرموده است که ندا کنند
اصحاب بهشت اصحاب آتش را که ما یافتیم آنچه ما را وعده داده بود از ثوابها پروردگار ما که حق
بود پس آیا یافتید شما آنچه وعده داده بود شما را پروردگار شما از عقوبتها که حق بود گویند
بلی پس اذان میگوید مؤذنی یعنی ندا کند منادی در میان ایشان که بهر دو گروه بشنوند که لعنت خدا

برظالمان است

برظالمان است که منع میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا را کج میخواستند برمردم و ایشان بآخرت
و قیامت کافر بودند در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که مؤذنی که
در قیامت این ندا خواهد کرد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خواهد بود و از ابن عباس روایت
کرده اند که گفت علی ع را در کتاب خدا نامهاست که مردم نمیدانند یکی مؤذن است که در این
آیه وارد شده است او ندا خواهد کرد که لعنت خدا بر ستمکاران است که تکذیب کردند بولایت
و امامت من و استخفاف کردند بحق من پس فرموده است و میان بهشت و دوزخ حجابی خواهد ۲۴۴
بود که فرموده که آن اعراف است که حصاری است میان بهشت و دوزخ و فرموده است بر اعراف
مردانی چند هستند که می شناسند هر یک را بسیمای ایشان و ندا کنند اصحاب بهشت را که سلام
بر شما باد و داخل بهشت نشده اند هنوز و ایشان طمع دارند که داخل شوند و چون دیده ایشان گردیده شود
بسوی اصحاب آتش گویند ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه ظالمان و ندا کنند اصحاب اعراف مردانی
چند را که می شناسند ایشان را بسیمای ایشان و گویند فایده نبخشید بشما جمع کردن شما اموال و اسباب
دنیا را و تکبری که از قبول حق و بر اهل حق میکردید آیا اینها بودند که شما قسم میخوردید که رحمت خدا بایشان
بایشان نخواهد رسید پس آنها گویند داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید
شد این است ترجمه ظاهر لفظ آیات و مفسران خلاف کرده اند در معنی اعراف و رجالی که در
آن هستند و مشهور آن است که اعراف حصاریست در میان بهشت و جهنم چنانچه در جای
دیگر فرموده است که در میان ایشان سوری و حصاری میزنند که دری دارد و ظاهرش در آن رحمت
که جانب بهشت باشد و باطنش از قبل آن عذاب است که طرف جهنم باشد و بعضی گفته اند
اعراف کنگرها و بالای آن حصار است و بعضی گفته اند صراط است و اول اشهر و اظهر است و ایضا
خلاف است در مردانی که در اعراف میباشند بعضی گفته اند گروهی اند که حسنات و سیئات ایشان
برابر است حسنات ایشان مانع است از آنکه ایشان بجهنم روند و گناهان ایشان مانع شده است
میان ایشان و بهشت پس ایشان را در اعراف نگاه داشته اند تا خدا حکم کند در حق ایشان بآنچه در اینموضع ۲۰
خواهد پس ایشان را داخل بهشت میکنند و بعضی گفته اند ملائکه اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را
می شناسند و خازنان بهشت و جهنم هر دو هستند یا حافظان اعمال اند که گواهند در آخرت بر مردم

وبعضی گفته‌اند نیکان و بهترین مؤمنان اند و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که اعراف موضع
بلندیست بر صراط که علی و جعفر و حمزه و عباس در آنجا میباشند و دوستان خود را می‌شناسند
بسفیدی روی و دشمنان خود را می‌شناسند بسیاهی روی و احادیث بسیار از ائمه اطهار
علیهم السلام وارد شده است که مائیم اصحاب اعراف که می‌شناسیم هر کس را بسیمای او و هر که
ما را می‌شناسد و ما او را می‌شناسیم او را داخل بهشت میکنیم و هر که شیعه ما نیست و ما او را نمی‌شناسیم
او را داخل جهنم میکنیم و در روایات دیگر وارد شده است که جمعی از مستضعفین عامه و مرجون
لامر الله و فساق شیعه که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد خواهند بود و مقتضای جمع
بین الاخبار آن است که اصحاب اعراف که حاکم در اعرافند رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم
خواهند بود که مؤمنان خفیف الحساب را اول مرتبه روانه بهشت میکردانند و از صراط میگذرانند و دشمنان
خود و کفار و جمعی از نواصب متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی از فساق شیعه و مستضعفان عامه که بعد از
این مذکور خواهد شد ان شاء الله اهل اعرافند که ایشان موقوف میمانند در اعراف و آخر جمیع
ایشان بشفاعت حضرت رسالت و اهل بیت او صلوات الله علیهم داخل بهشت می‌شوند یا بعضی
از ایشان که قابل شفاعت هستند داخل بهشت میشوند و بعضی همیشه در اعراف خواهند بود میمانند
هر دو محتمل است چنانکه ابن بابویه رحمة الله علیه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در اعراف
آن است که حصاری است در میان بهشت و جهنم و بر آن مردانی چند هستند که می‌شناسند
هر کس را بسیمای ایشان و آن مردان رسول خدا و اوصیای او اند علیهم السلام که داخل بهشت
نمی‌شوند مگر کسی که ایشان را می‌شناسد و ایشان او را می‌شناسند و داخل جهنم نمی‌شود مگر کسی که ایشان را
نشناسد و ایشان او را نشناسند و مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند بود یا عذاب خواهد
کرد ایشان را یا توبه خواهد کرد بر ایشان یعنی گناهان ایشان را خواهد آمرزید و داخل بهشت خواهد کرد و
شیخ مفید قدس الله روحه گفته است که اعراف کوهیست در میان بهشت و دوزخ و بعضی گفته‌اند
حصاری است در میان اینها و مجمل سخن در این باب آن است که مکانیست که نه از بهشت است
و نه از جهنم و احادیث بسیار در این باب وارد شده است و چون روز قیامت شود در اعراف
خواهند بود رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان از ذریت آنحضرت صلوات الله علیهم و ایشانند آنها که خدا

فرموده است

فرموده است وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ و حق تعالی ایشان می‌شناسند اصحاب بهشت و اصحاب
جهنم را بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میکرداند چنانکه فرموده است یَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ
و ایضا فرموده است یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ یعنی در قیامت شناخته می‌شوند مجرمان و کافران بسیمای
ایشان و فرموده است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ پس خبر داده است که در میان خلق او طایفه
هستند که توسم میکنند خلق را و علامات ایشان را ملاحظه مینمایند و بسیمای آنها ایشان را می‌شناسند
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که منم صاحب عصا و میسم مراد علم آنحضرت است باحوال مردم و فراست
و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که مائیم متوسمین که خدا فرموده است و در احادیث وارد شده است
که حق تعالی ساکن میکرداند در اعراف طایفه از خلق را که مستحق نشده اند باعمال حسنه خود ثواب و
عقاب را و مستحق خلود در جهنم نیز نشده اند و ایشانند مرجون لامر الله که خدا فرموده است
و از برای ایشان شفاعت میباشد و پیوسته در اعراف هستند تا رخصت دهند ایشان را
که داخل بهشت شوند بشفاعت حضرت رسول و امیر المؤمنین و ائمه صلوات الله علیهم و بعضی گفته‌اند که اعراف
مسکن طایفه چند نیز هست که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم گردند
پس خدا ایشان را در این مکان ساکن میکرداند و عوض میدهد ایشان را بر آنها که در دنیا بایشان رسیده است
نعمتی چند که پست ترست از منازل اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند در بهشت و بآنها
میرسند و در اینها که ذکر کردیم عقل ابا ندارد از اینها و اخبار در این باب وارد شده است و حق تعالی
حقیقت حال را بهتر میداند و آنچه متیقن است آن است که اعراف مکانیست میان بهشت
و جهنم و می‌ایستند در آنجا حجتهای خدا بر خلق که مذکور شدند و در قیامت جماعتی از مرجون لامر الله
در آنجا خواهند بود و بعد از آن خدا بهتر میداند که حال ایشان چگونه خواهد شد تا اینجا کلام شیخ مفید
بود رحمه الله و شیخ طبرسی رحمه الله علیه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که اعراف تلی
چند است میان جنت و نار و در آنجا باز میدارند هر پیغمبری و هر خلیفه پیغمبری را با گناهکاران اهل
زمان خودش چنانکه می‌ایستد سرکرده لشکر با ضعیفان لشکر خود که ایشان را محافظت نماید و نیکوکاران
پیشتر به بهشت رفته اند پس خلیفه خدا در هر زمان میگوید بگناهکارانی که با او ایستاده اند که نظر کنید بسوی
برادران خود که نیکوکار بودند پیشتر به بهشت رفته اند پس سلام میکنند گناهکاران بایشان چنانکه

داخل

حق تعالی فرموده است وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ پس خبر داده است خدا که ایشان بهشت
نشده اند ولیکن طمع دارند که داخل شوند فرموده است وَهُمْ يَطْمَعُونَ یعنی این گناهکاران داخل بهشت نشده اند
و طمع دارند که حق تعالی ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام علیهم السلام و نظر میکنند این گناهکاران
بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا مگردان ما را با گروه ستمکاران پس ندا میکنند اصحاب اعراف
که پیغمبران و خلفای ایشان‌اند با مردی که از جانب خدا با ایشان بوده داخل شوید در بهشت خوفی بر شما
نیست و اندوهناک نخواهید شد و ایضاً شیخ طبرسی و صفار و دیگران روایت کرده اند از اصبغ
بن نباته که گفت روزی در خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم عبدالله بن کوا آمد و از آنحضرت
از تفسیر این آیه سوال کرد حضرت فرمود وای بر تو ای پسر کوا مائیم در روز قیامت بازمیدارند در میان جنت
و نار هر که ایمان بما آورده و یاری ما کرده است می‌شناسیم او را بسیمای او و او را داخل بهشت میکنیم و هر که
دشمن ما است می‌شناسیم او را بسیمای او و او را داخل جهنم میکنیم يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی
آن مردانی که بر اعراف موکل اند که ما اهل بیتیم می‌شناسند جمیع خلایق را بسیمای ایشان و اهل بهشت را
بسیمای مطیعان و اهل جهنم را بسیمای عاصیان و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که اعراف موضع بلندی چند است میان جنت و نار و رجال ائمه اند علیهم السلام می‌ایستند
بر اعراف با بعضی از شیعیان خود در وقتی که مؤمنان کامل بی حساب به بهشت رفته اند پس میگویند ائمه با این
شیعیان خود که گناهکارانند که نظر کنید بسوی برادران مؤمن خود که بی حساب داخل بهشت شده اند پس
سلام میکنند بر ایشان و امید دارند که بشفاعت ائمه با ایشان ملحق گردند پس ایشان میگویند که نظر کنید
بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر کنند استغاثه کنند که پروردگارا ما را با ایشان ملحق مگردان پس ندا کنند
ائمه علیهم السلام آن جماعتی که ایشان را بسیمای ایشان می‌شناسند از دشمنان خود که در جهنم اند و گویند
فایده نبخشید بشما آنچه جمع کردید در دنیا از اموالها و آنچه تکبر کردید بر ما و غصب حق ما کردید پس گویند با آنها
که اینها شیعیان و برادران من اند که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت خدا شامل حال ایشان نخواهد
شد پس گویند ائمه بشیعیان گناهکار خود که داخل شوید در بهشت بر شما خوفی نیست و اندوهی نیست
پس حق تعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب آتش اصحاب بهشت را که بریزید بر ما از آب یا از آنچه خدا روزی
کرده است شما را اهل بهشت گویند هر دو را خدا حرام کرده است اینها را بر کافران که دین خود را لهو

ولعب

و لعب و بازیچه گرفتند و مغرور کرد ایشان را زندگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم ایشان را چنانچه ایشان هم
فراموش کردند ملاقات این روز را و آیات ما را انکار میکردند

فصل هجدهم

در بیان جماعتی است
که داخل جهنم میشوند و جمعی که در آن مخلد میباشند و جمعی که در آن مخلد نمیباشند بدانکه خلافی نیست در آنکه
اهل بهشت مخلد در نعیم بهشت خواهند بود و هر که داخل بهشت شود خواه بدون عذاب و خواه بعد از عذاب
دیگر بیرون نخواهد آمد و خلافی نیست میان مسلمانان در آنکه کفار و منافقان که حجت بر ایشان تمام شده
باشد مخلدند در عذاب جهنم و عذاب از ایشان هرگز سبک نخواهد شد و آیات بسیار در این باب
گذشت و اطفال و مجانین کفار البته داخل جهنم نمی‌شوند و گذشت که آیا داخل بهشت می‌شوند یا در اعراف
خواهند بود یا تکلیف دیگر نسبت بایشان خواهد شد و بعضی از ضعفاء العقول که تمیز میان حق و باطل
نتوانند کرد یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند و تفحص دین حق نتوانند کرد یا در زمان جاهلیت و فترت باشند
و حجت بر ایشان تمام نشده باشد داخل مرجون لامر الله اند و احتمال نجات در باب ایشان هست
و خلافی نیست در آنکه کسی که منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفار است و مخلد در نار است و
ضروری دین اسلام آنست که بدیهی شده باشد در دین اسلام و هر که صاحب این دین باشد آنرا داند
مگر نادری مثل کسی که تازه مسلمان شده باشد و هنوز نزد او آن ضروری نشده باشد مانند روزه ماه
مبارک رمضان و حج و زکوة و امثال اینها کسی که ترک اینها کند کافر نیست و کسی که حلال داند ترک اینها را
کافر است و سخن در آن طویل است و همچنین اگر فعلی از او صادر شود که متضمن استخفاف بدین یا حرمات الهی باشد
عمداً مثل آنکه مصحف مجید را بسوزاند یا در قاذورات اندازد یا لگد بر آن بزند یا حق خدا را یا حائر را یا یکی از
انبیا یا ائمه علیهم السلام را دشنام دهد یا سخنی بگوید که متضمن استخفاف باشد خواه در نظم و خواه در نثر یا
کعبه معظمه را بی جهتی خراب کند یا عمداً در آن بول یا غایط کند و همچنین نسبت بروضات مقدسه حضرت
رسول و ائمه هدی علیهم السلام استخفاف کند بقول یا بفعل یا تربت شریف حسینی صلوات الله علیه را استخفاف
کند قولاً یا فعلاً مثل آنکه و العیاذ بالله بر آن استنجا نماید یا نسبت بکتب حدیث استخفاف کند و بعضی
کتب فقه مشهور را نیز چنین میدانند یا یکی از عبادات که ضروری دین است استهزاء و استخفاف نماید یا
بت یا غیر بت را معبود خود قرار دهد و آنرا بقصد عبادت سجده کند یا شعار کفر را که متضمن اظهار کفر باشد
ظاهر گرداند مثل آنکه زنار ببندد باین قصد یا بشانه خود را بر دوش بسوزد زرد کند بقصد اظهار شعار ایشان

وبعضی دیگر در بعضی ضروریات دین مذکور خواهد شد ان شاء الله واما غیر شیعه امامیه از سنیان
و زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و سایر فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات
دین اسلام کنند ایشان نیز کافر و نجس و مخلد در جهنم اند مانند خوارج که بر امام زمان خروج
کرده اند و ناسزا نسبت بائمه علیهم السلام میگویند مانند خارجیان عمان یا غلات که ائمه علیهم السلام را
خدا دانند یا بهتر از پیغمبر دانند یا گویند خدا با ایشان حلول کرده است یا ایشان را خالق عالم
دانند بنا بر بعضی احادیث و نواصب که عداوت با همه ائمه علیهم السلام یا بعضی از ایشان
داشته باشند زیرا که وجوب محبت ایشان ضروری دین اسلام است و از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که غسل مکن از چاهی که جمع می شود در آن غساله حمام زیرا که در آن غساله
ولد الزنا باشد و غساله ناصبی میباشد و آن بدتر است از ولد الزنا و بدرستی که حق تعالی خلقی
بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی نزد خدا خوارتر است از سگ و مجسمه که خدا را جسم میدانند
از بلور یا بصورت پسر ساده میدانند ایشان نیز کافر و مخلد در آتش اند ایشان و غیر اینها
از فرق مخالفین دو قسم اند اول متعصبی چند اند که حجت بر ایشان تمام شده است و علم ببطلان
مذهب خود دارند و از برای تعصب و اغراض دنیویه انکار حق مینمایند یا باعتبار متابعت
آبا و اسلاف بدین باطل قایل شده اند و قوت تمیز میان حق و باطل دارند و تفحص دین حق
نمیکنند و خود را از اغراض باطله خالی نمیکنند که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین حق نمیکنند با
آنکه قدرت بر آن دارند و دویم جماعتی چند اند که ضعیف العقل اند و باعتبار ضعف عقل تمیز
میان حق و باطل نمیتوانند کرد یا در بلاد مخالفین اند و قدرت بر هجرت و تفحص دین حق ندارند
یا در زمان فطرت و جاهلیت اند و اهل باطل غالب اند و اهل حق از خوف پنهان اند و حق بر ایشان
ظاهر نشده است و امثال ایشان چنانچه اشاره باینها شد اما جماعت دویم مشهور میان علما
آن است که ایشان داخل مرجون لامر الله اند نه حکم بکفر ایشان میتوان کرد و نه حکم بایمان
ایشان و در آخرت حال ایشان معلوم میشود چنانکه حق تعالی فرموده است مگر مستضعفان از مردان
و زنان و پسران که استطاعت حیله و چاره ندارند و هدایت نمییابند راهی را پس این جماعت شاید
خدا عفو کند از ایشان و خدا عفو کننده و آمرزنده است و احادیث بسیار در تفسیر این آیه کریمه وارد

شده است

شده است که مراد جماعتی چند اند که حیله بسوی کفر نمی یابند که داخل کافر شوند و راهی بسوی ایمان نمی یابند
و ایشان اطفال اند و آنها مردان و زنان که عقول ایشان مثل عقول کودکان است و بعضی گفته اند
مستضعف کسی است که ولایت اهل بیت و محبت ایشان دارد و بیزاری از دشمنان ایشان
نمیکند و در بعضی از روایات وارد شده است که هر که اختلاف مذاهب را دانست و محبت او مستضعف
نیست و باز حق تعالی فرموده است که جماعتی دیگر هستند که تاخیر کرده اند حکم ایشان تا امر خدا در باب
ایشان معلوم شود یا عذاب میکند ایشان را یا توبه ایشان را قبول میکند و ایشان را مرجون لامر الله میگویند
و در احادیث واقع شده است که مراد گروهی چند اند که از شرک و بت پرستی در آمدند و ایمان را
بدل خود نشناختند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکردند که داخل جهنم شوند و در محاسن از زراره
بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از قول حق تعالی که هر که حسنه بیاورد
از برای اوست ده برابر آن آیا این در باب کسی هست که شیعه نباشد فرمود که نه مخصوص مومنان است
گفتم کسی که نماز کند و روزه بدارد و اجتناب از محرمات بکند و ورع نیکو داشته باشد و نه عارف
باشد و نه ناصبی فرمود که خدا ایشان را داخل بهشت میکند برحمت خود و شیخ طوسی علیه الرحمة در کتاب
غیبت روایت کرده است از کامل بن ابراهیم که رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری ع
و در خاطر داشتم که سوال کنم که آیا داخل بهشت میشود کسی که امامان خود را مثل آنکه من می شناسم نشناسد
و شیعه نباشد چون داخل شدم و سلام کردم و نشستم نزدیک درگاهی که پرده بر آن آویخته بود
بادی آمد و گوشه پرده را برداشت جوانی بنظر من آمد مانند پاره ماهی و نزدیک بچهار سال می بایست
داشته باشد مرا ندا کرد که ای کامل بن ابراهیم بر خود لرزیدم و ملهم شدم و گفتم لبیک ای
سید من گفت آمده بسوی ولی خدا و حجت او و باب او که سوال کنی که داخل بهشت میشود مگر کسی
که مثل تو عارف و شیعه باشد گفتم بلی والله از برای این آمده ام فرمود که چنین باشد که کسی داخل بهشت
خواهد شد بخدا سوگند که گروهی داخل بهشت می شوند که ایشان را حقیه میگویند گفتم ای سید من کیستند
آنها فرمود آنها گروهی اند که بسبب محبتی که با علی علیه السلام دارند بحق او یاد میکنند و نمیدانند چیست
حق او و فضل او و اما جماعت اول که متعصبان مخالفان اند در باب ایشان خلافست بعضی گفته اند که
ایشان در دنیا و آخرت هر دو حکم کافر دارند و نجس اند و در آخرت مخلد در جهنم اند سید مرتضی رحمه الله

وجمعی باین قایل اند واکثر علمای امامیه را اعتقاد آن است که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاری است
و در آخرت مخلد در جهنم اند وبعضی گفته اند بعد از دخول در جهنم از جهنم بدر می آیند اما داخل
بهشت نمیشوند در اعراف خواهند بود ونادری قایل شده اند که بعد از عذاب طویل داخل
بهشت می شوند واین قول نادر وضعیف است وعلامه حلی رحمه الله در شرح یاقوت گفته است
اما آنها که میگویند که نص خلافت بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نشده است اکثر اصحاب ما قایل اند
که ایشان کافراند وبعضی گفته اند که ایشان فاسقند وآنها که قایلند که ایشان فاسقند خلاف
کرده اند در حکم ایشان در آخرت اکثر گفته اند که ایشان مخلد اند در جهنم وبعضی گفته اند که خلاص میشوند
از عذاب وداخل بهشت می شوند واین قول شاذ نادر است نزد مصنف واو قایل شده است
که از عذاب خلاص میشوند اما داخل بهشت نمی شوند وروایات که دلالت بر کفر مخالفین میکند
واینکه ایشان مخلد در نارند واعمال ایشان مقبول نیست از طرق عامه وخاصه متواتر است
وقول باینکه ایشان مخلد در جهنم نیستند یا داخل بهشت میشوند قولیست در نهایت ندرت
وقایل بآن معلوم نیست وآن در متاخرین متکلمین بهم رسیده است از اخبار وآثار واقوال
قدمای اخبار ردلیل ندارند ابن بابویه رحمه الله علیه در رساله عقاید گفته است که هر کس دعوای امامت
کند وامام نباشد ظالم وملعون است وهر که امامت را در غیر اهلش قایل شود ظالم وملعون است
وحضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده است که هر که انکار کند امامت علی علیه السلام را بعد از من انکار پیغمبری
من کرده است وهر که انکار پیغمبری من کند انکار پروردگاری خدا کرده است وگفته است اعتقاد ما در
حق کسی که انکار امامت امیرالمؤمنین وامامان بعد از او کند بمنزله کسیست که انکار پیغمبری پیغمبران کرده است
واعتقاد ما درباب کسی که اقرار کند بامامت امیرالمؤمنین علیه السلام وانکار کند یکی از امامان بعد از اورا
بمنزله کسیست که ایمان بیاورد بجمیع پیغمبران وانکار کند پیغمبری محمد را صلی الله علیه وعلیهم وحضرت صادق
علیه السلام فرمود که منکر آخر ما مثل منکر اول ماست وحضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که امامان بعد از
من دوازده نفراند اول امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است وآخر ایشان قایم است علیهم السلام اطاعت
ایشان اطاعت من است ومعصیت ایشان معصیت منست هر که انکار کند یکی از ایشان را انکار
من کرده است وحضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که شک کند در کفر دشمنان ما وستم کنندگان بر ما

کافر است واعتقاد ما درباب آنها که با علی علیه السلام جنگ کرده اند مثل فرموده پیغمبر است صلی الله علیه وآله
که هر که با علی جنگ کند با من قتال کرده است وهر که با علی جنگ کند با من جنگ کرده است وهر که با من
جنگ کند با خدا جنگ کرده است وسخن آنحضرت در حق علی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام که من جنگم
با هر که جنگ با ایشان کند وصلحم با هر که با ایشان صلح کند واعتقاد ما در برآئت آن است که باید
بیزاری جویند از بتهای چهارگانه یعنی ابوبکر وعمر وعثمان ومعاویه علیهم اللعنة وزنان چهارگانه یعنی عایشه
وحفصه وهند وام الحکم واز جمیع اشیاع واتباع ایشان واینکه ایشان بدترین خلق خدایند واینکه تمام نمی بشود
اقرار بخدا ورسول وائمه علیهم السلام مگر به بیزاری از دشمنان ایشان وشیخ مفید علیه الرحمة در کتاب مسایل
گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه هر که انکار کند امامت احدی از ائمه را وانکار کند چیزی را که خدا
بر او واجب کرده باشد است از فرض اطاعت ایشان پس او کافر وگمراه است ومستحق خلود در جهنم است
ودر موضع دیگر گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه اصحاب بدعتها همه کافراند وبر امام لازم است
که ایشان را توبه فرماید در وقتی که متمکن باشد بعد از آنکه ایشان را بدین حق بخواند وحجت بر ایشان تمام کند
اگر توبه کنند از بدعتهای خود وبراه راست بیایند قبول کند والا ایشان را بکشد از برای آنکه مرتد اند
از ایمان وهر که از ایشان بمیرد بر آن مذهب او از اهل جهنم است وسید مرتضی رحمه الله ودر شافی و
شیخ طوسی ره در تلخیص رضی الله عنهما گفته اند که نزد امامیه ثابت است که هر که جنگ کند با حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام کافر است ودلیل بر این اجماع فرقه امامیه است واین اجماع ایشان حجت است
وایضا میدانیم که هر که با آنحضرت جنگ کند منکر امامت او خواهد بود وانکار امامت او کفر است
مثل انکار نبوت کفر است زیرا که مدخلیت هر دو در دین بیک نحو است پس استدلال کرده اند
باحادیث بسیار در این باب وشیخ زین الدین علیه الرحمة در رساله حقایق الایمان نیز سخن بسیار در
این باب گفته است ومعلوم میشود که کفر واقعی ایشان را اجماعی میداند وآنچه از مجموع اخبار در این باب
ظاهر میشود آن است که غیر مستضعفین از مخالفان در احکام آخرت حکم کفار دارند واز جهنم هرگز بیرون
نمی آیند ودر دنیا نیز حکم کفار دارند اما چون حق تعالی میدانست که دولت باطل بر دولت حق پیش از
ظهور حضرت قایم علیه السلام غالب خواهد گردید وشیعه را معاشرت ومواصلت ومعامله با مخالفان ضرور
خواهد شد در این دولتهای باطل اکثر احکام اسلام را بر ایشان جاری گردانیده که جان ومال ایشان

محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان بکنند و ذبیحهٔ ایشان را حلال دانند و دختران ایشان را بخواهند
و میراث بایشان بدهند و از ایشان بگیرند و سایر احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند تا بر
شیعیان کار تنگ نشود در دولت ایشان و چون حضرت صاحب علیه السلام ظاهر شود حکم بت
پرستان را بر ایشان جاری کند و در همهٔ احکام مثل سایر کفار باشند چنانکه شیخ مفید و شیخ ثانی
رحمهما الله علیهما باین تصریح کرده اند و باین وجه جمع میان همهٔ احادیث میشود و ایضا ممکن است که
بگوییم که چون در این زمان شبهه بر ایشان هست فی الجمله حکم اسلام بر ایشان در دنیا جاری میشود
و در زمان حضرت قایم علیه السلام چون حق ظاهر و صریح است که معجزات ظاهر شده است انکار کنند
حکم سایر کفار دارند و از جملهٔ احادیثی که دلالت بر کفر ایشان میکند حدیث متواتر است که عامه و خاصه
روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود به
مرگ جاهلیت و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی این حدیث فرمود که یعنی بکفر و نفاق و گمراهی
مرده است و بکلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کسند که حق تعالی نظر رحمت
نمیکند بر ایشان در قیامت و عمل ایشان را قبول نمیکند و عذاب الیم از برای ایشان خواهد بود کسی که
دعوای امامت کند و از جانب خدا منصوب نباشد و کسی که انکار کند امامی را که از جانب خدا
منصوب شده است و کسی که گمان کند که این دو کس در اسلام بهره دارند و در احادیث بسیار تاویل
آیاتی که در جهنم عذاب ابدی کفار و مشرکان وارد شده است باهل سنت و مخالفان کرده اند
و ایضا در اخبار بیشمار وارد شده است که هر ناصبی هر چند سعی بسیار در عبادت کند داخل این آیه
کریمه است عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً یعنی عمل کننده و تعب کشنده است یا ناصبی است
و ملازم آتشی خواهد بود گرم و سوزنده و در احادیث معتبره در علل و ثواب الاعمال وارد شده است
که ناصبی آن نیست که عداوت ما اهل بیت داشته باشد چه هیچکس نیست که بگوید که من دشمن محمد و
آل محمدم ولیکن ناصبی کسی است که با شما شیعیان دشمنی کند و داند که شما شیعهٔ ما یید و ولایت
ما دارید و تبری از دشمنان ما می کنید و ابن ادریس رحمه الله در کتاب سرایر از کتاب مسایل محمد بن
علی بن عیسی روایت کرده است که نوشتند بخدمت امام علی نقی علیه السلام که سوال کردند که آیا احتیاج
هست در دانستن ناصبی بر زیاده از این که ابوبکر و عمر را تقدیم کند بر امیرالمومنین علیه السلام و اعتقاد بامامت

آنها

آنها داشته باشد حضرت در جواب نوشت که هر که این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است و ابن
بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج چون
مرا باسمان بردند حق تعالی بمن وحی کرد در باب محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و گفت ای
محمد اگر بنده مرا اینقدر عبادت کند که مانند مشک پوسیده شود و بیاید نزد من و انکار وجوب ولایت
و امامت ایشان را داشته باشد ایشان را در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جا ندهم و در
تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود در تفسیر این آیه بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ ٢٤٩
خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ یعنی بلی هر که کسب کند گناهی را و احاطه
کند باو خطایهٔ او پس ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در آن خواهند بود حضرت فرمود که گناهی که
باو احاطه کند آن است که او را بیرون کند از جملهٔ دین خدا و نزع کند او را از ولایت و دوستی خدا و ایمن
گرداند او را از غضب خدا و آن شرک بخدا است و کفر باو و کفر بنبوت محمد صلی الله علیه و آله و کفر بولایت
علی بن ابیطالب علیه السلام و خلفای او و هر یک از اینها سیئه ایست که باو احاطه کرده است یعنی احاطه باعمال
او کرده است و همه را باطل و محو کرده است و عمل کنندگان باین سیئه احاطه کننده اصحاب نارند و همیشه
در جهنم خواهند بود و بکلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه کریمه که هر
که انکار کند امامت امیرالمومنین علیه السلام را پس از اصحاب آتش است و همیشه در جهنم خواهد بود و عیاشی
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که دشمنان علی علیه السلام در جهنم خواهند بود ابد الآباد
و هرگز بیرون نخواهند آمد و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت
امیرالمومنین علیه السلام فرمود که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که کجاست علی بن ابیطالب برخیزم من و
بمن گویند تویی علی گویم منم پسر عم پیغمبر و وصی او و وارث او پس بمن گویند که راست گفتی داخل بهشت
شو آمرزید ترا خدا و شیعیان ترا و امان بخشید ترا و ایشان را از فزع اکبر قیامت داخل بهشت شو با ایشان
ترسی بر شما نیست امروز و اندوهناک نخواهید شد هرگز و در علل از حضرت امام موسی علیه السلام روایت
کرده است که در وقت هر نمازی که این خلق می کنند خدا ایشان را لعنت میکند گفتند چرا فرمود برای انکار حق
ما میکنند و تکذیب ما می کنند در امامت و در معانی الاخبار بسند معتبر روایت کرده است که حضرت
صادق علیه السلام فرمود به حمران که ریسمان دین حق و ولایت اهل بیت را بکش میان خود و میان اهل

عالم هر که مخالف تو باشد و در ولایت امامت اهل بیت زندیق است هرچند از نسل محمد و علی
و فاطمه باشد و بسند کالصحیح دیگر فرمود که هر که مخالفت شما کند و از پیمان ولایت بدر رود از او برائت
بجوئید هرچند از نسل علی و فاطمه باشد و در عقاب الاعمال از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی
علی علیه السلام را نشانه میان خود و خلقش قرار داده است و بغیر او نشانی نیست هر که متابعت او کند
مؤمن است و هر که انکار او کند کافر است و هر که شک کند در او مشرک است و ایضا از آن حضرت
روایت کرده است که هر که انکار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کند چنین هر که در زمین است خدا همه را عذاب
کند و داخل جهنم کند و ایضا در کمال الدین از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که هر که شک
کند در معرفت امام هر زمان بشخص او و نعت او کافر شده است به جمیع آنچه خدا فرستاده است و در
کتاب اختصاص از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ائمه بعد از ما دوازده نجیبند
که ملک با ایشان سخن میگوید هر که یکی از ایشان را کم کند یا زیاد کند از دین خدا بدر برود و بهره از
ولایت ما ندارد و در تقریب المعارف روایت کرده است که آزاد کرده حضرت علی بن الحسین
علیهما السلام از آنحضرت در خلوت پرسید که مرا بر تو حق خدمتی هست مرا خبر ده از حال ابوبکر
و عمر حضرت فرمود هر دو کافر بودند و هر که ایشان را دوست دارد کافر است و ایضا روایت
کرده است که ابوحمزه ثمالی از آنحضرت از حال ابوبکر و عمر سؤال کرد فرمود که کافر بودند و هر که
ولایت ایشان داشته باشد کافر است و در این باب احادیث بسیار است و
در کتب حدیث متفرق است و اکثر در کتاب بحار مذکور است و اما اصحاب کبایر از شیعه
امامیه که گناهان کبیره کرده باشند و بی توبه مرده باشند خلافی نیست میان علمای امامیه که
ایشان مخلد در جهنم نخواهند بود و شفاعت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم البته باکثر
ایشان ملحق خواهد شد چنانکه گذشت و اما آنکه آیا بعضی از ایشان ممکن است داخل جهنم
شوند و شفاعت بایشان ملحق نگردد یا آنکه بفضل خدا هیچیک داخل جهنم نمی شوند و عقاب
ایشان یا در دنیا است یا در وقت مردن یا در قبر یا در محشر احادیث در این باب اختلاف
و ابهام بسیار دارد و گویا سبب این اختلاف و ابهام آن است که شیعه جرأت بر ارتکاب
کبایر و معاصی ننمایند و معتزله از اهل سنت را اعتقاد آن است که اصحاب کبایر در جهنم مخلد

خواهند

خواهند بود و احادیث و اخبار بر نفی این قول بسیار است چنانکه ابن بابویه بسند کالصحیح از حضرت
کاظم علیه السلام روایت کرده است که مخلد در جهنم نخواهند بود احدی مگر اهل کفر و انکار و اهل ضلال و
شرک و کسی که اجتناب از گناهان کبیره کرده باشد از مؤمنان او را از گناهان صغیره سؤال نمیکنند
حق تعالی میفرماید اگر اجتناب کنید از کبایر آنچه نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می آمرزیم گناهان
شما را و داخل میکنیم شما را در مدخل و منزل نیکوی گرامی راوی گفت یا ابن رسول الله پس شفاعت
از برای کی لازم و واجب میشود از مؤمنان فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی علیه السلام که گفت
شنیدم از رسول خدا که شفاعت من نیست مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران
پس بر ایشان راه اعتراضی نیست و احتیاج بشفاعت ندارند راوی گفت چگونه شفاعت
از برای اهل کبایر میباشد و حال آنکه حق تعالی میفرماید وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ یعنی شفاعت
نمیکنند شفاعت کنندگان مگر برای کسی که پسندیده باشد و کسی که مرتکب کبایر میشود پسندیده نیست
حضرت فرمود هیچ مؤمنی نیست که ارتکاب گناهی بکند مگر آنکه بدش می آید و از آن فعل پشیمان
میشود از آن و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بس است پشیمانی از برای توبه و فرمود که هر که شاد
کند او را حسنه و آزرده کند او را گناه او پس او مؤمن است پس کسی که پشیمان نشود از گناهی که
مرتکب آن میگردد پس او مؤمن نیست و از برای او شفاعت واجب نیست و ظالم بر نفس خود
خواهد بود و حق تعالی میفرماید که نیست در قیامت ظالمان را دوستی و نه شفیعی که سخن او را بشنوند
و اطاعت او کنند راوی گفت یا ابن رسول الله چگونه مؤمن نیست کسی که پشیمان نشود بر گناهی که
مرتکب آن گردد حضرت فرمود زیرا که هر که مرتکب شود کبیره از گناهان را و داند بعلم یقین که او را
وعید عقاب کرده اند البته پشیمان میشود بر آنچه کرده است و هرگاه پشیمان شود تایب خواهد
بود و مستحق شفاعت خواهد گردید و هرگاه نادم بر آن نباشد مصر خواهد بود و مصر آمرزیده نمی شود برای
آنکه مؤمن نیست و باور نکرده است عقوبت گناهی را که مرتکب شده است و اگر ایمان بعقوبت
میداشت البته پشیمان میشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که کبیره نیست با استغفار و صغیره
نیست با اصرار و اما آنکه خدا فرموده است وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ یعنی شفاعت نمیکنند
مگر برای کسی که دین او را خدا پسندیده باشد و دین اقرار بجزا است بر حسنات و سیئات یعنی در دین

داخل است و کسی که خدا دین او را پسندیده باشد البته پشیمان می‌شود به آنچه مرتکب شده است
از گناهان چون ببیند عاقبت آنها را در قیامت و در تفسیر عسکری صلوات الله علیه مذکور است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ولایت علی علیه السلام حسنه‌ایست که با آن ضرر نمیکند چیزی از سیئات
هرچند بزرگ باشد مگر آنچه باهلش میرسد از تطهیر از گناهان بمحنتهای دنیا و به بعضی از عذاب
در آخرت تا آنکه نجات بیابد از آن بشفاعت موالی طیبین او و دوستی و محبت اضداد علی
و مخالفت آنحضرت سیئه‌ایست که نفع نمیکند با او هیچ چیز مگر آنکه منتفع می‌شوند در دنیا بسبب
طاعتهای خود بصحت و فراخی روزی و چون وارد آخرت می‌شوند بغیر عذاب چیزی از
برای ایشان نخواهد بود پس فرمود کسی که انکار ولایت و امامت علی علیه السلام کند بچشم خود هرگز بهشت را
نخواهد دید مگر در وقتی که از برای زیادتی حسرت او منزل او را در بهشت باو بنمایند که اگر مؤمن می‌بودی
و موالات علی علیه السلام میداشتی جای تو اینجا میبود و کسی که بولایت علی اقرار بامامت او داشته باشد
و بیزاری جوید از دشمنان او و انقیاد نماید دوستان او را آتش را بچشم خود نخواهد دید مگر در وقتی
که جای او را در جهنم باو بنمایند و بگویند که اگر شیعه و موالی علی علیه السلام نبودی جای تو اینجا میبود مگر آنکه
گناه بسیار کرده باشد او را در جهنم عذاب کنند آنقدر که از کثافت گناه پاک شود مثل آنکه آدم
چرکین بدن خود را در حمام از چرک پاک کند پس بشفاعت موالی و امامان خود از جهنم بدر آید پس
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که از خدا بترسید ای گروه شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمی‌شود و هرچند
بسبب قبایح اعمال شما دیر بدست شما آید پس سعی کنید بطاعات و عبادات در زیادتی و رفعت
درجات بهشت گفتند آیا داخل جهنم می‌شود احدی از محبان تو و محبان علی علیه السلام فرمود کسی که چرکین کرده
باشد نفس خود را بمخالفت محمد و علی و مرتکب محرمات شده باشد و ستم بر مردان مؤمن و زنان
مؤمنه کرده باشد و مخالفت کرده باشد شرایطی را که برای او مقرر کرده باشند بیاید در روز قیامت
کثیف و چرک آلود و نجس پس گویند با او محمد و علی صلوات الله علیهما که تو چرکین و نجسی و صلاحیت رفاقت
نیکان و معانقه حوریان و مصاحبت ملائکه مقربان نداری مگر آنکه ترا پاک کنند از این کثافات پس او را
داخل میکنند در طبقه بالای جهنم و به بعضی از گناهانش او را عذاب میکنند و بعضی از ایشان هستند که در صحرای
محشر بعضی از شداید بایشان میرسد بسبب بعضی از گناهان ایشان پس ائمه علیهم السلام بعضی از بر

که بندگان

گزیدگان شیعیان خود را می‌فرستند که برمی‌چینند و برمیدارند ایشان را از میان مردم چنانچه مرغ
دانه را برمیچیند و داخل بهشت میکنند و بعضی گناهان ایشان کمتر است پس پاک میکنند ایشان را
بشداید و نوایب که از پادشاهان و غیر ایشان بایشان میرسد و با آفتها که در دنیا ببدنهای ایشان
میرسد تا آنکه او را در قبر گذارند طاهر و مطهر و بعضی هستند که نزدیک مرگ ایشان می‌شود و گناهی بر ایشان
مانده است جان کندن را بر ایشان سخت میکنند تا کفاره ایشان باشد و اگر گناهی بماند بتنگی
که بعد از مرگ بایشان برسد کفاره میشود و اگر باز بماند بشدت عرصات قیامت و اگر بیشتر و عظیمتر ٢٥١
باشد در طبقه اعلای جهنم عذاب میکنند و ایشان از سایر محبان ما عذابشان شدیدتر است
که کثافات گناهانشان عظیمتر است و این جماعت را شیعه ما نمی‌نامند محب ما می‌نامند و دوستان دوستان
ما و دشمن دشمنان ما میگویند و شیعه ما کسی است که پیروی و متابعت ما کند و متابعت آثار
ما نماید و اقتدا کند بما در اعمال ما و ابن بابویه و غیر او از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که فرمود
که بخدا سوگند که دو نفر از شما را در جهنم نخواهند دید بخدا سوگند که یکی را نخواهند دید راوی پرسید که این
در کجای قرآن است فرمود در سوره رحمن که میفرماید لا یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ مِنْکُمْ اِنْسٌ وَلا جانٌّ
یعنی سؤال کرده نمیشود از گناهان او از شما شیعیان نه آدمی و نه جنی راوی گفت منکم در مصحف ما
نیست حضرت فرمود که بخدا سوگند که بود عثمان انداخت و اگر نباشد باید عقاب خدا از همه خلق
برطرف شود و کلینی بسند موثق از میسر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم
فرمود اصحاب تو چه حال دارند گفتم ما نزد سنیان بدتریم از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان
حضرت تکیه فرموده بود چون این را گفتم درست نشست و فرمود چه گفتی من اعاده کردم فرمود بخدا سوگند
دو نفر از شما داخل جهنم نمیشوند نه والله که یکی نیز داخل نمیشود والله که شمایید اهل این آیه که مضمونش
این است که چه میشود ما را که نمی‌بینیم مردانی چند را که ایشان را از اشرار و بدترین مردم میشمردیم پس
فرمود که سنیان شما را در جهنم طلب میکنند و یکی از شما را در آنجا نمی‌یابند و این مضمون را کلینی و دیگران
بسندهای بسیار روایت کرده اند و فرات بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی در قیامت تو بنور من متوسل می‌شوی و من بنور خدا و فرزندان تو
بنور تو و شیعیان تو بنور ذریت تو پس بکجا خواهند برد شما را بغیر از بهشت پس چون داخل بهشت شوید

وباز نان خود در منازل خود قرار گیرند حق تعالی وحی کند بسوی مالک که بگشا درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان
من بسوی آنچه تفضیل داده ام ایشان را بر دشمنان ایشان پس بگشاید درهای جهنم را و ایشان مشرف شوند
چون اهل جهنم شمیم بهشت را بیابند گویند ای مالک آیا طمع داری از برای ما که خدا تخفیف دهد عذاب را
از ما ما نسیمی می یابیم مالک گوید خدا وحی کرد بسوی من که درهای جهنم را بگشایم تا نظر کنند اهل
بهشت بسوی شما پس سر بالا کنند و ایشان را بشناسند یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت را ندا کند
که آیا تو گرسنه نبودی و من ترا سیر کردم و دیگری بدیگری گوید که آیا تو عریان نبودی و من ترا جامه دادم
باز دیگری بدیگری گوید که آیا تو نمی ترسیدی و من ترا پناه دادم و دیگری دیگری را خطاب کند که آیا سر ترا
پنهان نمیکردم و همچنین هر که از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد یاد کند و او تصدیق نماید
پس همه گویند باینها که پس ما را از خدا بطلبید که بشما بخشد پس اینها دعا کنند و خدا اینها را بخشد و
داخل بهشت شوند پس ایشان را در بهشت ملامت کنند و ایشان را جهنمیان گویند پس ایشان گویند
باینها که شفاعت ایشان کردند که شما دعا کردید و خدا ما را از عذاب خود نجات داد پس دعا کنید
که این نام را از ما بردارد و در بهشت جای بماند پس ایشان دعا کنند حق تعالی بادی را امر کند که بر دهان
اهل بهشت بوزد و آن نام را فراموش کنند و ماوائی در بهشت از برای ایشان قرار کند و حسین بن
سعید در کتاب زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت صادق
علیه السلام از جهنمیین فرمود که پدرم میگفت که از جهنم بیرون می آیند پس ایشان را می آورند بسوی
چشمه نزد دروازه بهشت که آنرا عین الحیوان میگویند پس از آب آن چشمه بر ایشان میریزند
پس برویند چنانکه گیاه میروید گوشت و پوست و موی ایشان میروید و بسند صحیح دیگر روایت
کرده است از عمر بن ابان که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از حال کسی که داخل
جهنم میشود پس او را بیرون می آورند و داخل بهشت میکنند حضرت فرمود که اگر خواهی ترا خبر دهم
بآنچه پدرم در این باب میگفت میفرمود که مردمی چند را بیرون می آورند از جهنم بعد از آنکه
زغال سوخته شده باشند پس میبرند ایشان را بسوی نهری نزد دروازه بهشت که آنرا چشمه
حیوان میگویند و از آن آب بر ایشان میریزند پس گوشتها و موها و خونهای ایشان میروید
و ایضا بسند موثق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که جماعتی را می سوزانند در آتش

تا دنیی

تا دنیی که مانند زغال میشوند شفاعت ایشان را در می یابد پس میبرند ایشان را بسوی نهری که از عرق اهل
بهشت بیرون می آید پس غسل میکنند در آن پس میروید گوشتهای ایشان و خونهای ایشان و برطرف
میشود از ایشان کثافت و اثر سوختگی آتش و داخل بهشت میشوند پس در بهشت ایشان را جهنمیان
میگویند پس همه صدا بلند میکنند که خداوندا از ما بردار این نام را پس از ایشان برداشته میشود
پس حضرت فرمود که دشمنان علی علیه السلام در جهنم خواهند بود و ایشان را شفاعت در نخواهد یافت
و بسند معتبر دیگر از حمران روایت کرده اند که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که سنیان
میگویند تعجب میکنید از جماعتی که دعوی میکنند که خدا جماعتی را از آتش بدر خواهد آورد و ایشان را
با دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد گردانید حضرت فرمود که آیا نمیخوانند قول حق تعالی را که
وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ یعنی در بهشت جنتی پست تر از جنتی میباشد و در جهنم آتشی پست تر
از آتشی میباشد آنها با دوستان خدا در یک مسکن نخواهند بود و بخدا سوگند که میان بهشت
و دوزخ منزلی است و من نتوانم از ترس مخالفان سخن بگویم و وقتی که قایم علیه السلام ظاهر میشود
پیش از کفار ابتدا بسنیان خواهد کرد با علمای ایشان و ایشان را خواهد کشت و در مجمع البیان
نیز مضمون اول این حدیث را از آنحضرت روایت کرده است و ایضا در کتاب زهد بسند
صحیح از ابن ابان روایت کرده است که امام علیه السلام در باب جهنمیان گفت که داخل جهنم می شوند
بگناهان خود و بیرون می آیند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که آخر کسی که از جهنم بیرون می آید مردیست که او را همام میگویند و در جهنم عمری ندا خواهد کرد
خدا را که یا حنان یا منان **مولف گوید** که این جماعت که در این احادیث معتبره وارد شده است
که از جهنم بیرون میروند و داخل بهشت می شوند محتمل است که فساق شیعه در اینها داخل بوده باشند
و ممکن است که مخصوص مستضعفین بوده باشند و ابن بابویه رحمه الله علیه روایت کرده است در آنچه
حضرت امام رضا علیه السلام از برای مامون نوشته است از محض اسلام مذکور است که خدا داخل جهنم
نمیکند مومنی را و حال آنکه او را وعده بهشت کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافری را و حال آنکه
او را وعده آتش فرموده است و مخلد بودن در آن و گناهکاران اهل توحید داخل آتش می شوند و بیرون
می آیند از آن و شفاعت از برای ایشان جایز است و در خصال در حدیث اعمش و از حضرت

صادق هم نیز این روایت کرده است و ایضاً در کتاب فضائل الشیعه از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که با شیعیان خود فرمود که خانهای شما از برای شما بهشت است و قبرهای شما
از برای شما بهشت است و از برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد بود
و بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است که فرمود که مردی شما را دوست میدارد و نمیداند
که چه میگوئید و اعتقاد شما را نمیداند و خدا او را داخل بهشت میکند و مردی شما را دشمن میدارد
و نمیداند چه میگوئید و چه اعتقاد دارید و خدا او را داخل جهنم میکند و کلینی و عیاشی از ابن یعفور
روایت کرده اند که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که من اختلاط میکنم با مردم و
بسیار میشود تعجب من از گروهی چند که ولایت شما ندارند و ولایت ابوبکر و عمر دارند و ایشان را
امانت و راستگوئی و وفا هست و از گروهی چند که ولایت شما دارند و آن امانت و راست
گوئی و وفا را ندارند پس حضرت درست نشست و رو بمن آورد مانند غضبناک پس فرمود که دین نیست
برای کسی که عبادت خدا را با ولایت امام جابری که از جانب خدا نباشد امامت او و عتابی
و غضبی نیست برای کسی که عبادت خدا کند با ولایت امام عادلی که از جانب خدا منصوب
باشد گفتم آنها را دینی نیست و بر اینها عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیده قول حق تعالی را اَللّٰهُ
وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ فرمود یعنی خدا دوست و یاور آنهاست
که ایمان آورده اند بیرون می آورد ایشان را از تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه و آمرزش از برای
آنکه اختیار کرده اند ولایت هر امام عادلی را که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده است
وَالَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ یعنی آنها که کافر
شدند دوستان و یاوران ایشان پیشوایان باطل اند بیرون میبرند ایشان را از نور بسوی ظلمتها
و تاریکیها حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون اختیار کردند ولایت هر امام ظالمی را
که از جانب خدا نیست بیرون رفتند بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمات کفر
پس خدا واجب گردانید از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب نارند و همیشه
در جهنم خواهند بود و ایضاً کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی
فرموده است که البته عذاب میکنم هر رعیتی را در اسلام که اعتقاد کند بولایت هر امامی جابری که از

جانب

جانب خدا نیست هر چند آن رعیت در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند و البته عفو میکنم
از هر رعیتی در اسلام که اعتقاد کند بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد هر چند آن
رعیت در نفس خود ستمکار و بدکردار باشد و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که بدرستی که خدا شرم نمیکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب
خدا نباشد هر چند در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند و بدرستی که خدا البته شرم میکند از آنکه
عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا باشد هر چند در اعمال خود ستمکار
و بدکردار باشند و در عیون اخبار الرضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود خواهیم بود هر کس
مظلمه او میان او و خدا باشد حکم میکنیم در آن و خدا اجابت ما میکند و هر کس مظلمه او میان
او و مردم باشد طلب بخشش میکنیم از آنها و می بخشند بما و هر که مظلمه او میان او و ما باشد ما
سزاوارتریم بآنکه عفو کنیم و در گذریم و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که حضرت رسول
بعلی علیه السلام گفت بشارت ده شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در روز قیامت در وقتی
که نفع نکند در آن وقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و شیخ طوسی رحمة الله علیهما
روایت شده است از حضرت سید الشهدا علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که دست
از مودت ما اهل بیت بر مدارید که هر که در قیامت خدا را ملاقات کند و ما را دوست دارد
داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق آن خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که نفع نمی بخشد
بنده را عمل او مگر بشناختن حق ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت امام علی نقی
علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت یا علی خدا آمرزید ترا و شیعیان ترا و دوستان شیعیان
ترا و دوستان دوستان شیعیان ترا و ایضاً از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که
رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که خدای عز و جل میفرماید که هر که ایمان آورد بمن و به پیغمبر من و بولی من
من او را داخل بهشت کنم با هر عملی که داشته باشد و در مجالس بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده است که نخورد آتش کسی را که اعتقاد بدین حق داشته باشد و ایضاً از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که وصف نمیکنند بنده این امر را یعنی امامت ائمه علیهم السلام را که

طعمهٔ آتش گردد راوی گفت در میان ایشان کسی هست که گناهان بسیار میکند حضرت فرمود هر گاه چنین
باشد خدا مبتلا میکند او را در بدنش و اگر این کفارهٔ گناهانش نشد روزی او را تنگ میکند اگر
این هم کفارهٔ گناهانش نشد جان کندن را بر او سخت میکند تا آنکه چون بقیامت آید گناهی نباشد
او را و داخل بهشت شود و کلینی بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که
مؤمن دو مؤمن است اول مؤمنی است که وفا کرده است از برای خدا بشرطهائی که وفا کرده است
و اعمال ایمانی را همه بجا آورده است چنانکه فرموده است رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ
عَلَيْهِ و باو نمیرسد اهوال دنیا و اهوال آخرت پس او در آخرت با پیغمبران و صدیقان و شهدا
و صالحان خواهد بود و نیکو رفیقانند ایشان از برای او و او در آخرت شفاعت میکند دیگران را
و احتیاج بشفاعت دیگری ندارد و دویم مؤمنی است که پای او میلغزد و مرتکب گناهان میشود
پس او مانند گیاه ضعیفی است که از زمین روید گاهی کج شود و گاهی راست ایستد و بهر طرف که باد
او را بگرداند گردد و آن آن است که اهوال دنیا و اهوال آخرت باو میرسد و محتاج است بشفاعت
و عاقبت او بخیر است و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که چه مانع است
شما را از آنکه گواهی دهید از برای کسی که بر تشیع بمیرد که او از اهل بهشت است بدرستی که حق تعالی
میفرماید که بر من لازم است که نجات دهم مؤمنان را و شیخ مفید در مجالس از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سفری سوار بود ناگاه فرود آمد و پنج سجده
کرد چون سوار شد بعضی از صحابه از سبب آن سوال کردند فرمود که جبرئیل ع نازل شد و مرا بشارت
داد که علی ع در بهشت خواهد بود سجده کردم برای شکر حق تعالی چون سر برداشتم گفت فاطمه در بهشت
خواهد بود باز سجده کردم از برای شکر الهی چون سر برداشتم گفت حسن و حسین ع بهترین اهل بهشتند
باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود پس سجده
کردم چون سر برداشتم گفت هر که دوست دارد کسی را که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود
باز سجده کردم و در بشارت المصطفی روایت کرده است از حذیفه بن منصور که گفت در خدمت
حضرت صادق علیه السلام بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من برادری دارم که تقصیر نمیکند در
محبت شما و تعظیم شما که اگر شراب میخورد حضرت فرمود که عظیم است اینکه دوست ما با این حال باشد

دیگر

ولیکن ترا خبر میدهم بکسی که بدتر از این مرد است و آن کسی است که نصب عداوت ما کند و بد
ترین مؤمنان و حال آنکه در میان ایشان کسی نباشد شفاعت او را قبول میکنند در دویست
کس و اگر اهل آسمانهای هفت گانه و زمینهای هفت گانه و دریاهای هفت گانه شفاعت کنند
در حق ناصبی شفاعت ایشان قبول نکرده و آن برادری که گفتی از دنیا بیرون نمیرود تا توبه کند
یا مبتلا کند خدا او را ببلائی در بدنش که باعث حط خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات
کند گناهی بر او نباشد بدرستی که شیعیان ما بر راه راستند و در خیرند بدرستی بسیار میگفت که دوست
دار دوست آل محمد ع را هر چند بدکار باشد و دشمن دار دشمن آل محمد را هر چند روزها روزه
دار باشد و شبها بعبادت بایستند و ایضا از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که
حق تعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان ما را در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر گناهی و عیبی که داشته
باشند و رویهای ایشان درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای ایشان ساکن گردیده
باشد و عیبهای ایشان پوشیده شده باشد و امن و امان بایشان داده باشند مردم ترسند
و ایشان نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند محشور شوند سواره بر
ناقها که بالهای آنها از طلای درخشان باشد و نرم باشند بی آنکه تعلیم کرده باشند و گردنهای آنها
از یاقوت سرخ باشد نرمتر از حریر از برای کرامتی که نزد حق تعالی دارند و بروایت دیگر جامهای سفید
پوشیده باشند مانند شیر و نعلها از طلا در پا داشته باشند که بندهای آنها از مروارید باشد که درخشند
و آن ناقها از نور باشند و جهاز آنها طلا باشد مکلل بدر و یاقوت و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت
بر سر داشته باشند و گویند لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللّٰهِ و شیخ کشی در رجال
روایت کرده است از عبید بن زراره که گفت رفتم بخدمت حضرت صادق ع و گفتم فدای تو شوم
شخصی دوست میدارد بنی امیه را آیا با ایشان محشور خواهد شد فرمود بلی گفتم مردی شما را دوست
میدارد با شما خواهد بود فرمود بلی گفتم هر چند زنا کند هر چند دزدی کند پس اشاره نمود که بلی و
ایضا روایت کرده است از عمرو بن الیاس که گفت داخل شدم بر ابو بکر حضرمی در وقت جان
کندن گفت این وقت دروغ نیست که کسی دروغ بگوید گواهی میدهم بر جعفر بن محمد علیه السلام که من
از او شنیدم میفرمود که مس نمیکند آتش جهنم کسی را که در وقت مردن اعتقاد بولایت ما داشته

باشد و بروایت دیگر گفت از آنحضرت شنیدم که گفت داخل جهنم نمی‌شود احدی از شما و از این
باب احادیث بسیار است اما احادیث بسیار دیگر معارض این احادیث هست که دلالت
میکند بر وقوع عذاب بر مؤمنان فی الجمله چنانچه بعضی گذشت و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای
صحیح و معتبر از جابر روایت کرده‌اند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ای جابر آیا اکتفا میکند
کسی که دعوای تشیع میکند همین که قائل باشد بمحبت ما اهل بیت والله که نیست شیعه ما مگر کسی
که بپرهیزد از معاصی خدا و اطاعت او بکند ای جابر نمی‌شناختند شیعه ما را مگر بتواضع
و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا و کثرت روزه و نماز و نیکی با پدر و مادر و تعهد نمودن احوال
همسایگان از فقرا و مسکینان و قرض داران و یتیمان و راستگوئی حدیث و تلاوت قرآن
و زبان نگاه داشتن از سخن مردم مگر به نیکی و امینان خویشان و قبیله خود باشند در همه چیز
پس جابر گفت یابن رسول الله من احدی از شیعه را باین صفت نمی‌بینم حضرت فرمود ای
جابر بجاهای باطل مرو که بس است مرد را که بگوید دوست میدارم علی را و او را امام میدانم
اگر بگوید من دوست میدارم حضرت رسول را و حال آنکه رسول خدا بهتر است از علی و عمل رسول را
بجا نیاورد و متابعت سنت او نکند آن محبت باو فایده ندارد پس از خدا بترسید و عمل کنید
از برای تحصیل ثوابها که نزد خداست میان خدا و میان احدی از خلق او خویشی نیست محبوبترین
بندگان بسوی خدا و گرامی‌ترین ایشان بر خدا کسی است که پرهیزکارتر باشد از خدا و عمل کننده‌تر
باشد بطاعت خدا بخدا سوگند که تقرب نمی‌توان جست بر خدا مگر باطاعت او و با ما برات بیزاری
از آتش نیست و ما را حجتی نیست هر که مطیع خداست او دوست ماست و هر که عاصی خداست دشمن
ماست و بولایت ما نمی‌توان رسید مگر بپرهیزکاری و عمل و در خصال از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که نیست شیعه جعفر مگر کسی که عفیف باشد شکم او و فرج او از حرام و شدید
باشد اجتهاد و سعی او در طاعت و عمل با خالص کرداند از برای خالق خود و امید ثواب او و خوف
از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را به بینی اینها شیعه جعفراند و شیخ مفید در ارشاد و شیخ
طوسی در مجالس روایت کرده‌اند که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در شبی از مسجد بیرون آمد
و متوجه قبرستان شد و جماعتی با آنحضرت ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید که شما کیستید گفتند

ما شیعیان

ما شیعیان توایم یا امیرالمؤمنین پس از تفرس نظر کرد در رویهای ایشان و فرمود چرا نمی‌بینم بر شما سیمای
شیعه را گفتند سیمای شیعه چیست فرمود زرد رویان از بیداری شب کوروشان از بسیاری
گریه خم شده کان پشتهای ایشان از بسیاری ایستادن در عبادت شکمهای ایشان فرو رفته است
از بسیاری روزه لبهای ایشان خشکیده است از بسیاری دعا غبار خاشعان بر روی ایشان نشسته
و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که نیست شیعه ما مگر کسی که اطاعت خدا کند و ابن ادریس در سرایر
٢٥٥ از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که نیست از شیعه ما کسی که بزبان دعوای تشیع کند و
مخالفت کند ما را در اعمال ما و آثار ما و لیکن شیعه ما کسی است که موافقت کند با ما بزبان و دل و متابعت
کند آثار ما را و عمل کنند باعمال ما اینهایند شیعیان ما و در کافی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا یعنی هر که حکمت باو
داده شود پس باو داده شده است خیر بسیاری حضرت فرمود شناختن امام است و اجتناب
از کبایری که وعید آتش جهنم بر آنها کرده است و ایضاً بسند حسن از محمد بن حکیم روایت کرده است که
گفت بحضرت کاظم علیه السلام عرض کردم که گناهان کبیره آیا آدمی را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمودند
بلی گناهان کمتر از کبیره نیز از ایمان بدر میبرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که زنا کننده در وقتی که زنا میکند مؤمن نیست
و دزد در وقتی که دزدی میکند مؤمن نیست و ایضاً بسند صحیح از عبدالله بن سنان روایت کرده است
که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که مردی مرتکب کبیره از کبایر میشود و میمیرد آیا او را از اسلام
بیرون میبرد و اگر او را عذاب کنند عذابش مثل عذاب مشرکان و بت پرستان ابدی خواهد بود
یا عذابش را مدتی و انقطاعی خواهد بود حضرت فرمود که هر که مرتکب شود کبیره از کبایر را و آن را
حلال داند بیرون میبرد او را از اسلام و عذاب میکنند او را شدیدترین عذابها و اگر معترف
باشد باینکه آن گناه که کرده است حرام است و بر آن حال بمیرد او را از ایمان بدر میبرد و از اسلام بیرون
نمیبرد و عذابش سبکتر از عذاب آن مرد اول خواهد بود و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که سه خصلت است که در هر که باشد او منافق است
هر چند روزه و نماز کند و دعوای اسلام کند کسی که چون او را در امری امین کنند خیانت کند و چون
سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف وعده کند و بدانکه احادیث در باب صفات شیعه

وصفات مؤمن بسیار است و همچنین در باب معاصی که آدمی را از اسلام بیرون میبرد اخبار بسیار است
و در این اختلافات بسیار هست و از جملهٔ آنها آن است که ارباب معاصی مغرور نگردند بآیات
و احادیث رجا و پیوسته مردد خوف و رجا بوده باشند که اعظم صفات اهل ایمان این است
و رجای غالب منتهی میشود باغترار و ایمن گردیدن از عذاب الهی و این از جملهٔ گناهان کبیره است
و خوف غالب نیز خوب نیست و منتهی میشود بنا امید شدن از رحمت خداوند کریم و آن
نیز از جملهٔ گناهان کبیره است پس پیشوایان دین که طبیب نفوس و قلوب جمیع خلقند دوای
هر دو را بدست تو داده اند اگر بمرض اغترار گرفتار شوی باید دوای مرض خود را بآیات خوف و بانکه
پروردگار تو فرموده است که ما غرّک بربّک الکریم یعنی چه چیز غافل گردانید و مغرور ساخت ترا
بپروردگار کریم تو که ترا خلق کرده و نعمتها بر امور تو کرده و به بهترین صورتها ترا مصور گردانیده است و در
هیچ حال از نعمت او خالی نبوده و تفکر کند در آیات و اخباری که متضمن تهدید و وعید و عقوبتهای
شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمهٔ هدی علیهم السلام که شفعای روز جزایند میکنی
تفکر کن که اگر باعث ایمنی میگردد چرا آن شفیعان خود در شبها و روزها از خوف حق تعالی میلرزیده اند
و پیوسته آه جهانسوز از سینهٔ حقیقت دفینه بر میکشیده اند و نهرها از آب دیدهٔ حق بین بر
رخ مبارک جاری میکرده اند و ایضا شفاعت فرع ایمان است و ایمان فرع یقین است
و یقین از کبریت احمر نایاب تر است و ایضا میدانی که این ایمان ناقص تو بوساوس شیطان
بر طرف خواهد شد و طاعات و عبادات الهی حصارها اند که برای حفظ ایمان از وساوس
شیطان مقرر کرده اند و جواهر عقاید ایمانی را در صندوق سینه و حقهٔ دل تو گذاشته اند و فرایض
و ترک کبایر حفظها و قفلهای آن صندوق و حقه اند و فعل نوافل و کسب اخلاق حسنه و ترک
مکروهات و ازالهٔ اخلاق ذمیمه پاسبانان آن صندوق اند و دزد ایمان که شیطان است در کمین
تو نشسته است که اگر رخنه بیابد خود را بدرون سینه رساند و آنچه تواند از جواهر حقایق ایمانی برباید
یا باتش شک و دود شبهه همه را باطل گرداند و تو یک یک از پاسبانان را بدر میکنی که اینها ضرور نیست
و قفلها و دربندها را میشکنی که شفاعت شفیعان مرا کافیست و بخواب غفلت رفته و زینت
شهوات و لذات فانیه گردیده و وسواس خناس را در سینهٔ خود جا داده و طمع رحمت را که خاص

دین اند

دین انداز خود رمانده و شب و روز آن ایمان و یقین مشغول ربودن ایمان و افروختن خس و خاشاک
شبهات شیطان شده و وقت جان کندن شیاطین عدیله نیز با مدد ایشان میکوشند و قتی
خبر بشوی و از خواب غفلت و مستی جهالت و ضلالت بیدار و هوشیار میگردی که تمام مایه
ایمان و اعمال صالحه را باخته باشی و راه توبه مسدود شده باشد و ملائکه غلاظ و شداد بر سر ت
ایستاده باشند و هر چند رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صَالِحًا گویی فایده نکند و شفعای تو
همه خصمهای تو باشند و آرزوی باطل تو همه بر طرف شده باشد و از غرور باطل بغیر از خسران
ابدی ثمره نداشته باشی نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ ذٰلِکَ وَهُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ پس چه میدانی که این
ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو باقی خواهد ماند حضرت صادق علیه السلام فرموده است
که حق تعالی از جمعی از صالحین و اکابر دین نقل کرده است که ایشان نقل استغاثه میکرده اند در درگاه
حق تعالی که رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنَا یعنی ای پروردگار ما میل مده دلهای ما را بسوی
باطل بعد از آنکه ما را هدایت کرده حضرت فرمود این آیه را برای این میگفتند که میدانستند که بعضی
از دلها بعد از هدایت میل بباطل میکند و ایضا آیات و اخباری که دلالت میکند بر آنکه مؤمن
یا شیعه بجهنم نمیروند چگونه بآنها مغرور میشود و حال آنکه شیعه و مؤمن و محب معانی بسیار دارد و چنانکه
بعد از این انشاء الله بیان خواهد شد چه میدانی که در آن احادیث کدام معنی وارد شده است و آن
معانی در تو حاصل هست یا نیست و ایضا اگر حسرت و زیان کاری آخرت منحصر در عذاب و
عقوبت است و آن از الطاف خاصهٔ الهی و درجات عالیهٔ غیر متناهی و مهجوری از قرب و
رضای جناب سبحانی بس است از برای حسرت ابدی و مانند حیوانات در مراتع بهشت چریدن
بس نیست از برای اهتمام در طاعات و ترک منهیات و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر
خوفی است که ترا باعث بر عمل میشود و زاجر از مناهی میگردد آن بهترین احوال است و اگر خوفیست
که مورث سوء ظن بحق تعالی و کرم او گردد و آدمی را در دعا و در عمل سست گرداند از جملهٔ گناهان کبیره است
و اگر چنین حالی ترا عارض گردد و در باب رحمت و احادیث رجا تفکر نمایی و در وقت احتضار و
نزدیک بآن رجا از خوف بهتر است **فصل نوزدهم** در بیان معانی ایمان و اسلام و کفر و ارتداد
و احکام آنها بدانکه خلاف است در معنی ایمان و اجزای آن و مشهور میان متکلمین آن است که ایمان در

لغت بمعنی تصدیق و باور داشتن است و در حقیقت شرعی آن خلاف کرده اند و خلاصه سخن در این
باب این است که ایمان یا از افعال قلوب است و بس یا از افعال جوارح است و بس یا از هر دو است
اول اقرار بقلب تنها باشد مذهب اشاعره است و جمعی کثیر از شیعه امامیه و خواجه نصیر علیه الرحمه در
فصول باین قایل شده است لیکن در معنی تصدیق اختلاف کرده اند اصحاب ما گفته اند که علم است و
اشاعره گفته اند بسخن قلب است بر آنچه معلوم شود از خبر دادن مخبران امر کسبی است که ثابت میشود
باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بر آن مترتب میشود بخلاف علم و معرفت که گاه هست
بی اختیار و کسب حاصل میشود مانند بدیهیات و بعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق
آن است که باختیار خود نسبت دهی صدق را به خبر دهنده پس اگر آن علم در دل تو بیفتد بی اختیار
تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است و بر اصحاب این مذهب
لازم می آید که اکثر کفار که علم بحقیقت رسول صلی الله علیه و آله داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر
مؤمن باشند و این مخالف اجماع و آیات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است پس
چون آمد بسوی ایشان آیات ما بینا کننده انکار کردند و گفتند این جادو نیست هویدا پس
فرموده است وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ یعنی انکار کردند آنها را و حال آنکه یقین
کرده بود بآن نفسهای ایشان و ایضا فرموده است پس چون آمد بسوی ایشان آنچه او را میدانستند
کافر شدند بآن پس یا باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت چنانکه
مشروط است باینکه فعلی از او صادر نگردد که موجب کفر او باشد مانند انداختن مصحف در قاذورات
و امثال آن چنانکه دانستی یا آنکه گوییم مراد از تصدیق آن است که باور دارد و دین خود را قرار دهد و
عازم باظهار آن باشد در غیر حالت ضرورت و اگر دوم باشد که فعل جوارح تنها باشد یا تلفظ
بشهادتین تنها است و آن مذهب کرامیه است از سنیان که میگویند هر که شهادتین را بگوید
آن مؤمن است هر چند بدل انکار کند و دلالت بر بطلان این مذهب میکند اجماع امامیه و قول
حق تعالی که گفتند اعراب که ما ایمان آورده ایم بگو یا محمد که ایمان نیاورده اید و لیکن بگویید مسلمان شده ایم
و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شما یا مراد جمیع افعال جوارح است از طاعات واجبه
و مستحبه و این مذهب خوارج است علیهم اللعنة و قاضی عبد الجبار و بعضی از معتزله نیز قایل شده اند یا عبارت است

از جمیع

۲۵۷

از جمیع افعال جوارح از واجبات و ترک محرمات و آن مذهب ابی علی جبائی و ابی هاشم و اکثر معتزله
بصره است و اگر سیم باشد که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد پس عبارت است از اعتقادات
و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثان است و جمعی از عامه و بسیاری از احادیث عامه و خاصه
و این دلالت میکند بر این و از بعضی از آیات که در صفات مؤمنان وارد شده است نیز مستفاد
میشود و ایشان میگویند که ایمان تصدیق بدل است و اقرار بزبان و عمل باعضا و جوارح و در خصوص
این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید رحمه الله باین قایل شده است یا عبارت است
از اعتقاد بدل و اقرار بزبان و این مذهب خواجه نصیر الدین علیه الرحمه است در تجرید پس در این باب
هفت مذهب است و شش مذهب است که علمای امامیه بآنها قایل شده اند و بعضی از آیات و اخبار
دلالت بر اول میکند و بعضی بر ششم و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب دیگر نیز میکند و جمع
میان آنها بیکی از چند وجه میتوان کرد اول آنکه قایل شویم باینکه ایمان را در لسان شرع بر چند معنی
اطلاق میکنند اول عقاید حقه با ترک کبایر و فعل فرایض که ترک آنها داخل گناهان کبیره است مانند
نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امثال اینها و این معنی از بسیاری از اخبار صحیحه و معتبره ظاهر میشود
دوم عقاید حقه با فعل جمیع محرمات و این نیز از بعضی از اخبار ظاهر میشود سیم یقین بعقاید حقه بر وجه
کمال با فعل واجبات و سنن نبویه و ترک محرمات و مکروهات چهارم محض عقاید ضروریه با عدم انکار
آنها یا اقرار بآنها با عدم تقیه چنانکه سابقا مذکور شد و اکثر احادیث دلالت بر معنی اول میکند چنانکه
از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که اصحاب کبایر نه مؤمن اند و نه کافر بلکه محل شفاعت اند
و مسلمانند و در احادیث بسیار وارد شده است که تارک الصلوة کافر است و مانع الزکوة کافر است
و تارک حج کافر است و زانی در وقت زنا مؤمن نیست و شارب الخمر در وقت شراب خوردن
مؤمن نیست و دزد در وقت دزدی مؤمن نیست و اکثر روح ایمان در وقت زنا از او مفارقت
میکند و چون فارغ شد یا توبه میکند یا عود میکند و ثمره که بر این ایمان مترتب میشود عدم استحقاق
مذلت و اهانت است و عقوبت و عذاب است در دنیا و آخرت زیرا که کسی که اجتناب کند از کبایر
گناهان صغیره او مکفر و مغفور است بنص قرآن دوم عقاید حقه است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع
محرمات چنانکه در بسیاری از احادیث سبب ایمان شده است از جمعی که مرتکب غیر کبیره باشند از

گناهان یا تارک غیر فریضه باشند از واجبات و ثمرهٔ این ایمان ملحق شدن به مقربان و حشر با
صدیقان است با تضاعف مثوبات و رفع درجات سیم عقاید حقه است با یقین در وجه
کمال و فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع محرمات و مکروهات و اتصاف بصفات حسنه
و تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه در اخبار صفات مؤمن و صفات شیعیان و آیات سورهٔ
مؤمنان و غیر آن وارد شده است و این ایمان مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است چنانکه
در اخبار بسیار در تفسیر مؤمن و مؤمنین و ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم شده است و در تفسیر قول
حق تعالی وَمَا یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِکُونَ یعنی نمی آورند ایمان اکثر ایشان بخدا اکر که
ایشان شرک کنند احادیث بسیار وارد شده است که جمیع معاصی خدا که اعتماد بر غیر جناب
مقدس الهی داخل است در این شرک حتی اعتماد کردن در حفظ عدد رکعات نماز بر کردانیدن انگشتر را
از انگشت با انگشت و ثمرهٔ این ایمان آنهاست که از برای انبیا و اوصیا علیهم السلام وارد شده است
از درجات کمال و قرب نزد ذی الجلال و شفاعت کبری و المهامات حق تعالی و مراتبی که عقل از ادراک
آنها قاصر است چهارم محض عقاید حقه است بدون اعمال مطلقا و ثمره که بر آن مترتب میشود در دنیا
امان یافتن است در جان و مال و عرض از کشته شدن و اخذ اموال و اسیر شدن و اهانت و مذلت
مگر آنکه فعلی از او صادر شود که مستحق کشتن یا سنگسار کردن یا حد یا تعزیر گردد و در آخرت اگر اعمالش
صحیح باشد فی الجمله که بدرجهٔ قبول رسد و او را از عذاب نجات دهد که مستحق ثواب نباشد یا
مستحق ثواب باشد فی الجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم نباشد و بنا بر یک قول
مطلقا داخل جهنم نشود که در برزخ و قیامت عقوبتها باو وارد شود بنا بر اختلاف قولین اما
البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت باشد در قیامت و اکثر متکلمین امامیه را بر
این معنی اطلاق میکنند یا با اقرار ظاهری یا بشرط عدم انکار از روی عناد چنانکه دانستی در ضمن
نقل اقوال و بر هر تقدیر مشروط است بآنکه فعلی که موجب ارتداد او باشد از او صادر نشود چنانکه
مذکور شد و در کفری که مقابل این ایمان است داخلند جمیع فرق ارباب مذاهب باطله از
کفار و مشرکین و منافقان و سنیان و سایر فرق شیعه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و
ناووسیه و هر که غیر شیعهٔ اثنی عشریه است زیرا که ایشان مخلد در جهنم اند چنانکه سابقا مذکور شد

پنجم

پنجم آن است که تکلم بشهادتین بکند و انکار امری که ضروری دین اسلام باشد از او صادر نشود
که در دل اعتقاد باینها نداشته باشد و هر چند اعتقاد بهمهٔ ائمه علیهم السلام نداشته باشد و اظهار
آنهم نکند و ثمرهٔ این ایمان بنا بر مشهور آن است که خون و مالش محفوظ باشد و او را نکاح توان
کرد و مستحق میراث از مسلمانان باشد و سایر احکام مسلمانان بر او جاری باشد بنا بر مشهور
اما در آخرت هیچ بهره ندارد و هیچ عملی از اعمال او مقبول نیست و مثل سایر کفار است بلکه از بعضی
از آنها بدتر است و منافقان نیز در این ایمان داخلند و باین جمع میان جمیع آیات و اخبار میتواند
شد و در هر مقام مناسب آن مقام بر یکی از آن معانی محمول خواهد شد وجه دویم آن است که ایمان
عبارت از اصل عقاید حقه باشد اما مشروط باشد باعمال و باین وجه جمع میان بعضی از آیات
و اخبار میتوان شد اما بدون انضمام با وجه اول چندان فایده نمی بخشد وجه سیم آن است که
ایمان محض عقاید حقه باشد و آنچه در اخبار واقع شده است که دلالت بر دخول اعمال و ترک مناهی
و اختلاف میکند محمول بر کمال ایمان باشد و مراتب کمال ایمان بسیار است و آیات و اخبار مختلف
محمول بر آن مراتب است و اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم باین وجه میان آیات و اخبار جمع
کرده اند و این وجه اگرچه نزدیک است بوجه اول اما حمل بر وجه اول انسب و الیق است وجه چهارم
آن است که گوئیم ایمان اصل اعتقادات است و اعتقاد و ایمان در تزاید میباشد و باعمال و
طاعات کامل میگردد تا بمرتبهٔ یقین میرسد و یقین نیز مراتب بسیار میدارد و هر مرتبه از مراتب
ایمان و یقین لازمی چند و شواهد بسیار دارد از اعمال و عبادات مثل آنکه شخصی در خانه نشسته
طفلی بیاید و بگوید که شیری متوجه است و باین خانه می آید البته اندک خوفی در نفس او بهم میرسد اما
چندان اعتنائی نمیکند و اگر دیگری بیاید و همین سخن را بگوید اعتقادش بیشتر میشود و حذر
بیشتر میکند و هر چند خبر باو بیشتر میرسد و قرائن براو بیشتر میشود خوف و هراس او بیشتر میشود
و تدبیر دفع او بیشتر بر می آید تا آنکه بحدی میرسد که شیر را از دور می بیند در این وقت جنبانه
بر میجهد و میگریزد بلکه از بامهای بلند خود را بزیر می افکند و همچنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب
هر چند ایمانش کامل میشود شوقش باموری که موجب ثواب است و حذرش از اموری که موجب
عقاب است زیاده میگردد پس معلوم شد که اعمال شواهد و آثار ایمانند چنانکه از حضرت صادق

منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ایمان بآراستن خود و آرزوها درست نمی شود ایمان
آن است که خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق آن کند و گواهی بر حصول آن در دل بدهند
و بدانکه چنانکه حیات بدن آدمی بقلب است حیات روحانی و ایمان نیز بقلب است و چنانچه
بینائی و شنوائی ظاهری آدمی بچشم و گوش سر است بینائی و شنوائی روحانی آدمی بچشم
و گوش دل است و کسی که حیات ایمانی ندارد مرده است و از مرده بدتر است چنانچه حق سبحانه
و تعالی در شان کافران فرموده است که ایشان مرده اند و زنده نیستند و فرموده است در حق ایشان
که کرانند و لالانند و کورانند پس نمی بینند و تعقل نمیکنند چیزی را و فرموده است که دیدهای سر
ایشان کور نیست و لیکن دیدهای دلها که در سینه های ایشان است کور است و این بسبب آن است
که حیات عبارت از امری است که منشا علم و قدرت باشد و آثار بر آن مترتب شود و حیات
ظاهری منشا علوم محسوسه می شود که در دو روزه دنیای فانی بکار آدمی آید و حیاتی که بعلم و معرفت
حاصل میشود ابد الآباد باقی است و آثارش مثوبت و موجب معرفت و قرب الهی است و چشم
و گوش دل را می گشاید و الهامات ربانی بگوش جانش میرسد و اشیا را بنور خدائی می بیند
که المؤمن ینظر بنور الله ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و پیوسته با ملائکه ربانی همراز است
و در میان مقربان حق تعالی ممتاز است و این بدن بمنزله خانه ایست که روزنها دارد از قوی و مشاعر
و چون چراغ ایمان در دل افروخته شود نورش از جمیع روزنها ساطع میگردد و هر چند آن چراغ افروخته
و پر نورتر می شود انوار و آثارش از درها و روزنها بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه قلب را بر دو معنی اطلاق
میکنند یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی چپ است و دیگری بر نفس ناطقه انسانی و بدانکه حیات
بدن آدمی بروح حیوانیست و روح حیوانی بخار لطیفی است که حاملش خون است و منبعش قلب است
و از قلب بدماغ متصاعد میشود و از آنجا بواسطه عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و
نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات آن موقوف بر بدن و آلات آن است
و باین جهة که از عالم قدس است تعلق باین بدن کثیف بهم میرساند و اولا بچیزی که باعث
حیات بدن است و منشا ادراکات جزئیه است که روح حیوانیست تعلق میگیرد و چون منبع
آن قلب است بقلب زیاده از اعضای دیگر علاقه دارد لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار

بعض

٢٥٩

بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب باین معنی است و هر صفتی که در نفس
حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و چندانکه
آن صفت در نفس کاملتر می شود اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود و چنانکه روح بدنی ماده اش در
قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند چشمه که نهرها
از آن جدا کرده باشند هر چند آب در چشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر میباشند و نهرهای بسیار
از دل صنوبری بجمیع بدن جاری میگردد و جداول بیشمار از دل روحانی بر قوی و مشاعر بدن
روان می شود و قسام حقیقی و بخشنده روزیهای جسمانی و روحانی در خور قابلیت و احتیاج
هر یک بر آنها قسمت میفرماید و این هر دو چشمه از دریاهای فیض نامتناهی پیوسته جاری است
اما بنده را ضرور است که بتوفیق الهی موانع جریان را از این نهرها زایل گرداند و خس و خاشاک
مواد فاسده جسمانی را که از اخلاط بدنی بهم میرسد و گل و لای شبهات شیطانیه و شهوات
نفسانی را از سر راه آنها زایل گرداند تا آن دو عین الحیات جسمانی و روحانی بمدد توفیق
حق تعالی جاری گردند چنانکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که در آدمی پاره گوشتی هست که
هرگاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار
و فاسد است و آن دل آدمی است و بروایت دیگر فرمود که هرگاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است
و هرگاه دل خبیث است تمام بدن خبیث است و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که دلها بر سه
قسمند یک دل سرنگون است که هیچ چیزی در آن جا نمیکند و آن دل کافر است و یک دل آن است
که خیر و شر هر دو در آن درمی آید هر یک که قوی تر است بر دل غالب میگردد و یک دل هست که گشاده است
و در آن چراغی از نور الهی روشن است که پیوسته نور از آن ساطع است و هرگز نورش برطرف
نمی شود و آن دل مومن است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که منزلت قلب از بدن آدمی
منزلت امام است نسبت بخلق نمی بینی که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرهای دلند و همه از جانب
و همه از جانب او متحرک اند و مردم را خبر میدهند از احوال آن و هر چه دل اراده میکند فرمان او را
قبول میکنند همچنین امام بمنزله جان عالم است و باین نحو میباید او را اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت
امام زین العابدین علیه السلام فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر او است که امور دنیای خود را

باتنهامی بیند و دو چشم در دل اوست که امور آخرت خود را باتنها می بیند پس بنده که خدا خیر او را خواهد
دو چشم دل او را بینا میگرداند که امور غایبه را باتنها می بیند و عیبهای خود را باتنها میداند و اگر کسی شقی
و بدعاقبت باشد چشم دلش کور میشود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دل را دو گوش است روح
ایمان در یک گوشش خیرات و طاعات را میدمد و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شبهها
و شرور را نفخ مینماید پس هر یک که بدیگری غالب شد میل بآن میکند و حضرت صادق علیه السلام فرموده
که پدرم میفرمود که هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مانند گناه بدرستی که دل که مرتکب گناه میشود تا وقتی
که گناه بر آن غالب میشود و آنرا سرنگون میکند که چیزی در آن قرار نمیگیرد و اینجا از آنحضرت
منقول است که حق تعالی بحضرت موسی علیه السلام وحی کرد که مرا در هیچ حال فراموش مکن که ترک یاد من
موجب قساوت و سنگینی دل است و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که آب دیده
خشک نمیشود مگر بسبب سنگینی و قساوت دل و قساوت دل نمیباشد مگر بسیاری گناهان
و در این باب احادیث بسیار است و این رساله گنجایش زیاده از این ندارد پس باین تحقیق معلوم
شد که اصل ایمان امریست قلبی و از اعمال دل است و مراتب مختلفه میدارد و بهر مرتبه قدری
از اعمال و اخلاق حسنه مرتب میشود و اینها آثار آن ایمان و شواهد حصول اند و باین وجه جمع
میان جمیع آیات و اخبار میتوان نمود و در اینمقام بیان چند سخن دیگر ضرور است اول آنکه
خلافست که آیا ایمان قابل زیادتی و نقصان هست یا نه و اکثر متکلمین گفته اند ایمان عبارتست از
یقین بعقاید ایمانیست و آن قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی این خلاف را فرع خلاف
در معنی ایمان قرار داده اند و گفته اند آنها که اعمال را جزو ایمان میدانند معلوم است که بنا بر مذهب
ایشان بزیادتی اعمال زیاده و بکمی اعمال کم میشود و آنها که ایمان را عقاید بحت میدانند میگویند که
قابل زیادتی و نقصان نیست و آیات و اخباری که دلالت بر زیادتی و نقصان میکند تاویل
کرده اند که مراد زیادتی کمال ایمان و نقصان کمال آنست و بنا بر تحقیقی که سابق مذکور شد میتواند
بود که در اصل یقین و ایمان زیادتی بهم رسد چنانکه حق تعالی در قصه حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده است
که سؤال کرد از حق تعالی که پروردگارا بنما که چگونه زنده میکنی مردها را حق تعالی فرمود که آیا ایمان نداری
گفت بلکه دارم ولیکن میخواهم دل من مطمئن گردد و ایضا در وصف مؤمنان فرموده است که هرگاه

خوانده

خوانده شود بر ایشان آیات ما زیاده میکرد ایمان ایشان را و باز فرموده است زیاده شد ایشانرا
ایمان و از این باب دلایل در آیات و اخبار بسیار است و ایضا معلوم است که ایمان و یقین امثال ما
مثل یقین رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین نیست و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که اگر گشوده شود پردهها یقین من زیاد نخواهد شد و معلوم است که این سخن مخصوص آنحضرت و امثال
اوست و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز
صبح گذاردند پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارث بن مالک میگفتند دیدند که سرش از بسیاری
خواب بزیر می آید و رنگش زرد شده است و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سرش فرو رفته
حضرت از او پرسیدند که بچه حال صبح کردهٔ و چه حال داری حارثه گفت صبح کرده ام یا رسول الله
با یقین حضرت فرمود که بهر چیز که دعوی کنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست حقیقت یقین تو
چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله این است که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها
مرا بیدار میدارد و روزهای گرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا رو گردانیده و آنچه در دنیاست
مکروه دل من گردیده و یقین من بمرتبه رسیده است که گویا می بینم عرش خداوندم را که بجای حساب
نصب کرده اند و خلایق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را
که متنعم میشوند در بهشت و بر کرسیها تکیه زده اند و با یکدیگر مصاحبت میکنند و گویا می بینم
اهل جهنم را که در میان جهنم معذب اند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر و آواز جهنم در
گوشم است پس حضرت با اصحاب خود خطاب فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان
منور گردانیده است پس بار دیگر خطاب فرمود که بر این حال که داری ثابت باش حارثه گفت یا
رسول الله دعا کن که خدا شهادت را روزی من گرداند حضرت دعا فرمود و بعد از چند روز حضرت
او را با جعفر بجهاد فرستاد بجانب موته و بعد از نه نفر او شهید شد و آیات و اخبار که دلالت
بر این مطلب میکند بسیار است دوم در بیان اجزای ایمان قلبی است خواجه نصیر الدین علیه الرحمه
در رساله قواعد العقاید گفته است که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا
در ذات او و تصدیق بعدل در افعال او و تصدیق به پیغمبری پیغمبران علیهم السلام و تصدیق بامامت
ائمه معصومین علیهم السلام بعد از پیغمبران و از این کلام ظاهر میشود که تصدیق بضروریات دین اسلام در

ایمان معتبر نیست و حال آنکه اجماعی ایشان است که انکار ضروری دین موجب کفر است مگر آنکه
آن را داخل تصدیق بنبوت داند زیرا که انکار آن مستلزم انکار نبوت است همچنانکه استخفاف
بکعبه و قرآن مجید و امثال اینها را از این جهت کفر میدانند و حق این است که آنچه از ضروریات
دین اسلام باشد ایمان بآن واجب است و انکار آن کفر است مگر آنکه کسی باشد که تازه مسلمان
شده باشد و هنوز اطلاع بر ضروریات دین اسلام بهم نرسانیده باشد و شهید ثانی
قدس سره فرموده است که معارفی که بآنها ایمان حاصل می شود پنج اصل است اول معرفت
حق جل و علا است و مراد بآن تصدیق جازم ثابت است بآنکه خداوند عالمیان ازلی و ابدی است
و واجب الوجود بالذات است یعنی وجود او مقتضای ذات قدیم اوست بی آنکه محتاج
بعلت بوده باشد و آنکه تصدیق نماید بصفات کمالیه ثبوتیه او و منزه داند او را از آنچه لایق
عظمت و جلال او نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات کمال آلهی اختلاف
کرده اند خواجه نصیر رحمه الله در تجرید گفته است هشت صفت است قدرت و حیات و اراده
و ادراک و کلام و صدق و سرمدی بودن و بعضی ادراک و صدق را انداخته اند و بجای آنها
سمیع و بصیر بودن را اضافه کرده اند و بجای سرمدیت بقا گفته اند و علامه رحمه الله در بسیاری
از کتب کلامیه اش گفته است قدرت و علم و حیات و اراده و کراهت و
ادراک و ازلی بودن و ابدی بودن و کلام و صدق دویم تصدیق بعدل و حکمت خداست
و عدل آن است که ظلم نمیکند و امری که عقلا قبیح است از او صادر نمی شود و اخلال نمیکند بوعده
و بامور که بر خود واجب گردانیده است و حکمت آن است که فعل عبث از او صادر نمیشود
و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحت است سیم تصدیق بنبوت محمد است صلی الله علیه و آله و بجمیع
آنچه آنحضرت آورده است تفصیلا در آنچه معلوم باشد تفصیلا و اجمالا در آنچه اجمالا معلوم
باشد و گفته است که بعید نیست که تصدیق اجمالی بجمیع آنچه آنحضرت آورده است کافی باشد در
تحقق ایمان و اگر مکلف قادر باشد بر علم بآنها تفصیلا واجب است علم بتفاصیل آنچه آورده است
از شرایع از برای عمل بآن و اما تفصیل آنچه خبر داده است بآن از احوال مبدا و معاد مثل تکلیف
بعبادات و سؤال قبر و عذاب آن و معاد جسمانی و حساب و صراط و بهشت و دوزخ و میزان

و پرداز

و پرداز کردن نامه های اعمال و سایر اموری که بتواتر معلوم شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
خبر داده است بآنها یا تصدیق بتفاصیل آنها معتبر است در تحقق ایمان جمعی از علما تصریح کرده اند
بآنکه تصدیق بآنها مفصلا معتبر است در تحقق ایمان پس گفته است که ظاهر آن است که تصدیق بآنها
اجمالا کافی باشد بآن معنی که اگر مکلف اعتقاد کند که هرچه پیغمبر بآن خبر داده است حق است به
۲۶۱ حیثیتی که هر وقت نزد او ثابت شود جزئی از جزئیات آنها تفصیلا تصدیق نماید بآن تفصیلا
مؤمن است هرچند هنوز بر تفاصیل از جزئیات مطلع نشده باشد مؤید این است آنکه اکثر
مردم در صدر اول در اول حال عالم باین تفاصیل نبودند بلکه بعد از آن بتدریج مطلع می شدند
بلکه از اول حال تصدیق بوحدانیت و رسالت میکردند تا وقتی که به همه آنها مطلع شوند
حکم بایمان ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار این است همچنانکه گذشته است از احوال
مردم پس اگر ایمان تفصیلی در اول حال معتبر باشد لازم می آید که اکثر اهل ایمان از ایمان بدر روند
و این بعید است از حکمت خداوند عزیز حکیم بلی علم بآنها از مکملات ایمان است و گاه است که
واجب می شود علم بآنها از جهت محافظت احکام شریعت از نسیان و دوری از شبهه های گمراه
کنندگان و داخل نکردن آنچه در دین داخل نیست در آن پس این بسبب دیگر است از برای وجوب
آن نه از این جهت که ایمان موقوف بر آن و آیا معتبر است در تحقق ایمان تصدیق حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و طهارت او و آنکه او خاتم پیغمبران است و بعد از او پیغمبری نیست و غیر اینها از احکام
پیغمبری و شرایط آن از کلام بعضی از علما ظاهر میشود که معتبر است و دور نیست که تصدیق اجمالی کافی
باشد مؤلف گوید که اگرچه ظاهر شرع آن است که در حکم بایمان کسی غیر ایمان باصول خمسه تفصیلا و
بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله اجمالا کافی باشد و اما شرط است که منکر ضروری از ضروریات دین اسلام
نشود زیرا که کسی که در میان مسلمانان نشو و نما کرده باشد نمی شود که بجاینها مطلع نگردیده باشد مثل
نماز و روزه ماه مبارک رمضان و حج و اگر کسی باشد که در حق او جهل بآنها ممکن باشد حکم بکفر او
نمیکنند و بعد از القای بر او اگر قبول نکند مرتد خواهد بود چنانچه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد
پس گفته است چهارم تصدیق بدوازده امام است بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و این اصل مخصوص فرقه امامیه
و از ضروریات مذهب ایشان است زیرا که منکر امامت را از فروع مذهب میدانند نه از

از اصول و شرطهاست که تصدیق کنند بآنکه ایشان امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و انقیاد
ایشان در اوامر و نواهی بر همه خلق واجب است زیرا که غرض از حکم بامامت ایشان همین است
و اما تصدیق بآنکه تصدیق کند که معصوم اند از گناهان صغیره و کبیره و از صفات ذمیمه و آنکه ایشان
بنص خدا منصوب شده نه باختیار مردم و بآنکه ایشان حافظ شرع رسول اند و عالم اند بآنچه صلاح
امت در آن است از امور معاش ایشان و معاد ایشان و آنکه علم ایشان از رای و اجتهاد
نیست بلکه بعنوان یقین است که اخذ کرده اند از کسی که بهوا و خواهش نفس سخن نمی گفت
و آنچه میگفت وحی الهی بود و هر امامی از امام سابق اخذ کرده است با نفسهای قدسی که ایشان
داشتند و بعضی علوم لدنی بود که از جانب حق تعالی بر ایشان فایض می شد یا بجهات دیگر
که موجب یقین ایشان میگردید چنانکه در احادیث وارد شده است که ایشان محدث
بودند یعنی ملکی با ایشان بود که هر چه را بآن محتاج می شدند ملک بایشان القا میکرد و در
دل ایشان علوم الهی نقش می شد و آنکه هیچ عصری خالی از یکی از ایشان نمیباشد و الا
با اهلش فرو روند و آنکه دنیا بتمام شدن ایشان تمام می شود و زیاده بر ایشان نمیباشد و
آخر ایشان حضرت مهدی صاحب الزمان است علیه السلام و او زنده است و چون از جانب
خدا مرخص شود ظاهر خواهد شد آیا در تحقق ایمان اعتقاد بجمیع این مراتب شرط است یا بامامت
و وجوب اطاعت ایشان کافی است آن دو وجه که در نبوت گفتیم در اینجا نیز جاریست و
میتوان ترجیح داد قول اول را بآنکه آنچه دلالت بر امامت ایشان میکند دلالت بر جمیع اینها
میکند خصوصاً عصمت ایشان که بعقل و نقل هر دو ثابت شده است و بعید نیست قول دیگر
که اکتفا کنیم در ایمان باعتقاد امامت و وجوب اطاعت چنانکه از احادیث ظاهر میشود که جمعی
از راویان که در اعصار ائمه علیهم السلام بوده اند از شیعیان اعتقاد بعصمت ایشان نداشته اند
بلکه ایشان را علمای نیکوکار میدانسته اند چنانکه از رجال کشی ظاهر می شود و مع ذلک ائمه علیهم السلام
بایمان بلکه عدالت ایشان و آیا کافی است هر شخصی را که امامان گذشته را با امام زمان خود بداند
هر چند امامت باقی امامان را نداند ظاهر آنست که کافی باشد و در بسیاری از کتب احادیث
و رجال روایت است که دلالت بر این میکند و وجوب اعتقاد بدوازده امام نیست بجهت آن

که بعد از امامت

۲۶۲

که بعد از امامت جمیع ائمه علیهم السلام بوده باشند مثل مردم زمان غیبت **مؤلف گوید** که حکمهای که
شیخ زین الدین قدس سره فرموده اند در مسئله اول از هیچ طرف نزد فقیر درست نیست اما
آنکه اعتقاد بامامت و وجوب اطاعت کافی است بوجه آنست زیرا که بسیاری از صفات ائمه
علیهم السلام هست که از ضروریات دین شیعه امامیه شده است و بحد ضرورت رسیده است که
ائمه علیهم السلام آنرا فرموده اند و این نیز ضروری دین امامیه است که آنچه ایشان میفرمایند حق است
و از جانب خدا و رسول ص میگویند و اگر چنین نباشد امامت هر یک را بنص دیگری حکم باثبات
میکنند پس همچنانکه انکار ضروری دین اسلام مستلزم تکذیب رسول است و آدمی را از اسلام بدر
میبرد همچنین انکار ضروری دین امامت ائمه است و آدمی را از دین تشیع بدر میبرد پس کسی که
انکار حلال بودن متعه کند چون از ضروری دین شیعه است از تشیع بدر میرود لهذا وارد شده است
که شیعه ما نیست کسی که متعه را حلال نداند و همچنین عصمت ائمه علیهم السلام و آنکه بغیر ایشان امامی نخواهد
بود و آنکه حضرت قایم علیه السلام زنده است و ظاهر خواهد شد و آنکه هیچ عصر خالی از یکی از ایشان نمیباشد
و آنکه عالم اند بجمیع علوم که امت بآن محتاج اند و امثال اینها معلوم است که ضروری دین شیعه است
پس باید که انکار اینها مستلزم انکار امامت باشد و اما بعضی از امور که بر علما و اخبار ظاهر باشد و بر
بعضی ظاهر نباشد و بحد ضرورت نرسیده باشد انکار اینها موجب خروج از دین نیست مثل
محدث بودن و سخن گفتن ملک با ایشان و نزول ملائکه و روح در شب قدر بر ایشان و بردن جسد
ایشان بعد از موت بآسمان و امثال اینها و آنچه فرموده است که از احادیث ظاهر می شود که
بعضی از اصحاب ائمه علیهم السلام بعصمت ایشان قایل نبوده اند اولا ممکن است که در آن وقت ضروری
دین نشده باشد و ایضا اگر آنها را میگوید که در باب جماعتی وارد شده است که اجماع عصابه
و جلالت ایشان شده است مثل زراره و ابو بصیر علما آنها را اکثر تاویل کرده اند و قدح در سندهای
آنها کرده اند و اگر صحیح باشد چون معصوم نیستند ممکن است لغزشی باشد که از آنها صادر شده باشد
و مقرون بتوبه و عفو گردیده باشد و اگر آنها را میگوید که در حق غیر امثال این جماعت وارد شده است
ایمان و عدالت ایشان ممنوع است و ائمه علیهم السلام با نیک و بد مردم از برای مصالح ضروریه
سلوک نیکو میکرده اند و آنچه در باب اعتقاد و غیره در اینجا تفصیل است بآنکه اگر امامت دوازده امام را

ایشان در

با بعضی از ائمه بعد را از معصوم شنیده است یا بسند متواتر باو رسیده است واجب است که
اعتقاد کند والا اعتقاد بائمه بعد برا و لازم نخواهد بود و در قبر سؤال کردن از فاطمه بنت اسد
رضی الله عنها از امامت امیرالمؤمنین علیه السلام محمول برین است پس فرموده است اصل پنجم اعتقاد
بمعاد جسمانیست و اتفاق کرده اند مسلمانان بر اثبات آن و از ضروریات دین اسلام است
و فلاسفه انکار آن کرده اند و بمعاد روحانی قایل شده اند پس بعد از ذکر بعضی از تحقیقات که
سابق مذکور شد گفته است و اما عذاب قبر و آنچه از توابع معاد است که دلایل سمعیه بر آن
دلالت کرده است از حساب و صراط و میزان و تطایر کتب و دوام عقاب کافر در جهنم
و دوام نعیم مؤمن در بهشت پس شکی نیست در اینکه واجب است تصدیق بآنها اجمالا برای
آنکه امت اتفاق دارند بر آنها و اخبار متواتره بر آنها وارد شده است پس منکر بر آنها از ایمان
بدر میرود اما تصدیق بتفاصیل آنها مثل آنکه حساب بچه نحو خواهد بود و صراط بچه صفت خواهد بود
و میزان محمول بر حقیقت است یا کنایه از عدالت است یا غیر اینها از تفاصیلی که باخبار آحاد
رسیده است پس ظاهر آن است که جهل بآنها مخل بایمان نباشد و همچنین بودن جهنم در زیر
زمین و بودن بهشت در بالای آسمان و امثال اینها سیم در معنی اسلام خلاف است بعضی را
اعتقاد آن است که اسلام و ایمان هر دو یک معنی دارند و بعضی گفته اند که اسلام اقرار بشهادتین
است یا اعتقاد بآنها و عدم انکار ضروری از ضروریات دین اسلام و این در دنیا
نفع می بخشد و در آخرت نفع نمی بخشد تا ایمان بجمیع عقاید حقه امامیه نیاورد که عمده آنها
اقرار بامامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام است و بعضی گفته اند که اظهار کلمتین است که اعتقاد بآنها نداشته
باشند پس منافقان نیز درین داخل اند و احکام ظاهره اسلام بر ایشان جاری میشود و بر اکثر معانی
ایمان که سابق مذکور شد اما هرگاه اسلام را مقابل ایمان اطلاق کنند یکی از این معنی که در این مقام
ذکر کردیم مراد است چهارم خلاف است در آنکه آیا ایمان یقینی بمعارف ایمانی شرط است یا ظن
قوی کافیست و ایضا خلاف است در آنکه آیا میباید ایمان بدلیل حاصل شود یا بتقلید در آن
جایز است و این دو خلاف نزدیک بیکدیگر است و ظاهر کلام علامه رحمه الله و اکثر علما آن است که بدلیل
و برهان میباید حاصل شود بلکه بعضی دعوای اجماع بر این کرده اند و استدلال کرده اند بآیات

بسیار

بسیار که دلالت میکند بر نهی از متابعت ظن و معلوم است که اگر فروع در آنها داخل نباشد اصول
دین داخل است و ایضا در بسیاری از آیات مذمت تقلید واقع شده است و ایضا حق تعالی
فرموده است نیستند مؤمنان مگر آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول او پس ارتیاب و شک نکرده اند
و خواجه نصیرالدین علیه الرحمه در فصول اکتفا کرده است و بتصدیق ظنی در ایمان و قایلان باکتفای
بظن و تقلید استدلال کرده اند بآنکه در صدر اسلام متعارف نبوده است که در اوایل حال القای
دلایل و براهین بر ایشان بکنند بلکه در اسلام ایشان اکتفا باظهار اسلام و تکلم بکلمتین مینموده اند
و ایضا لازم می آید که حکم کنیم بکفر اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که صاحب یقین نیستند
و باندک تشکیکی متزلزل میشوند و دور نیست که این جماعت نیز داخل مستضعفین و اهل اعراف
و مرجون لامر الله بوده باشند و بعضی گفته اند ضرور نیست که همه مردم معارف ایمانیه را بدلایل
تفصیلیه بدانند و ترتیب اشکال منطقیه توانند کرد و بدفع شبهات کفار و مخالفان قادر باشند
بلکه واجب کفاییست که در میان مؤمنان جمعی باشند از علما که رفع و دفع شبهه کفار و مخالفان
توانند کرد و در ایمان اکثر خلق همین بس است که بدلایل اجمالیه اصول دین را بدانند چنانکه حق تعالی در
قرآن مجید دلایل وجود صانع و توحید و سایر اصول دین را باین نحو القا فرموده و روایت کرده اند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اعرابی پرسید که خدا را چگونه شناختی و بچه دلیل دانستی گفت
پشکل شتر را که در راهی می بینیم استدلال میکنیم که شتری از این راه رفته و پی پا را که می بینیم میدانیم
که آدمی از اینجا عبور کرده است آیا آسمان با این ستارهای روشن و زمین با این دریاها و کوهها
دلالت نمیکند بر خداوند لطیف خبیر حضرت فرمود که بر شما باد بدین اعرابی و این مذهب
در نهایت قوت است و کسی که رجوع میکند بآثار سلف و اخبار صدر اسلام میداند که هرکه اسلام
میآوردند او را تکلیف باظهار عقاید میکردند و از برای اثبات نبوت معجزه مینمودند و ایشان را
بطاعات و عبادات امر مینمودند و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد باستماع آیات و استعمال
طاعات تا بمرتبه علم الیقین میرسیدند و بدلیل دور و تسلسل که ماده تشکیک و تعطیل است ایشان را
نمی بستند و لهذا می بینیم که بعضی از عباد و زهاد که مدارست این امور ظاهره نکرده اند یقین ایشان
کاملتر است از اکثر مدققین علما که اکثر عمر خود را صرف شکوک و شبهات کرده اند و آنها را ایمان و یقین

در اعمال ایشان ظاهرتر است از ایشان و هر چند مهارت ایشان در آن علوم بیشتر میشود آثار
علم و لوازم آن از خشیت و غیر آن که آیات کریمه دلالت میکند بر آنکه آنها از لوازم ایمان
و معرفت و علم است از ایشان کمتر مشاهده میشود پس معلوم می شود که علم حقیقی آن نیست و
راه تحصیلش راه دیگر است و در بعضی از کتب مبسوط تحقیق این معانی بوجه شافی نموده ام
و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و نیز خلاف است در آنکه مؤمن بعد از آنکه متصف بایمان
حقیقی در نفس الامر شده باشد آیا ممکن است که کافر شود یا نه اکثر متکلمین خاصه و عامه را اعتقاد
آن است که ممکن است که زایل شود بلکه واقع است و ظواهر بسیاری از آیات دلالت بر آن دارد
چنانکه فرموده است آنها که کافر شدند بعد از ایمان ایشان پس زیاده کردند کفر خود را هرگز مقبول
نمی شود توبه ایشان و ایشانند گمراهان و ایضاً فرموده است که ای گروهی که ایمان آورده اید اگر
اطاعت کنید فریقی از آنها را که کتاب بایشان داده شده است بر میگردانند شما را بعد از
ایمان شما کافران و باز فرموده است إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ
لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ و باز فرموده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ
مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ تا آخر آیه و از این باب آیات بسیار است و نسبت بسید رضی الله عنه و جمعی
از متکلمین شیعه داده اند که ایمان حقیقی زایل نمی شود و ارتدادی که از جمعی مشاهده میشود کاشف
از آن است که هرگز ایمان نداشته اند یا منافق بوده اند یا ایمان ایشان محض ظن بوده است و
بمرتبه یقین نرسیده بوده است و آیاتی که دلالت میکند بامکان یا وقوع کفر بعد از ایمان حمل
کرده اند بر ایمان زبانی نه ایمان قلبی همچنانکه حق تعالی در شان بعضی کفره است که ایمان آورده اند
بدهانهای خود و ایمان نیاورده است دلهای ایشان و احکام خاصه که از برای مرتد واقع شده است
از برای کسی است که متصف باشد در ظاهر شرع بارتداد و دلالت نمیکند بر آنکه در نفس الامر
مرتد شده است گاه باشد که در اصل کافر بوده باشد و ما بجهت ظاهر باقرار و حکم بایمان
او کرده باشیم و بعد از ظهور کفر او حکم بارتداد او کنیم و ممکن است که در اصل مؤمن بوده باشد
و نزد خدا بر ایمان خود باقی بوده باشد و چون هتک حرمت شرع کرده است از برای عقوبت
او شارع حکم بارتداد او کرده باشد که ناموس الهیه محفوظ بماند و کسی جرأت بر این امور
نکند

نکند چنین گفته اند بعضی از محققین متأخرین از جانب سید رضی الله عنه و این نسبت بعید است و ظواهر
آیات و اخبار را بمحض این وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه تأویل نمودن صورتی ندارد و اگر
کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست در آنکه زوالش ممکن است و اگر یقین را در حصول
ایمان شرط دانند باز ممکن است که یقینی که از بعضی از براهین عقلیه و قوانین منطقیه هم رسیده باشد
بطریان شبهات قویه که قدرت بر دفع آنها نداشته باشد زایل گردد بطریان ضد آن که شک
باشد یا ظن بنقیض آن و بعضی از جانب سید گفته اند که اگر کسی گوید که تسلیم نمیکنیم که زوال یقین
واقعی ممکن نیست ممکن است که زوال ایمان بصدور افعالی باشد که موجب کفر است مانند
سجده بت و استخفاف بقرآن در جواب گوئیم که مسلم نداریم امکان صدور این افعال را
از کسی که متصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هرچند بالذات ممکن باشد پس
اگر این افعال از او صادر شود دلیل بر آن است که باین یقین متصف نبوده و در دعوای خود
کاذب بوده و حق آن است که اگر یقین کاملی باشد که مخصوص مقربان است که بمرتبه حق الیقین
رسیده باشد هم زوال آن یقین محال است و هم صدور این افعال از او محال است و اگر
محض عدم تجویز احتمال نقیض باشد باعتبار دلیلی که بر آن قایم شده باشد زوال آن بشبهه
و صدور آن افعال هر دو ممکن است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول
حق تعالی مُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ که ایمان بر دو قسم است یک قسم ایمانیست که مستقر و ثابت است
و کوهها زایل میشود و آن زایل نمی شود و ایمانی هست که بودیعه و عاریه سپرده اند اگر خدا خواهد
تمام میکند و اگر خواهد سلب میکند و کلینی رحمه الله بسند صحیح از حسین بن نعیم روایت کرده است
که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که چرا چنین میتواند بود که مردی نزد خدا مؤمن باشد و
ایمان او نزد خدا ثابت باشد پس نقل کند حق تعالی او را از ایمان بسوی کفر حضرت فرمود خدا
عادل است و نخوانده است مردم را مگر بسوی ایمان نه بسوی کفر و نمیخواند احدی را بسوی کفر پس
هر که ایمان آورد بخدا پس ثابت شد از برای او ایمان نزد خدا نقل نمیفرماید او را خدای عز و جل
بعد از آن از ایمان بسوی کفر پس مردی کافر می باشد و کفر او نزد خدا ثابت شده است آیا او را
نقل میفرماید از کفر بسوی ایمان فرمود بدرستی که خدا خلق کرده است همه مردم را بر فطرتی که

مفطور گردانیده است ایشان را بهمان عهد که ایمان است یعنی یاد نه کفر با انکار شریعت را پس
خدا فرستاد رسولان را که بخوانند مردم را بسوی ایمان با ولیس بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی را خدا
هدایت نکرد مؤلف گوید که گویا مراد بفطرت آن است که حق تعالی خلق کرده است همه عباد را
بر فطرتی که قابل ایمان هستند هر چند تفاوت داشته باشد قابلیات و استعدادات ایشان
و حجت خود را بر همه ایشان تمام کرده است بارسال رسل و اقامت براهین و هیچ کس را در قیامت
بر خدا حجتی نخواهد بود و احدی از ایشان مجبور نیستند بر کفر و نه بحسب خلقت و نه بسبب تقصیر
در هدایت و اقامت حجت لیکن بعضی مستحق هدایات خاصه از جانب حق و فیاض مطلق گردیده اند
و اینها مؤید ایمان او میگردند و بعضی بسوء اختیار و اعمال و اخلاق خود مستحق آن هدایات
نگردیده اند و کافر شده اند و مع ذلک باز مجبول و مجبور بر کفر نیستند و این معنی امر بین الامرین است
که در اول رساله بآن گذشت و محتمل است که مراد بآنکه در فقره آخر حدیث آن باشد که پس
بعضی بآن هدایت عامه هدایت یافتند و بعضی هدایت نیافتند و این بطریق متکلمین است
و معنی اول لب بر اخبار اوفق است و ایضا بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
که حق تعالی آفریده است خلقی را برای ایمان که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و آفریده است خلقی را
از برای کفر که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و خلقی را در میان این دو حالت آفریده است و
بعضی از ایشان ایمان را سپرده است اگر خواهد که تمام کند از برای ایشان تمام میکند و اگر
خواهد که سلب کند از ایشان سلب میکند و بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که بنده هست که در صبح مؤمن است و در شام کافر و در صبح کافر است و در شام مؤمن و گروهی
هستند که ایمان را بایشان عاریه داده اند و از ایشان سلب میکنند و ایشان را معارین مینامند
و ایضا از عیسی قمی روایت کرده است که گفت من در دولت سرای حضرت صادق علیه السلام
نشسته بودم و حضرت امام موسی علیه السلام دو بره با خود داشت و با او بازی میکرد و من با آنحضرت
گفتم ای کودک نمی بینی پدرت با ما چه میکند ما را امر میکند بچیزی بعد از آن نهی میکند از آن
ما را امر میکند که ابو الخطاب را دوست داریم و الحال امر میکند ما را که او را لعنت کنیم و بیزاری
جوییم از او حضرت در آن کودکی فرمود که حق تعالی خلق کرده است خلقی را برای ایمان که هرگز از ایشان

زایل

زایل نمی‌شود و خلقی را آفریده است از برای کفر که هرگز از ایشان زایل نمیشود و خلقی را آفریده است در این
میان که عاریه داده است بایشان ایمان را و ایشان را معارین میگویند هر وقت که خواهد ایمان را
از ایشان سلب میکند و ابو الخطاب از آنها بود که ایمان را باو عاریه داده بودند عیسی گفت چون
بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم آن سؤال و جواب را بخدمت آنحضرت عرض کردم فرمود او چشمه
علم و نبوت پیغمبر است و بسند دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی مجبول
گردانیده است پیغمبران را بر پیغمبری ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و بر نمیگردند و مجبول کرده است
اوصیای پیغمبران را بر وصایت ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و مجبول کرده است بعضی از مؤمنان را
بر ایمان پس هرگز مرتد نمیشوند و بعضی از ایشان را ایمان بعاریه داده است اگر دعا و الحاح در دعا
بکنند بر ایمان خود خواهند مرد و بسند معتبر دیگر روایت کرده است که آنحضرت فرمود بمدرسی که حسرت
و ندامت و ویل و تمام و ویل و عذاب برای کسی است که منتفع نشود بآنچه دیده و دانسته است و عمل نکند
بعلم خود و بمقتضای دین خود و نداند که قدر دین خود را و نفع و ضرر آنرا پرسیدند که بچه چیز میتوان
دانست که کی نجات خواهد یافت از این جماعت که دعوی تشیع میکنند فرمود که هر که کردارش
موافق باشد با گفتارش پس گواهی داده شده است از برای او بنجات و هر که کردارش با قول او
موافق نباشد دین او عاریه است و باو امانت سپرده اند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی خلق کرده است
دلهای مؤمنان را پیچیده بر ایمان چون حق تعالی خواهد بشوراند آنچه در آن پنهان است از ایمان و ظاهر
و نامی گرداند میریزد بر آن باران حکمت را و تخم علم را در آن میکارد و زراعت کننده آن و دهقان
آن پروردگار عالم است و بروایت دیگر فرمود که دل آدمی مضطرب میباشد در میان سینه و حنجره
آن تا آنکه ایمان باو بسته شود و در آن وقت قرار میگیرد و از تزلزل و اضطراب بیرون می‌آید چنانچه
حق تعالی فرموده است وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ و در قرائت اهل بیت علیهم السلام چنین است یعنی
هر که ایمان بیاورد بخدا ساکن میگردد دل او از شدت و شبهه و اضطراب مؤلف گوید که در احادیث
بسیار این مضامین وارد شده است و در ادعیه کثیره استعاذه از زوال ایمان بمضلات فتن
وارد شده است و حق آن است که اگر ایمان بمرتبه یقین کامل و عین الیقین برسد زوالش بحسب
عادت ممتنع است اما بلوغش باین حد نادر است و آن مخصوص انبیا و اوصیا و کمل مؤمنان است چنانکه

از احادیث سابقه معلوم شد اما بلوغش باین حد بسیار نادر است و تکلیف عامه خلق بآن حرج است
بلکه از قبیل تکلیف بمحال است و ظاهرش آن است که در ایمان اکثر خلق ظن قوی که نفس بآن مطمئن
گردد کافی باشد و زوال مثل آن ایمان مشد نیست که ممکن است و درجات ایمان بسیار است چنانکه
دانستی در بعضی ممکن است که زایل گردد و بشک و بلکه بانکار بر گردد و آن ایمان معار است و در بعضی
زوالش ممکن نیست نه بقول و نه بفعل و در بعضی ممکن است زوالش بقول و فعل نه باعتقاد مانند
جمعی از کفره که علم بصدق رسول صلی الله علیه و آله داشتند اما از برای اغراض باطله دنیویه انکار
میکردند و اشد انکار مانند ابوجهل و احزاب او و مانند جمعی از منافقان صحابه که نص بر حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام را در روز غدیر و مواطن بسیار دیگر شنیدند و از برای حب دنیا انکار
کردند پس تقدیر اشتراط بیقین و جزم در ایمان شکی نیست در آنکه مشروط است بعدم انکار
ظاهری چنانکه حق تعالی در حق جمعی از کفار فرموده است که انکار کردند و حال آنکه نفسهای ایشان
یقین بآن داشت پس ممکن است ارتداد و زوال ایمان بانکار ظاهری یا بفعل امری که شارع
حکم بحصول کفر فرموده است نزد آن فعل مانند سجده بت و قتل پیغمبر یا امام و انداختن مصحف
در قاذورات و استخفاف بکعبه و امثال آن شنیع در میان کفر و ارتداد است نعوذ بالله
منهما بدانکه اکثر متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمان است از کسی که شانش آن باشد که مؤمن باشد
و چون معانی ایمان و اسلام و ثمرات آنها مذکور شد مقابل هر ایمانی کفری خواهد بود و ثمره اش
عدم تحقق آن ثمره ایمان خواهد بود پس بنابر مشهور که ایمان اصل عقاید حقه شیعه امامیه است
و ثمره اش بنابر مشهور عدم خلود در جهنم است کفر یا خلال بیکی از آن عقاید حاصل میشود
خواه بشک در آنها باشد یا باعتقاد بخلاف آنها یا آنکه در اصل اینها بخاطرش ان خطور نکرده باشد
و چون سابقا دانستی که ایمان بعقاید خمسه مشروط است بانکه انکار ضروری از ضروریات دین اسلام
بلکه ضروریات دین ایمان که مذهب حق امامیه اثنا عشریه است نکرده باشد و فعلی که مستلزم خروج
از دین باشد از او صادر نشده باشد مثل استخفاف بقرآن مجید یا کعبه معظمه یا سجده بت صلیب است
یا بستن زنار برای اظهار شعار کفر پس بفعل اینها نیز کافر میشود و از ایمان بدر میرود و اگر اینها بکلمتین
بعد از تکلم بشهادتین و اظهار اسلام واقع شود حکم مرتد خواهد داشت چنانکه شیخ شهید علیه الرحمة

ودیگران

۲۲۶

و دیگران گفته اند که مرتد کسی است که قطع کند اسلام خود را با قرار بر نفس خود بخروج از اسلام یا ببعضی
از انواع کفر خواه باظهار مذهبی باشد که اهلش با آن میگذارند مانند یهود و نصاری و مجوس
یا نه مانند بت پرستی یا بانکار چیزی که ضروری دین باشد یا باثبات چیزی که نفی از ضروری دین
باشد یا بفعل امری که دلالت کند بر کفر صریحا مانند سجده کردن از برای آفتاب ثابت و
انداختن مصحف کریم در نجاست عمدا یا انداختن نجاست بر کعبه مشرفه عمدا یا خراب کردن
کعبه یا اظهار استخفاف بآن و اما حکم مرتد مشهور میان علما آن است که مرتد بر دو قسم است فطری
و ملی فطری آن است که متولد بر اسلام باشد یا نطفه منعقد شده باشد نطفه او در حال اسلام یکی
از پدر و مادر او و حکم او آن است که اسلام او مقبول نیست اگر توبه کند و کشتن او لازم است و زنش
از جدا میشود و عده وفات میدارد و مالش را میان وارثان او قسمت میکنند این حکم اوست ظاهرا
و در این خلافی نیست میان جمعی که ارتداد او دو نوع میدانند اما خلاف در آنکه میان او و خدا
آیا توبه او مقبول است یا نه اکثر محققین را اعتقاد آن است که توبه او مقبول است زیرا که شکی نیست
که او مکلف باسلام است و هرگاه توبه صحیح نباشد تکلیف او بتوبه تکلیف بمحال خواهد بود پس
بنابراین اگر کسی مطلع نشود بر ارتداد او یا مطلع شوند و قادر بر قتل او نباشند توبه اش میان او و خدا
و خدا مقبول است و عبادات و معاملات او صحیح است اما مال و زن او باو بر نمیگردد اما بعد از عده
گفته اند که آن زن را بعقد دیگر میتوان خواست و بعضی گفته اند در اثنای عده نیز میتوانند خواست و
این سخن خالی از اشکال نیست و بعضی گفته اند میان او و خدا نیز توبه او مقبول نیست و همیشه در جهنم
خواهد بود و این محالی است که خود بر خود لازم آورده است و مرتد ملی آن است که بر کفر متولد شده باشد
و مسلمان شود و بعد از آن مرتد شود این را موافق مشهور جبر بر توبه میکنند و اگر توبه کند توبه اش بحسب
ظاهر و میان خود و خدا هر دو مقبول است و اگر توبه نکند او را می کشند و در مدت تکلیف توبه او خلاف است
بعضی گفته اند سه روز است چنانکه در روایتی وارد شده است بعضی گفته اند حدی ندارد تا احتمال میدهند
که او بر گردد او را میزنند و جبر میکنند و بعد از آن که مایوس شوند او را می کشند و این احکام در باب
مردان است و زنان را بعد از مرتد شدن حبس مؤبد میکنند و نمی کشند هر چند مسلمان شود و این
چند از علمای ما قایل شده است که مرتد یک قسم است خواه ملی باشد و خواه فطری او را تکلیف بتوبه

میکنند اگر توبه کند قبول میکنند والّا او را می‌کشند و اکثر سنیان باین قایلند و خالی از قوتی نیست
و بدانکه علمای خاصه و عامه مجمل کفر اند که انکار ضروری دین اسلام موجب کفر است و حصری نکرده اند
آنها را و متفرق‌اند در ابواب فقه گاهی میگویند که فلان چیز ضروری نیست که بعضی در این مقام
مذکور شود بدانکه ضروری دین امری را میگویند که وضوحش در آن دین بمرتبه رسیده باشد که هر که
در آن دین داخل باشد داند مگر نادری که تازه بآن دین درآمده باشد یا در بلاد بعیده از بلاد اسلام
نشو و نما کرده باشد و اینها باو نرسیده باشد مثل واجب بودن پنج نماز در شب و روز و عدد رکعات
هر یک از آنها و مشتمل بودن آنها بر رکوع و سجود بلکه تکبیر احرام و قیام و قرائت فی الجمله بنا بر قول
اظهر هر چند در بعضی از صور خفائی داشته باشد و مشروط بودن نماز بطهارت فی الجمله و واجب
بودن غسل جنابت و حیض بلکه نفاس و ناقض بودن بول و غایط و ریح وضو را بنا بر اظهر و واجب
بودن یا راجح بودن غسل اموات و کفن کردن و نماز کردن برایشان و پنهان کردن ایشان
فی الجمله و واجب بودن زکوة فی الجمله و روزه ماه مبارک رمضان و ناقض بودن اکل و شرب معتاد
بطریق معتاد و جماع در قبل زن روزه دار و واجب بودن حج بیت الحرام و مشتمل بودن آن بر
طواف بلکه سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احکام دو وقوف مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و
رمی جمرات کردن هر چند اعم از وجوب و استحباب باشد احتمال ظاهری و وجوب جهاد فی الجمله
بنا بر احتمالی و رجحان جماعت در نماز فی الجمله و رجحان تصدق بر مساکین فی الجمله و فضیلت علم
و اهل علم و فضیلت راست گوئی که ضرر نرساند و بدی دروغی که نافع باشد و حرام بودن زنا
و لواط بلکه بوسیدن زن و لمس مردم از روی شهوت بنا بر اظهر و حرام بودن شراب انگوری
بوزه و شرابهای که از غیر انگور میگیرند که حرمت آنها ضروری دین اسلام نیست زیرا که سنیان
بعض حلال میدانند امّا دور نیست که ضروری مذهب شیعه باشد و حرمت خوردن گوشت خوک
و میته و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و خواهران و دختران و دخترهای خواهر و عمه‌ها و خاله‌ها
بلکه مادر زن و جمع میان دو خواهر بنا بر اظهر و حرمت سود قرض فی الجمله بنا بر احتمالی و حرمت
ظلم و خوردن مال مردم بلا جهة شرعی و حرمت کشتن مسلمانان بغیر حق و مرجوح بودن فحش
و دشنام بیجهتی بامسلمانان و زدن و تعذیب کردن ایشان بلا سببی بلکه غیبت و بهتان

ایشان

ایشان بنا بر احتمالی و رجحان سلام و سلام و جواب ایشان بنا بر احتمالی اقوی و راجح بودن نیکی با پدر و
مادر و مرجوح بودن عقوق ایشان بلکه راجح بودن مطلق صلهٔ رحم بنا بر احتمالی و حکم میراث فی الجمله و
آنکه وارث احق است بمال میت از غیر وارث بلکه عمل بوصیت فی الجمله بنا بر احتمالی و آنکه تصدقات
و خیرات بمیت نفع میکند بنا بر اظهر و آنکه روزه مجملاً رجحان دارد و آنکه نکاح باعث حلیت وطی
می‌شود و طلاق فی الجمله باعث تفریق می‌شود و آنکه بدن را از نامحرم باید پوشانید فی الجمله و مرجوحیت
نظر بعورت اجانب و مرجوحیت وطی حیوانات و آنکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث
انتقال می‌شود بنا بر اظهر و آنکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و حرمت دزدی و راه زنی
مسلمانان و حقیت قرآن مجید و منزل بودن آن از جانب خدا بلکه معجزه بودن آن بنا بر اظهر و
مودت اهل بیت رسالت علیهم السلام و تعظیم ایشان لهذا نواصب و خوارج کافرند که انکار ضروری
دین اسلام کرده‌اند و اکثر ضروریات دین در عرض این رساله سابقاً مذکور شد و غیر آنها از اموری که متواتر
و معلوم باشد نزد عامه مسلمانان و سابقاً مذکور شد که بعضی از امور هست که نزد شیعه امامیه ضروریست
مثل امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم و کمال علم و فضل ایشان بلکه عصمت ایشان بنا بر اظهر و منصوص
بودن ایشان از جانب خدا و رسول صلعم بنا بر اظهر و آنکه امام زیاده از دوازده نیست و امام دوازدهم موجود است
و ظاهر خواهد شد و بر ادیان باطل غالب خواهد شد و وجوب بیزاری از ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید
علیهم اللعنة والعذاب و خلفای بنی امیه و بنی العباس که دعوای امامت و خلافت بناحق کرده‌اند بلکه خلفای
اسماعیلیه و ائمه متاخرین زیدیه که هر یک دعوای امامت کرده‌اند و لعن و برائت از طلحه و زبیر و عایشه
و ابن ملجم و شمر و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد و سنان بن انس و هر که با امیرالمؤمنین و امام حسن و امام
حسین صلوات الله علیهم جنگ کرده و توبه او معلوم نشده است و تبرّی از جمیع اعدای ایشان عموماً و اعتقاد
بخوبی سلمان و اباذر و مقداد و عمار خصوصاً و خواص ائمه علیهم السلام عموماً و حلال بودن متعه و حج تمتع و گفتن
حی علی خیر العمل در اذان و اقامه و مسح پاها در وضو و رجحان از بالا به پائین شستن اعضای وضو
بنا بر اظهر و عدم استحباب دست بستن و آمین گفتن در نماز و عدم استحباب الصلوة خیر من
النوم در اذان و رجحان جلسهٔ استراحت بعد از سجدهٔ دوم بنا بر احتمالی و استحباب سجدهٔ شکر
بعد از نماز و استحباب زیارت قبور رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم و تعظیم و تعمیر آنها بلکه استحباب

زیارت قبور صالحان شیعه و خویشان و آنکه رب مؤمنین مطلقا بنا بر اظهر و حرمت گوشت سگ
بلکه سایر سباع و حشرات مانند گربه و مار و موش و امثال اینها بنا بر احتمال اظهر و حرمت وطی محارم
بالف ذکر بجز بر احتمالی بلکه عدم قول بجبر مطلق و عدم ساقط شدن عبادات و این را از جمله و
ضروریات دین اسلام میتوان شمرد و بعضی هر چه ظهورش در دین ایمان و مذهب ائمه اثنی عشر صلوات الله
علیهم بمرتبه رسیده باشد که هر که در این داخل باشد آنرا داند که از ضروریات دین ایمان خواهد بود
و انکار آن مستلزم انکار صاحب آن دین است و اگر چه در کلام اکثر علما تصریح باین نیست اما از
دلیل ایشان بر کفر منکر ضروری دین این بر ایشان لازم می آید و در احادیث وارد شده است
که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه ما را حلال نداند و در باب بیزاری از
ابوبکر و عمر و اضراب ایشان و سب براعدا و جی لعن ایشان احادیث بسیار وارد شده است
که هر که بیزاری از ایشان بجوید شیعه ما نیست بلکه دشمن ماست و در کتاب نفحات اللاهوت
احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه در این باب ایراد نموده و در کتاب بحار الانوار زیاده
بر آن ایراد نموده ام و حضرت امام رضا علیه السلام در رساله شرایع دین که از برای مأمون نوشته است
فرموده است که محض و خالص اسلام آن است که گواهی بدهی که خدا یگانه است و شریک ندارد و واحد صمد
حقیقی است و اعضا و اجزا ندارد و همه خلق باو محتاج اند و او قایم بذات خود است و همه چیز باو
قایم است و شنوا و بیناست و قادر است بر همه چیز و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عالمی است
که بهیچ چیز جاهل نباشد و قادریست که هرگز عاجز نمی شود و بی نیازیست که هرگز محتاج نمی شود
عادلی است که هرگز جور نمیکند آفریننده همه چیز است و مثل او چیزی نیست شبه ندارد و ضدی ندارد
و ضدی ندارد و کفوی ندارد و اوست مقصود خلق در عبادت و دعا و امید داشتن و ترسیدن
و محمد صلی الله علیه و آله بنده او و رسول او و امین او و برگزیده اوست از خلق و بهترین مرسلان است
و خاتم پیغمبران است و بهترین عالمیان است پیغمبری بعد از او نیست و بدل کننده نیست ملت
او را و تغییر دهنده نیست شریعت او را و هر چه از جانب خدا خبر داده است حق است و واجب است
تصدیق باو و بجمیع هر که پیش از او بوده است از رسولان و پیغمبران و حجتهای خدا و تصدیق بکتاب
او که صادق است و از هیچ طرف باطل باو راه نداده و فرستاده شده است از جانب خداوند
کریم

کریم حکیم حمید و گواه است بر همه کتابهای خدا و حق است از فاتحه تا خاتمه اش و باید ایمان بیاوری بمحکم
آن و متشابه آن و خاص آن و عام آن و وعد آن و وعید آن و ناسخ آن و منسوخ آن و قصه های
آن و خبرهای آن و باینکه قادر نیست احدی از مخلوقین که مثل آنرا بیاورد و گواهی دهی که دلیل و
راهنما بعد از او و حجت بر مؤمنان و قیام نماینده بامر مسلمانان و سخن گوینده از قرآن و عالم باحکام
آن برادر است و وصی او و خلیفه او و ولی او که نسبت باو بمنزله هارون است از موسی و او
علی بن ابیطالب است علیه السلام که امیر مؤمنان است و امام متقیان است و کشنده شیعیان دست
و پا سفید خود است بسوی بهشت و بهترین اوصیا و وارث علم جمیع پیغمبران و رسولان است
پس بعد از او ائمه علیهم السلام را یک یک شمرد تا حضرت صاحب الامر علیه السلام و فرمود شهادت
ده از برای همه ایشان بوصیت و امامت و آنکه زمین خالی نمی باشد از حجت خدا بر خلق در هر
عصری و زمانی و آنکه ایشانند عروة الوثقی و ائمه هدی و حجت بر اهل دنیا تا وقتی که همه خلق بمیرند
و زمین و هر چه در زمین است بخدا میراث برسد و گواهی بده که هر که مخالفت ایشان کند گمراه و گمراه
کننده است و ترک کننده حق و هدایت است و آنکه ایشان بیان کننده قرآنند و سخن گوینده اند
از جانب حضرت رسول و هر که بمیرد و ایشانرا نشناسد بمرگ جاهلیت و کفر مرده است و آنکه
از دین ایشان است ورع و عفت و راستگوئی و صلاح و استقامت بر حق و سعی در عبادت
و رد امانت کردن به نیکوکار و بدکردار و طول دادن سجده و روزه روز و عبادت شب و
ترک محرمات و انتظار بردن فرج آل محمد علیهم السلام بصبر و نیکو با مردم مصاحبت کردن پس افعال وضو را
فرمود تا مسح پاها هر یک یکمرتبه و آنکه نمی شکند وضو را مگر غایط یا بول یا باد یا خواب یا جنابت
و آنکه هر که مسح کند بر موزه ها مخالفت خدا و رسول کرده است و ترک فریضه و کتاب خدا کرده است
پس غسلهای واجب و سنت را بیان فرمود و نمازهای پنجاه یک رکعت را فرمود و فرمود که
نماز در اول وقتها افضل است و فضل نماز جماعت بر نماز تنها بیست و چهار برابر است و نماز نمیتوان
کرد پشت سر فاجر و اقتدا نمی توان کرد مگر باهل ولایت یعنی شیعه امامیه و نماز نمیتوان کرد در پوست
درندگان و جایز نیست که بگوید در تشهد اول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین زیرا که تحلیل
نماز بسلام است چون این را گفتی سلام گفته و قصر نماز در هشت فرسخ و زیاده است و هر گاه قصر

بکنی روزه را نیز علیحده باید افطار کنی و کسی که در سفر روزه را افطار نکند اثنا و مجزی نیست و بعد از آن قضا واجب است
و قنوت سنت واجب است در نمازهای پنجگانه و نماز بر میت پنج تکبیر است و هر که کم کند مخالف
پیغمبر کرده است و میت را از پایین پای قبر بر نهند و هموار باید قبر بنهند و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم
در جمیع نمازها سنت است بعد از آن احکام زکوة مال و زکوة فطر و احکام حایض و مستحاضه را فرمود و
روزه ماه مبارک رمضان فرض است و روزه را بنا بر دیدن ماه باید گذاشت هم در روزه داشتن
و هم در افطار کردن و نماز سنت را جایز نیست بجماعت بکنند زیرا که بدعت است و هر بدعتی
ضلالت است و هر ضلالتی در آتش است و بعد از آنکه بعضی از احکام روزه و حج را بیان کرده فرمود
که جایز نیست حج مگر بعنوان تمتع و حج قران و افرادی که عامه میکنند نمیباشد مگر از برای اهل
مکه و جمعی که در آن حوالی باشند و پیش از صفا تا احرام بستن روا نیست و جهاد واجب است
در حضور امام عادل و هر که کشته شود از برای محافظت مال خود شهید است تقیه در بلاد تقیه واجب است
و قسمی که کسی از برای تقیه بخورد از برای دفع ظلم از خود گناه و کفاره ندارد و طلاق غیر سنت که
سنیان میکنند صحیح نیست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که زنهار مخواهید زنانی را که سنیان
سه طلاق در یک مجلس میگویند که آنها شوهر دارند و زیاده از چهار زن آزاد را بعقد دایم نتوان
خواست و صلوات حضرت رسول صلعم و آل او صلوات الله علیهم واجب است در هر موطن که نام
مبارک آنحضرت مذکور شود و در وقت عطسه کردن و وزیدن بادها یا کشتن حیوانات و غیر
اینها و دوستی دوستان خدا واجب است و دشمنی دشمنان خدا و بیزاری از ایشان واجب است
و نیکی بپدر و مادر واجب است هر چند بت پرست و کافر باشند اما اطاعت ایشان و غیر ایشان
در معصیت خدا جایز نیست زیرا که طاعتی نمیباشد مخلوق را در معصیت خالق و تذکیه حیوانی که در
شکم حیوانی دیگر باشد بذبح کردن مادر آن است و حلال است اگر مو و پشم بر آورده باشد و واجب است
حلال دانستن متعه زنان و حج تمتع و عول و تعصیب که سنیان بگفته عمر علیه اللعنة در میراث می کنند
بدعت است و مخالف قرآن است و با فرزند و پدر و مادر احدی میراث نمیبرد مگر زن و شوهر و کسی
که خدا در قرآن از برای او سهمی قرار کرده است اولی و احق است بمیراث از کسی که سهمی در قرآن
نداشته باشد و میراث بعصبه دادن چنانچه عمر کرده است از دین خدا نیست و مولود خواه از دختر
باشد

باشد و خواه پسر در روز هفتم عقیقه باید کرد و نام باید گذاشت و سرش را باید تراشید و بوزن آن مو
از طلا و نقره تصدق باید کرد و ختنه سنت واجب است از برای پسران و از برای دختران باعث
گرامی گردیدن ایشان است نزد شوهران و حق تعالی تکلیف نمیکند نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و
افعال بندگان مخلوق خداست خلق تقدیر نه خلق تکوین یعنی در علم خدا مقرر شده است نه فعل خداست
فعل بنده است و خدا آفریننده یا تقدیر کننده هر چیز است و بجبر قایل مشو که خدا جبر کرده است مردم را
بر افعال ایشان و بتفویض قایل مشو که با ایشان گذاشته و هیچ دخل در افعال ایشان ندارد و خدا
بگناه ما عوض گناه دار عذاب نمیکند و فرزندان را بگناه پدران ایشان عقاب نمیکند چنانکه فرموده است
متحمل نمی‌شود گناه کاری گناه دیگری را و نیست از برای آدمی مگر آنچه سعی کرده است و خدا راست که عفو
کند از گناه و تفضل کند بثواب زیاده از قدر استحقاق و منزه است از آنکه جور کند یا ظلم کند
و واجب نمیگرداند خدا اطاعت کسی را که داند ایشان را گمراه میکند و به معصیت می افکند و اختیار
نمیکند از برای پیغمبری و بر نمی گزیند از برای امامت کسی را که داند که او کافر خواهد شد یا او اطاعت
شیطان خواهد کرد در معصیت او و حجتی بر خلق خود نصب نمیکند مگر آنکه معصوم باشد از گناهان
و اسلام غیر ایمان است و هر مؤمن مسلمان است و هر مسلمان مؤمن نیست و دزد مؤمن نیست
در وقتی که دزدی میکند و زناکار مؤمن نیست در وقتی که زنا میکند و اینها که گناه کبیره می کنند که
مستوجب حد می گردند مسلمان اند نه مؤمن اند و نه کافر و خدا داخل جهنم نمیکند مؤمنی را و حال
آنکه او را وعده بهشت داده است و از آتش بیرون نمی آورد کافری را و حال آنکه او را وعید خلود در
جهنم کرده است و نمی آمرزد شرک بخود را و می آمرزد هر چه کمتر از آن است از برای هر که خواهد و گناه
کاران اهل توحید داخل جهنم می شوند و بیرون می آیند از جهنم و شفاعت جایز است از برای ایشان
و امروز دنیا دار تقیه است و دار اسلام است و دار ایمان نیست و دار کفر نیست و امر به نیکیها
و نهی از بدیها واجب است اگر ممکن باشد و خوف بر جان نباشد و ایمان ادای فرایض است که خدا
در قرآن واجب کرده است و اجتناب از جمیع گناهان کبیره و آن معرفتی است بدل و اقرار است
بزبان و عملی است باعضا و جوارح و باید که ایمان بیاوری بعذاب قبر و به منکر و نکیر و مبعوث شدن
بعد از مردن و میزان و صراط و بیزاری از آنها که ستم کردند بآل محمد و قصد کردند که ایشان را از خانه بیرون

آوردند و بنای ستم بر ایشان گذاشتند و تغییر سنت پیغمبر دادند و بیزاری از آنها که بیعت آنها را شکستند
مانند طلحه و زبیر و اصحاب ایشان که بیعت خود را شکستند و پرده حرمت رسول را دریدند و زوجه
آنحضرت را از خانه بیرون آوردند و با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگ کردند و شیعیان او را کشتند و از
آنها که بجور و ظلم شمشیر بر روی ایشان کشیدند مانند معاویه و عمرو بن العاص و اتباع ایشان و بیزاری
از آنکه نیکان صحابه را از مدینه بیرون کرد و لعنت کردها و بیرون کردهای رسول صلعم را پناه داد و مالها را
بر توانگران قسمت کرد و سفیهان مثل معاویه و عمرو بن العاص را والی مسلمانان کرد و بیزاری از اتباع
ایشان که با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگ کردند و انصار و مهاجران و اهل فضل و صلاح از سابقین را
کشتند و بیزاری از آنها که بر سر خود شدند مانند ابوموسی اشعری و اهل ولایت او و خوارج که حق تعالی
در شان ایشان فرموده است آنها که عمل ایشان باطل شد سعی ایشان در زندگانی دنیا و ایشان گمان میکنند
که کار خوب کرده اند ایشان اند که کافر شدند بآیات پروردگار خود یعنی بولایت امیرالمؤمنین صلعم و کافر
شدند بلقای او یعنی خدا را ملاقات کردند و امامی نداشتند پس حبط شد اعمال ایشان بر پا نمیداریم
از برای ایشان میزانی را حضرت فرمود که ایشان سگان اهل جهنم خواهند بود و باید بیزاری نمود از
انصاب و ازلام که پیشوایان ضلالت و قایدان جورند اول ایشان و آخر ایشان یعنی هر که بغیر
حق دعوای امامت کرده است و بیزاری از اشباه پی کنندگان ناقه صالح از اشقیای اولین و
آخرین و هر که ولایت و محبت ایشان را اختیار کرده است یعنی ابن ملجم و سایر قاتلان ائمه علیهم السلام
و واجبست ولایت و محبت آنها که بر طریقه پیغمبر خود رفته اند و تغییر و تبدیل دین خدا نکرده اند مثل
سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفة الیمانی و ابوالهیثم بن
التیهان و سهل بن حنیف و عبادة بن الصامت و ابوایوب انصاری و خزیمة بن ثابت ذوالشهادتین
و ابوسعید خدری و امثال آنها رضی الله عنهم و ولایت اتباع ایشان و پیروان ایشان و آنها که بهدایت
ایشان هدایت یافته اند و بر طریقه ایشان رفته اند رضوان الله علیهم و حرام بودن شراب انگور و هر شراب
مست کننده کمش و بسیارش مست میکند کمش نیز حرام است و مضطر شراب نخورد زیرا که او را
میکشد و حرام بودن هر صاحب نیشی از درندگان و هر صاحب چنگالی از مرغان و حرام بودن سپرز که آن
خون بسته است و حرام بودن مار ماهی و هر ماهی که فلس نداشته باشد و اجتناب کبیره ها است یعنی گناهانی

که خدا

که خدا حرام کرده است آنرا و زنا و دزدی و شراب خوردن و عقوق پدر و مادر و گریختن از جنگ
و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن میته و خون و گوشت خوک و آنچه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند
و حرمت اینها در صورتیست که مضطر نباشد آدمی و خوردن ربوا بعد از آنکه حرمتش ظاهر شده
باشد و رشوه و قمار و کم کردن کیل و وزن و فحش گفتن زنان عفیفه و لواط و گواهی دروغ و نا
۲۶۰ امید شدن از رحمت الهی در آخرت و دنیا و ایمن بودن از عذاب خدا و ارتکاب معصیت
و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان و قسم دروغ بر امر گذشته و حبس حقوق مسلمانان
با قدرت بر ادا و دروغ و تکبر و اسراف و مال را بعبث ضایع کردن و خیانت و حج را سبک
شمردن و بی عذر ترک نماز کردن و جنگ کردن با دوستان خدا و اصرار بر گناهان و ایضا ابن
بابویه رحمه الله علیه در کتاب خصال اکثر این مضامین را بچندین سند از اعمش روایت کرده است که
حضرت صادق علیه السلام فرمود که اینها شرایع دین است از برای کسی که متمسک شود باینها و اراده
کند خدا هدایت او را و بعد از آن اکثر مضامین را که با مذهب شیعه موافق است بیان فرموده و
زیاده بر آنها فرموده که نماز نکنند در پوست میته هر چند هفتاد مرتبه دباغی کنند و در افتتاح نماز
نگویند تعالی جدک و زنان را که بقبر برند عوض از جانب لحد ببرند و قبر را مربع کنند و خرشته نکنند
و محبت دوستان خدا و ولایت ایشان واجبست و از آنها که ستم کردند بر آل محمد علیهم السلام
و هتک حجاب آنحضرت نمودند و از فاطمه فدک را غصب کردند و منع کردند میراث او را و غصب
کردند میراث او را و شوهر او را و قصد کردند که خانه آنحضرت را بسوزانند و اساس ظلم بر اهل بیت
گذاشتند و تغییر سنتهای حضرت رسول صلعم دادند و بیزاری از طلحه و زبیر و معاویه و اصحاب ایشان
و خوارج واجبست و بیزاری از قاتل امیرالمؤمنین ع و جمیع قاتلان ائمه علیهم السلام واجبست
و از جمله مؤمنانی که ولایت ایشان واجبست جابر بن عبدالله انصاری و عبدالله بن الصامت را
نیز ذکر کرده است و فرموده است اصحاب حدود فاسقانند نه مؤمنان اند و نه کافران و شفاعت
جایز است از برای ایشان و از برای مستضعفان هر گاه پسندد خدا دین ایشان را و در کبایر اول
مرتبه شرک بخدا را ذکر کرده است و چون این دو حدیث معتبر است از دو معصوم بزرگوار صلوات الله
علیهما در بیان شرایع دین حق وارد شده بود در این رساله ایراد نمودیم بهتر چون اکثر مکلفین در معارف

اجمالی تقلید را کافی میدانند و واجب میدانند تحصیل یقین بمعارف را بدلیل خلاف کرده‌اند
و در وقت تکلیف بمعارف بعضی از متکلمین گفته‌اند که وقتی مکلف میشود که ممکن باشد او را تحصیل
علم بمعارف زیرا که شرط است در تکلیف بشیء که قادر باشد بر آنچه مکلف بآن شده است
و تمیز میان آن و غیر آن بکند پس قبل از این حال تکلیف آن محال است و بعد از آن مکلف میشود
بآن خواه ببلوغ شرعی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد پس ممکن است که چندین سال قبل از
بلوغ شرعی مکلف شود و ممکن است چند سال بعد از آن نیز مکلف نشود باعتبار اختلاف مراتب
ادراک مردم در قوت و ضعف و بعضی از فقها گفته‌اند وقت تکلیف بمعارف همان وقت
تکلیف است بر عبادات است که اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول واجب است که
مبادرت نماید بتحصیل معارف پیش از اتیان باعمال و از شیخ طوسی علیه السلام نقل کرده‌اند
که پسر در سن ده سالگی اگر عاقل باشد مکلف بمعرفت میشود و بحث کرده‌اند که احادیث
بسیار وارد شده است که قلم برداشته شده است از صبی تا بالغ شود پس میباید پیش از
بلوغ مکلف بمعرفت نباشد و بر قول سابق اعتراض کرده‌اند که چون میشود که اناث با
ضعف عقل ایشان بعد از نه سال مکلف بمعرفت باشند و ذکور با آنکه عقل ایشان اکمل است
تا ابتدای سال پانزدهم مکلف بمعرفت نباشند و باز خلاف کرده‌اند در آنکه مکلف در وقتی
که مشغول نظر و فکر است چون معارف نظریست آیا کافر است یا مؤمن سید مرتضی
رضی الله عنه جزم کرده است که کافر است و شیخ زین الدین قدس سره گفته است که این بسیار
مشکل است زیرا که لازم می‌آید که حکم کنیم بکفر هر کس در اول کمال عقلش که اول وقت تکلیف
بمعرفت است و باید که اگر در این وقت بمیرد مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است از عدالت
حق تعالی و وسعت رحمت او بلکه در بعضی از صور ظلم لازم می‌آید و تکلیف ما لا یطاق مگر آنکه گوئیم که
این نوع از کفر صاحبش معذب نیست و گوئیم که اجماعی که کرده‌اند بر آنکه کافر مخلد در جهنم است در
باب کافریست که از روی اعتقاد و اختیار کفر کرده است و اگر کسی گوید که هر گاه از اهل جهنم
نباشد باید داخل بهشت شود بنا بر آنکه واسطه نیست میان این دو شق پس میباید غیر مؤمن
مخلد در بهشت باشد و این خلاف اجماع است که غیر مؤمن داخل بهشت شود جواب میگوئیم که

ممکن است

ممکن است داخل شدن او در بهشت تفضلاً باشد از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص
کسی باشد که مکلف بایمان باشد و مدتی بر او گذشته باشد که ممکن باشد او را تحصیل ایمان کردن
و تقصیر کرده باشد و تحقیقش آنست که چنین کسی را نه حکم بایمان میتوان کرد و نه حکم بکفر او حقیقت
در مدت نظر دیگر بلکه بتبعیت پدر و مادر حکم بایمان او میکنند مانند اطفال زیرا که تکلیف تمامی
برای او متحقق نشده است که از حکم اطفال بیرون رود پس او باقی است بر آنحال تا برای او زمانی
بگذرد که ممکن باشد او را نظری که موصل بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی رحمه الله و نزد فقیر
حق آن است چنانکه دانستی که مراتب ایمان مختلف است و هر کسی در هر حالی بمرتبه از مراتب ایمان
مکلف است و حق تعالی میفرماید که لَا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْسًا اِلَّا مَا آتَیهَا حق تعالی تکلیف نمیکند نفسی را
مگر آنچه قابلیت او را باو داده است و برقی و عیاشی و کلینی بسندهای معتبر از زراره و حمران و محمد بن
مسلم و حمزه طیار روایت کرده‌اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که بنویسید از قول ما و اعتقاد
ما آنست که حق تعالی حجت میگیرد بر بندگان بآنچه بایشان داده است و شناسانده است پس رسول
بسوی ایشان فرستاده و کتاب بر او نازل گردانیده و در آن کتاب امر و نهی کرده بنماز و روزه و فرموده اگر
بخواب روید بر شما حرجی نیست چون بیدار شوید قضا کنید و در روزه اگر بیمار شوید افطار کنید
و بعد از صحت قضا کنید و همچنین در جمیع تکالیف کار بر ایشان آسان کرده است و در هر امری خدا را
بر آدمی حجتی هست و خدا را در آن مشیتی هست و من نمیگویم که بایشان گذاشته است و هر چه خواهند
میتوانند کرد بلکه خدا هدایت میکند بعضی را بتوفیقات خاصه و بعضی را بخود وامی گذارد و آنچه ایشان را
بآن تکلیف کرده است کمتر از وسعت و قدرت ایشان است و هر چه بر ایشان دشوار بوده است
از ایشان برداشته است و لیکن از ایشان چیزی نیست که با این وسعت شریعت مخالفت
میکنند همچنانکه فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بیماران و نه بر آنها که نمی یابند
آنچه خرج کنند حرجی و تنگی و نیست بر محسنان و نیکوکاران راه اعتراضی و خدا آمرزنده و رحیم است
و نه بر آنها که چون نزد تو می‌آیند که ایشان را سوار کنی تو میگوئی که من نمی یابم چیزی که شما را بر آن سوار
کنم بر میگردند و آب از دیده‌های ایشان میریزد پس خدا از اینها هم تکلیف را برداشت چون خرجی
نمی یافتند و بر ایشان دشوار بود و برقی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت

کرده اند که خدا حجت نمیگیرد بر مردم مگر بآنچه بایشان داده است و ایشانرا شناسانیده است و ایضاً
بسندهای معتبر از آن حضرت روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی که فرموده است که خدا حکم نکند بگمراهی
گروهی بعد از آنکه ایشانرا هدایت کرده باشد تا بیان کند از برای ایشان آنچه باید از آن بپرهیزند
حضرت فرمود که یعنی بشناساند بایشان آنچه باعث خوشنودی اوست یا باعث سخط و غضب
اوست خدا فرموده است فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا حضرت فرمود یعنی بیان کرد از برای
هر نفسی آنچه باید بکند و آنچه باید ترک کند و ایضاً فرموده است إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا
وَإِمَّا كَفُورًا حضرت فرمود یعنی راه را باو شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک میکند و باز فرموده است
ما قوم ثمود را هدایت کردیم پس ایشان کوری را بر هدایت اختیار کردند و در حدیث دیگر فرمود که
هیچکس نیست مگر آنکه حق برای او واردی شود و نزد او ظاهر میگردد خواه قبول بکند و خواه نکند و کلینی
روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود کار خداست و بنده کارا
در آن عملی و دخلی نیست و ایضاً روایت کرده است که عبد الاعلی از آنحضرت پرسید که آیا در مردم
آلتی و حالتی قرار داده اند که بمعرفت بآن آلت توان رسید فرمود نه پرسید که آیا ایشانرا تکلیف
بمعرفت کرده اند فرمود نه بر خدا واجب است که بیان کند خدا تکلیف نکرده است نفسی را مگر بقدر
وسع و طاقت آن و تکلیف نکرده است مگر چیزی را که باو عطا کرده است و در حدیث دیگر فرمود که شش
چیز است که مردم را در آن کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب
و بیداری و در حدیث دیگر فرمود که خدا را نیست بر خلق که بشناسند و خلق را بر خداست که ایشانرا
بشناساند و بعد از آن خدا را بر خلق هست که بعد از شناسانیدن ایشان قبول کنند و ایضاً از
آنحضرت پرسیدند که کسی که چیزی را نداند بر او چیزی هست فرمود نه و بروایت دیگر فرمود که آنچه
خدا علمش را از بندگان محجوب گردانیده است بر ایشان در آن تکلیف نفرموده است و ابن بابویه
و دیگران بسندهای صحیح روایت کرده اند از آنحضرت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که برداشته اند از
امت من نه چیز را خطا را و فراموشی را و آنچه ایشانرا بر آن اکراه کنند و آنچه طاقت آن نداشته باشند
و آنچه مضطر باشند بر آن و حسد و فال بد و تفکر در وسوسهای در احوال خلق مادام که بلب سخن نگویند
و از این قبیل اخبار بسیار است و در معنی اینها نیز سخن بسیار است که در سایر کتب خود ایراد نموده ام

اما مجملا

اما مجملا معلوم است که حق تعالی چیزی را بکسی نشناسانده و در آن باب حجت بر او تمام نکند او را بترک
آن عقاب نمیکند و اما انواع حجت میدارد یک قسم آن است که پدر و مادر او مسلمانانند و در بلاد اسلام
نشو و نما کرده است و مذهب حق در نفس او جا کرده است در اول بلوغ احتیاج ندارد و بدین حق و این نیز
چند قسم است یا آنکه بمحض حسن ظن بپدر و مادر و خویشان و آشنا دارد از روی تقلید ظنی بهم رسانیده است
و دور نیست که از برای اکثر خلق همین کافی باشد چنانچه سابقاً مذکور شد دویم آنکه در این مذهب
بتدریج دلایل اجمالیه بگوش او خورده است و در اول بلوغ یا علم یا ظن قریب بعلم از روی آن
دلایل بهم رسانیده است آن نیز بطریق اولی کافی است و اگر طالب یقین باشند هر دو بطاعات
و عبادات و تحصیل علوم حقه اشتغال نمایند و پیوسته بتضرع و ابتهال از کریم ذی الجلال طلب هدایت
معرفت بکنند روز بروز ایمان ایشان در ترقی و تزاید خواهد بود تا آنکه باعلای معارج یقین بحسب قابلیت
خود برسند و اگر تقصیری در این ابواب بکنند اگر فتنه مضله ایشانرا عارض نشود که ایشانرا از دین بر
گرداند محل عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و ائمه هدی صلوات الله علیهم خواهند بود
و اگر والعیاذ بالله از دین برگردند بتقصیر خود ایشان خواهد بود و اما جمعی که در بلاد کفر یا بلاد اهل خلاف
میباشند اگر تعصب را بگذارند و طالب حق شوند بمقتضای وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ
سُبُلَنَا البته حق تعالی بالطاف خفیه خود و سبلها از برای هدایت ایشان برمی انگیزد و ایشانرا
هدایت میکند و اگر نکند ایشانرا معذور میدارد چنانچه گذشت و اگر بنای امر خود را بر تعصب
گذارند و کوشش بحق ننمایند و راسخ بر دین خود بمانند مقصر خواهند بود و معذور نخواهند بود و معذور
نیست و بسا باشد که بعضی از ایشان که حق بر ایشان وضوحی بهم رسانیده باشد داخل مرجون
لامر الله باشند و اما جمعی که مشغول نظر باشند و متفحص دین حق باشند و خود را از تعصب و اغراض
باطله خالی کرده باشند و حق بر ایشان ظاهر نشود شک نیست که ایشان معذورند و اگر بمیرند
بجهنم نخواهند رفت و احوال مستضعفین و مرجون لامر الله و امثال ایشان سابقاً مذکور شد
و مجملا باید دانست که حق تعالی بر احدی از عباد ظلم نمیکند و تا حجت را بر ایشان تمام نکند ایشانرا
عذاب نمیکند و تفکر در خصوصیات احوال ایشان ضرور نیست **فصل پنجم** در بیان انواع
گناهان است و توبه از آنها و در آن دو مرصد است **مرصد اول** در بیان گناهان صغیره و کبیره است

بدانکه مشهور میان علمای خاصه و عامه آن است که گناه بر دو قسم است اول کبیره و دوم صغیره و آنچه
شیخ طبرسی رحمه الله و بعضی از علما گفته اند که گناهان همه کبیره اند زیرا که شریک شوند در مخالفت امر و نهی
و صغیره و کبیره که بر گناه اطلاق میکنند باعتبار نسبت بما فوق و ما تحت آن است مثل بوسیدن
اجنبیه که صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت بنظر بنامحرم بشهوت و این قول را
نسبت بشیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس نیز داده اند و لیکن بعید است و منافی
آیات و اخبار بسیار است چنانکه حق تعالی فرموده است که اگر اجتناب کنید کبایر گناهانی را که نهی
کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می بخشیم گناهان شما را و باز فرموده است که آنها که اجتناب
میکنند از کبایر گناه و از فواحش یعنی گناهان بسیار قبیح یا رسوا کننده که موجب حد باشد مگر
لمم اکثر گفته اند یعنی گناهان صغیره و در احادیث وارد شده است که گناه کبیره آدمی را از عدالت
بیرون میبرد و گناه صغیره اگر اصرار بر آن نکند از عدالت بیرون نمیبرد و دور نیست که مراد آنها
آنکه از گناه صغیره نمی باشد آن باشد که گناه را حقیر نباید شمرد و معصیت خداوند کبیره و
صغیر و حقیر نباشد و نافرمانی خداوند جلیل بزرگ و عظیم است بلی گناهان بعضی از بعضی بدترند
و بعضی است بعضی خوبتر مینماید پس حق آن است که گناه بر دو قسم است یکی کبیره است که ارتکاب
آن بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون میبرد و مستحق عقوبت الهی میکند بلکه از بعضی از معانی
ایمان نیز بدر میکند چنانکه سابقا مذکور شد و دیگری صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت
بیرون نمیبرد و اگر اجتناب از گناهان کبیره بکند ارتکاب آنها مقرون بعفو است و حق تعالی بفضل
خود آنها را می بخشد و بر آنها بمقتضای وعده خود عقاب نمیفرماید و مشهور میان علما آن است که
اصرار بر گناه صغیره کبیره است و در معنی اصرار خلاف است شهید رحمه الله گفته است که اصرار یا فعلی است
یا حکمی و اصرار فعلی مداومت است بر یک نوع از صغایر بی توبه یا بسیار کردن جنس صغایر بی توبه
و حکمی آن است که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن از آن اما کسی که صغیره بکند
و در خواطرش نگذرد نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهرش این است که مصر نیست و شاید اعمال صالحه
از وضو و نماز و روزه کفاره آن باشد چنانچه در اخبار وارد شده است این کلام شهید رحمه الله
بود و بعضی گفته اند که بعد از صغیره عزم بر صغیره دیگر داشته باشد باز اصرار بعمل می آید و بعضی گفته اند که

همینکه

همینکه صغیره بکند و بعد از آن توبه نکند اصرار بعمل می آید و بنا بر این فرق میان کبیره و صغیره نخواهد بود و
بعضی گفته اند بسیار کردن یک نوع از صغیره است و بعضی گفته اند بسیار کردن صغیره است خواه از یک
نوع و خواه از انواع مختلفه و بعضی قایل شده اند که بهر یک از اینها اصرار بعمل می آید و بعضی دعوای اجماع
کرده اند بر آنکه بسیار کردن گناه هر چند از یک نوع نباشد بحیثیتی که ارتکاب او گناه را زیاده از
اجتناب باشد و هر گاه که گناه او را بسیار شود و با آنکه توبه کند البته قدح در عدالت او میکند و
گمان فقیر آن است که محض عزم بر صغیره بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار یا مداومت بر یک
گناه او تکرار آن است بدون توبه یا بسیار مرتکب صغایر شدن بحیثیتی که مشعر باشد بعدم اعتنای
او بشرع و دین و در هر دو آن ندامت و پشیمانی از او ظاهر نشود و اما کبایر در اقوال علما و اخبار
اختلاف بسیار در آن هست بعضی گفته اند هر گناهی است که حق تعالی در قرآن مجید وعید عقاب
بر آن کرده است و بعضی گفته اند هر گناهی است که شارع حد بر آن مقرر کرده باشد تا تصریح عقاب
در آن شده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که کردن آن مشعر باشد بعدم اعتنای فاعل آن بشرع
و دین و بعضی گفته اند هر گناهی است که حرمت آن بدلیل قطعی دانسته شده باشد و بعضی گفته اند
هر گناهی است که وعید شدید بر آن در قرآن یا در سنت شده باشد و بعضی گفته اند موافق
بعضی از اخبار عامه و خاصه که آنها هفت است اول شرک بخدا است و جمیع اعتقادات فاسده
که مخل بایمان باشد دوم قتل آدمی است بناحق سیم نسبت فحش کفتن است بزن عفیفه چهارم اکل مال یتیم است
یعنی تصرف در آن بغیر حق پنجم ربا است ششم گریختن از جنگ واجب است هفتم عقوق پدر
و مادر است و بعضی سیزده گناه دیگر بر آنها افزوده اند لواط و سحر و ربا و غیبت و قسم دروغ و گواهی
دروغ و آشامیدن شراب و استخفاف بکعبه معظمه و دزدی و بیعت امام را شکستن و اعرابی
شدن بعد از هجرت و ناامیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و بعضی چهارده گناه
دیگر اضافه کرده اند خوردن میته و خون و گوشت خوک و خوردن گوشت حیوانی که بنام غیر خدا کشته
شده باشد در غیر حال ضرورت و رشوه گرفتن و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن و اعانت
ظالمان بر ظلم و حبس حقوق مردم با عدم پریشانی و اسراف در مال و مال را در حرام صرف کردن
و خیانت در مال مردم کردن و مشغول بملاهی بودن مانند دف و طنبور و نای و امثال اینها

کرده باشد یا
بوعید ع

واصرار بر گناهان و در حدیث حضرت امام رضا علیه السلام نزدیک باینها گذشت و نقل کرده اند
که از ابن عباس پرسیدند که کبایر هفت است گفت به هفتصد نزدیکتر است از هفت و آنچه از
اکثر احادیث معتبره ظاهر می شود یکی از دو معنی است اول گناهی چند که در قرآن مجید وعید آتش
جهنم بر آن شده باشد یا تهدید عظیم بر آن شده باشد که متضمن عقاب باشد یا ترک
فرایضی که وجوبش از قرآن مجید ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوة دویم آنکه در
قرآن مجید یا سنت متواتره وعید نار یا تهدید عظیم که مستلزم عقاب بر آن شده باشد
و بعضی لعن بر فاعلش را نیز داخل کرده اند و بعضی اعم از سنت متواتره گفته اند که اگر در احادیث
صحیحه نیز وعید و تهدید شده باشد داخل است و قول اول اظهر است و قول اخیر احوط است
و در حدیث صحیح عمرو بن عبید اینها بخصوص وارد شده است شرک ناامیدی از رحمت خدا
ایمن بودن از عذاب خدا و عقوق پدر و مادر و کشتن نفسی که خدا حرام کرده است و فحش
گفتن و خوردن مال یتیم بغیر حق و گریختن از جنگ و خوردن سود و جادو کردن و قسم دروغ
و دزدی از مال غنیمت و ندادن زکوة واجب و گواهی ناحق و پنهان کردن گواهی حق و شراب
خوردن و ترک نماز واجب عمداً یا چیزهای دیگر که خدا در قرآن واجب کرده است و عهد خدا و
امام را شکستن یا عهد مردم نیز داخل است و قطع صلهٔ رحم کردن و از مجموع اخبار آنچه وعید
نار یا تهدید عظیم یا لعن در آن وارد شده است قریب بهشتاد می شود و والد فقیر رحمة الله علیه
در بعضی از تصانیف خود اینها را جمع کرده است و آنها است که در این حدیث مذکور شد و کهانت
و تیغ خبر دادن از جن و زنا و لواط و دزدی و افطار روزهٔ ماه مبارک رمضان و تأخیر حج از سال
استطاعت بدون عذر و آتش میان هرست کننده و بیعت امام را شکستن و بادیه نشین
شدن بعد از هجرت و شاید در این زمان رفتن ببلادی باشد که عالمی در آنجا نباشد و
مسایل دین خود را اخذ نتوان کردن و دروغ بستن بخدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم و غیبت
و بهتان و بعضی گفته اند ترک جمیع سنتها و منع کردن زیادتی آب مباح از مردم با احتیاج
ایشان و عدم احتیاج آن و عدم احتراز از بول و کاری کردن که دشنام پدر و مادر اینکس
بدهند و ضرر رسانیدن در وصیت بوارث و بعضی گفته اند کراهت داشتن از قضاهای خدا

واعتراض

واعتراض کردن بر تقدیرات خدا و تکبر و حسد و عداوت مؤمنان و الحاد در حرم مکه و مدینه یعنی
ظلم در آنها کردن و سخن چینی که موجب ضرر باشد و قطع عضو مؤمنی بغیر حق و خوردن میته
و سایر نجاسات و خمر ساقی در حرام و اصرار بر گناهان صغیره و امر به بدیها و نهی از نیکیها و دروغ
گفتن و خلف وعده نابه قولی و خیانت و لعن کردن مؤمنان و دشنام دادن بایشان
و آزار کردن بی سببی و غلام و کنیز زیاده بر حدی که مستحق آن باشند و منع آب مباح از کسی که
مستحق آن باشد و تشدد بر مسلمانان کردن و عیال خود را ضایع گذاشتن و تعصب
کشیدن بغیر حق و ظلم بر مسلمانان و خوردن مسکر و دو زبان بودن و مؤمنان را حقیر شمردن
و تجسس عیبهای ایشان کردن و سرزنش ایشان کردن و افترا بستن بر ایشان و دشنام دادن
ایشان و گمان بردن بد بایشان و ترسانیدن ایشان و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن
در مجالس فسق خصوصا مجلس شرب خمر یا خوردن و بدعت در دین و با اهل بدعت همنشینی کردن و
گناه را سهل شمردن و خوردن و از امر عظیم تا آخر محل اشکال است کبیره بودن آنها و ایضا حرمت
غنا معلوم است و در کبیره بودن آن خلافست و احادیث بسیار دلالت میکند بر حرمت غنا
و شنیدن آن و در بعضی از روایات مذکور است که کبیره است و غنا نیکو بر آواز است در حلق
که موجب سرور گردد یا اندوه و مشهور آنست که فرقی نیست میان آنکه در قرآن و دعا و ذکر
باشد یا غیر آن و اکثر علما استثنا کرده اند از غنای حرام حدی را که از برای تند رفتن شتر عربان
بخوانند و بعضی مرثیهای حضرت امام حسین صلوات الله علیه را نیز استثنا کرده اند و خالی
از قوتی نیست اگر بروش نوحه عربان بخوانند و بعضی نیز استثنا کرده اند صدای زنی را که غنا
کند در عروسیها برای زنان و مردان بر ایشان داخل نشوند و ایضا تجویز کرده اند نوحه زنان را
در ماتمها اگر دروغ نگویند و استثنای اینها نیز خالی از قوتی نیست چون احادیث معتبره در
اینها وارد شده است و ابن ادریس و بعضی از علما همه اینها را حرام میدانسته و ترک احوط است
و احادیثی که در باب مدح صوت حسن وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا که ممکن است
که جوهر آواز کسی خوش آینده است هر چند تحریری در آن نباشد و همچنین کاهست که قرآن و دعا را
بنحوی بخوانند که ترجیع ظاهری ندارد و موجب حزن می شود و آن قصوری ندارد و احادیثی

که در باب خواندن قرآن بحزن و صوت حسن وارد شده است ممکن است که محمول بر این باشد
و اکثر تصریح بتر جیع و غنا در آن وارد شده است محمول بر تقیه است زیرا که بعضی از علمای سنیان
و صوفیه ایشان غنا را در قرآن و ذکر حلال بلکه مستحب میدانند و خلافی نیست میان علمای
شیعه در حرمت استعمال آلات لهو مانند طنبور و عود و نای و دف و امثال اینها اما در
کبیره بودن اینها خلاف است و کسی که غنا را کبیره داند اینها را بطریق اولی کبیره میداند و بعضی از
علما دف بد صنج را در عروسی و ختنه کردن تجویز کرده اند و بعضی مطلق حرام میدانند و این
احوط است و انواع قمار همه حرام است و بعضی کبیره میدانند نرد و شطرنج و تخم بازی و
گردکان بازی و هر چه در آن گرو بندی باشد مگر در شمشیر بازی و نیزه بازی و اسب دوانی و
استر دوانی و الاغ دوانی و فیل دوانی و تیر اندازی و در قمارها که نهی از آنها بخصوص وارد شده است
مانند شطرنج و نرد و اربعة عشر حرام است یاد گرفتن و یاد دادن و بازی کردن آنها هر چند
گرو نه بندند و ظاهر جمعی آن است که تخم بازی و گردکان بازی نیز چنین است که بدون گرو حرام است
و خالی از قوتی نیست و ظاهر اخبار آن است که بازی نرد و شطرنج کبیره است یحیی بن سعید در
جامع گفته است حلال نیست بازی کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسی که بازی کند
با اینها و در حدیث صحیح منقول است از حضرت صادق علیه السلام که فروختن شطرنج حرام است
و قیمتش را خوردن حرام است و نگاه داشتن آن کفر است و بازی کردن آن شرک است و سلام
کردن بر کسی که بازی میکند معصیت و کبیره و هلاک کننده است و کسی که دست در میان آن
کند چنان است که دست در میان گوشت خوک برده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را
بشوید و کسی که نظر بآن کند چنان است که در فرج مادرش نظر کرده است و کسی که نظر کند بآن
در حال بازی کردن و سلام کند بر بازی کننده در آنحالت در گناه مساوی اند و کسی که بنشیند
بقصد بازی کردن جای خود را در جهنم مهیا داند و این زندگانی باعث حسرت او باشد در قیامت
و زنهار همنشینی مکن با کسی که مشغول است بآن بازی که آن از مجالسی است که اهل آنها در هر ساعت
منتظر غضب الهی اند و اما بگرو دویدن و سنگ بگرو انداختن و چیزهای سنگین را بگرو برداشتن
و بلند کردن و کشتی بگرو دوانیدن و کشتی گرفتن و چوگان بازی کردن و امثال اینها اگر بگرو

بندی باشد

بندی باشد و اگر بی گرو باشد خلاف است و حکم بحرمت مشکل است خصوصا هرگاه غرض ورزش
غلبه بر خصم باشد در جنگ و در خصوص کشتی گرفتن احادیث وارد شده است که دلالت بر جواز
میکند بلکه بحدیث کشتی گرفتن حضرت امامین صلوات الله علیهما در حضور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و تحریص
کردن آن حضرت و جبرئیل علیهما السلام هر یک از ایشان یکی را استدلال و استحباب
آن نیز میتوان کرد و علامه رحمه الله جزم کرده است بحرمت انگشتر بازی و استعلام آنکه در دست کیست
جفت است یا طاق و چوگان بازی و تفک و کمان گلوله بگرو انداختن و بیکپا ایستادن و مکث
در زیر آب کردن خواه عوضی در گرو قرار داده باشند و خواه نه و در کشتی گرفتن و کبوتر بگرو پرانیدن
و دور ور ستادن و گرو دویدن اگر عوض قرار نداده باشند تردد و اشکالی کرده است و نگاه داشتن
کبوتر از برای انس جایز است بلکه مستحب است و از برای فرستادن نامها جایز است و بگرو فرستادن
اگر با عوض باشد مشهور حرام است و اگر بدون عوض باشد خلاف است و جواز خالی از قوتی نیست
و احوط ترک است و پرانیدن از برای تفرج و سیر خلاف است اکثر مکروه دانسته اند و بعضی حرام
میدانند و این در صورتیست که متضمن فعل حرامی نباشد و اگر متضمن دزدیدن کبوتر دیگران
و اشراف بر خانه‌های مسلمانان و شکستن شیشه‌ها و ظروف همسایگان و امثال آنها چنانکه
در این زمانها شایع است حرام خواهد بود و اکثر علما حرام دانسته اند حیوانات را بگرو بجنگ
انداختن خواه عوضی قرار کنند و خواه نه و بعضی مطلق آنها را تحریص بر جنگ بلکه بگرو کردن را حرام
دانسته اند و علامه رحمه الله گفته است خلافی نیست در آنکه حرام است هجو کردن کسی که مستحق
مذمت باشد و مذمت کردن کسی که مستحق مدح باشد و همچنین تعریف حسن زن مومنه که
شناسند و تعریف حسن پسران ساده یا نزلف مطلق خواه معین و خواه غیر معین و خواه
شناسند و خواه نشناسند و خواه در نثر مدح کند و خواه در نظم و مدح حسن زنان حربی را تجویز
کرده اند و خلافی نیست در حرمت سحر و آن کرامتیست یا فسونیست یا سخنی است که تکلم
کنند یا بنویسند یا عملی بکنند که تاثیری بکند در بدن کسی یا دل او یا در عقل او بدون آنکه ظاهرا مباشر
آن گردد و بعضی از جمله سحر شمرده اند خدمت فرمودن ملائکه و جن را و نازل گردانیدن شیاطین را
از برای کشف امور غایبه و علاج مجنون یا مصروع یا داخل شدن آنها در بدن کودک یا زن

وسخن گفتن زبان او واگر بعضی از اینها اصل داشته باشد ظاهرا از قبیل کهانت باشد وشهید
رحمه الله گفته است که از جمله سحر است نیرنجات وطلسمات وخلافی نیست در آنکه عمل سحر و
کسبش حرام است وظاهرا کبیره است اما یاد گرفتن آن بعضی تجویز کرده اند آنرا نه بقصد عمل کردن
بلکه از برای آنکه احتراز از آن بکنند وبسا باشد واجب کفائی باشد برای دفع شبهه ساحری
که دعوای پیغمبری کند بیان فرق میان سحر ومعجزه چنانکه شیخ بهاء الدین علیه الرحمه میگفته است
که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله انگشتها را گشود وآب از میان انگشتان مبارکش جاری
شد احتمال سحر نداشت واگر انگشتها را یکدیگر بچسبانند وبگشایند احتمال سحر داشت
وحق آن است که معجزات انبیا علیهم السلام از آن واضح تر وظاهرتر است که احتمال سحر در آنها
رود بجادو نهایتش آن است که چند قطره آب بیرون آید نه آنکه چندین هزار کس سیراب شوند
یا عصا هفتاد هزار عصا وریسمان را بلع کند وبعد از حضرت رسالت صلی الله معلوم است که پیغمبری
نخواهد بود وامر صاحب الامر علیه السلام انشاء الله تعالی بنحوی نخواهد بود که کسی را در آن شبهه تواند بود
وروایتی وارد شده است که حل بکن اما مبند واکثر این حدیث را حمل کرده اند که بقرآن وذکر
ودعا کن ورطرف کن سحر را نه بسحر وکسی که حلال داند سحر را واجب است کشتن او وایضا خلافی
نیست در آنکه کهانت حرام است وگفته اند که آن علمی است که موجب اطاعت بعضی از جن گردد
آدمی را وخبرها از برای او بیاورد واین نزدیک بسحر است واز حضرت صادق علیه السلام منقول است
که هر که کهانت کند یا کهانت کنند از برای او بیزار است از دین محمد صلی الله علیه وآله وایضا خلافی
نیست ظاهرا در حرمت شعبده وآن اعمال عجیبه است که معرکه گیران میکنند که بچلد دستی کاری
چند میکنند که عجب مینماید وحیثیتش بر اکثر مردم مخفی است ودر کیمیا خلافست که اصلی دارد
یا نه واگر اصلی نداشته باشد غش وتدلیس وعمر ومال ضایع کردن است وفریب دادن مردم و
همه اینها حرام است واگر ممکن باشد که اصل داشته باشد ظن غالب آن است که در این زمانها
کسی نمیداند ومخصوص انبیا واوصیا علیهم السلام خواهد بود وبر فرض محال که کسی داند در این اعصار
حکم بحرمت مشکل است مگر آنکه منفعت بفاسد دیگر باشد وچنانچه شهید رحمه الله گفته است که احوط
واولی اجتناب از همه اینهاست وایضا خلافی نیست در حرمت قیافه وآن سند شدن است

بعلامتی

بعلامتی از جهت در ترکیب صورت که بسبب آن ملحق میگردانند بعضی از مردم را ببعضی
در نسب چنانکه در باب نسب اسامه سخنی مذکور شد وارباب قیافه پاهای او وزید پدرش را
ملاحظه کردند وحکم کردند که اسامه پسر زید است وگفته اند وقتی حرام است که جزم بآن بکنند وامر
حرامی را بر آن مترتب سازند مثل آنکه نسبی را که شرعا ثابت باشد تغییر دهند یا محرمی را نامحرم
یا نامحرمی را محرم گردانند وامثال اینها ودر عرف عرب وعجم قیافه دیگر میباشد که حکم میکنند
از خصوص خلقت هر کسی بصفات حسنه یا ردیه او مانند کرم وبخل وشجاعت وجبن ودراز
وکوتاهی عمر وامثال اینها ونقل اجماع کرده اند بر حرمت فروختن میته وشراب وگوشت خوک
وسایر مسکرات مانند بوزه وبنگ وفروختن سگ بغیر سگ شکاری وگله وزراعت
وباغ ومشهور آنست که فروختن عذره وبول حیوانات غیر ماکول اللحم حرام است ودر عذره
وبول ماکول اللحم خلاف است وجایز بودن اقوی است وروغنی که نجس شده باشد مشهور آنست
که جایز است از برای سوزانیدن در چراغ در زیر آسمان وظاهرا در زیر سقف نیز توان سوخت
ودر داخل صابون وامثال آن توان کرد وحیوانات را بآن چرب توان کرد ودر دنبه وپیهی
که از میته اخذ کرده باشند مشهور آن است که مطلقا استعمال آن نمیتوان کرد ودر روایات معتبره دلالت
بر جواز سوختن در چراغ میکنند ودور نیست که همه را در اموری که طهارت در آنها شرط نیست
استعمال توان کرد واز جمله محرمات فروختن وخریدن چیزی چند است که کافران آنها را
عبادت وسجده میکنند مانند بت وچلیپا وصورت حضرت مریم وعیسی علیهما السلام وفروختن
وخریدن آلتهای لهو مانند عود وطنبور وکمانچه ونای ودف ونقاره وامثال آنها وآلات
قمار مانند شطرنج ونرد وگنجفه اگر از برای استعمال حرام خرند واگر انتفاع حلالی از آن متصور
شود بهمان هیئتی که هست ومشتری از برای آن منفعت حلال خرد اکثر تجویز کرده اند وبعضی
قید کرده اند که در صورتی حرام است که شکسته اش قیمتی نداشته باشد واگر شکسته اش قیمتی
داشته باشد وآنرا ناشکسته بفروشد برای آنکه مشتری آنرا بشکند ودر منفعت حلال منتفع
شود واعتماد بر دیانت مشتری داشته باشد میتوان فروخت وبعضی گفته اند که آنرا از جهت
خود نمیشکند نمیتواند فروخت ودر فروختن ظروف طلا ونقره نیز این خلاف هست واز

جمله محرمات فروختن اسلحه جنگ است بدشمنان دین در وقتی که جنگ داشته باشند با مسلمانان
یا شیعیان و بعضی مطلقا حرام دانسته‌اند و همچنین گفته‌اند حرام است فروختن اسلحه به راه زنان و دزدان
از برای این امور یا مطلقا و همچنین مشهور میان علما آن است که حرام است فروختن انگور از
برای شراب کردن یعنی مذکور شود که از برای این کار میگیرد خواه در ضمن عقد شرط کند و خواه مقارن
عقد مذکور سازد و فروختن چوب از برای تراشیدن بت یا آلات قمار و اگر کسی بفروشد
که این کار کند مذکور نشود که از برای این کار میخرد مشهور کراهت است و بعضی حرام دانسته‌اند
و احادیث جواز بسیار است و ایضا خلاف است در اجاره دادن خانه و دکان و کشتی از
برای فروختن و نقل کردن و ضبط کردن سایر محرمات و ایضا خلاف است در فروختن مسوخات
مانند میمون و فیل و درندگان مانند ببر و پلنگ و اظهر جواز است خصوصا حیوانات شکار کننده
مانند یوز و باز و چرخ و عقاب و مشهور میان علما جواز بیع گربه است و بعضی دعوای اجماع
بر آن کرده‌اند و ایضا مشهور جواز بیع پوست درندگان است مانند پوست شیر و ببر و پلنگ
و ابن البراج گفته است که ثمن گربه را تصدق میباید کرد و تصرف دیگر نمیتوان کرد و سندش
معلوم نیست و ابن جنید گفته است ثمن حیوانات غیر ماکول اللحم را مانند مسوخات و درندگان
در خوردن و آشامیدن صرف نمیباید کرد و سند این سخن نیز معلوم نیست و از جمله
محرمات ساختن صورتهای سایه دار است که اگر روشنی بر یکطرف آن بتابد سایه از
آن بیفتد خواه متصل بدیوار باشد و خواه جدا باشد و ظاهر اخبار معتبره آن است که حرمت
مخصوص صورت حیوان ذی روح است هرگاه مجسم و سایه دار باشد پس صورتها که بر
دیوارها و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود و صورت درخت و گل و گیاه و بناها که سایه
دار باشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت ذی روح را مطلقا حرام میدانند که سایه نداشته
باشد و بعضی صورت غیر ذی روح را مطلقا حرام میدانند و این قول مخالف احادیث
معتبره است اگرچه احوط است و فروختن صور مجسمه نیز مشهور حرام است و کواکب را مؤثر
تام دانستن چنانکه جمعی از علما قایلند کفر است و مؤثر ناقص دانستن با آنکه اوضاع فلکی را
تاثیر فی الجمله هست مانند تاثیر آفتاب در حرارت و ماه در برودت اکثر علما فسق میدانند و اگر

مؤثر

مؤثر ندانند و گویند عادت الهی جاری شده است بآن که چنین وضعی که در فلک بهم رسد
فلان امر در زمین حادث شود یا آنکه حق تعالی این را علامت برای این امر قرار داده است اکثر گفته‌اند
حرام نیست و شهید رحمه الله گفته است مکروه است و اکثر علما نظر و فکر در علم نجوم و یاد دادن و
آموختن آن را حرام میدانند چنانکه احادیث بسیار بر آن دلالت میکند و ابن طاووس علیه الرحمه
و بعضی از علما گفته‌اند که اعتقاد و تاثیر نداشته باشد حرام نیست و آنچه از مجموع احادیث معتبره ظاهر هرگاه م
می‌شود آن است که اوضاع اینها علامات حدوث حوادث هستند و کامل این علم مخصوص انبیا
و اوصیا علیهم السلام است و این یک راه علم ایشان است بامور آینده و غیر ایشان احاطه
تامه باین علم ندارند و باین سبب و اسباب دیگر از مصالح کلیه منع کرده‌اند سایر خلق را
از تفکر در اینها و حکم کردن بحدوث حوادث بسبب اینها و تعلیم و تعلم این علم را حرام
گردانیده‌اند و فرموده‌اند منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند کافر است
و کافر در جهنم است و حضرت صادق علیه السلام منجمی را فرمود که کتابهای خود را بسوزان و اما سعادت
و نحوست کواکب آن نیز از احادیث ظاهر می‌شود که بعضی سعادت و بعضی نحوست دارند و
مردم در این باب نیز علم ناقصی دارند و حق تعالی قادر است که بدعا و تصدق و توسل بجناب مقدس
او نحوست اینها را مبدل بسعادت گرداند و بترک اینها و اعتماد بر علم ناقص خود و ارتکاب معاصی
و قلت توسل و ضعف توکل سعد آنها را نحس کرده اند لهذا در دفع مخاوف و رفع بلایا
امر بتصدق و توکل و تضرع و دعا فرموده‌اند و نهی از رعایت ساعات نموده‌اند مگر در نکاح و
زفاف و سفر و بعضی از امور که امر باحتراز از بودن قمر در عقرب در آنها نموده‌اند و گمان حقیر
آن است که آن نیز بر وفق اصطلاح منجمین نیست بلکه محاذات ستاره‌های عقرب مراد است چنانچه
مدار عرب بر آن بوده و هست و در میان عرب نجمی و نفوهی شایع بوده است و از عادت
حمیده شارع معلوم است که بنای عبادات و معاملات ایشان را بر امور ظاهر گذاشته است
که خاص و عام در آن یک نسبت داشته باشند و در این زمان اکثر ستاره‌های عقرب به برج
قوس منتقل شده است اما علم هیأت افلاک و کمیت و کیفیت حرکات آنها مشهور آن است
که حرام نیست بلکه بعضی مستحب دانسته‌اند بسبب آنکه باعث اطلاع بر غرایب حکمت و عظمت قدرت

حق تعالی شود و حق آن است که اهتمام زیاد در این موجب تضییع عمرات و اکثر مبتنی بر اوهام
و خیالی چند است که بعضی از حرکات نحوست کواکب بر آنها منطبق میشود و در بعضی حیران
شده اند و آنرا از مشکلات آن فن شمرده اند و ارصاد مختلفه که بسته اند در اکثر امور با یکدیگر
مخالف اند و بغیر خداوندی که آنها را خلق کرده است و انبیا و اوصیا علیهم السلام که بایشان وحی
و الهام نموده است دیگری را بر حقایق آنها اطلاعی نیست اما قبلیه از آن که متمم مزید اطلاع
بر قبله و اوقات صلواة و غیر ذلک بوده باشد خوبست و شهید رحمه الله فرموده است و اما
رمل و فال و مثل آنها حرام است با عقد و بمطابقت آنها با واقع زیرا که علم غیب مخصوص خداست
و اگر بر سبیل فال نیک شنود و گوید باکی نیست زیرا که روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فال نیک را دوست میداشت و طیره یعنی فال بد را کراهت داشت مولف گوید که احوط
آن است که رجوع باین قسم مردم نکنند و سخن ایشان را تصدیق ننمایند زیرا که اخبار بسیار در نهی
از رفتن نزد کاهن و عراف واقع شده است و این جماعت که خبر از آینده میدهند ظن و
تخمین عراف اند و آنچه میگویند که رمل از حضرت دانیال علیه السلام ماخوذ است اصلی ندارد و ابن ادریس
در سرایر از کتاب شیخ حسن بن محبوب از هیثم روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام
عرض کردم که نزد ما در جزیره مردی هست که بسیار است که خبر میدهد کسی را که مال او را دزد برده است
یا مانند آن از خبرهای مخفی حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که برود بسوی ساحری
یا کاهنی یا کذابی که تصدیق او کند در آنچه میگوید پس بتحقیق که کافر شده است بهر کتابی که خدا
فرستاده است و گفته اند حرام است غشی که مخفی باشد مانند آب در شیر کردن و مشاطگی
که از برای فریب مردم باشد و اکثر فقها گفته اند حرام است مردان را لباس زنان پوشیدن
و خود را بزینتی که مخصوص زنان باشد زینت کردن مانند وسمه بر ابرو گذاشتن و لباس
مخصوص زنان پوشیدن و خلخال و دستبند پوشیدن و همچنین گفته اند حرام است زنان را
پوشیدن لباسی که مخصوص مردان باشد مانند عمامه و کمربند و جزم بر حرمت اینها خالی از
اشکالی نیست و بعضی نقش کردن صورت و سایر اعضای زنان را به نیل و سرمه حرام دانسته اند
و این نیز خالی از اشکالی نیست و احوط آن است که اجتناب کنند از زی مخصوص کفار و پوشیدن

لباس

لباسی که مخصوص ایشان است زیرا که از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی وحی کرد بسوی
پیغمبری از پیغمبران که بگو قوم خود را که نپوشند لباس دشمنان مرا و نخورند خوراک دشمنان مرا و
شبیه نشوند باشکال دشمنان که ایشان دشمنان من خواهند بود چنانکه آنها دشمنان من اند و اکثر
علما گفته اند جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل دادن اموات و کفن کردن و نماز
کردن بر آنها و سید مرتضی تجویز اجرت گرفتن کرده است بر اینها و خالی از قوتی نیست و بعضی جایز است
گفته اند مزد بعنوان گرفت و همچنین اکثر گفته اند حرام است اجرت گرفتن بر اذان و سید جایز دانسته است
و همچنین اجرت بر پیشنمازی جایز نیست و مشهور آن است که اجرت بر قضا و حکم میان مردم
جایز نیست و بعضی تجویز کرده اند اما هم تجویز کرده اند روزی دادن مؤذن و پیشنماز و قاضی را از بیت
المال و همچنین اگر وقفی بر این جماعت کرده باشند بعنوان گرفت و مشهور آن است که جایز است
اجرت گرفتن بر صیغه نکاح و بر خواستگاری و بر طلاق و جمعی از علما گفته اند جایز نیست فروختن
و خریدن مصحف مجید و اگر فروشد باید که جلد و کاغذ را بفروشد و بعضی مکروه دانسته اند و احوط
آن است که جلد و غلاف را بفروشد و باقی را ببخشد زیرا که احادیث بسیار در نهی وارد شده است
و از جمله آنها روایت سماعه است که گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود که مصحفها را
مفروشید که فروختن آنها حرام است پرسیدم چه میفرمایید در خریدن آنها فرمود جلد و کاغذ و غلاف را
بخر و زنهار مخر ورقی را که بر آن قرآن نوشته اند که بر تو حرام خواهد بود و زرش بر آنکه فروخته است
و در حدیث صحیح از آنحضرت منقول است که فرمود که بخرم مصحف را دوستتر میدارم از آنکه
بفروشم و این حدیث دلالت بر کراهت میکند و در اجرت گرفتن بر کتابت مشهور کراهت است
و بعضی با شرط حرام دانسته اند و حدیث بر نهی وارد شده است و احوط آن است که ابتدا شرط
نکنند و بعد از نوشتن آنچه بدهد قبول کند یا اجرت را باذای غیر قرآن از آیه و عشر و خمس و
جزو و امثال اینها با قیمت مرکب قرار کنند جایز است و جایز است اجرت گرفتن بر کتابت
کتب فقه و حدیث و سایر علوم مباحه و مشهور میان علما آن است که قدری از قرآن مجید را که
یاد گرفتن آن واجب است اجرت گرفتن بر تعلیم آن حرام است و زیاده بر آن را اجرت گرفتن
برای تعلیم مکروه است و اگر اول شرط کنند کراهت آن اشد است و بعضی با شرط حرام دانسته اند

واحوط آن است که شرط نکنند و اکثر علما اجرت گرفتن بر مسایل ضروریهٔ اصول دین و فروع دین را حرام
دانسته‌اند و در سایر علوم ادبیه و طب و صناعات حلال یا جایز دانسته‌اند و حرمت اخذ اجرت
بر مطلق واجبات نزد غیر ثابت نیست و مشهور آن است که جایز است اجرت گرفتن بر تلاوت
قرآن که ثواب آن را از برای مرده یا زنده هدیه کنند و در بعضی از اخبار منع وارد شده است و حمل کرده‌اند
بر آنکه شرط کرده باشد که کراهت شدید دارد و احوط عدم شرط است و رشوه گرفتن در حکم شرعی
باجماع حرام است خواه از برای او حکم کند یا از برای خصم او بلکه از جملهٔ کبایر است و از حضرت باقر علیه السلام
منقول است که رشوه گرفتن در حکم کفر است بخدا و رسول او و رشوه دادن نیز حرام است مگر آنکه محق باشد
و داند که بدون رشوه از برای او حکم نمیکنند و حق او ضایع میشود و در این صورت بعضی تجویز کرده‌اند
و مرافعه بردن نزد حکام جور و کسی که اهلیت حکم نداشته باشد حرام است مگر آنکه حاکم عدل نبوده
باشد یا باشد و از روی تقیه حکم نکند یا اگر حکم کند حکم او جاری نشود و در این صورت تجویز مرافعه
بسوی آنها کرده‌اند و احوط آن است که تا ممکن باشد مرافعه بسوی ایشان نکنند و در حدیث وارد
شده است که اگر بحق نیز از برای او حکم کند آنچه میگیرد بر او حرام است و مصحف را بطلا و غیر آن
نوشتن مکروه است و بعضی حرام دانسته‌اند آن را و گفته‌اند مکروه است عشر آن را بطلا نوشتن چنانکه
بسند موثق از سماعه منقول است که پرسید از حضرت صادق علیه السلام که مردی است که عشر مصحف را
بطلا می‌نویسد حضرت فرمود که صلاحیت ندارد آن مرد گفت این معاش من است حضرت
فرمود که اگر از برای خدا ترک کنی خدا وسیله برای روزی تو خواهد ساخت و بسند دیگر از محمد بن وراق
منقول است که گفت عرض کردم بر حضرت صادق علیه السلام قرآنی را که خطوط عشر آن را بطلا نقش کرده
بودند و در آخرش سوره را بطلا نوشته بودند حضرت عیب نکرد هیچ چیز از آن را مگر نوشتن قرآن را
بطلا و فرمود که خوشم نمی‌آید که قرآن را بنویسند مگر بسیاهی چنانکه اول مرتبه بسیاهی نوشتند یعنی نوشتن
حضرت امیرالمؤمنین ع نه نوشتن عثمان و این حدیث دلالت میکند بر آنکه عشر را بطلا نوشتن و زینت
بطلا کردن بد نباشد و ابو الصلاح زینت کردن قرآن را بطلا حرام دانسته است و مشهور میان
علما آن است که طلاکاری کردن مسجد حرام است و بعضی مطلق نقاشی کردن را حرام دانسته‌اند و سند
آن چندان معلوم نیست و مسجد را داخل راه یا خانه کردن حرام است و بناهای متعدی را داخل مسجد کردن

حرام است

حرام است و بعضی غیر مسجد را نیز حرام دانسته‌اند و ثابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرام است و
در غیر ظلم مشهور آن است که حرام نیست مانند عمارت کردن و طبخ کردن و سایر خدمات مباحه
و در بعضی از اخبار منع از مطلق معاشرت و اعانت ایشان وارد شده است و محتمل است که محمول
بر مخالفان مذهب باشد و حق تعالی فرموده است که رکون مکنید بسوی آنها که ستم کرده‌اند پس می‌کشد شما را
آتش جهنم و شما را بغیر خدا یاوری نخواهد بود پس یاری کرده نخواهید شد و رکون را تفسیر کرده‌اند
بمیل قلبی و بعضی گفته‌اند مراد از ظالمان در این آیه مشرکانند و بعضی گفته‌اند مراد دخول با ایشان است در ظلم
ایشان و اظهار راضی بودن بفعل ایشان و اظهار رغبت ایشان نه محض مخالطه و معاشرت از برای
دفع ضرر ایشان و در بعضی از روایات وارد شده است که رکون مودت و خیرخواهی و اطاعت است
پس باید با فساق و ظالمان از جهة فسق و ظلم بد بود و راضی باعمال ایشان نباید بود و احوط آن است که
بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند هدایت ایشان یا دفع ضرری از مؤمنی یا قضای حاجت مضطری
با ایشان معاشرت و اظهار مودت نکنند و مشهور میان علما آن است که حرام است نوشتن و حفظ کردن
و یاد دادن و یاد گرفتن کتب منسوخه مانند توریة و انجیل و کتب اهل ضلالت و بدعت مانند
کتبهای سنیان و سایر مخالفان و کتب حکما و صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض و باطل کردن و با حجت
کردن بر ایشان یا اخذ کلمات حقه از آنها یا تقیه و مشهور میان علما آن است که آنچه پادشاهان و
حکام جور بعلت خراج از رعایا میگیرند از ایشان میتوان خرید و قبول هبه کرد و جایزها و بخششهای ایشان را
قبول کرد هر چند اکثر ایشان از رعایا گرفته باشند و اکثر گفته‌اند که اگر کسی را حواله کنند بر محلی باز جایز است
گرفتن و در این مسئله اشکالی هست و پدر را که واجب النفقهٔ فرزند صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقهٔ خود
میتواند برداشت و از مال فرزند بالغ نیز میتواند برداشت اگر نفقهٔ او را ندهد و اگر مرافعه بحاکم شرع
ممکن باشد در این صورت احوط آن است که بدون مرافعه برندارد و اکثر گفته‌اند که زن نان و نان
خورش را از خانهٔ شوهر بدون اذن او تصدق میتواند کرد اگر او نهی نکند و زیاده نکند که ضرر باو رساند
و اگر مالی را بکسی داده باشند که بعلما و فقرا و صلحا مثلا بدهد مشهور آن است که اگر خود موصوف بآن
صفت باشد از برای خود میتواند برداشت و بعضی قید کرده‌اند که بشرطی که زیاده بر دیگران بر
ندارد و در بعضی از روایات منع وارد شده است و احوط آن است که تا نهایت اضطرار نداشته

باشد بر ندارد و اما بعیال خود بخوراند داد اگر قادر بر نفقه ایشان نباشد و مشهور میان علما آن است
که خصی کردن حیوانات غیر انسان جایز است و بعضی حرام دانسته‌اند و بعضی کمان گلوله انداختن را
حرام دانسته‌اند مطلق و بعضی گفته‌اند اگر از برای لهو و لعب باشد حرام است و جایز است استخوان
و دندان فیل را فروختن و شانه و امثال آن از آن ساختن و بعضی مکروه دانسته‌اند و وجهی ندارد
بلکه استعمال شانه از آن مستحب است و از جمله محرمات که جمعی از اکابر علما تصریح بحرمت آن کرده‌اند
خواندن و شنیدن قصه‌هاست که همه دروغ است مانند قصه حمزه و امثال آنها که معلوم الکذب
یا امثال آنها که بعضی از آنها معلوم الکذب باشد مثل روایات موضوعه مخالفان که مشتمل است بر
تخطئه انبیا علیهم السلام و نسبت فسوق و معاصی بایشان یا مدح خلفای جور یا کرامات مبتدعه صوفیه
یا افترا باکابر علمای شیعه و امثال اینها از امور باطله مگر آنکه غرض رد و ابطال آنها باشد یا از جای تقیه
مضطر شود بخواندن و شنیدن آنها چنانچه آیه سماعون للکذب بر آن دلالت دارد بنا بر بعضی از تفاسیر
و ابو الصلاح در کافی گفته است که حرام است دروغ و از جمله دروغ است صحبت داشتن شب
بقصه‌های قصه خوانان که جنگهای دروغ اختراعی را نقل میکنند یا بر جنگهای واقع چیزها را زیاد
میکنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که حرام است شب نشینی کردن بذکر دروغ و
قصه‌های اختراعی و قصه‌های که دروغها بآنها زیاده کرده‌اند و بقصه‌های دیگر مکروه است بجای آنکه
مانع بیداری آخر شب می‌شود و ابن بابویه رحمه الله علیه در کتاب عقاید گفته است روایت کرده است
که قصه خوانان در خدمت حضرت صادق علیه السلام مذکور شدند فرمود که خدا لعنت کند ایشان را
که تشنیع میکنند بر ما و گفته است که باز از آنحضرت سوال کردند از قصه خوانان که آیا حلال است گوش
دادن بسخن ایشان حضرت فرمود که نه و فرمود که هر که گوش اندازد بسوی سخن گوئی پس بتحقیق که
او را پرستیده است پس اگر آن سخن گو از جانب خدا سخن گوید او خدا را پرستیده است و اگر از جانب
شیطان سخن گوید شیطان را پرستیده است و باز از آنحضرت پرسیدند از قول الله تعالی که شعرا پیروی
ایشان میکنند گمراهان حضرت فرمود که مراد از شعرا قصه خوانانند و احوط آن است که قصه‌های ایام کفر
و جاهلیت و پادشاهان عجم را نیز نخوانند هر چند راست باشد مگر از برای مصلحتی و فایده دینی
زیرا که حق تعالی فرموده است وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تا آخر آیه

بعضی از مردم کسی هست که میخرد حدیث باطلی را که مردم را از یاد خدا غافل میگردانند از برای آنکه مردم را از
راه خدا غافل گرداند و بآیات قرآن استهزا کند اینها از برای ایشان هست عذابی خوار کننده
و شیخ طبرسی و سایر مفسران روایت کرده‌اند که این آیه در شان نضر بن الحارث نازل شده است
که او تجارت میکرد و میرفت بطرف فارس و اخبار پادشاهان عجم را میخرید و می‌آورد و از برای
قریش نقل میکرد و میگفت محمد صلی الله علیه و آله شما را خبر میدهد بحدیث عاد و ثمود و من از برای شما
نقل میکنم قصه‌های رستم و اسفندیار و اکاسره و پادشاهان عجم را پس خوش می‌آمد ایشان را شنیدن
آنها و ترک میکردند شنیدن قرآن را این را از کلینی روایت کرده‌اند و کلینی و شیخ طوسی رحمه الله علیهما بسند
کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه قصه خوانی را
دید که در مسجد قصه میخواند تازیانه بر آورد و او را از مسجد بیرون کرد و شیخ ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون ببینید مردی را که در روز جمعه
احادیث جاهلیت و ایام کفر را نقل میکند بزنید بر سرش اگر چه بسنگ ریزه باشد و خواندن شعری
که مشتمل بر دروغی و لغوی نباشد مجوز است ولیکن بسیار خواندن و شنیدن آن مکروه است خصوص در ماه
مبارک رمضان و در شب و روز جمعه و در مطلق شب و در حال احرام و در حرم هر چند شعر حق باشد
و منقول است که شکمی که مملو از چرک و ریم باشد بهتر است از آنکه مملو از شعر باشد و منقول است
که کسی که بیتی از شعر در روز جمعه بخواند بهره او از آن روز همان است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که شعر از شیطان است اما از آن حضرت روایت کرده‌اند که از جمله شعر حکمت است و از حضرت امیر المؤمنین
و حضرت امام رضا و سایر ائمه صلوات الله علیهم شعر نقل کرده‌اند و مکرر تمثل و استشهاد بآن نموده‌اند و احادیث
بسیار در ثواب و فضل مدح رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم و مراثی حضرت امام حسین علیه السلام
وارد شده است و خلافی نیست در آنکه شعری که متضمن فحش یا هجو مؤمنی باشد یا تعریف زن معینی یا محرمی
یا تعریف حسن پسری مطلقا حرام است اگر چه در اخیر سخنی هست و گفته‌اند که تعریف حسن زن خود یا
کنیز خود در شعر یا غیر شعر بکند حرام نیست و بعضی گفته‌اند اگر چه حرام نیست اما چون منافی مروت است از
عدالت بیرون میبرد ولیکن اشتراط مروت که فقها گفته‌اند در عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل
بر مدح زیاد باشد که موجب کذب است اگر حمل بر تجوز و مبالغه توان کرد حرام نیست و اگر نتوان

کرد بعضی گفته‌اند که داخل کذب است و حرام است و بعضی گفته‌اند کذب است اما از آن حیثیت حرام است که
باعث آن می‌شود که مردم خلاف واقع را واقع دانند و بنای شعر بر این نیست و غرض شاعر
خبر نیست بلکه باشتهار می‌کرده و این سخن بعید از حق نیست اما اگر متضمن مدح ظلم و تحسین ظلم و
فسق و اغرای ایشان بر آنها باشد دور نیست که از این جهت حرام باشد و از جملهٔ محرمات حسد
و بغض و عداوت مؤمنان است و اکثر علما اینها را حرام دانسته‌اند مطلقا اما اینها چون امور
قلبیه‌اند تا اظهار نکنند معلوم نمی‌شود و خلاف عدالت ثابت نمی‌شود و از بسیاری احادیث
ظاهر میشود که اظهار اینها معصیت است و اصلش معصیت نیست و گمان فقیر این است و همچنین
گمان بد بمؤمنان بردن اظهارش حرام است و اگر اصلش حرام باشد حرج لازم می‌آید و بعد از این
انشاء الله مذکور خواهد شد و هجران و ترک معاشرت مؤمنان را نیز از جملهٔ معاصی شمرده‌اند چنانچه
احادیث بسیار بر آن دلالت میکند اما ظاهر احتمال است بلکه از روی بغض و عداوت باشد
نه مطلقا زیرا که ترک معاشرت اسباب بسیار میدارد و از جملهٔ محرمات تجسس عیوب مؤمنان
کردن است و آیات و اخبار بسیار در نهی و مذمت آن وارد شده است و ایضا مشرف شدن
بر خانه‌های مسلمانان یا از رخنه‌ها و روزنها نظر بحرم ایشان کردن حرام است و اگر او را منع کنند و
ممتنع نشود و چیزی بر او بزنند که منتهی بقتل او شود خونش هدر است اما اینها باید که تا منع بکمتر ممکن
باشد بزیاده تعدی نکنند و پوشیدن حریر از برای مردان در غیر حال جنگ با کفار و حال ضرورت
که جامهٔ دیگر نداشته باشد و خوف ضرر داشته باشد حرام است و اگر حریر خالص نباشد و ممزوج
باشد با پنبه یا کتان یا پشم و با امثال اینها قصوری ندارد مگر آنکه مستهلک باشد و بعضی دکمه و
بعضی پیچک گفته‌اند و احوط آن است که بر روی نیندازد و اگر تکیه کند یا فرش کند باکی نیست و پوشیدن
طلا نیز مردان را حرام است و پوشانیدن طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده‌اند اما شراب و مست
کننده را بایشان آشامانیدن جایز نیست و خلافی نیست در آنکه حرام است خوردن و آشامیدن
در ظرف طلا و نقره و مشهور آن است که مطلقا استعمال آنها حرام است و از برای غیر استعمال نگاه
داشتن خلاف است و احوط ترک است و نقره کوبی که استعمال کنند مانند سر دستهٔ شمشیر و خنجر
و حلقهٔ نقره و قطعهٔ نقره که بر ظرف چسبانیده باشند یا ظرفی که بعضش نقره باشد مشهور آن است

که جایز است

که جایز است و اکثر گفته‌اند که از موضع نقره اجتناب میباید کرد و بعضی تجویز کرده‌اند زینت کردن شمشیر و
مصحف را بطلا و نقره چنانکه روایت وارد شده است و احوط آن است که زین و لجام از طلا و نقره
نباشد و در حدیث صحیح وارد شده است که اگر نقره را روکش کرده باشند که جدا نتوان کرد باکی نیست و اگر
جدا توان کرد سوار نشوند و در سرمه‌دان و ظرفهای کوچک که از برای غالیه و مثل آن می‌سازند خلاف
و میل طلا و نقره را استعمال کردن باکی نیست و مساجد و مشاهد مشرفه را بقنادیل طلا و نقره زینت
کردن خلاف است و همچنین خلاف در زینت کردن در و دیوار و سقف بطلا و در سر قلیانها و
میانها و نعلبکیهای طلا و نقره اشکال است و احوط اجتناب است خصوصا از نعلبکی که در آن
احتمال حرمت بیشتر است و لولههای طلا و نقره دور نیست که مجوز باشد و در سرنی که بدهان
میگذارند اگر طلا و نقره نباشد احوط است و آینه‌ها و صندوقچه‌های ملبس بطلا و نقره محل اشکال است
و احوط اجتناب است از همه اینها و اگر ماکول و مشروب را از ظرف طلا و نقره بظرف دیگر بکنند
و بخورند آن طعام حرام نیست و زنان را تحلیه بطلا و نقره جایز است و در ظروف حکم مردان دارند
و از جملهٔ محرمات نظر کردن مردان است از روی شهوت و تلذذ به پسران ساده بلکه بزلف نیز و در این
خلافی نیست ظاهرا میان علما و ایضا حرام است بوسیدن ایشان بشهوت و از رسول خدا صلی الله
علیه و آله منقول است که زنهار حذر کنید از پسران ساده اولاد اغنیا و پادشاهان که فتنهٔ ایشان
بدتر است از فتنهٔ دختران در خانه‌ها و فرمود که هر که پسری را بشهوت ببوسد حق تعالی در قیامت
لجامی از آتش بر سر او کند و منقول است که هر که پسری را بشهوت ببوسد لعنت کنند او را ملائکه
آسمان و زمین و ملائکهٔ رحمت و ملائکهٔ غضب و مهیا کند خدا از برای او جهنم را و بد مصیرست
جهنم از برای او و اگر از روی شهوت و لذت نباشد مرد بدن مرد را میتواند دید بغیر عورتین
و زن بدن زن را میتواند دید بغیر عورتین و مرد را حرام است نظر کردن بعورت مرد و زن را
حرام است نظر کردن بعورت زن و واجب است مرد و زن را که عورت خود را بپوشانند از نامحرم
اگر بالغ باشد یا صبی ممیز باشد و مراد بعورت در مرد ذکر است و خصیها و حلقهٔ دبر و در زن
فرج پیش و پس است و بعضی گفته‌اند عورت مرد و زن از ناف تا زانو و بعضی گفته‌اند از ناف
تا نصف ساق و قول مشهور اقوی است و بعضی گفته‌اند زنان کافره نامحرم اند نسبت بزنان

مسلمانان و مرد تمام بدن زن خود را میتواند دید حتی عورت و او نیز تمام بدن شوهر خود را میتواند دید
حتی عورت و همچنین کنیز تمام بدن آقا را میتواند دید و آقا تمام بدن او را میتواند دید اگر کنیز شوهر نداشته
باشد و مرد تمام بدن زنان محرم خود را میتواند دید مانند مادر و خواهر و بر عکس و محرمی که بشیر خوردن
محرم شده باشد باز این حکم دارد و هر موضعی را که نظر میتواند کرد بغیر شهوت پس نیز میتواند
کرد و صاحب جامع گفته است مرد محرم نیز نظر میتواند کرد از زن محرم رو را و دستها را و سر را
و سینه را و ساقها و بازوها را زیرا که حق تعالی مواضع زینت را از محارم حلال کرده است و اینها مواضع
زینت است و خلافی نیست در آنکه زن نامحرم را بغیر رو و دستهای او نمیتواند دید بی ضرورت
خواه با شهوت باشد و خواه بدون شهوت و ایضاً خلافی نیست در آنکه رو و دستهای ایشان را
باللذت و شهوت جایز نیست دیدن و بدون شهوت بعضی گفته اند جایز است با کراهت
و بعضی گفته اند حرام است مطلق و بعضی گفته اند یک نظر جایز است و اعادهٔ نظر حرام است و قول
اول خالی از قوتی نیست و آیات و اخبار بر آن دلالت دارد و در نظر کردن غلام بالغ بسوی
مالکهٔ خود خلاف است و مشهور حرام است اگر خصی نباشد و در خواجه سرایان که ذکر و خصیهٔ ایشان را
بریده باشند خلاف است و بعضی گفته اند مالکهٔ خود را میتواند دید و خالی از قوتی نیست و بعضی
گفته اند غیر مالکه را نیز میتواند دید و بعضی گفته اند مطلق جایز نیست و این احوط است اگرچه بعضی از
اخبار دلالت بر آن دو قول میکند خصوصاً قول اول و از این حکم چند فرد را استثنا کرده اند اول
کسی که خواهد زنی را بخواهد جایز است نظر کند بر رو و دست و بعضی گفته اند بر مو کردن او هم
نظر میتواند کرد و روایات دارد و همچنین زن نیز میتواند نظر کند بسوی مردی که ارادهٔ تزویج او
دارد دویم کنیزی که خواهد بخرد جایز است که نظر کند بدست و رو و مو و محاسن او و در سایر بدن غیر
عورت خلاف است و احوط آن است که بدون تحلیل آقا نظر نکند سیم مشهور آن است که جایز است
نظر کند بسوی دست و رو و موی کفار که درامانند مادام که از روی لذت و شهوت نباشد و بعضی
جایز نمیدانند و اول اقوی است چهارم مشهور آن است که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت میتوان
کرد چنانکه در اعصار سابقه شایع بوده است که ایشان در مجالس مردان خدمت میکرده اند و
بعضی منع کرده اند و جواز اقوی است پنجم نظر کردن بدختران کوچک و زنان پیر است که مظنهٔ شهوت

ولذت

آنچه را

۲۸۲

ولذت نباشد علی المشهور و الاقوی ششم در حالت ضرورت جایز است نظر کردن فصاد و حجام و
جراح و طبیب بقدر ضرورت حتی عورت و از برای شاهد شدن و ادای شهادت کردن و در
صبی غیر ممیز خلافی نیست که خود را از او پوشیدن واجب نیست و در نابالغ ممیز خلاف است و احوط
آن است که ولی او را منع کند از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان نیز رو و دست خود را بپوشانند
و مشهور میان علما آن است که زنان را نیز جایز نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو و دست را
استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست چنانکه در اعصار رسول خدا و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم زنان
بمجالس مردان می آمده اند و بنمازها حاضر میشده اند و از برای حوائج خود ببازارها میرفته اند و ایشان را
منع نمیکرده اند و در شنیدن صدای زن اجنبیه خلاف است بعضی مطلق حرام دانسته اند و بعضی با التذاذ و
خوف فتنه حرام میدانند و احوط آن است که زیاده از قدر حاجت سخن نگوید و نشنود و بهتر
آن است که زن که در پس در آید درشت سخن بگوید و از روی عشوه و ناز و صدای خوش آینده سخن
نگوید و در وطی در دبر زن خلاف است بعضی حرام دانسته اند و اشهر کراهت است و حرام است ذکر را
بدست یا سایر بدن خود بالیدن تا منی بیاید و اگر بدست یا انگشت یا بعضی از اعضای خود با زن یا
کنیز خود بازی کند تا او را منی بیاید جایز است و بچیز دیگر جایز نیست و در بازی کردن و مالیدن
ذکر خود بدست زوجه و کنیز خود تا منی بیاید خلاف است و همچنین در مالیدن ذکر بغیر دست زوجه و
کنیز خود از سایر بدن او بغیر فرج خلاف کرده اند و اظهر و اشهر آن است که اینها حرام نیست و
خلافی نیست در حرمت جماع مردها و شادی که در عروسیها میکنند جایز است و بعضی مکروه دانسته اند
و مشهور آن است که خوردن از آن جایز است مگر آنکه قرینه باشد که صاحبش راضی نیست و
گفته اند برداشتن از آن جایز نیست مگر آنکه صریحاً رخصت بدهد که بردارند یا قراین باشد که از برای
برداشتن ریخته اند و وطی در قبل زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن و پیش
از غسل خلاف است و بعضی از علما حرام دانسته اند منی را از فرج زنی که او را بعقد دایم خواسته باشد
و آزاد باشد بدون رخصت او بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند اگر چنین کند دیهٔ
نطفه را که ده اشرفی باید بدهد و خلافی نیست در آنکه پیش از نه سال وطی دختر حرام است و حرام است
ترک وطی زنی که بعقد دایم در حبالهٔ او باشد زیاده از چهار ماه بی عذری مگر برخصت زن و حرام است

برادر و هر زنی که خویش نسبی او باشد بغیر اولاد عمو و عمه و اولاد خالو و خاله و بر زن نیز مثل اینها از مردان
حرام‌اند و مثل اینها از رضاع نیز حرام است و هرگاه که شرایط رضاع متحقق شود مانند مادر رضاعی
و خواهر رضاعی و دختر رضاعی و عمه و خاله رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و کسی که وطی کند
زنی را بعقد یا بملک حرام می‌شود بر وطی کننده مادر آن زن و مادر مادر او و مادر پدر او هر چند بالا
روند و دختر آن زن و دختر دختر او و دختر پسر او هر چند پایین روند و بر آن زن حرام می‌شود پدر
وطی کننده و اجداد او هر چند بالا روند و فرزندان او هر چند پایین روند و اگر عقد زنی را کند
و وطی نکند آن زن حرام می‌شود بر پدر آن مرد و فرزندان او و دختر زن حرام موبد نمی‌شود اما تا
مادر در عقد اوست دختر را نمی‌تواند خواست و اگر از مادر جدا شود دختر را می‌تواند خواست و در
مادر زن بمحض عقد بدون وطی خلاف است و مشهور اقوی آن است که حرام است و مملوکه پدر بر فرزند
و مملوکه فرزند بر پدر بدون وطی حرام نمی‌شود و دو خواهر را در یک وقت بعقد خود نمی‌تواند داشت
خواهر پدری یا مادری یا پدر و مادری و خواه بعقد دایم و خواه متعه و اگر عقد یک خواهر بر طرف
شود دیگری را می‌تواند خواست بعد از عده رجعی و در عده باین در اثنای عده می‌تواند خواست
مگر در متعه که در حدیث صحیح دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قایل شده‌اند و مشهور آن است که دختر
خواهر زن و دختر برادر زن را بعد از عقد آن زن نمی‌تواند خواست مگر برضای او و بعضی مطلقا جایز
دانسته‌اند و بعضی مطلقا حرام دانسته‌اند و احتیاط اولا است و فروع این مسئله بسیار است
و اینها که مذکور شد در وطی صحیح است و زنایی که بعد از عقد دیگری واقع شود باعث حرمت نمی‌شود
مثل اگر مادر را عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند مادر حرام نمیشود و در زنایی که پیش از عقد
واقع شود خلاف است اکثر گفته‌اند سبب حرمت میشود و این احوط است و بعضی گفته‌اند مطلقا
باعث حرمت نمی‌شود و این اقوی است و بعضی گفته‌اند اگر زنا با عمه و خاله خود باشد باعث
حرمت می‌شود و اگر بغیر اینها باشد نمی‌شود و مردی که کنیزی را مالک شود و دست بر او بمالد یا نظر
کند بجایی از بدن او که غیر مالک نظر بآن نمی‌تواند کرد بعضی گفته‌اند آن کنیز بر پدر او و فرزند
او حرام می‌شود و بعضی بوسیدن را گفته‌اند و مشهور آن است که حرام نمی‌شود و احادیث را بر کراهت
حمل کرده‌اند و اکثر علما گفته‌اند که فرزندان و خواهران و برادران و سایر نسبتها که بسبب رضاع

بهم برسد در این احکام حکم نسب دارند و دو خواهر را در ملک جمع میتوان کرد و در وطی جمع نمیتوان
کرد که هر دو را وطی کند و کنیزی را که وطی کند تا او در ملک او است وطی دیگری بر او حرام است و
کسی که زنی را در عده کند و عالم باشد بعده و با آنکه عقد در عده حرام است آن زن بر او حرام
موبد می‌شود و هرگز بر او حلال نیست و اگر عده را نداند یا عده را داند و حرام بودن عقد در عده را
نداند یا هیچ یک را نداند اگر بعد از عقد دخول کرده باشد باز حرام موبد می‌شود و اگر دخول نکرده باشد
عقد باطل است و بعقد دیگر او را میتواند خواست و در این احکام فرق نیست مابین عده رجعی
و عده باین و عده وفات و عده شبهه و میان عقد دایم و متعه و در مدت استبرای کنیز خلاف است
و اظهر آن است که در آن جاری نیست و اکثر علما گفته‌اند که کسی که زن شوهردار را عقد کند باز حکم عقد در
عده دارد در جمیع احکامی که مذکور شد و روایات بسیار دلالت بر این میکند و چند حدیث دلالت
میکند بر اینکه حرام نمیشود و عمل بقول اول احوط است و کسی که زنا کند با زنی که شوهر داشته باشد
یا در عده رجعیه باشد مشهور آن است که حرام موبد می‌شود آن زن بر زانی و در دلیلش سخنی است
و در عده باینه و عده وفات باعث حرمت نمی‌شود و اگر زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد
و در عده رجعی نباشد بر او حرام نمی‌شود و بعقد او را می‌تواند خواست موافق مشهور و بعضی گفته‌اند
که تا توبه نکند آن زن بر او حلال نیست و در روایات وارد شده است که توبه‌اش را امتحان کند
بآنکه او را بخواند بآن حرامی که پیشتر میکرده است اگر قبول نکند و امتناع کند معلوم میشود که توبه
کرده است و اکثر حمل بر استحباب کرده‌اند و ایضا خلاف در نکاح زانیه که مشهور اند بزنا و اشهر
کراهت است و بعضی حرام میدانند و احوط اجتناب است و اگر زن کسی والعیاذ بالله زنا کند
مشهور آن است که حرام نمی‌شود بر شوهر هر چند اصرار بر زنا کند و بعضی علما گفته‌اند که با اصرار زن بر
شوهر حرام می‌شود و اگر کسی لواط کند با پسری که بعضی از ذکر داخل دبر او بشود حرام می‌شود بر لواط
کننده مادر و خواهر و دختر آن پسر اگر آن فعل پیش از نکاح اینها باشد و اگر بعد از نکاح اینها بکند
مشهور آن است که حرام نمی‌شود و مشهور آن است که این حکم سرایت میکند بجدات و اولاد اولاد
مثل مادر مادر پسر و مادر پدر او و همچنین هر چند بالا روند و بدختر دختر و دختر پسر و هر چند پایین روند
و خاله‌ها از اشکال نیست و بهر تقدیر سرایت بر اولاد خواهر نمیکند و مشهور آن است که در فاعل

و مفعول فرقی نیست میان آنکه صغیر باشند یا بالغ و مشهور آن است که بر مفعول چیزی حرام نمی شود
و بعضی گفته اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول حرام می شود و سندی ندارد و مشهور آن است
که محرم هرگاه عقد زنی را در حال احرام کند و داند که حرام است زن بر او حرام مؤبد می شود و بعضی
گفته اند اگر جاهل بحرمت باشد نیز حرام می شود و بعضی گفته اند اگر عالم باشد مطلق حرام می شود خواه
دخول بکند و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام می شود و آزاد بعقد دایم چهار زن می تواند
خواست و دو کنیز بعقد دایم بیشتر نمی تواند خواست و زیاده بر چهار زن او را جایز نیست خواستن
و متعه و ملک یمین هر چه خواهند می توانند گرفت و غلام بعقد دایم چهار کنیز و دو آزاد و یک آزاد
و دو کنیز می تواند خواست و متعه هر چه خواهد و ملک یمین نیز جایز قول که مالک شود و زن را که سه طلاق
بگویند تا محلل در میان در نیاید حرام است و نه طلاق عدی که بگویند حرام مؤبد می شود و زنی را که شوهر
با او لعان کند حرام مؤبد می شود و از جمله احکام عدل میان زنان است و از جمله آنها آنکه هر چهار شب
یک شب نزدیکی ایشان بخوابد و جور بر ایشان نکند و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر کند
و بدون رخصت او از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است و در این رساله احصا نمی توان کرد
و ظهار کردن با زن که او را تشبیه بظهر مادر و خواهر و سایر محرمات بکند حرام است و احکامش
بسیار است و از جمله توابع نکاح ایلاست که قسم بخورد بر ترک وطی زوجه خود چهار ماه و زیاده و احکام
آن بسیار است و از جمله آنها لعان است که نسبت زنا بزوجه خود بدهد یا نفی فرزند او از خود بکند
و زن و شوهر نزد حاکم شرع بر یکدیگر لعنت و نفرین کنند برای سقوط حد یا نفی ولد و احکام آن بسیار است
و بعد از تحقق لعان زن بر او حرام مؤبد می شود و احکام عتق و مدبر کردن غلام که بعد از فوت مولی
آزاد شود و مکاتب کردن مملوک که مبلغی بدهد و آزاد شود و کنیزی که از مولی فرزند داشته باشد
بسیار است و احکام قسم خوردن و نذر کردن و با خدا عهد کردن بسیار است و بعد از انعقاد آنها
و تحقق شرایط آنها مخالفت کردن حرام است و احکام وصیت بسیار است و مخالفت آن حرام است
و حیف در وصیت و اقرار بوارث جایز نیست و لقطه و ضاله نیز احکام بسیار دارد و احکام
شوارع و مساجد و مدارس و طرق و سایر مشترکات بسیار است و احکام صید و ذبایح و محرمات
ذبیحه و حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت بسیار است و در محرمات ذبیحه خلاف بسیار است

از چهار

از چهارده عضو اول خونی که از ذبیحه بیرون می آید و آنچه در رگها می ماند و آنچه در میان دل و جگر می ماند پاک است
و در حلال بودن آن خلاف کرده اند دوم سرگین است و خلافی در حرمت آن ظاهر نیست سیم ذکر است
و در آن هم خلافی معلوم نیست چهارم خصیتان است و آن را نیز بی خلاف نقل کرده اند پنجم سرگین است
و در آن نیز خلافی نقل نکرده اند باعتبار خباثت ششم مثانه است یعنی محل اجتماع بول هفتم
مراره است یعنی زهره هشتم مشیمه است و آن پرده ایست که فرزند در میان آن می باشد
۲۸۴ نهم فرج ماده است بیرون و اندرونش دهم نخاع است یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت
کشیده است یازدهم علباء است و آن دو پی کنده است که از دو طرف فقرات ظهر از گردن
تا استخوان پشت دم کشیده است دوازدهم غدها و گرهها است که در میان چربی گوشت می باشد
سیزدهم ذات الاشاجع است و آن پیهایست که در پشت پاهای حیوانات می باشد چهاردهم
خرزه دماغ است غده ایست خاکستری رنگ که در میان مغز کله می باشد مانند کرمی و نقره بقدر نخودی است پانزدهم حدقه است یعنی مردمک دیده که محل سیاهی است نه تمام چشم شانزدهم
عروق است و گویا مراد ایشان رگهای بزرگ باشد چنانکه در بعضی از احادیث بجای آن اوداج
وارد شده است یعنی شاهرگها و احوط آن است که حلقوم را بخورند و اگر تمام رگها مراد باشد
جمیع گوشت را باید ریشه ریشه از یکدیگر جدا کنند بروشی که یهود می کنند هفدهم دو گوش دل است
و در غیر پنج چیز که اول مذکور شد خلاف کرده اند و بعضی مکروه دانسته اند خصوصا در عروق و گوشهای
دل که اکثر علما مکروه میدانند و ابن بابویه رحمه الله گفته است که در بعضی از روایات بجای حیا یعنی جلد
واقع شده است و باین سبب بعضی از معاصرین کله و پاچه را حرام میدانند باعتبار آنکه آنها را
غالبا با پوست میپزند و همچنین حدث مرتکی با معارضه عمومات آیات و اخبار اثبات
حرمت مشکل است با اکثر احادیث در مدح کله و پاچه وارد شده است بدون استثنایی و قید
و ممکن است که مراد از جلد فرج باشد بقرینه آنکه بجای حیا واقع شده است و در آیه کریمه وارد
شده است که در روز قیامت شهادت خواهند داد از برای شما گوش شما و دیدهای شما
و جلود شما و احادیث وارد شده است که مراد از جلود فرجهاست و غلوه را گفته اند مکروه است
خوردن و نهی از آن وارد شده است و حیوانی که مدتی عذره انسان بخورد به تنهایی گوشت آن

حرام می‌شود بنابر مشهور و بعضی گفته‌اند مکروه است و در حد شش خلاف هاست بعضی گفته‌اند حد شش
آن است که گوشتش بدبو شود و با استبرا از حلال بودن بدر می‌آید که علف دیگر با آن بخورانند شتر را
چهل روز و گاو را بیست روز یا سی روز یا چهل روز علی الخلاف و گوسفند را ده روز یا هفت روز
یا پنج روز یا چهارده روز و مرغ آبی و مرغ خانگی را سه روز یا پنج روز و ماهی را یک شبانه روز و
احوط آن است که در این مدتها علف پاک با و بخورانند و مشهور آن است که چهارپایی را
که آدمی وطی کند گوشت آن و نسلی که بعد از آن هم میرسد حرام می‌شود و واجب است آن را
ذبح کنند و با آتش بسوزانند اگر مقصود از آن گوشتش باشد و ایضاً مشهور آن است که
حیوانی که شیر خوک را بخورد اگر گوشتش با آن نرویده و استخوانش با آن محکم نشده است گوشت
و شیر آن مکروه است و سنت است که هفت روز آن را استبرا کنند و اگر گوشتش با آن روییده
و استخوانش محکم شده است حرام می‌شود و گوشت آن حیوان و گوشت نسل آن که بعد از آن
هم رسیده است و خوردن خاک و گل حرام است غیر تربت حضرت امام حسین صلوات الله علیه
بقصد شفا و شیرهٔ انگور که بجوش آید حرام است تا دو ثلث آن برود یا سرکه شود و در عصیر مویز
و کشمش خلاف است و اشهر و اظهر عدم حرمت است و کشمش طعام حرام نیست و بدانکه تصرف
در مال غیر بی‌رخصت او جایز نیست مگر در دو موضع اول خوردن از خانه آنها که حق تعالی
در قرآن فرموده است وَلَا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُوا مِنۢ بُيُوتِكُمْ یعنی حرجی و گناهی بر شما
نیست از آنکه بخورید از خانه‌های خود بعضی گفته‌اند مراد بیتهای خودشان خانه اولاد است
زیرا که فرزند و اموال او تعلق بپدر دارد و بعضی ازواج را هم داخل کرده‌اند و بعضی گفته‌اند که
اینها را ذکر نکرده‌اند از برای آنکه بطریق اولی معلوم بوده و دور نیست که ذکر انفس از برای مبالغه
در حلیت آنهای دیگر باشد یا مراد چیزی باشد که در خانه خود بیابد که نداند که از او است أَوْ
بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ یا خانه‌های پدران شما یا خانه‌های مادران شما و خلافست
در آنکه اجداد در پدران داخل است مثل پدر پدر و پدر مادر و همچنین خلافست در آنکه جدات در
مادران داخلند مانند مادر مادر و مادر پدر أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ یعنی یا
خانه‌های برادران شما یا خانه‌های خواهران شما برادر و خواهر اعم‌اند از آنکه پدری باشند یا مادری

یا پدر

یا پدر مادری أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ یعنی
یا خانه‌های عموهای شما یا خانه‌های عمه‌های شما یا خانه‌های خالوهای شما یا خانه‌های خاله‌های شما اینها
نیز اعم‌اند از آنکه عمو و خالوی پدری باشند یا مادری یا پدر مادری و ظاهر شامل آن است که عمو و خالوی
پدری و مادری و جد را شامل نباشند أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ یعنی یا آنخانه که مالک باشید شما
کلیدهای آنها را بعضی گفته‌اند مراد خانه بندهٔ آدمی است زیرا که مال بنده از آقا است یا خانه کسی که
آدمی را بر او ولایتی باشد مانند ولی و وصی طفل که ایشان بقدر معروف از مال ایشان می‌توانند
خورد و بعضی گفته‌اند آن است که در خانه خود مالی بیابد و نداند که از او است و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که مراد از این مردی است که وکیل داشته باشد و در مال او قیام نماید و بدون اذن او
از مال او بخورد أَوْ صَدِيقِكُمْ یعنی یا خانه دوست و یار شما و در معنی صدیق خلاف است بعضی
گفته‌اند مراد دوستی صادق باشد و بعضی گفته‌اند مراد دوستی است که در دوستی صادق باشد
و بعضی گفته‌اند آن است که باطن او با باطن تو موافق باشد چنانکه ظاهر او با ظاهر تو موافق است و از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که بخدا قسم که او مردی است که داخل شود در خانه صدیق و یار خود پس بخورد
از طعام او بدون رخصت او و در روایت دیگر وارد شده است که آنحضرت از شخصی پرسید که آیا
احدی از شما دست خود را داخل میکند در آستین مصاحب خود یا جیب او که مال بردارد و گفتند
نه حضرت فرمود پس شما صدیق و دوست یکدیگر نیستید و ایضاً از آنحضرت منقول است که از جمله
عظیم بودن حرمت صدیق آن است که حق تعالی او را در انس و اعتماد و انبساط و ترک احتشام
گردانیده است بمنزلهٔ نفس و پدر و برادر و فرزند و از ابن عباس روایت کرده‌اند که صدیق نزدیکتر است
از پدر و مادر زیرا که اهل جهنم در روز قیامت استغاثه کردند استغاثه به پدران و مادران نکردند بلکه گفتند
نیست ما را شفاعت کنندگان و نه صدیق مهربان لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا
یعنی بر شما نیست باکی و حرجی در آنکه بخورید با هم یا پراکنده و متفرق بدانکه ظاهر این آیه کریمه آن است
که آدمی از خانه این جماعت مطلق چیزی میتواند خورد و از مال ایشان و اکثر علما قید کرده‌اند این حکم را
بآنکه علم بعدم رضای مالک نداشته باشد و اگر ظن قوی بعدم رضا داشته باشد خلاف کرده‌اند
و بعضی قید کرده‌اند که بلکه باذن ایشان داخل آن خانه شده باشد و بعضی گفته‌اند که جایز است خوردن از

چیزهای که اگر نخورند خوف دآن چیزها باشد و این دو قید لیسا رهیچ جه است و گویا از برای این تخصیصا
نحو کرده اند و بنای حکم را بر این گذاشته اند که در این صورتها ظن برضای مالک حاصل است و گفته اند
که چون ظاهر حال که در این خانها آن است که صاحب خانه راضی باشد بخوردن این را قایم
مقام اذن صریح گردانیده اند مجملاً که در صوری که قراین اذن واضح است رخصت طلبیدن
قبیح و مستهجن مینماید مثل آنکه طعامی در آنجا کسی حاضر کند او بگوید که رخصت میدهید که از این
طعام بخورم و بعضی گفته اند اموال همه از خداست و او اعلم است بمصالح عباد و آیه مطلق است
چه می شود که حق تعالی از برای آدمی چنین حقی در اموال خویشان و دوستان قرار داده باشد و
هرچند مالک نهی کند او تواند خورد چنانکه در جامع الجوامع گفته است که از ائمه هدی علیهم السلام
منقول است که باکی نیست در خوردن از خانه این جماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت بی
اسرافی و در مجمع البیان گفته است که برخصت خوردن از خانه این جماعت بدون اذن
ایشان از بابت کسی است که گرسنه باشد و داخل باغی شود از میوه آن باغ بخورد یا در صحرا رخصت
بگله گوسفندی برسد و تشنه باشد از شیر آنها بیاشامد و این توسعه ایست که حق تعالی بر بندگان
کرده است و بعضی گفته اند که این آیه دلالت میکند بر اباحت اکل زوجه از خانه زوج خود و اکل
فرزند از خانه پدر و مادر و پدر و مادر از خانه فرزندان پس اگر نفقه او بر ایشان واجب باشد
و شرایط متحقق باشد احتیاج باذن نیست مگر اگر زیاده از مقدار نفقه صرف کند و با عدم وجوب
نفقه اذن شرط است مگر اگر علم بعدم کراهت مالک داشته باشد و این سخن بسیار دور است
اگر اجماع متحقق نباشد بر عدم جواز در صورت نهی مالک یا علم بعدم رضا هیچ تقیید در آیه
ضرور نیست و الا بهمان قدر تقیید باید کرد و در روایت زراره وارد شده است که زن بی رخصت
شوهر میتواند خورد و در روایت جمیل وارد شده است که زن میتواند بخورد و تصدق کند
از خانه شوهر و صدیق میتواند بخورد از خانه یار و برادر مؤمن و تصدق کند و بعضی از راه قیاس
بطریق اولی استدلال کرده اند بر جواز تصرف در مال این جماعت که در این آیه مذکور شده اند
هرگاه که تجویز شده از خوردن مانند نشستن در خانه ایشان و نماز کردن بر فرشهای ایشان و در
جامهای ایشان و وضو ساختن بآب ایشان و سایر تصرفات در اموال ایشان اگرچه در دلالت
سابق

رخصت

سابق دلالت بر جواز بدداشتن زر از آستین و جیب صدیق مینمود اما بمجرد آن روایت تخصیص عمومات
آیات و اخبار مشکل است بلا از احادیث معتبره ظاهر میشود که مردم را در نهرها و قنوات حق خوردن
و وضو ساختن و غسل و استنجا و سایر استعمالات ضروریه که ضرر عظیمی بمالک نداشته باشد بوده باشد
چنانچه منقول است که سه چیز است که همه مردم در آن مساوی اند آب و آتش یعنی هیزم از برای سوختن
از کوهها و صحراها و گیاه یعنی آنچه در صحراهای مباح میروید و همچنین نماز کردن در صحراها که ضرری بمالک
نداشته باشد و تیمم کردن از آنها چنانکه متواتر است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که خدا زمین را از برای
امت من محل سجود یعنی نماز گردانیده است و پاک کننده گردانیده است و تجویز کرده اند که وصی و
قیم مال ایتام اجرة المثل عمل خود را بردارد با احتیاج یا مطلقا و احوط آن است که اقل امرین از
خرج ضروری و اجرة المثل را بردارد و دویم مشهور میان علما آن است که جایز است آدمی را که
بخورد از آنچه برا و بگذرد از میوه درخت خرما و سایر درختان میوه دار یا بوستان خرما و خیار
و امثال اینها یا خوشه گندم و جو و اشباه اینها حتی آنکه شیخ طوسی ره بر این دعوای اجماع
کرده است و احادیث بر جواز دلالت میکند و بعضی جایز ندانسته اند باعتبار حدیث صحیحی که بر
منع وارد شده است و اینها که تجویز کرده اند که بقصد خوردن نرود و افراط نکند و با خود بیرون نبرد
و علم و ظن بر کراهت مالک نداشته باشد و احوط آن است که تا قراین رضای مالک نباشد
نخورد و مشهور میان علما آن است که صیدی که از برای قوت و تجارت نباشد و غرض محض
لهو و سیر باشد حرام است و قسم یاد کردن به بیزاری از خدا یا رسول یا ائمه هدی صلوات الله علیهم
حرام است و بعضی موجب کفاره دانسته اند و حرام است زنان را در مصیبتها طپانچه بر روی زدن
و روی را خراشیدن و مو را کندن و بریدن و الیتة مشهور حرمت جامه چاک کردن است مردان و
زنان را از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز کرده اند که زنان چاک کردن را برای پدر
و برادر و بروایت معتبر وارد شده و بعضی از روایات تجویز جامه دریدن زن بر شوهر وارد شده است
و بعضی جامه دریدن زن را مطلقا تجویز کرده اند و ظاهر بعضی از اخبار کراهت است و احوط ترک است
و مشهور آن است که زن را بدون ضرورت تراشیدن سر حرام است و طبیب حاذق را جایز است
طبابت کردن و همچنین جراحی کردن و بریدن سلعه اگر ظن تلف نباشد و چشم را دارو کشیدن

خربوزه ع

وبیل زدن وتراشیدن وامثال اینها با نهایت احتیاط وغیر حاذق را هیچیک از اینها جایز
نیست ومشهور آن است که حرام است که مرد وزن نامحرم در یک حجره باشند مکر آنکه ثالثی
با ایشان باشد ومصافحه نامحرم مکر آنکه جامه در میان باشد واکر با جامه مصافحه کند دستش را
نفشارد وبا غیر زوجه وکنیز خود در زیر یک لحاف برهنه خوابیدن حرام است خواه دو مرد
وخواه دو زن وخواه مرد وزن وخواه خویش وخواه بیکانه وخواه محرم وخواه غیر محرم واحوط
آن است که دو مرد ودو زن ومرد وزن محرم نیز با جامه در زیر یک لحاف نخوابند واکر
بخوابند لحاف را در میان نه کنند وابن بابویه از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده است
که نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله از بوسیدن مرد مرد را واز آنکه دو مرد پهلوی یکدیکر بخوابند ودر
میان ایشان جامه نباشد بی ضرورتی واز حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرمود که پسر وپسر وپسر ودختر را بعد از ده سال باید جدا کنند از یکدیکر در خوابیدن
ودر یک رخت وخواب نخوابند وکفته اند که در روایات دیکر وارد شده است که بعد از
شش سال باید رخت خواب ایشان را جدا کنند وشیخ یحیی بن سعید در جامع کفته است که چون
شش ساله شود جایز نیست نامحرم را که او را ببوسد ودر بر کیرد واحوط آن است که پنج ساله را نیز
نبوسند ودر بر نکیرند ودر دامنش ننشانند چنانکه در روایتی وارد شده است ودر اکثر اخبار
نهی از بوسیدن ودر بر کرفتن ودر دامن نشاندن دختر شش ساله وارد شده است وشاید در
ما بین پنج وشش مکروه باشد ودر داخل شدن خانه اجانب واجب است رخصت طلبیدن و
مستحب است که سلام کند وظاهرا که جواب این سلام واجب نباشد چنانکه حق تعالی فرموده است
که ای کروهی که ایمان آورده اید داخل شوید در خانه‌های غیر خانه‌های خود تا آنکه خبر کنید یا رخصت
بکیرید وعامه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده اند که تکلم کند بکفتن سبحان الله و
الحمد لله یا الله اکبر یا تنحنحی بکند که خبردار کند اهل خانه را پس فرمود که سلام کنید بر اهل آن خانه
کفته اند یا آنکه سه مرتبه بکوید السلام علیکم داخل شوم اکر رخصت بدهند داخل شود والا بر کردد پس
فرمود این سلام کردن ورخصت کرفتن بهتر است از برای شما شاید متذکر شوید احکام الهی را
پس اکر نیابید در آن خانه‌ها احدی را پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را واکر کویند شما را

کبرکردید

که بر کردید پس بر کردید این پاکیزه‌تر است از برای شما وخدا بکردهای شما داناست بر شما نیست باکی
وکناهی که داخل شوید در خانه‌هایی که محل سکنای مخصوص مردم نیست مانند رباطها وکاروانسراها
که در آنها تمتعی از برای شما هست یا متاعی از برای فروختن کذاشته اند که هر که خواهد برود وبخرد
وخدا میداند آنچه را اظهار می‌کنید وآنچه پنهان میکنید ودور نیست که دیوانخانه‌های اکثر مردم
که قرار اذن در دخول در آنها باشد این حکم داشته باشد وبسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که رخصت طلبیدن سه مرتبه است اول را می‌شنوند ودر دویم حذر میکنند ودر سیم
اکر خواهند رخصت میدهند واکر خواهند رخصت نمیدهند پس اکر رخصت طلبیده بر
میکردد وبسند صحیح از آنحضرت منقول است که استیناس که حق تعالی فرموده نعل بر زمین زدن
وسلام کردن است وعلی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که بیوت غیر مسکونه
که رخصت طلبیدن در کار نیست خیمه‌هاست وکاروانسراهاست وآسیاها در اینها بی رخصت
داخل میتوان شد وکلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که نهی کرد رسول
خدا صلی الله علیه وآله از آنکه داخل شوند مردان بر زنان نامحرم مکر برخصت اولیای ایشان که اختیار ایشان
با ایشان است وایضا بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که میباید رخصت بطلبد
مرد چون خواهد داخل خانه پدر خود شود وپدر هرکاه خواهد داخل خانه پسر شود در کار نیست که رخصت بطلبد
وبسند دیکر روایت کرده است که پرسیدند از آنحضرت که مرد میباید رخصت بر پدر بطلبد فرمود بلی
من بر پدرم رخصت میطلبیدم ومادرم نزد او نبود فوت شده بود وزن پدرم نزد او بود ومن کودک
بودم رخصت میطلبیدم که مبادا با او پدرم خلوت کرده باشد وراضی بر رفتن من نباشد واکر سلام کند
بهتر ونیکوتر است وایضا بسند صحیح روایت کرده است از آنحضرت که میباید مرد رخصت بطلبد بر
دختر وخواهرش اکر شوهر داشته باشند ودر حدیث دیکر فرمود که کسی که بالغ باشد داخل نشود
در خانه مادرش ونه خواهرش ونه خاله‌اش ونه سایر محارمش مکر باذن ایشان وتا سلام نکند رخصت
نمیدهند وسلام طاعت خداست وباز حق تعالی فرموده است که ای کروه مؤمنان باید که رخصت
بطلبند از شما آنها که بنده وملک یمین شمایند وآنها که بحد بلوغ نرسیده اند از شما یعنی از اطفال
سه مرتبه در هر شب وروز پیش از نماز صبح ودر وقتی که جامه‌های خود را میکذارید که خواب قیلوله

بکنید در وقت گرمی هوا و در وقت نماز خفتن اینها سه وقتند که مظنهٔ آن است که خود را خواهید
مستور دارید نیست بر شما و بر ایشان باکی اگر رخصت نطلبند ایشان بر گرد شما میگردند در
اوقات دیگر از برای خدمت بعضی از شما بر بعضی و بیکدیگر احتیاج دارید چنان بیان میکند خدا
از برای شما آیات را و خدا دانا و حکیم است و چون برسند اطفال شما بحد بلوغ یعنی آزادان
پس باید رخصت بطلبند در همه اوقات چنانچه رخصت می طلبیدند آنها که پیش از ایشان
بودند از بالغان آنان و در سه وقت این مضمون آیاتیست که در این باب وارد شده است
و احکام و فواید بسیار از اینها مستنبط میشود که اکثر علما متوجه آنها نشده اند حتی بعضی از مفسران
اینها را از آیات منسوخه دانسته اند و اخبار معتبره دلالت میکند بر آنکه منسوخ نیستند و بعضی
از فواید را باید مذکور ساخت اول حق تعالی امر کرده است ممالیک را که در این اوقات رخصت
بطلبند مراد از ممالیک کیست بعضی از مفسران عامه گفته اند مراد کنیزانند و احادیث ما نفی این
میکند و خلاف ظاهر آیه نیز هست و بعضی گفته اند غلامانند و حدیث زراره صریح است در آنکه
مراد غلامانند و بس و کنیزان داخل نیستند و بعضی گفته اند غلامان و کنیزان هر دو داخلند و حدیث
صحیح فضل بن یسار صریحست در این و ممکن است نسبت بکنیزان محمول بر استحباب باشد یا تقیه
دویم آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه غلام نیز مانند اطفال محرم باشند و اتفاق فرقه میان ایشان
باید باشد و مؤید قول آنجماعت میشود که غلامان و خواجه سرایان را محرم میدانند سیم آنکه تکلیف
اطفال باستیذان با آنکه ایشان مکلف نیستند چه معنی دارد بعضی گفته اند مراد تکلیف اولیای
ایشانست که ایشان را امر باین بکنند و آنکه فرموده است باکی بر شما و بر ایشان نیست اشعار
باین دارد و بعضی گفته اند این بر سبیل استحباب است و تکلیف استحباب نسبت بایشان میباشد
و اول اظهر است و بر هر تقدیر مراد صبی ممیز است که تمیز میان نیک و بد و عورت و غیر عورت
کند چهارم گفته اند تخصیص این اوقات ثلثه از برای آن است که هر یک مظنهٔ کشف عورت و اکثر
بدنست اما پیش از نماز صبح از برای آنکه وقتی است که از خواب بر میخیزند و سر را میکشند
و تبدیل جامهٔ شب بجامهٔ روز میکنند و همچنین وقت ظهر وقت قیلوله است و مضاجعت با یکدیگر
و انداختن بعضی از جامه‌ها و همچنین بعد از عشا وقت تبدیل جامهٔ روز است بجامهٔ شب و مضاجعت

بازنان

بازنان و بعضی گفته اند که در این اوقات جماع میکرده اند که نماز را با غسل بکنند از این جهت منع از دخول بدون
اذن شده است و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که میباید خادم تو چون بحد بلوغ رسد
رخصت بطلبد در سه وقت عورت هر چند خانهٔ او در میان خانهٔ تو باشد و خدا از برای این امر
کرده است که در این اوقات رخصت بطلبند که اینها ساعت غفلت و خلوتند پنجم طوافون
علیکم تاکید و تعلیل است از برای آنکه در غیر این سه وقت رخصت گرفتن ایشان در کار نیست
زیرا که چون شما را با ایشان احتیاج و ایشان را بشما رجوع هست اگر در همه اوقات باید که
رخصت بطلبند کار بر ایشان و بر شما دشوار میشود و از جملهٔ احکام ضروریه حکم سلام و جواب سلام است
حق تعالی میفرماید وَاِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا یعنی هرگاه تحیت کنند شما را
بنوعی از انواع تحیتها پس تحیت کنید بهتر و نیکوتر از آن تحیت یا رد کنید آنرا بدرستی که خدا بر همه
چیز حساب کننده و شاهد است و از برای بیان مفاد این آیه تحقیق چند مطلب ضرورست اول
خلافست در معنی تحیت بعضی گفته اند تحیت سلام است و اکثر مفسرین و لغویین چنین تفسیر کرده اند
و بعضی گفته اند هر دعا و تحیتی در این داخلست و بعضی گفته اند هر نیکی از قول و فعل باشد شامل است چنانکه
ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیرش این است و بعضی گفته اند مراد عطیه و بخشش است با هدایا اما پس
دهند یا عوض زیاده از آن زیاده بدهند و این قول بسیار ضعیف است و از اخبار معتبره ظاهر میشود
که مراد خصوص سلام است یا هر سلام و دعا و اکرامی را شامل است چنانکه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام منقولست که اگر یکی از شما عطسه کند بگوئید یَرْحَمُكُمُ اللّٰهُ و او در جواب بگوید یَغْفِرُ اللّٰهُ
لَكُمْ وَيَرْحَمُكُمْ پس حضرت استشهاد باین آیه فرمودند و ابن شهرآشوب روایت کرده است که جاریهٔ
حضرت امام حسین صلوات الله علیه یکدسته گل از برای آنحضرت آورد حضرت او را آزاد کرد از سبب آن
پرسیدند فرمود خدا ما را چنین تادیب فرموده است در این آیه و بهتر از آن گل آزاد کردن او بود
و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رد جواب کتابت واجبست
مانند رد سلام و اخبار در این آیات بسیارست و در مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده است
که تحیت باحسن در صورتیست که سلام کننده مؤمن باشد و رد در صورتیست که سلام کننده
از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمان سلام کند و بگوید السلام علیکم و در جواب بگوئی و علیکم

السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ تحیّت باحسن کرده واین منتهای سلام است واگر کافر سلام
کند میگوئی وَعَلَیْکُمْ وبعضی گفته‌اند هر دو از برای مسلمانان است وروایت کرده‌اند که مردی بنزد حضرت
رسول صلعم آمد وگفت اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حضرت فرمود وَعَلَیْکَ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللهِ پس دیگری آمد
وگفت اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَةُ اللهِ حضرت فرمود وَعَلَیْکَ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ
پس دیگری آمد وگفت اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ حضرت گفت وَعَلَیْکَ صحابه گفتند
یا رسول الله از برای اول ودویم زیاده کردی واز برای سیم زیاده نکردی حضرت فرمود سیم چیزی از تحیت را
از برای من نگذاشت پس من مثل آنرا از برای او رد کردم وبالجمله سلام البته داخل تحیت است وجوابش
واجب است وتحیتهای قولیه دیگر احوط آن است که در غیر نماز جواب بگوید وحکم نماز وتحیتهای فعلیه
مذکور خواهد شد ان شاء الله دویم بعضی از اصحاب گفته‌اند که اگر بگوید اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَلَیْکُمُ السَّلامُ
جمیع است وواجب است رد آن وعلامه رحمه الله گفته است اگر عَلَیْکُمُ السَّلامُ بگوید جوابش واجب
نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جواب سلام است ومؤید این است آنکه عامه روایت کرده‌اند که
شخصی نزد حضرت رسول صلعم آمد وگفت عَلَیْکَ السَّلامُ یا رَسُولَ اللهِ حضرت فرمود
عَلَیْکَ السَّلامُ تحیت مردگانست چون سلام کنی بگو سَلامٌ عَلَیْکَ پس آنکه جواب
تو گوید میگوید عَلَیْکَ السَّلامُ وهمچنین خلاف کرده‌اند در سَلامٌ وَسَلاماً والسَّلامُ
وسلامی عَلَیْکَ وَسَلامُ اللهِ عَلَیْکَ وظاهر ابن ادریس آن است که در همه
اینها واشتال اینها رد سلام واجب نیست وعموم آیه شامل اینها هست ووجوب رد
اظهر است سیم خلاف است در اینکه آیا متعین است در غیر نماز در جواب بگوید عَلَیْکُمُ السَّلامُ
بتقدیم عَلَیْکُمْ ظاهر علامه در تذکره این است واگر سلام کننده یک کس باشد علیک السلام
واگر جماعت باشند بگوید علیکم السلام صحیح است وگفته است اگر دو کس بیکدیگر برسند وهر یک
بر دیگری سلام کند بر هر یک جواب سلام دیگری واجب است تا اینجا کلام علامه بود وابن
ادریس وجمعی را اعتقاد این است که سلامٌ علیکم در جواب کافی است واین اقوی واظهر است
چنانکه در حسنه ابراهیم بن هاشم از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اگر مسلمانی بر شما سلام
کند بگوید علیک چهارم ظاهر کلام اکثر اصحاب آن است که رد باحسن واجب نیست چنانکه

ظاهر

ظاهر آیه واخبار معتبره است واخباری که دلالت میکند بر آنکه اگر سلام کننده مؤمن باشد
رد باحسن واجب است از طرق عامه است وقابل اعتماد نیست پنجم دعوای اجماع کرده‌اند
که رد سلام واجب کفایی است نه عینی پس برد یکی از دیگران ساقط می‌شود اما شرط است که آنکه
جواب میگوید داخل آنها باشد که سلام بایشان کرده است پس اگر غرض سلام کننده شخص خاصی
باشد او باید جواب بگوید وبجواب دیگران ساقط نمی‌شود ومکروه است کسی را که بجمعی داخل
شود مخصوص گرداند بعضی را بسلام بلکه باید بهمه سلام کند ومقصودش سلام بهمه باشد وخلاف
در اینکه برد کردن صبی ممیز از دیگران ساقط میشود یا نه واحوط آن است که اکتفا نکنند واگر سلام
کننده صبی غیر ممیز باشد جواب او واجب نیست واگر ممیز باشد خلاف است وظاهر آیه وجوب است
ششم مشهور آن است که وجوب رد فوری است وکسی که تاخیر کند گناهکار است وبعضی گفته‌اند
بر ذمه او میماند مانند سایر حقوق تا ادا کند هفتم اکثر علما گفته‌اند واجب است جواب را بسلام
کننده بشنواند در غیر حال نماز تحقیقاً اگر کر نباشد وتقدیراً اگر کر باشد یعنی چنان بگوید که اگر
کر نباشد بشنود ودر روایت است که اگر کر باشد اشاره کنی یا حرکتی بکند که بدان معلوم شود که جواب
گفته است وبسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون سلام کند احدی بر شما باید
بلند بگوید تا نگوید سلام کردم وبر من رد نکردند وشاید سلام کرده باشد وبایشان نشنیده
باشند وکسی که رد سلام بکند بلند بگوید تا نگوید سلام کننده که من سلام کردم وجواب سلام
من نگفتند وعلامه گفته است که اگر ندا کند از پس دیواری یا پرده وبگوید اَلسَّلامُ علیکم یا فلان
یا نامه بنویسد ودر آن نامه بر او سلام کند یا رسولی بفرستد وبگوید سلام مرا بفلان برسان
ونامه یا رسالت باو برسد بعضی از عامه گفته‌اند واجب است جواب وبعد از آن ترجیح داده
که اگر ندا را بشنود واجب است جواب ودر صورتهای دیگر واجب نیست وکلام او متین است
وبعد از آن گفته است که آنچه مردم عادت کرده‌اند که در هنگام برخواستن از مجلس بعضی از
جمعی سلام میکنند آن دعاست نه تحیت وجواب آن واجب نیست سنت است مؤلف گوید
که از کلام علامه رحمه الله ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت سندی ندارد وحمیری در قرب
الاسناد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که

هرگاه مردی از مجلس خود برخیزد باید وداع کند برادران را بسلام اگر بعد از رفتن او در حرف
خیری شروع کنند شریک ایشان خواهد بود در ثواب آن و اگر در امر باطلی شروع کنند گناهش
بر ایشان خواهد بود و بر او گناهی نخواهد بود و در جامع الاخبار از حضرت رسالت هم روایت کرده است که
اگر احدی از شما از مجلس خود برخیزد وداع کند ایشان را بسلام و گویا باعتبار ضعف این احادیث
بنا بر طریقه متأخرین اغلب باینها عمل نکرده است و دور نیست که از برای اثبات استحباب استدلال باین
اخبار توان کرد و بعموم آیه استدلال بر وجوب جواب میتوان کرد ششم بعضی گفته‌اند حرام است سلام
زن بر مرد اجنبی بنا بر آنکه صدای زن عورت است و اکثر متأخرین در این باب توقف کرده اند بنا
بر آنکه دانستی که عورت شنیدن صدای زن بدون شهوات ثابت نیست اما بر زن جوان سلام
کردن کراهتی دارد چنانکه کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که رسول
خدا صلی الله علیه و آله سلام میکرد بر زنان و ایشان جواب میگفتند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هم
سلام میکرد بر زنان و کراهت داشت که بر زن جوان سلام کند و میفرمود که میترسم خوش
آید مرا صدای او پس داخل شود از گناه بر من زیاده از آنچه طلب میکنم از اجر و ثواب و گویا حضرت
این را از برای تعلیم دیگران میکرده اند و بنا بر قول جمعی که سلام بر اجنبی را حرام میدانند خلافست
که اگر سلام کند جواب سلام او واجب است بر اجنبی یا نه و اگر مرد اجنبی بر زن سلام کند
باز خلافست که جواب بر او واجب است یا نه و اظهر وجوب است در جمیع این صورتها هفتم
خلافست که آیا ابتدای سلام بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علما گفته‌اند جایز نیست و خلاف
میان ایشان ظاهر نیست و احادیث بر نهی وارد شده است اما اگر اجماعی نباشد جزم
بحرمت مشکل است و علی ای حال باید مقید ساخت بغیر حال ضرورت و مصلحت چنانکه کلینی
بسند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت کاظم
علیه السلام که مرا خبر ده اگر محتاج شوم بطبیب نصرانی بر او سلام کنم و دعا کنم او را حضرت فرمود
بلی دعای تو باو نفعی نمیرساند و ایضا بسند کالصحیح نیز این مضمون را روایت کرده است و علامه
رحمه الله گفته است که سلام نباید کرد بر اهل ذمه ابتدا و اگر سلام کند بر او ذمی یعنی کافری که در
امان باشد یا کسی که او را نشناسد و بعد از سلام معلوم شود که ذمی بوده است جواب او بگوید بغیر
سلام

سلام بلکه بگوید هداک الله یعنی هدایت کند ترا خدا یا انعم الله صباحک یعنی خدا نیکو گرداند
صباح ترا یا اطال الله بقائک یعنی دراز گرداند خدا بقای ترا و اگر رد سلام بکند بگوید و علیک
تمام شد کلام علامه و بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که اگر مسلمانان بر شما سلام کنند بگوئید السلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوئید
علیک و بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمود که ابتدا مکنید اهل کتاب را بتسلیم و اگر سلام کنند بر شما بگوئید و علیکم و بسند
موثق دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اگر یهودی و نصرانی و مشرک بت پرست
بر کسی سلام کند و او نشسته باشد بگوید علیکم و در حدیث موثق کالصحیح فرمود بگو علیک پس
از این احادیث معتبره معلوم شد که بر کفار مطلقا ابتدا بسلام نباید کرد و احادیث دیگر دران
بسیار است که در حال حاجت و ضرورت و در جواب ایشان باید گفت علیک یا و علیک
یا علیکم یا و علیکم با واو یا بدون واو هر دو جایز است و بعضی از عامه با واو را تجویز نکرده اند
و آیا سلام تمام را بر ایشان میتوان کرد بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط ترک است و آیا
جواب ایشان بغیر از آن انحاء که مذکور شد واجب است خلاف است و احوط آن است که ترک
نکند و آن عبارات غیر سلام که علامه رحمه الله گفته است در اخبار ندیده ام و کلینی بسند صحیح روایت
کرده است از حضرت امام رضا علیه السلام که بحضرت صادق علیه السلام گفتند که چگونه دعا کنیم از برای یهودی
و نصرانی فرمود میگوئی بارک الله لک فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد از برای تو در دنیای تو
و از خالد قلانسی روایت کرده است که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که ملاقات میکنم با ذمی
و با من مصافحه میکند فرمود دست خود را بخاک یا بدیوار بمال گفتم مصافحه با ناصبی و دشمن اهل بیت
چه حکم دارد فرمود دست خود را بشوی و در حدیث صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که
اگر کسی با مجوسی مصافحه کند دست خود را بشوید و وضو نسازد و در حدیث موثق در مصافحه یهودی
و نصرانی فرمود که با جامه با او مصافحه کن و اگر با دست مصافحه کند دست را بشوید و اکثر علما شستن را
حمل کرده اند بر آنکه برطوبت باشد و بر خاک مالیدن را بر آنکه بیبوست باشد و اخبار را حمل بر استحباب
کرده اند دهم در سلام و ابتدای بسلام فضیلت و ثواب وارد شده است که این رساله

کنی بسیار و کم آنها ندارد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که در سلام هفتاد حسنه است
شصت و نه حسنه از برای ابتدا کننده است و یک حسنه از برای جواب گوینده و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقول است که بخیل ترین مردم کسی است که بخل نماید بسلام و احادیث بسیار در
فضیلت افشای سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که افشای سلام آن است که بخل نورزد بسلام بر احدی
از مسلمانان و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که از جمله تواضع آن است که سلام کنی بهر که
ملاقات کنی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که چون ملاقات کنید بسلام و مصافحه
و چون متفرق شوید جدا شوید باستغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جمله حق مسلمان بر مسلمان
آن است که سلام کند برادر هر گاه ملاقات کند و کلینی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
که سلمان رضی الله عنه میگفت افشا کنید سلام خدا را بدرستی که سلام خدا بظالمان نمیرسد یعنی
از برای ظلم ترک سلام نکنید و احادیث در افشای سلام بسیار است و در بعضی از اخبار استثنای بعضی
وارد شده است چنانچه در قرب الاسناد روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کراهت داشتند از رد سلام در حال خطبه امام و ابن بابویه در خصال
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کسند که بر ایشان سلام نباید کرد کسی که با جنازه
راه رود و کسی که پیاده بنماز جمعه رود و کسی که در حمام باشد و ایضا از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از آنکه سلام کنند بر چهار کس بر مست در هنگام مستی
و بر کسی که صورتها میسازد و بر کسی که نرد بازی میکند و بر کسی که بر تخته چهارده خانه قمار میکند
و من زیاد میکنم پنجم را نهی میکنم از آنکه سلام کنید بر شطرنج باز و ایضا روایت کرده است
از حضرت صادق از پدرانش علیهم السلام که شش کسند که بر ایشان سلام نباید کرد یهودی و نصرانی
و مجوسی و شخصی که بر غایط باشد و کسی که بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعری که در شعر
خود فحش بزنان محصنه عفیفه گوید و بر آنها که بخوش طبعی مادران یکدیگر را فحش میگویند و ایضا
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که شش کسند که سزاوار نیست بر ایشان سلام
کردن بر یهودی و نصاری و آنها که نرد و شطرنج بازی میکنند و آنها که شراب میخورند و بربط و طنبور
میخوانند

مینوازند و آنها که بمادران یکدیگر دشنام میدهند ببازی و بشعر و ایضا از حضرت صادق
از پدرش علیهما السلام روایت کرده است که سلام مکنید بر یهود و نه بر نصاری و نه بر گبران
و نه بر بت پرستان و نه بر آنها که بر خوانهای شراب نشسته باشند و نه بر شطرنج باز و نرد باز و
نه بر مخنث و نه بر شاعری که فحش بر زنان محصنه میگوید و نه بر نمازگذارنده زیرا که نمازگذارنده
نمیتواند رد سلام بکند و سلام او مستحب است و جوابش واجب است و نه بر کسی که سود خورد
و نه بر کسی که بر غایط نشسته باشد و نه بر کسی که بر حمام باشد و نه بر فاسقی که علانیه فسق کند و در باب
نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغه بسیار گذشت و در بعضی از روایات نهی از جواب سلام شارب
الخمر وارد شده است و راویان اکثر این احادیث عامی اند و عامه از این باب احادیث بطرق
بسیار روایت کرده اند و بعضی را اعتقاد آن است که کسی که در بعضی این احوال سلام کند مثل حمام
و وقت خطبه و در نماز جوابش واجب نیست و باین احادیث تخصیص آیه کریمه نمیتوان کرد و اگر
سلام کند مسلمان جوابش واجب است و نهی از اسلام بر این جماعت ممکن است محمول بر کراهت
باشد یا کراهت واقعی یا بمعنی اقل ثوابا چنانکه آخوند ملا احمد اردبیلی رحمه الله هر دو را احتمال داده است
و کراهت سلام در حمام وارد شده است که در صورتیست که لنگ نبسته باشد و بعضی از
ائمه علیهم السلام در حمام سلام کرده اند و مشهور آن است که سلام کردن بر کسی که نماز کند مکروه است
و احادیث اختلاف دارد و دور نیست که احادیث نهی محمول بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان
گفته است که سلام نباید کرد بر کسی که نرد و شطرنج بازی کند و کسی که غنا و خوانندگی کند و کسی که از
روی لهو و لعب کبوتر پراند و هر کس که مشغول بمعصیتی باشد و در کلام غیر او ندیده ام و دور نیست
که اگر بقصد نهی از منکر ترک سلام کند خوب باشد و گفته است بعضی از شافعیه و حنفیه گفته اند که ساقط
میشود رد سلام هر گاه در حال خطبه باشد یا قرائت قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است
زیرا که واجب ساقط نمیشود بسبب اشتغال بمندوب بلی اقوی نزد من آن است که مکروه است سلام
بر نمازگذارنده زیرا که خوب باشد که او را مشغول کرد از نماز و قیام بواجب اگر رد کند یا ترک واجب
اگر رد نکند و این قول و علت هر دو ضعیف اند یازدهم در آداب سلام است سنت است که
سلام را بخطاب جمع بگوید چنانکه کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است

کوشش کنند که برایشان بصیغهٔ جماعت رد باید کرد هر چند یکی باشد در وقتی که کسی عطسه کند میگوید
یرحمکم الله هر چند با او غیر نباشد و مردی که بر مردی سلام کند میگوید السلام علیکم و مردی که دعا از
بجای مردی میکند میگوید عافاکم الله هر چند یکی باشد زیرا که با او غیر او هست یعنی با او ملائکه
کاتبان اعمال و غیر ایشان هستند او میباید قصد همه بکند با آنکه اولی باید سایر مؤمنان را در قصد
شریک کند و ما اول اظهرات و اشعری دارد با آنکه باید سلام بر زن نیز بخطاب مذکر واقع
شود اگر بصیغهٔ جمع باشد چنانکه ظاهر کلام بعضی اصحاب است و بسند دیگر از آنحضرت روایت
کرده است که کسی که بگوید السلام علیکم آن باعث ده حسنه است و کسی که بگوید سَلَامٌ عَلَیْکُمْ
و رحمة الله وبرکاته سی حسنه است و باید زیاد شود سلام کننده و از برای جواب گوینده
زیادتی بگذارد و در جواب نیز زیاده از قدر مقرر نگوید چنانکه کلینی بسند صحیح از حضرت باقر
علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گذشت بر جماعتی و بر ایشان
سلام کرد ایشان گفتند علیک السلام و رحمة الله وبرکاته و مغفرته و رضوانه حضرت فرمود
تجاوز نکنید از برای ما از آنچه ملائکه گفتند با پدر ما ابراهیم ایشان گفتند رحمة الله وبرکاته
علیکم اهل البیت و سنت است سلام کند سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طایفهٔ کم بر بیشتر
و خورد سال بر بزرگ و اسب سوار بر استر سوار و هر دو بر الاغ سوار و هر که داخل مسجدی شود او باید
سلام کند بر اهل مسجد و اگر بر عکس از اینها عکس کنند جایز است چنانکه در احادیث بسیار
وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله سلام میکرد بر اطفال دوازدهم حق تعالی فرموده است
فَاِذَا دَخَلْتُمْ بُیُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَی اَنْفُسِکُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللهِ مُبَارَکَةً طَیِّبَةً یعنی هرگاه داخل
شوید در خانها چند پس سلام کنید بر انفس خود تحیتی از جانب خدا که از برای شما مقرر کرده است
با برکت دنیا و آخرت و طیب و پاکیزه و موجب طیب نفس شنونده بدانکه خلافست در تفسیر این
آیه کریمه اول آنکه مراد سلام بر اهل خانه است که گویا ایشان بمنزلهٔ جان شمااند از باب
لَا تَقْتُلُوا اَنْفُسَکُمْ یعنی یکدیگر را مکشید و تحیة من عند الله یعنی سلام خواهد بود یعنی بر روش
جاهلیت صَبَاحُ الْخَیْرِ و مَسَاءُ الْخَیْرِ و انعم صباحا و امثال اینها مگویید و سلام بگویید که
آن تحیتی است که خدا از برای شما پسندیده است و موجب برکت و طیب قلوب است چنانکه علی بن

ابراهیم

ابراهیم روایت کرده است که اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه وآله چون نزد آنحضرت می آمدند
میگفتند انعم صباحا و انعم مساءً و این تحیت اهل جاهلیت بوده پس حق تعالی فرستاد که
اِذَا جَاؤُکَ حَیَّوْکَ بِمَا لَمْ یُحَیِّکَ بِهِ اللهُ یعنی و هرگاه آیند نزد تو تحیت میگویند ترا
بآنچه تحیت نکرده است ترا بآن خدا پس حضرت فرمود بایشان که خدا بدل کرده است از برای
ما این را به تحیتی که بهتر است از این و آن تحیت اهل بهشت است بگویید السلام علیکم دویم
آنکه مراد سلام بر اهل و عیال خود است و ابن بابویه در معانی الاخبار از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده است که مراد مرد است بر اهل خانه در وقتی که داخل شود و ایشان جواب سلام او بگویند این است
سلام بر انفس شما و در مجمع البیان ابن مضمون را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است سیم
آنکه مراد سلام بر خود است در وقتی که کسی در خانه نباشد باآنکه بگوید السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین و علی بن ابراهیم در تفسیرش روایت کرده است در تفسیر این آیه که چون شخصی داخل خانه
خود شود اگر کسی در آن خانه باشد سلام کند بر ایشان و اگر کسی نباشد بگوید السلام علینا من عند
ربنا و در بعضی از نسخ چنین است و بعضی گفته اند که اگر کسی را نبیند بگوید اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ
و قصد کند دو ملک را که با او میباشند و در خصال بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که هرگاه احدی از شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند و بگوید السلام علیکم و اگر او را اهل
نباشد بگوید السلام علینا من ربنا و هرگاه برادر مؤمن تو بگوید حیاک الله بالسلام بگو
حَیَّاکَ اللهُ بِالسَّلَامِ وَ اَحَلَّکَ دَارَ الْمُقَامِ و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقول است که هرگاه
احدی از امت من را ملاقات کنی سلام کن بر او تا عمر تو دراز شود و هرگاه داخل خانه خود شوی سلام
کن بر ایشان تا خیر خانه تو بسیار شود و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد آن است که چون داخل
مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و وجه سیم اظهر وجوه است و مؤید است باحادیث معتبره و تکلف
در انفسکم نباید کرد و بنا بر این دور نیست که مراد از آیه این باشد که سلام کنید بر خود از جانب خدا
بآنکه بگویند سلام بر ما باد از جانب پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت باقر علیه السلام است
سیزدهم خلافی نیست میان علمای امامیه که هرگاه کسی در نماز باشد دیگری بر او سلام کند واجب است
بر او که تلفظ کند برد سلام خلافست در آنکه اگر نکند نمازش باطل است یا نه بعضی گفته اند مطلقا باطل

وبعضی گفته‌اند مطلق مبطل نیست و بعضی گفته‌اند که اگر چیزی از اذکار را بعد از سلام و پیش از رد بعمل آورد
که باطل بشود والا فلا و بعضی تفاصیل دیگر گفته‌اند و در بحار ذکر کرده‌ام و حکم ببطلان مشکل است و احوط
اعاده است اگر جواب نگوید مطلق و ظاهرا فوریتی که در رد سلام معتبر است آن است که تعجیل کند
بحیثیتی که او را تارک رد سلام نگویند پس اگر سلام در اثنای کلمه یا کلامی باشد واقع شود تمام کردن
آن کلمه یا کلام منافات با فوریت ندارد و چهارم مشهور میان علما آن است که اگر سلام کند کسی بر
آدمی در نماز بلفظ سَلامٌ علیکم واجب است که جواب بمثل آن باشد و جایز نیست جواب بوَعلیکم
السّلامُ و ابن ادریس گفته است بهر لفظی از الفاظ سلام که جواب بگوید خوب است و متابعت
مشهور اولی و احوط است و اگر بجای علیکم علیک بگوید در حصول رد تردد است و اگر سلام کننده
علیکم السلام بگوید بعضی گفته‌اند جواب او واجب نیست مگر آنکه در جواب قصد دعا کند و او مستحق
دعا باشد و علامه در این مسئله تردد کرده است و اگر جایز باشد جواب آیا واجب است یا مستحب
خلاف است و وجوب خالی از قوت نیست و بر تقدیر وجوب آیا متعین است سَلامٌ عَلَیکُم
یا جواب بمثل جایز است اخبار صحیحه دلالت میکند بر آنکه جواب بمثل اولی است هر چند معارض نیز
دارد و قول بتخییر خالی از قوتی نیست پانزدهم اگر تحیات دیگر را بغیر سلام در غیر حال صلوة بگوید
مانند شب بخیر و صباح الخیر و انعم صباحا و امثال اینها خلاف است که جواب واجب است یا نه
احوط بلکه اظهر آن است که جواب بگوید بمثل یا بعبارت بهتر یا بسلام نظر بعموم آیه و بعضی از اخبار
و اگر سلام در جواب بگوید احوط است که بتحیت گوینده جواب سلام بگوید و با این سبب بغیر سلام
جواب گفتن مفسده‌اش کمتر است اگر چه متابعت سنت در آن بیشتر است و اگر این عبارات را
کسی بشخصی بگوید که در نماز باشد اشکال عظیم می‌شود خصوصا اگر بفارسی بگوید یا بالحن بگوید مثل سلاماً لبیک
و سلام علیک و امثال اینها و ابن ادریس و محقق گفته‌اند جایز نیست او را جواب گفتن و محقق
رحمه الله گفته است که اگر دعا کند برای او مستحق دعا باشد و قصد دعا کند نه رد سلام منع نمیکنم از آن
و علامه قدس سره گفته است اگر سلام کننده سَلامٌ عَلَیکُم بگوید رد کند مثل آن را و بگوید عَلَیکَ
السّلامُ از برای آنکه عکس قرآن است و حضرت صادق علیه السلام در جواب کسی که پرسید از مردی که بر
او سلام میکند در نماز فرمود که سَلامٌ عَلَیکُم میگوید و نمیگوید وَعَلَیکُمُ السّلامُ از برای آنکه عمار

به حضرت

به حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نماز سلام کرد و حضرت چنین جواب فرمود پس علامه گفته است که اگر سلام
کند با و بغیر سَلامٌ علیکم اگر نام تحیتی برده است جایز است رد بهمان لفظ و السّلامُ علیکم برای
عموم آیه و اگر نام تحیتی نبرد جایز است در جواب او دعا کند از برای او اگر مستحق دعا باشد و قصد دعا
کند نه رد سلام و در مختلف رد را واجب دانسته‌اند و مسئله در غایت اشکال است و جواز
رد بقصد دعا خالی از قوتی نیست و اگر جواب تحیت عربی و سلام صحیح بگوید بقصد دعا بعید نیست
که جایز باشد و احوط آن است که اگر بچنین بلیه گرفتار شود اعاده نماز بکند خواه جواب بگوید و خواه
نگوید شانزدهم اگر بر کسی سلام کنند در اثنای نماز مشهور آن است که جواب را میباید بلند بگوید که باو
بشنواند اگر ممکن باشد و ظاهر کلام محقق در معتبر آن است که شنوانیدن در نماز واجب نیست و
ظاهرا مانند غیر نماز باید باو بشنواند یا اشاره بکند که او بفهمد که جواب او گفته است و اخباری که دلالت
بر عدم وجوب شنوانیدن میکند شاید محمول بر تقیه باشد چنانچه شهید رحمه الله در ذکری گفته است
زیرا که مشهور میان عامه آن است که جواب واجب نیست مطلق و علامه در تذکره گفته است که اگر مقام
ضرر باشد تقیه کند رد سلام را آهسته میان خود و نفس خود که ثواب رد را داشته باشد و از
ضرر مخالفان نیز خلاص شده باشد هفدهم اگر دیگری جواب سلام را بگوید و او در نماز باشد آیا جایز است
که او نیز جواب بگوید یا سنت است یا جایز نیست بعضی گفته‌اند سنت است زیرا که امر آیه مطلق است
و بعضی گفته‌اند جایز نیست مگر بقصد دعا چنانچه گذشت و دور نیست که ترک احوط باشد و سخن را
در این مسئله طول دادیم از برای آنکه اکثر اوقات آدمی محتاج باحکام آن میباشد و اکثر علما متوغل
اینها نشده‌اند و بنا بر احتمالی که بعضی از مفسران داده‌اند که آیه کریمه شامل هدیه بوده باشد اگر بعضی از احکام
آن نیز مذکور شود مناسب است بدانکه مشهور میان علما آن است که کسی که چیزی بکسی ببخشد عوض
آن را دادن واجب نیست و از شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده‌اند که مطلق هبه مقتضی عوض است و واجب است
عوض آن را بدهند و ابو الصلاح حلبی قایل شده است که هبه پست‌تر نسبت ببلندتر مقتضی
عوض است و هبه بالا مثل آن را عوض بدهند و تا عوض ندهد تصرف در آن جایز نیست و این
دو قول بعید و نادر است و تفصیلش آن است که کسی که چیزی را می‌بخشد یا شرط عوض میکند یا شرط
عدم عوض میکند یا مطلق میگذارد اگر شرط عدم عوض کرده باشد عقد از جهت واجب جایز خواهد

بود و اختیار فسخ دارد و اگر شرط عوض کرده باشند باید بآن شرط عمل کنند پس اگر تعیین عوض کرده است
لازم نشود پس اگر قبول کنند هبه آنچه شرط شده است داد و واهب قبول کرد هبه لازم می‌شود
و فسخ نمیتواند کرد و آیا لازم است که قبول کند عوض را خلافست و اظهر آنست که لازم نیست
و میتواند قبول نکند و فسخ کند هر چند متهب عوض را داده و اگر شرط عوض مطلق کرده باشند
و تعیین نکرده باشند اگر برضای یکدیگر بر مبلغی اتفاق کنند لازم می‌شود و اگر اتفاق نکنند ظاهر مشهور
آن است که بر متهب لازم باشد مثل آنچه بخشیده یا قیمت آنرا اگر اراده لزوم هبه داشته باشند
و آیا قیمت موهوب در وقت قبض موهوب اعتبار دارد یا قیمت آن در وقت دادن عوض
خلافست و ایضاً خلافست که بر متهب واجبست وفای بشرط یا مخیر است در آن و
در تعیین و فروع این مسئله بسیار است و مشهور میان علما آنست که حرامست رو بقبله
کردن در حال بول و غائط و بعضی مکروه میدانند و ایضاً حرام است جنب و حایض را مس کتابت
قرآن و اکثر مس اسماء شریفه خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام را نیز حرام دانسته‌اند و حرام است ایشان را
خواندن چهار سوره که سجده واجب دارند و ابعاض آنها را و حرام است داخل شدن ایشان در مسجد
الحرام و مسجد رسول مطلق و لبث کردن در سایر مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و احوط آنست
که با جنابت و حیض داخل مشاهد مشرفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی صلوات الله علیهم نشوند و
در مس کتابت قرآن بجای محدث خلافست و احوط آنست که مس کتابت قرآن و اسمای
شریفه نکنند و غلام و کنیز و زوجه را بدون جرمی و جنایتی زدن و آزار کردن جایز نیست و تأدیب
ایشان زیاده از قدر ضرورت حاجت جایز نیست و بعضی گفته‌اند حرام است تادیب کودک و غلام
و کنیز زیاده از ده تازیانه و اکثر مکروه دانسته‌اند و در روایتی وارد شده است که حد تادیب ایشان
پنج تازیانه یا شش تازیانه است و در روایت دیگر در تادیب اطفال سه مرتبه وارد شده است
و در حدیث صحیح وارد شده است که هر که بزند مملوکی را بمقدار حدی بغیر آنکه موجب حد از او صادر
شده باشد زننده را کفاره نیست بغیر آزاد کردن آن مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی رحمه الله
آنست که این را واجب میداند و در حدیث صحیح وارد شده است که محرم غلام خود را تادیب
میتواند کرد تا ده تازیانه و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که قبول میتوان کرد قول کودک را در

هدیه

هدیه و در رخصت دخول خانه و از جمله محرمات صید حرام است که بر محل و محرم هر دو حرام است و صید
صحرا مطلقا بر محرم حرام است و هر نجسی حرام است خواه بالاصاله نجس باشد یا بملاقات نجسی
نجس شده باشد و هر معجونه و مرکبی که حرامی در آن داخل کرده باشند حرام است و فریادرسی
مظلومان و رفع ظلم کردن از ایشان با قدرت واجب است و اگر قادر بر یاری نباشد بعضی
گفته‌اند حاضر بودن در آن موضع حرام است و جایز نیست خواب دروغ نقل کردن و گوش
دادن بسخن جمعی که راضی بشنیدن آن نباشند و در بعضی از روایات وارد شده است که زنی
۲۹۴ که در موضعی نشسته باشد و گرم شده باشد تا سرد نشود مرد در آنجا ننشیند و اکثر حمل بر کراهت
کرده‌اند و ابو الصلاح حلبی رحمه الله در کافی از جمله محرمات شمرده است جمیع اقوال قبیحه را مانند
امر بقبیح و نهی از حسن و مشاهده منکرات از برای غیر انکار و مدح کسی که مستحق مذمت باشد
و مذمت کسی که مستحق مدح باشد خواه بنظم و خواه بنثر و عمل آلات لهو و آلات قمار و ساختن
بت و چلیپا و شرابهای حرام و آلات آنها و ترکیب کردن دواهای محرمه و سموم قاتله و
نگاه داشتن درندگان و سایر موذیات و خصی کردن حیوانات و ذبح کردن حیوانی که در
شرع ذبح آن وارد شده است و آزاد کردن آنها بر وجهی که در شرع وارد شده است و تعدی
کردن از انتفاعاتی که شارع از آنها مباح کرده است و ساختن زینت زنان از برای مردان
و نقش کردن روی زنان و بطلا زینت کردن مساجد و مصاحف و ساختن معابد یهود
و نصاری و آتشکده و غیر از آنها از معابد اهل ضلال و کمان گلوله انداختن و جمع کردن میان
اهل فسق از برای فجور و اعانت کردن فاعلان قبایح و ظالمان و متغلبان بر بلاد بغیر حق
خواه یاری بگفتار یا بکردار یا برای و تدبیر و جمع کردن و نوشتن کفر و شبهها که قدح در ادله
اهل ایمان می‌کنند بدون آنکه جواب گویند و نقض آنها کنند و سعی کردن در چیزی از قبایح
عقلیه و نقلیه و حاضر بودن در مجالس لهو و محرمات و فتوی دادن بباطل یا بچیزی که حاکم و مفتی
علم بآن نداشته باشد و یاد گرفتن و یاد دادن اعمال محرمه و اراده امور قبیحه و کراهت داشتن از
امور واجبه و آنچه حسنش ثابت شده قیمت آن و مزد عمل آن و مزد یاد دادن آن و یاد گرفتن آن
و حفظ کردن آن و جا کردن آن و یاری کردن بر آن بقول یا بفعل یا برای و عوض گرفتن از آن همه

حرام است و همچنین حرام است اجرت گرفتن و تعلیم معارف و شرایع و کیفیت عبادات و فتوی
دادن بآنها و جاری کردن احکام و تلقین قرآن و عقد جمعه و جماعت و اذان و اقامت و غسل
دادن مردها و تجهیز ایشان و برداشتن ایشان و نماز کردن برایشان و دفن کردن ایشان اجرت
برآنها همه حرام است و همچنین اجرت بر جهاد کفار و بر امر بمعروف و نهی از منکر و سایر عبادات
و اجرت بر یاری کردن برآنها همه حرام است و حرام است لواط پسران و در بر گرفتن ایشان و بوسیدن
ایشان و با ایشان خوابیدن در یک لحاف و وطی جمیع بهایم و طلب منی کردن بدست و حرام است
زنا و مقدمات آن از دیدن و در بر گرفتن و بوسیدن و سخن گفتن و خلوت کردن و در پهلو خوابیدن
و حرام است وطی حایض و نفسا تا پاک شوند و وطی مستحاضه تا خود را بشوید و زنی را که ظهار کرده باشد
تا کفاره بدهد و زنی را که عقد کرده باشد بعد از زنا استبرای آن بکند و محرم تا محل شود و وطی کردن
زن محرمه تا او محل شود و روزه دار تا افطار و زن روزه دار تا افطار کند و کنیزی که خریده باشد
تا بیک حیض او را استبرا کند و کنیز حامله تا وضع حمل او بشود و زنی را که لعان کرده باشد همیشه بر او
حرام است و همچنین زنی را که فحش گفته باشد و آن زن کر یا گنگ باشد و بعد از آن محرمات
نسب و رضاع و مصاهره را ذکر کرده است با بعضی از مکروهات و چون اکثر را ما سابق بر این
ذکر کرده بودیم ایراد ننمودیم و آنچه در این ابواب ذکر کرده است بعضی موافق است با مشهور و بعضی
مخالف و چون او زیاده از دیگران در این باب استقصا کرده است و عمل بقول او غالبا
احتیاطا اقرب است کلام او را در اینمقام ایراد نمودیم و آنچه در باب محرمات ایراد نمودیم
قلیلست از کثیر و جنایات از بیدرکیر و تکالیف حق تعالی در هر حالی و در هر بابی بسیار است
و استقصای آنها در مجلدات بسیار میسر نشود مثلا در صلوة با آنکه استقصا نکرده اند هزار
واجب ذکر کرده اند ترک هر واجبی فعل حرامیست و اگر موجب بطلان صلوة باشد کبیره است
و قریب بسه هزار مسئله از مندوبات و احکام صلوة تقریبا ایراد نموده اند با شرایط و مقدمات
آن و هر واجبی را در محل خود بجا آوردن واجب است و ترک آن حرام است و هر مستحبی را اگر انکار
استحباب آن کند یا آنرا بعنوان وجوب بعمل آورد بدعت و حرام است و همچنین صوم و زکوة
و اعتکاف و حج و جهاد و چندین هزار حکم بآنها متعلق است که اخلال بآنها یا انکار آنها حرام است

وهمچنین

وهمچنین تکالیفی که آدمی را در احوال مختلفه لازم میشود مثل اگر چون داخل خانه شود در معاشرت با اهل خانه
تکلیف بسیار او را عارض میشود از نفقه و کسوه دادن پدر و مادر و حفظ حرمت ایشان کردن و با ایشان
بلند حرف نزدن و اف بروی ایشان نگفتن و اگر دشنام بدهند و بزنند صبر کردن و معارضه ننمودن
و امثال اینها و با فرزندان از نفقه و کسوه دادن و ضرر بایشان نرسانیدن که باعث عقوق ایشان
نشدن و تربیت ایشان کردن و تمرین نمودن بر فعل واجبات و ترک محرمات و تعلیم احکام و آداب
نمودن و احکام رضاع و حضانت و سایر امور متعلقه بایشان بسیار است و با زوجه از نفقه و کسوه
دادن و خدمات شاقه نفرمودن و با کج خلقی ایشان ساختن و بعث اذیت بایشان نرسانیدن
و نزد ایشان خوابیدن در هر چهار شب یکشب و هر چهار ماه یکبار جماع کردن و سایر حقوق
که بتفصیل در اخبار مذکور است و اگر متعدد باشد عدل در قسمت و سایر امور نمودن و با غلام و کنیز مدارا
کردن و تکالیف شاقه بایشان ننمودن و ایشان را گرسنه و برهنه نگذاشتن و امثال اینها و همچنین
رعایت حقوق سایر خدمه و ملازمان و حق همسایگان را رعایت کردن و گرسنه ایشان را سیر
کردن و منع ماعون از ایشان نکردن مانند قرض نان و خمیرمایه و نمک و امثال این ضروریات را
از ایشان دریغ نداشتن و ظروف و فروش در وقت حاجت بایشان دادن اکثر اینها داخل
ماعون است و حق تعالی میفرماید که وای و ویل از برای نماز گذارندگانی است که از نماز خود غافلند آنها
که در عبادت ریا میکنند و منع میکنند ماعون را و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که ماعون
قرضی است که میدهی و معروف نیکی است که میکنی و متاع خانه خود را که بعاریت میدهی و از جمله
ماعون است زکوة راوی گفت که ما همسایگان داریم که هرگاه عاریه میدهیم بایشان منافع را می شکنند
و فاسد میکنند آنرا آیا بر ما باکی است که ندهیم بایشان حضرت فرمود هرگاه چنین باشند باکی
نیست که ندهی و از جمله حقوق حق حیواناتیست که در خانه نگاه میدارند واجب است کاه و آب
بآنها بدهند و زیاده از طاقتشان بار نکنند و بعبث نزنند و در روایتی وارد شده است که حق تعالی
زنی را عذاب کرد در باب گربه که آنرا حبس کرد تا از گرسنگی و تشنگی مرد و حقوق خانه و اهل خانه
بسیار است که اکثر واجب است ببعضی اکتفا کردیم و چون از خانه بیرون روی در معاشرت دوست
و دشمن و کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه و مجالس و لماه رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار است

که احادیث آنها در کتاب عشرت مذکور است از حقوق رحم و صاحبان و اصدقا و برادران
ایمانی و حق مسلم بر مسلم و آداب سلوک با اهل ذمه و ترک حسد و تکبر و عداوت و کینه و
مسلمانان و سخن چینی میان ایشان و تجسس کردن عیوب ایشان و افشا کردن آنها و تهمت
زدن و افترا بستن بر ایشان و گمان بد بردن بایشان و تعصب کشیدن اهل شهر و محله و قبیله
بغیر حق و تجبر و خیلا در پوشش و رفتار و کفش و رو و لنگ شدن و سفاهت و بیخردی کردن
و دشنام دادن و فحش گفتن و بی سبب شرعی کسی را زدن و کج خلقی کردن و بغی و ظلم و افتخار
بباطل و گمراه کردن مردم و فتوی دادن بغیر علم و اعانت ظالمان و معاونت ایشان در ظلم
و راضی بودن بفعل ایشان و علانیه مرتکب محارم شدن و امثال اینها که بر هر یک تهدیدات
و عقوبات عظیم وارد شده است و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و حب فی الله و بغض
فی الله و غضب کردن از برای خدا و مداهنه نکردن در دین خدا و امر کردن اهل و اولاد خود بفعل
طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت امان ایشان کردن
و عهد و امان را نشکستن و تقیه از مخالفان و از سلاطین جور و حکام و امرای ظلمه نکردن و خود را
بمهلکه انداختن تا بخون نرسد و در کشتن تقیه نمیباشد و در بریدن اعضا و کور کردن و امثال
اینها اگر داند که اگر نکند کشته خواهد شد و باین فعل الشخص کشته نمی شود خلافست و گواهی ناحق
از برای تقیه میتوان داد اگر باعث قتل کسی نشود و قسم دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود و از
مؤمن دیگر جایز است و در هر دو تا ممکن باشد باید توریه بکند مثل آنکه مال مؤمنی نزد مؤمنی باشد
و ظالمی خواهد غصب کند او سوگند یاد کند که مال او نزد من نیست و قصد کند که مالی که بتو
باید داد نزد من نیست و تقیه در گفتن کلمه کفر نیز جایز است چنانکه عمار رضی الله عنه کرد و حق تعالی
عذر او را در قرآن مجید فرستاد و همچنین در سب حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم جایز است
و از بعضی از اخبار ظاهر می شود که تقیه در بیزاری از ایشان نمیباشد و از بعضی ظاهر می شود که میباشد
و مقتضای جمع بین الاخبار آن است که مخیر باشد میان آنکه تقیه نکند در ناسزا گفتن بایشان
و کشتن را بر خود بگذارد چنانچه پدر عمار کرد یا تقیه بکند چنانکه عمار کرد و استغفار باید کرد بحق تعالی
که آدمی را بچنین بلیه مبتلا نکند و در بعضی از روایات وارد شده است که تقیه در آش مسکر و شراب

و سایر مسکرات نمیباشد و در مسح بر روی موزه و ترک حج تمتع نمیباشد و مشهور جواز است
در همه و احادیث را تأویلات کرده اند و اگر دوا منحصر باشد در حرام اکثر علما تجویز کرده اند و
احادیث بسیار بر عدم جواز وارد شده است خصوصاً در شراب و مسئله در غایت اشکال است
و دروغی که در آن مصلحت عظیمی باشد جایز است با توریه اگر ممکن باشد سهل باشد و اگر مصلحت
سهلی باشد مثل آنکه شخصی داخل در منزل می آید و او را باز میدارند میگویند بگویید در خانه نیست و
موضع مخصوصی را قصد میکند و خالی از اشکال نیست و اگر مصلحت شرعی باشد جایز است
و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی که هست از آن سوال میکنند در
قیامت مگر سه دروغ شخصی که در جنگ سخنی بگوید که مراد او معنی دیگر باشد و خصم معنی دیگر توهم
کند یا شخصی که خواهد که اصلاح میان دو کس بکند و بهر یک غیر آنچه دیگری گفته است بگوید و کسی که
وعده با اهل خود بکند و وفا بآن نکند و همچنانکه دروغ از برای اصلاح خوب است و سعی که منشأ فساد
میان مؤمنان باشد جایز نیست گفتن و در خلف وعده مشهور میان علما آن است که مکروه است
مگر شرطی که در ضمن العقد لازم شده باشد و آیات و اخبار دلالت میکند بر عدم جواز مگر آنکه بعد از
وعده ان شاء الله گفته باشد یا وفای بآن متضمن مفسده بوده باشد و تفاصیل این احکام را در شرح
اصول کافی و در بحار الانوار ایراد نموده ام و از جمله امور واجبه بیزاری از اهل بدعت است مانند اکثر
صوفیه و باید که از ایشان دوری کند و تعظیم ایشان ننماید و با ایشان همنشینی نکند و استقصای
واجبات و مناهی در این رساله ممکن نیست پس معلوم شد که در هر حالی از احوال تکالیف بسیار
بر آدمی هست در گفتار و کردار خواه در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت هر طایفه و صنفی از
خلق از زن و فرزند و ممالیک و کافر و مسلمان و صالح و فاسق و ظالم و مظلوم و چنین نیست
که مردم گمان کرده اند که واجبات منحصر در نماز و روزه و حج و زکوة است و محرمات منحصر در زنا و اغلام
و شراب است و امثال اینها پس آدمی باید همیشه مستیقظ و آگاه باشد و متوجه احوال خود باشد
و در فعل و قول تفکر کند و تا نداند موافق رضای الهی است بعمل نیاورد و اگر بغفلت از او خطائی صادر
شود متوجه تدارک و تلافی آن بشود و توبه و انابه و استغفار بکند و این یک شعبه از تکالیف آدمی
بود که اشاره ببعضی از آنها شد و در خصوص طریق معاشرت اصناف خلق بود و جمیع ابواب

معاملات وایقاعات همه داخل تکالیف الهی اند یا واجب یا حرام یا سنت یا مکروه یا مباح و وجوب
علم و عمل بهمه اینها متعلق است و هر یک را بآن نحوی که هست باید بدانند و بآن عمل نمایند لهذا
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که ای گروه تجار اول مسئله بیاموزید و بعد از آن متوجه تجارت
شوید بدرستی که تاجر فاجر است و فاجر در جهنم است مگر کسی که بحق عمل کند و حق بدهد و حق بگیرد زیرا که
بیع و شری انواع دارند بعضی حلال اند و بعضی حرام و بعضی مکروه و بعضی مباح و بعضی سنت و احکام
بسیار متعلق بهر یک از اینها است کسی که حلال اینها را حرام داند و حرام اینها را حلال داند معاقب
نیست و اگر محرمات اینها را بنادانی مرتکب شود و تقصیر کرده باشد معاقب است و مشغول الذمه
بحق مردم است و همچنین در اجاره و قرض و رهن و صلح و ودیعه و عاریه و مضاربه و امثال اینها
در همه حلال و حرام و احکام بسیار میباشد و همچنین در نکاح و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و
ایلا که متعلق بتزویج اند و تکالیف عظیم الهی متعلق است باینها و به مخالفت اینها در زنا و مقدمات
آن می افتند و ایضا احکام ممالیک و عتق و تدبیر و مکاتبه و احکام صید و ذبایح و حلال
و حرام و خوردن و آشامیدن که آدمی را در حال ضرورت میشود و احکام مواریث که اموال
میت را حق تعالی بعدالت در میان ورثه قسمت کرده است واجب است عمل بآن احکام و کسی
که مخالفت کند معصیت الهی کرده است و حقوق مردم را بغیر حق متصرف شده است و بدعت
در دین خدا کرده است چنانکه عمر علیه اللعنه از روی ضلالت و معانده حق عول و تعصیب و سایر
بدع را تا روز قیامت در میان مردم گذاشت و احکام وصایا و سبق و رمایه و قصاص و دیات
و حدود و تعزیرات همه از جمله تکالیف اند پس ظاهر شد که جمیع ابواب فقه و کتب حدیث در
میان حلال و حرام خداوند علام است و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این رساله الحکم احصای
آنها عشر بیان کرد و غرض در این مقام اشاره به تنبیهی بود بر بعضی از آنها تا بدانند طالبان حق که
اطاعت پروردگار عالم آسان نیست و راه بنده که خدا خطیر است و سلوک بسبیل نجات دشوار
و بغیر استعانت بجناب مقدس الهی میسر نمی شود و پیوسته آدمی بتوبه و انابه محتاج است و غرور
باعمال ناقصه خود نباید شد حق تعالی میفرماید آنها که متقی و پرهیزکارند هرگاه خیالی از خیالات شیطان
ایشان را عارض شود متذکر و خبردار می شوند پس ایشان مبصر و بینا میگردند و این احکام نسبت باینها

وادوصبا صلوات الله علیهم اکد واشد است که باید همه را بخلق تعلیم نمایند و همه را در میان ایشان جاری
گردانند و هر که مخالفت نماید بحدود و تعزیرات تادیب کنند و بعد از غیبت ایشان اکثر این احکام
متعلق است بعلما و راویان اخبار که حافظان دین مبین و نایبان ائمه طاهرین علیهم السلام اند و بر همه
خلق اعانت ایشان در اجرای احکام الهی و امر اوامر نبوی ایشان و قبول حکم ایشان واجب است چنانکه
در احادیث معتبره وارد شده است که کسی که رد حکم ایشان کند حکم ما را رد کرده است و هر که حکم ما را
رد کند حکم خدا را رد کرده است و آن در مرتبه شرک بخدا است **مرصد دویم** در بیان وجوب توبه است
و شرایط آن و گناهی که از آنها توبه باید کرد و وجوب قبول توبه و در آن چند مطلب است **مطلب اول**
در بیان وجوب توبه است و گناهانی که از آنها توبه باید کرد بدانکه خلافی نیست در وجوب توبه از گناه
فی الجمله و خلاف است که آیا از جمیع گناهان توبه واجب است یا از گناهانی که مکفر نشده باشد زیرا که گناهانی
که با اجتناب از کبایر صغایر مکفر است آیا با وجود مکفر بودن توبه از آنها واجب است یا نه اکثر را
اعتقاد آن است که واجب نیست و این قول اقوی است اما احوط و اولی آن است که آدمی همیشه
از گناهان خود در مقام انابت و استغفار باشد و نظر کند باحوال مقربان درگاه الهی که بجای مکروهی
و ترک اولای مسالها تضرع و استغاثه و توبه و انابه میفرموده اند تا توبه ایشان مقبول می شده است
و ایضا اکثر گناه محض عقوبت آخرت است بلکه گناه دل آدمی را سیاه میکند و از ساحت قرب
حق تعالی دور میگرداند و از استحقاق الطاف خاصه الهی محروم میگرداند و سلب توفیق طاعات
از اینکس میکند و باعث استیلای شیطان و جرات بر کبایر میگردد و ایضا سهل شمردن گناه موجب
اصرار میگردد و اصرار بر صغیره کبیره است و بسا باشد که باعث نزول بلاهای دنیوی گردد چنانکه
حق تعالی فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کردهای شما است و خدا از بسیاری عفو میکند
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بترسید از گناهانی که حقیر می شمارید بدرستی که آنها آمرزیده نمیشود
پرسیدند که آنها کدام است فرمود که آن است که آدمی گناهی میکند و میگوید خوشا حال من اگر غیر
این گناه نداشته باشم و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که اصرار بر گناه آن است که گناهی
بکند و استغفار و توبه از آن نکند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ چیز دل را فاسد
نمیگرداند مثل گناه بدرستی که کسی که مرتکب گناهی میگردد پیوسته در دل او اثر میکند تا دل او را سرنگون

می‌سازد که حق در آن قرار نگیرد و روی آن از خدا برگردد و متوجه دنیای فانی گردد و ایضاً فرمود
که هیچ رگی نجهد و پای به سنگ نمی‌آید و سری بدرد نمی‌آید و بیماری عارض نمی‌شود مگر بسبب گناهی
که آدمی میکند و آنچه خدا عفو میکند بیشتر است و ایضاً فرمود که گناه آدمی را از روزی محروم
میکند و فرمود که آدمی گناهی میکند و بسبب آن از نماز شب محروم میشود و فرمود که هیچ نعمتی
خدا بکسی نمیدهد که از او سلب کند مگر بگناهی که او بکند و از حضرت باقر علیه السلام منقولست
که هر بنده مؤمنی در دل او نقطه سفیدی و نوری از ایمان هست چون گناهی میکند نقطه
سیاهی در آن سفیدی بهم میرسد اگر توبه کرد محو می‌شود و اگر زیاده کرد زیاده می‌شود تا آنکه تمام
آن سفیدی را میگیرد و آنرا می‌پوشاند و باین حد که رسید صاحبش هرگز بخیر و خوبی برنمیگردد و
ایضاً خلافست در آنکه گناهی را که از آن توبه کرده است آیا باز توبه از آن واجب است یا نه خواجه
نصیر و علامه رحمهما الله علیهما قایل شده اند که همیشه توبه واجب است زیرا که ندامت بر فعل قبیح و
ترک عزم بر فعل قبیح همیشه واجبست و این سخن محل نظر است زیرا که آیات و اخبار دلالت
میکند بر آنکه بتوبه اول عقاب از او ساقط می‌شود و اینکه باید این ندامت و عزم همیشه مستمر باشد
معلوم نیست و اینکه عزم بر گناه قبیح است اگر گناه باشد تا بعمل نیاورد معفوست چنانچه بعد از
این مذکور خواهد شد انشاء الله و اثر قضا و ترک ندامت نیز دور نیست که از این باب باشد زیرا
که غالب از یکدیگر منفک نمی‌شوند و بر تقدیری که عقابی بر آن مترتب شود یکجزو توبه خواهد بود
و علی ای حال در اینکه استحقاق عقاب به اهل معصیت برمیگردد شکی نیست و ایشان نیز
معلوم نیست باین قایل باشند مطلب دویم خلافست میان متکلمین که آیا توبه مبعض صحیح است
که از بعضی از گناهان توبه کند و توبه از بعضی دون بعضی صحیح نیست خواجه نصیر رحمه الله و بعضی از
علما اختیار قول اخیر کرده اند و علامه حلی قدس سره و جمعی اختیار قول اول کرده اند و توبه
مبعض را صحیح میدانند و حق آنست و اگر نه لازم می‌آید که کافری که از کفر توبه کند و مسلمان
شود و از دروغ گفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد و مخلد در جهنم باشد و ایضاً خلاف
کرده اند در صحت توبه موقت مثل آنکه توبه کند که یکسال گناهی را نکند و حق آنست که صحیح
نیست زیرا که شرط است در توبه که عزم کند که هرگز آن گناه را نکند و ایضاً خلافست که آیا توبه

از گناهان

از گناهان مجملاً صحیح است یا باید بتفصیل گناهان را بشمارد و توبه کند و اقوی آنست که مجمل کافیست
خصوصاً وقتی که بتفصیل بخاطر نداشته باشد مطلب سیم در جمیع توبه است و شرایط آن بعضی گفته اند
توبه پشیمانی از گناه است از این جهت که گناه است پس اگر پشیمان شود از شراب خوردن از این جهت
که ضرر باو میرساند توبه نیست و باید که در هر حال ترک کند و اکثر شرط کرده اند عزم بر عدم ارتکاب آنرا
در آینده که هرگز مرتکب آن نشود و بعضی گفته اند این عزم لازم ندامت و پشیمانی واقعی است و لهذا
در احادیث بسیار وارد شده است که کافیست ندم و پشیمانی از برای توبه و بعضی از محققین
گفته اند که توبه حاصل نمیشود مگر بسه چیز اول دانستن ضرر گناهان و اینکه آنها حجابند میان بنده و
محبوب او و زهرهای کشنده اند از برای کسی که مباشر آنها میگردد پس هرگاه این را دانست و بیقین
بهم رساند حالت دیگر او را عارض میشود که متألم میشود از آنکه محبوب او از او فوت شده است
و تأسف میبرد از کردن گناهان و این تألم و تأسف را ندامت و پشیمانی میگویند و از این حالت
حالت دیگر بهم میرسد که قصد میکند سه چیز را که یکی متعلق است بحال که ترک میکند گناهی را که مرتکب
آن بود و دویم متعلق است بآینده که تا آخر عمر عود بآن نکند و سیم تعلق دارد بگذشته که تلافی کند
آنچه را تلافی توان کرد که قضا کند عباداتی را که از او فوت شده است و از مظالم مردم بیرون آید
پس این سه امر که معرفت ضرر گناه است و پشیمانی از آن و قصد کردن این امور بترتیب حاصل میشوند
و گاه هست که بر مجموع اینها اسم توبه را اطلاق میکنند و اگر بر ندامت تنها اطلاق میکنند و معرفت را
مقدمه آن میدانند و آن قصد را ثمره آن میدانند که بر آن مترتب می‌شود و گاه هست که بر مجموع
ندامت و عزم توبه را اطلاق میکنند و چون توبه نیز عبادتی است شرایط عبادت در آن معتبر است
و عمده شرایط اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا باشد و مشوب بریا نباشد و چون بعضی از
علما طمع بهشت و خلاصی از جهنم را منافی اخلاص میدانند در اینجا نیز گفته اند که اگر غرض از توبه تحصیل
بهشت یا نجات از جهنم باشد صحیح نیست و دلایل بر بطلان این مذهب بسیار است و کسی که معنی نیت را
فهمیده است میداند که اعلای درجات نیت نسبت باکثر خلق این است که یکی از این دو معنی منظور
ایشان باشد بلکه نسبت بعامه خلق نیت را از این دو معنی خالی کردن تکلیف ما لا یطاق است
و در کافی در روایت معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که شراب را از برای

غیر خدا ترک کند حق تعالی از شراب سر بمهر بهشت بکام او برساند و ممکن است که این تفضیل باشد از
حق تعالی در خصوص ترک شراب هرچند توبهٔ حقیقی نباشد **مطلب چهارم** بیان انواع گناهانیست که
از آنها توبه میکنند اکثر متکلمین و فقهای امامیه گفته اند که گناه اگر مستتبع امر دیگر نباشد که اتیان بآن باید
نمود مثل پوشیدن حریر از برای توبه از آن همین بس است که پشیمان شود از آن و عزم کند بر آنکه بعد از
آن عود بآن نکند و اگر مستتبع امر دیگر باشد از حقوق خدا یا حقوق مردم مالی یا غیر مالی واجب است
توبه که اتیان بآن بکند و بس باشد که مخیر باشد میان آنکه اتیان بآن امر بکند و میان آنکه
بتوبه از آن گناه پس حقوق مالیه خدا مانند بنده آزاد کردن در کفاره واجب است با قدرت بر آن
که اتیان بآن بکند و حقوق غیر مالیه خدا با حدا است مخیر است میان آنکه اقرار بآن گناه بکند نزد
امام علیه السلم یا نایب او که حد خدا را بر او اقامت کند و میان آنکه اکتفا کند بتوبه و اظهار آن
گناه نکند پس اگر نزد حاکم شرع ثابت نشود حدی بر او نخواهد بود و بتوبه رفع گناه از او می شود و
آیا باقامت حد اگر توبه نکند گناه از او ساقط می شود یا نه محل اشکال است و ظاهر اکثر احادیث است
که گناه از او ساقط می شود و حق تعالی از آن کریمتر است که در دنیا و آخرت هر دو او را عقاب
کند چنانکه بسند حسن منقولست از حمران که گفت از حضرت باقر علیه السلم پرسیدم از شخصی که
او را سنگسار کنند آیا در آخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود که خدا کریمتر است از این
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم منقول است که گناه سه قسم است گناهی که آمرزیده است و گناهی که
آمرزیده نیست و گناهی که امید از برای صاحبش داریم و خوف هم بر او داریم گناه آمرزیده گناه
بنده ایست که خدا او را در دنیا بر گناهش عقاب کرده باشد خدا از آن حلیمتر و کریمتر است که دو
بار او را عقاب کند و گناهی که آمرزیده نمی شود مظلومیت بندگان است خدا در قیامت بعزت و جلال
خود قسم یاد کرده است که ظلم ظالمی از من نمی گذرد و گناه سیم گناهی است که خدا بر خلق خود پوشیده است
و توبه روزی او کرده است او از گناه خود می ترسد و امید از پروردگار خود دارد ما نیز از برای او امید
رحمت داریم و از عقاب او می ترسیم **مولف گوید** گویا خوف باعتبار احتمال اخلال بشرایط
توبه است و اگر حق خدا غیر حد باشد مثل قضای نمازها که قضا باید کرد و مثل دادن زکوة و قضای روزه و
کفاره و نمازی که قضا ندارد مانند نماز عید از برای او توبه کافیست و اما حق الناس اگر مالی باشد واجب است

که ذمهٔ

که ذمهٔ خود را بری گرداند از آن بقدر امکان و اگر صاحب حق بمیرد ورثهٔ او در هر طبقه قایم مقام اویند پس
اگر الشخص خود یا وارث او یا بیگانه که از جانب او تبرع کند حق را برساند بصاحب حق یا بوارث
او یا بوارث وارث او بری الذمه می شود و اگر اهمال در ادا کردند و بر ذمت او ماند تا بروز قیامت
خلافست که در قیامت طلب کننده او کی خواهد بود اکثر گفته اند صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه
روایت صحیح از حضرت صادق علیه السلام در این باب وارد شده است و بعضی گفته اند آخر وارث طلب
آن حق خواهد نمود اگرچه بامام علیه السلام منتهی می شود و بعضی گفته اند حق خدا خواهد بود و اگر او وارث او را
نیابد باید که عازم باشد که هرگاه صاحب حق یا وارث او را بیابد برساند و اگر مایوس شود تصدق
کند و اگر صاحبش بهم رسد و بتصدق راضی نباشد باز باو بدهد و اگر حق غیر مالی باشد اگر گمراه
کرده باشد باید که ارشاد بحق بکند و او را از آن اعتقاد باطل بر گرداند اگر ممکن باشد و اگر ممکن
نباشد بعضی از روایات وارد شده است که تا همه آنها را که ببدعت او گمراه شده اند بر نگرداند
توبهٔ او مقبول نیست و اکثر حمل بر توبه کامل کرده اند و اگر قصاص باشد واجب است که تسلیم خود به
اولیای مقتول بکند مثلا که بگوید به پسر مقتول که من پدر ترا کشته ام اگر میخواهی مرا بکش و اگر میخواهی
دیه بگیر و اگر میخواهی عفو کن و همچنین اگر عضو کسی را بریده باشد نزد او یا وارث او برود و اعلام کند
و تمکین قصاص یا دیه بکند و اگر حد باشد مثل فحش اگر الشخص که فحش با و گفته است عالم باشد که این فعل
از او صادر شده است باز باید که تمکین بکند یا حد بزند یا عفو کند و اگر نداند خلافست که آیا او را اعلام
باید کرد یا نه بعضی گفته اند حقی است از شخص و ساقط نمی گردد مگر آنکه او ساقط کند و خواجه نصیر و علامه رحمة الله
علیهما و اکثر علما قایل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث تجدید اذیت اوست و موجب عداوت
و کینه می شود اگر مجملا ابراء الذمه از او تواند طلبید بطلبد و همچنین اگر زنا کرده باشد والعیاذ بالله با زوجه
کسی که آن نیز چون حق الناس در آن هست این حکم دارد و اگر غیبت کسی کرده باشد او نیز چنین است
و کلینی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که کفارهٔ غیبت
چیست فرمود آن است که استغفار کنی از برای آنکه غیبت او کرده هر وقت که او را یاد کنی و حمل کرده اند
این را بر آنکه غیبت باو نرسیده باشد و خواجه نصیر الدین علیه الرحمه در تجرید گفته است که واجب است
که عذر بخواهد از آنکه غیبت او کرده است و اگر باو رسیده باشد علامه رحمه الله در شرح تجرید گفته است

که اگر غیبت باو رسیده است باید که عذر از او طلبد زیرا که ضرر غم را باو رسانیده است باید که تدارک
کند و اگر باو نرسیده است لازم نیست حلیت از او طلبیدن زیرا که المی باو نرسیده است و در هر دو
قسم واجب است که پشیمان شود از برای خدا و عزم کند جازماً که هرگز عود بآن فعل نکند و در مصباح الشریعة
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که اگر غیبت بغیبت کرده شده رسیده است علاجی نیست
بغیر از آنکه از او حلیت بطلبی و اگر باو نرسیده است طلب آمرزش کن از برای او و شیخ زین الدین قدس
سره گفته است که در کفاره غیبت دو حدیث وارد شده است یکی آنکه کفاره غیبت آن است که استغفار
کنی از برای او و دیگری آنکه از هر کس نزد کسی مظلمه بوده باشد در عرض او یا مال او باید که از او حلیت بطلبد
پیش از آنکه روزی بیاید که دینار و درهمی نباشد و از حسنات او بگیرند و بصاحب حق بدهند و اگر
حسنات نداشته باشد از گناهان صاحب حق بر گناهان او بیفزایند و راه جمع میان این دو حدیث
آن است که استغفار را حمل کنیم بر آنکه بر او نرسیده باشد یا آنکه دستش باو نرسد که از او حلیت
بطلبد و حلیت طلبیدن را حمل کنیم بر آنکه باو رسیده باشد و دستش باو رسد و بدانکه خلافست
در آنکه اتیان باین امور شرطست در تحقق توبه یا توبه بمجرد ندامت و عزم بر عدم عود بآن گناه متحقق
می شود و اینها واجبات دیگراند مشهور میان علما قول آخر است که شرط نیستند بلکه از مکملات توبه اند
و اگر نکند بر ترک توبه معاقب نخواهد بود بلکه بر ترک آنها معاقب خواهد بود و از بعضی از اخبار مستفاد
می شود که شرط باشد و این احوط است **مطلب پنجم** در بیان وقت توبه است و خلافی نیست در آنکه
توبه واجب فوریست و بتاخیر آن آثم میگردد زیرا که گناهان بمنزله سموم قاتله اند همچنانکه واجب است
بر کسی که زهری خورده باشد مبادرت نماید بمعالجه آن تا او را هلاک نکند همچنین واجب است بر کسی
که گناه کند مبادرت نماید بتوبه پیش از آنکه او را هلاک کند پس تاخیر توبه گناهی دیگر خواهد بود و از آن
نیز باید توبه کند و اگر تاخیر کند دو گناه دیگر برای تاخیر توبه این دو گناه برای او حاصل می شود و
بعنوان مضاعفه شطرنج بالا میرود تا آنکه در اندک ساعت اگر قسمت دقیقه قسمت کنیم آنقدر
جمع می شود که محاسبان ماهر از حساب آن عاجز می شوند و چون در کمتر از دقیقه هم نیز توبه میتوان
کردن اگر به ثانیه و ثالثه و رابعه قسمت کنیم بغیر حق تعالی کسی حساب آنرا نمیتواند کرد چه جای آنکه
روز و ماه و سال را برابر اینها قسمت کنیم و چه جای آنکه گناهان غیر متناهی ما باین نسبت قسمت کنیم پس

معلوم شد

معلوم شد که همچنانکه نعمتهای الهی را احصا نمیتوان کرد گناهان و تقصیرات بنده را نیز احصا نمی توان
کرد و بعضی از محققین گفته اند که کسی که تسویف و تاخیر توبه میکند و امروز و فردا بوقت دیگر می اندازد آن
مردد است میان دو خطر عظیم که اگر از یکی سالم بماند مشکل است که از دیگری سالم بماند اول آنکه اجل
کریبان جان او را بگیرد و وقت تدارک نگذارد و در گاه توبه بسته گردد و برسد وقتی که حق تعالی
فرموده است وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ یعنی حایل شوند میان ایشان و میان آنچه ایشان
۳۰۰
میخواستند و طلب مهلت یک روز و یک ساعت کند و باو گویند وقت مهلت گذشت دیگر ترا
مهلتی نیست چنانکه حق تعالی فرموده است پیش از آنکه بیاید احدی از شما را مرگ پس گوید پروردگارا
چرا تاخیر نکردی مرا تا اجل نزدیکی گرد بعضی از مفسرین بر تفسیر این آیه گفته اند که محتضر در هنگامی که پرده
از پیش دیده او برداشته شود میگوید ای ملک موت تاخیر کن مرا یک روز که عذر از پروردگار
خود بخواهم و توبه کنم و توشه عمل صالحی بردارم ملک موت گوید روزهای عمر تو تمام شده است و
روز نمانده است گوید یک ساعت تاخیر کن گوید ساعتها نیز تمام شده است پس در توبه را بر روی او
ببندند و غرغره در حلق او پیدا شود و جرعه های یاس و حسرت و ندامت بنوشد بر ضایع کردن
عمر خود و بسا باشد که در این احوال و اضطراب اعوان شیطان ایمانش را نیز بغارت ببرند
نعوذ بالله من ذلک و خطر دویم آن است که ظلمتهای معاصی بر دل او متراکم و مجتمع گردد و
بمرتبه طبع و رین برسد که قابل محو نباشد زیرا که هر معصیت که آدمی میکند تیرگی در دل او بهم میرسد
همچنانکه از نفس آدمی تیرگی در آینه بهم میرسد و چون ظلمت گناهان بسیار جمع شد رین میشود چنانکه بخار
نفس را اگر بر آینه بدمند چرک میکند و چون مدتی بر اینحال بماند و آنرا جلا ندهند در جوهرش فرو
میرود و آنرا زنگ میکند که دیگر قابل جلا نیست همچنین دل آدمی چون اثر گناه در آن بسیار بهم رسید
و بتوبه و اعمال صالحه جلا نیافت بمرتبه طبع میرسد و بعد از آن قابل علاج نیست چنانکه حق تعالی فرموده است
طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و این دل را قلب مطبوع و منکوس و اسود میگویند چنانکه احادیث
در این باب گذشت و بمرتبه ای میرسد که اوامر شریعت در نظر او سهل میشود و دل او از قبول
احکام الهی نفرت میکند و ایمانش زایل میگردد اعاذنا الله و سایر المؤمنین من ذلک و
بدانکه آخر وقت قبول توبه وقتی است که جزم بمرگ بهم رسانند و معاینه امور آخرت بکند یا آنکه ملک موت را

به بینند یا جای خود را در بهشت یا در جهنم یا ببینند یا رسول خدا یا ائمه هدی صلوات الله علیهم را
که در وقت مرگ حاضر می شوند مشاهده نماید و در این توقف اجماعی است که توبه فایده نمیکند و مقبول
نیست چنانکه حق تعالی فرموده است که نیست توبه برای آنها که اعمال سیئه میکنند تا وقتی که مرگ یکی
از ایشان حاضر می شود میگوید من توبه کردم الحال و نه آنها که میمیرند بر حالت کفر ایشان را مهیا
کرده ایم از برای ایشان عذابی دردآورنده و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که مراد بحضور
موت آن است که معاینه امور آخرت بکند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که
خدا توبه را قبول میکند مادام که غرغره نکند یعنی روح بگلویش نرسیده و غرغره در حلقش ظاهر شود
و بعضی از مفسرین گفته اند که از جمله الطاف خداوند رحیم نسبت به بندگان آن است که ابتدا روح را
که ابتدا کند در نزع روح از انگشت پاها و بتدریج و بتأنی ببالا آید تا بسینه برسد و بعد از آن بحلق
برسد تا آنکه در این مهلت و مدت تواند روی دل را بسوی خداوند خود بگرداند و وصیت و توبه
و انابت بکند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند و توبه اش قبول نباشد و از مردم حلیت بطلبد
و یاد خدا بکند و روحش که مفارقت کند یاد خدا و ذکر حق تعالی بر زبان او باشد و عاقبت او
نیکو گردد و خلاف کرده اند متکلمان در آنکه اگر عزم بر عدم عود بسوی گناه در وقتی بکند که قدرت
بر عود بسوی آن گناه نداشته باشد مثل آنکه کسی زنا کرد بعد از آن ذکر او را ببریدند پس توبه کرد و
عزم کرد که دیگر عود بزنا نکند اگر قدرت بر زنا بهم رساند آیا توبه او قبول است یا نه اکثر گفته اند که
قبول است و قول نادری هست که مقبول نیست و هم چنین اگر مرض مخوفی بهم رساند
که ظن غالب بموت بهم رساند خلافست در قبول توبه او و مشهور آن است که توبه او مقبول است
و از بعضی از آیات کریمه و اخبار معتبره ظاهر می شود که بعد از نزول عذاب توبه مقبول نیست چنانکه
حق تعالی فرموده است در قصه فرعون تا وقتی که دریا فرا رسید او را غرق گفت ایمان آوردم که خدائی نیست
مگر خدائی که ایمان آورده اند با و بنو اسرائیل با و گفته شد که الحال ایمان می آوری که عذاب را دیدی و
حال آنکه پیشتر معصیت میکردی و بودی از افساد کنندگان در زمین و باز فرموده است که چرا نبودند
اهل قریه که ایمان بیاورند پس نفع دهد ایشان را ایمان ایشان مگر قوم یونس چون ایمان آوردند
پیش از نازل شدن عذاب گشودیم و برداشتیم از ایشان عذاب خوار کننده را در زندگانی دنیا

و بر خوردار

٣٠١

و بر خوردار کردانیدیم ایشان را تا اجل مقدر ایشان و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است از
حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را و حال آنکه ایمان آورد بخدا
و اقرار کرد بیگانگی او حضرت فرمود از برای آنکه ایمان آوردن او در وقتی بود که عذاب را دیده و ایمان
در وقت دیدن عقاب مقبول نیست و این حکم حق تعالی است در گذشتگان و آیندگان حق تعالی
فرموده است فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ
فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا یعنی پس چون دیدند عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم
بخدا بتنهائی و کافر شدیم بآنها که با خدا شریک میکردیم پس نبود آنکه نفع بخشد بایشان ایمان ایشان
چون دیدند عقاب ما را و فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمیدهد
نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان خود عمل خیری را و همچنین
چون غرق او را دریافت اظهار ایمان کرد پس با او گفتند که الحال ایمان می آوری که فایده ندارد
و پیشتر که فایده داشت ایمان نیاوردی و نافرمانی میکردی و از مفسدان بودی و میکردی در زمین بدعوای خدائی
و گمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که البته در زمین امامی و حجتی از خدا می باشد که حلال و حرام خدا را بداند و مردم را بسوی خدا بخواند
و منقطع نمی شود حجت از زمین مگر چهل روز پیش از روز قیامت که حجت از زمین برداشته می شود
و درهای توبه بسته می شود و نفع نمی بخشد ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد آن گروه بدترین خلق
خدا خواهند بود و ایشان اند آنها که قیامت بایشان قایم می شود و در تفسیر امام حسن علیه السلام مذکور است
که اعرابی آمد بخدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت خبر ده مرا که توبه تا چه وقت قبول می شود
حضرت فرمود که در توبه مفتوح است از برای فرزند آدم و بسته نمی شود تا طلوع کند آفتاب از طرف
مغرب و بعض آیات رب که پروردگار فرموده است که ایمان بعد از آن نفع نمیکند این است که
آفتاب از مغرب طلوع کند **مطلب ششم** در بیان انواع توبه است و اقل مراتب توبه آن است
که دل آدمی که پشیمان شود از گذشته و عزم کند بر عدم فعل در آینده و بالا میرود تا بجائی که درجه پیغمبران و
صدیقان است چنانکه در نهج البلاغه روایت کرده است که مردی در حضور حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
گفت استغفر الله حضرت فرمود که مادرت بعزای تو بنشیند میدانی استغفار چیست استغفار

درجهٔ علیین است و آن اسمی است که بر شخص بی‌ستر اطلاق می‌شود اول پشیمانی از گذشته است دویم
عزم بر آنکه هرگز عود به آن نکنی سیم آنکه ادا کنی بسوی مخلوقین حقوق ایشان را تا آنکه در وقت مردن
پاک باشی و حق کسی بر ذمت تو نباشد چهارم آنکه قضا کنی بسوی هر فریضه که بر تو فریضه واجب بوده
و ضایع کرده حق آنرا ادا کنی پنجم آنکه قصد کنی بسوی آن گوشتی که در بدن تو از حرام روییده است
آنرا بگدازی بحزن و اندوه تا پوست تو باستخوان بچسبد و گوشت تازه در میان آنها بروید ششم
آنکه بچشانی بجسم خود الم طاعت را آنقدر که باو چشانیده حلاوت معصیت را پس بعد از آن
بگویی استغفر الله و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کسی که مقیم است بر گناه و استغفار
میکند از آن مانند کسی است که استهزا کند و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده‌اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش یک سال
خدا قبول میکند توبهٔ او را پس فرمود یک سال بسیار است بس باشد که توفیق آن نیابد هر که توبه
کند پیش از مرگش یک ماه خدا قبول میکند توبهٔ او را پس فرمود یکماه بسیار است هر که توبه کند
پیش از مرگش یک هفته خدا توبهٔ او را قبول میکند پس فرمود که یک هفته بسیار است هر که توبه
کند پیش از مرگش یک روز خدا توبهٔ او را قبول میکند پس فرمود که یک روز بسیار است هر که
توبه کند پیش از آنکه معاینهٔ امور آخرت بکند خدا توبهٔ او را قبول میکند و اکثر علما این حدیث را
حمل بر نسخ کرده‌اند و استدلال کرده‌اند باین که نسخ پیش از فعل جایز است و گمان حقیر آن است
که این اشاره است باختلاف مراتب توبه و آنکه توبهٔ کامل آن است که اقلا یک سال پیش از مرگ
توبه کند و در یک سال تدارک مافات و اصلاح احوال خود بکند و اگر آن میسر نشود یکماه و همچنین
تا آنکه در آخر اقل مراتب اجزای توبه را بیان فرمود و در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام
روایت شده است که توبه ریسمانی است که خدا بپای بندگان او آویخته است و وسیله است
میان خدا و بنده و مدد عنایت الهی است ناچار است بنده را از مداومت بر توبه در همهٔ
احوال و هر فرقه از بندگان توبه دارند پس توبهٔ پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطر است از مرتبهٔ
قرب و وصال و توبهٔ اصفیا و برگزیدگان خدا و اوصیا از نفس کشیدن بغیر یاد خداست و توبهٔ
اولیا و دوستان خدا از خطرهای مختلف است و توبهٔ خواص از مشغول شدن بغیر خداست

و توبهٔ

و توبهٔ عوام از گناهان است و هر یک از ایشان را معرفتی و علمی است در اصل توبهٔ ایشان و منتهای امر
آن و شرحش بطول می‌انجامد اما توبهٔ عوام آن است که باطن خود را باب حسرت بشوید و پیوسته بجنایت
خود باشد و ندامت بر گذشته همیشه داشته باشد و بر بقیهٔ عمر خود خایف و ترسان باشد و گناه
خود را صغیر نشمارد که موجب کسل و سستی او گردد و پیوسته گریان و متأسف باشد بر آنچه فوت
شده است از او از طاعت خدا و حبس کند نفس خود را از شهوات و استغاثه کند بسوی خدا
که او را حفظ کند بر وفای بتوبه و نگاه دارد او را از عود بسوی گناهان گذشته و نفس سرکش خود را
هموار و رهوار کند در میدان عبادت و آنچه از عبادات از او فوت شده است قضا کند و مظالم
مردم را با ایشان رد کند و از مصاحبان بد دوری اختیار کند و شبها را بعبادت بیدار باشد
و روزها بروزه تشنه باشد و پیوسته در فکر عاقبت امور خود باشد و از خداوند جل و علا یاری
بجوید و سؤال کند که او را مستقیم بر جادهٔ حق بدارد در شدت و رخا و ثابت بماند نزد محنت و بلا
تا آنکه از درجهٔ توابین نیفتد زیرا که توبه موجب پاک شدن از لوث گناهان است و موجب زیادتی
ثواب اعمال او و رفعت درجات او است حق تعالی میفرماید که خدا میداند آنها را که راست گفته‌اند
و میداند دروغ گویان را و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که توبه‌کننده هرگاه اثر توبه
با او ظاهر نگردد او تایب نیست باید که خصمان را راضی کند و نمازها را قضا کند و تواضع و فرو
تنی کند در میان خلق و نفس خود را از شهوتها باز دارد و گردن خود را باریک گرداند بسیاری
روزه روزها و رنگ خود را زرد کند بعبادت و بیداری شب و شکم خود را لاغر کند بکم خوردن
طعام و پشت خود را خم کند از ترس آتش جهنم و استخوانهای خود را بگدازد از شوق بهشت و دلش
نرم گردد از ترس تلخی مرگ و پوستش خشک شود و بدنش متفکر در اجل مرتعش باشد این است
اثر توبه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که میدانید کیست تایب گفتند نه حضرت فرمود کسی
که توبه کند و خصمانرا راضی نکند تایب نیست کسی که توبه کند و عبادت را زیاد نکند تایب نیست
کسی که توبه کند و لباس خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه کند و رفیقان خود را تغییر ندهد تایب
نیست کسی که توبه کند و مجلس خود را و طعام خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه کند و فراش
خود را و بالش خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه کند و خلق خود را و نیت خود را تغییر ندهد تایب

نیست کسی که توبه کند و دل خود را نگاه ندارد باید که کف خود را فراخ نگرداند تایب نیست کسی که توبه کند
و آرزوهای خود را کوتاه نگرداند و زبان خود را از لغو نگاه ندارد تایب نیست کسی که توبه کند
و زیادتی قوت خود را با آخرت نفرستد تایب نیست پس هرگاه این خصلتها مستقیم ماند او توبه
کار است و توبه او مقبول است و حق تعالی فرموده است که ای گروهی که ایمان آورده اید توبه کنید بسوی
خدا توبه نصوح و خلاف کرده اند در معنی توبه نصوح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
توبه نصوح آن است که باطن آدمی مثل ظاهر او باشد و بهتر و در روایت دیگر فرمود که آن است
که توبه کند و عزم داشته باشد که هرگز مرتکب آن گناه نشود و در روایت دیگر فرمود که آن توبه
توبه ایست که بعد از آن عود در گناه نکند راوی گفت کدام یک از ما عود نمیکنیم حضرت فرمود
که خدا دوست میدارد از بندگان کسی را که به او فتنه عارض شود و گناه کند و بعد از آن توبه
کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که گناهان مؤمن هرگاه توبه کرد
آمرزیده است پس بعد از توبه کارها را از سر گیرد و این مخصوص اهل ایمان است راوی گفت اگر بعد از
توبه و استغفار باز عود کرد در گناه و باز توبه کرد چون است فرمود که آیا تو گمان داری که مؤمنی پشیمان شود
بر گناه خود و استغفار کند از آن گناه و توبه کند خدا توبه او را قبول نمیکند راوی گفت اگر مکرر کند
گناه و توبه کند و استغفار کند باز آمرزیده می شود حضرت فرمود هر چند عود کند مؤمن با استغفار
و توبه خدا عود میکند بجانب او به آمرزش و خدا آمرزنده و رحیم است قبول میکند توبه را و عفو میکند از
سیئات زنهار که ناامید مکن مؤمنان را از رحمت خدا و بعضی گفته اند توبه نصوح توبه ایست
که صاحبش را نصیحت کند و نگذارد که عود کند به آن گناه و بعضی گفته اند توبه ایست که دیگران را نصیحت
کند که مثل آن را بعمل آورند و بعضی گفته اند آن است که خالص از برای خدا باشد و بعضی گفته اند توبه ایست
که آتش خواهش شهوات را از دل زایل گرداند و ظلمت گناهان را که در دل بهم رسیده است بنور طاعات
و عبادات محو کند زیرا که اثر گناه نه محض استحقاق عقاب است که به پشیمانی برطرف شود بلکه دل آدمی را
تیره میگرداند و روح انسان را مکدر میسازد و مانند کدورت رحمت را از انسان میرماند و آدمی را از رحمات
خاصه الهی و عنایات نامتناهی محروم میگرداند اگر دزدی بخانه درآید و تنها اثاث خانه را بغارت برده باشد یا
مستی برای معموری داخل شود و صاحب خانه در خواب باشد یا دشمنی مدت مدیدی در خانه

آبادانی

آبادانی مشغول خرابی باشد محض اینکه آن دزد یا آن مست یا آن دشمن را از خانه بدر کنند تنهای
آبادانی بدر نمی آید تا مدتها در مقام اصلاح و تعمیر آن سرا بر نیاید و خرابیها را با اصلاح نیاورد و متاع
دزدیده را عوض نگیرد بحالت اولی برنمیگردد همچنین دزد شهوات نفسانی و دشمنی مانند شیطان
و مستی مثل خواهش گناهان هرگاه سالها در سرای دل در خرابی باشد و مایه ایمان و اعمال صالحه را
ربایند و پیوسته در خرابی کوشند و صاحبخانه بیخبر و در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظری
کند خانه اینچنین خراب و ویران و اسباب خانه بغارت رفته و ظروف و آلات شکسته و خانه
مزین بدود معاصی تیره گردیده محض اینکه نادم و پشیمان گردد و به تیر و نیزه و شمشیر آه و ناله و استغفار
و استغاثه بجانب غفار کشد و دزد غارتگر را از خانه بیرون کند و او در کمین نشیند و منتظر
فرصت باشد کی این خانه ویران آبادان میگردد بلکه باید مدتهای مدید سعی کند و خانه را آبادانی کند
و متاعهای دزدیده اعمال صالحه را عوض بگیرد و تیرگیهای معاصی را از در و دیوار ازاله کند و رخنهای
شیطان را از خانه ایمان مسدود گرداند آنوقت شاید که بحالت اول تواند برگردید بلکه بهتر از اول
میتواند شد نظر کن بحال انبیا و مرسلین که پیشوایان دینند از برای ارتکاب مکروهی یا ترک
اولائی چه تدارکها کرده اند حضرت آدم علیه السلام سیصد سال گریست تا آنکه در روی مبارکش دو نهر از
آب دیده اش بهم رسید تا توبه اش قبول شد حضرت داود علیه السلام آنقدر میگریست که گیاه از آب
دیده مبارکش میروئید و از آه آتشبار میکشید که آن گیاه میسوخت توبه کامل این است و در این مقام سخن
بسیار است و این رساله محل ذکر آنها نیست **مطلب هفتم** در بیان وجوب قبول توبه است
بدانکه خلافی نیست میان علمای اسلام در آنکه ساقط می شود عقاب بتوبه و خلاف است در آنکه آیا عقلا
بر خدا واجب است حتی آنکه اگر بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده خواهد بود یا آنکه تفضلی است که حق تعالی
بکرم خود کرده است و رحمتی است که نسبت به همه عباد یا نسبت باین امت کرده است و اصحاب
بمقتضای وعده بر حق تعالی واجب است که عمل بوعده خود بفرماید معتزله باول قایل شده اند و اشاعره
بثانی قایلند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه حلی رحمهم الله علیهم و اکثر متکلمین امامیه بقول ثانی
قایل شده اند و خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید در این باب توقف کرده است و جزم باحد طرفین
نکرده است و حق آن است که قبول توبه عقلا مطلقا واجب نیست و محض فضل خداست برای

است که بمحض ندامت و عزم بر عدم عود گناهان تمام عمر را بیامرزند و در امم سابقه نیز چنین نبوده
چنانکه در عبادت عمل تا چندین هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبه ایشان مقبول نشد و نقل
کرده اند که تا عضوی را که با آن گناه کرده اند نمی بریدند توبه ایشان قبول نمی شد و در صحیفه کامله حضرت
سید الساجدین صلوات الله علیه میفرماید که حمد میکنیم خداوندی را که دلالت کرد ما را بر توبه که نمی شماریم
آنرا مگر از فضل او اگر نشماریم از فضلهای او مگر این توبه را هر آینه نعمت او نزد ما نیکو خواهد بوده
احسان او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرگ خواهد بود چنین نبود سنت و طریقه خدا
در توبه از برای آنها که پیش از ما بودند و باز در دعای دیگر فرموده است که یا الهی اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد
پلکهای چشمان من و آنقدر فغان و ناله کنم که صدای من قطع شود و بایستم بعبادت نزد تو تا پاره پاره
شود پاهای من و رکوع کنم از برای تو تا فقرات پشت من از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقهای
من بیرون آید و خاک زمین را بخورم در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود و ترا یاد
کنم در خلال این احوال تا زبانم مانده شود پس نظر خود را بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو مستوجب
نشوم با این احوال محو یک گناه از گناهان خود را و اگر خواهی آمرزید مرا در وقتی که مستوجب مغفرت
تو شوم و عفو خواهی کرد از من در هنگامی که مستحق عفو تو گردم پس این هرگز واجب نخواهد شد از
برای من باستحقاق و نه من اهل آن خواهم شد بر سبیل وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی که
ترا کردم آتش جهنم بود و این مضامین در ادعیه و دعاها و اخبار بسیار است مطلب هشتم در بیان
امور است که حق تعالی بر آنها مواخذه نمیفرماید و وعده عفو از آنها فرموده است و آن چند چیز است
اول وسوسه و حدیث نفس است که اختیاری آدمی نباشد چنانکه کلینی رحمه الله از محمد بن حمران
روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از وسوسه هر چند بسیار شود حضرت
فرمود گناهی در آن نیست چون چنین شود بگو لا اله الا الله و بسند حسن کالصحیح روایت
کرده است که جمیل بن دراج بآنحضرت عرض کرد که در دل من امر عظیمی می افتد حضرت فرمود
بگو لا اله الا الله جمیل گفت هر وقت چنین امری در خاطر من خطور کرد و لا اله الا الله گفتم بر
طرف شد و ایضا بسند معتبر از حمران روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که مردی آمد
نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله من منافق شدم حضرت فرمود بخدا سوگند که

منافق

که منافق نشده اگر منافق شده بودی بنزد من نمی آمدی که اعلام کنی گمان دارم که دشمن حاضر شیطان
آمده است نزد تو و از تو پرسیده است که کی ترا خلق کرده است و تو گفته که خدا مرا خلق کرده است پس
بتو گفته است که کی خدا را خلق کرده است آن شخص گفت آری بحق آن خداوندی که ترا بحق فرستاده است
چنین بود حضرت فرمود که شیطان بنزد شما آمد از راه اعمال و گناهان بر شما غالب نشد از این
راه آمده است که شما را گمراه کند و الا در دین ملغزانند هرگاه این حالت رو دهد خدا را بیگانگی یاد
کند و بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام همین حدیث را روایت کرده است
و در آخرش حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود این والله محض ایمان است و ایضا بسند صحیح از
علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام نوشت و شکایت
کرد از چیزها که در خاطر او خطور میکند حضرت در جواب نوشتند که اگر خدا خواهد ترا بحق ثابت
میدارد و شیطان را راهی و استیلای بر تو نمیدهد پس نوشتند که گروهی شکایت کردند بسوی
رسول خدا صلی الله علیه و آله از امری که در خاطر ایشان در می آید که اگر باد ایشان را از جای بسیار بلندی بزیر افکند
یا ایشان را پاره پاره کنند احب است بسوی ایشان از آنکه تکلم بآن بکنند حضرت فرمود که آیا این
حالت را در نفس خود می یابید گفتند بلی فرمود بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست
این صریح و خالص ایمان است پس چون چنین امری در خاطر شما خطور کند بگوئید آمنّا
بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله یعنی ایمان آوردیم بخدا و رسول او و مانعی از
معاصی و قوتی بر طاعت نیست مگر بخدا مطلب نهم در آنکه این محض و صریح ایمان است چند وجه
گفته اند اول آن است که بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که مراد آن است که این
خوفی که تو داری که چرا چنین امری بخاطر تو خطور کرده است و میترسی که هلاک شده باشی از محض ایمان است
اگر مؤمن نبودی پروا نمیکردی از خطور این و بدترانا این در خاطر تو دیدیم اگه

بلکه بار دیگر از روی قصد و شهوت نظر کند بآن و نظر را از روی خواهش مستمر بدارد و اگر مبدأ عشق
اختیاری باشد دور نیست که معاقب باشد هر چند در آخر بی اختیار باشد چنانکه در احادیث
وارد شده است که از حضرت صادق علیه السلم سؤال کردند از عشق حضرت فرمود که دلی چند اند که از
یاد خدا خالی شده است حق تعالی محبت غیر خود را باینها چشانیده است سیم آنست که بعد از تصور
معصیت و حصول شهوت قلب باعتبار تلوث بشهوات و غفلت از عقوبات نفع عاجل
در آن فعل تصور میکند و حکم میکند که باید آن فعل بعمل آید پس اراده در نفس حادث می شود و قوی میشود
تا بحد عزم میرسد و حیا و خوف دنیوی مانع او از آن فعل میگردد و حصول عزم گاه هست که
بعد از ترددات و تفکرات بسیار میباشد و بعد از عزم و محروم گردیدن اراده باز ممکن است که فعل

خود را او طی کند و گمان کند که حلال است پس ظاهر شود که ظاهر است سیم آنکه طعامی را در دست
دیگری ببیند و نداند که ملک اوست و بیجبر بگیرد و بخورد پس ظاهر شود که ملک او بوده است
چهارم آنکه گوسفندی را ذبح کند باعتقاد آنکه از وست پس ظاهر شود که ملک او بوده است پنجم اگر
شخصی را بکشد و گمان کند که معصوم الدم است پس ظاهر شود که خونش هدر بوده است تا اینجا
کلام شیخ شهید رحمه الله است و شیخ بهاء الدین رحمه الله ذکر کرده است که بعضی از جمله این صور
شمرده اند آنرا که نماز کند در جامه بگمان آنکه حریر است یا مغصوب است و عالم بحکم بوده باشد
که نماز در آن باطل است پس بعد از نماز معلوم شود که ممزوج و غصب است یا مباح است نزد و
کرده است در آنکه نمازش باطل است یا صحیح است و اوسط آن است که تردد نیست در آنکه نمازش
باطل است بلکه صحت نماز نزد کسی است اند بود که نهی در عبادت را مستلزم فساد نداند سیم
در بیان امور است که حق تعالی بر امت مواخذه نمیفرماید بسندهای بسیار صحیح و معتبر از طرق عامه
و خاصه از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که حق تعالی برداشته است از امت من نه چیز را
اول خطا یعنی امری که بی اختیار او بعمل آید از او صادر شود مثل آنکه اراده کرد که تیری بجانب آهویی
بیندازد بر آدمی خورد و او را کشت یا مجروح کرد و خطای که مفتی در مسئله یا حاکم شرع در حکمی بکند و
بذل جهد خود در آن کرده باشد و تقصیری نکرده باشد یا خطایی که طبیب در معالجه بیماری بکند و
تقصیری در آن نکرده باشد در اینها گناهی بر فاعل نیست اما مواخذه دنیوی در بعضی هست و در اول
دیت لازم می شود بر عاقله و همچنین اگر در خواب کسی را بکشد گناهی بر او نیست بلکه دیت لازم می شود
در مال او یا بر عاقله است و خطای حاکم بر بیت المال است بنا بر مشهور و در طبیب بعضی گفته اند مطلقا
ضامن دیت است در مال خود و بعضی گفته اند اگر کسی که معالجه او میکند ابراء الذمه بکند ضمان از او
ساقط می شود دویم فراموشی است یعنی عقاب نیست بر کسی که از روی فراموشی گناهی یا ترک واجبی
بکند هر چند اگر ترک رکنی کند در نماز از روی فراموشی اعاده نماز باید بکند و در ترک بعضی از افعال
یا فعل بعضی سجده سهو لازم می شود سیم آنچه ندانند و ظاهر مشهور آن است که جاهل [illegible] معذور است و آیات
و اخبار بسیار بر این دلالت دارند و در بسیاری از موارد باین استدلال میتوان کرد خواه جاهل
مسئله باشد یا جاهل مورد حکم اما اکثر علما در موارد خاصه باین قایل شده اند مثل نماز کسی که جاهل باشد

بنجاست

بنجاست جامه یا بدن یا موضع سجود که مشهور آن است که اعاده نماز در وقت و خارج وقت بر
او واجب نیست و همچنین کسی که جاهل باشد بغصبیت مکان یا جامه و در آن نماز کند یا کسی که جاهل
باشد بوجوب جهر و اخفات و در موضع آن خطا ترک کند و لکن در عده چنانکه سابقا مذکور شد
و امثال اینها که در مواضع خود ذکر کرده اند و لکن مراد عدم مواخذه و عقاب باشد اگر تقصیر در تفحص
نکرده باشد ظاهرش عموم است در جمیع احکام و ادله عقلیه بسیار بر این دلالت دارد چهارم چیزی
که طاقت آن نداشته باشند چنانکه حق تعالی فرموده است رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ
یعنی ای پروردگار ما بار مکن بر ما چیزی را که طاقت نیست ما را بآن بعضی گفته اند مراد تکلیف ما لا یطاق است
و هر چند بر خدا قبیح و محال است که از حق تعالی واقع شود ممکن است دعا کردن بر سبیل تعبد و بعضی گفته اند
مراد عذابها و عقوبتها است که بر امم سابقه نازل می شد و حق تعالی ببرکت حضرت رسالت هم از این امت
برداشته است و اظهر آن است که مراد تکلیف شاقه است که در امم سابقه بود و در این امت حق تعالی
تخفیف داده است و آسان گردانیده است و در این حدیث ظاهر این معنی مراد باشد پنجم چیزی که
مضطر شده باشد بآن خواه اضطرار از جانب خدا باشد مثل خوردن میته در وقتی که خوف هلاک باشد
و آشامیدن آب نجس در حال اضطرار و آشامیدن شراب در وقتی که لقمه در گلویش بند شده باشد
و مانع دیگر حاضر نباشد و تداوی بحرام در وقتی که دوا منحصر در آن شده باشد بنا بر مشهور میان علما و
و اخبار بسیار وارد شده است و عدم جواز تداوی بحرام و خصوصا شراب حتی بچشم کشیدن آن
و در حدیث وارد شده است که هر که میلی از مسکر بچشم بکشد حق تعالی میلی از آتش بچشم او بکشد و در
اخبار بسیار وارد شده است که حق تعالی در هیچ حرامی دوا و شفا قرار نداده است و بعضی از علما تداوی
بمسکر را مطلقا جایز نمیدانند بلکه سایر محرمات را و اشهر جواز است خواه از فعل خودش باشد یا
از فعل غیر او مانند کسی که جراحتی بر خود وارد سازد یا دیگری او را مجروح گرداند در ماه رمضان و مضطر شود
بسوی افطار و علما گفته اند که باغی و عادی را جایز نیست خوردن میته در وقت ضرورت بلکه سایر محرمات
زیرا که حق تعالی فرموده است فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ یعنی پس هر که مضطر شود و باغی
و عادی نباشد پس گناهی نیست بر او و در معنی باغی و عادی خلاف است در بعضی از روایات وارد شده است
که باغی آن است که بر امام خروج کند و عادی کسیست که براه زن رود و بر اینها میته حلال نمی شود و در روایت دیگر

وارد شده است که باغی طالب صید است و عادی دزد است اگر اینها مضطر شوند برایشان میته
حلال نمی‌شود و قصر نماز نمی‌توانند کرد و در حدیث دیگر وارد شده است که باغی کسی است که برای لهو
و بازی بشکار میرود نه از برای نفقه عیال و عادی دزد است اکثر گفته‌اند که بقدر سد رمق میخورد
نه آنقدر که سیر شود هشتم چیزیست که او را بر آن اکراه کنند و در احکام تقیه گذشت که با اکراه
حلال می‌شود نهم طیره است و آن عبارتست از تاثیر و تفأل بفالهای بد مثل آنکه در میان عرب
تطیر میکرده‌اند در وقتی که بسفر میرفته‌اند بمرغی یا شکاری که از جانب راست او پیدا شود و بفال خوب
میگرفته‌اند اگر از جانب چپ بدر آید بفال بد میگرفته‌اند و در میان عجم نیز شایع است که اگر کسی بسفری یا
مقصدی رود و جنازه یا کسی برسر راه خود ببیند بفال بد میگیرند و آنکه در احادیث وارد شده است
که طیره در این امت نمیباشد چند احتمال دارد اول آنکه مراد رفع مواخذه و عقاب باشد یعنی اگر
کسی را چنین امری بخاطر رسد چون اختیاری نیست و نمی‌شود که نفس از او متاثر نشود حق تعالی مواخذه
نمی‌نماید و کفاره‌اش آن است که توکل کند بر خدا و امضای آن امر بکند چنانکه در حدیث وارد شده است
که چون تطیر کنی بگذر و اعتنا مکن دویم آن است که مراد رفع تاثیر آن باشد از این امت ببرکت
آنچه بایشان رسیده است از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم از عدم اعتنای بآن و توکل
بر خدا و ادعیه و اذکاری که روایت کرده‌اند از برای دفع ضرر آن سیم آنکه مراد برفع آن منع از آن
باشد و عدم جواز آن چنانکه صاحب نهایه و اکثر عامه فهمیده‌اند و این معنی از این حدیث بسیار
بعید است و معنی اول اظهر است و احادیث در باب تاثیر طیره مختلف است و مقتضای جمع میان
آنها آن است که اگر توکل آدمی ضعیف باشد و نفس از آن متاثر شود ممکن است که تاثیری بکند و اگر
توکلش بر خدا قوی باشد و اعتنا بشان آن نکند اثر نمیکند دهم وسوسه و تفکر در خلق است و در
حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که سه چیز است که نجات نیافته است از اینها
پیغمبری پس [illegible] اول تفکر در وسوسه در خلق و طیره و حسد مگر آنکه مومن بکار نمیفرماید
حسد خود را و بر نفس بد این فقره نیز چند احتمال دارد اول آنکه مراد وسوسه‌های شیطانیست که
که حادث میشود بسبب در تفکر احوال خلق و گمان بد بردن بایشان بسبب آنچه مشاهده می‌شود از
احوال واقعی ایشان و حق تعالی بر آن مواخذه نمیفرماید زیرا که رفع آن از نفس غالباً ممکن نیست لیکن

واجبست

۳۰۸

واجب است براو که باین گمان حکم نکند و اظهار ننماید و عمل بموجب آن نکند یعنی قدح کند در ایشان
و رد شهادت ایشان نکند و در احادیث عامه وارد شده است که هرگاه ظن و گمانی کنی تحقیق
و جزم مکن و در حدیث دیگر وارد شده است که زنهار حذر کنید از گمان بد بردن که دروغ بدترین
سخنهاست دویم آن است که مراد تفکر در وسوسه‌ای باشد که حادث می‌شود در نفس در مبدأ خلق
اشیا که خدا کی آفریده است و کی ایجاد کرده است و در کیست و مثل اینها از اموری که اگر تکلم کند باینها
موجب کفر و شرک خواهد بود چنانکه مذکور شد سیم آنکه مراد تفکر کردن باشد در قضا و
خلق اعمال عباد و حکمت در خلق بعضی از شرور در عالم مانند خلق ابلیس و موذیات و تمکین اشرار
در اضرار اخیار و خلق کفار و خلق جهنم و مخلد بودن کفار در آن و مثل اینها از اموری که کم کسی از
اینها خالی میباشد و اینها همه معفو است هرگاه مستقر نگردد در نفس و بسبب آن شکی در عدل
و حکمت حق تعالی بهم نرسد و در حدیث ابن بابویه این تتمه هست ما لم ینطق بشفته یعنی مادام که
تکلم نکند بلب و در این مقام معنی اول ظاهرتر می‌نماید بهم جهت است مادام که ظاهر نکند بزبان یا
بدست و از این حدیث ظاهر می‌شود که حسدی که اظهار نکند داخل معاصی نیست یا معفو است و این
خلاف مشهور است اما بوسعت رحمت الهی انسب است زیرا که کم کسی است که خود را از این خالی
تواند کرد و این تکلیف نسبت باکثر خلق موجب حرج است و ممکن است که مادام که اظهار نکند متعلق
بوسوسه و طیره نیز باشد چنانکه دانستی و اکثر اینها بنا بر اکثر معانی چون بر حق تعالی قبیح است و صدور آن
از او محال است بمراد اختصاص مجموع باشد و این خصال باین امت پس منافات ندارد با آنکه
بعضی مشترک باشد میان این امت و سایر امم والله یعلم و احادیث بسیار وارد شده است که هر
امری که از خدا بر بنده وارد شود خدا اولی است بقبول عذر و ما این را از برای مردم بیان نفرماید و
در این باب حجت بر ایشان تمام نکند بر ترک آن ایشان را عذاب نمیکند و ایضاً اخبار بسیار وارد
شده است که حق تعالی برداشته است قلم تکلیف را از کودک تا محتلم شود و از دیوانه تا عاقل شود و از
کسی که در خواب باشد تا بیدار شود و شیخ طوسی رحمه الله بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده است که حق تعالی وحی کند بحافظان کرام که کاتبان اعمال عباداند که منویسید گناهی بر بنده مومن
من در وقت دلتنگی و ضجر و در کافی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از علی بن عطیه که گفت در خدمت

حضرت صادق علیه السلام بودم مردی از آنحضرت سؤال کرد از شخصی که از او امری صادر میشود در
حد غضب آیا خدا او را مواخذه میکند بآن حضرت فرمود خدا از آن کریمتر است که او را از جا
بدر آورد و او را مواخذه نماید و ابن بابویه رحمه الله در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در
تکلیف آنست که الله تعالی تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند چنانچه
فرموده است لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نکرده است خدا نفسی را مگر بقدر
وسع و تاب او و وسع کمتر از طاقت است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بخدا سوگند که خدا تکلیف
نکرده است بندگان را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند زیرا که تکلیف کرده است ایشان را
در هر شب و روز پنج نماز و تکلیف کرده است ایشان را در هر دویست درهم پنج درهم و تکلیف
کرده است ایشان را در تمام عمر یک حج و ایشان طاقت زیاده از اینها دارند **خاتمه** در بیان
احوال عالم است بعد از انقضای امر قیامت ابن بابویه و عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده‌اند
از امام محمد باقر علیه السلام که گفت بتحقیق که خدای عز و جل خلق کرده است در زمین از روزی که زمین را خلق
کرده است هفت عالم که ایشان از فرزندان آدم نیستند خلق کرد ایشان را از ادیم یعنی از روی
زمین پس ساکن گردانید ایشان را در زمین یکی بعد از دیگری با عالم خود پس خلق کرد پدر این بشر را و خلق
کرد ذریت او را از او نه والله خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزی که بهشت را
خلق کرده است و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان از روزی که جهنم را خلق
کرده است شاید گمان کنید که چون روز قیامت شود و حق تعالی بدنهای اهل بهشت را با ارواح ایشان
بسوی بهشت فرستد و بدنهای اهل جهنم را با ارواح ایشان در جهنم ساکن گرداند خدا را کسی عبادت
نخواهد کرد در بلاد او و خلقی نخواهد آفرید که او را عبادت کنند و بیگانگی او کنند و تعظیم او نمایند
چنین نیست بلکه خلق دیگر خواهد آفرید که او را بیگانگی عبادت کنند و زمین دیگر خواهد آفرید که ایشان را
بردارد و آسمان دیگر خواهد آفرید که بر ایشان سایه بیفکند آیا نشنیده که حق تعالی فرموده است روزی
که بدل شود زمین و بدل شوند آسمانها و فرموده است که آیا مانده شدیم و بتنگ آمدیم از خلق اول بلکه
ایشان در شبهه اند و شک دارند در خلق تازه و مراد این خلقی است که بعد از قیامت خواهد شد و
ایضا در خصال بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که در تفسیر آیه دویم فرمود که چون حق تعالی فانی

بگرداند

بگرداند این خلق را و این عالم را و ساکن گرداند اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم
تازه میکند عالمی غیر از این عالم و خلقی تازه ایجاد میکند از غیر نر و ماده که او را بیگانگی پرستند و
از برای ایشان خلق میکند زمینی را غیر این زمین که ایشان بر روی آن باشند و آسمانی غیر این
آسمان که بر بالای سر ایشان باشد شاید گمان کنی که خدا همین یک عالم را آفریده است و خلقی
بغیر شما نیافریده است بلکه بخدا سوگند که حق تبارک و تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است
۳۰۹ که تو در آخر این عالمها و آدمهائی بدانکه این احادیث را اکابر محدثین در کتب معتبره ایراد کرده اند و
متکلمان امامیه متعرض این مطلب بنفی و اثبات نشده اند و منافاتی بادله عقلیه و اصول قطعیه
ندارد اما بحدی نرسیده است که مورث جزم و قطع باشد و اخبار بسیار وارد شده است که امور
عظیمه و احادیث عجیبه که از ما بشما برسد و عقل شما از قبول آنها امتناع کند مبادرت برد و انکار نمایند
و تکذیب قایل آنها نکنید و نادیده را باز گذارید پس انکار آنها نمیکنیم و جزم بوقوع آن هم نمیکنیم
و در مرتبه تجویز و احتمال میگذاریم تمام شد رساله حق الیقین بتایید الهی در اواخر شهر شعبان المعظم
سال هزار و صد و نه از هجرت مقدسه و چون بر سبیل استعجال و در عین تراکم اشغال و تزاحم
اشتغال نوشته شده ملتمس از ناظران آن است که بزودی در صدد اعتراض در نیابند و چون
تجدید و ترمیم اصول مندرسه امامیه در سالهاست که آثار آنها محو شده است و اکثر مدعیان علم اعراض
از آنها نموده اند و اصول حکما و معتزله را قدوه خویش ساخته و دست از آیات کریمه و اخبار متواتره
و روایات معتبره برداشته اند در این رساله حسب المقدور ذکر نموده ام شکر از آن بکفران مبدل
نگردانند و گاهی بطلب غفران و دعای خیر یاد نمایند والحمد لله اولا و آخرا والصلوة والسلام
علی سید المرسلین محمد و عترته الاکرمین
ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب بتاریخ یوم الاثنین السادس والعشرین من شهر جمادی الثانی سنه خمس
وثلثین ومائتین بعد الالف من الهجرة النبویة علی هاجرها [illegible] بید احقر عباد الله زین العابدین بن کربلائی رحیم
دستم بزیر خاک چو خواهد شدن تباه باری بیادگار بماند خط سیاه [illegible]

[illegible]

۳۰۰/- ریال

و بنا نهادن و درخت نشانیدن و در [illegible] خواندن
[illegible] و سفر کردن و به بزرگان [illegible]
حجامت [illegible] و جامه نو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]